دین قدیم ایرانی

تاریخ‌دینی وفرهنگی ایران از دورترین ایام‌تا زوال ساسانیان

کتاب اول :

دیانت وفرهنگ پیش‌از زرکشت

تألیف: هاشم رضی

مؤسسهٔ انتشارات آسیا

تیرماه ۱۳۴۳



بهای این کتاب
پیش از انتشار ۲۰۰ ریال
پس از انتشار ۳۰۰ ریال

چاپ این‌کتاب به‌سرمایهٔ مؤسسهٔ انتشارات آسیا درچاپخانهٔ فردوسی به‌پایان رسید.

دین قدیم ایرانی

تاریخ‌دینی وفرهنگی ایران از دورترین ایام‌تا زوال ساسانیان

کتاب اول :

دیانت وفرهنگ پیش‌از زرتشت

تألیف: هاشم رضی

مؤسسهٔ انتشارات آسیا

تیرماه ۱۳۴۳

تعداد: دو هزار نسخه روی کاغذ هشتاد
چاپ‌متن وروکش: چاپخانهٔ فردوسی
تصحیح اوراق چاپی: ح‍ـ بیاتی
صحافی و تجلید: شرکت سهامی افست
ناشر: مؤسسهٔ انتشارات آسیا

بها ــ ۱۵ تومان

این مقدمه‌یی‌است از برای کتابی بزرگ، کتابی که شاید درنوع خود در جهان کم‌نظیر باشد. اصل کتاب که تحت عنوان عصر اوستامی‌باشد، ازکارهای پروفسور سن جانا ایران شناس، اوستادان و دانشمند بزرگ پارسی‌است که تألیفات وتحقیقات‌و نوشته‌هایش مورد توجه بسیار خاورشناسان اروپایی و آمریکایی واقع میباشد. این دانشمند بنام وبزرگ با توجهی‌بسیار بآثار سه خاور شناس بزرگ‌آلمانی که در اوستاشناسی درجهان‌سخت مشهوراند، یعنی‌پروفسور گیگر، پروفسور ویندیشمن وپروفسور اشپیگل کتاب عظیم‌اش را فراهم‌آورده است. از میان کتابهای زیادکه دربارهٔ اوستا وآیین زرتشت در جهان فراهم آمده است بتصدیق بسیاری ازاهل فن این‌تنها کتابی‌است‌که بیطرفانه‌نوشته شده وجامع وکامل تدوین گشته است.

در مقدمه از اوضاع دینی ، فرهنگی و اجتماعی ایران پیش از زرتشت سخن بمیان است ، و کوشیده شده تا باختصار ازاین موضوع مبهم و تاریك دورنمایی گسترده و فراهم گردد. موضوع دیانت و وضع دینی‌و فرهنگی‌قدیم ایران شامل‌مواردی بسیار تاریك ومبهم میباشد وچه بساکه مؤلف دوچار اشتباهات‌و سهوهای فراوانی‌شده باشد. از سویی‌دیگر بواسطهٔ نبودن‌مدارك مکتوب وانجام نشدن حفاریهای قابل‌توجهی در نقاط مختلف، این ابهام چنان باقی‌مانده است. اظهارات‌وتحقیقاتی‌که دربارهٔ ایران پیش از زرتشت میشود اغلب از روی مدارك دیگری‌است وقسمتی‌دیگرازتحقیقات‌دربارهٔ ایران‌کهن بااستفاده ازقسمتهایی از اوستا انجام میشود. نبودن مدارك متیقن ومکتوب راه‌حدس وگمان و دخالت اذواق گوناگون را درحل وتفسیر بازگشوده است‌و بهمین‌جهت‌است که‌بسیاری‌ازآراء دراین‌باره ناقض‌یکدیگر جلوه‌نموده ودر مباحثی از این‌گونه تشتت وپراگندگی بسیاری وجود دارد .

لیکن باتمام‌این احوال‌کوششی مبذول شده‌است تاباتوجه بآرای‌ایران شناسان‌بزرگی‌که درمباحث موردنظراهلیت‌دارند، مطالب تنظیم گردند. البته این‌تلاشی است آزمایش‌گونه تاراهی درآینده برای اینگونه مباحث بازگشوده گردد. ازسویی دیگر باتاریك بودن زمان زرتشت ، و ابهاماتی فراوان دربارهٔ آیین و دیانت هخامنشیان، موضوع مقدمه همچنان بامباحثی اجمالی

تا پایان کار شاهان هخامنشی بازکشیده شده است . اما بایستی درنظرداشت که اینها بهیچوجه دلیل آن نیست تا اظهار عقیده‌یی دربارهٔ زمان زرتشت شده باشد، چون درمتن ازاین مبحث سخن بحدکافی بمیان خواهدآمد.

متن کتاب چنانکه گفته شد دراثر تلفیق وترکیب کارهای بزرگ‌ترین اوستا دانان جهان فراهم شده و برگرداندن آن بزبان پارسی اشکالاتی بسیار فراوان داشت. عصر اوستا کتابی است عظیم‌دربارهٔ آیین، فرهنگ، اموراجتماعی، اقتصاد، فلاحت وکشاورزی، نژادشناسی، زبان، ادبیات وتمام مظاهر تمدن و فرهنگ عصر اوستا. کتابی استکه انتشار آن جوابگوی تمام کسانی‌خواهدشدکه در جزیی‌ترین امور عصر اوستا به تحقیق پرداخته و دوچار ابهاماتی میباشند. کتاب عصراوستا بامقدمه و مؤخره‌اش که فرهنگ ودیانت ایرانی را تاپایان عصر ساسانیان شامل میشود، در واقع تاریخ دینی‌ایران است ازپیش از تاریخ تا زوال ساسانیان واین نقص و کمبودی بوددر زبان پارسی که مرتفع می‌شود .

پس‌از مقدمه، کتاب اول که مذهب‌درعصر اوستااست‌منتشر خواهدشد و امید استکه انتشار آن راهی بازگشاید از برای کارهایی دیگرکه‌شایسته‌تر وکاملتر باشند . چنانکه تذکر داده شد دریك همچو موضوع تاریك و مبهمی امکان‌لغزش و اشتباه فراوان‌است، امید استکه اربابفن با تذکرات وانتقادات‌خود دررفع این ابهامات‌کوشیده ودرکارهای بعدی راهنمایی‌کنند .

راه یکی است که آن راستی است ،
دیگری‌ها همه بیراهه‌اند .

یسنا - ها ۷۲- بند ۱۱

باگوش‌هایتان بهترین سخنان‌را بشنوید ،
باندیشهٔ روشن درآنها بنگرید .
زن‌ومرد باید خودشان راه خودرا برگزینند .
بااین روش بزرگ آموزش‌هایم را همی‌بشناسید .

یسنا- ها ۳ -گاتاها - بند ۲

بخش اول :
زندگی وفرهنگ اولیه

۱ـ چگونگی وضع طبیعی

نکات مبهم درتاریخ ابتدایی ، منظورازاین مقدمه ، دیانت وارتباط‌آن باشئون فرهنگی وتمدن
زندگی درایران‌کهن ، سرشت وکارمردم ، قوانین ودیانت ، شکل فلات ایران ، حدود
جغرافیایی ، منطقه‌یی حساس، اهمیت تاریخی ، رشته جبال ،کوه‌های زاگ‌روس
مناطق وتقسیمات‌آن ، لرستان ، سلسله جبال‌البرز ، وضع مناطق‌مختلف،
دره‌ها ووضع طبیعی آن‌ها ،کویر، دشت‌خوزستان ، محصولات‌وکانها .

تاریخ اولیهٔ ایران ، پیش ازهخامنشیان بسیار تاریك و پیچیده و مبهم است و این ابهام حتا شامل مادها نیز می‌شود ، چون درواقع از مادها نیز آگاهی هایی که چندان روشنی بخش وسود رسان باشد در دست نداریم . در این مورد بایستی تنها به‌آنچه که دست‌رس است واز خلال یافته‌های باستانی وگزارش‌های تاریخ‌نگاران کهن فرا چنگ آمده است بسنده شود . البته دراین مقدمهٔ کوتاه تنها نظر ما معطوف است به‌دیانت ادوار کهن ایران واین که درفلات چه روش‌هایی در دیانت و پرستش پیش از **زرتشت** معمول بوده است . اما چون آگاهی های ما دربارهٔ تاریخ باستان اندك است وآن‌چه نیز که موجود می‌باشد ، اغلب‌ازلحاظ صحت ودرستی نمی‌توان بدان‌ها چندان اعتمادی مرعی داشت ، وهم‌چنین دیانت در ادوار کهن شامل همه چیز می‌شود وبایستی ازخلال تاریخ زندگانی شاهان ، امیران ، فرادستان و فرودستان ، نجوم وعلوم خرافی، قوانین وهنرها ونوشته‌های باستانی وسنگ نبشته‌ها والواح ویافته‌هایی که ازدل‌خاك‌ها به‌دست آمده‌اند به‌دست آمده وفهم شود ، به همین جهت ناچار بحث وکاوش و هر گونه

گفت و گویی دربارهٔ دیانت ونحوه‌های پرستش مربوط می‌شود به تاریخ عمومی و جهت فهم دیانت در ادوار کهن گزیری از رعایت این روش نیست .

جهت آگاهی به‌این تاریخ ، برای به‌دست‌آوردن شناخت‌ها وتفهیمی‌ازدیانت وزندگانی ابتدایی ازنخستین ساکنان فلات ایران سخن می گوییم . آن چه که مسلم است‌ازهزارهٔ‌پنجم‌پیش‌ازمیلاد، درفلات‌ساکنانی وجود داشته‌اند ، ساکنانی که دردهکده های کوچکی‌سکنا گزیده وبه‌کار کشاورزی‌می‌پرداخته‌اند . آن‌چه که برمی‌آید اینان مردمانی بوده‌اند صلح‌جو ، آزاده ، راست پندار و فعال . از برای خود هنر و قوانینی داشته‌اند ، ومذهب‌شان پرستش عناصر طبیعی و تقدیس برخی از چارپایان ودام‌ها بوده است . اماپیش‌ازآن که به‌تفصیل بیشتری از این مردمان به‌پردازیم ، شایسته‌ترآن است تا ابتدا اندکی از وضع طبیعی این تکه زمین سخن گوییم ، چه‌چنان که‌می‌دانیم‌وضع طبیعی وهم‌چنین چگونگی وضع جغرافیایی درادیان ومذاهب بسیارمؤثر می‌باشد .[1]

سر زمین ایران منطقه‌یی است سه گوش و بلند میان دو فرو رفتگی ، یعنی دریای خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب . از لحاظ وضع منطقه‌یی حالتی حساس دارد ، چه دو قسمت از آسیا ، یعنی آسیای غربی و آسیای مرکزی را چون پلی به هم پیوند می‌دهد . هم چنین این سر زمین بلند جلگه‌های آسیای داخلی را به بلندیهای آسیای کوچك «صغیر» واروپا وصل می کند . این چنین وضع جغرافیایی بدون شك خود بازگوی موقعیتی است که اهمیت تاریخی منطقه‌یی را بازگومی کند ، اهمیتی که در تاریخ بشریت شایان توجه است .

مناطق کوهستانی این سرزمین بسیار وتقریباً دراحاطهٔ یك رشته جبال‌ممتد قرار دارد . درمغرب ، کوه‌ها باسلسله جبال زاگ‌روس **Zagros** ازشمال غربی‌تاجنوب شرقی امتداد دارد . درازای این‌سلسله ازهزار کیلومتر تجاوز می کند و درحدودپهنای دوسد کیلومتر پهنا دارد که به‌نسبت کم و بیش می‌شود . بلندی این کوه‌ها از هزار تا

هزار وهفت سد متر می‌رسد . دره‌هایی بسیار در مناطق کوهستانی وجود دارد که در درازا وپهنا تفاوت دارند وازپنجاه تاسد کیلومتر درازا وده تا بیست کیلومتر پهنادارند. این دره‌ها سابقه‌یی دور تاریخی‌را نشان می‌دهند وبقایا وبازمانده‌های جنگل‌های‌انبوه گذشته درآن جاها آشکاروهویدا می‌باشد . دراین دره‌ها ازبقایا چنین مستفادمی‌شود که بلوط ، سندیان ، بادام وحشی ، وپسته بسیار به‌عمل می‌آمده است . امادره‌هایی‌در قسمت‌های پایین تر نیز وجود داشته است که کشت چیزهایی دیگر که بیشتر جنبهٔ حیاتی داشته‌اند در آنها مرسوم بوده است‌ودر این مناطق کشت انجیر ، جو ، گندم ، خشخاش ، مو ، وپنبه وحتا تنباکو بسیار شایع بوده‌است .

درفصل گرما دراین قسمت‌های تحتانی شدت گرما بسیار می‌شود و مردم از این جاها به‌قسمت‌های فوقانی کوچ می کنند ، و برای این پایین نشینان که پرورش احشام واسب اهمیتی دارد ، مراتع سر سبز فوقانی جنبه‌یی بسیار اساسی دارد . البته‌در چنین وضعی که حالت ثابتی در زندگانی و خانه سازی ایجاب نمی نماید ، مردمان به‌چادرنشینی می‌پردازند واین وضعی است که موقعیت جغرافیایی و چگونگی آب و هوا برایشان به‌ارمغان آورده است .

درقسمت مرکزی زاگ‌روس **Zagros** قسمتی برآمده وجود دارد که‌به‌سوی غرب ودر بین النهرین پیش می‌رود . این قسمت **لرستان** کنونی بوده که درهزارهٔ دوم پیش ازمیلاد ، ساکنان آن‌جا ، یعنی کاسیان **Kassites** بابل را فتح کرده ومدت‌پنج قرن درآن منطقه حکم روایی داشتند .

اما در شمال فلات سلسله جبال البرز قرار دارد که بلندترین نقطهٔ آن پنج هزار وشش سد متر است ودماوند نام دارد ، که درامتداد سواحل جنوبی دریای خزر امتداد دارد . رشته کوه‌های البرز ازجانب‌انتهای غربی‌به‌آذربایجان ایران می‌رسد که میانهٔ‌آن‌دریاچهٔ اورمیه قراردارد باآبی‌شور . این منطقه پرحاصل‌ترین‌وپرجمعیت‌ترین

منطقهٔ فلات است . ازبسیاری لحاظ این منطقه اهمیتی شایان دارد و آن‌را اصطلاحاً برزخ‌مادی *Isthme médique* می‌گویند. ازلحاظ تردد ورفت‌وآمدازمناطق گوناگون سرزمینی است سهل وراحت . این قطعه زمین که جنبهٔ مذهبی نیزدارد وزادگاه‌پیامبر بزرگ پارسی شمرده می‌شود ، در طول تاریخ شاهد بسیاری وقایع بوده است . آن‌چه که تاریخ بیان می‌کند ، مرکز پارسیان نخست ازاین خاستگاه بوده است ، مادها در این‌جا اقامت کرده‌اند . جای‌های گوناگونی از این‌سرزمین ، دره‌های‌آن وقسمت‌های دیگر مدت‌ها مرکزاقامت : کردان ، مغولان‌وترکان تاتار بوده‌است. این‌جا گذرگاهی بوده سخت نیازمند به‌حفاظت ونگاه‌داری ، و به‌همین جهت شاهنشاهی پارس قرن هایی دراین قسمت سخت به‌کار پرداخته واستحکاماتی بنا کرده‌اند که تا این زمان‌نیزهنوز بقایا وآثارشان آشکاروبازمانده است . این مهاجمان‌اغلب ازجلگه‌های روسیهٔ‌جنوبی برخاسته وحتاقفقازرا درنوردیده ودراین‌جا سدشده‌اند . شرایط جغرافیایی‌وچگونگی آب هوا که در روحیه ، شهامت ، بردباری و اراده وصلابت ایرانیان بسیار مؤثر بوده است ، دراین قسمت بسیارنمایان‌تر بوده است وبه‌همین جهت این‌ایالت باستانی‌مردانی سخت دلیر وبا پیشه‌یی کشاورزی آفریده وباز ساخته است که درتمدن وفرهنگ‌نقشی مؤثر داشته‌اند .

در مشرق سلسله جبال البرز ، خراسان واقع است . در این قسمت بلندیها کمتر وعبور سهل‌تر می‌باشد وبه حق انبار غلهٔ ایران است . دره های سبزگون و پر حاصل‌اش ازلحاظ تأمین غله بدان موقعیتی بسیار ممتاز بخشیده است . اما از دیدگاه مرزی و وضع جغرافیایی ، پس از آذربایجان دومین منطقه‌یی است که راه هجوم بیگانگان را درفلات باز می‌گشاید . مهاجمانی بسیار که از راه‌هایی دور، از مناطق آسیای میانه به‌جانب ایران سرازیربودند ، بدون‌ایجاد درد سری از لحاظراه‌گیرهای طبیعی به‌فلات راه می‌یافتند . به‌همین روی از لحاظ وضع دفاعی موقعیتی ممتازداشته

وتا همین اواخر ، عهد قاجاریه نیزهنوز مورد تاخت وتازتر کمانان بوده است. ازجهت این موقعیت ممتاز دفاعی است که ساسانیان دیواری ازآجر به‌طول چندین کیلو متر درآن نقطه کشیدند که بقایایش هنوز درآن منطقه دیده می‌شود .

این سلسله جبال درجنوب با یك رشته کوه که عبارت از مکران کوه باشد تکمیل می‌شود که به‌وسیلهٔ دو گذر گاه شکافته می‌شود . یکی بندرعباس درخلیج‌عمان ودیگری گذر گاهی که به‌طرف بلوچستان و کویت راه می یابد .

قسمت مر کزی فلات که دو رشته کوه از آن می گذرد ، فرو رفتگی‌یی‌است که درخشکی وبی‌آب وعلفی شهره وزبان زد است . این فرو رفتگی به‌دوقسمت شمالی وجنوبی تقسیم می‌شود : قسمت شمالی دشت کویر وبخش جنوبی‌دشت لوت‌خوانده‌شده. قسمت شمالی بخشی است نمك‌زار که ازفرط نامساعد بودن درآن‌جا نه‌چیزی‌می‌روید ونه‌جانداری زند گی می کند . به‌ندرت جاهایی یافت می‌شود که نمك‌اش کمترمی‌باشد وشرایطی بسیار دشوار وسخت درآن قسمت‌ها از برای زند گی وجود دارد ، و همین جاها است که واحه‌هایی حقیقی را تشکیل می‌دهد . اما درقسمت جنوبی ، یعنی دشت لوت این امکان اندك نیزساقط است وبه‌عقیدهٔ‌کاشفانی معدود وانگشت شمار که‌ازجان خود گذشته واز این کویر گذشته‌اند ، این‌جا منطقه‌یی است که ازصحراهای‌بزرگ آسیای میانه چون گوبی Gobi به‌درجات قابل ملاحظه‌یی بدتر می‌باشد وآن‌صحراها دربرابر این منطقه حاصل خیز به‌نظر می‌آیند .

آن‌چه که تا کنون مستفاد شده ، زند گانی تنها در دره‌ها وشکاف‌های عظیم کوهستانی ، وبه‌نسبت کمتری در واحه‌ها امکان داشته است . اما ازاین که‌بگذریم، دشت‌هایی نیز بوده است که ازهمه لحاظ از موقعیت‌های مناسبی بهره‌مند بوده است ، واز آن جمله است دشت سوزیانای **Susiane** باستان ویاخوزستان امروز. این‌ناحیه از ازمنهٔ باستان گرایشی داشت به‌تمدن و وضع مطلوب آن در اقوام کوهستانی بدوی

ونیمه بدوی که در حدودآن می‌زیستند، تأثیرات فراوان وقابل توجهی‌می گذاشت. درآن هنگامی که مرزهای شاهنشاهی ایران‌ازسوی مغرب «زاگ‌روس» به‌مناطق‌دوری باز کشیده می‌شد، در همین دشت بزرگ پایتخت، یعنی **شوش** ایجاد شد، و شوش مرکزی بود که با وسایلی ارتباطی به‌سهولت به بین النهرین وآسیای کوچك مربوط می شد.

دشتی نیزدرپشت سلسله‌جبال مجاور دریای خزر قرار دارد. از لحاظ‌طبیعی در این منطقه شرایطی وجود دارد که به موجب آن باران فراوانی باریده و محصولی بسیار بهره می‌دهد. این قسمت در واقع قسمت منطقهٔ حارهٔ ایران است که‌سطح‌اش‌از باتلاق‌ها، مرداب‌ها، وجنگل‌هایی بسیار انبوه پوشیده شده است و محصولاتی چون: انار، انجیر، برنج، پنبه، تنباکو، چای، نیشکر، نارنج، لیمو، توت و چیزهایی دیگر بار می‌دهد که خوراك یك سوم جمعیت ایران را تأمین می‌نماید.

درایران از آغاز مسألهٔ آب وتأمین آن امری بسیار مهم و حیاتی بوده است واز همان آغازاین‌عهود روش مصنوعی آب یاری در این سرزمین مردمان را به چاره انگیزی وتلاش وتکاپوی بسیاری وا می‌داشته است. در زمان هخامنشی از قنات‌ها یا کاریز استفاده می‌شده وبه‌وسیلهٔ کندن‌مجاری بسیار، آب‌را به‌مناطق دوری جهت کشت وکارهدایت می کرده‌اند. بارندگی‌های‌نسبتاً فراوانی که‌درسلسله جبال‌های زاگ‌روس والبرز نیز می‌شده ومی‌شود به‌آبیاری ومشروب ساختن بسیاری ازجاها می انجامید و دره‌ها و واحه‌ها را سیرآب می‌ساخت. آب درآداب ورسوم ومعتقدات مذهبی‌ایرانیان نیز به‌همین جهت تا این حد مورد احترام وحرمت می‌باشد.

در فلات ایران پایتخت‌ها جملگی از پیدایش نخستین پادشاهی در ماد تا واپسین‌پادشاهی، درجانب بیابان ودر طول دو جادهٔ اصلی که در کناره های داخلی دو سلسله جبال عظیم کشیده شده قراردارند. ازجانب غرب به‌شرق جاده‌یی که به‌موازات

البرز کوه ممتد است ، گذرگاه شهرهایی چون هگمتانه «همدان» ، قزوین ، تهران ، ری ، دامغان «یا شهرسد دروازه **Hecatompylos**» و هرات واقع شده است ؛ و هم چنین در جادهٔ جنوبی اسپهان ، پاسارگاد **Pasargade** ، استخر ، تخت جمشید «پرسه پولیس **Persépolis**» وشیراز قرار دارد .

آن‌چه که دانشمندان بدان معتقدند آن است که این تقسیمات جغرافیایی که در دورهٔ تاریخی‌مورد قبول‌است ، در عصرماقبل‌تاریخی نیزصادق می‌باشد. تحقیقات باستان شناسی این‌مطلب‌را ثابت کرده است که انسان‌عهد حجر که تازه از کوه سرازیر شده ودشت نشینی را آغاز کرده بود ، درهمان مسیر کمانی شکل اطراف کویرسکنا کرده بوده است . قدیم‌ترین مراکز سکنای مردم که تا این زمان بازشناخته شده‌است در **کاشان** «سیالك**Sialk**» ، قم ، ری ودامغان بوده است .

ذخایر طبیعی ایران بسیار واز این لحاظ غنی وثروت‌مند است . این منابع متنوع و گوناگون می‌باشند واز هزارهٔ سوم پیش ازمیلاد ازمنابع آن مرمرهای‌معمولی و سفید از برای امرا و شاهان و دولت‌مندان سومری استخراج و تهیه می شده است . هم‌چنین منبع استفاده‌یی سرشار بوده است جهت تأمین چوب سومریها که‌ازجنگل‌های انبوه آن فرادست می‌آمده است . از زمان‌هایی بسیار دور از این سرزمین کانی هایی چون : عقیق ، لاجورد وفیروزه استخراج می‌شده است . در ازمنهٔ بعدی نیزآهن،مس، قلع وسرب ایران بسیار مورد استفاده بوده است . در دامنه‌های زاگ روس ذخایر نفتی فراوانی وجود داشته که ازقدیم‌ترین عهود ، یعنی درزمان هرودوتوس**Herodotos** نیز شناخته شده بوده‌است .

۲ـ زندگی پیش از تاریخ

آغاززندگی درفلات ، پایان عهدبارانی ، پیدایی خشکی‌ها ، وندیدادو زندگی اولیه ، مراکز زندگی ماقبل تاریخی درایران ، زندگی غارنشینان ، سلوك و هنرآنان ،کار زنان و مردان ، نخستین سازمان‌های مادرشاهی ،کارومقام زنان ، عقاید دینی ، گورها ودفن مردگان ، زندگانی‌آینده ، اشتراك زندگان ومردگان ، **چگونگی** دفن دسته‌جمعی مردگان ، آغاززندگی دردشت ، هزارهٔ پنجم‌آغاز زندگی ، زراعت ، خانه سازی ، ابزار وآلات ، هنرها و تکامل‌کوزه‌گری .

ازلحاظ زمانی شاید بتوان آغاز زندگی‌را درفلات‌ازپانزده هزارسال‌ویاشاید اندکی بیشتر واحتمالا کمتر ازقبل ازمیلاد تعیین کرد . چه دراین چنین زمانی‌دوران باران*Période Pluviaire* از ایران گذشته و به تدریج آن چه را که عهد خشك *Epoque aride* می‌نامیم وتابه‌امروز ادامه یافته است آغازشد .

با کم شدن دوران‌های ممتد باران‌زا ، آب به‌تدریج پایین رفت ورودهای پر آبی که از ارتفاعات بلند سرچشمه می‌گرفت به‌کسری و کاستی گرایید و کم کم خشکی هایی از زیر آب سر به در کرد . دراین زمان انسان غارنشین درفلات آینده شروع به زندگی کرد . شکاف های طبیعی کوه‌ها و پناه‌گاههایی که بیشتر در بستر رودخانه‌ها قرار داشت ، مرکز زندگانی این انسان‌های نخستین محسوب می‌شد .

شاید **وندیداد** **Vandidad** گذشته ازمآخذی دیگر، مدرکی محسوب‌شود ازبرای چگونگی زندگی این‌مردمان ، وفرهنگ ، دین ، هنر ، سیاست وحکومت ، قوانین ، خوراك ، پوشش و سایر شئون فرهنگی‌شان را بازگو کند ، و البته در این مورد گذشته ازمدارك دیگر به‌نوشته‌ها واشارات این‌کتاب نیز استناد می‌شود[2] .

هرگاه به‌گزارش‌های باستان شناسی به‌پردازیم و دریافته‌های باستانی که از تپه‌های ماقبل تاریخی به‌دست آمده‌اند به‌کاوش وتعمق سرگرم شویم ، اززندگانی این

مردمان اولیهٔ پیش ازتاریخ آگاهی‌هایی به‌دست خواهیم آورد . بقایای زندگانی‌این انسان‌ها برای نخستین بار درحفاریهایی که در کوه‌های بختیاری واقع درشمال شرقی شوشتر ، یعنی در «تنگ‌پبده Pabda» انجام می‌شد ، به وسیلهٔ باستان شناسان کشف شد[3] . اینان مردمی بودند که ازراه شکار ورزی زندگی وامرار معاش می کرده‌اند . وسایل زندگی شان بسیار ابتدایی بوده و جنگ ابزارهایشان نیز ناکافی می‌نماید . تبرهای سنگی که اندکی تراش داشته ، ودرمرحله‌یی پیش‌رفته‌تر تبرهایی بادسته‌هایی چوبی داشته‌اند . آلات وادوات استخوانی بسیار کم مورد استعمال بوده و از استخوان شکارها تأمین می‌شده است . هم چنین رواجی در استفاده ازنوعی ظروف سفالین‌بسیار ابتدایی معمول بوده است که از فرط استعمال به رنگ سیاه درآمده‌اند .

در ایران نقاط بسیاری تا کنون کشف شده که زندگی ما قبل تاریخی در آن‌جاها وجود داشته است . درآذربایجان: تپهٔ حسنلو ، چراغ تپه ، تپهٔ حاجی فیروزه و.... در کردستان : تپه‌های زیویه ، تپهٔ خیسور و.... در کرمانشاه ، لرستان‌وهمدان‌نیز تپه‌هایی کشف شده وهم‌چنین در اطراف تهران : اسماعیل آباد، پشند ، دروس ، تپهٔ گیان نهاوند و.... درکاشان تپهٔ بسیار مشهورسیالك Sialk ، در گیلان نیزتپهٔ معروف چراغعلی ، در دامغان تپه حصار ودربسیاری دیگر ازنقاط ایران زندگی پیش‌ازتاریخ کشف شده است .

قدیم‌ترین مناطقی که درآن جاها جریان بسیار عتیق زندگی بدوی درفلات به‌نظر می‌رسد، درتپه سیالك‌کاشان و جعفرآباد شوش می‌باشد ومطابق آرای دانشمندان وباستان شناسان یافته‌های باستانی این نقاط تاچهل و چند سده پیش از میلاد تخمین می‌شود، یعنی ابزار وادواتی متعلق به هزارهٔ پنجم. همانند این یافته‌ها درنقاطی دیگر نیزچون تپه‌های‌اطراف. مرودشت دست‌یاب شده‌است[۴] .

کار زنان ومردان درچنین جوامع ومیان این بدویان چندان مشخص‌نیست،

اما سازمان‌های پدرشاهی *Patriarchat* ومادرشاهی *Matriarchat* تا اندازه‌یی این وضع را متمایز می‌سازد. به‌طورکلی مقام زن از لحاظ کارآمدی او جالب توجه‌است ودر برخی مواقع بدون این‌که تفوقی بر مرد داشته باشد، از اهمیت و مقامی برخوردار می‌باشد. به‌نظرمی‌رسد که زنان به‌نگاه بانی‌آتش اشتغال داشته‌اند واین مورد مؤیدآن است که از مقامات روحانی و احرازآن عناوین برخوردار بوده‌اند. ساختن ظروف سفالین به‌عهدهٔ آنان بوده وهم‌چنین وظیفهٔ آذوقه گردآوری به‌عهده‌شان بوده است. اینان باچوب دستی‌های مخصوص و ویژه‌یی در کوه‌ها به‌جست‌وجوی ریشه‌های نباتی‌ومیوه‌های خودروی وحشی جهت خوراك می‌پرداخته‌اند. این روش به‌تدریج و اندك اندك موجب تجربهٔ آنان شده وآگاهی‌هایی دربارهٔ دانه‌ها و کشت آن‌ها به‌دست می‌آوردند. در حالی که مردان با تلاش وکاری بسیار موفقیت‌هایی اندك به دست می‌آوردند، زنان با استفاده از این تجربیات در زمین‌های رسوبی به کشت پرداخته و موفقیت‌های بسیاری شامل‌شان می‌شد. این تجربیات ابتدایی متعلق به دوران نوسنگی *Néolithique* است که انسان غارنشین بوده وبه‌روش‌هایی در کشاورزی دست‌می‌یابد.

درچنین احوالی بدون شك زن‌تفوق وبرتری می‌یابد. دراین جوامع وهم‌چنین میان گروه‌هایی که زنان حق اختیارچند شوهر داشته‌اند، زمینهٔ مادرشاهی و یاتفوق زنان بسیار گسترده بوده‌است ادارهٔ‌کارهای قبیله وحل وفصل اختلاف‌ها ونزاع‌ها بازنان بوده وهم‌چنین باتوجه به‌آمیختگی امارت و روحانیت، شغل روحانی بودن نیز به‌عهدهٔ زنان بوده است. نسب از جانب زن برده می‌شده و زن ناقل خون قبیله به شکل خالص واصیل‌اش بوده است و این‌رسمی است که بعدها آریاییان فاتح از بومیان فلات کسب کردند.

عقاید دینی این‌مردمان نیزوجه مشابهتی بسیار بامردم دیگرواقوام و گروه‌ها وجوامعی دیگر داشته که قبل از تاریخ می‌زیسته‌اند. آگاهی‌های بیشترین ما دربارهٔ

عقاید دینی این‌مردمان ازیافته‌هایی حاصل می‌شود که از قبور به دست‌آمده است . این امر اعتقاد عمیق، ابتدایی وبی‌شایبهٔ بدوی را دربارهٔ زندگانی دیگر بیان می‌کند. آنان براین اعتقاد بوده‌اند که آدمی پس‌ازمرگ هم‌چنان به‌زندگی درشکل و هیأتی دیگر ادامه می‌دهد. به‌همین‌جهت گورمردگان را هم‌چون مصریان و بابلی‌ها وبسیار دیگراز مردم کهن ازخوردنی‌ها وآشامیدنی‌ها ووسایل‌زندگی وجنگ‌ابزارآگنده‌می‌کرده‌اند. اما این‌روش چنان که به‌نظرمی‌رسد بارها درطول زمان دوچار تغییرات و تحولاتی‌شده است. گورهایی که درسیالك **Sialk** کاشان وجاهایی دیگر کشف شده ، نشان می‌دهد که مرده را به‌طرزجمع شده‌یی در گور دفن می‌کرده‌اند[5] . اما این گورها خارج از محل زندگی نبوده است، بلکه درهمان مکان‌ها، اطاق‌ها، کف‌غارها وجاهایی بوده‌است که زندگی می‌کرده‌اند و این ازجهت صرفه جویی و بهره‌یی بوده است که عایدشان می‌شده، چون معتقد بودند که روح متوفا نیز می‌تواند ازخوراك، وسایل ، ابزار ودیگر حوایج زندگی استفاده کرده وسود کند ، ودرجمع زندگان به اشتراك زندگی نماید ، بدون‌آن که ازبرای او وسایل اضافه‌یی جهت رفع‌حوایج‌اش در گوری دور دست نهند. امابعدها پندارها ، افکار وعقایدی دیگربه وجودآمد که به‌موجب‌آن‌ها مردگان را در جای‌گاه زندگی زندگان به گور نمی‌کردند، وشاید اهم این‌مواردترس ازمردگان‌بود که به تدریج ریشه می‌گرفت . پس بر این مبنا به انباشتن گورهای مردگان خود از وسایل زندگی وخوراك پرداختند .

شاید چنان که دربسیاری ازمناطق جهان کهن چون‌بابل، چین‌ومصروجاهایی دیگرمعمول بوده است، این ساکنان قدیمی فلات نیز کسان مرده را به همراه لوازمی به‌خاك می‌کرده‌اند . در گوربه همراه مرده علاوه برخوراك ، پوشاك ، جنگ ابزار ، ادوات و آلات پیشهٔ او را نیز دفن می‌کرده‌اند . دمرگان **De Morgan** در ضمن حفاریهای اطراف تالش قبوری یافت که در آن‌ها چندین اسکلت یافت می‌شدوآشکار

بود که جسد رییس خانواده‌یی را به همراه نزدیکان بلافصل‌اش دفن کرده‌اند[6] . در شهر «اورUr» از نقاط بین‌النهرین گوری پیدا شد که درآن هفتاد وچهارتن مرده‌رادفن کرده بودند. درمصر کنیزان، زن مورد علاقه و غلامان فراعنه را با جسد فرعون متوفا دفن‌می کرده‌اند. درچین گاه متجاوز ازسدتن را باخاقان متوفا زنده به گور می‌نمودند این‌امر میان اقوام ابتدایی‌آفریقایی نیزمشاهده شده است. اما کم کم تعدیلی دراین‌امر باپیشرفت زمان حاصل شدونشان‌این تعدیل‌را بردیواره‌های قبورمصری ملاحظه‌می کنیم که به جای کسانی که می‌بایستی دفن شوند ، تصاویر آنان را بردیواره‌های قبور رسم می کردند . در تپه حصار واقع در دامغان بنابر حفاریهای دکتر اش میت Shs-midt میان گورهای کشف شده ، قبردختر جوان وتازه‌سالی جلب توجه می‌نمود که در آن اسباب بازی‌ها وحتا جهیزیه‌ویاچیزهایی بدین‌عنوان‌را قرارداده بودند .

هم‌چنین ازیافته‌های این گورها به روش پرستش آنان پی می‌بریم . من باب مثل میان تاریخی که به تخمین سه هزار تا دو هزار وشش سد پیش از میلاد می‌باشد ، ستایش وپرستش خورشید بسیار شایع بوده‌است. در ظروف سفالی متعلق به این دوران نقش‌های خورشید فراوان به‌نظر می‌رسد وهم‌چنین‌دفن مردگان دراین قرون به‌شکلی بوده است که سر آن‌ها به سوی مشرق ، یعنی جانب طلوع خورشید قرار داشته است واین‌دورانی است که خورشید از زمرهٔ بزرگترین خدایان بشری بوده است .

به‌هرانجام باتغییراتی که درآب وهوا رخ‌داد، وخشك شدن دره‌ها که معلول دوران خشکی وبی‌آبی بود، زندگی در دشت امکان پذیرشد . کناره‌های رودخانه‌ها و سواحل دریاها ودریاچه‌هایی که پایین رفته بود، رسوباتی بسیار حاصل‌خیز به جا نهاده بودند که زمین را به‌زودی بارور ساختند و به این وسیله بود که جانوران از کوه‌ها ، چون انسان‌ها به دشت‌ها پناه‌آوردند . شاید انسان‌ها به‌دنبال جانوران که به دشت‌ها و مرغزارها هجوم‌آوردند، از کوه‌ها سرازیر شده‌باشد، چون شکار وسیله‌یی بسیارحیاتی و

مؤثر بود از برای معاش آنان .

محققان اغلب این تغییر و تحول را از آغاز هزارهٔ پنجم پیش از میلاد می‌دانند و با تمام کمبودها و نقایص فنی از لحاظ اطلاعات باستانی ، تمدن ایران را از این تاریخ به‌جلو دوره بندی کرده و با امکاناتی که فرا دست است به‌کاوش و جست وجو و تحقیق پرداخته‌اند .

در زندگانی این دشت‌نشینان، زراعت و کشاورزی به موازات شکار ورزی پیش می‌رفت . در ابتدا هنوز آگاهی چندانی دربارهٔ خانه سازی نداشتند و در غارها و شکاف‌ها و گودیهای طبیعی که با وسایلی ابتدایی سقف‌اش‌را می‌پوشانیدند ، زندگی می‌کردند . اما اندکی نگذشت که گودیها و شکاف‌های کم عمق را برای خانه‌سازی انتخاب نمودند. دوره‌های این گودیهارا با چینه‌هایی از گل‌بالا آورده وسقف آن‌را به وسیلهٔ شاخ و برگ درختان وچوب باگل اندود می‌کردند تا جان پناهی باشد برای‌شان از گزند گرما وسرما وسیلاب باران‌ها. درتپهٔ سیالك **Sialk** کاشان این گونه‌خانه‌های ابتدایی کشف شده که قدمت‌آن‌ها به‌چهار هزار و دوسد سال پیش ازمیلاد می‌رسد. اما تغییر و تحولی که همراه با تکامل بود ، به زودی چینه‌های گلی و بی‌دوام را تبدیل به دیوارهای خشتی‌کلفتی کرد که جهت ساختمان‌های پیش رفته‌تری به‌کار می‌رفت و کهن‌ترین نمونهٔ این‌دیوارها که تا به‌حال کشف شده‌است، متعلق به‌سه‌هزارسال پیش‌از میلاد می‌باشد .

به‌هرحال درهزارهٔ چهارم خانه‌سازی تکاملی یافت. پس‌از خشت زنی و به‌کار بردن‌آن،آجر کشف شد. خشت را می‌پختند و آجرهایی ازاین عمل به دست می آمد که بسیار خشن وابتدایی بود ، اما درعوض در مقابل باران و سیلاب و حوادث طبیعی دیگر دوام واستحکامی بیشترداشت. نصب دروپنجره نیزشایع شدواین امراز بازمانده‌های ساخته‌های آن دوران قابل‌مشاهده می‌باشد . تزیین اطاق‌ها‌آن بود که با رنگ قرمزی

پوشیده می‌شد و این اندود وسیله‌یی محسوب می‌شد از برای تزیینات داخلی که از اکسید آهن به دست می‌آمد که در فلات ایران به فراوانی یافت می‌شد ، همراه با عصارهٔ میوه .

وضع ظروف نشان می‌دهد که به تدریج از تکاملی برخوردار می‌شده است . پس ازظروف‌اولیهٔ گلین که ازفرط استعمال براثر دود، سیاه‌رنگ می‌شد ، به روش‌پختن سفال‌هایی‌سرخ رنگ وابتدایی‌آگاهی یافتند . اما به موازات تکاملی که در خانه‌سازی ایجاد می‌شد،کاسه گری نیزتکاملی یافت. درهزارهٔ چهارم به‌نظر می‌رسد که‌چرخ‌اختراع شده باشد . این کاسه ها از نوع سابق کوچك تر وظرافتی نسبی دارد . هم‌چنان چرخ اختراع شده بسیاربدوی است‌وعبارت است از یك تکه تخته که بر زمین قرار گرفته و به‌وسیلهٔ دسته‌یی می‌چرخید. این‌ظرف‌ها پس‌از قالب گیری در کوره‌هایی پخته می‌شد و آن چه که بیشترجلب نظرمی کند ، ذوق و هنری است که در تزیین این ظروف به‌کار رفته است . در زمینه‌یی قرمز رنگ ، قرمزی تیره با نقوش سیاه تصاویر حیوانات و پرندگانی نقش شده‌اند که سرشار ازحرکت وجنبش می‌باشند وهمین‌حرکت وجنبش فریبندگی وزیبایی به آنها بخشیده است که سرشار از حیات و ذوقی وحشی و تربیت نایافته می‌باشد .

۳- تکامل کوزه‌گری وخانه سازی

مبارزه برای زندگانی بهتر، تحولاتی دربهبود خانه‌سازی ، ساختن آجرهای مستطیل شکل ، روش خانه‌سازی، تزیینات داخلی و خارجی ، درو‌پنجره ،کف سازی ، رنك زنی وضع درونی خانه‌ها ، تحولاتی درکوزه‌گری، اختراع چرخ‌وکوره ، نقاشی وروش‌های نووکهنه ، روح واحساس‌هنری، رئالیسم وطبیعت‌گرایی ، شکل‌ساخته‌ها ونقش‌آن‌ها ، تحولاتی در کوزه‌گری

آن چه که محرك زندگانی مردم فلات بود ، مبارزه با طبیعت از برای زندگانی بهتر وامنی محسوب می گشت از برای حصول چنین آرزویی لازم بود تا در

خانه‌سازی پیشرفت و تکاملی پدید شود. موادی و روش‌هایی ایجاد و اختراع گردد که خانه‌ها دربرابر باران‌های سیل‌آسا وتوفان‌های مخرب دوام‌آورد. این امر نیز به‌تدریج حاصل‌می‌شد. ازهزارهٔ سوم کم کم در مصالح اولیه و مواد ساختمانی تحولی ایجاد شد . این‌تحول بدان گونه بود که‌آجررا دیگر باخاك‌نرم و با دقتی که لازم بود می‌ساختند . درآغاز گل‌های ناهموار را که از کلوخه‌ها فراهم می‌شد در دست به‌شکل بیضوی‌های ناهمواری که سخت خشن بودند درمی‌آوردند و با حرارت آفتاب می‌پختند . اما این روش را ترك کردند ، چون هرچند ملاطی از گل این آجرهای بیضی شکل را به هم جفت‌می کرد، اما ویژه گی چسبند گی لازم را درخودحفظ نمی کردند و به زودی در اثرتحریکاتی جزیی فرومی‌ریختند. اما در دوران بعدی که مورد نظر است، آجرها را باخاك نرمی که به‌صورت گل درمی‌آمد، به شکل مستطیل قالب می‌زدند ، و این همان روشی است که درایران هنوز شایع ومورد عمل‌می‌باشد .

درطرز ساختمان ومعماری نیزپیشرفت‌هایی‌حاصل شده بود. خانه‌ها به وسیلهٔ راه گذرها و کوچه‌های تنگی ازهم جدا می‌شد وتمامی دهکده برهمین سان بود. برای کسب نورایجاد حفره‌هایی رو به کوچه شایع بود و گاه پنجره‌هایی سطح بیرونی خانه را زینت می‌داد . درها بسیارتنگ و کوچك بودند که ازنودسانتیمتر تجاوز نمی‌نمودند . پایه‌ها وپی‌ها برخی اوقات با قطعات سنگ بنا شده واین وسیله‌یی بود از برای سهولتی بیشتر وکاری کمترواستواری قابل اطمینان. تکه‌هایی ازسفال که بر دیواره‌های خانه‌ها الصاق‌می‌شد، هم‌جنبهٔ تزیینی‌داشت وهم وسیله‌یی‌بود ازبرای‌جلو گیری رطوبت. تزیینات داخلی نیز چنان بود که تذکر دادیم ، یعنی دیوارهای اطاق‌ها را با رنگ قرمزی می پوشانیدند ، به اضافهٔ رنگ سفید که تازه پدید شده وبا رنگ قرمز مخلوط به کار می رفت .

کف‌سازی معمول نبود. کف راه روها، اطاق‌ها وحیاط‌ها وهم چنین کوچه‌ها

خاك کوبیده شده و ناهموار بود که اغلب به وسیلهٔ تراش صاف و هموار می‌شد. شاید به ندرت کف اطاق‌ها را با تکه‌هایی از سفال و یا سنگ می‌پوشانیده‌اند .

درطی همین دوران، یعنی پایان هزارهٔ سوم تحولاتی محسوس درخانه سازی به وجود آمد . بامدارکی که کشف شده وضع درونی خانه‌ها تا اندازه‌یی روشن است . دقت درهمواری وظرافت خانه‌ها تا اندازه‌یی محسوس می‌باشد ، اما درها هنوز به همان نسبت کوتاه و کوچك می‌باشند . درمدخل خانه اجاق‌هایی می‌ساختند که دوخانه‌داشت وبه‌نظرمی‌رسد که یك جانب ازبرای طبخ خوراك وغذا وطرف دیگرمخصوص پختن نان بوده است. دراین خانه لوازمی بسیارابتدایی که اغلب از گل‌فشرده شده می باشد جلب توجه می کند و دراطاق‌ها کم کم ایجاد طاقچه هایی از برای نگاه داری اشیاء معمول می‌شد . این‌وضع درخانه‌سازی تاهزارهٔ دوم، یعنی‌تا ورود اقوام هندوایرانی درفلات هم چنان شایع‌بود وتحول وتکاملی‌دیگردراین زمینه رخ‌نداد .

درمورد کوزه گری ، اختراع‌چرخ و کوره ، تحولی بسیار شایسته به‌بارآورد که درمصالح ساختمانی، یعنی آجرسازی تأثیر بسیاری داشت . کوزه گری روشی بود از برای تظاهرذوق هنری‌مردمی که این‌استعداد رابه وجه‌شایانی درخود داشتند ، به‌زودی قلمرو کوزه گری بسیاروسیع وشامل شد . کوزه گر کوزه‌هایی به‌اندازه‌های مختلف می ساخت که‌اغلب‌آن‌ها منقش ومصور بودند . هم چنین ساختن خمره‌هایی به دونوع ساده و مذّهب مرسوم بود. کوزه گرهم چنین جام‌ها وکاسه‌ها وقدح هایی نیزمی‌ساخت که رویهٔ بیرونی اش محیطی بود بسیارمناسب ازبرای تجلی ونمایانی‌ذوق هنری‌او ویا دیگران.

درمورد نقاشی برروی این ظروف ، در ضمن‌کار تغییراتی حاصل می‌شد . چه خمیرهٔ رنگ درحرارت کوره تغییرپیدا می کرد ورنگ‌های روشن وجلادار اغلب‌تیره می‌شدند و این امر نسبت داشت به شدت و ضعف حرارت کوره . در ضمن این چنین گیرودارهایی برای کوزه گر تجربیاتی حاصل می‌شد که مبنای‌آن پیشرفتی‌بود ازبرای

شکیل نمودن ، طرح اندازی وانتخاب وتلفیق رنگ‌های بهتر. این رنگ‌ها عبارت بودند از: سیاه ، خاکستری، سرخ، قرمزوسبز واحتمالا رنگ‌هایی دیگر.

این بومیان فلات که مردمی زارع ، صلح جو وبا خصیصه‌یی هنری زندگی می کردند، سفال سازی را که اغلب با نقاشی می‌آمیخت ، وسیله‌یی قرار می‌دادند برای تجلی هنری وحس زیباپسندی خود. حس جمال‌دوستی‌شان بیشتر معطوف به‌فرآورده‌های هنری‌شان بود وبه وسیلهٔ سفال‌هایی نازك که بر آن‌ها نقش‌ها و تصاویری بسیارنقش می کردند ، این احساس راتسکین می‌بخشیدند . این نقاشی‌ها اغلب از گیاه‌ها وحیوانات و پرندگان بودند که وسواس نقش وزیبایی وقرینه‌سازی درآن‌ها بیشتر رعایت می‌شد تا دیدی رئالیستی و واقع گرایانه .

شاید درآغازسبکی واقع گرایانه وجود داشته است، چه هنرمندان بیشتر به حقیقت‌و تقلید ازطبیعت می‌پرداخته‌اند . واقــع گرایی *Realisme* شان نسبتی‌داشته با ناتورالیسم *Naturalisme* وطبیعت گرایی . گل‌ها و گیاهان را به گونه‌یی واقعی و حیواناتی‌چون : مار، پلنگ، قوچ کوهی، مرال، لك لك، شترمرغ ودیگر جانوران را در فواصلی معین مطابق با اصل زنده وجاندار نقاشی می‌نمودند . چون روش قبلی‌دیگر کمتر به روش‌هندسی و خطوط متقاطع توجهی داشتند و بیشتر به رعایت تناسب و تجسم موضوع‌می‌پرداختند . امامدتی نگذشت که ذوق هنری وابداع و ابتکار، روش‌نقاشی را دیگر گونه ساخت . ناتورالیسم و طبیعت گرایی که نسخهٔ اصلی‌اش در طبیعت زنده و آشکاربود ، ذوق‌لطیف هنری را تسکین‌نمی‌بخشید وارضایی‌چندان نداشت ، وچون‌عصر مانقاشان به‌مسخ طبیعت پرداختند . دراین تحول، توجهی بسیار مبذول می‌شد به موارد مشخص وجالب توجه حیوانات . شاخ‌حیوانات به‌شکل دورازباوری بزرگ ، برجسته و درقالب اشکالی‌هندسی درآمد. دم‌ها بلند وبرخی‌اوقات به‌شکل شاخ درختان وچیزهایی دیگرمتحول شد. پای‌شترمرغ ونوك لك‌لك و گردن بعضی ازمرغان‌ازحالت طبیعی‌بسیار

به دورو گاه مشحون ازریزه نگاری‌های هنری‌بود .

نقش های حاشیه نگاری که در سابق امتدادی قابل توجه داشت و به اشکال کوچك ومداومی کشیده می‌شد ، درهم وبرهم وبزرگ‌شد، به‌شکلی که رویهٔ بیرونی و گاه درونی جام وکاسه‌یی را اشغال‌می کرد . روش قرینه سازی دیگرمعمول نبود وشاید این چنین‌نابه سامانی این‌توهم را ایجاد نماید که بازگشتی‌شده بود به‌دوران قدیم، اما این چنین نبود ، بلکه دراین اغتشاش ظاهری رسم وروش وقاعده‌یی وجود داشت .

این روش نیزدیرپایی وسخت زیستی نداشت ، چه دوباره طبیعت سخت مورد نظرقرار گرفت؛ طبیعتی که زنده ، جاندار ومشحون از حیات وجنبش بود . صحنه‌های شکارگران که درحال شکاربودند ، لطف‌مخصوصی رانشان می‌دهد. ستیزآدمی‌باجانوران شاید سمبول و نشان کنایه‌یی باشد که ناخود آگاه برآن‌بسیارتکیه می‌شده است .آن چه که مسلم است روش‌هایی‌مورد نظرقرار گرفت که نمایان گرجنبش وحیات بودند . زمانی نقش‌هایی ازیك شکارورز ویایك کشاورز درضمن عمل وکار تصویرمی‌شد وزمانی رقصندگانی درتصویرسازی‌موردتوجه واقع می‌شدند که‌درحال رقص بودند ، وشایدرقص مقدسی که جنبهٔ مذهبی داشت .

دراین زمینهٔاخیر بایستی گفته شود که کوزه گر به‌فن‌قالب گیری وقالب‌ریزی نیزآشنایی داشت وشاید منشأ این‌امرنیازمندی مذهبی‌بوده باشد . دراین زمینه‌مقداری مجسمه ازرب‌النوع مادروخداوندگارنعمت وفراوانی و سرپرست اغنام واحشام دردست داریم. هم‌چنین اسباب‌بازی‌هایی ازبرای کودکان ومجسمه‌هایی‌ازبرای قربانی وبه‌عنوان هدیهٔ خدایان ساخته‌می‌شده است .

این هنرمندان هیچ گاه خودرا مقیدبه شیوه‌یی‌شناخته‌شده نکردند. درروشی که‌مهارتی در آن می‌یافتند پای بسته نگشتند ، بلکه مدام درکارتغییروتحول ونوجویی بودند . الگوی‌کار وسرمشق‌شان طبیعت بود، طبیعتی که سرشار ازجنبش وحرکت بود

وهنرمند نیزهرچه‌را که درگرداگرد خویش جالب می‌یافت سرمشق قرار می‌داد. جالب آن است که برخی از دانشمندان ومحققان چنین فهم کرده‌اند که این نقوش که ازلحاظ وسعت زمینه‌یی بسیارداشته‌اند ، درحکم خط بوده‌اند . بازآن چه که امکان بیشتری از برای قبول این مطلب تولید می کند ، آن‌است که ترقی وتوسعهٔ این نقاشی درفلات ایران مقارن است با زمانی که دربین‌النهرین بشر به یکی ازشگفت ترین اکتشافات خود دست یازید ؛ یعنی خط وروش نویسند گی رابه وجودآورد . باچنین احوالی این پرسش پیش می‌آید که‌آیا مخترع خط ازفن نقاشی هنرمندان وپیشه وران فلات ایران که تصاویر و نقوش وعلایم بسیاری‌را دربرابر داشته الهام گرفته است ؟ امکان‌این چنین امری به هیچ وجه بعیدنیست ودرضمن جای‌تذکراست که‌این‌هنروسیله‌یی بوده است که راه رابه‌سوی روش خط تصویری باز کرده است .

هنر کوزه گری ونقاشی‌های‌آن هرچنددارای وحدت وهماهنگی‌اند کی‌است اما درنقاط مختلف فلات‌سبك‌ها وروش‌های گوناگونی دراین‌فن به وجودآمد . ظروف ویافته‌هایی دیگر که ازجاهای مختلف ایران به وسیلهٔ باستان‌شناسان به‌دست‌آمده است بیان‌گراین حقیقت می‌باشند. درشوش‌جام‌هایی باپایه‌های بلند ودیواره‌های‌نازك ساخته می‌شد ، درحالی که درتپه حصارکاسه‌های بسیاربه دست آمده است ، وهم چنین درتخت جمشیدشکل مخروط ناقص موردتوجه بوده است . درنقاط مختلف روش‌ها وسبك هایی درنقاشی به یك‌میزان ودرجه‌نبوده است، بلکه درحالی که درنقطه‌یی به واقع گرایی‌روی می کردند ، درنقطه‌یی دیگرهنرمندان‌ازرئالیسم بریده وبه‌شیوه‌های خیالی‌می‌پرداختند واین‌میزان ونشانی‌بود ازبرای هنرمندانی که ازاحساسی‌سرشاروطبعی‌پذیرا وتنوع‌طلب برخورداری داشتند .

براثر گیرایی، تناسب وزیبایی وضع‌اشکال‌در کوزه گری ثباتی‌یافت وبه زودی انتشاری‌عظیم‌پیدا کرد . ازجانبی‌تاسیستان‌وازسویی‌تا بلوچستان‌ودرهٔ سندسرایت کرد . در

شمال تامرو نفوذ یافت ، یعنی جایی که آثار ماقبل تاریخی یافت شده وهنوز درآن نقاط حفاری جالبی انجام نشده است ازمرو به بلخ «باکتریا» کشیده‌شد و بعدها درمغرب زمین انتشاری بسیار یافت .

اما ناگهان درنیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم پیش از میلاد تحولی در سفال گری به وجود آمد و این‌تحول عمیق ودامنه‌دار نشان‌جا به‌جا شدن مردمان‌است وورود دسته‌های تازه بافرهنگ وهنری‌نو .[8] در شوش این‌تحول ناگهانی با توقف سبك پیشین وروی کار آمدن سبکی نو نظر گیراست . جای‌ظروف قبلی‌را بانقش‌ها واشکالی گوناگون ظروفی اشغال کرد بالوله‌هایی بلند وباریك ودهانه‌هایی‌تنگ که به رنگ‌قرمزیك‌نواخت‌بودند این‌چنین تحولی‌در بین‌النهرین نیزمقارن باهمین زمان که معروف به عهد «اوروك چهارم uruk - iv» می‌باشد انجام گرفت . اندك زمانی نگذشت که درطی آخرین سده‌های پیش ازسه‌هزارقبل ازمیلاد تمدنی مشخص در شوش به وجود آمد ، این تمدن هرچند تحت تأثیر بین‌النهرین بود، اما با وجود این به‌ایجاد خط ویژه‌یی نایل آمد که به خط ایلامی مقدم proto èlamite خوانده می‌شود [9] واین دورانی معاصربا زمان جمدت نسر Jemdet nasr در دشت بین‌النهرین بود .

چنان که با تحقیقات عمیق وکاوش های مستند اثبات شده است، فلات ایران مهد وزادگاه نخستین‌سفال گری‌است. درهیچ‌جای جهان‌هنوز درچنین بعد زمانی‌ظروفی به‌این زیبایی ونقاشی‌هایی‌به‌این‌جالبی‌مشاهده نشده‌است. رئالیسم قوی ، ناتورالیسم جان دارومنطبق بااصل‌چنان عظمت وقریحهٔ این‌هنرمندان‌را جلوه می‌دهد که موجب‌اعجاب وشگفتی‌است. درچهارهزارسال پیش‌ازمیلاد چنان‌جهشی‌از واقع گرایی«Realisme» اولیه‌به‌سوی‌تخیل درنقوش وطرح‌اندازی درایران به‌وسیلهٔ هنرمندان‌انجام‌شد که‌موجب تحیر است و این امر نظیری درتاریخ جهان ندارد . کنده کاریهایی که‌بر روی استخوان می‌شد نیزحاکی‌است از روح ظریفه گرای و هنرمندی و نازك خیالی این مردمان .

۴ ـ فلزکاری ، آرایش و تجارت

آغازاستفاده ازفلزات ، مس‌وطرق استفاده ازآن ، استفاده‌های بدوی ، ذوب مس‌وریخته‌گری، اشیاء مسین ، تأثیردربهبود لوازم‌آرایش ،آیینه‌سازی ازصفحه‌های مسین، زیورآلات، جواهرات و سنگ‌های تزیینی ، جواهر سازی و عظمت این‌فن ، وضع تجارت و مبادله ، حبوبات ، صادرات وواردات ، مهرکالاهای تجارتی

ساکنان دشت‌های فلات بسیار زود به فلزکاری واستفاده ازآن‌ها پرداختند . فلزات واستعمال‌آن‌ها درآغازبه تدریج پیش رفت ودرچنین احوالی که با حرکتی کند انجام می‌شد ، سنگ‌هم چنان‌مقام خود را حفظ می‌کرد . مس رابرخلاف مردم‌پیش‌از تاریخ مصر کنده‌کاری‌نمی‌کردند ، وهم‌چنین‌آن را ذوب نیزنمی‌کردند ، بلکه‌به وسیلهٔ چکش‌کاری ازآن ابزارهایی کوچك چون درفش وسوزن می‌ساختند .

اما این وضع دوام کمی داشت ، چه به زودی به‌ذوب‌مس پرداختند ومس را پس از ذوب به وسیلهٔ ریخته‌گری به‌شکل ابزار و چیزهای دل‌خواه در می‌آوردند . به موازاتی که ساختن اشیاء وآلات و ادوات مسین رواج می‌گرفت ، ابزارهای سنگی هم چنان‌بی‌آن‌که‌کاستی گیرند، ساخته‌شده‌وموردِاستفاده‌بودند . اما کشف‌مس‌وروش ذوب و ریخته‌گری موهبتی‌بود که دراثرآن‌به‌ساختن لوازمی چون چاقو ، تبر ، بیل وچیزهای دیگرتوفیق‌یافتند که درپیشرفت تمدن‌وسهولت زندگی‌تحولی‌درخورتوجه‌به‌وجودآورد.

کشف فلزات وطریق استفاده وبهره‌برداری ازآن‌به زودی دریکی‌از اموری که‌مورد نظرمردم ، به‌ویژه بانوان‌بود اثری عمیق گذاشت وآن ساختن لوازمی بوداز برای آرایش. آیینه به‌زودی موردتوجه قرارگرفت وصنعتگران ازصفحه‌های صاف وصیقلی که لبه‌هایی برآمده داشت، به‌اشکالی گوناگون آیینه‌ساختند. سنجاق‌هایی از برای سروگل‌هایی ازبرای‌سینه‌وگردن آویزهایی بااشکالی‌مختلف ودستاورنجن‌هایی ازبرای زنان ودختران واحتمالا مردان [طبقات فرادست] رایج‌شد .

ازجانبی دیگر کانی‌هایی استخراج می‌شد که جنبهٔ تزیینی داشت ودرآرایش مورداستعمال بیشتری یافت، واین‌کانی‌ها عبارت بودند از : عقیق و فیروزه که از لحاظ رنگ‌درخشان وجالب‌شان موقعیتی درخور داشتند. صدف نیز استعمال زیادی داشت و علاوه براین چیزها استعمال مهره‌ها وحلقه‌هایی ازبرخی سنگ‌ها ، چون: سنگ‌بلور، سنگ لاجورد که از «پامیر **Pamirs**» می‌آوردند و یشم سبز که از مناطق دوردستی واردمی‌شد شایع گشت . پیشه‌وران وصنعت‌گران به‌ابداع نقوش واشکالی تازه‌برآمدند وبه‌این وسیله‌هم‌ذوق‌هنری‌خودرا ارضاء ونوازش می کردندوهم‌به‌آرایش‌وتزیین‌دیگران مدد می‌نمودند .

سفال‌سازی نیزشروع به‌خدمت درقلمرو آرایش نمود . شیشه‌هایی مرمرین وظریف بادقتی فراوان ساخته‌می‌شد و به‌احتمال این‌ها بطریهایی بودند که برای نگاه داری انواع روغن‌های آرایشی و عطریات فراهم می‌شدند . نوعی‌پشقاب‌های توگود ولبه‌دار که کوچك و ظریف بودند نیزازسنگ تراشیده می‌شد که چنان که از قراین برمی‌آید جهت مصارف آرایشی تهیه‌می‌شده است. درآیینه سازی‌نیز تجدید نظری شد وازصفحه‌های مسینی که محدب‌ودرکمال شفافی و صیقلی بودند ، آیینه‌هایی بزرگ و کوچك تهیه می کردند .

دست‌او رنجن‌ها ، گردن آویزها و گوشواره‌ها بسیار متنوع وزیبا بودند . گردن‌آویزهایی‌طویل داشتند که‌به‌وسیلهٔ موادی‌برآن‌ها سنگ‌هایی‌ازلاجورد و فیروزه نصب می‌نمودند. گوشواره‌ها اغلب‌از طلایا لاجورد بودوآشکار است که زنان و بانوان پنج‌هزار سال گذشته نیزچون بانوان امروزی در این گونه زینت‌ها اهتمام و وسواسی بسیار داشته‌اند ، و هم‌چنین جواهرسازی وزرگری پیشه‌یی بوده است چون امروز که سودهای فراوانی جهت پیشه‌وران به‌بار می‌آورده . صنعت‌کاران این‌فن در حرفهٔ خود سعی‌بلیغی‌به‌کارمی‌برده‌اند وجواهراتی که درشوش پیداشده ، بدون‌شك پیش‌آهنگ آن

جواهری است که در«اور Ur شهری در بین‌النهرین » کشف‌شد و نظر تحسین جهانیان را به‌خود برانگیخت .

وضع تجارت بنا بر اصل مبادله بود و این مبادله در اصل اقتصادی، ترقی‌اش وابسته بود به‌ازدیاد سطح تولید. برخی از کالاها اهمیتی بیشتر داشتند و می‌توانستند در ازدیاد سرمایه مؤثر واقع‌شوند ، چون: پیکان، تبرسنگی ودرمرحله‌یی بالاتر مواد غذایی ازقبیل جوو گندم، می‌بود وهم‌چنین گله ورمه. جوو گندم که‌ازمحصولات بومی ایران است وهنوزهم به‌طور دیمی درایران می‌روید ازجمله چیزهایی بود که‌ازایران به‌مصر واروپامی‌رفت.ارزن که منشأآن ازهند بود به‌ایتالیا می‌رفت وبرعکس جودوسر وخشخاش اروپا درآسیارواج ومورد مصرف بسیاری داشت .

برای آشکار بودن نوع مال‌التجاره و کالا که‌اغلب آن‌هارا درخمره‌جای‌داده‌ویا بسته بندی‌می کردند ، مهرهایی به‌کارمی‌رفت. این‌مهرها عبارت بودنداز کلوخه‌یی‌از گل‌رس فشرده شده‌ویا تکه‌سنگی مخروطی شکل که اغلب به‌حلقه ویاطنابی متصل می‌شد وآن را درروی‌کالا می‌بستند، درآغاز نقش‌این مهرها عبارت‌بود ازخطوط واشکالی‌هندسی،اما درزمان‌های بعدی نقش اشجار و گیاهان وتصویرهای آدمی وبرخی علایم‌دیگرمعمول شد که اغلب برظروف سفالین نیزوجود داشت، وشایداین صورتزیینی مفاهیمی را دربر داشته‌اند که مااز‌آن‌ها آگاهی نداریم .

۵- خانواده وزندگی اجتماعی

تحول و تکاملی مداوم در فلات ، موانع طبیعی و عدم انتقال به عهد تاریخی ، دیرکرد وضع شهرنشینی درایران ، عدم ارتباط مراکز، خانواده ، سازمان سیاسی و شورای شیوخ و ریش سفیدان ، عدم جنگ و علت‌آن ، نـژاد بومیان ، درازسران ونژاد مدیترانه‌یی ، پراگندگی عظیم درآسیای غربی ، منشأ واصل سومریها ، قدمت شگفت تمدن ایرانی

درنقاط ماقبل‌تاریخی تحولی‌مداوم که همراه باتکامل بود، پیشرفت‌داشت . در تمام رشته‌های هنری وفعالیت‌های بشری‌بهبود وجهشی وجود داشت، امامتأسفانه‌موقعیت

طبیعی فلات موانعی ایجاد می کرد که بهموجب آن ارتقاء ازوضع ماقبل‌تاریخی را به عقب‌می‌انداخت، وآن‌مشکلاتی بود درراه زندگی‌شهرنشینی. به‌هنگامی که‌همسایگان ایران دردشت بین‌النهرین به تشکیل اجتماعاتی پرداختند و مراکزی را برای زندگی شهری ووضع قوانین عمومی پی افگندند، درفلات تازه تدبیر منزل و توجه به زندگی خانوادگی موردنظرقرارمی گرفت. وضع‌طبیعی ایران بسیارنامساعد وجمعیت‌درواحه‌ها ومناطق صعب‌العبورمقید ومحدود بودند واین پراگندگی جمعیت که انگیزه وعلت‌اش موانع طبیعی بود، موجب دیر کرد زندگی‌شهری وتشکیل اجتماعات بزرگ می‌شد ، و با آن که خانواده پیشرفت قابل ملاحظه‌یی کرده بود، با این حال زندگی شهری میسر نمی‌شد . تنها منطقه‌یی که درآن این‌امر دارای تسهیل و پیشرفتی بود ، دشت سوزیانا «شوش» واقع درجنوب غربی فلات بود که در واقع امتداد دشت بین النهرین محسوب می گشت . درآغاز هزارهٔ سوم پیش ازمیلاد در این منطقه زندگی‌شهری قوامی پیدا کرد ودرهمین جا بود که نخستین دولت متمدن ایلام عرض وجود کرد .

تمرکز قدرتی واحد وجود نداشت واین امر بی شك مبتنی بر عدم ارتباط مراکز با هم بود . درهر مرکز ومیان هر گروهی ازلحاظ وضع سیاسی ، دسته بندی خانواده‌ها نقشی جالب داشت ، چه همواره جهت حل وفصل و بازگشایی دشواری ها واختلافات شورای ریش سفیدان تشکیل می‌شد که رؤسای خانواده ها بودند . هنوز اعطای قدرت کامل به‌یك نفر به‌عنوان شاه رایج نبود وشاهی‌وجود نداشت ، بلکه‌نوعی دموکراسی موجود بود که به‌وسیلهٔ مشایخ قوم ورؤسای خانواده‌ها پاس داری می شد . جنگی نیز رخ نمی‌داد ، چون نقاط نسبتاً پرجمعیتی که عنوان مرکزی را داشتند ، ازهم آن قدر دور بودند که امکان برخوردی میان‌شان نبود .

نژاد این بومیان اولیه ، آن چنان که مطالعات‌مربوط به‌تاریخ طبیعی‌انسان نشان می‌دهد مشخص و متمایز نیست . دوشکل مختلف که ازبازمانده‌های «درازسران

Dolichocéphale » به‌دست آمده ، آشکار نیست که ازپی هم بوده باشند . هم‌چنین دوشاخهٔ دیگر از دسته‌یی واحد به‌نام انسان «مدیترانه‌یی *Méditerranéen* » بقایایی دارند . برخی ازمحققان براین نژاد اخیر اتکای بیشتر واتفاقی دارند ، و برآنند که از نظر جسمانی مردم فلات ایران از نژاد مدیترانه‌یی بوده‌اند[10] . این نژاد اخیر در عهد ماقبل تاریخ در سراسر آسیای غربی از مدیترانه تا ترکستان روس ودرهٔ سند ، پراگنده بوده است وبه‌طور کلی این‌دو شکل را آسیایی*Asiatique* می‌خوانند والبته این آسیایی با آن گروهی که در واقع آسیایی هستند بسیار فرق دارند و به همین جهت بهتر است که «آثیایی» نوشته شود تا وجه مشخصی‌میان این دوبرقرار باشد.این‌ها گروهی هستند که نه‌سامی می‌باشند ونه با دستهٔ هند واروپایی **Indo européen** قرابتی دارند وبرخی ازمحققان آن‌هارا قفقازی **Caucasienne** یا خزری « کس‌پی **Caspienne**» ویا ـ یافثی **Japhétite** نام نهاده‌اند .

چنان‌که گفته شد این گروه درسراسر منطقهٔ‌آسیای غربی پراگنده‌بوده‌اند وبه‌همین جهت شامل دسته‌هایی چند می‌شوند که به‌طور کلی سه دستهٔ مشخص‌دارند ، به‌این ترتیب :

۱ـ اورارتیان **Ourartiens** یا وانیان **Vanniques** که سکنهٔ قدیم ارمنستان بوده‌اند ، کاسیان **Kassites** ، ایلامیان **Elamites** ، هیتیان یا ختیان **Hittites** ، ومی‌تانیان **Mitanni** .

۲ـ لی‌کی‌یان**Lyciens** ، کاریان **Cariens** ، می‌سی‌یان **Mysiens** ، وهم‌چنین اتروسکیان **Etrusques** و کرتیان **Crétois** .

۳ـ ایبریان **Ibèes** وباس‌کان **Basaues** .

زبان این دسته‌ها زبانی پیوندی *Agglutinante* بوده که جملگی بدان تکلم می‌کرده‌اند واین امر موجب این فرض شده که سومریان**Sumèriens** نیز از

همین دستهٔ نژادی بوده‌اند . بنا براین فرض سومری‌ها در دوران دوری ازاین دسته ، ازنواحی شمال شرقی فلات کوچیده ودر دشت بین‌النهرین سکنا گزیده ودراین‌منطقهٔ حاصل خیز و پر نعمت به‌توسعهٔ تمدن و فرهنگ و خط خود پرداخته‌اند[11] . برخی از محققان دراین‌باره به‌آیهٔ دوم‌ازباب دوازدهم «سفرپیدایش» نیزاشاره می‌کنند. هم‌چنین بنا بر مآخذ و مدارکی که **لئاوناردوولی** **Leonard Woolley** به‌دست داده ، سومری‌ها معتقدبوده‌اند، که پیش ازآن که به‌دشت حاصل خیز بیایند، خود دارای‌تمدنی برجسته وپیشرفته وروش‌هایی درصناعت وزراعت بوده وازتغییر شکل‌فلزات نیزآگاهی داشته‌اند واین‌همه را باخود به‌عراق آورده‌اند . به هرانجام مدارك سومری این چنین ادعایی‌راثابت می‌کند[12] واز این‌جا است که‌آشکار می‌شود کهن‌ترین مرکز تمدن‌ونشر و انتشارآن ازخاستگاه ایران بوده‌است .

۶ـ دیانت وپرستش درایلام

آغاز دورهٔ تاریخی ایلام ، موقعیت طبیعی و جغرافیایی ، شهرهای بزرگ ایلام ، درکشاکش با بین‌النهرین ، پیروزی وشکست ، خرابی‌های سارگون ،کارهای پسرش ، در زمان نرم‌سین ، انقلاب وطغیان برای‌آزادی ، آزادگی وحمله به‌بابل ، اثرات حمله به‌بابل،کشف یك شهرایلامی بازی‌گورات عظیم‌آن، ساختمان زی‌گورات، چگونگی مذهب ایلامیان ،کهتر خدایان و مهتر خدایان ، زی‌گورات چیست، روش پرستش عوام و خواص ، قربانی وقربان‌گاه‌ها ، نذور وپیش‌کش‌ها ، وضع‌کلی‌دیانت

درآغاز هزارهٔ سوم‌دشت حاصل خیزبین‌النهرین وارد دورهٔ تاریخی می‌شود . اندکی نیزنمی گذرد که ایلام‌هم وارد دورهٔ‌تاریخی می‌شود و این‌امر درفلات استثنایی است. ایلام که ازجملهٔ کشورهای کهن‌سال شرق قدیم بوده شامل خوزستان کنونی ، قسمتی زیادی از خاك بختیاری و لرستان بوده‌است . از جانب شرق به‌پارس و از طرف شمال به‌ماد وازغرب‌به‌بین‌النهرین وازجنوب به‌خلیج فارس‌حدودی داشته‌است. شهرهای

مهم‌ایلام عبارت‌بودندازشوش که‌بزرگ‌ترین‌شهرایلام‌ویکی از کهن‌ترین مراکز تمدن جهان‌باستان بود، شهرماداکتو،خایدالو که‌به‌گمان‌درخرم‌آباد فعلی‌بوده‌است، واهواز .

چنان‌که برمی‌آید، بومیان اولیهٔاین منطقه حبشی‌بوده‌اند،امااین رای‌برخی ازمحققان درست به‌نظر نمی‌رسد . هم‌چنین زبان ایلامیان را زبان «انزانی» دانسته‌اند که درسه‌هزار سال‌پیش از میلاد رواجی داشته است و بعد چنان که حدس‌زده می‌شود زبان سومری وسامی رواج یافته ، امابه‌گمان این زبان ها برای نوشتن به‌کار می‌رفته است،چون‌درهزاروپنج‌سدسال‌پیش ازمیلاد ناگهان دوباره آن زبان‌متروك معمول‌شده و آشکار می‌شود که درطول این‌پانزده قرن‌زبان مزبور ، زبان رایج محاوره و **گفت و گو** بوده است .

ایلام بامرکز قدرتی دیگر که در بین‌النهرین قرار داشت ، در جنگ های مداومی بود، گاه چیرگی می‌یافت و گاه‌شکست می‌خورد وسرانجام دراین جنگ‌ها به سال ۶۴۵ پیش از میلاد بـه وسیلهٔ **آشوربنی‌پل Ashur beni Pal** پادشاه آشوری شکست یافت وبه‌کلی ازمیان رفت .

هنگامی که سلسلهٔ سامی **سارگون Sargon** در **آگاده Agadé** تشکیل شد، ایلام‌برای حفظ موقعیت‌خود واردجنگ شد. امادراین جنگ سارگون غلبه کرد وشاید شوش‌را نیز به‌قلمروخود افزوده‌باشد. یکی‌از پسران سارگون‌به‌نام **مانیش‌توسو Manishtusu** درجنگ‌هایی برعلیه ایلام موفقیت‌هایی بیشتر داشته‌است . سپاهیان اوازخلیج فارس گذشته ومناطقی را که‌ازآن‌ها مواد ساختمانی وفلزات استخراج‌می‌شد تحت نظر گرفتند ، واین احتیاجی بسیاربود ازبرای آشوریان وبدون‌شك یکی از علل مهم جنگ‌های آشور، دست‌یافتن برمنابع ایلام‌بوده است. پس از سارگون ، ایلام که کشوری دست‌نشانده وتحت‌انقیادبود، در زمان **نرم‌سین Naram Sin** به‌شورشی‌دست یازید که این‌شورش سر کوب‌شد، ونرم‌سین‌حاکمی‌تعیین‌نمود تادرآن‌جاحکومت کند .

ازاین زمان تامدتی به وسیلهٔ این عامل حاکم در شوش بناهای بسیار ساخته شد و کم کم عوامل وفرهنگ وزبان بیگانه درایلام رواج یافت . اما ایلامیان همیشه درصدد آن بودند تااستقلال ازدست رفته‌را بازیابند. باسخت کوشی و روش‌های ماهرانه‌یی می کوشیدند تا استقلال خود را حفظ کنند وبه‌همین جهت‌درآغاز توفیق‌هایی کم‌وبیش یافتند . سرانجام کسی به نام **پوزور این‌شوشی ناك** Puzur - Inshushinak برای استقلال پرچم برافراشت. این کس مردی‌بود میهن‌دوست وبه‌آبادی وعمران وطن اش‌سخت علاقه‌مند . وی با غنایمی که ازملل مغلوب به‌شوش آورده شده‌بود به آبادانی پرداخت. راه‌روهایی‌عمومی ومعابدی بنا کرد وپادشاهان کوچك نواحی اطراف کم کم شروع به‌اطاعت ازاونمودند . هم‌چون که **نرم‌سین** وفات یافت، **پوزوراین‌شوشی‌ناك** طغیان واستقلال راعلنی وآشکار ساخت.سپاهی تهیه کرد وبه‌بابل تاخت وبه‌زحمت اورا عقب‌راندند . آکد که استقلال خودرا حفظ کرده بود بسیار ضعیف‌شد وحملهٔ ایلام در حقیقت فتح بابی بود که به اقوام کوهستانی جسارتی بخشید و **لولوبی** Lullubi و **گوتی** Guti هریك از کوهستانهای مرتفع فرودآمده وبه‌بابل حمله کردند. سرانجام چنان که تذکرداده شد پس‌از جنگ‌هایی بسیار آشور بنی‌پل‌کار ایلام‌را یکسره کرده وآن‌را به‌طورکلی برانداخت .

دیانت ومذهب- تا این‌اواخر از دیانت‌ومذهب‌ایلامی‌ها آگاهی‌های‌چندانی به‌دست نبود. اما با کشف چوغازنبیل «تل چون‌سبد» ازسال‌های۱۹۴۰ میلادی به‌بعد که در جنوب غربی ایران در **صحرا**یی خشك قراردارد تا اندازه‌یی در این مورد آگاهی به‌دست آمده‌است . درآغاز کتیبه‌یی منقوش برآجر دراطراف تل‌به‌دست آمد که‌به‌خط وزبان ایلامی بود و حاکی از بنای شهری مذهبی بود که به فرمان **اونی‌تاش‌گال** Unitashgal بناشده بودواین پادشاه درحدود ۱۲۵۰ پیش‌از میلادزندگی می کرده است .

این‌تل چنان که از نامش پیداست هم‌چون سبدی است که واژگونه برزمین نهاده باشند. تا کنون باستان شناسان توانسته اند تنهامکان مقدس این شهر بزرگ‌را از دل‌خاك بیرون‌آورند. آن‌چنان که برمی‌آید، ایلامیان به‌ساختن‌زی‌گورات **Ziggurat** علاقه وتوجهی نداشته و این‌امر میان شان متداول نبوده است . اما کشف این شهر کهن ومکان مذهبی بلند بازی گورات آن این توهم‌را ازمیان‌برد . صحن این‌مکان‌عبادت سد وبیست ویك متر مربع می‌باشد وچهار گوش است . اطراف این چهار گوشه‌به‌وسیلهٔ دیواری محصورشده است که دارای غرفه‌ها واطاقك‌هایی است که ویژهٔ عبادت ونیایش بوده است ، اما مراسم عمومی مذهبی چنان که شواهدی ارائه می‌دهد ، درصحن حیاط انجام می‌شده است . اما بنای زی‌گورات را درست وسط این مربع یاصحن حیاط بنا کرده‌اند که سیزده ونیم متر مربع مکان را زیر خود دارد . این زی‌گورات دارای پنج طبقه بوده وبلندی‌اش درحدود پنجاه متربوده‌است . درطبقهٔپنجم فوقانی‌پرستش گاه خدای بزرگ وخدای خدایان ایلامی به نام **این‌شوشی‌ناك Ynshushinak** قرار داشته است . اما جای تأسف است که درحدود دومتر نیم ازقسمت‌فوقانی این‌زی‌گورات در اثر حوادث طبیعی خراب شده وفرو ریخته است واین ریزش وخرابی به‌قسمت‌های دیگر نیز صدماتی وارد کرده .

قسمت‌هایی از این بنا که پس از گذشت سه‌هزار سال هنوز سالم مانده‌اند ، عظمت ایلام را نشان می‌دهد . ازجانبی دیگر تکامل فن آجر سازی در ایلام موجب شگفتی است . آجرهایی که به‌دست آمده ودیواره‌های بیرونی زی‌گورات را با آن‌ها می‌پوشانیده‌اند از لعابی نقره‌یی به‌همواری پوشید شده است که در جهات مختلف تابش نور نمایانی‌هایی چون طلا ونقرهٔ درخشان دارد . آن‌چه که مهم‌تر است ، درهایی‌است که به‌وسیلهٔ چوب ساخته وبا شیشه ریزه نگاری‌هایی بسیار جالب برآن‌ها کرده‌اند . شیشه‌ها به‌رنگ‌های مختلف می‌باشند واین امر نشان می دهد که شیشه گری در ایلام

تا چه اندازه تکامل یافته بوده است ، تکاملی که در هیچ منطقه‌یی نظیرش دیده نشده وماورای گمان محققان وکاوندگان قرار دارد .

شاید مجسمهٔ خدای بزرگ **این‌شوشی‌ناك Ynshushinak** در طبقهٔ پنجم ، یعنی بلندترین نقطهٔ زی‌گورات قرار داشته است . اما آن چه که مسلم است مراسم عبادت عمومی در محوطهٔ زی‌گورات انجام می‌شده وبه‌نظر می‌رسد که‌درمواقعی که شاه به‌عبادت می‌آمده ، پیکرهٔخدای خدایان‌را ازطبقهٔفوقانی به‌پایین می‌آورده‌اند. در دیواره‌های بعضی ازطبقات زی‌گورات اطاق‌هایی کشف شده که مورد آن‌ها هنوز به‌درستی روشن نشده است . دریکی ازاین اطاق‌ها مصالحی ساختمانی به رنگ سرخ یافت شده که‌گویا جهت آرایش طبقات فوقانی به‌کار می‌رفته‌است ، امامابقی‌اطاق‌های طبقهٔ دوم خالی است .

قراین وطرز ساختمان نشان می‌دهد که قربانی دراین مذهب اهمیتی‌فراوان داشته است . مراسم مذهبی درحیاط داخلی انجام می‌شده است . دراین حیاطدوردیف سکوی کوتاه بنا شده که هرردیفی هفت سکو است و جمعاً چهارده سکو می شود که جوی کوچکی میان آن حفر کرده‌اند . این سکوهاقربان‌گاه بوده است که درمواقعی معین که در حضور شاه وملکه انجام می‌شده ، جانوران قربانی‌را روی این‌سکوها قرار داده وبه‌وسیلهٔ کاهنان ضمن انجام مراسم وتشریفاتی قربانی‌می‌شده‌اند ، وخون آن‌ها نیز از جوی وسط دو ردیف سکو می‌گذشته است .

درقسمت فوقانی دو ردیف سکوهای قربان‌گاه ، دونشیمن متمایز وجود دارد که بدون شك متعلق به‌شاه وشه بانوبوده است . چنان که ازروی مدارك وقراین برمی آید ، پس از انجام مراسم قربانی ازبرای خدای خدایان ، شاه وشه بانو ازجلوحرکت کرده وکاهنان نیز در التزام بوده‌اند تا به‌طبقهٔ تحتانی‌معبد می‌رسیده‌اند . دراین مراسم شاید شه زادگان وامیران وسرداران وسپه سالاران نیزحضور داشته و شاید بر آن که

جملهٔ مردم وعوام الناس نیزشرکت کرده وآزاد بوده‌اند تا به‌طبقهٔ تحتانی معبد ازبرای پرستش خدای بزرگ باز روند .

جای ومکان عمومی دراین زی‌گورات‌ها تنها حیاط آجرفرش معبدبوده است اما حلقه‌ها و برج‌های پنج گانهٔ زی‌گورات ویژهٔ کاهنان بوده است که ازلحاظ رتبه و مرتبت‌درطبقات‌واطاق‌های مختلف آن رفت وآمد و یا سکونت داشته‌اند . دیواری که قسمت حیاط را دور زده ، شامل هفت دروازه است که به طرز مجللی ساخته شده‌اند و طبقات عامهٔ مردم شاید ازیکی یا چند دروازهٔ به‌خصوص حق‌رفت وآمد داشته بودند .

اصولا دربارهٔ زی‌گورات‌ها این پرسش پیش می‌آید که آیا این ساختمان‌ها چه نوع بناهایی هستند، آیا هم چون‌هرم‌های مصری اهرامی می‌باشند که عنوان‌مقبره را دارند ویامعابدی هستند؟ **هه‌رودوتوس** **Herodotos** مورخ یونانی درپنج‌قرن پیش ازمیلاد ، یعنی‌سد سال پیش‌ازآن که آخرین پادشاه بابل سقوط کند ، به این‌شهر سفر کـرده‌است و گـزارش می دهد که برج بابل مقبرهٔ **زه‌اوس** **Zeus** [ژوپی تر **Jupiter**] خدای خدایان یا رب‌النوع ستارهٔ مشتری است [13] ، ــ وازهمین‌ره گذرو مواردی دیگراست که پرسش وشك فوق‌مطرح می‌شود .

با درنظر گرفتن این‌موضوع ، بحث‌ها و گفت و گوها و کاوش‌هایی بسیار در مدت نزدیك به‌یك قرن رخ داده است، بسیار گفته اند وبسیارنوشته‌اند . باجمع وتلفیق این نظرات و گفته‌ها بایستی طبعاً این‌عقیده پیش‌آید که زی‌گورات هم معبد وپرستش گاه بوده‌است وهم مقبره و گور .

اغلب اقوام ومللساکن این قسمت از مشرق زمین رسمی مشترك و عقیده‌یی عمومی داشته‌اند دربارهٔ مردگان وزندگی پس از مرگ. البته این اشاره‌یی که به لفظ مشترك‌وعمومی می شود، جنبهٔ تأکیدی حرفی ندارد ، چه هرچه که باشد اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی درجزییات امرمیان اقوام ومللمذکور مشهوداست ، اما از لحاظ اصولی و

آن‌چه که زیر بنای موضوع‌را می‌سازد درعقاید و روش‌ها اشتراك دارند . به هر انجام اقوام ومللی چون سومریان ، بابلیان، آشوریان و ایلامیان مردگان خود را در منازل خود و کف اطاق‌هایشان دفن می کرده‌اند و برآن عقیده بوده‌اند که روح پس ازمرگ هم چنان‌به زندگی ادامه می‌دهد واحتیاجات ونیازمندیهای زمان‌حیات را دارد ، ومی پنداشتند که مردگان در زندگی‌آن‌ها هم چون دوران زندگی شرکت می کنند . اما درلوحه‌هایی که متعلق به‌قسمت‌های فوقانی زی گورات « چوغازنبیل» است به این‌امر تأکید شده‌است که درآخرین طبقهٔ بالایی، محراب مقدس خدای بزرگ وسرورخدای **این‌شوشی‌ناك** **Ynshushinak** قرارداشته است. هم‌چنان ملاحظه‌شد که عادت‌مردم وروش کاهنان مبتنی برآن‌بود که درطبقهٔ زیرین به‌عبادت ونیایش‌می‌پرداخته‌اند ؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که محراب دربالا وگوریا مقبره درپایین قرارداشته است .

اینك‌باموضوعی که درفوق‌مطرح‌شد، این‌نقطهٔ ابهام برای کسانی‌پیش‌می‌آید چه می‌اندیشند مگرخدایان‌را نا جاودانگی‌ومرگی‌هست؟! دراین‌باره بایستی گفته‌شود که‌آری ، واین‌موضوعی است درتاریخ ادیان که مبحثی شیرین وجالب توجه‌می‌باشد . خدایانی که رب النوع های حاصل خیزی ، نعمت، و فصل ها می باشند دوچار چنین سرنوشت هایی می‌شوند . اغلب در کشورهایی که فصول‌تمام ومتمایز هستند ، این گونه اعتقادات به وجود می‌آید ، چون : مصر ، یونان و مناطق بسیاری از آسیای کوچك و آسیای غربی. درمصر **اوسی ریس** **Osiris**، دریونان **دی یونی سوس** **Dionisos** در آسیای کوچك **آت‌تیس** **Attis** و در بسیاری از نقاط دیگر این گونـه خدایان وجود دارند .[14] هنگامی که پس‌ازبهارورویش نباتات وگیاهان وشکفتگی‌طبیعت پاییز وزمستان فرامی‌آید ودشت خاموش‌شده ونباتات پژمرده ورخت زندگی‌ازاندام درختان بیرون می‌شود ، این‌خدایان نیزبه خوابی‌مرگ گونه فرو می‌روند ، ودر واقع این‌قیاسی است که انسان ازطبیعت برای‌خدایان وخود می‌نماید ودراین‌جا نیزخدایان رابه‌طبیعت

قیاس کرده وبرای آنان مرگ‌ها و زندگی هایی دورانی قایل می‌شود[۱۵] ، و بنا براین به هنگامی که بهارفرا می‌رسد، طبیعت ازخفته گی به‌درآمده و زندگی از سر می گیرد ، خدایان‌نیزازخواب مرگ گونه بیدارشده ودگرباره زندگی‌آغازمی‌نمایند.

باستان شناسان اینك به‌این فکرشده‌اند که درفرصتی‌مناسب نقبی به مرکز زی‌گورات به‌زنند تا شاید ازاین راه گذر و مشاهدات و ملاحظاتی که خواهند کرد ، آگاهی‌حاصل‌نمایند که درمرحلهٔ اول‌یاطبقهٔ زیرین‌پرستشگاه چه‌مراسم وعباداتی‌انجام می گرفته است ، واین‌عمل باستان شناسان هر گاه عملی‌شود ، بی‌شك کومکی شایسته و بسیارمی‌نمایدبه‌تاریخ ادیان که درپرتوآن مجهولاتی‌چند که‌دیر گاهی‌است‌دراین زمینه باقی‌مانده ، برزدوده می گردد .

پس ازشك ویقین‌هایی دربارهٔ این که زی‌گورات موردنظرویا به‌طوراعم این گونه بناها یازی‌گورات‌ها معابد وستایش گاه‌ها ویامقابری‌بوده‌اند، مسأله‌یی‌دیگرقابل طرح واندیشه‌است که جنبهٔ سمبولیك و کنایه‌یی این‌بناها رابازمی‌رساند . دراین‌مورد شکی نیست که این‌بناهای بلند ومرتفع انگیزه ومحرکی داشته‌اند واین‌انگیزه نیزجز خواست وتمایل درونی‌انسان چیزی نبوده‌است، تمایل وآرزویی که به‌این‌شکل درقالب هستی ریخته‌شده وموجب تشفی وارضای‌خواطروتمایلاتی شده‌است. خواست‌درونی‌انسان جزراه یافتن‌ازعالم پایین وجهان‌سفلا به جهان ودنیای‌علیا چیزی‌نیست . آدمی‌همواره در این‌آرزوبوده است، منتها این‌آرزووتمایل درهردوره و زمانی‌به‌شکلی تجلی‌نموده است ودرآن دوران این‌بناها که درحد خودآسمان سای بوده‌اند ، رمزی بوده ازاین‌آرزوی طلایی و کهن‌بشری .

ازدیدگاه کلمه و واژه نیز زی‌گورات چنین مفهومی رامی رساند وپرده از کنایه واپس می‌زند . اصل کلمه سومری است که‌در «آشور- بابلی » **Ziqquratu** تلفظ می‌شده ومعنی‌آن «صعود به‌آسمان» بوده‌است. این‌پنداریاتوهم میان‌آن مردم‌عتیق

وجود داشته است که خدایی که از فرازین گاه آسمان پایین می‌آید و نزول می کند ، پیش ازآن که موهبت دیدار ومجالست خود را بربندگان به روی زمین ارزانی دارد ، دربلندترین نقطهٔ زی‌گورات فرودمی‌آمده . روش این‌مردم کهن زیاد نبایستی به‌نظرما اعجاب‌آوروشگفتی زانمایان شود، چون میان فکرآن مردمان وبناکنندگان‌کلیساهای مرتفع قرون‌میانه ومناره‌سازان وگنبدزنان نیزهیچ تفاوتی‌موجود نیست، این‌فکری‌بوده که‌همواره‌آدمیان‌رابه خودمشغول می کرده‌است ، ونردبان **یعقوب** که پایه‌یی‌برزمین وسری به‌آسمان‌داشته، نه‌داستان دیروزاست و نه‌افسانهٔ امروز ، بلکه همواره این‌پندار وجود داشته وقدمتی دارد هم پای عمرآدمی .

گرداین‌شوشی‌ناك Ynshushinak سرورخدای‌ایلامی‌را یك‌عده کهتر خدایان فراگرفته بودند که جای و مکان‌شان گرداگرد زی‌گورات در غرفه‌های ویژه‌یی بوده است. این‌غرفه‌ها نیایش گاه‌های خدایانی بوده است که هم چون نزدیکان رییس وبزرگی، خانه‌هایی اطراف‌کاخ اوداشته‌اند. تاکنون (سال ۱۹۶۱) تعداد یازده نیایش گاه ازز‌یرخاك ، ازاطراف‌زی‌گورات‌بیرون‌آمده‌است که هریك‌ویژهٔ خدایی‌بوده است و به احتمالی بسیار نیایش گاه‌هایی دیگر نیز در آینده از زیر دست‌کاوندگان بیرون خواهدآمد که کومك بسیاری‌می‌نماید به‌شناخت سلسله مراتب خدایان ووظایف آنان‌وشیوهٔ پرستش‌شان. درایلام درگوشه‌یی ازمعبدمربع نیایش گاهی کشف شده است که دارای چهارغرفه می‌باشد که هریك به شکل مستقلی یك نیایش گاه است. قراین نشان‌می‌دهند که‌این نیایش گاه متعلق بوده‌است به‌دو- مردخدای ودو- زن‌خدای، چون در این نیایش گاه دوسکوی قربانی وجود دارد که هم قربان گاه است وهم جای تقدیم هدایا می‌باشد ومعابدی که مختص یك خدابوده است، بیش‌ازیك سکو نداشته ومعمولا نام وعنوان هرخدایی روی‌آجرهای نیایش گاه هایشان نوشته شده است .

از روی هدایایی که برای این خدایان داده می‌شده ، وروش ستایش‌ونیایش

شان آشکار شده است که مذهب ایلامیان براساس ستایش طبیعت وعناصر طبیعی استوار بوده وخدایان آنان خدایان ورب‌النوع‌های حاصلخیزی زمین ووفور نعمت و مردم کرهٔ زمین بوده است . هدایا اغلب ازسفال، طلا، نقره ومفرغ می باشد که به شکل‌ظروف و تندیسه‌هایی ساخته می‌شده است وقربانی‌ها از گوسفند ، بزواحشامی دیگر بوده . اغلب حاجت مندان برای برآورد نیازمندیها وحاجات خویش ، بعنوان رشوه وباج ازبرای جلب رضای خاطرخدایا خدایان‌این‌قربانی‌ها وهدایا را درمعبد ، مقابل‌محراب خدای خود می گذارده‌اند واز سویی‌دیگر این هدایا به کیسهٔ فراخ کاهنانی که به ریش‌مردم وخدایان می‌خندیده‌اند فروریخته شده‌وازبرای‌آنان زندگانی‌در کمال فراخی‌معیشت ورنگین سفره‌یی فراهم می کرده است . هر گـاه درست بیندیشیم ، بعد سه هزار سالهٔ زمان درعقاید مردم متمدن این زمان هنوز تغییر وتحولی‌ایجاد نکرده است وتوده‌یی عظیم ازمردمان عصرما هنوز به همان سان فکرمی کنند که نیاگان‌شان درسه هزار، چهارهزاروپنج تاشش‌هزار سال پیش ازاین‌می‌اندیشیده‌اند . هنوزهمان مردمان‌وجود دارند ، و همـان معابد و همان کاهنان به‌کار خود سر گـرم‌اند . با نذرهایی کـه می کنند برای خدا قربانی‌می کنند ـ برای زیارت گاه‌ها هدایایی می‌برند از شمع و چراغ ، فرش، طلاآلات ، ظروف مـختلف وپـول . این‌ها را به‌بی‌حسابی درحالی که به معیشت خود وخانواده شان سخت می گیرند فراهم‌آورده وتقدیم می کنند وآن گاه کار کاهنان، حرم داران، و لله‌های‌مقدسان شروع میشود . درواقع‌آیامی شوداندیشه کرد که‌آیا زمان ازشش هزار سال گذشته جلو رفته است ؟! ، نه بلکه تنها بعد زمان آن امور راتثبیت کرده است ؟

من باب مثال بایستی از زن خدایی نام برد به نام **پی‌نی‌کر** **Piniker** که مظهر آفرینش بوده است . نام این زن خدا درلوحه‌یی ذکر شده که کتیبه‌یی حاکی از پیمانی که میان ایلام وبابل منعقد شده است ، متن آن لوحه بوده . تندیسه‌یی‌ازاین

الاهه درکاوش های انجام شده به‌دست آمده است ، در حالی که کودکی شیرخواره را به‌آغوش دارد واین تندیسه درنیایش گاهی یافت شده که ویژهٔ عبادت همین الاهه‌بوده است . در این نیایش گاه هدایایی بسیار یافت شده که در تأیید سمت و عنوان این زن خدا می‌باشد که مظهر آفرینش بوده .

دراطراف‌معابدبازارها ، فروش‌گاه‌ها وکارگاه‌ها وصنعت‌کاران ودوره گردانی بوده‌اند که نیازهای نذر را می‌ساخته‌اند واز این راه امرار معاش می کرده‌اند . بدون شك صنعت‌کاران وهنرمندانی چیره دست و توانا درحوالی معبد یامعابد سکنا داشته‌اند که کارشان و درآمدشان وابستگی داشته به قدرت هنری و صنعتی‌شان این مردمان مجسمه‌ها وظروف سفالین ، تندیسه‌ها وظروف‌نقره‌یی وطلایی ساخته واین‌اجناس‌اغلب به وسیلهٔ کاهنان به‌زیارت کنندگان فروخته می‌شده است ، چنان که امروزه نیز در بسیاری ازجاها معمول است گرد زیارت‌گاه‌ها را صنعت کاران‌وپیشه‌ورانی‌فرا گرفته‌اند که کالاهایشان تنها ویژه برآور نذور می‌باشد .

سرانجام پایان عظمت این شهر بازی گورات عظیم‌اش هم زمان با انهدام ایلام فرا رسید . به‌سال ۶۴۰ پیش از میلاد **آشوربانی‌پال Ashur Bani pal** با سپاهیان فراوانش به‌ایلام حمله کرد ، شوش را تسخیر و ویران نمود . شهر های سر راهش جملگی به‌ویرانی افتادند. شاه ایلام فرار کرد وتا دور دست‌ها تعقیب‌اش کردند. از جمله شهرهایی که به وسیلهٔ آشوریان منهدم شد ، شهر مورد گفت و گو ، یعنی‌شهر «دور اون تاشی **Dur untashi**» بود که به خرابی سپرده شد . در یکی از اطاق‌های معبد آشوریان بیش از دوسد تکه ازوسایل‌رزمی‌خود را به‌جا نهاده‌اند که اغلب آن‌ها عبارت است از نشان‌های افتخار که از مفرغ ، آهن و مرمر می‌باشد . در اطاقی دیگر اشیایی دیگر که‌قیمتی‌و زینتی بوده به‌دست آمده که متعلق به‌معبد است. شاید عده‌یی‌از سربازان آشوری در این‌جا به استراحت پرداخته بوده‌اند که بر اثر حادثه‌یی با شتاب

خارج شده‌اند ، پیش از آن که فرصتی پیدا کنند تا لوازم خودرا به‌برند .

به هر انجام پس از قرونی بسیار و گذشت زمانی بعید به وسیلهٔ کشف این شهر تاریخی ، از روی یکی از گره های فرو بستهٔ تاریخ ادیان پرده بر کناز زده شده و در زمینه‌یی که آگاهی‌های قابل ملاحظه‌یی نداشته‌ایم ، اطلاعاتی به‌دست آمده که با اتمام کاوش هایی در این منطقهٔ این آگاهی ها به نسبت بسیاری افزونی خواهد یافت .[15]

۷ ـ دیانت و پرستش پیش ازتاریخ

پیش آهنگ وندیداد ، زندگی ودیانت در وندیداد ، احاله به‌بخشی دیگر ، اعتقاد به روح ، وضع دفن ، اشتراك زندگی‌ارواح ومردمان ، وضع‌دفن‌مردگان ، آغازترس ازمردگان، گریز ازاموات ، یافته‌هایی ازمقابر ، رنگ‌کردن مردگان ، رسم های مختلف درگورنهادن ، حالت منحنی وخمیده ، نقش نگار باگل اخرا بر بدن مردگان ، وضع‌کلی دیانت ، آثارکشف‌فلزات ، قلت‌مدارك‌دربارهٔ دین پیش ازتاریخ ، زن خدایان ومبنای تفوق زن، آغاز بحث دربارهٔ ازدواج با محارم ، منشأ و علل آن

نظر برآن‌است تا از وندیداد *Vandidad* دربارهٔ کیش وآیین قدیم ایرانی گفت و گوشود . علاوه‌بر کیش وآیین‌وقوانین ، وندیداد منبعی‌است ازبرای‌جست‌وجو در روش سلوك وزندگانی ایرانیان ، اما هرچند عناصر غیر آریایی ، یعنی نشانه های بومی که اینك مورد نظر ما است دراین کتاب بسیار آمده ، اما باز به آن نمی توان به‌عنوان مدرکی دربارهٔ دیانت وزندگانی بومیان قدیم فلات استناد جست ، به همین جهت پس از این بحث کوتاه دربارهٔ دیانت پیش ازتاریخ فلات ، به‌جست وجوو کاوش در وندیداد می پردازیم که آمیخته‌یی است از زندگی ، عقاید ، آداب ورسوم‌بومیان فلات وروش آریاییان .

چنان که در صفحات گذشته ذکر شد ، اعتقاد به روح و روان و زندگانی پسین به‌اشکال گوناگون ومختلفی درسراسر نقاط ومراکز جهان باستان وجود داشته است ، واز جمله در ایران نیز وضع برهمین مبنا وقرار بوده است . مردگان خود را ابتدا در کف اطاق‌ها ویا زیر زمین‌ها دفن می کرده‌اند ودر دوران‌های مختلف جسدرا در گور با حالات گوناگونی می نهاده‌اند که خود حاکی است از وضع اعتقادات مذهبی وتحول آن‌ها در ادوار مختلف . در این گورها از برای مردگان‌اسباب‌ولوازم زندگی وخوراك واحتمالا پوشاك نیز می گذارده‌اند . ازقبور بسیار کهن ظروفی‌به‌دست نیامده وبه‌نظر می‌رسد که ظروف درآن زمان ازچیزهایی فاسد شونده و از میان رونده چون پوست کدوهای خشك شده وتهی ویا سبدهایی بوده باشد . جسد مرده را بارنگ قرمزی می‌پوشانیده‌اند که از اکسید آهن به دست می‌آمده که درفلات فراوان بوده است . در این‌جا این اندیشه نیزجای خود نمایی دارد که ممکن است زندگان بدن خودرا بنا بر علل و یا رسومی چنین با رنگ می‌آمیخته‌اند و چون فوت می‌شدند ، با این رنگ دفن می‌شدند .[16]

اغلب مردگان را در عمق کمی که از بیست سانتیمتر تجاوز نمی کرد ، دفن می کردند ، وطرز دفن چنان که ذکر شد درادواری مختلف متفاوت بوده‌است . در برخی از گورها جسد مردگان که اسکلتی از آنان باقی مانده است ، به شکلی منحنی وخمیده دیده شده است . گرداگردجسد را با لوازم‌زندگی ازظروف‌ومحتوی خوراکی‌هاواحیاناً خوراك‌هایی مایع می‌پوشانیده‌اند و در ادواری بعد ترهرگاه‌متوفا دارای شغل وپیشه‌یی نیزبود ، ابزار پیشه‌اش‌را پهلوی دست‌اش قرار می‌داده‌اند .

رسم دفن مردگان درجاهای مختلف خانه مدت‌هایی‌هم چنان دوام داشت . شاید این رسم بنابراین اندیشه بوده است تا اشتراکی بازندگان درخوراك،مجالست ومصاحبت داشته باشند ، چه‌به‌بقای روح وزندگی پس ازمرگ سخت معتقدبوده‌اند .

هنوز آن زمانی فرا نرسیده بود تا ازمردگان درترس وهراس افتند . این‌پندارواین روش برای بسیاری از اقوام وملل در دوره‌های بعدی به‌وجودآمد . ازمردگان سخت درترس وهراس می‌افتادند و شاید این نشانی باشد از دوران نیا پرستی و آغاز آن . برای‌شان قربانی می کردند ، هدیه می‌فرستادند ومی کوشیدند تا هم‌چون‌خدایان شر دلشان را نرم ومهر آمیز نمایند . دربسیاری ازنقاط هم چون که‌مرده‌یی پیدامی‌شد ، وی‌را درون خانه دفن کرده وبه‌آداب وتشریفات بسیاری ، گیج کننده ازخانه‌بیرون می‌رفته‌اند و درجایی دور خانه می‌ساخته‌اند تا روح متوفا آنان‌را پیدا نکند. برخی اوقات نیز درهای ورود وخروج خانه‌را پس ازفوت یکی ازسرنشینان مسدود کرده و از آن‌جا می گریخته‌اند تا روح محبوس فرصت تعقیب پیدا نکند.[17]

به‌هر انجام در زمانی مقارن بابحث ما هنوز در فلات چنین رسمی رواجی نداشت . برخی اوقات مرده را طوری خمیده دفن می کردند که جملهٔ اعضای بدنش به‌جانب شکم کشیده شده وفشار می‌آوردند . به نظر می رسد که دیگر رسم رنگ کردن بدن به اکسید آهن متروك شده بود ، چون درچنین حالتی که ذکر شد بر استخوان بندی متوفا بارنگی سرخ فام ، به‌وسیلهٔ گل اخرا نقش‌هایی نهاده ومقداری بیشتر از اثاثه با اوبه‌گور می کرده‌اند . این خود نشان آغازینی است ازطلیعهٔ‌جدایی زندگان ومردگان ، چه هرچه اثاثه‌ووسایل‌بیشترباشد ، روح بایستی بیشتربه‌زندگی انفرادی به پردازد و خوی‌گر شود تا روش اشتراکی، احتمالا همان گونه که برخی‌از حالات مرده درگور بیان‌گر عقاید ورسوم وبه طورکلی رمزهایی داشته است ، حالت ذکر شده نیز کنایه‌یی داشته که هنوز به‌طور روشن گره‌اش بازگشوده نشده‌است .

با پیدایش و کشف فلزات ، وضع‌اشیایی که به‌همراه مرده درگور می کردند دگرگونگی یافته ودوچار تحول شد . اینك دیگر زینت مردگان با اشیاء سیمین و زرین و سنگ‌های گران بها کم کم رسم وباب می شد . جواهر آلات بسیاري که از

زمان‌های مختلف ومناطق گوناگون به دست‌آمده است، جملگی ازمقابر و گورها دست یاب شده و در این جا نیزدیانت خدمت مهمی به فهم هنروچیزهای دیگردراین زمینه نموده است .

مقابرمتعلق به عهد پیشین که در سیالك Sialk کشف شده است ، نسبت به گورها ومقابر بعدی فقیربه نظرمی‌رسند . درزمانی متأخرازتمدن سیالك ، مردگان را درعمق نسبی بیشتری دفن‌می کردند که ازپانزده تا بیست سانتیمتر گذشته به‌بیست وپنج وافزون برآن‌بالغ‌می‌شد . دراین‌عهد به اشیاء ولوازم زینتی وآرایشی‌بیشترتوجه می‌شده است . دست اورنجن‌ها وپاآویزها [که شاید پا آویز بوده باشند ، و به احتمال شکلی دیگرازدست یاره می‌باشند]، گردن‌بندها ، انگشترها وچیزهایی ازاین قبیل فراوان است . چاقو، درفش، آیینه وبرخی چیزها که موارد استعمال شان درست شناخته نشده دراین گورها چه بسیارمی‌نهاده‌اند . قلم عمدهٔ این وسایل واثاثه ولوازم تزیینی، عبارت ازظروف بوده است. ظرف‌هایی گوناگون ازجام تادیگ، ازکاسه‌های کوچك، عطردان وخمره‌های کم حجم تاهمانندهایی بزرگ‌تر ازآن‌ها .

به طورکلی‌آگاهی‌هایی که دربارهٔ دین قدیم‌ترین سکنهٔ ایران درحال‌حاضر به دست‌است، بسیاراندك می باشد واین اندك نیز به هیچ وجه مبنا ومنشأی مخطوط و مکتوب ندارد، بلکه به وسیلهٔ حفاریها وکاوش‌های‌باستانی از گورها ومقابر به‌دست‌آمده است . دربین‌النهرین که ساکنان بدوی‌آن ازهمان منشأ ساکنان فلات ایران بودند ، اعتقادات وپندارهایی بسیاراندك به‌دست‌است که شاید کومکی بنماید برای‌شناخت‌بهتر بومیان فلات،آنان برآن اعتقاد بودند که زندگی آفریده شده به وسیلهٔ یك رب‌النوع واحد است وآن چه که اهمیت بیشتری دارد ، آن که در نظرشان جهان آبستن بودنه زاییده . مصریان چنان می پنداشتند که سرچشمهٔ حیات مذکر بوده است ، اما در نظر ساکنان بدوی بین‌النهرین منشأ حیات‌مؤنث بوده‌است ، نه‌مذکر. درایران پیکره‌هایی

بسیارپیداشده است اززنان برهنه‌با اعضای‌مشخصی که‌سخت برجسته‌نشان‌داده شده‌اند ، واین‌یافته‌های ماقبل تاریخی‌این امکان را به ما می‌دهد که به گوییم ساکنان کهن‌فلات نیز چنین اندیشه‌یی‌از برای منشأ حیات داشته‌اند . **هه سی‌یودوس Hesiodus** [18] می‌گوید که درآغازجهان غلبه‌با زن‌خدایان ودلاورزنان وپهلوان دوشیزه‌گان‌بوده‌است وبا آگاهی واطلاعی که دربارهٔ تفوق زن وسازمان مادرشاهی *Matriarchat* درفلات داریم ، این امربعید به‌نظر نمی‌تواند بود .

این زن خدایان بدون‌شك بنا به روش قیاس خدایان به انسان‌ها *Anthropomorphism* دارای همسر وجفتی بوده‌اند که اوخودنیز رب النوع وخدایی‌محسوب می‌شده است که دریك زمان دونسبت ووظیفه رانسبت‌به‌آن زن‌خدا داشته است ، یعنی هم شوهر ودرعین حال فرزند اونیزمحسوب می شده است . دراین جا است که محققان دوچار بحث‌ها وحتا مشاجراتی بسیار شده‌اند و ازاین منشأ وخاستگاه است که گفت و گوهایی‌دربارهٔ ازدواج بامحارم؛ یعنی‌میان خواهروبرادر وبه‌نسبت درحدودمحدودتری میان مادروپسرآغاز شده است [۱۹] .

به هرانجام بنابرأی بسیاری ازمحققان این‌منشأی‌است ازبرای رسم‌ازدواج میان خواهران وبرادران، این رسمی بوده است که درجانب مغرب‌آسیا رواجی داشته است وبعد ایرانیان‌آن را ازبومیان اخذ و اقتباس کردند [۲۰] . هم چنین است چنان که تذکرداده شد که اساس‌ازدواج مادروپسرنیز بایستی‌دراین‌قسمت‌کاوش وجست وجوشود رسم وروش‌نسب‌بردن ازجانب مادررا که مخصوص جوامع وسازمان‌های‌مادرشاهی‌است ودرنزد ایلامیان، اتروسکیان، مصریان وبه ویژه لی‌کی‌یه‌**Lycie** متداول‌بود بایستی ازاین ره‌گذر دانست . درمیان این‌ملل واقوام زن مقام وموقعیتی بسیارممتازداشت و حتا به‌مقام‌های بزرگ‌لشکری‌نیزرسیده وفرماندهٔ سپاه می‌شد، چنان که میان‌قوم گوتی **Guti** که از کوه‌نشینان ساکن‌درهٔ کردستان بودند این‌امرسابقه داشت .

هرچند که بحث‌دربارهٔ ازدواج با محارم درایران باستان امری است بسیار دشوار وپیچیده [۲۱]، ودرهمین کتاب، جلددوم به‌طورکلی مورد بحث وتدقیق واقع شده اما صورت اخذآن‌به وسیلهٔ ایرانیان ازسکنهٔ بومی‌بعید به‌نظرمی‌رسد، چون‌دریکی از سرودهای کهن ریگ ودا *Rig_veda* سرودی‌است دربارهٔ **یه مه** **Yama** [جمشید] و **یه‌می** خواهرش وآمیزش آن‌ها که نخستین بشرمی‌باشند[22]. همین افسانه دراساطیر ایرانی‌نیزراه داشته وبه **یی مه** **Yima** و **یی‌ماك** **Yimak** موسوم گشته‌اند وسرانجام اسطوره‌هایی در بارهٔ **مشیه** **Maeshya** و **مشیانه** **Mashyana** که نظایری بسیار دراساطیرجهانی دارند [23] ودراوستا ذکرشان رفته‌است ازهمین‌قبیل است[۲۴] وبنابراین هرگاه چنین رسمی‌درایران باستان وجود داشته‌باشد، نمی‌توان‌آن راماًخوذ ازبومیان فلات دانست.

دراین‌مورد بیش‌ازاین‌نمی‌توان به گفتو گوپرداخت، چون‌نه مدارك مورد اطمینانی فرادست می‌باشد ونه‌آن که کوشش وکاوش افزون‌تری‌مفید فایدت‌هایی مورد نظرمی‌تواندباشد، بلکه‌آن‌چه که مهم وبیشتر درخورتوجه وملاحظه می‌باشد، آیین آریاهای اولیه‌قبل‌ازورود به‌فلات‌وآغاز ورودشان‌می‌باشد که‌آیین **زرتشت** برمبنای‌آن بایك رفورم اصلاحی عمیق بنیان‌یافت.

۸ـ توفان درروایت وندیداد

بحثی کوتاه دربارهٔ وندیداد، سرزمین‌حاصل‌خیزفلات، وفوروفراوانی، کوشش ومردانگی، وصف زمین ومحصول، اساطیر وافسانه‌ها، توفان‌کهنه‌ترین داستان بشری، روایت وندیداد، گفت وگوی زرتشت و اهورامزدا، داستان جمشید، سلطنت اووداستان گشادگی‌زمین، ملاقات جمشید واهورامزدا، آغازتوفان. جمشیدوساختن‌غار، جمع‌نژادهادرغار، نتیجه

به‌گونه‌یی که گفته شد وندیداد *Vandidad* که‌بخشی ازاوستا می‌باشد، اندکی پیش‌ازمیلاد نوشته شده‌است، امابا تمام این احوال‌بسیاری ازجنبه‌های دینی و

فرهنگی‌پیش ازتاریخ رادرخود نگاه داشته‌است[25] . این واژه دراصل۔ وی۔ دوه۔ داتم Vi deavo datem وازسه‌جزء ویVi یا ویگ‌Vig به معنی‌ضد، ودوه deavo به معنی دیوو‌داتم datem به معنی قانون تشکیل شده است که رویهم رفته به معنای « قانون ضد دیو » مفهوم می‌شود .

درباره اصالت‌نوشته‌های این کتاب، یااین‌جزء ازاوستادرهمین‌قسمت‌به‌اختصار سخن‌آمده‌است ، اما در بارهٔ آن‌درجاهای‌دیگر به تفصیل گفت‌و گوشده‌است ، وبه‌همین جهت از هرنوع بحث مجددی صرف نظرنموده وخواهندگان را بدان موارد راه‌نمایی می‌نماییم . ✡

با نخستین مرور ونگاهی که به مندرجات این کتاب افگنده شود ، کشوری فرا رومی‌آید، سرزمینی توصیف می‌شود با ثروت طبیعی ، جای گاهی که عنوان جهان دلخواه ودل‌پذیری را افاده می کند که‌کامیابی وآسایش درآن مستلزم‌کارو کوشش‌است درچنین سرزمینی‌خانواده رادارای قوام واهمیتی‌مشاهده می کنیم، شیوخ وسر کردگان خانوارهایی راملاحظه می‌نماییم که از زن وفرزند ، احشام وعلف‌های فراوان وآتش‌و تازی ومکانی‌آرام برخوردارند . زمینی راوصف شده مجسم می کنیم که محصول‌خوب‌و فراوان می‌دهد، درخت‌هایش ازمیوه گران بار است ومردمان‌کاری و کوشا و باهمت‌اش با وسایلی مصنوعی‌آب را درسرزمین‌های خشك به وسیلهٔ‌کاریزها وقنات‌ها به جریان در آورده وسیراب می کنند . همت ونیروی اراده ومردانگی دربرخی‌از جاهای‌این کتاب موجی‌از زندگی فعالان را نشان می‌دهد . درست است که گله ورمه ، احشام وتازیان، کودهایی‌طبیعی که به زمین نیرومی‌بخشد ،آب روان که نزهت افزاو رویاننده است ، زمین‌های سختی که به سستی وشکوفانی می‌روند وبذرهایی که فراوانی‌پیدا می کنندد ر

✡۔ نگاه شود به سلسله مقالاتی‌ازنگارنده درمجلهٔ هوخت ، سال‌چهل‌ودو ، و هم چنین کتابی که تحت همین عنوان تحت طبع است .

این سرزمین فراوان است ، اما پشتوانهٔ تمام این‌ها همتی‌بلند ، نیرویی‌عظیم ، اراده‌یی آهنین‌وکاری سخت پرمشقت ومداوم است ، ایران‌زمین تحت شرایطی‌سخت‌طبیعی‌مکان وسر زمینی بود از برای‌کار واراده که درآن جایی از برای تن پروری و بی کار گی‌نبود.

برای خود اساطیری وافسانه‌هایی داشتند . افسانه یی‌دربارهٔ توفان دردورانی که **جمشید** به پادشاهی بود ، جالب وشایان است وازلحاظ تطبیقی‌هر گاه نظری‌دقیق به زمان‌داشته باشیم، بهره‌هایی‌می‌دهد که ازدید گاه مطالعه درتاریخ ادیان وچگونگی اساطیر سودهایی‌برمی‌دهد .

این جریان درفرد گرد «بخش» دوم این کتاب‌آمده است :

زرتشت از **اهورامزدا** پرسش می کند کـه پیش از او ، بانخستین کسی که سخن گفته وراه اهوارایی رابدوآموخته چه کسی‌بوده است . اهورامزدا پاسخ می‌دهد با کسی که قبل ازتو [زرتشت] با او سخن گـفته ودین اهورایی‌را بدو آموخته‌ام ، جم [جمشید] زیبا دارندهٔ رمه‌های انبوه‌وفراوان بوده است .آن گاه اهورامزدا به‌زرتشت چنین می گوید که من جمشید را مورد خطاب قرار داده وبه او گفتم‌آیا خـواهان‌آن هستی تا به تعلیم قوانین من همت گماری ؟ جمشید ازاین گفتهٔ من لختی به اندیشه‌شد و گفت : ای اهورامزدا ، من برای این مهم وپرا کندن ونشرتعالیم تو درخودآماد گی نمی بینم .

پس من بدو گفتم اینك که در خودآماده گی نشر و تعلیم‌آیین مرانمی‌یابی ، پس‌درزیاده گی‌وانبوهی‌آفریده‌های‌من کوشایی ورز ، به‌آنهاپادشاهی کن ودرنگاه‌داری ومحافظت‌شان کوشایی ورز .

ازاین‌جا جمشید به تمکین‌می‌پردازد . به‌اهورامزدا قول‌می‌دهد که درتکثیر خلق او ، ونگاهداری وسلطنت بدانان جهد ورزد ، وچنان به تنظیم‌اموربه پردازد کـه درطی‌زند گانی مردم در آسود گی باشند . سرما و گرما ، بیماری و مرگ ازقلمروش

بگریزند‌وزمین‌را به‌بهشتی‌تبدیل نماید . درچنین هنگامی‌اهورامزدا یك شمشیرزرینه ویك حلقهٔ سیمین که نشان سلطنت است. به وی می‌دهد و جمشید به پادشاهی می‌رسد.

سه‌سدزمستان‌ازسلطنت‌پیروز مندانهٔ جمشید برگذشت‌وزمین‌ازخیل‌جانوران وپرندگان وآدمیان پرشد و در زمین و آسمان جایی خالی بازنماند ، پس اهورامزدا جمشید را ندا می‌دهد که دیگر جایی از برای سکونت در زمین وآسمان باز نمانده است . پس‌جمشید به طریق نور خورشید در راه جنوب پیش رفت وحلقهٔ سیمین را بر زمین نهاد و شمشیرزرینه را درزمین فروبرد و گفت : ای **سپن‌تا-آرمه‌تی-Spenta Armaiti** [=زمین] به پاس دوستی‌اندکی گشاده شو تارمهٔ انبوه ومردمان فراوان زمین درتوجای گیرند ، برهمین اثربود که زمین‌به اندازهٔ یك‌سوم بیشترازآن چه که بود گشاده گشت .

اما تازه این‌آغازکار بود ، چون شش سد زمستان دیگر از سلطنت جمشید گذشت ودگرباره زمین و آسمان از جانوران ومردمان وپرندگان پر گشت وجایی باقی‌نماند . دگرباره اهورامزدا جمشید را ندامی‌دهد که در زمین وآسمان جایی از برای انبوه مردم وحیوانات وپرندگان نیست. جم به چنین هنگامی‌دگرباره به‌سوی جنوب درطریق نورخورشید پیش‌رفت ، حلقه را برزمین نهاد و شمشیررا دردل‌زمین فرو کرد وازسپندارمذ « زمین» ، دوست‌اش خواهش کرد که به‌خاطردوستی گشاده تر شود تا انبوه رمه ومردم درآن‌جا گیرند . پس زمین‌به مقدار دوسوم بیش‌ازآن‌چه که بود گشاده‌تر و پهن‌ترشد ، وخلایق درآن به رفت وآمد وجای گزینی‌پرداختند .

نه سد زمستان دیگر از سلطنت جمشید سپری شد ودرطی‌این سالیان دراز زمینی که‌آن چنان فراخی گرفته بود ، به‌گونه‌یی‌از برای جهان داران تنگ شد که اهورامزدا بازجمشید را هشداری داد ،آگاهی‌به‌آن که درزمین دیگرجایی نیست و چاره‌یی‌باید ساخت . جمشید دگرباز راه جنوب ، درطریق‌نورخورشید پیش گرفت،

حلقه را برزمین نهاد وشمشیر را درخاك فرو کردواز دوستاش خواهش کردتااندکی گشاده ترشود تاخلق انبوه درآن‌جایی‌داشته باشند ، وزمین نیزسه سوم بیش‌ازآن‌چه که بود فراخی گرفت ، خلق جایی یافتند ،آسودگی گرفتند وبه جنبش‌پرداختند .

پس‌اهورامزداخواستارآن شد تابا جمشید ملاقاتی ومکالمه‌یی کند . جمشید این راپذیرفت وبهترین مردانش را انتخاب نمود تا درمکانی‌معین به ملاقات و مکالمهٔ اهورامزدا رود. اهورامزدا نیزبه همراهی‌ایزدانی‌آسمانی‌برای ملاقات جمشید ومکالمهٔ با او به‌مکان معهود رهسپار گشت .

در آغاز مکالمه ، اهورامزدا به جمشید می گوید که به زودی زمستانی بسیار سخت فراخواهدآمد، این‌زمستان بلایا وتوفان‌ها و نکبت‌هایی فراوان‌به‌همراه خواهدآورد وبرف ریزشی چنان سرسام‌آورخواهدداشت که در کوه‌ها پشته‌های‌بلندی فراهم خواهد کرد . دراثراین چنین سختی‌جان گزایی، چارپایان وستوران ازبلندی های کوه‌ها به جانب پایین سرازیر شده ودرپناه گاه های زمینی پنهان می‌شوند. امـا هنگامی‌نیز فرا می‌رسد که گاه ذوب شدن یخ وبرف است ، واین ذوب چنان خواهد بود که‌آب به تندی‌بالاآمده وجایی‌ازبرای چارپایان وجانواران ومردم جهت‌زندگانی بازنمی گذارد .

این هشدار ازبرای‌آغازتوفان ، همراه با چاره سازی و کاردانی بود . پس اهورامزدا جمشید رامی گوید که بایستی‌یك غار بزرگ ووسیع فراهم سازد که‌امن و امان باشد ودرآن جا ازتخمه و نژاد ستوران وچار پایان ومردمان وپرندگان وآتش سرخ‌وسوزان بهترین‌شان‌راجای دهد .آن گاه دربارهٔ چگونگی‌ساختن غارتوضیحاتی داده وتأکید می کند که درانتخاب جفت‌های بسیاری ازجانداران ، زیباترین‌آن‌هارا برگزینند. هم‌چنین‌دربارهٔ گیاهان وانتخاب‌آن‌ها توصیه می کند که نباتات عطرانگیز گل‌های خوش بو وزیبا ، درختان وبوته‌های میوه جات را به بهترین وجهی گزینش

نماید ودراین برگزینی بایستی درنظر داشته باشد تاازتمام تخمه‌ها ونژادها ورسته‌ها وتیره‌ها ونوع ها جفت جفت برگزینند تـا مادامی که زندگانی درون غارمی گذرد ، نسلی به هرز وتباهی‌اندرنشود .

شایدزندگی‌ازلحاظ تناسب اندام، صحت وسلامت تنی‌وفکری ، حدزیبایی وتوانایی دراین غارآن چنان باشد که **افلاتون Platon** درمدینهٔ فاضلهٔ خودآرزو داشت ، چون اهورامزدا به جمشیدمی گوید که درانتخاب این‌جفت‌ها ونژادهابایستی کمال دقت را رعایت نماید . انتخاب شده گان نبایستی به هیچ وجه نقصی از لحاظ جسمی‌واندام داشته باشند ، بایستی ازلحاظ‌کلی و اصولی کوتاه اندام ، زشت چهره ، ناقص الاعضاء ، بدکار، نیرنگ باز ، دروغ گو، حسود ، جذامی‌وسرانجام دارای‌هیچ عیبی‌نباشند ، وازکلیهٔ نشانه های اهریمنی پالوده وپاك باشند .

پس دگرباز به طرزساختمان غار ازبرای جادادن‌آدمیان به دستورمی‌شود . درقسمت بالای غاربایستی نه راه‌گذر ، و درقسمت میانین شش‌راه‌گذرودربخش‌پایین غارسه راه‌گذر به سازد که درآنها از نژاد مردمان پرشود در قسمت بالا یك هزار از نژاد مرد و زن ، و دربخش میانین شش‌سد جفت ؛ و در قسمت پایینی سه سد جفت اززن‌ومردجای گیرند. آن گاه بایستی‌به وسیلهٔ حلقهٔ سیمین خود یك درب ویك‌پنجره دردیوار غار احداث نماید تا نور وروشنایی درغاربه تابد .

پس جمشید پرسش می کند که چگونه غاررا بایستی به سازد ، و پاسخ می گیرد که زمین را بایستی باپای خود سخت‌بیفشرد ، خاك رانرم کند وبادست‌های‌خود چون کوزه گران که خاك را باآمیزهٔ‌آب خمیرمی نمایند وگل‌می‌سازند ، گل‌به سازد وازآن گل‌ها خشت به زند وغاررا سازندگی کند .

جمشید بدین کار شروع می کند ، خاك راگل کرده وخشت می‌زندوغاری بنابردستور ساختمانی‌اهورامزدا می‌سازد واز نژاد هاوانواع ، طبق دستور جفت هایی

برگزیده واززیباتـرین نسل‌ها و تخمه‌ها و نژادها غار را پرمی‌کند . دراین‌غار هیچ نشانی‌اززشتی‌های جسمانی ومعنوی وجود نداشت .

این افسانه ازلحاظ وضع داستانی بی‌شك دارای قدمتی بسیار کهن می‌باشد که درادبیات دینی‌پهلوی به این صورت درآمده است . از لحاظ مقایسه بـا مواردی مشابه دراساطیر وادیان سامی‌بدون شك نتایجی‌بسیار باروبرمی‌دهد که حادثهٔ یخبندان ویا دورهٔ باران وطغیان را به‌هیچ وجه به‌خشم خدایی و قهری کینه‌توزانه وبی منطق خدانسبت نمی‌کند ، بلکه حادثه‌یی‌طبیعی‌را به‌شکلی‌بسیارطبیعی‌درقالبی‌مورد پذیرش، بدون‌آن که عکس‌العمل‌مخالفی درذهن ایجاد نماید ، بیان می‌کند .

البته در وندیداد ، احکام ، قوانین ، خرافات ورسومی بسیار ابتدایی نیزدر تموج می‌باشد . دراین کتاب خرافات مردمی کهن با عقایدی ابتدایی‌مندرج است،در این کتاب بسیارچیزها وموارد و اصولی مشاهده می‌شود که در گاتاها که به طور یقین قدیم ترین قسمت اوستای موجود می‌باشد ، وبی‌شك قدیم‌ترین‌آن سرودها درسدهٔ هفتم پیش ازمیلاد وشاید درزمان‌هایی بسیاردورتر سروده شده ، ملاحظه نمی‌شود ، درحالی که وندیداد را باچنین قدمتی به‌هیچ وجه نمی توان نسبت داد .

۹ـ رسوم و آداب دروندیداد

جریان زندگی مردم این‌کتاب ، نشانه‌های ماقبل‌تاریخی، دربارهٔ سگ ، شادمانه‌گی‌درزندگی، جنبه‌هایی دیگر، خرافات واوهام ، دربارهٔ خوش بختی زمین ، تجزیه و تحلیل اصول عقاید ، اهمیت‌کشاورزی ، پرورش احشام ، بدترین زمین‌ها ، طبقه بندی‌آنها ، رسم بیرون‌گذاشتن مردگان ، ملاحظاتی در این باره ، تجزیه وتحلیل روانی ، علل این رسم ، رفتار باگناه‌کاران و پیران ، جنبه‌های دهشت‌آور دراین‌آیین ، خدایان ودیوان ، دربارهٔ دیوان وکارآنها ، اهریمن، پزشکی‌عملی، پزشکی‌وکهانت
خلاصه و نتیجه

مردمانی که دراین کتاب ازآنان سخن می‌رود ، درموارد بسیاری نشان‌هایی

دارند اززندگانی ماقبل‌تاریخی. ازچرم وپارچه‌هایی بافته شده برای پوشاك وتن‌پوش استفاده می‌کنند ، زیرچادرهایی نمدین، شاید ازآن‌نوعی که هنوزدرآسیای مرکزی یافت می‌شود ازگزند آفات طبیعی مصون می‌مانند . نداها و آواهای بسیاری دربارهٔ بزرگ داشت سگ ازخلال‌صفحات این کتاب به‌گوش می‌رسد ، یعنی حیوانی که در قسمت‌های دیگرمشرق زمین‌پست وناپاك شمرده می‌شود ، میان‌ساکنان فلات هم‌چون یك عضو گرامی خانواده مقامی‌دارد . زمزمهٔ شادی‌مردمانی پاك دل راکه‌به زمین‌سخت دل‌بسته‌اند ، می‌شنویم که ازپس زمستانی‌سخت جان‌گزا ، باشکفتن‌شکوفه‌ها ، جست وخیزپرندگان ، جنبش احشام، رویش زمین، نمو گیاهان وروان‌شدن‌آب‌ها به‌همراه نواهای سرمست پرندگان فرازمی‌گیرند .

اما وندیداد تنها این‌هانیست ، بلکه‌قوانینی بسیار سخت وگزنده، خرافاتی بسیار، رسومی‌خارج ازحدود انسان‌هایی رئوف ومهربان نیزدرخود دارد ، وچنان‌که اشاره شددرآن مواردی‌بسیارمی‌باشد که نشان‌می‌دهد بازمانده‌های‌دوران ماقبل‌تاریخی است. گفته شد که ازآثاربه دست‌آمدهٔ گوری درعهدماقبل تاریخی‌نشانی بود ازاین‌که مرده رابایستی به‌سوی مشرق، یعنی‌درجهت‌آفتاب درگور کنند، این رسم درونديداد به صورت سنتی سخت‌قابل اجرانمودارشده که عمل ناکردنش‌دربارهٔ فردی ، به‌عنوان قتل یك‌نفرپارسا تلقی می شود که کیفر اعدام دارد . دراین‌کتاب بسیاری ازعناصر و رسوم واعتقادات وخرافات ماقبل‌تاریخی‌با عادات ورسوم وعقاید تازه‌تری آمیخته‌شده وعناصری‌درظاهرتازه ونوخاسته نتیجه‌داده‌اند ، اما ازنظریك محقق وکاوش گردقیق ، این‌امرپنهان نمی‌ماند وبه‌آسانی می‌تواند که این‌امور راتجزیه و تحلیل کند .

زمانی‌رادرمی‌یابیم که‌شکارورزی‌و کشاورزی دوش‌به‌دوش‌هم‌پیش‌می‌روندوشاید این‌هنوز گذشت‌زمان‌اندکی‌را نشان دهد که انسان کوه‌نشین‌به‌دشت‌روی‌آورده‌باشد، و هنگامی‌رانشان‌نماید که کشاورزی تنهادریك درجه ازاهمیت بیشترین قرارمی‌گیرد .

زرتشت از **اهورامزدا** پرسش می کند که کدام زمینی دردرجهٔ اول خوش بخت است ، و اهورامزدا پاسخ می‌دهد زمینی که درآن مرد پارساخانه کند ، مراسم مذهبی به جا آورد وایزدمهررا مطابق بامراسم‌خاص ستایش کند. زرتشت‌دربارهٔ زمین خوش بخت دردرجهٔ دوم پرسش می کند ، اهورامزدا پاسخ می‌دهد زمین خوش‌بخت دردرجهٔ دوم‌آن زمینی‌است که مردپارسادرآن خانه ومسکن می‌سازد ، خانواده ورمهٔ خود را در آن جای می دهد و از برای زندگانی مرفه و آسوده‌یی کوشش و تلاش می کند .

پس زرتشت پرسش‌های خود را ادامه می‌دهد که زمین‌خوش‌بخت دردرجهٔ سوم کدامین زمین است ، واهورامزدا پاسخ می‌دهد زمین خوش‌بخت در درجهٔ سوم آن‌زمینی‌است که مردپارسادرآن‌به‌تلاش وآبادانی و کشت وزرع وآب یاری‌می‌پردازد وجایی بایررا‌آبادان وخرم وسرسبز وبارور می‌نماید .

آن گاه دربارهٔ زمین خوش بخت دردرجهٔ چهارم بازپرسیده می‌شود واشاره می‌شود که زمین خوش بخت دردرجهٔ چهارم جایی است که درآن جارمه‌های بزرگ و کوچك تربیت‌نموده وپرورش دهند، ودر درجهٔ‌پنجمین خوش بختی‌زمینی‌درآن است که رمه‌ها واحشام بسیاری‌درآن جا کود بیشتری به‌بارآورند .

دراین درجه‌بندی ، هر گاه دقت و تعمق نماییم، به‌ترتیب به‌اهمیت عناصری در زندگانی مردم فلات پی‌می‌بریم . دردرجهٔ اول‌انجام مراسم دینی‌مورد نظراست به ویژه ستایش ایزدمهر، دردرجهٔ دوم‌آن چه که اهمیت‌داردخانواده است و تمشیت امور آن درپرتوکار و کوشش، دردرجهٔ سوم کشاورزی است که بسیار مورد نظر می‌باشد و آبادان ساختن‌زمین‌های بایر وآب‌یاری آن‌زمین‌ها ازبرای برداشت محصول بیشتر و بهتری ، دردرجهٔ چهارم وپنجم گله‌داری و پرورش احشام و اغنام است که مورد توجه می‌باشد وآن‌نیز در درجهٔ پنجم به کود بیشتر اشاره می‌شود که بر گشت و عطفی‌است‌به

کشاورزی و حاصل‌خیزی زمین، ــ و دراین‌جا است که به روشنی عناصرقدیم وجدید را دوش به‌دوش هم دریك آمیخته گی بازمی‌یابیم.

این بخش هم‌چنان ادامه و کشش می‌یابد. پس از درجاتی از خوش بختی زمین، نوبت به بدترین زمین‌ها فرا می‌رسد، وپس از آن بهترین مردمان و بدترین آن‌ها. دراین قسمت‌ها و هم‌چنین قسمت‌های بعدی دربارهٔ مرد گان و دفن سخن بسیار گفته شده‌است. دراین‌جا ورود عناصری جدیدقابل مشاهده می‌باشد که مردم وندیداد «ویدیودات» را از بومیان کهنی که دربارهٔشان سخن گفتیم متمایز می‌نماید. شاید در همان اعصار کهن پیش‌از تاریخ نیز رسم بیرون گذاشتن مرد گان رسم بوده است. در این‌جا پرسشی نیزمطرح می‌شود که ایرانیانی که به‌فلات‌آمدند خوداین‌رسم‌راداشتند، یاآن که ازبومیان‌آموختند؟ فعلا در این‌باره به‌یقین نمی‌توان داوری قاطعی نمود، اما به‌نظر می‌رسد که این رسم به‌یك بدویت کاملا تاریخی و یك گذشتهٔ بسیار دور خیلی نزدیك‌تر باشد تاپدیدهٔ متأخرتری شناخته شود. چه بسا مردمی بسیار بدوی در زند گی بسیار دوری دربسترتاریخ که ازمر گ اطلاعی نداشته‌اند، جسدمرد گانی‌را که‌میان‌شان پیدایی می‌یافت، درجایی دور از محل زند گی‌شان برده و برزمین می‌افکنده‌اند و یاپس ازچندروزی مسکن موقت‌خودرا ترك کرده وبه‌جایی دیگرنقل مکان می‌نموده‌اند ویااصولا چون همواره درنقل‌وانتقال بودند وجایی معین حتا برای خوابیدن دو یاچند شب وروز نداشته‌اند، جسد مرد گانش هم‌چنان بیرون و برزمین می‌مانده است. البته این‌ها حدس و گمان است، اما حدس و گمانی که نشانی‌هایی از واقعیت دارند. تنها ممکن است یك زند گی سامان گرایانه که آدمی را پای‌بند به مکان نقطه‌یی معین می‌کرده است، به گور کردن مرد گان را سبب‌شده باشد، و درچنین احوالی نیزممکن است رسم‌غیر رسمی پیشین به شکل سنتی درآمده وآدمی پس از سروسامان مکان نیز مرد گانش را درنقاطی دور ازمکان زند گی‌درهوای‌آزاد قرارمی‌داده است.

بەهرانجام ریشەهای‌ماقبل تاریخی و کهن‌این‌چنین رسمی میان‌جملهٔ‌جوامع واقوام درزمان‌های بسیار کهن امری طبیعی بایستی تلقی شود ودربارهٔ چگونگی این موضوع دگرباره سخن بەمیان خواهدآمد .

همان‌سان که ازنظرنژاد، مردمان‌فلات‌ازیك‌بخش‌نژاد مدیترانه‌یی‌می‌باشند، ازلحاظ فرهنگ‌وشیوهٔ دیانت‌غرابت‌ونزدیکی بسیاری بامردم آسیای مرکزی‌میان‌شان موجود می‌باشد.دراین‌موضوع‌چنان که‌درمتن‌جلداول ملاحظه خواهیم‌نمود، نویسندگان کهن یونانی در بارهٔ مردمانی که در کرانه‌های دریای سیاه مسکن داشته‌اند ،مردمانی که سخت بدوی وناپرورده بودند، غرایبی نقل کرده‌اند بەویژه دربارهٔ رفتاری نسبت به مردگان وازکار افتادگان وپیرمردان وپیرزنان ورنجوران .

میان مردم دربیکی **Derbis** ، رسمی‌بود مبتنی‌بر آن که مردان‌وزنانی‌را که بەسن هفتادساله‌گی‌می‌رسیدند می کشتندو گوشت‌شان‌را میان خویشاوندان تقسیم کرده ومی‌خوردند. البته در اغلب اوقات ازخوردن زنان ابا کرده وتنها اکتفا بەخفه کردن آنان و دفن شان می‌نمودند . میان کاسپی ها رسم بود آنانی‌را که سن‌شان از هفتاد می گذشت ، به وسیلهٔ گرسنه‌گی می کشتند و بعدلاشهٔ آنان‌را دربیابان می‌افگندند تا طعمهٔ درندگان وحیوانات گوشت‌خوارشوند. پس‌ازدوربه نظاره می‌ایستادند واگرجسد راکرکس‌می‌خورد ، او را از خوش‌بخت ترین مردمان محسوب می کردند ، اما هر گاه سگ‌ها و گرگان و یا جانوران‌وحشی‌دیگرجسدرا پاره پاره کرده و می‌خوردند، اورا در درجه‌یی‌پشت از خوش بختی‌یی می دانستند که نصیب آن‌جسد کرکس خورده می‌شد ، لیکن جسدی که هم چنان باقی‌می‌ماند ومی گندید ، از زمرهٔ بدفرجام ترین کسان محسوب می‌شد [26] . درجزایر ساندویچ **Sandvich** ودر سوماترا**Sumatra** چنین رسمی شایع بود[27] . درمکزیك نیز رسومی تا این اواخر شایع بوده است .

هەرودوتوسدربارهٔ سیت‌ها **Scythes** وآندروفاگ‌ها **Androfagcs** سخن گفته

و **ارستو** [آریس توته‌لس **Aristoteles**] نیز از اقوامی دیگر یاد کرده است [۲۸].

در فلات، از بلخ و به ویژه در امتدادی به سوی شرق چنین روشی به سختی شیوع داشت، و این چنین رسم شوم و وحشیانه یی هم چنان تازمان هجوم اسکندر [آلکساندر **Alexander**] شیوع داشته است. بیماران، پیران، سربازان از کار افتاده، نبش‌قبر کنند گان‌و کسانی‌دیگر را درحالاتی‌بسیارسخت بعضی‌اوقات کشته‌و بعضی اوقات‌زنده زنده نزد درند گان می‌افکنده‌اند، و برخی‌اوقات نیزمقداری‌اندك‌قوت‌وغذا و عصایی‌دربیابانی‌دوردست نزدشان نهاده ورها یشان می کرده‌اند تا به‌بدترین‌وجهی به‌میرند.

در واقع این‌ها رسومی بودند بسیار وحشیانه. البته درهنگام نقد و بررسی، وظیفهٔ هرمحقق بی‌طرفی‌است که‌آن چهرا که ازنکوهیده ونیك وراست گرایانه‌در کیش وآیینی‌است، به یك میزان مورد توجه قرار داده و جانب تحقیق خودرا به‌درستی نگاه دارد. در کیش وآیین مردم قدیم فلات باتوجه به عناصربومی وخارجی نیزهم‌چنان که عناصری بسیار ازنیکویی‌وزیبایی وارداست، این‌چنین‌قوانین، رسوم‌وعقایدی نیزوجود داشته است که متأسفانه فارسی زبانان که‌بایستی از کیش وآیین خودبه بهترین وجهی آگاه باشند، به‌موجب‌فقدان مدارك وبی‌توجهی، کاملا ناآگاه وبی‌اطلاع مانده‌اند.

بهرحال آن گونه قوانینی که در کیش یهودی، سومری، بابلی و اقوامی دیگر وجود دارد ودرما احساسی از وحشی گری‌آن مردمان بیدار می کند[۲۹]، درآیین بدویان ایرانی نیزوجودداشته است که‌دراصلاحات زرتشت ازبین‌رفتند، اما در زمانهای بعدتری دوباره کم کم تجدید حیاتی نمودند.

برخی از گناهان مکافاتی داشته که گمان را به‌وهم‌می‌اندازد، اما این‌حقیقتی است که در کتاب وندیداد *Vandidad* آمده‌است. هر گاه کسی جسد مرده‌یی را به‌تنهایی‌حمل کند، مزداپرستان بایستی‌حصاری‌درجایی‌بنا کنند که دورازآب وآبادانی باشد ومردی که این چنین گناهی را مرتکب شده درآن‌جا محبوس نموده و ازبدترین

خوراك ها وسخت‌ترین پوشاك‌هااو را تازمانی زنده‌نگاه دارند که به سن پنجاه ، شست‌و یا هفتادساله‌گی به رسد ،آن‌گاه دژخیمی‌را می‌فرستند تا سروی را ازبدن قطع کرده و جسدش را طعمهٔ جانوران درنده و گوشت خوار سازد [۳۰] .

برای دریافت بهترچنین رسومی که وصف ترس‌آور وهراس انگیزآن ها در وندیداد [ویدیودات] جزء به‌جزءآمده است ، ازنوشته‌های دامنه‌دار سومریان والواح بازماندهٔ آنان که از آسیای مرکزی‌به بین النهرین کوچ کرده بودند نیز می‌توان سود برد، وهم‌چنین مورد مطالعه‌یی دیگرشرح تازهٔآیین شمنی *Chamanisme* است که امروزه درآن سرزمین‌ها ملاحظه‌می‌شود .

دربارهٔ خدا ویاخدایان در کهن ترین شکل‌آیین مجوسی، خدایانی حقیقی و خیرخواه و نیك‌گرای وجود ندارند . تنها دسته‌یی انبوه ازخدایان شر ودیوان پلید وجود داشتند که زندگانی روستا نشینان بیچارمرا همواره‌به‌تهدید وتباهی می‌کشیدند وجلوگیری ازاین همه پلیدی وزشت کرداری این‌دیوان تنها بارسوم وآیین‌ها وآدابی میسر بود . موطن‌این‌مردمان درشمال بود که ازآن سو نیزمورد تهدید وهراس بودند ، و به همین جهت پس از آن که ایرانی‌ها ایران را گرفتند ، جای شگفتی نیست که **ایندرا Indra** خدای توفان وتندرآریایی را درمیان این‌دیوان ملاحظه‌نماییم [۳۱] .

این دیوهای پلیداغلب هم‌چون دیوان وشیاطین بسیاربابلی وسومری بی‌نام و نشان‌بودند، وگاه به‌نکوهش صفتی‌مذموم نمایانده می‌شدند. برخی‌اوقات‌نیزصورت‌های گوناگون بیماریها وناخوشی‌ها را مجسم می‌کنند وموردنفرین واقع می شوند : تورا ای بیماری‌نفرین می‌کنم، تورا ای‌تب‌نفرین می‌کنم ، تورا ای‌مرگ نفرین می‌کنم... وبه همین‌ترتیب نام بسیاری ازبیماریها که نفرین‌می‌شوند ، ذکرمی‌شود [۳۲] .

چنان که گفته شد، برخی ازاین‌دیوان مظهرصفاتی زشت واعمالی نکوهیده می‌باشند که‌یکی‌ازبدترین وخطرناك‌ترین‌شان دیو «خشم»یا «مستی» می‌باشد. هم‌چنین

دیوهایی هستند که سدنعمت‌ها ومواهب طبیعی‌رامی کنند ، چون دیو **اس پن جق ره** Spenjaghra [۳۳]

در جاهایی دیگر بـه ذکر دسته‌یی بسیار از این دیوان بـه سر کردگی **اهریمن** یا **انگره مین‌یو** Angra Mainyu برمی‌خوریم که در همه جا ، این‌سو وآن‌سوبه بدکاری‌مشغول‌اند ، واین‌دیوها عبارت‌اند از : **ایندرا** Indra ، دیو **سورو** Sauru ،دیو **نون‌های تی یه** Nonhaithya،دیو**توروی** Taurvi،دیو**زی‌ری** Zairi ، دیو **خشم** ، دیو**آکه ته شه** Akatasha ، دیو زمستان ، دیوویرانی ، دیو پیری ، دیو**بوی‌تی** Buiti،دیو**دری وی** Driwi ، دیو**کاس وی** Kasvi، دیو **پی تی‌شه** Paitisha ، دیودیوها، [۳۴] درجایی دیگر نیزبه‌همین ترتیب‌ازعدهٔ زیادی‌دیگر ازدیوان نام‌برده می‌شود [۳۵] .

برخی دیگرازاین دیوان‌نشان‌هایی‌دارندازآن‌نوع جادوهایی که درسده‌های میانه رواج وشیوعی‌داشت بسیار. منشأ این امر مراسمی است در بارهٔ ناخن گرفتن و آرایش موها وبریدن‌آنها . هر گاه موی وناخن‌سترده و گرفته شده را درسوراخ‌هایی نهند،آن چنان که دراسلام رسمی‌است شایع ، این‌موها و ناخن‌ها واحیاناً دندان‌ها و سایرچیزهایی که وابسته‌به‌بدن‌آدمی‌هستند درسوراخ‌هابه وسیلهٔ دیوان ودون‌پایه‌گان اهریمن ربوده شده وبدل‌به شپش وجانورانی دیگر می‌شوند که موجب تباهی گندم ، خوراك وپوشاك می‌شوند، بازهم چنان که دراسلام تأکیدی‌است برای‌دفن مرده وسایر اعضاء وچیزهایی‌چون ناخن وموودندان که بایستی درزیرخاك ویاشکاف درودیوارپنهان شوند ، هم‌چنان درآیین زرتشتی تأکیدی بسیاراست دربارهٔ مردگان ودفن نا کردن آنان، برهمین منوال قانون وقوانینی دربارهٔ مردگان‌شامل‌این گونه‌چیزها نیزمی‌شود که بایستی درسرزمینی متروك ودورازآب وآبادانی ریخته‌شوند [۳۶] .

چنان که گفته شد، جملهٔ این‌دیوان پلید وزشت‌کار که‌آفت زندگانی‌درست

وپاکیزه هستند ، به‌سر کردگی **اهریمن یا انگره مینیو** که آفرینندهٔ بی حد ومرز بدی‌ها، زشتی‌ها ، نابه سامانی‌ها است ، وهمهٔ گیاهان زهرآگین وجانوران موذی و گزند رساننده که ازآفریده‌های اوهستند، به‌بدی وزشتی به‌کارسرگرم اند ، به‌همین جهت‌است که مجوسان‌سعی واهتمام بسیاروفراوانی دارند درکشتن جانوران‌وحیوانات موذی واهریمن آفریده ، چون : مورچه ، مار، وزغ وبرخی ازپرندگان و جانورانی دیگر که کشتن ونابود کردنشان‌به ویژه برای‌کاهنان مباح ومستحسن‌شمرده شده‌است[37] وخراب کردن لانه وسوراخ این‌جانورهای‌اهریمنی ازوظایف مزداپرستان می‌باشد.[٣٨]

فصل بیستم ویدیودات طریقهٔ طبابت و مبارزه با بیماریها و دردها است، و مجوسان‌به وسیلهٔ اوراد وبوهایی‌خوش وکارها واعمالی‌جادوگونه، دردها وبیماریها را درمان می کردند ، ومردمان‌را ازدرد وبیماری‌نجات می‌بخشیدند[٣٩] . اماپزشکی دور ازافسون‌های کهانت نیزوجود داشته‌است . در ایران نیزنخستین پزشك بسی‌کارآمد و نامی‌بوده ، هم‌چون **ایم هوتپ** Imhotep درمصرو**اسکله پی یوس** Asklepios دریونان[٤٠] . این‌پزشك **تری ته** Thrita نام داشته واز توانایان وخردمندان ونیك بختان و دانایان پیشدادی بوده است . وی نخستین کسی است که از لحاظ پزشکی و دردشناسی ومرض‌شناسی‌اقدام‌به درمان وطبابت‌نمود وازوی‌بسیاربه‌نیکی یادشده‌است[٤١] تری ته در موفقیت برای کارش و دربند نمودن بیماریها و مرض‌ها از خداوند فلزات **خشتره وریو** Vairya Khshathra کومك ومدد خواست و خدای فلزات نیز یاری‌اش کرد وکاردجراحی وکالبد شکافی را به وی ارزانی داشت تا درکارخود توفیق حاصل نماید[٤٢] .

اما سرانجام دوره‌یی برمی گذرد، ودورانی نوفرا می‌رسد. دراین‌جانیزنشانی ازتلفیق عقایدنوو کهنه وجود دارد. همان‌گونه که‌پیامبران‌بزرگ وصاحب‌کتاب‌سامی ازبرای موفقیت خود صلاح را درآن دیده بودند تا با شریعت‌های گذشته و آداب و

رسوم وسنن‌مردم مخالفت ننمایندِ وایده‌ها وآراوعقایدخودشان رادرخلال آن‌ها کم کم جای دهند ، **زرتشت** نیزچنین کرده بود. به هرحال سرانجام با تولد پیامبرآریایی ، اهریمن ویارانش و تمام دیوهای پلیدی گریخته و به قعر زمین، دردل‌تاریکی پنهان می‌شوند [۴۳]، واین‌افسانه‌یی‌است حاوی‌ایده‌یی اصلاح طلبانه که درتمامی ادیان بزرگ وجود دارد .

اما آن‌چه که در «ویدیودات» دردرجهٔ اهمیت‌بیشتری است، ودلهره وترسی بسیار برمی‌انگیزد ، قوانینی دربارهٔ مردگان‌است ، مردگانی که‌بی‌شك به زندگان‌نیز سرایت می‌نمایدوقوانینی‌دراین‌باره دراین کتاب وآیین‌آمده که‌ازحدوسواسی‌نابخردانه درمی‌گذرد وزندگانی زندگان راسخت زهرآلوده وپربیم وهراس می‌کند . هرگاه درمیان جمعیتی که درهم‌نشسته‌اند ، یك‌نفرناگهان بهمیرد ، عده‌یی بسیارناپاك وآلوده می‌شوند، واین‌ناپاکی وآلودگی گاه‌غیرقابل پالودگی وپاکی‌می‌شود. ازهمان‌هنگامی که نفس وجنبش تن را ترك می‌کرد، جسد ولاشه عنصری می‌شد سخت نجس ومورد پرهیز. آشکاراست که درمیان مردم ویدیودات‌ترس وبیمی‌بسیارازگزند مردگان وجود داشته‌است . این‌مردم‌برآن بودند که روح‌مرده دربالای جسدش‌همواره درپرواز است تابه هر نحوی که شده‌باشد به بازماندگان خودگزندی وارد کند ، وشاید این اعمال انتقامی‌بوده باشد ازجسد متوفا ومردگان ویاآن که‌با این‌عمل‌برآن‌بوده‌اند که قدرت گزندرسانی وعمل‌مرده منتفی می‌شود . دراین باره دستورها وآیین‌هایی‌سخت داشتند وگفته‌های **هِرودوتوس**را ویدیودات تأییدمی‌کند . مرد نبایستی که‌آب ویا خاك مقدس راآلوده نماید، درحالی که این‌مردمان قضای‌حاجت طبیعی‌خود رابرروی‌همین خاکی انجام‌می‌دادند که‌جسدمرده‌نبایستی‌آن‌را بیالاید. باری‌جسدمرده رابرفرازگاه‌ها وبلندیهایی قرار می‌دادند. دست و پا وموهایش راسخت برزمین می‌بستند تاسگان و گرگان و کرکسان وسایر درندگان‌آن رابه خورند وتنهاهنگامی که استخوان از

ماده‌های مرده وفاسد شونده پاك می‌شد ، خطر تااندازه‌یی‌مرتفع و برزدوده می گشت ، پس استخوان ها را در استودان هایی می ریختند و این گور ها که شکل مخصوصی داشت بایستی سوراخی داشته باشند و رو به خورشید ، یعنی جانب مشرق باشند ، تامردگان بتوانند خورشید را نگاه نمایند ، واین‌نیز نشانی‌است ازروش مردم ماقبل تاریخی فلات که[٤٤] بەوسیلهٔ گروه مغان و روحانیان ساسانی از دیدگاه نظری‌نه عملی رواج یافت .

بخش دوم :
ورود عناصر هندو اروپایی ،
و فرهنگ و تمدن آنان

۱- هیتی ومیتانی

جریان‌های مهاجرت، اقوام هند واروپایی و ورود آنان ، منشأ و جایگاه اصلی عنصر هند و اروپایی ، دودسته ازهند واروپاییان ، دستهٔ غربی، آمیزش بااقوام آسیایی ، تشکیل پادشاهی هیتی، دستهٔ شرقی‌وآمیزش آنها باهوریان‌از اقوام‌آسیانی، مناطق نفوذ هیتی‌ها ، عظمت وافول تمدن وقدرت‌شان، تأثیر عنصر هند و اروپایی .

ازهزارهٔ دوم‌تا اوایل هزارهٔ اول‌جریانی درمهاجرت ورفت وآمد درفلات‌رخ داد که سرانجام منتج به‌ورود ایرانیان به‌فلات ودوام وقوام‌شان شد، بدون‌آن که میان سکنهٔ بومی تحلیل‌رفته ومستهلك شوند، بلکه به‌عکس سکنهٔ بومی را درخود محو و مستحیل نمودند واین‌از رخ‌داده‌های نادرتاریخ است .

به هرانجام درهزارهٔ دوم پیش از میلاد ظهور عناصری که می‌توانیم آن‌هارا هندو اروپایی Indo européen به‌نامیم در میان اقوامی که بومی بودند ، قابل ملاحظه می‌باشد. لیکن این‌عناصر جدید نقشی‌چندان درفلات نداشتند و از دشت‌های اوراسی Eurasique واقع درروسیهٔ جنوبی که به‌نظر می‌رسید زادگاه‌شان بوده، به واسطهٔ فشار وورود اقوامی دیگر، به‌مهاجرت پرداختند. شاید در طی مهاجرت براثر عواملی به‌دودسته شده‌باشند : دستهٔ غربی‌ودستهٔ شرقی. دستهٔ‌غربی دریای‌سیاه را دورزده وپس‌از عبوراز بالکان وبسفر، درداخل آسیای کوچك پخش شدند. این‌دسته به زودی میان‌ملل «آسیانی» که شاید سکنهٔ اصلی‌ناحیهٔ مذکور بودند ، نفوذی تام یافته و آن

چنان‌قدرتی به‌دست آوردند که به‌زودی اتحادیهٔ هیتیان Hittites « ختیان » را به وجودآوردند . البته دراین‌باره به موجب فقدان شواهد، آرا و نظرات مخالفی موجود است[1]، امابه‌هرحال آن‌چه که اغلب محققان نظرمی‌دهند، این‌است[2]. هیتیان به زودی دارای‌چنان شاهنشاهی عظیم وپرقدرتی شدند که موجب شگفتی است . اینان نخستین امپراتوری بزرگ آریایی را درحدود ۱۹۰۰ پیش‌از میلاد تشکیل دادند و این چنین سامان وسازمان ونظام وقدرتی بی‌شك‌ایجاب می‌نماید که مدت‌نسبتاً زیادی ازسکناشان گذشته باشد،وبه‌این جهت به‌نظر می‌رسد که درحدود سده‌های اول‌هزارهٔ دوم به‌آسیای صغیرواردشده باشند. اینان‌حتا تا بابل‌هم به‌تاخت وتاز پرداختند وآن‌جارا بازگشوده وچپاول نمودند، امااین پیروزی وفتحی بودبی‌فرجام ، چه پس‌از آن به‌ضعف گراییدند وشاید نظام لشکری‌شان براثرضعف ونیرویی که دراین فتح‌بزرگ به‌کارزده بودند ، به تباهی گراییده بود .

امامدتی‌نگذشت که به‌کارخود،ونظام‌وقدرت ازدست رفته‌رنگی وآبی‌بخشیدند این امر دگر باره موجب هجوم‌ها وتاخت‌و تازهایی‌شد که براثر آن دولی همجوار ، چون هوریان Hurritesومیتانیان Mitanni به‌وسیلهٔ آنان منهدم‌شد وازمیان‌رفت پس‌از لحاظ قدرت در برابر مصر قد علم کردند که درآن زمان دراوج توسعهٔ مناطق بازگشودهٔ خود بود و تاحدود سوریه و فلستین گسترش داشت . محققانی چون **هومل** Hommel و **می‌یر** Meyer معتقدند که اینان حتا تافلستین نیزپیش رفته و درآن جا حکام و امرایی داشته‌اند، و این ادعا به موجب اسنادی است که در تل‌العمارنه Tell Amarna کشف شده و در آن ها اسامی و نام های آریایی دیده می‌شود .[3]

اما شعبهٔ شرقی که به نام‌هند و ایرانی Indo Iraniens معروف است ، جانب‌شرقی دریای خزررا پیمود.اینان به‌نظر می‌رسد که به‌دسته‌هایی‌تقسیم شده‌باشند. یك‌دسته ازقفقاز عبور کرده وتاحدودی از رودفرات پیش‌رفت. پس‌با هوریان بومی که

دسته‌یی ازاصل «آسیانی» بودند، به‌هم آمیختند و نتیجهٔ این آمیزش تشکیل پادشاهی میتانی‌شد . اینان‌هم‌در بین‌النهرین‌شمالی قلمروخودرا توسعه بخشیدند وهم‌بامحدودیتی جهت آشور ، دردسری بزرگ را برایشان فراهم کردند . آن‌گاه به الحاق دره‌های زاگ‌روس **Zagros** شمالی که مسکن قوم گوتی **Guti** « درهٔ کردستان » بود، قدرت خودرا توسعه بخشیدند. فرازنای قدرت میتانیان درحدود سال‌های/۱۴۵۰پیس‌از میلاد بود که بامصرپیمان اتحادبست و میان فراعنهٔ مقتدر مصرو دختران پادشاهان میتانی زناشویی هایی سیاسی انجام شد که رشتهٔ اتحادرا محکم‌تر نمود. امابراثر عواملی‌این شاهنشاهی‌به‌ضعف گرایید‌وچنان که‌ملاحظه‌شد به وسیلهٔ هیتیان‌برانداخته و نابودشد .

ازهنر برجسته ومذهب وخدایان این‌مردم آگاهی‌های اندکی به‌دست است واین‌اندك دربارهٔ مبحث مورد نظر ما‌بسیار به‌کارمی‌آید . این‌ها و هیتی‌ها که از آنان سخن گفتیم ، ایلامیان که از مذهب‌شان در بخش گذشته یادشد ، هم چنین کاسیان **Kassites** و اقوامی دیگر که تمدن‌ها و فرهنگی داشته‌اند ، در آن‌چه که بعدها به عنوان فرهنگ، تمدن ودیانت ایرانی‌خوانده شد ، اثراتی داشته‌اند. اینك در این‌جابا توجه‌به‌آن که‌اندکی‌ازهیتیان‌ومیتانی‌ها سخن گفتیم، به‌تمدن و دیانت‌شان‌می‌پردازیم .

۲ـ دیانت میتانی

دربارهٔ اصطلاح هزارخدا ، تفسیر روشی درتساهل مذهبی، قبول خدایان ملل و اقوام مغلوب درپرستش ومذهب ، اوهام وخرافات ، سرنوشت وتقدیر ، سازش و اعتقاد به‌عناصرفوق طبیعی، سحر وجادو، قربانی و هدایا ، خدایان اصلی ، سرورخدای توفان وبغ بانوی همسر، تأثیر عنصرهند واروپایی، نفوذ خدایان آریایی، تفسیری از دوخدای اصلی

اصطلاح «هزارخدا» که به‌وسیلهٔ کاتبان هیتی به‌کاررفته، و نظایری ازآن‌نیز در جاهای دیگر قابل ملاحظه می‌باشد ، آشکار می‌سازد که نفوذ و اختلاط خدایان

گوناگون درمیان این‌مردمان بسیاررواج داشته است. در زمان مورد نظر اختلافاتی ازلحاظ قبولی خدایان میان‌ملل متخاصم وجود نداشته ، به‌این معنی که هر گاه‌میان دو کشور ، دوملت ویا دوقوم جنگی در می گرفت ، ملت غالب ، خدایان قوم مغلوب رانیز به‌صورت وفهرست خدایان موردپرستش اضافه می‌نمود. این خدایان و عناصر جدید به‌زودی جایی‌برای خود باز کرده ومورد احترام وستایش واقع می‌شدند . اینك ممکن است که این‌نوعی سیاست بوده‌باشددرتساهل مذهبی ازبرای موفقیت‌هایی‌بیشتر که‌شاهنشاهان هخامنشی، به‌ویژه کوروش‌آن‌را اصل‌سیاست‌مذهبی‌خودقرار داده بودند، و یا باگمانی‌قوی‌تر، ترس‌ازنیروهای مافوق طبیعی واوهام وخرافات‌جاری‌آنان‌را بدین روشی وامی‌داشت ، ودرهرصورت این روشی‌بود که بعدها صورت‌کامل‌تر و منطقی‌تری درتساهل مذهبی، درقلمرو سیاست خارجی هخامنشی به‌وجود آورد که نتایج نیکویی ازآن عایدشد .

درازمنهٔ کهن ، وآن دورانی که موردنظراست، سازش بانیروهای فوق‌طبیعی یکی‌از بزرگ‌ترین موارد موفقیت و پیروزی بود. در ادیان باستانی اعتقاد به آن که تقدیر وسرنوشت دردست خدایان وارباب انواع می‌باشد،وبه‌وسیلهٔ سحروجادو واهدای هدایا وقربانی‌ها بایستی آنان‌را رام‌نموده وسرنوشت رابه‌سود خود برگرداند، اهمیتی به‌سزا داشت وبه‌همین جهت‌بود که تعداد خدایان روز به‌روز به افزونی می گرایید و مردم وشاهان به‌خدایان ملل واقوام مغلوب احترام وستایش می‌نمودند .

میان هوریان که بامیتانی‌هاهمبسته ومتحد شدند، نیزاین‌چنین روشی‌موجود بود. خدایان اصلی هوریان عبارت بودنداز **تەشوب** Teshub رب‌النوع رعد و برق و همسرش **هەپیت** Hepit ، یا **هەپا** Hepa رب‌النوع خورشید. آن چه‌که جالب است، به‌عقیدهٔ **هروزنی** Hrozny کلمهٔ عربی **حوا** ازهمین نام‌مشتق شده‌است.[4]

قبل‌از آن‌که اصولا پادشاهی میتانی تشکیل شود ، عنصر هند واروپایی به

شکل سختی به‌وسیلهٔ هوریان ازمیان رفته‌بود، اماتأثیری از مذهب آن عنصر هنوز در جامعهٔ آنان باقی‌بود وپرستش خدایان آریایی چون **میترا** Mithra «میتره ، میثره» **وارونه** Varuna ، **ایندره** Indra میان‌شان‌رواجی داشت که به‌نظرمی‌رسدپرستش این خدایان ، ویژهٔ طبقهٔ ممتاز بوده‌است .

اما دو خدایی که به‌عنوان خدایان اصلی میتانی و هوری از آنان یادشد ، یعنی **ته‌شوب** خداوندگار رعد و برق‌و **هه‌پا** همسرش رب‌النوع خورشیدنیز اصل‌آن اقتباسی است ازفکرهمان عنصرهند واروپایی ، چه‌آثار وبقایای آیین هند و اروپایی وجود دوسرور خدای اصلی‌را که جنبهٔ طبیعی داشته‌اند، باز می‌رساند، و این‌دوخدای عمدهٔ طبیعی عبارت‌بودند ازخدای بزرگ، رب‌النوع عناصرطبیعی، بلندیها و کوه‌ها ، تندر وتوفان وباران؛ ربةالنوع یازن‌خدایی که زمانی خورشید، وزمانی زمین به‌شمار می‌رفته است .

ازلحاظ عقاید دینی، هنر، قوانین‌و رسوم وآداب‌میان هوریان ومیتانی‌ها با هیتی‌ها تشابه و همانندیهای بسیاری موجود است و به‌نظرمی‌رسد هنگامی که‌میتانی‌ها به‌وسیلهٔ هیتیان ازمیان رفتند، هنروسایر شئون فرهنگی و تمدن‌شان میان ملت غالب به‌زندگی خود هم‌چنان ادامه‌داده باشد . مطابق با اکتشافاتی که شده است ، هیتیان کناره‌های پایینی دیواره‌های اطاق‌ها رابانقوش مصور می‌کرده‌اند، و این روشی است که پیش‌از آنان به‌وسیلهٔ هوریان معمول بود. [5]

به طورکلی هنرمیتانی متأثر از مبادی سومری و تحت تأثیر هنر مصر واژه Egée قرارداشته است. درخانه سازی روشی پیش‌رفته داشتند و بناهای مخصوص‌شان به‌نام بیت- هیلانی Bit Hilani کـه شاید به‌معنی خانهٔ‌پنجره‌دار باشد معروف‌است این‌بناها از دوقسمت بیرونی واندرونی تشکیل می‌شده است. قسمت‌بیرونی سرپوشیده بوده وبه‌وسیلهٔ اطاقی پنجره‌دار به‌اندرونی متصل می‌شده است که شاید عمدی بوده از

برای کنترل در رفت‌وآمد . درشیوهٔ نقاشی‌بردرها نیزدستی‌داشته‌اند وموضوع نقاشی‌ها اغلب فرشته‌گان وشیروگاو بوده است .

۳ـ دیانت وپرستش هیتیان

پیچیدگی دیانت این مردم ، اسناد مکشوفه در بغازکوی ، اصالت و جنبه‌های وسیع دیانت ، شهرهای فتح‌شده واعتقاد به‌خدایان آن‌شهرها ، علل موهوم این‌روش، دوخدای بزرگ خدای شهرها توشا وهمسراو الاههٔ خورشید، نفوذ وکاراین خدایان، ریشهٔ کهن گاوپرستی ، روش عبادت و عبادت گاه‌ها ، خدایان پرستی در شهرهای دیگر، خورشید آسمان بغ‌بانوی بزرگ، روش‌عبادت و قربانی و هدایا ، کاهنان و روحانیان ،کار وروش آن‌ها ، سحر و جادو ، تفأل وغیب‌گویی، سرنوشت‌گرایی، اساطیر و افسانه‌ها

پرستش ودیانت هیتیان ، بسیار پیچیده‌تر ودارای نظم و ترتیبی‌بود . آن‌چه از مدارکی که در بغازکوی فرادست آمده ، دراین‌باره به‌ماآگاهی‌هایی بازمی‌دهند که به‌شکل فشرده بازگو می‌گردد .

میان این‌مردم نیزهم چون بسیاری ازجوامع وملل و اقوام باستانی محك و مبنای همه چیز دیانت واصول مذهبی شناخته می‌شد . از نوشته‌های هیتی که به دست آمده است، اصطلاحی‌است که شایدتا اندازه‌یی گویای وضع وشیوهٔ دینی‌شان باشد در پرستش . اینان قومی‌بودند جنگ جو و زمین گستر، وهم‌چون موردی که بدان‌اشاره شد، خدایان عمدهٔ شهرهای بازگشوده را به خدایان خود می‌افزودند وبه یکسان به عبادت‌شان می‌پرداختند. میان‌هیتی‌ها نیزپرستش دوسرورخداهم چون‌قوم میتانی‌رواج داشت وبه‌نظرمی‌رسد که هوریان ومیتانی‌ها که خوداین روش‌را ازاقوام هندواروپایی اخذکرده بودند، واسطهٔ این‌نقل وانتقال‌بوده‌باشند . سرورخدای بزرگ ، خدای‌تندر وتوفان بود وبه‌شهر هاتوشا **Hattusha** تعلق‌داشت، وهمسراو ـ زن‌خدای‌بزرگ نیز الاههٔ خورشید محسوب می‌شد ومتعلق به شهرآری نا **Arinna** بود. شایداین دوخدا

سرپرستی اموری بسیاررا بەعهده داشته ودرضمن نمایندهٔ پیمان ومعاهدات وچیزهایی دیگرنیزبوده باشند . امورمهم وقابل توجه و گرفتاریها ومشکلاتی که پیش می‌آمد ، ازاین دوخدا به وسیلهٔ‌کاهنان نظرخواسته می‌شد، قراردادها وپیمان‌هانیزتحت نظراین خدایان سامان‌می گرفت وازمیان خدایان مظهرقدرت‌بودند وهمان‌دوسرورخدای‌هوری یعنی **تش بو** Teshbu **وهه‌پا** Hepa محسوب می‌شدند .

میان هیتیان از جانبی دیگر ریشهٔ کهن گاو پرستی را مشاهده می کنیم . رب‌النوع بزرگ، خداوند گار رعدوتوفان به وسیلهٔ حیوانی مقدس ، یعنی گاوتظاهر وتجلی می کرده‌است. این‌حیوان مفید که سابقه‌یی بسیار در تاریخ پرستش دارد ، از قدیم‌ترین ایام درآناتولی مورد ستایش قرار گرفته وبه‌همین‌مناسبت‌است که کوهستان بلند این‌سرزمین **توروس** Tauros خوانده شده‌است، وبازبه‌جهت رواجی‌درپرستش این حیوان وهماننده‌ی‌آن درمیان بسیاری ازملل واقوام است که نام « تورو » دارای ریشهٔ مشترکی‌است درزبان‌های گوناگون . این‌کلمه ظاهراً از یك واژهٔ سامی‌وهند و اروپایی مشتق شده‌است ، درسامی‌ثور– دریونانی توروس Tauros، درچك Tor و به‌آلمانی Stior نامیده می‌شود .

به هرانجام درآناتولی که کوهستان بلندآن‌به‌نام این‌خدا خوانده شده‌است، مراسم عبادت این‌خدا درهمان کوهستان انجام‌می‌شده ودرآن‌جا ستایش گاه‌ها وعبادت خانه‌هایی ازبرایش ترتیب داده‌بودند . به‌نظرمی‌رسد که ازاین نقطه‌عبادت این‌حیوان به جاهایی دیگرومناطقی که درپرستش این‌خدا شهرتی‌دارند نفوذکرده باشد ، واین مناطق عبارت‌انداز: مصر، بابل، هند، کشورهای اژه Egée وحتا اروپا.

پرستش خداوند گار رعد وتوفان در همهٔ شهرهای هاتی Hatie مرسوم و رایج بود ، ودراین‌شهرها که هر کدام رب‌النوع خود را به‌نام‌هایی می‌نامیدند، آن‌ها را پسران‌الاههٔ آری‌نا Arina وشوهر اورب النوع تندروتوفان وخدای شهر هاتوشا

Hattusha می‌دانستند . اما زن‌خدایی دیگر نیزداشتند که اوهم مظهرخورشید بود وبه «خورشیدآسمان » معروف‌بود. این ـ زن‌خدا ـ نیزستایش اش‌بسیارزرواج داشت و ازدورهٔ جدید امپراتوری هیتی موردتوجه قرار گرفته ودراواخر این دوره به فرازنای شهرت رسیده وعنوان سرورخدای‌اصلی‌را برای‌خود اختصاص داد . این‌مورد نیزبایستی از گرفته‌هایی باشد ازهندو اروپاییان ویا به گمانی ضعیف‌از کسانی دیگر. چون‌باعدم کامل روش‌مادرشاهی وزن سالاری *Matriarchat* درجامعهٔ هیتی وتضعیف حقوق زن میان‌آن‌مردم ، به‌نظر نمی‌رسد که روشی‌اصیل در ـ زن‌خدا ـ پرستی میان‌شان پیدایی یافته‌باشد .

به هرانجام مشاهده می‌شود که چگونه عنصر هند و اروپایی درمیان ملل و اقوام «آسیانی» ؛ یعنی بومیان نفوذ کرده وبادرهم‌آمیختگی اثراتی بسیاربرجای‌نهادند هرچند این تسلط ، پیروزی محدود وبی فرجامی بود اما این نفوذ دوام یافت وتسلط آریایی را محرز کرد، اما این‌تسلط به‌شکل‌کامل‌آن درزمان‌دیرتری؛ یعنی‌آغازهزارهٔ اول که شرحش بیاید، محرزشد .

در روش مذهبی هیتیان، کاهنان ووابستگان معابددارای مقام ومزایایی‌بودند اجرای قانون وعدالت نیزدرباره‌شان‌شدیدترازدیگرمردم اجرامی‌شد . مجموعهٔ‌قوانینی که ازاین مردم به دست‌آمده ، حاوی در حدود سد ماده می باشد که نسبت‌به قوانین سومری وبابلی واسرائیل بسیارمنصفانه‌تر وتعدیل یافته‌تراست، وهم‌چنین‌است‌این‌نسبت به‌قوانینی که در « ویدیودات » کتاب‌قوانین ایرانی‌آمده است. اجرای این‌قوانین در مورد خلاف‌ها وبزه‌هایی که از روحانیان وکارکنان معابد سربه زند ، بسیار سخت می باشد .

هیتی‌ها دراجرای‌مراسم وشعایرمذهبی‌شان وسواسی سخت داشتند وخرافات واوهام میان شان رواجی‌بسیارداشت . به هنگام اجرای مراسم ستایش وقربانی وسایر

آداب مذهبی، بیگانگان وخارج ازمذهبان به‌هیچ وجه‌حق شرکت ودخالت‌نداشتند وهرگاه چنین‌امری اتفاق می‌افتاد، سزای‌متخلف در مرحالی‌مرگ بود.

چنانکه تذکر داده شد، هم‌چون‌بسیاری‌ازمردم، ملل واقوامی‌دیگر، تنظیم امور، وضع قوانین، پیش‌گویی، اقدام به‌کارهایی‌چون جنگ، صلح وترک مخاصمه و مشکلاتی دیگر به وسیلهٔ دخالت‌خدایان ورای‌آنان‌حل وفصل‌می‌شد. کاهنان‌وروحانیان مصدراین‌کارومیانجی خدایان وآدمیان بودند. اینان برخی باشیادی وموقع‌شناسی‌کار رابرمراد خود می‌کردند وپیام‌هایی ازجانب خدایان‌ابلاغ می‌کردند ودرصورتی نیز ازکارگزاران فرمان روایان‌بودند وکاری راکه سابقهٔ تاریخی دارد، انجام می‌دادند، یعنی به‌جای این که مورد الهام خدایا خدایان واقع‌شوند، مورد وحی فرمانروا یا فرمانروایان قرارمی‌گرفتند. برخی‌دیگرازاین کاهنان مصروعانی بودندکه درحالت صرع کلماتی نامفهوم ادا کرده وگرایندگان آن‌ها را از زبان خدایان می‌پنداشتند. اغلب مراسم مذهبی به وسیلهٔ اهدای هدایا و نذور و قربانی انجام می‌شد. در قربانی مراسمی انجام شده وقربانی‌به وسیلهٔ‌کاهن بزرگ ذبح‌می‌شد. هدایانیزاغلب عبارت بود ازمواد غذایی وچنان به‌نظرمی‌رسدکه هیتی‌ها مردمانی‌پرخوربوده‌اندکه خدایان‌شان این‌سان شکم باره ساخته‌شده‌اند، علاوه برموادغذایی، مشروبات نیزبسیار به حضور خدایان‌تقدیم‌می‌شده‌است، چون: شیر، عسل وانواع شراب‌ها. درآن‌دوران‌نیزقوانینی وجود داشته‌اند مدنی وقوانینی خدایی. کسانی‌که مرتکب‌جرم وبزهی مذهبی‌می‌شدند ازجانب خدایان دوچارشکنجه‌ها ومکافاتی می‌شدندکه اغلب به‌صورت‌مرگ ناگهانی وانواع بیماریها و مرض‌ها عود می‌نمود.

اینان‌مردمانی بودند سخت پابسته به‌سرنوشت و تقدیر، وبرای برگرداندن سرنوشت‌های بی‌فرجام وناخوش‌آیند نیزتمهیدات وکارهایی درچنته داشتندکه خاستگاه سحروجادو را تشکیل‌می‌داد. هم‌چون‌مؤمنان امروزی‌که بادعا ونذر وهدیه دادن

به‌خدا، وی‌را تسخیر کرده وموجب‌می‌شوند که ذات‌لایزال خدایی‌درتصمیم خودتجدید نظری بنماید، برای پیش گیری ودفع مخاطرات به سحروجادو متوسل می‌شدند. البته آشکاراست که‌با وسایلی‌لازم می‌آمد تا ازوقوع‌حوادث‌آگاهی‌یابند تادرصددپیش گیری وجادوگری برآیند ، واین‌امر نیزبه وسیلهٔ تفأل وغیب‌بینی حاصل‌می‌شد . دراین‌مورد خرافات واوهام بسیاری میان‌شان رایج‌بود وبرای‌این‌کاردرجامعه وجمعشان طبقه‌یی به وجودآمده بود که‌گاه سخت وابستهٔ روحانیان‌وکاهنان‌بودند وگاه نقطهٔ مقابل وحالت دشمنانه‌یی دربرابر روحانی‌ها می‌داشتند . پیش گویی وتفأل‌نیزاغلب هم‌چونان که در سومروبابل رواج داشت، ازروی امعاء و احشا و به‌ویژه‌جگرقربانی‌ها وگاه استخوان آن‌ها ، و هم‌چنین جهت پرواز پرندگان آشکار می‌شد[6].

میان هیتی‌ها نیزچون‌بسیاری‌ازاقوامی که‌گرداگردشان رافراگرفته بودند، افسانه‌ها وداستانهایی‌مذهبی،واساطیری‌وجودداشت.این‌افسانه‌هاواساطیرمعرف‌ونمایانندهٔ طرزکارمجمع‌خدایان، اخلاق‌آنان‌وروش‌شان‌می‌باشد. یکی‌ازاین افسانه‌ها، اسطوره‌یی است دربارهٔ **ای‌لویان‌کا Illuyanka** یاماربزرگ که‌برعلیه خدای‌بزرگ توطئه کرد. بعدها به‌شکلی که در ادبیات مزدیسنان ملاحظه می‌شود ، و درگذشته ، ضمن تفسیر «ویدیودات» ازآن‌یاد کردیم، دیده می‌شود که مارازجانوران اهریمن‌آفریده می‌باشد، ومزداپرستان بایستی درنابودی‌آن به کوشند. به‌هرانجام «ای‌لویان کا» یاماربزرگ که برعلیه سرورخدا توطئه می کند، دامی‌برایش گسترده می‌شود تا به‌هلاکت‌رسد. این‌دام رایکی ازکهترخدایان به‌نام **ای‌ناراش Inarash** باز می گسترد تا مهترخدا را از گزندحفظ کند. «ای‌ناراش» مجلس ضیافتی ازجملهٔ‌خدایان تشکیل‌داده و«ای‌لویان‌کا» رانیزدعوت می کند. این‌مبارزمهترخدا در میهمانی اغفال شده‌وآن قدر می‌خورد و از شراب‌های سکرآور می‌نوشد که به بیهوشی اندرمی گردد . کهترخدایان ازاین چنین حالتی‌استفاده کرده وآن‌حریف سرسخت رادربند کرده وبه‌حضور سرور خدا می‌برند .

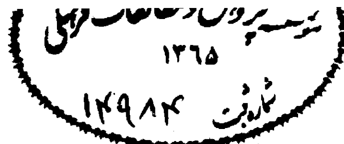
خدای‌بزرگ نیزازموقعیت مناسب ودرماندگی حریف سودبرده، اورامی‌کشد.

داستانی دیگر که جنبه‌یی‌لطیف وشاعرانه داشته وحاکی‌است ازروش‌طبیعی خدایان و خدایان فصلی، افسانه‌یی است چون افسانهٔ **تموز Tammose** بابلی‌ها. **ته‌له‌پی‌نو** که رب‌النوع نعمت وفراوانی محصول است، درآغازفصل زمستان به موجب نارضایتی ازبندگانش از کشور خود مهاجرت می‌کند. براثر این مهاجرت در کشور فقرو گرسنه‌گی ودرمانده‌گی پدیدمی‌شود وخدایانی دیگردرصدد جست‌وجوی خدای گم‌شده برمی‌آیند. نخست عقاب،آن‌پرندهٔ تیزپر به‌کاوش می‌پردازد و مأیوس می‌شود، پس‌مهترخدا،یعنی‌رب‌النوع‌رعدوتوفان به دنبال**ته‌له‌پی‌نو Télépinu** خدای گم‌شده می‌رود، اما اونیزموفق نمی‌شود، تاآن که‌سرانجام زنبورعسل درآغازبهار وی‌را یافته و به کشورش بازمی‌گرداند، ودرنتیجه باآغازبهار ورود خدا، فراوانی ونعمت‌نیزبه‌مردم بازمی‌گردد[7] .

۴- جریان‌هایی دیگر تاآغازورود ایرانیان

حرکت‌وتمدن دسته‌یی دیگرازهند واروپاییان، تأثیرمداوم عنصرهند واروپایی ، استقرار شعبهٔ شرقی‌درهند، دربارهٔ‌کاسی‌ها، محل‌ومکان ونژادشان، مناطق‌فرمان روایی، آمیزش باهند واروپاییان، تسلط طولانی‌دربابل، دیانت‌وخدایان، برافکندگی‌وسقوط، ایلامی‌ها، دوران طلایی، شاهان بزرگ، بازگشت فرهنگ وتمدن ملی، فتح‌بابل ، عظمت‌شاهنشاهی، دوران سقوط به‌وسیلهٔ بابلی‌ها .

پیش ازآن که از کاسی‌ها **Kassites** سخن‌گوییم، لازم‌است تاازیك دستهٔ دیگرازهند واروپایی‌ها گفت‌وگوشود. این دسته‌را که سواران جنگ جویی تشکیل می‌داد، درطول‌چین‌خورده‌گی‌های زاگ‌روس **Zagros** به‌حرکت درآمدند تادرقسمت جنوبی، محلی‌که بعدمکانی بسیارمشهورشد ازبرای پرورش اسب نفوذیافتند. برحسب معمول تکاپو و جنبش این گروه در نخست بسیار پرحاصل و شایان توجه بود ، امـا



بعدها چون دراقلیت قابل ملاحظه‌یی قرار گرفتند ، به‌تدریج درتودهٔ کاسی‌ها مستهلك شدند .

تااین زمان که امتدادآن تاآغازهزارهٔ اول پیش‌ازمیلاد ادامه دارد، هرچند عنصرهند واروپایی‌تفوقی قابل‌ملاحظه نداشته، اما باوجودآن که دریك‌اقلیت قابل‌توجهی میان اقوام بومی‌آسیانی قرار داشته ، تأثیربسیار عمیقی بخشیده است . اینان به زودی باعناصر بومی‌درهم‌آمیخته‌وتشکیل‌یك‌نژاد دو رگه‌یی‌را می‌دادند. اندك‌مدتی‌نمی‌گذشت که‌این‌نژاد دو رگه دارای تشکیلات سیاسی، نظامی، مدنی و فرهنگی‌شگرفی شده و اهمیتی‌درخور گفت‌وگو پیدامی کردند، اهمیتی‌درتمام‌شئون فرهنگی وتمدن که تاپیش ازاختلاط وآمیختگی اثری ازآن‌آشکار وهویدا نبود .

کشورهایی که در آغازتنها از امیرنشین‌هایی کوچك تشکیـل می‌شدند و روش‌هایی داشتند چون فه‌اودالیسم *Feodalisme* و ملوك‌الطوایفی اروپای سده‌های میانه؛ یعنی‌تشکیلاتی پراگنده ازشهرهایی مستقل *Villes - Etats* وحوزه‌های‌مذهبی مستقل *Temples - Etats* بودند، بااین تحریك خارجی، یعنی‌نفوذ هند و اروپایی به زودی به‌صورت اتحادیه‌هایی مقتدر و کشورهایی باروشی شاهنشاهی و ادارهٔ حکومتی مرکزی درمی‌آمدند . چنان که ملاحظه شد، این‌چنین وضعی درمورد هیتی‌ها وپس‌از آن حکام میتانی رخ‌داد، واینك مشاهده خواهیم نمود که این چنین موردی چگونه دربارهٔ کاسی‌ها اتفاق می‌افتد .

اماسرانجام بخش‌عمدهٔ قبایلی که تشکیل دهندهٔ شعبهٔ شرقی هند و اروپایی بودند، به‌جانب مشرق روان شدند . گذرگاهشان از ماوراءالنهر، جیحون، آمو دریای جدیدبود که پس‌ازتوقف اندکی دربلخ «باکتریا» از معابرهندوکش گذشته وراه هند را دنبال‌نمودند ودرطول پن‌دی‌شیر **Pandishir** ورودهای کابل‌فرودآمدند.

قسمت‌مرکزی کوه‌های لرستان کنونی، یا زاگ‌روس **Zagros** قدیم مسکن

کاسی‌ها بوده است، که بعدها نفوذ وقدرت‌شان به‌جانب شمال ومشرق باز گسترده شده است. شایدنخستین تهدید مستقیم این کوه‌نشینان آرام وصلح‌جومتوجه بین‌النهرین شده باشد. این‌مردمان جهت‌معاش وزندگی‌بهتری به‌تدریج از کوه‌پایین می‌آمدند وددردشت استقرارمی‌یافتند، وچون‌عده‌شان افرون‌وانبوه شد، به‌شکل هجوم به‌بابل‌تاخته‌وبا آرامی شگرفی‌آن‌جا را فتح کردند. در تاریخ بین‌النهرین تسلط این قوم طویل ترین تسلط خارجی‌است که مدت پنج‌سدوهفتادوشش‌سال به‌درازا کشید وسرانجام به‌سال‌هزاروسدو هفتادویك پیش‌ازمیلاد این‌تسلط به‌پایان رسید .

قدیم‌ترین‌منابعی که ذکر کاسیان درآن رفته است، مدارکی است متعلق به قرن‌بیست وچهارم بیش ازمیلاد ازعهد **این‌شوشی‌ناك Inshushinak** ایلامی. به نظرمی‌رسد که این‌قوم درطی‌هزارهٔ سوم اهمیتی‌چندان نداشته‌اند. آشوریان‌آنان رابه نام‌کاسی **Kassi** می‌شناختند واین‌نام به‌شکل کوسایویی‌**Cosséens** توسط**استرابون Strabon** به‌کاررفته است. به نظر برخی ازمحققان نام‌شهرقزوین وهم چنین دریای خزر ممکن معرف خاطره‌یی ازاین‌قوم باشد که در نواحی جنوب غربی دریای خزر مسکن داشته‌اند .

عنصرهند واروپایی دراین‌جا نیزتأثیر عمیق خودرا برکاسی‌ها نهاده است، و البته‌اختلاط وآمیزش‌آنان‌باعنصرهند واروپایی‌درآن‌هنگامی‌عملی‌شده که دردامنه‌های زاگ روس مسکن‌داشتند . تأثیرتمدن وفرهنگ هند واروپاییان دراین جانیز به‌عنوان نیروی محرکی به‌کاررفت واثرشایان خودرا بخشید .

روش‌های مذهبی و پرستش و دیانت میان این‌قوم از عناصر بسیاری تشکیل می‌شد . چنان که ازنوشته‌های بابلی‌برمی‌آید ، میان‌این قوم‌آیین‌های چندی در کنار هم وجود داشتند . اصل دیانت و خدایان آسیانی که آیین کهن خودشان بود، تمدن، فرهنگ وآیین هند واروپایی رانیزازهمین عنصراخذکرده بودند وباتوقف طولانی که

دربابل داشتند ، تحت تأثیرفرهنگ ودیانت بابلی، پرستش خدایان بابلی نیزمیان‌شان رواج گرفت .

خدای بزرگ‌شان که درمیان اقوام «آسیانی» سابقه‌یی کهن دارد به‌نام کاشو Kashshu [کاش‌شو] نامیده می‌شدمو بدون‌شك‌این نام« = کاشو »مبدیی بوده‌است‌از برای وجه‌تسمیهٔ‌نام قومی‌آن‌ها به «کاشی، کاسی». دوخدای دیگر آنان **شوریاش** Shuriash **ومازوتاش** Masouttash وظایف وتعهدات و کارهایی داشتند چون دوخدای‌بابلی **شه‌ماش** Shamash **ونی نورتا**Ninorta. همین‌دوخدادرهند نیزپرستش‌می‌شدند به نام های **سوریا** Souria و **ماروت** Marout . خدایان دیگر آن‌ها **ماروتاش** Marautash یاهمان‌ماروت هندی، و**شوریاشن** Shuriashnیاهمان‌سوریای‌هندو Surya hindou **وبوریاش** Buriash که همان **بوره‌آس** Boréas یونانی‌است بود . این خدایان جملگی میان بابلیان پرستش و رواجی داشت و آنان به خدایان کاسی‌ها احترام می گذاشتند، اما با سقوط کاسی‌ها خدایان‌آنان نیز از یادها رفت و پرستش‌شان متروك ماند .

عنصری دیگرازنفوذ هند واروپایی، چنان که درحکومت میتانی نیزموجود بود، جنبهٔ تقدس‌شدید اسب‌بود. میان‌کاسیان‌اسب نشانهٔ‌الاهی محسوب‌می گشت ومحتملا به وسیلهٔ طبقهٔ حاکمه این‌اصل‌شیوع پیدا کرده‌بوده‌است، وچنان که‌بعداً درقسمت‌هایی دیگرملاحظه خواهد شد، اسب مقامی بسیار بزرگ یافته وجزء عناصر مذهبی ومورد ستایش قرارمی گیرد .

کاسی‌ها دربابل‌یا مستقیم ویا غیرمستقیم ، ویا خودآگاهانه ویابدون قصد و تأملی، براثرموقعیت‌شرایط تمدن وروش‌اصلی‌خود راهم چنان‌به‌موازات مواردی که‌اخذ می کردند نگاه داشتند. اسب وپرورش آن، و اهمیت‌اش که ازهند و اروپاییان گرفته بودند ، به وسیلهٔ‌آن ها در بین‌النهرین به همراه ارابهٔ جنگی رواج یافت . چنان که

به نظر می‌رسدآنان خط خود را ازدست داده بودند ، چه لوحه‌ها ، مهرها و چیزهایی دیگر که از آنان به وسیلهٔ کاوش هایی دست یاب شده است ، باخط سومری است .
اما سرانجام‌دوران آنها منقضی‌شد، به نظرمی رسد که بابلیان موجب‌این‌افول وشکست بوده باشند، اما این چنین نیست، بلکه ایلام موجب این‌افول شد، چون به هنگامی که‌کاسیان هم چنان باقدرت وتسلط بابل‌را زیرفرمان‌داشتند، نخستین دولتی که‌تجدید قوایی‌نموده ونیرویی‌شایان یافت، ایلام‌بود که‌ضربتی‌قاطع برکاسیان وارد کرده و آنان را برانداخت .

در واپسین قسمت‌این‌بند لازم است‌تا باری‌دیگرازایلام سخنی به‌میان‌آید .
درخلال هزارهٔ سوم باروی‌کارآمدن سلسله‌یی جدید درایلام، یك‌دوران طلایی‌ازبرای این کشوربه‌وجودآمد، وفرمان‌روایانی‌مقتدرچون: **شوت‌روك‌ـ‌ناهون‌ته‌ـ** **Shutruk Nahhunté**، **کوتیر‌ـ‌ناهون‌ته** **Kutir-Nahhunté** **وشیل‌هاك ـ این‌شوشی ناك** **Shilhak-Inshushinak** به بسط قدرت وعظمت ایلام پرداختند. یکی از اسلاف این‌فرمان روایان ، یعنی‌**اون‌تاش ـ هوبان** **Untash.hudan** یا **اون‌تاش‌ـ گال** **Untash-Gal** که دربخش گذشته ازوی‌سخن گفتیم، شاهنشاهی‌عظیمی‌تشکیل داد که‌به‌وسیلهٔ‌آشوری‌ها ازمیان‌رفت . وی‌پادشاهی‌بود که‌به‌سازندگی‌وبنای‌معابدورواج هنرها توجه خاصی‌داشت ، ازهمسرش‌به‌نام **ناپی راسو** **Napirasou** مجسمه‌یی برنزی برجای مانده که‌هرگاه به‌مقیاس‌آن به داوری به‌پردازیم ، تندیسه‌یی است که شاه‌کار هنرفلزکاری درآن عهدمی‌باشد ، و این مجسمهٔ گران بها در موزهٔ «لوور» نگاه داری می شود .

اوج عظمت وقدرت‌ایلام درزمان شوت روك ـ ناهون‌ته‌اول «۱۲۰۷-۱۱۷۱ پ‌ـم » بود. وی‌نیزچون «اون‌تاش‌ـ گال» علاقهٔ وافری‌به‌معبدسازی، راه‌سازی وزیبایی شهرها داشت . ازموقعیتی استفاده کرده ودررأس سپاه‌آشوربه‌بابل حمله کرد ودرآن‌جا

آخرین‌فرمان روای‌کاسی رابرانداخت وپسرخود **کوتیر ـ ناهون‌ته** رابه عنوان فرمان روابرمسند نشانید. کوتیر ـ ناهون‌ته مجسمهٔ **مردوك Marduk** خدای بزرگ‌بابلی را به‌شوش منتقل‌کرد وبدین‌سان بود که بابل‌ازتسلط کوه نشینان ایرانی‌آسوده شده و به زیرفرمان دشت‌نشینان متمدن ایرانی درآمد.

اما فرازنای عظمت سیاسی و گستردگـی شاهنشاهی بزرگ ایلام در زمان **شیل‌هاك ـ این شوشی ناك** بود «۱۵۱۱ـ۱۱۶۵ پ ـم». ازاطراف‌مرزهای‌شاهنشاهی هرچه‌بیشترباز گسترده می‌شد. ازشمال تا «کرکوك» به‌قلمروایلام درآمد،آشوریان به سختی عقب رانده شدند وبابل‌درمحاصره درآمد. خطهٔ شاهنشاهی‌ایلام‌تمامی‌درهٔ دجله، وقسمت قابل‌ملاحظهٔ خلیج‌فارس وسلسله‌جبال زاگ روس وجملهٔ قسمت‌غربی ایران‌بود تمامی‌این قسمت‌درسایهٔ اتحادی‌بود که شاهنشاهی بزرگ ایلام رابه وجودآورد.

درسایهٔ چنین‌قدرتی‌عکس‌العملی شدیدنسبت به‌فرهنگ خارجی‌پیشین‌امری ضروری وحتمی‌بود، پس زبان وخط ایلامی مقدم‌رواجی یافت وتمامی کتیبه‌ها والواح به خط ایلامی‌مقدم نوشته می‌شد. هم‌چنین در پرتوچنین شاهان مقتدری که سیادت و عظمت راباز گردانده‌بودند، ابتدا قهرمانی وبعدتقدس وآن گاه جنبهٔ خدایی‌شان‌محرز شد. **این شوشی ناك Inshushinak** خدای‌ملی‌اعلام گشت وپادشاهان درطول‌حیات خود درزمرهٔ خدایان‌محسوب می‌شدند.

اما درپی این‌عظمت ومجد درخشان، دوران انحطاط وفروافتادگی سریعی پیش‌آمد. درپایان هزارهٔ دوم‌پیش ازمیلاد، هنگامی که اختلافاتی داخلی‌درشاهنشاهی ایلام بروز کرد، در بابل سلسله‌یی جدید و قدرت مند به وجود آمد که پادشاه آن **نبوکدنسار Nabuchodonosor** [بخت النصر] بود. این‌پادشاه باحمله‌یی سریع وقاطع ایلام را تسخیر کرده و شوش را ویران ساخت و مجسمهٔ **مردوك Marduk** خدای بزرگ بابلی رابه معبد خود بازگرداند. دگر باره سکوت وفرومردگی‌یی بر

ایلام سایه افکن شد که در حدود سه قرن به طول انجامید . در چنین هنگامی دو دولت نوخاستهٔ آشور و بابل در سرتصاحب فلات‌به رقابت و جنگ پرداختند . در فلات دیگر جنبشی چنان که پیش از این جریان داشت، دیده نمی‌شد ، اما یکسره فرومرده نیزنبود ، بلکه‌درانتظارحوادثی‌بود تادرچند سده بعد، منجربه حوادث بزرگی‌دردنیای کهن گردد[8] .

بخش سوم
ورود ایرانیان به‌فلات

۱ـ ورود ایرانیان

اصل ومنشأ، مسکن نخستین، نژادهند واروپایی ، علل مهاجرت ، فرهنگ اولیه ، ایرانیان و هندوان، آغازنفوذ ایرانیان، دوعامل مهم‌دراین دوران، هجوم‌هندواروپاییان، استعمال فراوان آهن، چگونگی نفوذایرانیان ، به‌سوی‌قلب فلات، موجبات توقف، غلبه بربومیان ، وضع مهاجمه وزندگی، کاراولیه درفلات، موجبات پیروزی بر بومیان

هر گاه برآن‌باشیم‌تاازاصل ومنشأ و علل مهاجرت و ورود آریایی‌ها **به‌فلات** گفت‌وگو کنیم ، مبحث بسیاربه دراز خواهد کشید، وبه‌همین جهت ازاین گفت و گو های دراز که اغلب همراه باحدس و تردید است صرف‌نظر نموده و به‌اصل منظوری که تعقیب می‌شود ، می‌پردازیم . تنها دراین‌باره به‌تذکری کوتاه می‌پردازیم تا اصلی‌روشن باشد .

نژادهندواروپایی براثرحوادثی که‌شایدعللی‌چون کمبودغذا، مسکن، نامساعد بودن زمین و یا وضع طبیعی باشد، بیشترمسکن اولیهٔ خود را در جنوب روسیه ترك گفتند وجانب آسیای مرکزی روان‌شدند وازهند تااروپا پراگنده شده‌وتفوقی به‌نژاد سامی وآسیانی به‌دست آوردند . دسته‌هایی راکه در ایران و هندوستان مستقر شده و مسکن گزیدند ، **هندوایرانی** می‌نامند، اما به‌طورکلی ازلحاظ نژادی **آرین Arien** خوانده می‌شوند[1] .

این آریایی‌ها در آغاز دارای زبانی مشترك ، فرهنگ و آداب و رسوم و شیوه‌یی درپرستش یکسان بودند . اما ازهمان‌آغاز مهاجرت افتراق ، پراگندگی و

انشعاب میان‌شان رخ‌داد. بزرگ‌ترین انشعابی که رخ‌داد ، میان دسته‌هایی بود که در هندوستان ساکن شدند، و دسته‌هایی که درفلات استقرار یافتند. اما بایستی گفته‌شود که مقارن با افتراق در این سرزمین‌ها ساکن نشدند ، بلکه زمان‌هایی بسیار دراز گذشت تاایرانیان درایران وهندیان درهندوستان سکونت پیدا کردند .

نفوذ ایرانیان در ایران از آغاز هزارهٔ اول شروع شد. در این جا قابل تذکر است که دوعامل مهم‌ازآغاز این‌دوره درتاریخ ملل‌آسیای غربی سخت مؤثر بوده است، یکی‌همین‌هجوم هند و اروپاییان است و دیگری استعمال بسیار آهن که روبه تزایدبود وتحولاتی فراوان درزندگی صنعتی و کشاورزی فراهم کرده بود .

نفوذ ایرانیان این بار که ازآغاز هزارهٔ اول شروع شد ، به‌شکلی مداوم و مثبت ادامه‌یافت. این‌بار دیگرمیان آسیانی‌ها مستهلك نشدند، بلکه به‌زودی برآن‌ها فایق‌آمده وعناصر اصلی‌را تشکیل‌دادند. ایرانیانی که دراین دوره به‌جانب فلات‌آمده بودند، دیگر نمی‌توانستند به‌طرف جنوب هندوکش گسترده شوند ، چون چنان که درصفحات گذشته ملاحظه کردیم ، دردوران قدیم مهاجمهٔ هند وایرانیان ، دسته‌هایی از آنان درآن حدود مستقرشده وزندگی برای خودشان ترتیب داده بودند . به‌همین جهت‌این مهاجمان بعدی که ازهمان خاستگاه برخاسته بودند ، پس‌از تعقیب همان خط سیرمجبور شدند تادرفلات، به‌سوی مرکزآن پیش‌روند .

اماآن چه که این‌بار موجب تفوق مهاجمان آریایی شد ، چیست، و آن‌چه که سبب توقف‌شان گشت کدام است؟. موجب توقف سلسله جبال‌زاگروس **Zagros** بود که عبورازآن‌ها بسیار مشکل محسوب می‌گشت . در این نواحی از ایامی بسیار دورتمدن‌هایی وجود داشته است، که تاحدودی پیشرفته بودند واین‌مهاجمان لازم‌بوداز این مناطق گذشته و بااین تمدن‌ها بربه‌خورند. در آغاز ایرانیان آن‌قدرت ونیرو را نداشتند تابه‌این موانع پیروزآیند ، امااین حادثه درطی چهار قرن کم‌کم و به‌تدریج

عملی‌شد . ایرانیان درآغاز آن‌چه را که‌جریان طبیعی‌امور ایجاب می کردپذیرفتند، یعنی‌تمدن ، فرهنگ ودیانت‌شان تحت‌تأثیر مللواقوام هم‌جوار و همسایه قرار گرفت کسانی که راه اورا به‌سوی مغرب سد کرده بودند، امادرواقع دشمنی برایش محسوب نمی‌شدند. لیکن ایرانیان کم کم غالب‌شده نه‌بر آن که به‌زودی آن شئون فرهنگی و تمدنی‌اخذشده راترك کردند ، بلکه موفق‌شدند تافرهنگ، دیانت و تمدنی آن چنان عالی پی‌افگنند که در جهان گسترده گردد .

نیمهٔاول ازهزارهٔ یکم‌پیش‌از میلاد ، مرحله‌یی‌است که درتاریخ بشردورانی به‌شمار است‌قاطع. دراین نیمه‌است که نقل و انتقالی از لحاظ مناطق تمدن خیزانجام می‌شود ومراکز تمدن‌های رودخانه‌یی به مراکزی دیگر، با شرایطی متفاوت و متضاد منتقل‌می‌شود. این نقل‌وانتقال‌از کرانه‌های رودنیل که مرکز مصریان بود، ودشت‌هایی که‌به‌وسیلهٔ رودهای فرات‌ودجله سیراب می‌شد، به‌جانب‌شمال،یعنی‌مناطقی که ازلحاظ آب‌وهوا اعتدال کمتری داشت‌وشرایط زندگی درآن‌جاها سخت می‌بود ، منتقل شد و مرکزجنگ‌ها ، رقابت‌ها ، ستیزها وپیکارهایی قرار گرفت برای‌ملل واقوامی که سر جهان خوارگی وتسلط بر کشورهای اطراف راداشتند .

در این‌منطقه سه گروه به صورت سه‌دشمن درسر کسب قدرت سر گرم ستیز بودند: نخست آشوریان که ازنژاد سامی‌بودندباشاهنشاهی وسیع وقدرت نظامی‌شگرف شان، دوم اورارتو **Urartou** [ارارات] که تشکیل دولتی مقتدر رامی‌دادند ازاصل آسیانی که حریفی سرسخت بودند ازبرای آشوریان ؛ وسرانجام آریاییان یاایرانیانی که‌پس‌از کشمکش‌هایی شدید وسخت بردوحریف کهن و زورمند خود پیروز شده و بزرگ‌ترین شاهنشاهی جهان باستان‌را تشکیل دادند[2] .

البته بحث و گفت‌وگو دربارهٔ علل مهاجرت این‌آریاها نیزچون گفت و گو هایی دربارهٔ منشأ ومکان اولیه شان سخت مغشوش وازمسألهٔ مورد بحث خارج‌است.

این‌مردمان به‌واسطهٔ ازدیاد احشام و گله‌های خود، وعواملی که استپ‌های جنوبی روسیه را به دورانی یخ بندان می‌کشید، و احتمالا ورود اقوام ومللی دیگر به‌مهاجرت پرداختند. اینان مردمانی بودند جنگ جو که درطی سالیانی بسیار تجارب فراوانی اندوخته بودند، تمدن وفرهنگی داشتند وقرن‌ها طول کشید تا به‌طور کامل خودرا به بومیان تحمیل کرده ورقبای خودرا برانداخته وسرانجام برجهان آن روزتسلط یافتند. البته دراین جاآن قانونی که درروم وجودداشت وبه موجب آن برای ورود وشایدحق تبعیت پروانهٔ اقامتی برای بیگانه گان صادرمی‌شد وجود نداشت. سواران ایرانی همراه زنان وبچه‌ها واحشام خود گروه گروه وارد فلات شده وبه‌اقامت وزندگی پرداختند. اینان چون سوارانی کارآزموده درجنگ بودند، ابتدا به‌خدمت امرای محلی به‌شکل سربازان روز مزددرآمدند، یعنی همان امرایی که درزمان نزدیکی می‌بایستی جانشین شان شوند. اماهمان گونه که تذکرداده شد، این جانشینی وانتقال قدرت ازبومیان به مهاجمان کم کم وبه‌تدریج حاصل‌شد. درنقاط مختلف فلات باتفاوت شدت‌وضعف آثاراین تسلط پدیدآمد وایرانیان چنان قدرت یافتند که ساکنان بومی‌خود به خود مجبوربودند قدرت ومتصرفات شان رابه‌آنان واگذار کنند.

۲ـ آریاها و روش‌گاوداری

تأثیر تمدن و فرهنگ‌آسیای جنوب غربی، وضع استپ‌های میان آسیا و اروپا، آماده نبودن استپ‌ها برای‌کشاورزی، مراتعی بسیار وگرایش به‌گاوداری وتأثیرآن در زندگانی، طبقات اجتماعی، اشراف و تزلزل موقعیت، آثار باقی مانده ازآریاها، مقابر روش‌گاوداری، حماسه‌هاوسرودها، ارزش‌حماسه‌ها، راه‌تحقیق‌عمومی‌در زندگی آریاها.

انتشار تمدن وفرهنگ‌آسیای جنوب‌غربی، روش های اقتصادی و اجتماعی آن، علاوه برخاك اروپا، ازجانب شمال دراستپ‌های‌میان‌آسیا واروپا نیز رواجی‌بسیار

یافت . دراین ناحیه بود که مهاجران آسیایی باشرایط واحوال تازه‌یی روبرو شدند . زمین‌های قسمت غربی‌آسیا هرچند مراتعی پرباروچراگاه‌هایی خوب بودند ، اما هیچ گاه برای کشاورزی جنبه‌یی مساعد نداشتند . چون نه دارای جنگل‌هایی‌بودند که با روش بریدن‌وسوزاندن به‌صورت زمین‌هایی‌ازبرای کشاورزی درآیند ، وازجانبی‌دیگر خیش‌های بدوی‌آن زمان به هیچ روی از عهدهٔ شخم وشکافتن آن زمین سخت و کهن سال برنمی‌آمد . گذشته ازاین عوامل ، عاملی دیگر نیز وجود داشت که مزیدی بود برعلت یاعلل، چون وضع‌آب وهوا گونه‌یی‌بود که چند سال دوران رطوبت وبارندگی داشت، وپس‌ازآن چندسالی‌نیزدوران خشکی‌فرامی‌رسید.پس‌این مردمان‌ازکشاورزی به طور اخص دست برداشته ومتوجه گـله داری شدند ، و چون گاو برای‌شان اهمیتی بیشترازگوسپندداری داشت، به‌گاوداری پرداختندو گاووفرآورده‌هایش مرکزتمرکز آمال معنوی و اموراقتصادی شان گشت . مدتی نیز به توجه نسبت به اسب پرداختند ، واسب که درنواحی‌شرقی‌تراهلی‌شده وکارآمدی شایانی‌داشت ، دراین منطقه بسیارمفید واقع نشد .

روش گاو داری خود به خود ایجاب روش‌هایی معین را در روحیهٔ مردم و شیوهٔ زندگی‌شان ایجاب می‌نمود . ازآن جمله این کـه مردمانی که با روش گاوداری زندگی‌می کردند ، مجبور بودند تامردمانی جنگ‌جور وپیکار آزموده باشند ، چون دزدیدن گاوان برای قبایل واقوامی‌بیابانگرد کاری سهل وپرسود بود . هم چنین این موضوع اساسی‌پیش‌می‌آمد که گاوداران بایستی اززندگانی بیانگردی برحذر بوده و در نقطه‌یی‌ساکن باشند ، چون این‌موضوع چنان که‌به تجربه رسیده، گاوی که‌پیوسته درحرکت باشد ، ازشیردادن بازمی‌ماند . پس‌لازم می آمد تاروش سکون دریك نقطه فراهم‌شود. حرکت گاوان‌تنها درفصولی‌معین‌مجازبود تابه‌مراتعی‌پرمحصول‌منتقل‌شوند. آن گاه‌درآن‌مراتع‌لازم‌بود تابه‌حال‌خود رهاشوند تابه‌آسودگی به‌چرابه پردازند .

روش گاوداری از جانبی دیگرموجب پیدایش روشهایی درزندگی اجتماعی می‌شد . نخست آن که سبب پیدایش اختلاف طبقاتی وپیدایش یك دستهٔ اشرافـی می گشت . خانواده‌ها و گاوداران مجبور بودند تابه سختی واستواری درحفظ ونگه‌داری گله‌های‌خود کوشا باشند. خانواده و کسی که گاونداشت، درحقیقت صاحب‌هیچ‌چیزی نبود وفقیر وبی‌چیز محسوب می گشت ، و کسانی که گاوداشتند درتلاش وتکاپو بودند تاثروت‌شان رابیشتر نمایند .

درواقع گاوداری روشی‌بوددرازدیاد روزافزون ثروت وبه همین جهت‌به‌زودی کسانی که تجربه وروشی‌بهترو گاوهایی‌بیشتر داشتند ، جزو سرمایه داران واشراف در می‌آمدند ، اما مقام اینان نااستوار بود، چه گاهی‌مرض وبیماری میان گاوان بروز می کرد وبسیاری ازسرمایه‌داران واشراف درمدتی‌اندك‌از هستی ساقط می‌شدند، وچه بسا اتفاق می‌افتاد که یك دستهٔ غارت گر و دزد حمله کرده و جریان فوق پیش می‌آمد . به همین جهت سرمایه داران و اشراف به اجیر کردن کسانی‌می‌پرداختند که گاو نداشتند ودراجیر کردن این کسان اهتمامی بسیار داشتند ، چه این کوششی بود ازبرای حفظ سرمایه ومقام شان .

از این اقوام این زمان آثار وبقایای قابل ملاحظه‌یی جز مقا بر معدودشان چیزی به جای نمانده‌است[3]، اما امروزه الگووروش زندگی این مردم کهن‌را می‌توان درمیان‌قبیلهٔ **بان تو** **Bantu** واقع درآفریقای‌جنوبی‌جست وجو کرد که‌درمناطق جدا افتاده ازهم زندگی‌می کنند [4] .

میان سال‌های ۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد ، قبایل گاو دار درقسمتی از هندوستان که‌به سوی‌بالکان گسترش‌داشت، به طرف جنوب حرکت کردند . مدار کی ازاقوام متمدنی که درره گذراین نقل‌وانتقال قرارداشتند ، نشان می‌دهد که عموم این مهاجمان به‌زبان‌هایی‌ازریشهٔ هند واروپایی‌سخن می گفتند . قبایل‌ودسته‌هایی‌را که به

هندوستان‌هجوم برده و آن‌جارا تسخیر کردند «آریا» می‌نامند . امادراطلاق این نسبت آریا که این زمان این‌اندازه عمومی‌شده است ، بایستی گفته شود که در مواردی به غلط به‌کارفته ، چون صحت این متضمن آن است که هم قومی دارای روش گاوداری بوده باشد ، وهم به زبان هندو اروپایی تکلم نماید ، اما بامدارکی که دردست‌است عموم‌طوایف واقوامی که در ناحیهٔ استپ به گاو داری مشغول بودند ، به‌زبان هند و اروپایی‌تکلم‌نمی‌نمودند ودر گوشه و کنار اقوم وطوایفی‌وجود داشتند که کارشان گله داری بود ، اما زبان‌شان به‌هیچ وجه ازریشه‌های هندواروپایی نبود [5] .

کلیهٔ اقوام‌آریایی هنگامی که قدم به‌عرصهٔ تاریخ وپراگنده شدن گذاشتند، به‌نوشتن وخواندن‌آشنایی نداشتند، اما باوجود این ازخودآثار وبقایایی باز گذاشتند که این‌زمان دانشمندان وباستان شناسان می‌توانند برمبنای‌آن‌آثار وبقایا از تمدن و فرهنگ این‌قوم‌آگاهی‌هایی بیابند .

بسیاری از دانشمندان ومحققان براین امرتأکید و تکیه کرده‌اند که میان روش گاوداری وسرایش حماسه‌ها ورزم‌نامه‌ها وحس‌شعردوستی و رامش گری رابطه‌یی وجود داشته‌است، وازقضا این امرصحت ومصداقی‌استازبرای نظرآنان میان‌آریایی‌ها که اقوامی گاودار بودند. آریایی‌ها دراین باره بسیار اهتمام داشته‌اند . میان این‌قوم شاعران و رامش گران دوره گرد هم چون کتاب‌خانه‌هایی سیار ودستگاه‌هایی تبلیغاتی بوده‌اند که امروزه نظایرآن فراوان است. این شاعران و رامش گران که اغلب دوره گرد بودند، حوادث قهرمانی وتاریخی را به‌نظم‌درآورده وباجملاتی موزون وآهنگین وبارامش گری سعی می‌نمودند که وقایع جالب تاریخی ویاد قهرمانان و رؤسای‌بزرگ را درانهان زنده‌دارند، و گاه ازحوادث ورویدادهای دیگران چکامه یاسرودوحماسه ساخته‌وبرای مردم می‌خواندند. اینان هم‌چون سرایندگان وشاعران قرون‌میانهٔاروپایی ودوران‌اسلامی ایران‌هر گاه حادثهٔ مهمی‌اتفاق‌می‌افتاد، یافردی زورمند وتوانافرماندهی

قومی را به‌عهده می‌گرفت ، حماسه‌ها و مدح‌هایی در ستایش‌شان ساخته وهم خود کامروایی می‌یافتند وهم‌حس جاه‌طلبی وغرور امیران را ارضا می‌کردند . این فرمان روایان وشاهان روشی داشتند قهرمان پرستانه، ومی‌کوشیدند تا اعمال، عادات واخلاق قهرمانان وخدایانی را که درمعابد وپرستش‌گاه‌ها پرستیده می‌شدند، تقلید نمایند.

دربارهٔ‌این‌سرودهاوحماسه‌ها بسیارمی‌توان سخن گفت. این‌سرودها وحماسه‌ها امروزه ارزش‌های بسیارفراوانی برای‌مادارند، چه‌ازروی آن‌ها که سند قاطع تاریخی هستند می‌توانیم به‌روش زندگی،تشکیلات قومی واجتماعی ، دیانت ، فرهنگ وتمدن قومی‌بسیارانبوه که برتمام‌جهان باستان حکومت کردند ، دست بیابیم. آن چه که قابل ارزش است‌آن که شاعر آن روزی بدون هیچ‌شایبه وریایی، باحالتی صمیمی‌وبدون‌پرده پوشی ، احساسات خودرا ووقایع و مشهودات رابیان می‌کرده است و از مجموعهٔ این حماسه‌ها، سرودها واسناد که درنقاط گوناگونی چون: هند ، ایران، یونان، ایرلند و اسکاندیناوی موجودیت یافته وبه‌دست آمده‌اند، می‌توانیم منظره‌یی عمومی از زندگی آریایی‌ها را که در کارتسخیرجهان بودند، درنظرتجسم‌بخشیم .

۳ـ نظام‌گروهی‌آریایی

در روش‌کشاورزی وگله‌داری، باز سیری‌کشاورزی به بردگان و مغلوبان ، توجه به‌گله‌داری . چارپایان‌اهلی، اسب، وضع‌خانه وخانه‌سازی، پوشاك ولباس، استعمال انواع‌فلزات،توجه به‌آهن، انواع جنگ افزارها، زرگری وصنعت فلزکاری ، آریایی‌ها و زندگی بیابان‌گردی، پیروزی وشکست، محتویات‌حماسه‌ها، وضع‌اجتماعی‌وطبقاتی بردگان واسیران

زمانی که آریاها ازاستپ‌هایی واقع‌درقسمت غربی‌آسیا وشرق‌اروپا به‌جانب بیرون کوچ کردند ، روشی داشتنددر کار وامرارمعاش دوگانه ؛ یعنی هم‌به کشاورزی می‌پرداختندوهم‌ازراه گله‌داری‌به کارخودسروسامانی می‌بخشیدند. اما ازهمان‌آغاز کار

کشت وزرع را به‌بردگان خود واگذاشتند وخودبه کارهایی‌دیگرپرداختند . آریاها برخلاف‌سامی‌هاازتجارت وبازرگانی‌نفرت داشتند، چون‌آن‌را نوعی دزدی‌حقارت‌آمیز تلقی‌می کردند. برخلاف‌یهودیان‌وبابلی‌ها‌قرض‌دادن‌با‌بهره وربا‌خواری‌راسخت نکوهش می کردند و به‌هیچ وجه‌آن را خارج از عمل دزدی نمی‌دانستند . اماروش اصلی‌شان برجنگ وغنیمت گیری استواربود وغنایم اغلب گاو واسب محسوب می گشت . به‌نظر می‌رسد که به‌بزو گوسپند توجهی نداشته‌اند، چون درحماسه‌ها وسرودها به‌ندرت‌ازاین دونام‌رفته است، درحالی که میان بسیاری ازاقوام ومللی که به‌وسیلهٔ این قوم مغلوب و تسخیرمی‌شدند، چنین‌روشی‌وجود داشت، یعنی‌این جانوران اهلی‌را نگاه‌داری کرده و قلم‌عمدهٔ ثروت‌شان به‌شماربود. هرچند اسب نیزمیان‌آریاها اهمیتی بسیار داشت و در سواری وبارکشی ازآن سود بسیاری می‌بردند، اما بااین وصف درحماسه‌ها و سرودها کمترازاین‌مورد نام رفته است واشارهٔ چندانی ازجنگاوری برپشت اسب دراین اسناد نظرگیر نیست، بلکه ارابهٔ‌جنگی اهمیت بسیاری داشته‌است .

اغلب‌روش‌آریایی‌ها ازهمان منبع وسرچشمهٔ آسیای‌جنوب غربی‌توشه ونشان داشت. اینان هم‌چون اقوام ترک‌وتاتار پناه گاه‌های قابل حمل‌ونقلی نداشتند، و درروش خانه‌سازی نیزچیره نبودند. هرجا که اقامت‌می کردند ، هرچند برای مدتی‌بسیار کوتاه که متجاوز ازدویاسه روز نیزنمی‌شد خانه‌هایی بنا می کردند ازچوب‌های تازه‌وخشك درختان که میان‌آن ترکه‌ها را باگل‌وکلوخ می‌اندودند. این‌کلبه وجان‌پناه‌ها راهمان گونه که به‌آسانی‌می‌ساختند، به‌آسانی نیزترك کرده وباز می گذاشتند .

پوشاك‌شان عبارت بودازپارچه‌های پشمینی که به‌درشتی با کارگاه نساجی می‌بافتند وبدون برش گردتن می‌پیچیدند. امابه زودی‌میان قبایل آریایی که به شمال اروپا رسیده بودند ، دوخت و برش معمول شد، شلوار هایی می دوختند و اند کی بعد ترکت‌هایی نیزدرست کردند.استعمال چرخ وخیش‌میان شان‌معمول‌بود وازکوزه گری

نیز آگاهی‌هایی داشتند.

ازهمان‌آغاز انتشارازمنطقهٔ استپ‌ها به‌اطراف، به‌استعمال انواع فلزات‌به‌جز آهن‌آشنا بودند، واندك زمانی‌نگذشت که به استفاده ازآهن نیزواقف شدند. هر گاه برآن‌شویم تافهرستی‌ازجنگ افزارهای آریاها فرادست آوریم، این‌فهرست با شرحی کوتاه، بسیارطولانی خواهدگشت. نیزه، شمشیرهایی‌به شکل‌های مختلف، تیرهایی متنوع‌ترازشمشیرها، تیرو کمان، انواع‌خود وسپرها وزره‌های گوناگون مورد استعمال بود، هرچند که‌برخی‌ازمحققان و کاوش گران دربارهٔ استعمال‌خود وزره دراوایل امر تردید کرده‌اند. برای‌اشراف ودولت‌مندان پیرایه‌هایی چون جواهرآلات وسنگ‌های قیمتی ازلوازم اصلی‌محسوب‌می‌شد. مردان وزنان‌دولت‌مند واشراف زادگان‌انواع‌زینت آلات طلایی رامورد استعمال قرارمی‌دادند. بهترین روش هدیه دادن‌میان اشراف آن بود که کسی بدون‌مقدمهٔ قبلی‌قسمتی ازاین پیرایه‌ها وزینت‌آلات‌را ازخودجدا کرده و به کسی می‌بخشید. درآغاز امرمیان‌آریاها صنعت فلز کاری وزرگری، پیشه‌یی بسیار شایسته وموردعلاقه بود. این‌پیشه‌وران هم ازموقعیتی اجتماعی برخورداربودند وهم‌در حرفهٔ خود چرب دستی داشتند، اما بعدها این‌حرفه رابدون این که‌مذموم بدانند ترك کرده و به‌مغلوبان وزیردستان واگذار کردند.

آریایی‌ها رابدون آن که بتوان قوم بیابان گردی دانست، به‌بیابان گردی خوی‌داشتند. علاقه ووابستگی‌شان به زمینی که درآن سکونت می کردند بسیار اندك بود وهرلحظه مترصد دست‌آویزوپیش‌آمد ناگواری‌بودند تابه‌موجب‌آن زمین مسکونی را ترك گفته، باروبنهٔ خود رابرارابه‌های گاوکش نهاده، باقی‌ماندهٔ آثارواسباب خود را سوزانده و کوچ نمایند. حرکت، حمله و کارشان درنقل وانتقال‌ها بسیار کند وبا تأنی‌بود. مردان و گاوان باهم تشکیل واحد مکملی را می دادند که با کندی به سوی مقصدی که همواره نامعلوم‌بودحرکت می کردند. برای‌شان همواره لازم‌بودتابه‌پیروزی

نایل آیند، چون‌شکست برابر بود بانابودی واضمحلال‌شان ، اما پیروزیشان دست یابی برزمین‌ها ومراتعی بودپوشیده ازسبزه زارها . البته این وضع‌ادامه داشت تاآن که به شکل‌قوم فاتحی‌درآمدند وآن گاه بود که ازاین‌روش‌دست فروهشتند واین‌چنین زمانی معادل بودتقریباً باآغاز دورهٔ تاریخی یونان .

مضامین‌ومحتویات حماسه‌ها وسرودها ، کلاً به مانشان‌می‌دهند که دراجتماع آریاها سه طبقه *Caste* وجودداشته‌است که عبارتنداز: طبقهٔ‌اول‌اشراف وفرمان‌روایان طبقهٔ دوم‌عامهٔ مردم که این‌دوطبقه به طورکلی‌جامعهٔ‌آریایی راتشکیل می‌داده‌است ؛ و دستهٔ سوم‌عبارت بودند ازاسیران جنگی، بردگان وکلیهٔ مغلوبین‌جنگ. پادشاه راآن چنان که مابدان می‌اندیشیم ، دراین‌جامعه مقامی‌نبوده است ، اماهر گاه رییس‌قبیله و گروهی نیرو وقدرتی پیدا می کرد ، گروه‌ها ودسته‌هایی دیگربدو می‌پیوستند و یا به زوروجبرقبایلی دیگرراتحت اختیار در آورده و واحد بزرگ‌تری را تشکیل می‌داد . اشراف برجسته‌ازآن‌خانواده‌هایی محسوب می‌شدند که ازمیان آنان فرمان روایان و رؤسای نیرومندی برمی‌خاست وآن‌خانواده‌یی بیشترارزش ومقام‌داشت که ازمیانش‌عدهٔ بیشتری رؤسا وفرمان‌روایان برخاسته بودند ودر مواقعی‌هر گاه نیازواحتیاجی به‌فرمان روا احساس می‌شد ، به‌همان خانواده‌ها رجوع می کردند .

دربرده گی وبرده داری رسم نیکویی داشتند که مبتنی برواقعیت و صلاحی اجتماعی وسیاسی‌بود. خرید و فروش برده وبه اصطلاح بندهٔ زرخرید درجامعهٔ آریایی وجود نداشت ورسم گرفتن اسیران جنگی میان‌شان چندان‌معمول نبود. زنان واحتمالا مردانی که درجنگ اسیرمی‌شدند ، با روشی به زودی درجامعه تحلیل رفته ومستهلك می‌شدند وامکانی‌برای‌آن پیدانمی‌شد تا اقلیتی درجامعه پیداشده وموجب‌ناراحتی‌های بعدی گردد. زنان‌دستهٔ مغلوب رادرجامعهٔ‌خودپذیرفته وبه‌زودی‌به وسیلهٔ‌ازدواج،اختلاط و امتزاجی میان‌شان انجام می‌شد . میان اشراف وطبقهٔ عامهٔ مردم تمایز واختلاف‌های

فاحشی وجودنداشت، بلکه بسیاری‌ازاوقات حتا نسبت‌های خویشاوندی وروابطی‌نزدیك ما بین‌آنان به وجود می‌آمد . اما هر گاه به ندرت از بردگان سخنی‌به‌میان می‌آید ، تنها برای‌آن‌است که‌آنان‌را ازاسبان وسگان اشراف‌درمرتبهٔ فرودین‌تری معرفی‌نمایند بایستی‌دراین موردتذکرداده شود که‌دراین‌جامعه، این‌چنین‌بینش ویاد کردی‌ازبردگان دلیل پستی‌آنان وتحقیرشان شمرده نمی‌شود، چون اسب وسگ درجامعهٔ آریایی ارزش بسیارزیادی دارد وچه‌بسا برخی اوقات درحماسه‌ها وسرودها شرح صفات ومناقب‌آنان‌از فضایل وارزش صاحبان‌شان بسیاربیشتراست .

۴ ـ نظام خانوادگی و طبقات اجتماعی

روش پدرشاهی، محدودیت‌این روش، اهمیت‌آزادی انفرادی ، آزادی پسران درسن بلوغ، وضع وسازمان خانوادگی، خویشاوندان پدری ومادری، آزادی در پیوستگی فرزندان‌سازمان قبیله‌ها ، یك‌خانوادهٔ بزرگ وسازمان‌آن، وضع مالکیت وزمین،انتخاب رییس ، امتیازات‌رییس کل، ریاست‌نهایی، محل‌زندگی‌هرخانواده،وضع‌این‌خانه‌ها، خانه‌سازی میان ملل‌مغلوب شور وهیجان درخانواده ،تفریحات و سرگرمی ها ، طبقات اجتماعی ، سازش طبقاتی ، ازدواج ومسایل‌جنسی،مقام‌زنان ، حدودکارزنان، تساهل‌در مسایل جنسی

هرچند درجامعهٔ آریائی روش‌پدرشاهی *Patriarchat* برقراربود ونسب از جانب پدربرده‌می‌شد، اما این‌شیوه‌یی نبود که آزادی‌فردی رامحدود ومقید سازد، چون آزادی فردی اهمیتی‌فراوان داشت تا آن‌جا فرد درخانواده به هیچ وجه تحت کنترل و محدودیت شدیدومطلق رییس‌خانواده قرارنداشت وبرهمین‌مبنا است که خانوادهٔ‌آریایی رانمی‌توان مبتنی‌براصالت پدر وپدرسالاری به‌معنای ویژهٔ‌آن دانست ، نسب نیزتنها از جانب پدربرده نمی‌شد، بلکه درموقعیت‌های گوناگون‌این‌موضوع به‌تفاوت فرق‌می کرد پسرتا حدمعینی در کفالت پدربود، اما هم‌چون که بزرگ وبه‌سن‌بلوغ‌می‌رسید ، آزادی

کامل داشت ومی‌توانست سلطهٔ پدررا نپذیرفته وبه دنبال‌کار وزندگی به‌رود . چنان‌که گفته شد رشته های خویشاوندی ازجانب پدر ومادر به‌یك اندازه مورد احترام ودارای ارزش بود واین‌روشی نوپا وتازه محسوب‌نمی‌شد، بلکه‌دارای سابقه‌یی‌بسیار کهن می‌بود وبه همین‌جهت‌بود که میدانی وسیع وبازبرای کسانی که ضعیف بودندبازمی‌شد وپسران تازه سال وبه‌بلوغ رسیدهٔ خانواده‌ها آزادبودند تابه هرخویشاندی ازپدری ویامادری به پیوندند . برمبنای این‌اصل هرخانواده‌یی که سخاوت، گشاده رویی وسیاست‌بهتری‌داشت موفق می‌شد تاکسان بیشتری رابه گرد خود فراهم‌آورد . اصولا سخاوت و گشاده دستی ازصفات بارزآریاییان بود ولآمت وخست را بسیارمذموم می داشتند ، چنان‌که مهمان نوازی نیزازخصایل بارزکلیهٔ‌آریایی‌ها بود و مهمان‌رابسیارعزیزومحترم می‌داشتند وچه بسابسیاراوقات که اتفاق می‌افتاد میان میهمان ومیزبان روابطی محکم‌تر ازخویشاوندی به وجودآمده واین روابط چون پیوندهای خویشی به صورت توارث به نسل‌های بعدی منتقل می‌شد .

هرقبیلهٔ آریایی از لحاظ سازمان خانوادگی دارای تشکیلات ونظامی بود . به طورکلی‌هرقبیله تشکیل‌می‌شدازخانواده‌های بزرگی‌چند، ویك خانوادهٔ بزرگ‌عبارت بود ازیك رییس وبزرگ وهمسرانش وکودکانش وبرادران کوچك‌ترآن رییس بازنان وفرزندانشان. امابرخی اوقات اتفاق می‌افتاد که یکی یاچندتن از برادران کهتر سراز اطاعت برادربزرگ‌تر پیچیده وبه خانواده‌هایی دیگر می‌پیوستند، وچنان‌که گفته شود این امری بود رایج. درچنین وضعی است که وضع‌طبقاتی درجامعهٔ‌آریایی‌آشکارترقابل فهم وشناخت می‌شود، چون رؤسا وسران این‌خانواده‌ها بودند که طبقهٔ اشراف ومهتران را به وجودآورده وخویشان وبستگان‌آنان نیزطبقهٔ عامه راشامل‌می‌شدند .

وضع مالکیت وتقسیم زمین‌نیزچنان بود که هرخانواده‌یی دارای‌قطعه‌یی‌زمین بود، البته بایستی توجه داشت که هرخانوادهٔ بزرگی مطابق باتوضیح فوق بردگان‌شان

درآن زمین‌به کاراشتغال می‌ورزیدند. دسته‌های‌پراگندهٔ آریایی‌به‌نسبت درسرزمین‌هایی که‌مستقر می‌شدند ، حدودی داشتند برای بازرسیدن به طبقهٔ اشراف . مثلا درابتدای سکونت گروهی ازآریاییان در جزیرهٔ ایرلند ، حدنصاب برای اشرافیت‌آن بودکه تا شخصی دارای بیست رأس‌گاو وپنج خانوار برده نمی‌شد ، نمی‌توانست درزمرهٔ اشراف محسوب شود .

اما انتخاب رییسی‌بزرگ، از میان اشراف یا رؤسای بزرگ خانواده‌ها انجام می‌شد وهررییس یاسالارخانواده‌یی که قدرت ونیرووثروت بیشتری‌داشت به ریاست کل قوم برگزیده می‌شد. البته‌میان‌تشکیلات خانوادگی‌این رییس‌بارؤسای دیگرخانواده‌ها ازلحاظ کیفیت امتیاز چندانی بازبین نبود، اما ازنقطه نظر کمیت تفاوتی وجود داشت ، چه‌این‌خانواده ازسخاوتی‌بیشتر، سیاستی‌شایسته‌تر، مهمان‌نوازی گرم‌تروثروت افزون‌تری برخورداربود و به‌همین جهت کسانی که ازخانواده‌های خودناراضی بودندبه این‌خانواده می‌پیوستند وآنانی که جویای کاری بودند ودست‌تهی‌مانده بودند و هم چنین کارگرانی بسیاردرجمع این‌خانواده ودرتحت‌لوای رییس‌آن گرد می‌شدند . بزرگی وسخاوت این فرمان روای کل ، زیردستان وکارگران و پناهنده‌گان به او به صورت فداییانش در می‌آورد ، و چنان که جنگی درمی‌گرفت اینان سخت در حفظ جانش می‌کوشیدند و هرگاه درضمن پیکار کشته می‌شد ، بسیاری ازاینان نیزخودکشی می‌کردند .

اما ریاست نهایی‌قبیله بدان‌اندازه‌یی که مسئولیت وگرفتاری داشت، عوایدمالی وسودهای جنسی‌نداشت. رییس‌بزرگ ملزم بودتا مخارج‌کلی سازمان ریاست را از کیسهٔ خود به پردازد و در ضمن خرج‌ها و هزینه‌های بسیاری دیگـر نیز پیش می‌آمد که می‌بایستی ازمحل عوایدشخصی‌اش پرداخته شود ، چون‌به‌هیچ‌وجه‌منبع‌درآمدی‌خارجی که‌ویژهٔ این‌کارباشد وازاخذ مالیات وچیزهایی ازاین‌قبیل تأمین گردد وجودنداشت . این روشی بود که در اروپای سده‌های میانه رواج داشت و حتا در این زمان نیزآثار

و نشانه‌هایی از آن روش حکومت در کشورهایی چون اروپای شمالی و ممالك متحدهٔ آمریکا دیده می‌شود، چون دراین جوامع ریاست و حکومت فرصتی به‌شمارمی‌رود از برای کسب‌آبرو و وجهه ووسیله‌یی از برای کسب‌مال وثروت اندوزی به‌شمارنمی‌رؤد .

محل زندگی‌هرخانواده‌یی الگویی محسوب‌می‌شد ازیك‌شهر که درآن‌روشی اشتراکی‌با تفاهم‌هایی متقابل برقراربود . درمرکزبنای بزرگ ، بنایی کوچك‌تر قرار داشت که مرکزاقامت رییس وسالارخانواده وکلیهٔ بستگان وخویشاوندانش بود که در خواب وخور انبازبودند . گرداگرد این بنای مرکزی نیز پوشیده از ساختمان هایی کوچك‌تر وانبارها ، کارگاه‌ها ، اطاقك‌ها و اصطبل‌هایی بود که بردگان وابسته به‌آن خانواده درآن‌جاها زیسته وبه‌کارهایی‌اشتغال داشتند . تالار ویا بنای‌مرکزی که محل زندگی رییس خانواده‌با بستگان وخویشاوندانش بود، عبارت می‌شد از سالونی بزرگ که درقسمت فوقانی آن یك شاه‌نشین و کرسی وجود داشت که سالارخانواده با نزدیکان طبقهٔ اول واحتمالا میهمانانش درآن‌جا زندگی‌می‌کردند و بقیهٔ افرادبه تناسب‌درهمان کف سالون می‌زیستند . به‌هنگام غذا خوردن علاوه بر سرنشینان شاه‌نشین ، در کف تالارافراد به تناسب موقعیت ومقام به ترتیب درکنار میزهای کوتاهی با فاصله‌هایی از شاه نشین‌قرارمی‌گرفتند. پس‌ازصرف غذا وبرچیده شدن‌سفره ، درهمان کف زمین‌تالار می‌خوابیدند، به‌جز رییس ونزدیکانش که جای ویژه‌یی داشتند .

جهت‌تأمین روشنایی وگرما دروسط این تالارهای عمومی‌آتشی می‌افروختند که دودش ازسوراخی که درسقف ایجادمی‌شد، به‌بیرون می‌رفت. هنگامی که‌به‌فتوحات پرداختند، درشهرهای مرکزی وآن‌جاهایی که جمعیت ومغلوبین بیشتربودند ،آریاها این خانه‌های مسکونی را به هم متصل وبا استحکام بیشتری بنامی‌کردند تا وسیله‌یی دفاعی‌بوده باشد وبه‌هنگام حمله‌های ناگهانی‌قدرت ووقتی ازبرای مقابله ودفاع‌بیابند ، واین‌تقریباً همان وضعی‌است که در می‌سه نه *Micene* واقع در یونان رواج داشته و

آثارآن به‌وسیلهٔ باستان شناسان کشف‌شده‌است[6]، به‌عکس روشی که درشمال اروپاشایع بود وخانواده‌ها به طور منزوی زندگی کرده ودرمواقع حمله وبحران جزبه رشادت و پهلوانی های‌فردی اتکایی نداشتند.

زندگانی‌دراین خانواده‌های آریایی، چون‌شمال اروپا محزون وخاموش‌نبود اینان مردمانی‌بودند سخت‌پرجوش وخروش. حمله کردن وهرلحظه درانتظارحمله بودن ازجانب قبایل واقوامی که به گاودزدی گذران داشتند، ازبرای‌شان سرگرمی یی بود احتمالا نشاط انگیز که نیروی سلحشوری وجنگاوری را درآن‌ها زنده نگاه داشته و موجب خمودگی وافسردگی‌شان نمی‌شد. میان شان برپا کردن مسابقه‌ها و ورزش‌ها و شرط بندی و مجلس‌های می گساری رواج‌داشت واین‌شور وغوغا هنگامی نضج گرفته وبه منتهای خودمی‌رسید که‌شاعران ورامشگرانی که دردوره گردی زندگی‌می کردند ازراه فرارسیده وازمیهمان‌نوازی خانواده‌ها برخوردار شده و موجبات هیجان و سرور مردمان را فراهم می کردند.

ازآن‌چه که از حماسه‌ها وسرودها برمی‌آید، آریاها در موضوع ازدواج و مسایل جنسی تساهلی داشته‌اند، هم‌چنان که این‌تساهل همراه با آزادمنشی عقلانی و منطقی‌یی تازمان‌هایی‌دراز میان ایرانیان‌معمول ورایج بود. درموضوع ازدواج،رسوم و آیین‌های سخت ودشوار گونه‌یی نداشتند.البته این‌تساهل به‌درجهٔ انحطاطی که دربعضی نقاط رواج‌داشت، تجلی نمی کرد ــ امااینان به‌بکارت اهمیتی چندان که همراه باتعصب و سختی‌های بسیاربود نمی‌دادند وهم‌چنین ازلحاظی دیگر میان‌شان آزادی‌های جنسی و روابط عاشقانهٔ پیش‌از ازدواج معمول‌نبود. به‌هنگام عروسی هدایایی میان‌دوطرف ردوبدل می‌شد، امااین هدایاهیچ گاه شامل‌جهیز سنگین وکابین یامهروامثال این‌هانبود برخی‌از این موضوع چنین نتیجه گرفته‌اند که این‌روش، شیوه‌یی بوده که در استحکام بنای زناشویی نقشی درخور نداشته‌و به‌موجب آن ازدواج‌ها شکننده وبی‌فرجام‌بوده‌اند

واغلب منجر به جدایی می‌شده‌است . اما در این‌جا بایستی به‌این نکته نیز توجه‌داشت که‌زن هرچند شوهرمی کرد و از خانوادهٔ خود به خانوادهٔ شوهرش نقل مکان می‌نمود، امااین وابستگی برای ابدوهمیشگی‌نبود، چون‌زن همیشه به‌خانوادهٔ خودش تعلق‌داشت و به‌هنگامی که میان دوخانوادهٔ زن‌وشوهر نزاع، جنگ وخصومتی درمی گرفت ، زن مجبور بود که از شوهرش بریده وبه‌خانوادهٔ خودبه‌پیوندد .

اساس ازدواج برای مردان مبتنی‌بود برتك همسری وانتخاب یك‌زن، امااین قانون برای اشراف معمول و قابل‌اجرا نبود و آنان می‌توانستند هرچند زنی که مایل بودند انتخاب نمایند . زنان نیز خود شاید تمایل بیشتری داشتند که یکی از همسران مردی صاحب جاه ودولت‌مند باشند تا همسر واحد یك مرد معمولی و بی‌چیز. هم‌چنین اشراف ازمیان بردگان واسیران نیزمی‌توانستند زنانی برای‌خود به‌عنوان صیغه ومتعه انتخاب کنند . این‌زنان نیزدرجمع خانوادگی آن‌مردزندگی کرده و هرگاه صاحب فرزندانی نیزمی‌شدند ، فرزندانشان نیزدرهمان جمع می‌توانستند زیست کنند .

زنان مقام‌اجتماعی خودرا ازپدران و مادران خودبه ارث‌می‌بردند، وبه‌همین جهت چه‌بسا که اتفاق می‌افتاد مقام و تشخص زنی‌از شوهرش افزون‌تر می‌شد ، وریيس خانواده‌هایی را این‌گونه زنان تشکیل می‌دادند که باقدرت و توانایی‌کار مردان را به دوش می‌کشیدند . هرچند درجوامع واقوام آریایی رسم اختیار چند شوهر برای یك زن‌به‌هیچ‌وجه معمول نبود،اما این‌چنین‌زنان اشرافی می‌توانستند باهمان آزادی‌مردان احساسات عشقی خودرا بروزدهند و همواره درمحفل خود عشاق و هواخواهانی داشته باشند، بدون‌آن که این‌روش برای‌شان کسر شأن وتنزل مقام‌واحترا می‌شود[۱]، چنان که چنین رسمی‌مدت چهارالی پنج‌قرن دراروپا تاایام اخیررواج داشت .

۵ ـ آریایی‌های هند

هجوم آریاها به‌هند، اقوام‌بومی در شبه‌قاره ، فرهنگ و تمدن‌شان ، چگونگی تسلط آریاها ، کلمهٔ آریا وریشهٔ‌آن، روش زندگی وسلوك، کارهایی درهند، پس‌از تسلط، روش‌ازدواج وضع طبقاتی، ازجنگ وغارت تاکشاورزی ، مساوات طبقات و افراد ، مالکیت وزمین، تجارت وبازرگانی، وضع حمل‌ونقل، اخلاق جنسی، وموقعیت‌زن

پیش‌از آن‌که از دین واخلاق آریایی‌های ایرانی سخن‌گوییم ، لازم است تااز چگونگی احوال آریایی‌های هندی درآغاز ورودبه هندوستان وزندگانی،اخلاق فرهنگ ودیانت شان گفت وگونماییم ، چه‌این مورد کومکی است بسیار شایسته به شناخت بهتروفرهنگ و دیانت آریاهای ایرانی که درابتدا ، و زمان نزدیکی مشترکا می‌زیسته و بعدبراثر حوادثی از هم جداگشته وهریك درمنطقه‌یی استقرار یافته و دو فرهنگ بزرگ جهانی بنیادنهادند .

درزمانی که‌آرین‌ها به‌هند هجوم‌آوردند ، قدیم‌ترین مردم تاریخی هند یعنی ناگاها **Nagas** برقسمت شمالی آن سرزمین تسلط داشتند . اینان مطابق با یافته‌های باستانی درهٔ سندمارپرست بوده‌اند وهنوز بازماندگان‌شان در کوهستان‌های دور افتادهٔ هندزندگی می‌کنند[10]. در قسمت‌های جنوبی نیز مردمی سیاه‌پوست با بینی‌هایی پهن زندگی می‌کردند که آن‌ها را دراویدی **dravidian** می‌نامند . این‌ها ظاهراً از فرهنگ وتمدنی درزمان هجوم‌آریاها برخوردار بوده‌اند. مردمانی بوده‌اند بیشترتاجر پیشه که به‌وسیلهٔ دریاگردی تا بابل و سومر راه داشته و از ذوق هنری بهرهٔ فراوانی داشته‌اند[11]. چنان که به نظر می‌رسد، آرین‌هاپس ازاستقرار تحت‌تأثیراین قوم قرار گرفته‌اند .

غلبهٔ‌آرین‌ها براین طوایف بومی وانقیادشان از رویدادهای تاریخی است که

واغلب منجربه جدایی می‌شده‌است . اما در این‌جا بایستی به‌این نکته نیز توجه‌داشت
که‌زن هرچند شوهرمی کرد و از خانوادهٔ خود به خانوادهٔ شوهرش نقل مکان می‌نمود،
امااین وابستگی برای ابدوهمیشگی‌نبود، چون‌زن همیشه به‌خانوادهٔ خودش تعلق‌داشت
و به‌هنگامی که میان دوخانوادهٔ زن‌وشو
مجبور بود که از شوهرش بریده وبه‌خان
اساس ازدواج برای مردان مب
قانون برای اشراف معمول و قابل‌اجرا
بودند انتخاب نمایند . زنان نیز خود شا
مردی صاحب جاه ودولت‌مند باشند تا ه
اشراف ازمیان بردگان واسیران نیزمی
انتخاب کنند . این‌زنان نیزدرجمع خا
فرزندانی نیزمی‌شدند ، فرزندانشان نیز
زنان مقام‌اجتماعی خودرا از
جهت چه‌بسا که اتفاق می‌افتاد مقام و ت
خانواده‌هایی را این گونه زنان تشکیل
دوش می کشیدند . هرچند درجوامع وا
زن‌به‌هیچ‌وجه معمول نبود،اما این‌چنین
احساسات عشقی خودرا بروزدهند و هم
باشند، بدون‌آن که این‌روش برای‌شان
چنین رسمی‌مدت چهارالی پنج‌قرن دراروپا تاایام اخیررواج داشت .

تذکر

درقسمت پیش گفتار کتاب عصر اوستا سطر ۲۸ بجای
«درحدود بیست و پنج قرن» متجاوز از بیست و پنج قرن
صحیح است

منجر به‌تفوق آریاها بردراویدی‌ها شد. البته‌در بارهٔ آریاها سخن گفته شدوتا آن جایی که به‌فهم‌مطلب کومك بیشتری بنماید، دراین‌مورد به گفتو گویی مختصرپرداخته می‌شود. اینان‌ازناحیهٔ دریای خزرمهاجرت کردند، یعنی همان‌محلی که پسرعموهای ایرانی‌شان آن را «*Airyana-Vaeyo* ـ خانهٔ آریایی‌ها» می‌نامیدند[12]. آریایی‌های‌ایرانی‌وهندی در زمانی‌معادل باهنگامی که‌کاسیان بابل‌را فتح کردند، آریاهای هندی‌نیز به‌هندداخل شدند.

لفظ آریا **Arya** در سانسکریت«نجیب» معنی می‌دهد. اما کسانی نیزکلمهٔ آرین **Aryan** را از ریشهٔ سانسکریتی **ri-ar** یعنی «شخم زدن» مشتق می‌دانند[13] و مطابق بااین‌نظریه‌کلمهٔ‌آرین درآغاز به‌معنای نجیب و نجیب زاده نبوده، بلکه به‌معنی دهقان، برزگر وشخم‌زن بوده‌است. به‌هرانجام این‌آریایی‌ها که مردمی‌جنگ‌جو، ساده و دور ازریا، زورمند و زیبا اندام بودند، به زودی بر سراسر هند دست یافتند. اما چون موقعیت تغییریافت ودیگرمحلی ازبرای جنگ وپیکار وجود نداشت به کشاورزی پرداختند.

دسته‌ها و گروه‌های کوچك‌آریایی باجذب بومیان‌وسکنهٔ‌اولیه کم کم‌مراکزی پرجمعیت با قدرتی مرکزی به‌وجود آوردند. هریك ازاین مراکز که به وسیلهٔ گرد آمدگی عده‌یی از گروه‌های پراگنده تشکیل‌شده بود، به‌وسیلهٔ پادشاهی اداره می‌شد. این پادشاه دارای اختیارات تام‌نبود، بلکه قوانین وتصمیمات به‌وسیلهٔ عده‌یی ازجنگ جویان وضع واعلام‌می‌شد، ورهبری هرطایفه وشورایی به‌وسیلهٔ یك‌رییس یاراجه‌عملی بودوچنان که گفتیم این‌رییس اختیاراتش به‌وسیلهٔ شورای‌جنگ جویان محدودمی‌شد. تقریباً مقرراتی را که دربندهای گذشته دربارهٔ سازمان‌های آریایی شرح دادیم، با اختلافاتی کم‌وبیش که حاکی ازتفاوت‌آب‌وهوا، موقعیت‌طبیعی، نژادی و دیگر عوامل است، درهندوستان به‌وسیلهٔ **آریایی‌ها شایع** می‌بینیم.

این آریاها چون دیگر اقوام در مورد ازدواج قوانینی داشتند و این قوانین مربوط بود به‌دو طریقهٔ ازدواج داخلی *Endogamy* و ازدواج خارجی *Exogamy*. اینان نه‌می‌توانستند باخارج ازنژاد خودازدواج کنند ونه‌موظف بودند باخویشان‌طبقهٔ اول زناشویی نمایند. هم‌چون ملل و اقوام غالب دیگر بانظری حقارت آمیز به رعایا نگریسته وآنان را ازخود پست‌ترمی‌شمردند. اماچون عده ونفرات‌شان دربرابر سکنهٔ بومی اندك‌بود، به‌وضع مقررات وقوانینی پرداختند تادرسکنهٔ بومی پس‌از اندك زمانی تحلیل نرفته و مستهلك نشوند وهمین مقررات است که سخت برپایهٔ تقسیم بندی نژادی و بعدطبقاتی قرارداشته ودرآینده موجب‌بسیاری ازناراحتی‌ها درآداب مذهبی‌و اجتماعی می‌شود.

این‌هندیهای‌آریایی‌زندگی‌شان به‌طور کلی درآغاز به‌وسیلهٔ جنگ و غارت گری، و از آن پس از راه گله‌داری و سپس کشاورزی می‌گذشت، آن چنان که پسرعموهاشان درایران زمین سلوك ومعاش می‌نمودند. در آغاز گاوچنان جنبهٔ مذهبی وسواس گونه‌یی را میان شان نداشت که تابو *Tabou* شمرده شود، چون هرگاه مایل بودنددرصورت‌لزوم‌آن حیوان راچون‌دیگرچارپایان ذبح کرده واز گوشت‌اش استفاده می‌کرده‌اندوحتا ازاین گوشت سهم‌کاهنان‌وخدایان نیزمحفوظ‌بوده است [14]. کاشت‌جورا می‌دانستند، اما چنان که برمی‌آید ازبرنج آگاهی‌نداشتندو درزمان های بعدتری‌ازآن اطلاع یافته اند. تقسیم زمین جهت کشت درهراجتماعی‌میان خانواده‌ها معمول‌بود. فروش‌ویا مبادلهٔ‌زمین رواجی‌نداشت، به ویژه فروش‌زمین‌برای بیگانگان به‌کلی‌ممنوع بود. انتقال زمین تنها ازراه ارث،آن‌هم به فرد ذکور خانواده انجام می‌شد. دراین جامعهٔ‌آریایی‌نوعی تساوی‌نسبی‌برقرار بود. از کارمزدوری سخت‌روی گردان بودند ودرجامعه‌شان نه تهی‌دست وجود داشت و نه سرمایه دارهای بزرگ، نه منطقه‌های اشراف نشین درشهرها به‌نظرمی‌رسید ونه بیغوله‌های کثیف وجاهای پست [15].

در زمان های بعدتری که صنعت وحرف وپیشه‌ها نزدشان براساس توسعهٔ جمعیت وشهرنشینی شایع شد، اصناف نیرومندی به وجودآمدند. هر گاه به خواهیم به تنوع این اصناف وحرف وپیشه‌هاپی‌بریم، بایستی‌بانگاهی به فهرست‌اصنافی که‌امیر علی‌شیرنوایی دراواخرتسلط مغولان درهرات داده است، توجه کنیم [١٦].

حمل ونقل، تجارت ومسافرت به‌وسیلهٔ گاریهایی با دوچرخ که‌به‌وسیلهٔ‌اسب کشیده می‌شد، انجام می‌گرفت، اما تجارت های خارجی بیشتربه وسیلهٔ کشتی هایی انجام می‌شد با پاروهایی‌بسیار که میان سالهای ٨٥٠ تا ٨٠٠ پیش‌ازمیلادکالاهای هند را به‌بین‌النهرین، عربستان‌ومصرحمل‌می‌کردند واین‌کالاها عبارت‌بودنداز: ادویه‌جات، انواع‌عطرها، منسوجات‌مختلف، برخی‌جواهرات وسنگ‌های پربها وچوب‌های‌آب‌نوس وچیزهایی دیگر که در سرزمین هند فراوانی داشت.

لیکن‌روش تجارت به وسیلهٔوضعی که درموردمبادلهٔ‌کالاوجود داشت به‌مراحل انحطاط رسیده بود، وحتازن‌وهمسر نیزبه‌هنگام‌ازدواج باگاو خرید وفروش‌می‌شدند[17] اما به زودی براثر ضرورت سکه‌های‌مسین‌درشت وخشنی‌ساخته شد که‌آن هم‌به‌موجب برقرارنبودن روشی درست، وضع خراب پیشین رااصلاح چندانی‌نکرد وتنها کاری که انجام داد رواج بسیار قمار بود که دردورانی‌آفتی شد برای جامعه.

هرچندپادشاهان‌هند واروپایی‌چون شاهان عصر**هومه روس Homerus** ازغارت وچپاول احشام همسایگان خودابایی‌نداشتند [18]، اما ازلحاظ راستی‌ودرستی سادگی ووفای به عهدوپیمان بسیار برجسته وبلندپایه بودند. مورخ یونانی‌جنگ‌های اسکندر [**آلکساندر Alexander**] شرحی‌دربارهٔ راستی، درستی، احترام به‌پیمان وقول‌درتجارت، عدم دزدی وراهزنی از هندوان‌آورده‌است که‌بسیارجالب می‌باشد [19].

دربارهٔ اخلاق جنسی‌آن چه که از ریگ ودا *Rig-Veda* برمی‌آید، در آن اززنای بامحارم، فحشا وروسپی گری وسقط جنین سخن می‌رود، وهم چنین‌نشانه

هایی ازهم جنس‌آمیزی *Homosexualité* [لواط] نیز دراین کتاب باستانی‌می‌توان مشاهده کرد[20]، وبدهمین‌جهت‌است که **آندره ژید** **Andre Gide** ازانتساب‌این‌عمل بدآریاها ، به ویژه ایرانیان باستان پروایی ندارد[۲۱]. مبنای عروسی برخرید وفروش قرارداشت وبیشتر با ربودن و اعمال زور این عمل انجام می‌شد . البته همیشه عروس دزدی وزن‌ربایی‌ازبرای همسری امری رایج‌نبود ، بلکه برخی‌اوقات به وسیلهٔ رضایت طرفین نیزاین مهم انجام می‌شد ، اما روش مستحسن و پسندیده‌یی محسوب نمی‌شد و زنان این روش راموجب سرافکندگی‌خود دانسته وترجیح‌می‌دادند تابه وسیلهٔ اعمال زوروقدرت تصاحب شوند[22] ، واین‌نظری بود که **فروید** **Freud** باروش روان‌شناسی نوین اش *Psycho -Analyse* آن را حل نمود[۲۳].

چنان که به نظر می‌رسد ، میان‌آریاهای‌هندی برخلاف‌آریاهای ایرانی‌زن مقام چندانی‌نداشته است وبیشتراین امرمعلول وضع‌آب‌وهوا وموقعیت طبیعی‌دومنطقه می‌باشد . روش چند زنی *Polygamy* چون ایرانی‌ها میـــان شان شایع بود ، اما در ایران این رسم بیشتر ازبرای اشراف معمول‌بود .آن چه که شگفت است روش چند شوهری *Polyandry* می‌باشد . درمنظومه و حماسهٔ **رامایانا** *Ramayana* اززنی به نام **دروپادی** **Draupadi** یاد می شود که در یك لحظه با پنج برادر ازدواج می کند[24]. شاید این ازموارد استثنایی بوده باشد ، امابه‌ندرت اتفاق نمی‌افتاده،چون این رسم تاسال ۱۸۵۹ درسیلان باقی‌بوده وهم‌اکنون هنوز دربرخی‌ازنقاط کوهستانی تبت رواج دارد . به‌طورکلی‌چنان که گفته شد برخلاف جامعهٔ ایرانی ، میان اینان‌زن ارزش‌واهمیتی‌نداشت ، چون‌یهودیان که رسم داشتند، زن‌خریدوفروش می‌شد ومرددر مواقعی می‌توانست حتا دختران خودرا بفروشد. لیکن اندکی‌نگذشت که‌دراین‌قسمت تجدیدنظری به‌عمل آمد وزن ازموقعیتی‌مناسب برخوردار شد که‌متأسفانه باز در ادوار بعدی این موفقیت ازبین رفت .

۶ـ دیانت هندو ـ ایرانی

دیانت ناگاها ساکنان بومی هند ، خدایان‌آن ها ، پیدایش خدایان جدید ،کثرت ارواح و خدایان ، لزوم طبقهٔ جادوان وساحران ، خدایان ودایی وایزدان اوستایی ، خدایان عمدهٔ ودایی ، مطابقت باآیین ایرانیان ، هوم و سوما ، خدایی سوما اصلاحات زرتشت ،آگ‌نی‌خدای بزرگ‌آتش ، ایندرا و خدایان بزرگ دیگر ، خدایان بعدی ، سیرتحول وتکامل مذهب دروداها ، اخلاق خدایان واروناخدای بزرگ ایده‌آلی ، روح و جهانی دیگر ، قربانی‌ونذور

چنان‌که دربند گذشته تذکر داده شد ،آریاها هنگامی که به‌هند داخل شدند ، دوقوم؛ دراویدی وناگاها **Nagas** درآن سرزمین تمدن وفرهنگی داشتند . روش دیانت ناگاها که هنوز آثار آن را در گوشه و کنار هندوستان می‌توان مشاهده نمود ، عبارت بود از نوعی‌آنی‌میسم *Animisme* یاجان گرایی شدید . اینان ارواح بی‌شماری را پرستش می‌کردند واین ارواح درسنگ ، چوب ، درختان ، گیاهان ، جانوران، جویها و کوه‌ها و دیگرچیزها وجود داشتند . ماروافعی سمبول نیروی‌جنسی مردان و مورد پرستش بوده وجنبهٔ خدایی داشتند . درخت بودی **Bodhi** سمبول و کنایه‌یی از جریانی باطنی ونشانهٔ عظمت وقدرت پنهان درختان بود . خدایانی چون **یاکشا Yakshas** یاگاونرایزدی ، **هانومن Hanuman** یاخدای اژدها،**نان‌دی Nandi** یاخدای میمون و یا خدایان گیاهی و امثال این خدایان فراوان بود . البته این‌ها خدایانی بودند که بعدها درمذهب هندقدیم کم کم واردشدند . این روش وسیع خدایان وارواح بی‌شمار، روشی سخت وعظیم را درسحروجادو فراهم می‌آورد، چون شناخت درمیان این‌خیل ارواح وخدایان شناخت عناصر نیك و خیر و سودرسان ، و شر و خبیث وزشت و آزاررسان کار هرکس نبود و ساحران و جادوانی بایستی تااین مشکل‌را بازگشوده و به‌وسیلهٔ اورادو عزایم و تعاویذ ارواح شر وخدایان اهریمنی را

مهار کرده تا به بندگان صدمتی نرسانند ، و این چنین اموری را در کتاب آتاروا‌ودا *Atharva - Veda* یا کتاب «سحرو جادو» باز می‌یابیم . [25]

خدایان باستانی و دایی همان عناصر طبیعی بودند ، عناصری که بسیاری از آنان نزدآریاها پرستش می‌شد، چون: آسمان، زمین، خورشید، آتش، آب، باد و... **دیاوس** یا **دیوس** **Dyaus** [معادل **زه‌اوس** **Zeus** یونانی] همان خدای بزرگ آسمان یاخود آسمان بود وطبع بشری بنابراصل قیاس به‌خود ، به زودی این عناصر طبیعی راصوری انسانی بخشید. آسمان به‌صورت **وارونا** **Varuna** یا پدر ، و زمین به‌شکل **پری‌تی‌وی** **Prithiyi** یامادر درآمد. البته‌از پدرومادر یا دوعنصر مثبت و منفی، یعنی‌اتحاد زمین‌وآسمان‌به‌وسیلهٔ باران ، زاده‌گانی به‌وجود می‌آیند که‌رستنی‌ها هستند .

خدایان‌ودایی بسیاری ازخدایان‌وایزدان اوستایی، خدایان هیتی‌ها و میتانی رایادآوراست واین‌امری است که عناصر بسیار کهن آریایی را باتغییروتبدیل‌ها و کم و زیادی‌ها وافزوده شدن‌عناصری تازه و احتمالاکاستی مواردی آشکار می سازد . خدایان عمده درمذهب ودایی عبارتنداز: پارجان‌یا **Parjanya** خدای باران، آگ‌نی**Agni** خدای‌آتش، وایو **Vayu** خدای باد، رودرا **Rudra** خدای‌بادهای سخت و توفانی ، توفان ایندرا **Indra** ، فجراوشاز **Ushas** ، شیار کشتزار سی‌تا **Sita**ـ و خورشید سوریا**Surya** و میترا **Mithra**یا ویش‌نو**Vishnu** .

به شکلی که بعدها خواهیم دید ، بسیاری ازاین خدایان در آیین پیش از **زرتشت** وحتا زمان پیامبروپس‌ازاین نیزهم‌چنان باقی‌ماندند. ازسویی دیگرمیان‌اقوام دیگرآریایی نیزاین‌خدایان هم‌چنان مورد پرستش بوده‌اند . از مواردی دیگر که در آیین ودایی وایرانی ودر وداها **Vedas** واوستا باقی مانده و ریشه‌یی بس کهن دارد، نوشیدن شیرهٔ گیاه‌مقدس سوما **Soma** درآیین ودایی و هوما**Haoma**[هه‌اومه‌ـهوم]

درآیین ایرانی است. البته بایستی توجه‌داشت که حرف« S» سانسکریت درپارسی به «H» بدل می‌شود، چون سیندو Sindhu که به هیندو Hindu وسوما Soma که به Haoma بدل شده است. دراوستا گیاه مقدس «هوم» سرگذشتی اساطیری دارد و بسیار مقدس‌شمرده می‌شود [۲۶]، اما هیچ‌گاه جنبهٔ خدایی برای‌آن شناخته نشده، لیکن میان آریاهای هندی این چنین نیست ، بلکه گیاه مقدس سوما که عصاره‌اش هم برای خدایان وهم‌برای‌آدمیان مستی‌بخش ولذت‌انگیز بود، خوددرآغاز خدایی به‌شمارمیرفت ازقراینی که دراوستا، به‌ویژه درقسمت گاتاها ملاحظه می‌شود، **زرتشت** برعلیه آن‌چه که مستی‌بخش و برافکنندهٔ خوی شریف‌آدمی است، سخن گفته و به‌همین جهت این موضوع دراصلاحات زرتشت بسیار تعدیل شده است . به هرانجام درآیین‌آریاها ، ویا گروه‌های هند و ایرانی درزمان اشتراك سوما خــدایی بوده است با سرمایهٔ نشاط و جاودانگی که الهام‌هایی نیکوبه‌آدمیان می‌بخشید وازلحاظ مقایسه برای‌شناختن‌بهتر، شاید اورابتوان با **دیونی‌سوس**[۲۶] Dyonisos یونانی مقایسه نمود [27].

برای مدت زمانی بسیارآگ‌نی Agni بزرگ‌ترین خدای و دایی بود ، او خدایی‌محسوب می‌شد که به‌وسیلهٔ شعله مقدس‌وزندگی بخش‌اش، بشررا به‌تعالی‌سوق می‌داد. آتش‌میان تمامی‌اقوام‌آریایی مورد ستایش و احترام بوده و اساطیر ، روایات و افسانه‌هایی دربارهٔ آن آمده است . این افسانه‌ها منشأ پیــدایش آتش را در خــلال پیرایه‌هایشان برای ما بازمی گویند ونشان می‌دهند که نخستین‌کاشف آتش، جزخدای آتش، یعنی همان‌آتش چیزی نیست. این آتش به وسیلهٔ برق درآسمان به روی زمین تولیدشده وموجب‌کامیابی‌های بسیاری ازبرای بشرشده است . یکی ازنام‌های چندگانهٔ برق که پسر **آسوره وارونه** Asura-Varuna می‌باشد در سانسکریت **آدروان** Adharvan ، یعنی‌دارندهٔ آتش‌است. کم‌کم درسیراساطیر وافسانه‌ها، بشراین‌نام را تشخیص بخشیده وصورت انسانی به‌آن داده است‌وتاکنون درهندوستان طبقه‌یی‌به‌این

نام، یعنی آدروان Adharvan وجود دارند که کارشان خدمت به آتش است، وچنین طبقه‌یی که از روحانیان می‌باشند درایران نیزوجودداشته ودریونان و روم باستان نیز وجود داشته‌اند.

امااشتقاق‌هایی ازاین کلمه، به‌عنوان صفاتی ازبرای خدای آتش به‌نام آگ‌نی Agni که بعدها تشخصی پیدا کرد، شناخته شد. درزبان سانسکریت آدری Adri به معنی شعله وآدریو Adrio به‌مفهوم شعله‌وراست ودر « ریگ‌ودا » ازاین صفات برای آگ‌نی بسیار مشاهده می‌شود. ازاین موضوع آشکار می‌شود که آذرـ«آتر»[۲۸] یکی از کهن‌ترین واژه‌هایی است که مفهوم آتش را می‌رسانیده‌است. «ریگ‌ودا» باستانی‌ترین کتاب هندوان با سرودی درستایش آتش « آگ‌نی » شروع می‌شود که ازلحاظ لحن گفتار ، وزن وروش سرایش همانندی‌بسیاری دارد به گاه‌تالی، کهن‌ترین قسمت اوستای ایرانیان .

پس از **آگ‌نی** درخداخانهٔ Panteon هندیان آریایی . خدایان بزرگ دیگری‌نیزوجود داشتند، و مشهورترین شان **ایندرا** Indra ، یعنی خداوند توفان به شمارمی‌رفت. چون‌این‌خدا ازبرای‌هندیان‌آورندهٔ باران بودحتا ازخورشید نیزحیاتی‌تر و گرامی‌ترمحسوب‌می‌شد، هم‌چنین‌خدای رعدنیز به‌شمارمی‌رفت وجنگندگان درپیکار ازبرق‌های او امید ویاری می‌جستند . شاید این خداوندگاری بوده رزم جو وبزم جو، چون‌هم پیکارگران‌درپیروزی ازاومدد می‌خواستند وهم بزم‌جویان عزیزش‌می‌داشتند، وخوداو ازسدها گاونربزمی برپامی‌ساخت‌وپای کوبان درپاچه‌هایی‌ازشراب‌می نوشید[29] .

درچنین هنگامی که **آگ‌نی** و **ایندرا** ازخدایان‌بزرگ محسوب می‌شدند ، **کریشنا** Krishna دشمن‌سرسخت ایندرا محسوب‌می‌شد وشایدتنها خدای بومی در مذهب ودایی‌بود ، و **ویش‌نو** Vishnu که از خدایان درجهٔ دوم‌یعنی خورشیدی که زمین رادرشعاع خود غرقه‌می‌ساخت ، اهمیتی نداشتند، اما زمان آینده دربست‌متعلق به

آنان بود ودردوران‌های بعدی مقام ایندرا و آگ‌نی را از لحاظ بزرگی اشغال کردند این تحولات دروداها به خوبی وروشنی منعکس است. وداها گنجینه و ذخیرهٔ عظیمی محسوب می‌شوند دربارهٔ مطالعهٔ سیرتکاملی وتحولات وتطورات‌مذهب. ازفروافتاده‌ترین وبدوی‌ترین روش‌های پرستش راهمراه با خرافات وسحر وجادوتا برگزیده ترین‌افکار فلسفی وروش وحدت‌را دراین کتاب‌ها مشاهده می‌نماییم. در ریگ ودا *Rig -Veda* خدایان رامشاهده می‌نماییم که مرددند به‌بندگان عطایایی به کنند یانه، به‌آنان اسبی به‌بخشایند یا گاوی، وسرانجام‌دراین تردید به این‌فکراندرمی‌شوند که آیا این‌مؤمنی که‌تقاضایی کرده،آیا شیرهٔ سوما **Soma** ازبرای اوهدیه کرده‌است‌یانه[30]. امابه‌زودی تحول وتکاملی دراخلاق خدایان به وجود می‌آید، واین تکامل‌هم چنان گسترده می‌شود تابه صورت بزرگ وایده‌آلی ودایی؛ یعنی **وارونا Varuna** درمی‌آید. این خدایی است بزرگ که‌جهان ورخ‌داده‌های‌جهانی‌را باچشم‌اش که خورشیدآسمان است‌می‌نگرد وارونا دربرابر نیکی وزشتی واعمال نیك وبدبندگان بی‌تفاوت نیست، بلکه اواعمال و کارهای نیك راپاداش واعمال زشت را کیفرمی‌دهد. خدایی است رحیم وبخشاینده که توبه واستغفاربندگان رامی‌پذیرد وازهمه مهم‌ترآن که مجری قانونی‌است به‌نام **ری تا Rita** که‌حافظ نظم وترتیب گیهانی است. این‌قانون درابتدا نگاه دارندهٔ نظم‌ستارگان وراه‌نمای سیروتعادل آن‌ها بود، امابعدها به‌تدریج دوچارتغییروتحولی گشت وبه‌صورت مجموعه قوانینی‌اخلاقی درآمد که هرکسی که نمی‌خواست‌به گمراهی وضلالت دوچار شود ازآن پیروی می‌نمود.

درسیرتحولی وتکامل، کم کم این‌اندیشه پدید آمد که آیا با وجود کثرت خدایان،آیا این جهان ساخته و آفریدهٔ کدام یك ازآنان است؟. زمانی‌آگ‌نی،زمانی ایندرا و گاهی‌سوما به‌این‌عنوان شناخته می‌شدند وسرانجام **پراجاپاتی Prajapati** نیزازجمله خدایانی بود که زمانی به‌این‌عنوان شناخته‌شد. اما کم کم‌در اوپانی شادها

Opanishads مسألهٔ وحدت مطرح شد که داستانی جالب دارد [۳۱].

درزمان تسلط مذهب ودایی هنوزمسألهٔ تناسخ به گونه‌یی که بعدها رواج یافت مفهومی نداشت، بلکه هم‌چون آریاهای ایرانی جاودانگی روح به وسیلهٔ اعتقاداتی مبهم به بهشت ودوزخ ابرازمی‌شد ، این عقیدهٔ ساده وعمومی مورد پندار گرایی بود که پس‌از مرگ، روح یادوچارعذاب‌هایی عظیم‌می‌شود ویاتا ابدبه‌خوش بختی‌وسرورواندرمی گردد. **رادها کریشنان** Radhakrishnan دراین‌باره تحقیقات جالبی ارائه داده است، و هم چنین **الیوت** Sir Charles Eliot تأکید می کند که در دیانت ودایی ابتدایی با استناد به‌مدارك وشواهد، معبد وپرستش گاه وبت وبت‌خانه وجود نداشته است[32]، و این شاید از خصایص روش سادهٔ آریایی‌ها بوده‌باشد در پرستش که **هرودوتوس** Herodotos نیزدربارهٔ آن‌تأکید می کند که ایرانیان نه‌بت داشته‌اند ونه‌در بت‌خانه پرستش می کرده‌اند [33].

قربانی واهدای‌آن به خدایان چون جملهٔ مذاهب باستان درآیین‌ودایی نیز انعکاسی دارد. ازقربانی‌های انسانی‌شواهد اندك وتاریکی دردست‌است که البته‌نمی‌توان آن‌ها رانادیده انگاشت، اما این‌رسم دوام چندانی نداشته است. هم‌چون ایرانیان گاه اسب رابه‌عنوان قربانی‌ازبرای خدایان می سوزانیده‌اند ودراین مورد **فرازر** Frazer به تحقیق جالبی اقدام کرده است[34]. **بری فولت** Brifault نیزدربارهٔ آداب ورسومی دربارهٔ اسب‌تحقیقاتی کرده است ودر حماسهٔ **رامایانا** *Ramayana* نظایری از آن را می‌توان یافت[35] به هرحال‌مراسم‌آش وامدها Ashvamedha یامراسم‌قربانی اسب‌از جملهٔ مراسمی بسیارشگفت بوده‌است. پس‌ازانجام مراسم ذبح چنین‌تصورمی‌شد که‌ملکهٔ قبیله با اسب مقدس جفت گیری می کنند . شاید در این مراسم نشان های صریحی از توتمیسم *Totemism* وتفسیرپسیکانالی‌تیکی وجود داشته‌باشد که‌آن گاه می‌توان به‌علل این‌پندار، یعنی‌ذبح اسب وپندار جفت گیری ملکه باآن پی‌برد [36]. در مورد اجرای

آداب‌قربانی‌به وسواسی‌بسیارقایل‌بودند، هرگاه مراسم درست، صحیح ومطابق‌باخواست خدایان انجام می‌شد ، تقاضا ودرخواست‌صاحب قربانی‌اجابت‌می‌شد ، ورنه‌پاداشی‌وجود نداشت . دراین‌مورد ، مجریان‌چون رسم‌معمول‌کاهنان وروحانیان بودند که جیب‌هایی گشاده وفراخ‌ازبرای انتقال مال خلق خدا به کیسهٔ خود داشتند . دربارهٔاجرای‌مراسم حقوق گزافی‌می گرفتند ودراین‌مورد سخت وسمج‌بودند ودرمواقعی که حق‌شان کم ویا دوچار تضییقاتی می‌شد، به‌کارهایی‌نا انسانی دست می‌یازیدند .

البته هرگاه به‌خواهیم ازآیین‌این هندوان بیشترسخن گوییم، دیگرازمقصد خود به‌دورخواهیم افتاد، چون هرچه که ازمنشأ دیانت آریایی هندوان دورشویم ، به همان‌نسبت‌مذهب این مردمان دوچارتحولات و دیگر گونی هایی می شود که دیگر یا نشانی‌ازروش‌قدیمشان‌در آن‌نیست‌ویا اشکالی‌انحطاط یافته‌ومسخ‌شده‌رادرآن‌خواهیم‌یافت.

۷ـ دیانت وپرستش ابتدایی

فقدان مدارك و علل پراگندگی موضوع ، روش طبیعت پرستی ، عدم روش‌ها و تشریفات ویژهٔ مذهبی ، رییس خانواده درهیأت وکار روحانی وکاهن، پیچیده شدن‌آداب وتشریفات متخصصان مذهبی در هیأت خدمت‌کاران خانوادگی ، روش پرستش ابتدایی ، ایزدان نورانی ، خدای آسمان ، نورانیان دیگر و ازدواج‌شان ، عدم ویژه‌گی خدایان، قابلیت انطباق خدایان درجوامع دیگر، تقدیر و سرنوشت ، اشرافیت وآریستوکراسی

پیش‌از آن که به‌شرحی دربارهٔ آیین‌آریاها ، چه درموقع اشتراك و چه آن چه که بیشتر مورد نظراست ، یعنی مذهب و شیوهٔ پرستش آریایی‌های ایرانی پیش از ظهور **زرتشت** به‌پردازیم ، به مطالبی‌کلی‌تر دربارهٔ مذهب آریاها می‌پردازیم تا منظور رابهتر بتوانیم تعقیب کنیم . البته دراین‌باره جای‌تذکر است که چون دربارهٔآریاهای اولیه، به‌ویژه درمورد مذهب اطلاعات مستند وجامع ودرستی دردست نیست ، وبایستی این‌منظور را ازمأخذ بسیارپراگنده‌یی که تنهادر آن جاها اشارات مختصر و اندکی

شده‌است ، گردآوریم ، به‌همین سبب‌شاید پراگندگی‌یی درموضوع به‌نظر رسد که از آن گزیری نیست .

هرچند که روش مذهب وپرستش آریاها مبتنی‌بود بر بزرگ داشت و جنبهٔ خدابخشی به‌عناصر طبیعی، اما به طورکلی درموردمراسم‌مذهبی واموطبیعی وفوق‌طبیعی دارای تشکیلات وروش‌های ویژه‌یی نبودند . در آغاز به‌معنای اخص‌کاهنان و روحانی وجود نداشت وریس خانواده مراسم‌مذهبی راانجام داده وبه عنوان کاهنی کوچك بود درجامعه‌یی محدود ، و این‌چنین رسمی در اسکاندیناویا تا آغاز ظهور مسیحیت رواج داشت. اماسرانجام باپیشرفت زمان و گردآمدن گروه‌های کوچك وبزرگ، وپیچیدگی نسبی مراسم ومعتقدات مذهبی، ایجاب شدتامتخصصانی دراین مورد پیدایی یابند و به وجودآمدند . درابتدا هرخانواده‌یی به‌اجیر کردن یکی‌از این متخصصان بسنده‌می کرد واین‌ها مردمانی بودند که‌ازمقامی اجتماعی چنان که بعدها رایج‌شد برخوردارنبودند بلکه درخانواده‌ها هم‌چون یك‌خدمت گاری به‌شمار بودند که مأمور رسیدگی ومراقبت در اجرای‌آداب ورسوم مذهبی‌بود .

پرستندگان درآغاز یك‌دسته ازموجودات فوق‌طبیعی رابه‌نام «ایزدان‌نورانی» پرستش می کردند. در زمان‌های اولیه این عناصر به‌هیچ وجه صورت و شکل مشخصی نداشتند وشاید پرتوهایی بودند بسیار محو و درهم ازتأثرات درونی آدمی که به وسیلهٔ انگیزش رویدادهای خارجی ایجادمی‌شد . امااندکی نگذشت که اندیشهٔ خیال‌پرداز و فعال‌آدمی برای روشن‌نمودن وضع این عناصر مبهم به فعالیت‌پرداخت و این ایزدان نورانی به‌زودی به‌وسیلهٔ قیاس به‌نفس انسان‌ها، به‌صورت شخصیت‌هایی درآمدند انسان منش ، بااحساسات ، نیازمندیها وتمایلات آدمیان .

دررأس این‌خدایان ، یك پروردگار بزرگ درآسمان قرارداشت ، وشایددر آغازمیان شعبه‌هایی از آریاییان الاههٔ مادر، یا زمین وجودنداشته است ، و جای او را

همان خداوند بزرگ یامظهر آسمان پرمی کرده است. این افراد یا ایزدان نورانی به ترتیب از دوجنس مخالف؛ یعنی مذکر ومؤنث بودند و باروابط زناشویی و بار آوری به‌هم‌مرتبط می‌شدند . اما این روابط موجب آن نمی‌شد که هر زوج و زوجه‌یی به‌کار واحدی به‌پردازند، بلکه هریك ازاین ازواج به‌کارهای ویژهٔ خود پردازند‌گی‌داشتند، واین انعکاسی بوداز روابط عادی زناشویی میان‌آریاها . درمیان ایزدان نورانی که از آنان یادشد، تنها «پدرآسمان» بود که تشخص و وضع مبهمی نداشت ، اما بقیهٔ ایزدان نورانی چنان‌مبهم ونامشخصی‌بودند که آریاها در هر سرزمینی که به عنوان فاتح و یا مهاجم وارد می‌شدند ، خدایان بومی‌به راحتی درقالب این‌ایزدان نورانی مقامی یافتد و این‌عناصر مبهم تشخیص می‌یافتند . به‌همین جهت است که مشاهده می کنیم خدایان آریایی که به اسکاندیناویا رسیدند و هم چنین خدایان والاهه‌گان یونانی اولوم پوس *Olumpos* نشین دراساطیر یونانی دارای نظامات و تشکیلاتی بودند که قابلیت‌انطباق بسیاری داشت بایك خانوادهٔ آریایی، درحالی که خدایان سلتی‌ها وایرانیان وهندوان به‌هیچ‌وجه قابل انطباق و مقایسه باخدایان اسکاندیناویا ویونانی نیست وکاملا صورت وشکل متفاوتی دارند .

یکی از ویژه‌گی‌های دین آریایی‌ها ، عدم اعتقاد آنان به وجود خدایان حیوانی وجنیان وارواح بی‌شماربود . البته آریاها به‌وجود روح معتقد بودند ، اما در سامان‌کار مرد‌گان روشی داشتند که جسدشان را می‌سوزانیدند و به این وسیله معتقد بودند که هر گونه روابط روحی‌میان متوفا وزند‌گان قطع‌شده‌وارواح دیگرنمی‌توانند درکار زند‌گان به‌هیچ‌وجه دخالتی داشته باشند، وباچنین روشی به نظر بعید می‌رسد که نیاپرستی رواجی داشته باشد .

درمیان آریاییان اعتقاد به‌سرنوشت یاتقدیر *Determinisme–Fatalisme* وجود داشت وآن‌را به‌نیرویی مافوق انسان و خدا نسبت می‌دادند . این سرنوشت آن

چنان‌بود که چون روش متدینان امروزی بادعا و نذر و قربانی تغییر پیدا نمی‌کرد و حتاسحر وجادو نیز قادرنبود تاراه سرنوشت را از مرحله‌یی که بایستی به پیماید، به گرداند. اما این تقدیر و سرنوشت گرایی آریایی به‌زودی درمناطقی که آریاها نفوذ پیدامی کردند به‌صورمختلفی از واکنش‌های آدمی متجلی می‌شد. درهندوستان وشمال اروپا به‌عنوان اصلی‌قبول شده ومانع فعالیت و کوشش‌های قهرمانی می‌شد، امادرایران برخلاف آن قهرمانان می‌جنگیدند و کوشش می‌نمودند تا سرانجام بارفورم و اصلاح **زرتشت**، اصل‌ارادهٔ آدمی اعلام‌شد.

سادگی وبساطت زندگی وتمدن آریایی چنان‌بود که درتمام مناطقی که به وسیلهٔ آن‌ها اشغال می‌شد، درروش سکنهٔ بومی تأثیر می‌گذاشت و این تأثیر شدت و ضعف داشت. آریایی‌ها که در آغاز قومی جنگ جو وپیکاری بودند، ازلحاظ فنی بدعت‌هایی درساختن جنگ ابزارهای مختلف اساس‌نهادند، اما درزمینهٔ اجتماعی‌آن چه که ازاینان برپهنهٔ دشت‌ها وجلگه‌ها رواج‌یافت، مسألهٔخانواده، ازدواج‌وتشکیل مجامع اشرافی‌بود. درکار کشاورزی کسانی‌رابه‌کار درزمین‌های وسیع‌خود می گماردند واز حاصل‌کارشان، از دسترنج رعیتی که دراملاك‌شان به‌کار کشیده شده ودرضمن‌مورد حمایت‌شان نیزبودند، زندگی اشرافی خود را سامان بخشیده و روش اریستوکراسی *Aristocrasi* را به‌وجود آوردند که تاهمین اواخر دراروپا شایع‌بود. البته‌آشکاراست که به‌دنبالهٔ چنین روشی، امور، مراسم وتشریفاتی که لازمهٔ یك‌زندگی اشرافی است، چون: تربیت اسب، مهارت دراسب سواری، شه‌سواری، پهلوانی؛ شکار و آداب پر طمطراق‌آن، دوری گزیدن اشراف‌ونجیب زادگان ازکارهای کشاورزی ودیگرپیشه‌ها وحرف دستی وبازرگانی، پرداختن به‌امور ذوقی‌وتفننی، شعرگویی، بزم‌سازی، قمار ومی گساری، محافل ادبی برپا کردن، ادباوشعرارا گرد آوردن میان این‌طبقه‌به‌وجود آورده وسرانجام به‌انقلاب می کشید. این‌چنین روشی‌را درقرون میانه، دربسیاری‌از

کشورهای اروپایی وپس‌از آن‌درآسیا رایج می‌بینیم که از نتایج تمدن آریاها بایستی محسوب‌شان داشت [37] .

۸ـ آیین قدیم‌از دیدگاه اوستا

مسألهٔ جدایی‌هند وایرانی‌ها ، مبدأ مشترك آیین برهمایی ومزدیسنا ، دیانت پیش از زرتشت در اوستا ، چگونگی دیانت ایرانی‌ها هنگام ورود به‌فلات ، طبیعت پرستی و زندگی چادرنشینی، خدایان نیك‌طبیعت ، عناصر شروبدی ، عدم‌عبادت عناصر بدوی و نبرد باآن‌ها ، خصیصهٔ دیانت ایرانی ، رئوس و اساس مذهب مزدیسنا . خدای بزرگ وایزدان ، مسألهٔ خدایان، هوم‌خدای شراب، مهریا میترا،عالم نوروجهان تاریکی ، اساس‌کلی روش مذهبی ، مذهب ودیانتی‌که زرتشت اصلاح‌کرد

گفته شد که آریاها قبل از جدایی دارای آیین مشترکی بودند ، و این اشتراك میان‌آریاهای هندی و آریاهای ایرانی تا این‌زمان هنوزقابل انطباق ومطالعه می‌باشد. البته مسألهٔ جدایی ایرانی‌ها وهندی‌ها هنوز چنان‌که بایستی از لحاظ زمان وتاریخ محقق نشده است . برخی تاریخ جدایی را در حدود بیست قرن پیش از میلاد می‌دانند و برخی این‌تاریخ راتانصف پایین می‌آورند . به هرانجام آنان در آغازقوم و ملت واحدی بوده‌اند بازبان ، تمدن ودیانتی یکسان ، اماپس از جدایی ، در عقاید ، مذهب، تمدن وفرهنگ‌شان کم‌کم اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی پدیدآمد ، وهرگاه برآن باشیم که درآغاز اختلافی اندك میان‌این دو گروه آریایی درزمان اشتراك وجودداشته است، این‌اختلاف دراثر جدایی شدیدتر وعمیق‌تر شده است .

به هرانجام ازآغازاین جدایی آگاهی درستی‌به دست‌نیست، اما با کتیبه‌یی که در «بوغازگوی» واقع درآسیای کوچك به‌دست‌آمده وتاریخ‌آن‌درحدود « ۱۳۵۰ پ‍ـم» می‌باشد،آشکارمی‌شود که‌جدایی‌هنوز رخ‌نداده بوده‌است، چه دراین کتیبه‌نجبای میتانی که آریایی بوده‌اند ، به خدایان هندی ، یعنی : **ایندرا Indra** ، **وارونه**

Varuna، **ناساتی Nassati** یا **میترا Mithra** سوگند یاد کرده‌اند[38] . ازجانبی دیگر چون تاریخ وداها **Vedas** ، یعنی کتب مقدس هندوان میان سده‌های هشتم وسیزدهم پیش‌ازمیلاد می‌باشد، بایستی‌تاریخ جدایی‌را میان این دوقرن قرارداد، البته عقاید ونظرات بسیاردیگر نیزهست که ازحوصلهٔ این‌نوشته خارج‌است.

درمورد آیین‌آریاهایی که در هندوستان ساکن شدند سخن گفتیم ، واینك بایستی دربارهٔ‌آریاهایی که به‌فلات ایران واردشدند، به‌تحقیق پرداخته وبه فهمیم که این‌آریاها دربدو ورود ازجنبهٔ دیانت دارای‌چه عقایدی‌بوده وپس‌ازآن‌تا زمان زرتشت دارای چه‌عقایدی درزمینهٔ مذهب شده‌اند . البته این‌موضوعی است درتاریخ‌بسیارمبهم وتاریك که بایستی ازمآخذ ومنابع پراگنده گردآوری شود. ادیان ومعتقدات اقوامی چون: میتانی، ارمنی، والانی، استی ومردمی دیگردراین مورد کومك‌هایی به موضوع مورد نظروفهم‌آن می‌نماید، به‌ویژه مقایسه ومطالعه در وداها و اوستا نیز دراین باره راه‌نمایی‌های مفیدی به‌درك وشناخت دیانت‌ایرانی می‌کند . هرمحققی که به خواهد دربارهٔ دیانت کهن‌ایرانی پیش‌از **زرتشت** مطالعه‌نماید، بی‌نیازازمطالعهٔ وداها نمی‌باشد چون بسیاری از عناصرمشترك که ازمعتقدات ایرانی‌ها نیزبوده است دراین کتاب ضبط شده وبامقایسه‌با اوستا به خوبی‌این‌موارد روشن‌می‌شود. همان‌گونه که‌دراوستا نشان‌های بسیاری ازقومی که از چادرنشینی وزندگی‌خانه به‌دوشی به زندگی اجتماعی وشهری خوی کرده است‌بازمی‌یابیم ، در ودا نیزاین چنین‌موردی‌رابه وضوح‌ملاحظه می‌کنیم. البته این سرودها ومعتقدات و رسوم و خدایانی که دروداها آمده ، معتقدات‌ورسومی نیست که تازه به وجودآمده‌باشد، بلکه‌همان معتقدات،‌آداب ، رسوم، فرهنگ، تمدن وخدایانی است که درحال اشتراك وجود داشته وبا اندك تغییروتعبیری‌پس‌ازجدایی‌در اوستا وودا مضبوط گشته‌است. افکاروعقایدی که درو‌داها گردآمده وآن‌چه که دراوستا جمع شده ، هردودارای منشأ واحدی بوده‌اند که پس‌ازجدایی یکی‌آیین برهمایی و

ودایی هندرابه وجودآورده ویکی‌مزدیسنای ایرانی‌را بنیان گذاشته است .

به نظرمی‌رسد ایرانیان‌به هنگامی که به‌فلات‌آمده‌اند، حتا ازبرخی جهات دارای فرهنگی فرود مرتبه‌تر ازهندوان بوده‌اند وشایدبتوان درزمینهٔ همانندی باسایر اقوام هندواروپایی ،آنان رابا رومی‌های باستان نزدیك دانست [39] . اما آن چه که از کهن‌ترین‌دوران‌آریایی‌ازلحاظ وضع‌پرستش‌آنان‌دردست‌است، یك‌سیستم وروش‌طبیعت پرستی محض می‌باشد که شایدمیان ایرانیان تاهندوان تأثیربسیارعمیق‌تری داشته‌است. به‌طورکلی پرستش قوای‌طبیعی ونیروهای‌آن میان‌اقوامی که درحال شبانی وچادرنشینی بوده‌اندآشکاراست، واین‌مردمان برحسب روش زندگی‌وبرخورد بیشترباعناصرطبیعی به مقتضای حال‌به‌این‌نحوه درپرستش‌می گرایند. نیروها وتظاهرات‌طبیعی، به‌ویژه‌آن‌هایی که سودمند بودند به زودی درهیأت خدایانی‌درآمده و مورد پرستش واقع می‌شدند ، البته درکناراین نیروهای سودمند ، نیروهای زیان خیزنیزهم دوش‌جریان داشته‌اند. این عناصرسودبخش عبارتنداز:آسمان‌پاك وبزرگ درهیأت پدر، نور، خورشید، آتش، بادها،آب‌ها ، رعدوبرق وسرانجام زمین که‌درحکم مادربزرگ ومهربانی‌است، دربرابر آسمان پدر. لیکن عناصرزیان خیزوناسودمند دربرابر نیروهای اهورایی که ذکرشد کمتربوده‌اند واین عناصربرابرهایی هستند درقلمروتضادازبرای عناصرسودرسان، چون خشکی و کم‌آبی، تاریکی ودیگر چیزها که درنظر مردم دراشکال اهریمنان و ارواح خبیث جلوه می‌داشتند . آریاهاهیچ گاه ازبرای این‌عناصرزیان‌بخش واهریمنی به‌دادن فدیه وقربانی‌وهدایا وانجام مراسم‌دعا ونیایش‌نمی‌پرداختند، وهیچ‌وقت سعی‌نمی‌نمودند با وسایلی رضایت‌خاطرشان رافراهم سازند، درحالی که ازبرای خدایان‌نیکی قربانی نموده وهدایایی تقدیم‌داشته وبه نیایش وستایش‌شان می‌پرداخته‌اند. این‌یکی ازمظاهر برجستهٔ دیانت‌آریایی‌ها است که اصل‌ثنویت رابه طورکلی برمی‌اندازد . میان بسیاری ازاقوام ومردم رسم براین جاری‌بود که ازبرای‌خدایان شرآفرین واهریمنی به‌اهدای

هدایا، قربانی، دعا وتضرع، ستایش ونیایش می‌پرداخته‌اندتا ازخشم‌آنان بااین وسایل جلوگیرند، اما آریاها به‌هیچ روی‌دست به‌این‌اقدام نمی‌یازیده‌اند، بلکه چنان که این رسم وعقیده درآیین زردشتی نیز واردشد، برآن‌بودند که بایستی بازشتی، پلیدی واهریمنان جنگید و آنان رازبون و منهزم نمود. در عرصهٔ نبرد و پیکاری که میان عناصر نیك وسودرسان طبیعت ونیروهای زیان بخش واهریمنی‌آن برقراراست، وظیفهٔ افراد ومردمان‌آن‌است که ازنیکی پیروی کنند وبا اعمال‌نیك خود نیروهای سودبخش رایاری دهندتا عناصرشرزبون ودرمانده شوند.

این رسمی‌است شایسته وکلی، وشاید ازنظرگاه عمومی‌همین موضوع بتواند محوراصلی مذهب‌آریایی و زیربنای‌آن چه که‌بعدها به‌عنوان مزدائیسم *Mazdaism* نامیده ومشهورشد قرارگیرد. **بن‌وه‌نیست** Benveniste تحت‌عنوان «مذاهب قدیم ایران»[٤٠] نوشته: ایران‌قدیم‌ازآغازدورهٔ تاریخی‌دارای مذهب واحدی‌نبوده‌است. اقوام وقبایلی که شهرنشین وده‌نشین وبعضی‌دیگرچادرنشین بوده‌اند، احتمالاًمذاهب مختلفی داشتند که مبنای همهٔ آن‌ها یکی بوده است. مثلا معتقدات سکاها که **هه‌رودوت** Herodote در کتاب چهارم تاریخ خود از آن صحبت می‌کند، فقط شباهت بسیار دوری بامذاهب پارس‌ها دارد ومذاهب‌پارس‌ها نیزبه‌نوبهٔ خود همان‌معتقدات قبایل‌شرقی ایران‌نیست.

آگاهی‌های مادربارهٔ مذهب مزدیسنا که تدریجاً درقسمت مهمی از ایران انتشاریافت وتعلیمات‌آن در کتابی به‌نام اوستا تدوین‌شده، بیشتراست. این کتاب‌اصول مذهب مزدیسنی وعقیدهٔ **زرتشت** مصلح‌آیین‌ایرانی راکه درمعتقدات‌اصلی‌تغییری‌عمیق داده است، نشان‌می‌دهد. دراین‌جا ما ازعقاید **زرتشت** یاشخص اوصحبت‌نمی‌کنیم و فقط مذهب مزدیسنا رامطالعه می‌کنیم.

مزدیسنی شکل‌ایرانی مذهب کهنی‌است که روزگاری دین‌مشترك قوم‌هندو

ایرانی بوده‌است . در ریگ ودا *Rig. Veda* ودر اوستا *Avesta* عقاید مشابهی پیدا می‌شود که بیشترباعبارات مشابهی نیز ذکرشده‌اند. نام خدایان‌نیز باهم تقریباً تطبیق می‌کنند[40A]. بنابراین‌باید گفت که‌این‌مذهب‌ازمیراثی‌است که‌ایرانیان‌ازجماعت‌هندو ایرانی وحتا هندو اروپایی به دست‌آورده وآن راتغییرداده و اصلاحاتی درآن به عمل آورده‌اند .

مذهب مزدیسنا درابتدابیش‌ازیك خدانمی‌شناخت که **اهورامزدا** نام‌داشت وشاهنشاهان‌ایران برتری اورابرسایرخدایان تأیید کرده‌اند. اهورا ـ مزدا ـ همان‌طوری که ازنام اوبرمی‌آید، سرور دانا است واین‌نشان می‌دهد که درمذهبی که هنوزشدیداً طبیعت‌پرست‌بوده، مفاهیم‌معنوی ومجردمقام‌مهمی‌راحایزبوده‌است. اهورامزداآفرینندهٔ عالم وخداوندآسمان ، جهان راخلق کرده ، وخودبه تنهایی برآن‌حکومت می کند . وی‌به نورآسمانی‌شباهت‌دارد . عقل اودنیا رابه وجودآورده وپرستشی که ازاومی کنند درحقیقت پرستش شخص او ونظم عالم است .

برگرداوچند خداوند کوچك وجود دارند که آن‌ها را ایزدان می‌نامند و مظهرقوای‌طبیعت وعناصریعنی‌آتش وآب وخورشید وماه ،آسمان وزمین وباد وغیره‌اند هرعنصری رابه‌نحوی خاص پرستش می کنند وبرای تعظیم‌آن‌سرودهای مخصوصی‌وجود دارد. مراسمی برای‌شان انجام می‌دهند ازقبیل نوشیدن هوم **Haoma** که شیرهٔ نبات خوش‌بویی است، ودرکتاب ودا ـ سوما **Soma** نام دارد، وحتا خودماهیت‌خدایی‌دارد؛ وقربانی حیواناتی‌مانند گاو،اسب، شتر، گوسفند وانجام‌دادن‌مراسمی برای‌فراوانی.

دردرجهٔ اول**مهر** ،«میترا **Mithra** [۴۱]» رامی پرستیدند که خداوند مهرو پیوند وصاحب چراگاه‌ها وحافظ ونگهبان خستگی‌ناپذیر وحامی راستی‌ودرستی است وهیچ چیزازنظراومحونمی‌شود ، زیرا اوچشم روزوخورشیدبی زوال‌است. همه‌جاحاضر است وهزارگوش وده هزارچشم دارد. مردم‌بدنهاد وبدعهدرانمی‌بخشد و به کسانی که

اورا می‌پرستند فراوانی ونیك‌بختی عطامی کند . باران‌ها را او می‌فرستد ، وچهارپایان وگیاهان را اومی‌پروراند ومی‌رویاند ، در کناراو **راش‌نو** Rachnou، **وسره اوشه** Sraocha مددکار اودراجرای‌عدالت‌اند، وازخطاکاران انتقام می‌کشند .

خدایان بزرگ دیگر عبارت‌اند از وه رثرغ نه Verethragna [41 A] یا **بهرام** که خداوند جنگ وحملات فاتحانه است و به‌صورت قوی‌ترین وشجاع‌ترین حیوانات درمی‌آید. **خورنه**Xvarnah(خوره ــ فر) که مظهرثروت و عظمت‌و اقبال پادشاهان است .[هوم] **هه او مه** [41 B] Hauma که‌خداوندشراب است.**تیش‌تری‌یه** Tish trya که اخترباران وخداوندفراوانی است[41 C]وباستارهٔ تشتر «Sirius مشتبه می شود . **اردوی سورا ــ اناهی‌تا**[41D]Ardvisoura Anahita که بــه یونانی «Anaïtis آنائی‌تیس» نامیده می‌شد [و] درآسیای صغیرازمشهورترین ربةالنوع‌ها محسوب می گشت [42] .

ازنام اوپاکی وبی‌آلایشی برمی‌آید؛ وی‌برآب‌های رودخانه‌ها حکومت می کند ، ودوشیزهٔ قوی‌وزیبا وعاقلی‌است که بعدها ربةالنوع عشق وتولید نسل‌می گردد. به علاوه خداوندانی برای‌نباتات وماه و باد پیروزمند وجود دارند ، و در کنار آن‌ها فراوانی‌ها « فه‌ره ورتی Fravarti » هستند که مانند ارواح مردگان Mânes در عین حال‌هم حامی وهم خطرناك‌اند .

درمقابل‌این‌عالم‌نوروفراوانی‌وآبادانی‌طبق‌نظریهٔ ثنوی که‌خاص روح‌ایرانی‌ها بود، یك عالم‌شروتاریکی‌نیز وجود دارد که درآن‌جادیوانDaivas وشیاطین‌حکومت می کنند. دراین‌عالم چیزی جزتاریکی وبدخواهی وبدبویی وخرابی نمی‌توان یافت . این عالم شر نیزفرمان روایی‌دارد که نام او**اهریمن** Ahra Manyou است. [انگره مای‌نی‌یو Angra Mainyou] می‌باشد . لشکریان اورادیوخشم به نام **ائیش مه** Aishma اداره می کند که گرزخون‌آلوده‌یی بردست دارد و ــ **اس تو وی داتو**

Astovidatou که‌مرده‌ها راپوست می‌کند. درروی زمین‌جادوگرها وپری‌ها به‌او کومك می‌کنند، وتخم‌مرگ وگناه کاری می‌پاشند وحیوانات موذی نیز دراین کار به آن‌ها مدد می‌رسانند.

بنابراین مزدیسنی مذهبی است عملی‌ومعنای حقیقی آن از مراسم مذهبی‌هم فراتراست. تعلیمات مذهبی لحن درس‌های اخلاق دارند، و در عین‌حال با افسانه‌های اساطیری‌آمیخته‌اند. تصویری که خدایان برای‌زندگی و سرنوشت پیشنهاد می‌کنند، این مذهب را به‌صورت جدالی جلوه‌گر می‌سازد واین انعکاسی ازطریقهٔ زندگی قبایل است‌که دایماً باهم درنزاع بودند ولازم‌بود که ازاملاك وزمین‌های خود دفاع کنند، یا برای دام‌های خودمراتع تازه به‌دست آورند.

ولی در آن خصوصیاتی هم دیده‌می‌شود که درتمام ادوارایران درعقایدمذهبی وجودداشته، مانندا‌حساس عمیق حقایق عالم، فکر حماسی، قابلیت اتخـاذ شکل در توصیفات‌وتجسمات واین‌که‌سرنوشت انسان باپایان یافتن زندگی‌مادی اوختم نمی‌شود. پیروان مزدیسنی که در این‌دنیا خوش‌بخت هستند دردنیای دیگر نیزسعادت‌مندخواهند بود، واحیای مردگان را در روزقیامت خواهند دید.

اشکال‌ظاهری‌این‌مذهب تا اندازه‌یی شباهت به مذهب ودا دارد. اصل فهم‌آن پرستش‌آتش است، یعنی‌پرستش شعله‌یی که دایماً درآتش‌گاه می‌سوزد، ودایما باتقدیم هدایای تازه نیرومند می‌شود. اگرقربانی‌های خونین وهدایای مختلف ودستهٔ‌روحانیان را که تشریفات لازم را انجام‌می‌دهند وسرودهای مذهبی رامی‌خوانند درنظر به‌گیریم، شباهت به‌اشکال ظاهری‌مذهب ودا تکمیل‌می‌گردد. ولی درایران به‌پرستش آتش‌بیشتر اهمیت می‌دهند و به همین علت است که برای احتراز از دفن کـردن یا سوزاندن مردگان، به احترام آتش وخاك، آن‌ها را طبق‌تشریفات مخصوصی درمعرض هواقرار می‌دادند.

این‌مذهب باعبارات مجرد بیان‌نشده ولی‌بیان‌آن به‌وسیلهٔ تصاویر جان‌دار در سرودهای مذهبی بالحن رزمی انجام گرفته وهنوزدرمرحلهٔ قهرمانی است وشاید بتوان کلمهٔ بت‌پرستی رابه‌جای قهرمانی قرارداد. درضمن مدح‌خدایان طریقهٔزندگی‌مخصوصی که ایده‌آل جنگ‌جویان در رأس‌آن‌قرار گرفته ظاهرمی‌شود. جنگ‌بین‌قبایل‌به‌درجهٔ اعلای خودرسیده و طرفین صف‌آرایی می‌کنند . خداوند **میترا Mithra** جنگ را مانندقهرمانی هدایت‌می‌کند وصفوف دشمن‌را می‌شکندوسرها را به‌هوا پرتاب‌می‌کند، وخانه‌ها را ویران می‌نماید . مردان درارابه‌های جنگی سوارند و اسب‌های آن‌ها هم درجزئیات‌این‌خون‌ریزی شریك‌اند. پیکان‌ها از بالای سرها عبور می‌کنند و گرزها به حرکت درمی‌آیند .

درایام صلح، قهرمانان،زندگی‌را حتی‌رادرمنازل‌مجللمی‌گذرانند. ثروت و دولت،خوش‌بختی‌آن‌ها را تأمین کرده است. گله‌های خوب وزن‌های زاینده وجواهرات وعطریات‌دارند، واین‌خوش‌بختی نشانهٔ‌لطف خدایان دربارهٔآن‌ها استواین‌سهم‌هر کسی است که دستورات اهورا مزدا را اطاعت کند .

زرتشت دراین عقاید اصلاحاتی نمود و قسمتی ازآن را به‌صورت مفاهیم اخلاقی درآورد ، ولی‌نتوانست درتصاویری که ازایام بسیارقدیم، جهان‌وسرنوشت‌انسان را برای ایرانیان خلاصه می‌کرد، تغییری به‌وجودآورد .

۹ـ خدایان بزرگ ـ خدای‌آسمان

کهن ترین خدای‌آریایی، خدای‌آسمان پاك وبزرگ ، باستانی‌ترین شکل نام‌آسمان ، درریگ و دا ، تحول این نام و و جوهی دیگر ، اقتباس یونانیان ، اساطیری دربارهٔ خدای آسمان ، آریاها و خدایان‌گوناگون ، بزرگ ترین خدا ، خدای آفریننده ، صفات معنوی ، پاداش و کیفر، بزرگ ترین گناهان ، صورطبیعی ومعنوی جنبه‌های سلطنتی ، خالق بزرگ

بزرگ ترین وعظیم‌ترین و کهن ترین خدای ودایی ،آسمان پاك و درخشان است ،آسمانی که به عنوان پدری مهربان درمیان بسیاری ازاقوام این عنوان راداشته

وبا زمین یامادر مهربان ازدواج کرده وازاین ازدواج آفرینش صورت هستی پذیرفته است . باستانی‌ترین شکل اسم‌آسمان درریگ ودا *Rig-Veda* قابل‌ملاحظه است که به شکل **دیاوه** **Dyâuh** آمده است . اما صورت بعدی و تغییرشکل‌یافتهٔ این نام، در قلمرو پرستش که شهرت دارد ، همان واژهٔ **وارونه** **Varuna** می‌باشد. اما **دیاوه** نیز دست خوش نیستی ومتروکی‌نشد ، بلکه به شکل **دیاوس** یاآسمان دیدنی مورد استعمال یافت . **وارونه** نیز لفظی بود که به همان مفهوم ومعنا به زودی داخل زبان یونانی شده ودر فرهنگ واساطیر یونانی‌برای خود خانه‌یی جهانی یافت . به‌هرانجام کلمهٔ **اورانوس** **Ouranos** درزبان یونانی ازدیدگاه اساطیری خداوندآسمان‌است که به روایت **هه‌سی‌یودوس** **Hesiodos** در کتاب « تهاوگونی یا **Theogonia** نسب‌نامهٔ خدایان» با **گه‌آ** **Gaea** یا زمین که مادرش می‌باشد ازدواج کرده وحاصل این ازدواج گروهی‌ازخدایان وموجودات دیگر می‌باشند [۴۳].

البته درطی‌مباحث و گفت و گوهایی که تا کنون شده ، به این اصل‌آگاهی پیدا کرده‌ایم که‌آریایی‌ها به خدایان گوناگونی‌اعتقاد داشته‌اند که جمله‌گی‌آن هااز عناصرطبیعی‌بوده اند که بنا برطبع بشری شکل‌وصفات آدمی را اخذ کرده‌اند ، امادر میان این تعدد ، خدای پدر ، یعنی‌آسمان پاک‌ومحیط عنوان برجسته‌یی‌را دارامی‌باشد اوبزرگ‌ترین خدایان وسرور و ارباب‌کلیهٔ موجودات است، مهترخدایی‌است در برابر کهترخدایان وهم چنین موجودات فانی . به همین جهت است که به دوکلمهٔ **دیاوه** و **وارونه** دراغلب اوقات لفظ « **Asura** آسوره » را می‌افزایند واین لفظ به معنای بزرگ،صاحب، دارنده وارباب است . هم‌چنین‌است صفتی که اغلب باوارونه **Varuna** می‌آید و این صفت **Viçva ـ Vedas** به معنای « همه دان» ، آگاه وکاشف اسرار است ، چنان که درپازند «هروسپ‌آگاه » از برای **هرمزد** « اهورامزدا » و دراسلام « علام‌الغیوب » ازبرای **الله** استعمال‌می‌شود .

خدایانی دیگرهمگی گرد این خدای بزرگ وسرور توانا جمع‌اند ودر او جای دارند واین الگویی‌است‌ساخته شده درمعنویات ازروی مادیات ؛ یعنی‌قیاسی‌است به دستگاه طبیعت .آفتاب چشم بینا وپرهیبت وارونه به شمار بود ، واین موردی است که ازبرای **میترا** « میثره Mithra = مهر » نیز شناخته می‌شده است . رگه و شعلهٔ آتش به شکل تظاهرطبیعی‌اش‌در آسمان به شکل رعد پسروارونه‌بوده است ، چنان که درمزدائیسم *Mazdaism* قدیم وهم‌چنین‌دردوران‌انحطاط‌ساسانی **آذر** پسر **اهورامزدا** محسوب می‌شده است ، ـ و آسمان نیل گون پرستاره نیز جامهٔ شاهی وارونه به شمار می‌رفتد است .

اما این آسمان‌پاك ، این‌مظهربزرگ طبیعت که درهیأت بزرگ ترین‌خدایان جلوه کرده بود ، تنها سرپرست ویایکی‌ازنیروهای بزرگ طبیعت نبود ، بلکه اودارای خصایل وصفات یك خدای پیشرفته وترقی‌یافته درایام بعدی نیزمحسوب می گشت . در قلمرو معنویات ، اخلاق ، پاداش ومکافات دستی داشت وجملهٔ صفاتی‌را که دین متأخر سامی‌دروجود خدایی که بدو مباهات می کردجمع‌آورده بوده ، دراین خدا با بعدحد اقل چهل قرن وجود داشت و ملاحظه می کنیم که برخی اوقات بعد زمان هیچ نقشی ندارد . وارونه ، یا خدای بزرگ‌آسمان آفریننده و خالق بزرگ وبرقرار کنندهٔ نظم جهان است . سرپیچی ازقوانین اوموجب‌انحطاط وبدبختی‌است ، وبه همین جهت‌است که بایستی‌به درگاه اوپناه برده و استغفار وتوبه نمود. وارونه همان گونه که به‌هنگام خود خشم‌می گیرد، رحیم ونرم دل است . دروغ نزداوازجمله گناهان نابخشودنی‌است گناهی بزرگ است که مردم را به‌تباهی وپستی می کشاند وازجملهٔ نکوهیده‌هایی‌است که درآیین ایرانی‌به شکل‌سمبول‌ونشانی‌درآمد .

۱۰- میترا - مهر

خدای کهن آریاییها ، مهر قبل از زرتشت ، مهردراوستا ، قدیم ترین یادکرد ازمهر ، معنای کلمهٔ میترا یامهر ، مهردرسانسکریت ، مهرایزد روشنایی ، میترا در ودا ، پیوستگی میترا و وارونه، علت وتفسیراین اتحاد، ارباب انواع دیگرگرد مهر ووارونه مظاهرمهر ، مظهردوستی وپیمان

مهریکی ازخدایان کهن و باستانیآریایی است . ازآن چه که برمیآید ، معلوم است که درعهدقبلاز **زردشت** دارایمقام واهمیتیبسیار بوده است که بهصورت مؤثری دراوستا راه یافته ومقامی پیدا کرده است . دریسنایچهلوششم ، بند پنجمنام اینخدای قدیمآمده است ، ویکی ازیشتها نیزبه نام او گشتهاست . اما سابقهٔ کهنتر این که درودای برهمنان ازوی به عنوان خدایی بزرگیادشدهوپیشازآندر کتیبهیی متعلق به چهارده قرن پیشاز میلاد نیز نام **میترا** آمده است که حکام میتانی به نامِوی سوگند یادکردهاند . پس سابقه وعظمت این خدای بزرگآریایی روشن میشود .

ازلحاظ معنای لغوی ازبرای مهر معانی چندی گفتهاند که اغلب یك مفهوم کلیرا میرساند ، وآن دوستی و محبت است [44]. کسانی دیگر نیز چون **بارتولومه** Bartolomas [45] ویوستی Yusti [46] ازریشهٔ میهن، خانهوسرامنظورازآن رامیهمان یا مهمان دانستهاند و برخی نیز ازلحاظ قرابت معنیآن را به وطن معنی کردهاند .در « فرگرد Fargard چهارم وندیداد » به مفهوم عهد و پیمانآمده است ، چنان که در « مهریشت» نیزبه همین عهد وپیمان تکراری دارد .

بههرانجام درزبان سانسکریت نیزبه معنای دوستی و محبت است . همچنان کهدراوستامهر ایزد روشنایی وفروغ ونوراست، در ودا نیز همین معنارا ارائهمی کند. در ودا اغلب نام **وارونه** یاخدای بزرگ بههمراه میترا ذکرمیشود. برخیازمحققان خواستهاندتا مقایسه وتطابقی میان میترا و**آپولون** Apollon یونانی که خدای نور

وصنعت وپیش گویی است برقرار کنند، اما این مقایسه بسیار بعید به نظر می رسد، چنان که به خواهیم مقایسه یی میان **ایش تار** Ishtar الاههٔ عشق و شهوت بابلی و **آفرودی ته** Aphrodité یا **وه نوس** Venus الاههٔ عشق وزیبایی یونانی ورومی با **آناهی تا** Anahita برقرارسازیم .

هم چنان که «اهورا-مزدا» درمزدیسنا از لحاظ نزدیکی مطلق تنها یك ذات واحد محسوب می شوند و گاهی به صورت مقدم ومؤخر اهورا - مزدا - ومزدا-اهورا جلوه می نماید در ودانیز این دو این چنین به هم پیوسته اند. در ودا وخدایان برهمنی نیز بسیار به این چنین وضعی برمی خوریم و میترا - وارونه Mitra-Varuna و وارونه - میترا بسیار به چشم می خورد. این دوخدایانی هستند متحد ومتفق که به معاضدت و کومك هم کاربندگان واحوال طبیعت راسامان بخشیده واین توافق وپیوستگی در آنان چنان است که حتا سوار گردونه یی می شوند بادوچرخ. البته دراین جا ازمیترا- نور و روشنایی و یاخورشید استنباط می شود ،آسمان نورانی،آسمان وخورشید ـ ودرپرتواین معنااست که رمزاین به هم پیوستگی روشن می شود .

اما دراین جا قابل ذکراست که ازارباب انواع دیگری نیزسخن به میان است که با این دو در ارتباط اند ، واین پنج رب النوع دیگر بامیترا و وارونه هفت خدا را تشکیل می دهند وشاید این تنها کوششی بوده باشد . برای تکمیل عدد هفت که در نظر آریایی ها بسیار مقدس وخوش شگون بوده است[۴۷]. در ودا ازسی وسه پروردگار نام رفته است که اسامی آن ها کلا به ما بازنرسیده است، و هم چنین ازیك دستهٔ هفت خدایی که شاید معادل امشاسپندان باشند نیزیاد شده است که موسوم اند به **آدی تیا** Aditya ، یعنی پسران **آدی تی** Aditi که نام الاهه یی می باشد، امااز میان این هفت خدا، نام میترا- وارونه بسیارتکرارشده است .

باری هندوان و ایرانیان از زمان های بسیاردوری به پرستش مهر یا میترا

سابقه داشته‌اند واین ایزد برای‌شان بسیار محبوب وقابل اهمیت بوده، اما چه درآیین برهمنی وچه درآیین زردشتی، مقام‌این‌خدای بزرگ دراصلاح ورفورم به‌مرتبهٔ ایزدو صفتی‌برجسته تنزل‌پیدا کرده است. اما این‌تنزل، مقام‌اساسی واصالتی‌حقیقی به‌مهرایزد اعطا کرد ووسیله‌یی شد ازبرای راستی، درستی، خوش‌بینی، نیك‌خویی وانسانیت. البته آیین‌مهریامیترائیسم درجهان باستان چنان‌عظمتی یافت که نزدیك بودآیین مسیحیت‌را برانداخته وآیین عمومی‌نیمی بیش‌ازجهان شود، امااین را نیزبایستی درنظر داشت که آیین‌مهری که ازایران به‌جهانی سرایت کرد ودرنیمی ازاروپا عمومیت و رواج یافت، به‌قدری دوچار تغییروتبدیل‌ودگرگونگی شد که به‌هیچ روی قابل مقایسه باآیین‌مهر پرستی درمیان‌آریاهای باستان ومزدیسنی ایرانیان نبود[۴۸].

۱۱- ابرهای باران‌زا

اساس‌ثنویت آریایی، ثنویت ودوگانگی در طبیعت و همه‌جا، عناصر خیرو عناصر شر، مظاهر نیروهای خیر، اثرات اهریمنان، مبارزه میان عناصر خیر وشر، تمثیل وتفسیر ضدین، صحنهٔ نبرد، تشبیهات شاعرانه، آسمان مرتع و ابرهای‌گله، دیوان پلید ربایندگان‌گاوان

اساس ثنویت وتضادی که درطبیعت و همه‌چیز موجود است، ذهن آریاهای طبیعت‌نگررا به‌این موضوع‌اساسی جلب کرد. درطبیعت همیشه همان‌گونه که‌نیروهای خیروسود رسان درکارسازی بوده‌اند، به موازات آن‌ها نیروهایی اهریمنی نیز جریان داشته‌اند. خدایان مصدر اعمال،کارها، روش و شیوه‌ها وکارآمدی‌های شایسته و نیك و سودرسان بوده‌اند واهریمنان جریان‌های نا سودمند را رهبری می کرده‌اند. این‌امور شرعبارت‌بوده‌اند ازتاریکی، خشکی، زمستان، واموطبیعی که خرابی وویرانی‌به‌همراه داشته‌اند. از میان این‌ها تاریکی و خشکی بسیار زیان‌بخش بوده‌اند وآذر یا آتش

وبرق که پسر آسمان است عامل‌بسیار مؤثری بوده است‌ازبرای مبارزه وپیکار بانیروها و جریان‌های اهریمنی .

اما این‌مبارزه چه گونه بوده وبه‌چه‌نحو ودر کجادر گیرمی‌شده است؟ باتوجه به‌چگونگی موضوع، مکان مبارزه آشکار می‌شود که درجو، در منطقه‌یی میان زمین و آسمان جریان پیدامی کند. آن‌چه‌را که امروزماحوادث طبیعی می‌نامیم وتظاهراتی‌را که چون رعدوبرق، توفان، باران وبرف، گرما واعتدال وسرما و چیزهایی دیگر رخ می‌دهد به دیده‌یی بی‌تفاوت بر گزار می‌نماییم ، در ذهن بدوی آن مردم کهن دارای مفاهیمی بوده‌اند که منجر به‌پیدایش افکارمذهبی وپندارها وافسانه‌ها واساطیری ازبرای شان می‌شده است. حوادث طبیعی همانند آن‌هایی که بدان‌ها اشاره شد، در نظر آنان حاکی از مبارزه‌یی بوده است میان عناصرخیر و عناصرشر. برجسته‌ترین عناصر خیر روشنایی وباران وخطرناك‌ترین عناصرشر،تاریکی وخشکی‌است .

درعرصهٔ تاریکی، آفتاب، یعنی‌این عنصرتواناوحامی عتیق‌بشری مبارزتاریکی است. به‌همین‌جهت است که‌خورشید میان نژادها واقوام وملل بسیاری‌ستایش وپرستش شده است وافسانه‌ها، اساطیروآیین پرستش ومعتقدات وتشریفاتی بسیار دربارهٔ‌آن‌میان مردمان، از کهن‌ترین ازمنه تازمان حال به‌وجودآمده است. اماآن‌چه که اهمیت دارد مبارزه‌یی است که دربارهٔ جریان ویاعدم جریان آب‌های‌آسمانی درمی گیرد. دراین مبارزه ابرها نقش‌مؤثری دارند ، ابرهایی هستند باران‌زا و برخوردار ازعناصر خیر و ابرهایی نیزهستند خشك که‌جلوباران راسد می کنند وحامی‌شان اهریمنان‌اند.

افسانه‌ها و اساطیری که دربارهٔ این‌قسمت آمده ، لطیف‌تر ، مهیج‌تر و بسیار فراوان‌تر است. ابرهایی که برفراز زمین خشك اهریمن منشانه قرار گرفته و به زمین باران نمی‌بارند ، درآسمان به‌وسیله رشته‌های‌شکافندهٔ برق، یعنی پسر آسمان‌مصادف‌شده ودراین مبارزه اغلب شکست خورده ومجبور می‌شوند تاآب در بند شده در دل‌خود را

برزمین فروبارند. باران‌وابرهای باران‌زا ازبرای یك‌قوم ومردمانی که مجبور بوده‌اند زندگی‌شان را ونیازمندیهای زندگی و معیشت‌شان را از روی طبیعت تنظیم و مرتب نمایند، اهمیت‌بسیارفراوانی داشته‌است و به‌همین‌جهت‌همواره به‌ابرها توجه داشته‌و در بارهٔ‌آن‌ها افسانه‌هایی لطیف می‌ساخته‌اند. درنظر قومی‌شبان و گله‌دار، مراتع سبز و خرم، واحشام پرشیر همیشه غایت وقصوای آرزواست و به‌همین جهت است که در نظر آنان آسمان مرتع وسبزه‌زار بزرگی است که ابرهای آن نیزهم چون گله‌های گاو و بارانش به‌سان شیراحشام تصور می‌شود. یادرموردی دیگر ابرهای سپیدگون وبارانی هم چون زنان و دوشیزگان زیبای آسمان‌اند که آبستن آب‌های مقدس می‌باشند. واغلب زنان **آسوره - وارونه Asura - Varuna** یاخدای بزرگ‌آسمان محسوب می‌شوند که برق جهنده وباران‌آور، پسرشان محسوب می‌شود.

از تشبیه شاعرانهٔ آسمان به مرتعی خرم و محصولی‌فراوان که ابرهایش در تمثیل هم‌چون گله‌های گاو می‌باشد، به‌هنگامی که بارانی نمی‌بارد وبه‌موجب‌معتقدات آریاها دیوان پلید ابرهای باران‌زا را دزدیده ومحبوس می‌کنند، درحکم گاو دزدان و یغماگران‌زندگی شبانان‌و گله‌داران‌می‌شوند ومی‌دانیم که‌درنظرآریاهای گاوچران، گاو دزد تاچه‌حد منفوربوده است.

۱۲ - تشتروواپه‌اوشه

افسانه‌های باران، نشان‌هایی دراساطیر وافسانه‌های ملل دیگر، دربابل، دراساطیر هندوایرانی افسانه‌هایی‌گرداپندرا، نبرد سخت‌او درآسمان‌وجریان بارش باران، مبارزه‌یی دیگر دراساطیر هندی، چگونگی این‌مبارزه و پیروزی خدای باران، وجه عالی‌تر این‌افسانه‌هادر اساطیرایرانی، تیش‌تریه خدای‌باران و مبارزه بااپه‌اوشه دیوخشکی، جریان مبارزه، شکست وپیروزی تشتر

گفته شد که اساطیری دیگراز اقوام ومللی دیگر دراین‌باره به‌دست است، اما آن‌چه که لطف و کشش بسیاری دارد، محتوی اساطیر هندوایرانی، به‌ویژه‌ایرانی

است. دراساطیر ایرانی صلابت و شکوه حماسی و رزمی در کنار نرمی و لطافت بزمی جریان دارد وآن‌چه که به‌این اساطیر شکوهی می‌بخشد ، آن آمیزه‌یی است از غنای کامل شعری .

در اساطیری دیگر به‌ویژه آن قسمت که مربوط به توفان است ، توفان به صورت گاوی درمی‌آید واین تجسم ازتصور هندو ایرانی که ابر توفان‌زا را مظهر گاو یا ماده گاوی می‌پندارد ، بی‌شباهت نیست ، هم چنین است نمایانی رب‌النوع توفان به شکل پرنده‌یی که اساطیر ایرانی نیز ازآن بیگانه نیست ، چون در اساطیر ایرانی به موجب روایت عقابی را می‌شناسیم که آتش‌ایزدی یا آذرخش رابه‌زمین می‌آورد ، این نیز بی‌شباهت به اسطوره‌یی بابلی نیست. دراساطیر بابلی به‌پرنده‌یی مواجه می‌شویم به اسم **زو** **Zu** که می کوشدتادفترچهٔ تقدیررا از **ان‌ـلیل** **En -Lil** به‌ربابد. طی‌نبردی که درآسمان در گیر می‌شود ، «زو» توفیق‌یافته و به‌دفترچهٔ تقدیر دست‌می‌یابد و باز پس گرفتن آن‌تنها ازعهدهٔ **مردوك** **Marduck** برمی‌آید ، زو نیزهم چون اژدهایی که گاوها را درمغاره‌ها نهان می‌سازد، در کوهستانی سخت وصعب دربیغوله‌یی غیرقابل نفوذ مأمن می‌سازد. برای دست‌یابی به اواز **ره‌من** **Ramman** یاری خواسته می‌شود و ره‌من که رب‌النوع تندروصاعقه‌است باسلاح خود مأمن «زو» راویران ساخته و براه چیره می گردد .

دامنهٔ نبرد میان خدایان و اهریمنان بسیار گسترده و از لحاظ تمثیل ارزش فراوانی دارد. اساطیر هند وایرانی که برخوردار ازریشهٔ مشترکی می‌باشند نمونه‌های شایان توجهی رادراین مورد به‌دست می‌دهند ، ودرواقع شاید بتوان آن‌هاراکامل‌ترین نمونهٔ تولیدباران ویا اسطورهٔ ابرتوفان‌زا دانست. به‌موجب این‌اساطیر **ایندرا** **Indra** با جنگ افزار ویژهٔ خود ، **وجر** **Vagar** یاصاعقه ، **ورتره** **Vartra** یا انسداد و سرانجام **اهی** **Ahi** یامار رابه‌قتل می‌رساند . این‌نبرد در آسمان واقع می‌شود و آن

چنان سهم‌گین وپرهیبت است که هستی را به‌سختی می‌لرزاند . ایندرا ـ اژدها را که به کوهستان گریخته است می‌کشد وابرهای دربند شده‌را آزادی می‌بخشدو به‌مناسبت همین پیروزی است که به لقب **ورتره‌هن** Vartrahan ، یعنی « کشندهٔ ورتر » شناخته می‌شود .

در اساطیر هندی مبارزه‌یی دیگر این چنین سترگ و سهم‌گین به **ایندرا** منسوب است که در واقع بایستی آن را به **تری‌ته**Trita پسر **آپ‌تیه**Aptya وابسته دانست . این قهرمان اژدهای سه‌سر و شش‌چشم به نام **ویش‌وه‌رویه** Vishvarupa را می‌کشد وسپس گاوهایی را که درغار به وسیلهٔ اودربند بودند رهایی می‌بخشد. این غارنیز جز سمبول و کنایه‌یی از ابربیش نیست ، چون به موجب روایت ـ تری ته که جنگ‌افزارش صاعقه است به‌وسیلهٔ بادها یاری‌می‌شود. مأمن ومأوای تری‌ته درآسمان است ودرواقع همان آتش‌ایزدی وآذرخش فروزانی است که از آسمان برآتش زمینی [آگ‌نی Agni] دمیده می‌شود. دراثر فروزش‌ها و شعله‌هایی که برمی‌انگیزدهم‌چون ذوب گری به‌قالب گری می‌پردازد . تری‌ته قهرمانی است که آتش‌را ازآسمان به‌زمین آورده ونوشابهٔ سکرآوری را که زندگی جاودان می‌بخشد ؛ یعنی **سوما** Suma را که نیروفزایندهٔ **ایندرا** است می‌پردازد [49].

لیکن این اساطیر، قهرمانان وخدایان دراساطیر ایرانی رنگ‌ها ونقش‌های دیگری را جلوه می‌دهند که حاکی از دگر گونه‌گی‌هایی در وضع تفکر، مذهب ، اوضاع اجتماعی ، وضع‌طبیعی ، بینش‌های فلسفی و جریان‌های دیگری است که براثر جدایی میان قومی پدید آمده که در دو نقطهٔ متفاوت از لحاظ وضع اقلیمی وطبیعی و جغرافیایی ساکن شده‌اند . دراساطیر ایرانی **ایندرا** را مشاهده می‌کنیم که از گروه فرشته‌گان رانده شده‌است واصولا کمتر ازاویادی می‌شود، وجز به‌عنوان یکی از دست یاران **اهریمن** ازوی نشانی‌نمی‌یابیم. لیکن **تری‌ته** عنوان ومقامی بس‌جالب ترواررزنده

یافته‌است . از نخستین فرشته‌گان مقربی است که برای اولین بار گیاه مقدس **هوم** [هد اومد Haoma = همان سوما Suma ی هندوان] را تهیه کرد و به همین مناسبت دراساطیر ازاو به‌عنوان نخستین‌شفابخش ، دانا وپهلوانی که مرگ وبیماری‌را برانداخته است یاد می‌شود .

گذشته ازنبردهایی پیرامون ستیزبا **آژی دهاك** دراوستا، آن چه که در بر دارندهٔ جنبه‌های اساطیری و شاعرانهٔ زیباتری است ، همانا ماجراهای نبرد و پیروزی **تیش‌تریه** Thishtrya **براپه‌اوشه** Apa usha دیو خشکی است و این سمبولی است ازخشکی‌وبی‌آبی درفلات‌ایران و کوشش‌های‌اساطیری ومذهبی جهت تولیدباران خشکی و کم‌آبی از روزگاران باستان یکی‌ازمشکلات وآفات ایران‌زمین‌بوده‌است،[50] و ایرانیان چنین می‌پنداشتند که تیش‌تریه [تشتر] ، ستارهٔ قلب‌الاسد پدید آورندهٔ باران‌های سودمند درتابستان است، درحالی که «اپه‌اوشه» دیوپلیدی وخشکی آب‌هارا زندانی ساخته ورهایی و گشایش آن‌ها جزازعهدهٔ **تشتر** برنمی‌آید. به‌همین جهت‌است که دریشت هشتم قطعهٔ چهاروپنج چنین ستایش ونیایشی نسبت بدوی ازجانب‌پارسایان به‌عمل آمده‌است[51]: «تشتر ستارهٔ رایومند فرهمندرا می‌ستایم که نطفهٔ‌آب دربر دارد . آن‌توانای بزرگ نیرومند دوربینندهٔ بلندپایهٔ زبردست را... کسی را که چارپایان‌خرد وبزرگ ، ومرمان منتظرند . چه وقت از برای ماتشتر را یومند فرهمند طلوع خواهد کرد؟ چه‌وقت سرچشمه‌های آب بقوت اسبی دگرباره روان خواهدشد؟ ... [52] »این نیایش و مناجات مورد قبول و خوشنودی تشتر واقع می‌شود و هنگامی که ازهدایا و قربانی‌های پارسایان و مؤمنان مسرور شده‌است ، به‌شکل اسب زیبای سپید گونی ، با گوش‌های زرین وزین ولگام زرنشان به دریای « فراخکرت » فرود می‌آید . لیکن دراین میان‌اپه‌اوشه ، یعنی دیوخشکی نیزبی‌مقابله نمی‌ماند، وی‌نیزهم چون‌اسبی‌مهیب بایال ودمی هراس‌ناك به کنار دریای فراخکرت فرودمی‌آید. پس‌از مدت سه‌شبانه‌روز

دیوخشکی وفرشتهٔ باران به نبردی سهم گین می‌پردازند ، نبردی که به شکست فرشتهٔ باران و پیروزی دیوخشکی می‌انجامد و **تشتر** هزار گام از دریا عقب می‌نشیند . آن گاه‌است که درماتم ونالش،فرشتهٔ رایومند فرهمندچنین بەدرگاه اهورامزدا می‌خروشد : « ای‌وای‌برمن‌ای اهورامزدا، بدابه‌حال‌شماای آب‌هاو گیاه‌ها ، محنت به‌توای‌دین‌مزدیسنا اکنون مرامردم درنمازی که ازمن نام‌برده می شود نمی‌ستایند ... اگرمردم در نماز از من‌نام برده مرابستایند ، من نیروی ده اسب ، نیروی ده شتر، نیروی ده گاو ، نیروی ده‌آب قابل کشتی‌رانی خواهم گرفت [52 A] . »

خروش تشتر، پارسایان ومؤمنان را برمی‌انگیزد که قربانی باشکوهی‌به وی تقدیم دارند، وبراثراین چنین رویدادی فرشتهٔرایومند فرهمند باری دیگر به صورت اسبی سپید گون با گوش طلایی وزین ولگام زرنشان به‌دریای فراخکرت فرودمی‌آید. دیوخشکی نیزبه هیأتی مهیب برای‌مبارزه به‌عرصه گاه نبرد می‌شتابد . مبارزه‌یی‌دیگر باتاب‌ونیروی فزون‌تری درمی گیرد تاسرانجام درنیمروز دیوخشکی‌مقهور شده‌وشکست یافته هزار گام واپس می‌نشیند. فرشتهٔ باران بانگ‌شادمانی برمی‌آورد واین ماجرادر یشت‌هشتم ، قطعهٔ بیست‌ونهم چنین‌آمده : «خوشابه من‌ای اهورامزدا ، خوشابه شماای آب‌ها وگیاه‌ها ، خوشا به‌دین مزدیسنا، خوشابه شماممالك ، آب جوی‌های شمابدون مانعی به‌طرف محصول بادانه‌های درشت وچراگاه بادانه‌های ریز وبه‌سوی جهان مادی روان گردد.[52 B] »

پس تشتر پیروزمندانه به‌دریای فراخکرت فرو می‌ریزد . دریا به جنبش و تلاطم درآمده وبخارهای باران‌زا ازدریا به‌سوی بلندی‌های کوه هند که‌درمیان دریای فراخکرت قراردارد برمی‌خیزد ، ابرومه تولید می کند، پخش می‌شود وهم‌چون باران وتگرگ به‌مزارع و کشت زارهای اطراف فرومی‌ریزد [53] .

۱۳ـ هه‌اومه، گیاه مقدس

داستان‌دل‌نشین‌هوم گیاه مقدس، روش‌عالی‌آریاها درپرستش،اهمیت‌زندگی‌وکار، عدم‌توجه‌به‌زندگی
پسین، اخلاق‌وکردارمذهبی، روابط‌صمیمی خدایان وانسان‌ها، اخلاق‌خدایان، فلسفهٔ‌فدیه
وهدایا وقربانی، شیرهٔ‌گیاه‌هوم هدیهٔ خدایان وقهرمانان، هوم پیش از زردشت،
داستان پیدایش هوم، هوم در هیأت یك خدای برجسته ، مظاهر وصفات
عالی هوم، اهمیت و ارزش‌آریاها وپرستش‌آنان ،کرامات هوم ،
توجه به‌زندگی مادی، حاصل‌ونتیجه

سوما **Soma** ی هندوان و **هوم** یا هه‌اومه **Haoma** ایرانیان داستانی شیرین وافسانه‌یی دل‌انگیز دارد. توجه به‌این عنصر، یکی از وجوه عالی‌آریاها را در پرستش نشان می‌دهد. در واقع می‌توان با دقت در این اسطوره به روح بلند آریایی و آن مردم کهن در پرستش ، وعدم عجز و درماندگی، و شهامت و عزت‌نفس‌شان آگاهی پیدا کرد.

البته هم‌چون‌تمام ملل واقوام دیگر، آریاییان نیز برای خدایان هدایا، نذور وقربانی‌ها می‌داده‌اند، اماچنان که‌ذکر شد، این‌هدایا وپیش‌کش‌ها وقربانی‌ها جمله‌گی ازبرای خدایان خیرونیکی انجام می‌شده است‌واصولا ازبرای ارواح خبیث و خدایان تاریکی وپلیدان اهریمن‌صفت به‌هیچ وجه قربانی نکرده و هدایایی تقدیم نداشته وحتا مراسم ستایش و نیایشی‌هم به هراندازه که مختصر و کوتاه و ناچیزنیز بوده باشد انجام نمی‌داده‌اند.حتا چون ادیان دیگر نیز، حتا دربرابر خدایان نیکی ومورد پرستش‌شان نیز افتاده وزبون نمی‌شدند، تضرع‌وزاری نمی کردند، گدا منشانه استدعای طلب‌چیزی را نمی‌نمودند، بلکه خود دست‌یاران و وسایلی بودند ازبرای کومك به خدایان که در واقع کومکی بود به خودشان.آنان برآن عقیده بودند که عناصر نیکی وسودبخش با نیروهای‌اهریمنی‌درجنگ‌وستیزند وخودرا ازاین‌جریان‌بر کنارنمی‌دانستند. دراساطیر تیوتونیکی که شباهت بسیاری دارد به‌افسانه‌ها واساطیرایرانی [۵۳]، مردمان خود را از

این مبارزه بر کنارمی‌دانند واصولا معتقدند که پیروزی ازآن اهریمنان‌است[54]، اما در اساطیرایرانی، آریاهای باستان معتقد بودند که‌دراین گیرودار و بحبوحهٔ‌جنگ وستیز لازم است تا به خدایان و عناصر نیکی کومك و معاضدت نمایند، تا دیوان پلید زودتر برافکنده شده وپیروزی نصیب خدایان شایسته گردد ، واین مبارزه و کومك چنان بود که باانجام اعمال و گفتار و کردارنیك در پیروزی خدایان و جنگ‌وستیز اهریمنان دخالت نمایند .

در این‌جا روابطی بسیار صمیمی و دوستی زا میان خدایان وآدمیان برقرار است.آریاهای ساده دل وطبیعت‌نگرمی‌اندیشیدند که با اهدای هدایا، سرایش نغمه‌های ستایش، سپاس‌داری‌ها ومدحیات خدایان را به‌هیجان درآورده و به‌جدال دامنه‌دارتری علیه‌دیوان پلید وامی‌دارندشان، دراین‌جا هم‌چون‌خدایان یونانی ومردم، روابطی‌عمیق وانسان منشانه‌میان این مردم ساده‌اندیش و خدایان وجود دارد . هرچه این خدایان ازلحاظ پالودگی وپاکی ومنزهی ازصفات ناشایست وخلاف اخلاق ازخدایان یونانی‌و آن‌سرنشینان اولوم‌پوس *Olompus* دورند ، از لحاظ طبع شریف انسانی به خدایان یونانی شباهت دارند . قربانی‌ها و پیش کش‌های غذایی درحکم ضیافت‌هایی است که انسان‌ها از برای این خدایان گرامی تهیه می‌بینند ، خـدایان نیز به این انسان‌های راست پندارتکریم می‌ورزند، ازخوان رنگین‌شان خودرا سیر کرده ونیرو می‌اندوزندو برااثر این نیرو غذایی چون انسان‌ها قوی می‌شوند تابه‌خصم خودچیرگی‌یابند .

شیرهٔ گیاه **هه‌اومه** **Hauma** ازاین‌چنین نیرویی سرشار و لبریز است. هوم ایرانی وسومای هندی هردویکی و واحداست. خدایان ازشیرهٔ این گیاه نیرویی‌بسیار یافته‌وتهییج می‌شوند وبه‌جنگ می‌پردازند وپیروزمی‌شوند. مطابق باسرودهای‌ریگ‌ودا *Rig-Veda* **ایندرا** **Indra** بسیار شایق ودوست‌دار نوشیدن شیرهٔ این گیاه‌می‌باشد وهربار درباچه‌هایی لبریزازشرابی راکه ازاین گیاه تهیه می‌شود می‌نوشد تا بتواند بد

جنگد ودرچنین هنگامی‌است که‌هیچ نیرویی را یارای مقاومت با اونیست .

در قسمت‌های مختلف اوستا از هوم سخن بسیار رفته وآنانی که در اوستا کار کرده‌اند درباره‌اش توضیحات بسیاری نگاشته‌اند. یکی از یشت‌ها ، یعنی «هوم یشت» ویژه گی به‌این گیاه دارد ، هم‌چنین دریسنا نه وده و یازده به‌تفصیل از این گیاه زرین سخن‌رفته است. به‌غیراز «هوم‌یشت» دریشت‌های دیگر نیزازآن‌سخن‌رفته است.هم‌چنین بایستی اشاره شود در « گوش یشت » بند هجدهم و در « ارت یشت » بند سی‌وهفتم از کسی یاد رفته به نام **هوم‌پارسا** که شاید بتوان او را یکی از پیغمبران پیش از **زردشت** دانست[۵۵] .

شاید ازبرای شناخت **هوم** ـ معرفت وآگاهی دربارهٔ درخت **گه‌او که‌ره‌نه** Gau-Kerena یادرخت همه‌تخم لازم‌باشد. این‌درخت یاری دهنده و نیرو فزایندهٔ کلیهٔ نباتات و گیاهان ومزداآفریده می‌باشد که درمیان دریای « فراخکرت » رویید . « گه‌او که‌ره‌نه» یا شاخ گاوبرای مقابله بااعمال اهریمنی، یعنی‌پوسیدگی،بی‌باروبری وازکارافتادگی پدیدآمد. این‌درخت موجودیتی داشت‌ازبرای زندگانی نیك وپایداری جهان وجاودانگی، چون هر گاه کسی موفق‌شد تا ازبرگ‌آن به‌خورد ، به‌حیات ابدی نایل‌می‌شد[56] .

اما مطابق بامندرجات «زاداسپرم *Zat Sparam*»[56A] دیوپلید بدی‌از برای مقابله با کار نیك یزدانی در اعماق دریای فراخکرت یك سوسمار عظیم آفرید . پس اهورا مزدا نیز ده ماهی « کر» پدیدآورد تا مانع تباهی سوسمار شوند . این سوسمار و ماهی‌های« کر» از روش تغذیهٔ معنوی زندگی می کنند و دراعماق دریا تا پایان جهان در پیکار ونبردند .

درخت « گه‌او که‌ره‌نه Gau Kerena » را **هه‌اومه Hauma** یا هوم زرین نیزمی‌نامند ومی‌توان این‌درخت رایکی ازمظاهراین گیاه مقدس خواند. شکل

مادی وزمینی این گیاه مقدس یاهوم‌زرین را اقوام هندوایرانی بسیارمقدس داشته ودر طی‌مراسم مذهبی ازآن بسیاراستفاده می‌برند وبه‌نظرمی‌رسد که پس‌از جدایی هندوان وایرانیان، این‌مراسم درایران نفوذبیشتری یافته‌ودرآیین زردشت داخل‌شده و سرانجام یکی ازارکان‌مراسم مذهبی این‌دیانت درآمده است. شایدهمان گونه که‌درآیین‌آریای هندی سوما **Soma** درهیأت یکی ازخدایان ظاهرمی‌شود، درایران نیز کم وبیش‌این گیاه به‌شکل یکی‌ازخدایان موردپرستش‌داشته است ، چون تجلیل و بزرگ داشت‌اش دراوستا، شاهداین مقام‌است ازبرای اوپیش ازرفورم مذهبی. درجایی ازاوستامی‌خوانیم «رساندن دانش‌برای سخن‌گفتن از تواست ای [هوم] زرین . رساندن نیرو ، رساندن پیروزی، رساندن دل‌خوشی، رساندن بهی‌بخشی، رساندن افزایش، رساندن بالندگی ، رساندن زور برای همهٔتن ، رساندن بزرگی سرتاسردرخشان ، رساندن‌آن‌را هم‌چنین درمیان‌جهانیان، به‌زندگی کنندهٔبه‌کام فرمان‌روای‌درهم شکنندهٔ بدی، شکست دهندهٔ پلیدی[۵۷].» این گفتار هم‌چنین دربند بعدی ادامه پیدا می کند و این خدا که درآغاز گیاه زرینهٔ مقدسی بوده است پناه‌گاه وملجأی می‌شوداز برای مردمی که از بدیها ، زشتی ها و ناهنجاریهای اهریمن صفتان و پادوان دیو پلیدی به تنگ آمده‌اند . دربند شانزدهم‌از یسنای‌نهم نیز به صفات ووظایف دیگرهوم‌اشاره می‌شود واین ماجرا در سه‌یسنای : نه ، ده ویازده هم‌چنان ادامه دارد.

هوم کرامات وبه‌کاریهایی نیز دارد که به‌تکرارمی‌آید. دربندنوزدهم، بیستم، بیست ودوم وبیست‌وسوم ازاین کرامات‌نام‌می‌رود. یکی‌ازاین‌صفات‌برجسته‌هوم، سلامت تن ودور گردانندهٔ مرگ‌است، بخشاینده عمر وزندگانی طولانی‌قرین باصحت وسلامت است هر گاه نیك دراین‌قسمت ازاوستا دقیق‌شویم، فروشکوه این‌خدای‌پیش‌از رفورم را باز می‌یابیم، چون‌در ریگ ودانیز این‌چنین‌ها از اویاد می‌شود،وهر گاه متن اوستا را باآن‌چه که در ودا است مقایسه نماییم ، به‌ارزش وعمق‌رفورم زردشت‌آگاه می‌شویم .

در این‌جا طنین بافروشکوه خدا ومردمی استوارسته، جاودان ، فعال ، اهل کاروکوشش، وابسته به‌زندگی‌کامل‌مادی وزمینی، سرشار ازنیرو و دلاوری و راستی ، مشحون ازآزادگی‌وطالب وجویای زندگی‌خوب، کارخوب، خوراك خوب، عمرطولانی، صحت بدن، فرزندان نیك، پهلوانی وزوربازو، نام‌نیك وفر وبزرگی .

بااطمینان هیچ‌گاه درهیچ کتاب کهنی، وآن نوشته‌های مقدسی که‌قرن‌هایی بسیارپس از اوستاآمده است حاوی این‌چنین نکاتی نیست. زندگی‌آریایی عصر اوستا و پیش ازآن مشحون بوده‌است ازموج‌زندگی . شاید بانقل‌قسمتی از یسنای نهم،آن را که بدون‌آوردن متن، فهم‌اش میسر نمی‌شود، آن شورزندگی سه‌هزارسال گذشته‌را به‌ما سرازیر گرداند :

«این چهارمین بخشایش را از تو خواستارم ، ای هوم مرگ‌زدا ، هم چنان دلیرانه باخوشنودی‌برابردلخواه در روی‌زمین پیش‌به روم، بدی‌را درهم شکنم، پلیدی راشکست دهم. این‌پنجمین بخشایش‌را از توخواستارم ای‌هوم مرگ زدا. این چنین در سرتاسرزمین‌پیروزمند، درجنگ‌شکست دهنده پیش‌روم، بدی‌را درهم‌شکنم، پلیدی‌را شکست‌دهم ...

هوم زور ونیرو می‌بخشدبه‌آن دلیران چالاك که می‌شتابند برای پیشی گرفتن دراسب دوانی. هوم به زایندگان ، پسربرجسته هم‌چنین فرزندنیکوکار می‌دهد. هوم‌به آن بزرگان خانواده‌ها که برای‌آموزاندن کتاب‌های دینی‌نشینند، فرزانگی وبزرگی می‌بخشد .

هوم به‌آن دخترانی که دیرزمانی بی‌شوهر به‌سرمی‌برند، یك آدم درست کار (شوهر درست‌کار) ومهربان می‌بخشد ، همین که نیك‌خردی (دخترنیك‌خردی)آرزو کند[۵۷۸] . »

هرگاه برآن‌باشیم‌تاتنهادرباره تجلیات، صفات ومظاهرهوم سخن گوییم، بحث

بسیاربه درازا خواهد کشید، واین‌مورد لازم‌است‌تابه جای‌خود، درآیین مزدیسنامورد تفصیل‌کامل قرار گیرد .

به‌هرانجام بعدها هوم‌دارای مراسمی شد که تاهم اکنون دوام‌آورده‌است.[58] وطی‌مراسم‌مذهبی ونثارنفقه ، هوم‌را در جعبه‌یی فراهم‌آورده ودر محفظهٔ آهنینی قرار می‌دهند .آن موبدی‌پنج یاشش قطعه ازاین گیاه را ازآن‌محفظه طی مراسمی بیرون آورده ودرظرفی‌شسته ودرهاونی با « وه ره؛ Vara » می‌پالاید.آن گاه عصارهٔ گیاه را با مایعات مقدس‌دیگری ضمن‌اورادوادعیه‌یی مخلوط می کند، والبته‌این‌ازمراسم‌متأخر است که درهردیانتی قهراً به وسیلهٔ روحانیان‌آن‌مذهب به وجودمی‌آید .

به‌هرانجام مراسمی دربارهٔ گیاه هوم ازادوار کهن موجودبوده‌است. دریسنای نهم، ضمن بندهای اولیهٔ آن در بارهٔ پیدایش این گیاه مطالبی آمده است[۵۹] . نخستین نگهبانان این گیاه **وی ونگهونت** Vivanghvant **آبتین ، تشتر وپوروشسب** پهلوانان کهن بوده‌اند. اما ازلحاظ نمایاندن سابقهٔ کهن‌تری لازم است درودا ، کتاب مقدس هندوان نیزبه‌کاوش پرداخت . به‌موجب‌این روایات « امرت سوما » ، یعنی سوم جاودان راعقابی ازآسمان به‌فرازنای کوهی می‌آورد . جریان این داستان بدین قرار است که‌عقاب‌تیزپربه دژاستوارآسمان راه یافته و گیاه زندگی‌بخش‌سومارامی‌رباید.[60] دراساطیروافسانه‌های بابلی‌نیزنشانی ازگیاه معجزه‌بخشی داریم که « گیاه زایندگی » خوانده می‌شود ونگهبان‌اش **شاماش** Shamash خداوندگار خورشید است، تفصیل افسانه‌یی‌دربارهٔ گیاه ولادت‌یازایندگی‌دراساطیر بابلی نیزخالی‌ازلطف‌نیست. به‌هنگامی که‌همسر **اه‌ته نه** Etana دلاوربابلی ازدرد ورنجی‌به‌هلاك است وازدردبارداری سخت به خودمی‌پیچد ، پهلوان بابلی‌دست نیازبه جانب **شاماش** Shamash خدای بزرگ مهردرازمی کند وتضرع وزاری می کند تا آن‌خدا مکان گیاه ولادت‌رابه‌وی‌بنمایاند ، تاهمسرش ازفرط درد به هلاکت باز نه‌پیوسته‌وآسایش یابد ، ودر این‌هنگام است که

عقابی پهلوان‌بابلی را به‌جای گاه گیاه ولادت راه‌نمایی‌می کند[61] . دراین‌جا وجه‌شباهت وهمانندی بسیارشیرینی میان ولادت فرزند« اه ته‌نه » باداستان ولادت **رستم**موجوداست که جهت محققان مبحثی ارزنده خواهدبود .

۱۴ـ نکات اساسی آیین آریایی

نکاتی اصلی‌دربارهٔ دیانت آریاها ، دربارهٔ طبیعت پرستی،خدایان عمدهٔ هند و ایرانی،خدایان عمدهٔ آریاهای‌ایرانی، دیوان در اوستا گروه خدایان آریایی می‌باشند، میتراپرستی ، مزداپرستی پیش‌از زردشت ، دربارهٔوارونه‌خدای‌بزرگ آریایی ، علت توجه به خدایی‌واحد ،زن خدایان ومرد خدایان ،خانواده‌اساس والگوی طبقات خدایان ،عناصرشرونیروهای نیک، روش‌کلی‌پرستش ،اخلاق‌کلی و اساسی‌آریایی

ممکن است پس‌ازاین پراکندگی دربارهٔآیین‌آریاها به‌جست و جو وکاوش رئوس ومطالبی‌عمده به‌دست‌آورد . دیانت‌آریاهای ایرانی‌تقریباً با اندکی‌کم وبیش و تفاوت همان هایی بوده است که در زمان اشتراك داشته‌اند و این مطلب از مقایسهٔ اوستاووداآشکار می‌شود ، و این معتقدات و مراسم و آداب تا زمان ظهور زردشت هم‌چنان‌میان‌شان باقی‌بود و بسیاری از آن در صورت تکامل یافته و پالودهٔ خود مورد پذیرش‌اصلاحات‌پیامبرشد و در آیین راه یافت . اینان روش اصلی دیانت شان طبیعت پرستی‌محض‌بود وبه مظاهر طبیعت ، چون: آب ،باد ، خاك، خورشید ، ماه،ستارگان ، آسمان، زمین،خاك وآتش‌جنبهٔ خدایی بخشیده و به پرستش‌شان مبادرت میکرده‌اند ، و این خدایان را «دیو» می‌نامیده‌اند . در پهلوی « دو » **Deiv** ، دراوستا « دءموا » **Daeva** « دیو » درهندی باستان **Dêvà**[۶۲] واین‌کلمه‌به خدایان‌آریایی‌پیش‌از زردشت اطلاق می‌شده‌است وچون زردشت به‌اصلاح پرداخت، «دیوان» یا خدایان گذشته را مردود دانسته و برمبنای یك‌تا پرستی اهورامزدا را خالق کل جهان معرفی کرد ، واز آن زمان به‌بعد این‌خدایان مردود به‌مفهوم «دیو» امروزی شناخته‌شدند ، اما این‌کلمه

هنوز درزبان‌هندی وزبان‌های اروپایی‌همان مفهوم درست‌پیشین‌خودرا نگاه داشته‌است. **زه اوس** Zeus یونانی، **ده اوس** Deus لاتینی ، **دیو** Diuc فرانسه **دەوا** Deva هندی جملگی به‌مفهوم خدامی‌باشند [63]. میان این مظاهر طبیعت یادیوان آریایی ، باران و روشنایی اهمیت فراوانی داشت . چنان که مشاهده شد میان آریاهای هندی **ایندرا** Indra ی اژدها کش اهمیت‌فراوانی داشت وخداوند رعدوبرق وپیکاربه‌شمار می‌رفت ، امامیان‌آریاهای ایرانی‌آن مقام را ازدست‌داده وبه‌ندرت ازوی‌یادشدتاآن که سرانجام دراوستا ازدیوان مردود آریایی‌به شمار رفت.

اما به عوض **میترا** Mithra میان ایرانیان ارج و اهمیتی بسیار یـافت . لیکن جای ایندرای‌مردود واقع شده رابایستی‌چیزی پرمی کرد وبه‌همین‌جهت عقایدی در بارهٔ او به ایزد بهرام – یا [**وه رثرغن** Vere thraghan اوستا – ورهران – ورهرام پهلوی] منسوب شد[64]. این پرهیزدرمورد **وارونه** Varuna نیزعملی‌شد وبه گونه‌یی که دربارهٔ **ایندرا** عمل‌نمودند، یعنی‌صفت اورابر گزیدند ، درمورد وارونه‌نیز صفت وی‌را به‌شکل اهورامزدا، خالق جهان‌مورد پرستش‌قراردادند. میترا اززمان‌های بسیاردوری معبود هند واروپاییان، وهندو ایرانی‌بوده است وچنان که ملاحظه کردیم درچهارده‌قرن پیش‌ازمیلاد نام اوبه وسیلهٔ حکام‌میتانی‌در کناروارونه وایندرا به‌سو گند یادشده است. اما میترا روزبه روز دارای اهمیت ومقام برجسته‌یی می‌شد ، هم خدای جنگ به‌شمارمی‌رفت وهم رب‌النوع پیمان ودوستی محسوب می‌شد وهم خدای آفتاب بود. اما وارونه‌نیزخدای بزرگ‌هند وایرانی‌بود، وی‌خدای بزرگ، نگهدارنظام وبقای جهان به‌شمار می‌رفت وازجمله خدایانی‌بود که‌ازوی به‌نیکی‌واحترام‌یاد می‌شد وچنان که‌تذکرداده شد، همین وارونه که به‌صفت‌آسوره، یعنی‌بزرگ‌وارباب وصاحب‌می‌آمد، چون **آسوره- وارونه** Asura Varuna بعدها نزد ایرانیان به اوهرمزد یااهورا- مزدا، ومزدا- اهورا- یعنی‌سروردانا که‌خالق کل‌وخدایی‌یکتا بود،تغییر شکل‌پیدا کرد .

اما آیا درواقع علت این تغییروتحول در دیانت ایرانی چیست وبرچه مبنایی استوار است. برخی ازمحققان چون **دومه‌زیل** Dumezil برآنند که ایرانیان پس از شهرنشینی، تمرکزجمعیت ومدنیت، نیازمندی به نظم وقانون پیدا کرده وبه‌همین جهت به وحدت گراییده واز خدایان جنگ وخشونت وبی نظمی وهرج ومرج دست پرستش فروهشته‌وبه‌پرستش «اهورامزدا» خدایی یك‌تا، خدای نظم وقانون، عدل‌ودادپرداخته‌اند، البته این احتمالی است که میان بسیاری از اقوام که به شهرنشینی پرداخته‌اند، گمان‌اش قابل تصدیق می‌تواند بود [65].

هم‌چنین آریاها به رب النوع‌ها وربة النوع‌ها باور داشته‌اند، یعنی خدایان مذکرومؤنث را معتقدبودند. مثلا **دیا اوه** Dyauh خدای بزرگ‌آسمان و **آگ‌نی** خدای آتش از مرد خدایان و **اوشاه** Vshah یا اوشانه Vshanh دختر آسمان از زمرهٔ زن‌خدایان بوده است. سازمان جامعهٔ خدایان از روی‌الگوی خانوادگی آدمیان مطابق معمول ساخته‌شده بوده‌است. خدای‌بزرگ، رب‌النوع‌آسمان پدر نامیده می‌شد. واین‌امر، یعنی‌اعطای کلمهٔ پدربه‌خدای خدایان در تمامی مذاهب وادیان‌قابل مشاهده می‌باشد [٦٦]. دراین سیستم‌خدایی، سپیده دم دختر ودیوان [= خدایان] پسران‌به‌شمار می روند.

یکی دیگرازخصوصیات و ویژگی‌های دیانت آریایی، ثنویت و دوگانگی منطقی وعقلی‌این مردمان بوده است. آن چه که خیر، زیبا ونیکوبوده،آفریدهٔ خدایان نیکی؛وآن‌چه که عناصرزیان‌بخش، مظاهرزشت واثرات‌بدبوده‌است درنتیجهٔ‌کارخدایان شرموجودیت می‌یافته‌اند. نیروها ومظاهر نیك‌عبارت بوده انداز باران های به موقع، روشنایی، فصول‌خوب ومعتدل، تندرستی وصحت، فراوانی و وفورنعمت، ـ وعناصر شر نیزارقبیل تاریکی وظلمت، خشك سالی وقحطی، زمستان و سرمای شدید، بیماریها و وناخوشی‌ها، دروغ وصفات‌ناشایست ونکوهیده ـ در شیوهٔ پرستش این آریاها آن چه

که جالب توجه وقابل‌تعمق است این که ازبرای خدایان ومظاهرشروزشتی به‌هیچ وجه عبادت، پرستش ونیایش ومراسمی وجودنداشته است، بلکه به عکس‌ملل واقوامی‌دیگر بر آن اعتقاد بوده‌اندکه بایستی به وسیلهٔ کومك بر خدایان خیر ، برعلیه عناصر شر جنگید وآن‌هاراتضعیف نموده وبرافگند. اینان مردمانی بودند ساده دل ، جنگ جو، پیکاری وراست کردار که به‌هیچ وجهی زیربار گناه کژی وناراستی نمی‌رفتند . این‌آن چیزهایی است که از نوشته‌ها به یادگار مانده برمی‌آید واستنباطی است که‌از مدارك موجود ولی‌اندك و قلیل می‌شود . آن‌چه که ازمدارك حاکی می‌شود ، جمله‌گی ازکار، کوشش، پیکار برعلیه ظلم وبیداد ، ستیزه برعلیه دروغ و ناراستی وپلیدی است، روح لبریز و سرشار از شور زندگانی مردمی است که به درست پیمانی ، نیك کرداری ، سلحشوری،آزادگی وجوان مردی شهره‌اند. جریان تندسان وپرشورزندگی رامشاهده می کنیم که درطلب فرزندان،پسران ودختران‌نیك‌است ، جنبش قهرمانی‌را بازمی‌یابیم درکارستیزی‌است ازبرای بیرون راندن‌بدی‌ها وپلیدی‌ها ، وبدها وپلیدها ازجمع‌وگروه نیك‌کرداران، روح برتری جو وزندهٔ مردمانی رامشاهده می کنیم که درکاربرپاداشتن مسابقه‌های پهلوانی است، مردمانی زنده دل‌را باز می‌یابیم که برای دنیایی موهوم ترك زندگی نکرده و صوفی‌گری و عرفان منشی رابه دور می افگنند ، لباس های فاخر می‌پوشند ، پرتوبرق‌آلودهٔ سلیح‌شان ازشوکت‌واحتشام حکایت می کند . روزه داری‌را نکوهش می کنند ، چون ازناخوارگی ضعف می زاید وعقل درست در بدنی که از کم خوارگی به‌ضعف‌گراییده است، پرتوی شایسته ندارد . نیکی‌ودرستی ودادگری وتمام کارهای خوب وشایسته را ازبرای نفس‌خوبی وانسانیت انجام می‌دهند نه‌ازبرای‌آن که پس ازمرگ به‌بهشتی موهوم روند . هرقوم وملتی به‌هنگامی که ازلحاظ اخلاقی‌سقوط کند ، به وسیلهٔ خرافات بایستی مهارش کرد وبهشت ودوزخ آن مهاراست . در زمان ساسانیان که اخلاق اصیل در جامعهٔ ایرانی سقوط کرد ، **ارداویراف** ظهور نمود و

تازیانهٔ بهشت ودوزخ را برپیکرجامعه نواخت تاشاید مردم را به خود آورد، اما این آغازی است ازانحطاط درانحطاط ، چون ازبهشت ودوزخ ریا وسالوس پیدا می‌شود . تودهٔ مردم ازآن جهت به‌کارهای قراردادی واحکام آن تن درمی‌دهند که به پاداش آن دنیا نایل‌آیند ، وازآن جهت ازبرخی‌منهیات ومحرمات روی می گردانند تادوچارآن عذاب‌ها ی‌الیم نشوند. نه‌کار وعمل خوبی را خاطر نفس خوبی انجام می دهند ونه از عمل‌بدی به خاطر قبح‌آن روی می گردانند ، ودراین جا است که یك طبقهٔ روحانی‌به بهره‌برداری آغازمی کند واین امر خود قهراً به وجود می‌آید وصورت کثیف وشیطانی آن را درکلیسای‌کاتولیك اروپای اواخر قرون میانه وپس ازآن مشاهده می نماییم که ازجانب پاپ‌کاغذ پاره‌ها ویاآمرزش‌نامه‌هایی نوشته و کشیشان‌دوره گرد درتوبرهٔ گدایی ریخته و به اطراف و اکناف نقاط اروپا به راه می‌افتادند ودزدان ، جانیان وناموس دزدانی را که یك عمر به گناه سر گرم بودند با آن آمرزش نامه‌ها که از جانب پاپ صادرشده بود می‌آمرزیدند ، یعنی بامبلغی‌پول آمرزش نامه‌یی به گناه‌کاری فروخته و هم چون که صدای‌سکه درصندوق کشیش وروحانی به صدا درمی‌آمد ، از عرش اعلی اخطاریه‌یی صادر می‌شد که این‌مرد یا زن گناه‌کاربه واسطهٔ پولی که پرداخته از تمام گناهان آمرزیده شده‌است .

به هرانجام نیاگان مادارای چنین روش‌هایی نبودند ، وآن چه که در این باره به وجودآمده است ازساخته‌های متأخرپهلوی است ویا سعی و کوشش کسانی‌است که دانسته ویا نادانسته ، ازروی قصدیا پیروی کور کورانهٔ متعمدان به ساختن چنین چیزهایی ازبرای آیین کهن ایرانی مجاهدت می‌ورزند . البته دیانت و اخلاق وروش نیاگان باستانی‌ما ،آریاهای ساده دل وراست پندار ایده‌آلی وغایت خوبی نبوده است. ضعف‌ها وموارد قابل انتقادی‌داشته‌است که ازآن‌ها یاد کردیم، اما این‌ضعف‌ها وموارد قابل انتقاد دربرابرآن چه که دارای ارزش وشکوه درستی است ناچیزمی‌باشد .

۱۵ ـ چگونگی آیین مهر پیش از زرتشت

مجملی ازمعتقدات آریاها هنگام ورودبه فلات، نفوذ معتقدات بومی‌در اعتقادات آریاها ، گفتهٔ کریس تن‌سن‌دربارهٔ دیانت آریایی، دوشاخهٔ مهم‌این‌دیانت ، دستهٔ خدایانی به‌سرپرستی ایندرا ، دستهٔ اسوراها یا اهورا ، تقسیم کلی ، پرستندگان میترا ، پرستندگان مزدا، تعریف وتوضیح نی‌برگ ، روش‌پرستش‌مهر، وظایف وکارهای‌مهر طبقهٔ مغان ، کار این طبقه در طول پرستش ها ؛گسترش و نفوذ میترائیسم؛ اصلاحات

اینك زمینه‌یی فراهم است که توجه کنیم در زمانی که آریاها به ایران آمد دارای اساطیر، خدایان، مراسم، افسانه‌ها ومعتقداتی بودند، امادراین سرزمین‌تازه به ناچاربرحسب مقتضیات وشرایطی دراین موارد دگرگونی‌ها وتغییر وتبدیلاتی حاصل شد . علاوه برعلل طبیعی چون موقعیت جغرافیایی،آب وهوا و علل طبیعی دیگر که قهراً در معتقدات بشری اثر می‌گذارد[۶۷] ، معتقدات و فرهنگ بومیان ایرانی نیز به زودی در فرهنگ‌آریاهای تازه وارد شروع به نفوذ کرد . مادربارهٔ چگونگی عقاید بومیان درحد مقدورسخن گفتیم واینك‌به جا است تا به دورهٔ متأخر آریایی ، اندکی پیش ازظهور زرتشت نظرافکنیم ،

کریس‌تن‌سن Christensen جایی بسیار بـه اختصار و مجمل می گوید[۶۸]: دین قدیم‌آریاها بر پرستش قوای طبیعت وعناصرواجرام سماوی استوار بود. معذلك از زمان بسیار قدیم خدایان عمدهٔ طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی واجتماعی می‌شوند . چنین به نظرمی‌رسد که قبل ازجداشدن دو تیرهٔ هند وایرانی از یکدیگر تفاوتی میان‌دودسته ازخدایان عمدهٔ آن‌ها بوده‌است. یك‌دسته‌را **دیوها** (دیو **Daiva**) می‌خواندندو دررأس‌آن خدای جنگ جویی‌به نام **ایندرا Indra** قرارداشت ، ودستهٔ دیگررا **اسوراها Asura** (به‌ایرانی **اهورا Ahura**) می‌گفته‌اند وسردستهٔ‌آن‌ها **وارونه Varuna** و **میتره Mitra** بـود . اکثر دانشمندان بر آنند که **مزداه**

Mazdah ایرانیان که به معنی «دانا» و بزرگ‌ترین اهوره می باشد ، همان وارونهٔ قدیم است، که نام اصلی‌اش درنزداقوام ایرانی‌فراموش شده‌است. ازلحظهٔ ورودایرانیان به عرصهٔ تاریخ ما به دوشکل مختلف از مذهب ابتدایی‌آن‌ها بر خورد می کنیم . یك دسته به‌پرستش میترا **Mitra** (درمتون ایرانی میثره **Mithra**) مشغول‌اند ، که در این هنگام در رأس دیوها قرار دارد ، و دستهٔ دیگر که خدای بزرگ آن‌ها مزداه می باشد .

پرستندگان میترا یا مهر درنیایش او وخدایانی که در گرد اویند ، یشت‌ها را می‌سرایند واین همان سرودهایی است که نمونه‌هایی چند ازآن ، که‌با اصول دین زردشتی تطبیق شده درقسمت موسوم به« بخش جدید اوستا» تا امروز برای ما محفوظ مانده است . ازجملهٔ این‌دسته خدایان یکی **رش‌نو Rashnu** یعنی‌راستی ودیگری **سرا اوشه Sraosha** (سروش) به‌معنای اطاعت است . این‌نام‌ها هم‌چون غالب اسامی خدایان اوستایی مانند « مجردات مجسم» به‌نظرمی‌آید. به ادعای **نی‌برگ Niberg** [69] این خدایان درحقیقت‌نماینده ومظهرهیأت‌های اجتماعیه‌می‌باشند . به‌گمان‌او«رش» خدای آزمایش دینی « ور ordalie» و سروش خدای‌است دین دار وآمادهٔ دفاع مهر پرست بود **اشی Ashi** الاههٔ باروری و زناشویی ، به مؤمنین برکت در ازدواج وهر گونه‌سعادت ارزانی‌می‌داشت. دیگراز زمرهٔ خدایان **وه ره‌ثرغنه Verethraghna** «بهرام» خدای حمله وپیروزی ــ خدای جنگ و خورنه **X varenah** ، یافری که جلال و اقبال شاهان به حق ازاوست می‌باشد، وبسی خدایان کوچك دیگر.

پرستندگان مهر ، هنگام قربانی جانوران برای خدایان، خود راباهوم ــ هه اومه **hauma** سرمست می کردند، وآن مشروبی بود که ازفشردهٔ گیاهی به همین نام به‌دست می‌آمد . هوم‌به عنوان خدایی که مؤمنان رادرجذبهٔ مذهبی گردمی‌آورد ، پرستش می شد ...

چنین به‌نظرمی‌رسد که پرستش مزداه نیزمانند پرستش مهردرسراسر سرزمین محل سکونت ایرانیان مرسوم بود . **زردشت** « زه ره ثوشت ره Zarathushtra » پیغمبر نیزازمیان این دسته‌درنقطه‌یی ازایران شرقی ظهور کرد[70]. زمان ظهور او به‌هر حال مقدم بردوران هخامنشی است. زردشت با گاتاهای خود، که نوعی‌موعظات نبوی به‌شعراست، آیین پرستش مزدا را اصلاح وآن‌را برپایهٔ محکمی استوار کرد که امروز به نام شریعت زردشتی معروف است .

باری این‌چنین جریان‌هایی بود، یعنی‌جریان نفوذ و گسترش معتقدات‌بومی ایرانی که درباره‌اش سخن گفتیم ، و این‌جریان‌های‌آریایی که در دوصورت متفاوت و جریان‌هایی منشعب ازآن که در تغییر و دگرگونی بودند ، که آیین آریاها را به وسیلهٔ مغان به دوران ماد وهخامنشی منتقل کرد. دربارهٔ مغان جای‌سخن‌بسیاراست[۷۱]، اما هرگاه‌به‌تحقیقات **مه‌سی‌نا** Messina[72] اتکاء نماییم، برخلاف رای‌**هه‌رودوتوس** Herodotos[73] که‌مغان‌را طایفه‌یی ازطوایف مادی معرفی می کند متوجه می‌شویم که این مغان‌طایفه وقبیله‌یی نبوده‌اند، بلکه اینان افرادی بوده‌اند روحانی که‌طبقه‌یی محدود که انجام امورمذهبی به‌وسیلهٔ‌آنان صورت می گرفته است وبعدها براثر تقویت و گسترش مذهبی اینان اهمیتی یافته، متشکل شده وطبقهٔ مقتدری را تشکیل داده‌اند اندکی پیش از ظهور **زردشت** که‌پرستش **میترا** Mithra در ایران رواجی داشت ، اینان‌کاهنان این‌مذهب بودند و بعد در دوران اصلاح، این طبقهٔ مقتدر از برای حفظ منافع طبقهٔ خود و هم‌چنین استفاده از جریان تازه‌یی که بوی موفقیت‌آن مشام‌شان را پر کرده بود، وزنده نگاه داشتن‌آیین‌آریایی‌قدیم رادر کنار رفورم، خودرا هواخواهی سخت پای‌نشان دادند وبه‌این وسیله بود که موقعیت خودشان‌را حفظ‌نمودند، وهم‌اینان بودند که به‌هنگام‌مقتضی، عناصرقدیم رادگرباره واردآیین تازه کردند، وچون‌متولیان مذهبی بودند ، درکارشان توفیق حاصل کردند وآیینی راکه زرتشت آورده بـود ، و

اصلاحات عمیق اورا کم کم از مسیر وجریان اصلی خارج کرده و روشی را که بیشتر سودشان‌درآن بود به‌پا کردند. به‌طورکلی‌روش‌تاریخ دربسترزمان‌همین‌است[۷۴] و دراسلام نیزپس ازرفورم عظیم محمد ، همین امر انجام گرفت و بازگشتی شد به خرافات و روش‌های‌منحط جاهلیت و درواقع دوران جاهلیت دوم شروع‌شد .

اما دراین جا لازم است تادگرباره به‌اهمیت ونفوذو گسترش عظیم‌مهرپرستی اشاره شود . در دوران هخامنشی در کتیبه‌های اردشیر دوم و سوم نام میترا در کنـار نام‌های‌ـ اهورامزدا و آناهی‌تاآمده است، و گاه‌تنها همراه‌بانام اهورامزدا ذکرشده‌است. ازروشی که دریادکرد نام میترا مستفاد می‌شود، چنین برمی‌آید که درزمان هخامنشی پرستش میترا درمیان توده گسترش واهمیت بسیاری داشته‌است[75].

باعطف توجه وعنایتی دربارهٔ وظایف میترا و سرپرستی‌ها و اعمال و کردارو الطاف وخشم و غضب وی نسبت به‌بندگان است که متوجه می‌شویم به چه علتی میان آریاها که‌شروع به شهرنشینی نمودند، پرستش‌این خدا تااین‌اندازه رواج ورونق‌یافت. هرگاه در «مهریشت» دقیق شویم ، آن‌موارد و صفاتی‌را که ازبرای ایرانیان در قسمت هوم، گیاه زرین برشمردیم، بسیاپررنگ وآب‌تر درنظرجلوه گرمی‌شود. رونق و شکوه زندگی عملی، احتشام وشکوه زندگی مادی که باپیکارو کوشش حاصل می‌شود، نظم‌و ترتیبی که یك زندگی نوخاستهٔ شهری لازم دارد درمهرجمع است .

اما این‌مهر، این‌خدای باستانی، این‌آیین عظیمی که ایرانیان‌آن چنان‌بدان دل وابسته بودند، کیست، یا چیست؟.آن چه که دراین‌باره برمی‌آید ، بایستی ازاوستا کسب کرد . درآغاز «مهریشت» به عظمت دیرین ومقام بعدی مهر که درمقام به گفتهٔ اهورامزدا مطابق باخود اوست، بر می‌خوریم . شاید برهمین‌مبنا بوده باشد که اردشیر دوم وسوم‌نام مهرواهورامزدا را دریك ردیف‌آورده‌اند . آن گاه به‌مبدیی باز می‌رسیم که کیفردهندهٔ سخت وبی گذشت پیمان‌شکنان می‌باشد. اما پاداش نیز می‌دهد، پاداش

به کسانی که‌دروغ نگویند، پیمان شکنی‌نکنند واین چنین کسانی رافرزندهای‌شایسته می‌بخشاید. مردمی که به شهرنشینی‌آغازیده‌اند ، درطلب خان ومان وآسایش وراحت می‌باشند ، ومهرنیز به‌نیك‌گرایان بخشندهٔ خوشی، آسایش وخان‌ومان است . مهرآن موجودی است باهزارگوش وهزارچشم که همواره بیدار ومترصداعمال مردمان است. مهردرمیدان وصحنهٔ نبرد، آن‌جنگ جویانی را ظفروپیروزی می‌بخشاید که ازمؤمنان بدوباشند، راست‌گرای ، پیمان دار ، درست‌کار و وارسته باشند . از برای مهر تفاوتی در درجات و مقام اشخاص نیست و از بزرگ و کوچك ، بلند مرتبه و کوچك مرتبه نمی‌توانند به‌او دروغ به‌گویند ، و هرگاه کسی به دروغ گرایید به زودی به کیفرش می‌رساند .

به‌همین‌سبب است که‌آریاها این‌چنین به‌مهر گرایش دارند. مهرمظهر حفظ نظم وقانون است، نظم‌وقانونی که ازبرای یك‌جامعهٔ شهری بسی‌لازم است وقوامش‌بدان وابسته می‌باشد. بزرگ‌ترین‌کارمهر که نظارت‌کامل به‌عهد وپیمان و پیمان‌داری است ، سبب‌شد که طبقهٔ جنگ‌جویان وپیکاریان بدان سخت‌دل‌بسته شدند،آن‌چه که‌سربازان را به‌فرماندهان وابسته می‌سازد ، حفظ سوگند و نگاه‌داری پیمان است به همراه نظم وانضباط، ومهرنیزخدای این موارد است . به‌همین جهت‌بود که مدت‌هایی بعدسربازان رومی که درآسیای کوچك بامیتراآشنا شدند سخت‌به‌آن دل بسته وآیین میترائیسم را که بابسیاری ازعناصردیگر آمیخته شده بود در روم وقسمت اعظم اروپا وآسیا رواج دادند .

آیین میترا پیش‌از آن که ازراه آسیای کوچك به‌وسیلهٔ سربازان رومی به اروپا منتقل شود، با بسیاری از معتقدات بابلی وعناصری دیگرآمیخته شده بود . در اروپا ، به‌ویژه روم‌نیز عناصر یونانی ورومی بسیاری به آن افزوده شدند و دراروپا به شکل آیینی‌درآمد که از مهرپرستی ایرانی تنها نامی بیش‌نداشت . بانفوذ کاملی که

این آیین در ایران داشت، زردشت به طور کلی بر علیه آن اقدامی نکرد، اما پیکرهٔ آن را از شرك پالوده ساخت و متأسفانه اندکی نگذشت که دگرباره این ایزد پاینده گی کرد و چنان که در یشت‌ها ملاحظه می‌شود، با اهورا مزدا. با آن که آفریدهٔ اواست پهلو می‌زند. البته این بحثی بود بسیار فشرده و برای آگاهی‌های وسیع‌تری بایستی به مراجع این مبحث رجوع شود و در کتابی تحت عنوان «دین قدیم آریایی» که درضمن دورهٔ «تاریخ ادیان» منتشر می‌شود، بایستی مراجعه نمود.

۱۶- تحول در گورسازی و هنر

وضع گورسازی و تحول در آن، نشان جا به جا شدن اقوام، انتقال گور از خانه به گورستان، جا و محل گورستان عمومی، چیزهایی که به همراه متوفا به گور می‌نهادند، تنوع اشیا و لوازم، نقطه مشترکی در مذاهب ابتدایی، زندگی بعدی روح، هنر فلزکاری، سلاح های جنگی. جواهر سازی و زرگری، کوزه گری و نقاشی، پیشرفت و تحول در نقاشی و رنگ‌ها، انواع نقش‌ها، قدمت تصاویر آدمی، موضوع کلاسیك نقاشی ایرانی

گیرشمن **Ghirshman** درقسمتی از کتاب خود، تمدن و فرهنگ آریاها را، به‌ویژه آنانی که در سیالك **Sialk** کاشان مستقرشده بودند، از روی یافته‌های باستانی تشریح کرده است که از لحاظ مستند بودن بسیار دارای ارزش و اعتبار می‌باشد. درقسمت کاشان از لحاظ فرهنگ ماقبل تاریخی درحد مقدور، درقسمت‌های اول سخن به‌میان آمد و درهمین قسمت است که یك‌عده از آریاهای جنگ‌جو مستقرشده و برفراز تپه‌یی یك قلعهٔ محکم با دیوارهایی ستبر بنا کردند.

عموماً یکی از وسایل وطرق شناخت جابه‌جا شدن اقوام، یعنی ورود قومی به منطقه‌یی کهن را می‌توان از روی تحول و دیگرگونی‌یی که درطرز تدفین آشکار می‌شود، شناخت، و این‌چنین روشی همراه با تحول در سیالك کاشان به نظر می‌رسد که قومی بر بومیان تسلط یافته وروش‌هایی نو به وجود آورده‌اند. این تحول عبارت از این

بوده است که قبر و یا گورها را دیگر در کف اطاق و یا جاهای مختلف خانه قرار نمی‌داده‌اند ، بلکه چندسد متر دورتر از محل زندگانی عمومی ، یعنی شهر وجای سکنای مردم، در گورستانی ، مردگان‌شان را دفن می کردند و این گورستان به‌منزلهٔ شهرمردگان محسوب می‌شد. در«وندیداد» نیزاشاره است که مردگان بایستی دوراز آب وآبادانی قرارداده شوند. امادر روش‌دفن مردگان، یعنی اشیاوآلات وادواتی که به‌همراه مردگان به‌گور می کردند ، تغییری میان‌قوم جدید و سکنهٔ بومی نظرگیر نیست واین‌حاکی ازروش مشترکی است در ادیان ازنقطه نظر اعتقاد به جاودانگی روح وزندگی پس‌از مرگ . شاید از لحاظ کیفیت و کمیت در چگونگی این اشیاء تغییراتی پدیدآمده باشد. درگورها متجاوز ازسدقطعه چیزهای مختلف می‌نهادند که سلاح‌های جنگ دردرجهٔ اول‌اهمیت قرارداشت و ازاین میان کلاه خودهایی که از چرم ساخته می‌شد ، فراوان‌تر بود. امااین‌زمان‌آن چرم‌ها پوسیده شده وازمیان رفته است، لیکن ورقه‌های سیمین که روی‌آن‌ها نقوش و کنده‌کاریهایی شده و از اجزای آن کلاه‌خودها بوده ، باقی‌مانده است .

اماآن چه که وسعت وافزونی بیشتری داشت،زینت‌آلاتی بودند اغلب‌سیمین و مفرغین که ازلحاظ تنوع موردتوجه می‌باشند . سنجاق‌هایی به‌شکل سرحیوانات که ازلحاظ ذوق‌هنری سرشار بودند، دست‌یاره‌هایی به‌شکل‌های مختلف ، گوشواره‌هایی باسنگ های گران‌بها ، سنجاق‌ها و گرده‌هایی زرین از برای‌سر و انگشتری‌هایی از مفرغ که گاه ازآهن نیز ساخته می‌شدند، ازچیزهایی‌بود که دراین گورها به‌فراوانی می‌نهادند و آن‌چه که تاکنون ازاین انواع فرادست آمده‌است ، یافته‌هایی است که وضع هنری وپیشهٔ فلزکاری و جواهرسازی و زرگری آن‌مردم را آشکار می‌سازد .

به نظرمی‌رسد که استعمال آهن‌دیگربا تناسب زمان جای رابرای خودکاملا بازنموده بود. در گورهای جنگ جویان‌جنگ ابزارهایی چون: سپر، خود ، پیکان ،

خنجر، شمشیر ، لگام وتزییناتی از برای سروسینهٔ اسب می نهادند . اما غذا وخوراك مردگان را نیز از نظر دور نمی‌داشتند، و از برای این منظور از دیگ‌های بزرگ و دسته‌داری که از مفرغ ساخته می‌شد واستعمال آن نزد سکاها **Scythes** متداول بود استفاده می کردند . در شاخه هایی از آهن یا مفرغ که سرتیزی داشتند و به سان پرگارهایی بودند که دوشاخهٔ آن‌ها بریك‌محور قرارنداشته باشد ؛ نیز ازبرای بریان و برشته کردن گوشت به روی آتش سود می بردند .

یك قلم دیگرازاین باز مانده‌های گوری، ظروف می باشد . ازتنوع شکل، رنگ ونقش آشکارمی‌شود که هنروپیشهٔ کوزه گری رواجی داشته است . شایدبتوان در نظرفعالیت این کوزه گران و پادوان‌شان راآشکار و نمایان ساخت،آنانی که‌بااستفاده از چرخ‌ها، گل را به‌اشکال و قالب‌های مختلف درمیآورند ، کوره‌هایی که با وسایل بدوی و ابتدایی به وسیلهٔ شاگردان مشتعل و افروخته نگاه داشته می‌شود ، پادوانی که در کارگاه‌درکارنقل وانتقال‌این‌ظروف هستند ، هنرمندانی که‌سخت سرگرم نقش اندازی وتزیین این کوزه‌ها هستند وخریداران و مشتریانی که برای خرید و انتخاب با فروشندگان‌سرگرم چانه‌زدن‌هستند، هرگاه در کنار این کوزه گران ازپیشه‌ورانی دیگر که حرفه‌شان زرگری، اسلحه‌سازی ورشته‌هایی‌دیگراست، ومردمانی که‌درکار رفت وآمد وخرید می‌باشند ، وازبیگارگان ودریوزه گرانی که هر یك به‌کار خود سر گرم‌اند ، وآن خانه‌های گلین و کوتاه و کوچه‌های باریك وتنك و ناهموار منظره‌یی به‌سازیم ، شایدبتوانیم درخیال‌جنب وجوش‌آن زندگی ونحوهٔآن را درك نماییم .

کوزه گران به‌ترکیب وتلفیق رنگ‌ها اهمیتی‌بسیارمی‌دادند . ظروف به‌دست آمده ازاین‌آریاهای ابتدایی به رنگ‌هایی مختلف می‌باشد ، چون : خاکستری، سیاه قرمز، سرخ‌تیره ، ارغوانی. اغلب‌این ظروف ازبرای رفع نیازمندیهای زندگی درخانه ساخته می‌شد، اماقلم عمده‌یی‌نیزازبرای‌به همراه کردن مردگان‌در گور ومصارف مذهبی

ساخته می‌شده است . چیزهایی نیز به اشکال و روشی به دست‌آمده است که گویا صرفاً ازبرای ترضیهٔ ذوق هنری ساخته می‌شده‌اند .

درصفحات گذشته از کوزه‌گری بومیان سخن گفته شد ، به ویژه از همین منطقهٔ کاشان. به‌نظرمی‌رسد که امتداداین پیشه وهنرقطع نشده‌باشد ، چون رواجی در نقاط پراگندهٔ فلات، چون: سیالك، گیان، لرستان، مغرب تهران، نزدیك کرج، جنوب دریاچهٔ اورمیه وساروزداشته ونمونه‌هایی ازآن‌ها نیزدراین نقاط یافت شده است، حتا دامنهٔ انتشارآن تا «نادعلی» یعنی درساحل رود هیرمند واقع درحاشیهٔ صحرای‌سیستان نیز کشیده شده‌بوده است .

اما موردی که سخت دراین‌دوره جلب‌توجه می کند، پرتوذوق هنری ، یعنی تزیین‌کاری ونقاشی ونوع غنی وآموزندهٔ آن‌است . البته روش پیشین هنر نقش اندازی متروك نشد، بلکه دوچاریك دگرگونی تکامل گرایانه گشت . این‌روش درآثار به‌دست آمده. ازسیالك **Sialk** بسیارقابل توجه می‌باشد ، چون دراین منطقه‌کاوش‌های بیشتر ومرتب‌تری شده و بالنتیجه یافته‌های باستانی‌بیشتری‌به دست‌آمده‌است. یك وجه‌مشخص دراین هنرنو، نوعی گریزاست اززمینهٔ تهی، وهنرمندان ونقش‌گران می کوشیده‌اند تا زمینهٔ ظروف را ازنقش‌هایی‌مختلف پرنمایند . نمایاندن خورشید و پرتوآن به اشکال هندسی رواجی بسیارداشت. تصاویر بز کوهی که ازدید واقع گرایانه دور بود ، بسیار نقش می‌شد ، اما اسب‌به زودی‌آن را متروك و مهجور ساخت . اسب ، خورشید که از نظرگاه تمامی اقوام هند واروپایی به‌هم‌مربوط بودند به‌آهستگی درهنراهمیت‌شایانی پیدا کردند ، وبه ویژه اسب‌بالدار که نقش‌هایی‌بسیارازآن به‌دست‌آمده است، رواجی داشت وشایداین نقش رمزوکنایه‌یی داشته‌باشد که با خورشید بی‌ارتباط نباشد .

به همین‌جهت‌است که هنرنقاشی‌را درایران پیش‌رفته و تکامل یافته می‌توان پنداشت . نقش وتصویرانسان دراین منطقه ازیونان کهن‌تر وقدیم‌تر است، ازسدهٔ هشتم

پیش ازمیلاد نیم رخ انسان برروی ظروف گلی به هیأت تکامل‌یافتهٔ آن به دست‌آمده است. اما آن چه که جلب‌توجه بیشتری می کند ، تصاویری‌است ازمردان‌پیکاری که بر روی ظروف سیالك به نظر می‌رسد . دراین ظرف‌ها مردان جنگندهٔ پیاده نقش شده‌اند که دارای کلاه خود با جیغه و پرونیم تنه‌های کوتاه وتنگ می‌باشند . شاید این وضع لباس جنگی‌بوده است ، چون روی‌یك مهر نیز یك سوارجنگی برپیکراسبی جلوه گری می‌نماید که کفش هایی نوك برگشته به پا داشته وباهمان نیم تنه وخود ونیزه با غولی می‌جنگد . مهردیگری نیزتصویریك شکارورز رادرحالی‌نشان می‌دهد که بر گردونه‌یی دواسبه در حال تاخت تیری به جانب حیوانی رها می کند ، این یك حکاکی بر روی سنگ است که عجله ویا ناشی گری هنرمند سازندهٔ آن را نشان می‌دهد . به طورکلی هنرمندان، یعنی تصاویری که توسط کوزه گران وسنگ‌تراشان نقاشی وحکاکی‌می‌شد، محتوی نقش‌هایی ازجنگ جویان وشکارورزان می‌بود که ازموضوعات کلاسیك هنر ایرانی‌محسوب می‌شد .

شکل گورها نظیر گور **کورش بزرك** بوده است . سطح فوقانی گورها از الواحی سنگی‌یا از گل‌پخته تشکیل می‌شد به‌شکل شیروانی که ازدوطرف شیب داشت دراین‌جا رابطه و همانندی بسیاری رامشاهده‌می کنیم‌میان گورسازی این‌مردم وشکل نردیك *Nordique* [وابسته‌به نژاد اسکاندیناوی وبریتانیای شمالی]، که بیشترمیان مهاجمان‌هند واروپایی که به‌ایتالیا رفته‌بوده‌اند رواج داشت[77] ، شایددراین‌مورد بتوان به قطع ناشدن روابطی‌میان ایرانیان وآن‌دسته ازاقوام‌هند واروپایی که دراروپاسا کن شده بودند ، اشاره نمود که تامدت‌هایی دوام‌یافت و گور کورش و گورهایی امثال آن دراثبات این روابط است .

بد همان شکلی که اشاره شد وضع گورسازی ، قرار دادن مکانی از برای گورستان درنقطه‌یی خارج ازجا ومکان‌عمومی زند گی، نشانی‌بود ازجا به‌جاشدن‌اقوام،

اقوامی که دارای فرهنگ پیشرفته‌تری بودند. اما ازلحاظ کلی درچیزهایی که به‌همراه مرده در گور می‌نهادند، تغییر چندانی حاصل نشد، مگر آن که متنوع‌تر ومحتشمانه‌تر گشت.

۱۷ـ زندگانی طبقاتی اجتماع

اجتماع ووضع طبقاتی، شهرسازی، پیشرفت دراین فن، ابداعات دفاعی، درون شهر، کارگران بناساز، دوطبقه اصلی، طبقهٔعوام وطبقهٔ خواص، گورستان‌ها، گورهای عوام، مقابر خواص، طبقهٔ سوم یا بومیان برده، دهکده ماقبل تاریخی سیالك واقوام‌مهاجم تمدن و فرهنگ، طبقهٔ خواص، مالیات و تأمین درآمد، روستایان و دهقانان، بیگاری مردم برای‌حاکم، غنایم جنگی وکمبودبودجه تقسیم‌کلی طبقاتی، طلیعهٔ اختلافات طبقاتی

آن چه که بیشتر به نمایانی مظاهر اجتماعی زندگانی کومك می‌کند، وضع‌های مختلفی است ازنمایش طبقات اجتماعی، وضع شاهان، شکل بناها، فلاحت و بازرگانی و چیزهایی دیگر. تودهٔ خاك سیالك‌کاشان به نظر می‌رسد که به وسیلهٔ فاتحان یامهاجمان آریایی که از دهکده‌های ماقبل تاریخ‌پشته شده بود، تسطیح گشته وبرسطح هموارآن شهری‌برای فرمان روای‌جدید ساخته شده‌باشد. البته‌این شهرامروز ازمیان رفته وبقایای‌آن راتنها توده‌یی‌سخت ازخاك تشکیل می‌دهد که مساحتی بیش‌از چهل‌متر پایهٔ‌آن‌را شامل می‌شود. وضع مصالح ساختمانی نشان می‌دهد که روشی نودر فلات مورد استفاده قرار گرفته است. این مهاجمان ازآجرخام و سنگ در بناسازی استفاده می کردند که شاید خودنیز آن را ازمناطق شمالی، ضمن مهاجرت از اقوامی دیگرفراگرفته‌باشند. اینان‌زمینی مسطح وصاف‌را ازبرای ساختمان وبناسازی‌انتخاب می کردند واهتمامی‌داشتند که درآغازقصر فرمان‌روا، کاخ‌هایی ازبرای‌نجبا و اشراف برپاسازند. البته‌این روش در تمدن ایجاب می کرد طبقه‌یی معین از سازندگان بنا،

چون : سنگ تراش ، خشت زن ، بنا وکارگر وجود داشته باشند و این طبقه از میان رعیت انتخاب می‌شدند که برخی در جست و جوی‌کار بودند و برخی نیز به‌زور به‌کار واداشته می‌شدند .

شایداین اصل، ویااین چنین روش‌هایی بود که اجتماع را به دوطبقهٔ اصلی تقسیم می کرد : طبقهٔ خواص ونجبا وطبقهٔعوام . این‌تقسیم طبقاتی حتاچون امروز پس ازمرگ نیز جریان داشت وخودرا نشان‌می‌داد ، و این موضوع از گورستان‌های آن مردمان به‌روشنی قابل‌مشاهده ودرك است. دربرخی ازقبور بسیاری اشیاء سیمین‌وزرین یافت شده است که شامل انواع زینت‌آلات پربها بوده و هم‌چنین جنگ ابزارهای گوناگونی نیز در آن گورها وجود دارد ، در حالی که در دسته‌یی دیگر از قبورتنها آلات و ادواتی آهنی و گاه‌کاسه و کوزه‌هایی معمولی مشاهده می‌شود . اما مطابق با مشاهدات باستانی دراین‌جا بایستی به‌طبقهٔ سومی نیز اشاره نمود که به‌احتمال قوی آن طبقه‌را می‌توان سکنهٔ بومی‌محسوب داشت که به‌وسیلهٔ مهاجمان برافکنده وبی‌خان و مان شده‌بودند . مهاجمان آریایی اغلب پس‌از تسلط ، پیشه‌های زراعت وکارهای یدی دشوار را بربومیان تحمیل می کردند وبه‌همین جهت به‌زودی طبقه‌یی خاص را خارج ازحیطهٔ طبقه‌بندی اجتماعی خودشان به‌وجود می‌آوردند . این‌طبقه از گروه کارگر و عوام فقیرتر و بی‌چیزتر بودند و گورهایشان شاهد این مدعا است . سقف این گورها فاقدتخته سنگ یا گل پخته‌یی است که گورهای دیگر واجدآنند ، وهم‌چنین دراین گورها آن‌چه که یافت شده، عبارت بوده‌است ازابزار کشاورزی و پیشه‌وری .

اقوام مهاجمی که دهکدهٔ ماقبل تاریخی سیالك‌را به‌تصرف درآورده بودند ، سوارانی جنگ جووپیکاری بودند که به‌زودی آن‌جارا به‌یك‌شهر قابل دفاع، مستحکم و بادیواره‌هایی ضخیم‌تبدیل نمودند. دراطراف دیواره‌ها به‌فاصله هایی برج‌هایی‌ساخته بودند که‌کار دفاع وحمله‌را بااطمینان قابل دوامی تضمین می کرد. شایدکاخ امیریاشاه

دروسط وساختمان‌های فرعی وابسته به آن که متعلق به‌امیرزادگان واشراف می‌بود ، گرداگردش قرار داشت . میان ساکنان این‌شهر چه‌از داخل وچه‌ازخارج مخاصماتی که به‌جنگ می‌انجامید برقرار بود . امیران محلی با رؤسای جدید می‌جنگیدند ، و ازجانبی دیگر با دول بزرگ غرب ، به‌ویژه آشورازدر ستیز درآمده و به جنگ می‌پرداختند ، وگاه اتفاق می‌افتاد که بنا برمصالح ومقتضیاتی این‌امرای محلی به‌عنوان مزدور واردسپاه دول بزرگ می‌شدند .

اینك‌هنگامی فرارسیده بود که فلات وفلات نشینان را به‌آینده‌یی‌امیدبخش بشارت می داد . وضع ماقبل تاریخی فلات به‌تدریج دیگرگون می‌شد . عنصر جدید فعال ، پیکارجو وسخت‌کار آمدبود، به‌همین جهت به‌شهرسازی پرداخت . دوران‌شبانی تمام می‌شد ، و شهرنشینی باطلیعه‌یی از اهمیت کشاورزی آغاز می‌شد . اما به‌طورکلی عصرحادثه جویی ، پیکار ، مهاجمه ودفاع بود . شهرهای مستحکمی ساخته می‌شد که الگوی آشوری داشتند و با دیوارهای قطور دوگانه وگاه سه‌گانه محافظت‌می‌شدند. دربارهٔ دفاع ازشهرها تمام پیش گیریهای معمول ولازم مراعات می گشت. خندق‌هایی بزرگ رارودخانه‌هایی که ازمسیر خودمنحرف می‌شدند پرمی کردند ، دربرج‌هاانواع وسایل دفع‌حمله و یورش موجود بود.این عنصرقالب حادثه‌جو ودرکار پی‌ریزی قدرتی بود که بتواند خودرا حفظ‌نماید ، امااین پیش‌در آمدی بودتا بسیاری ازمراکز قدرت رانیز به‌زیرسلطهٔ خود درآورده وآن‌ها رانیزحفظ کند .

دربار ، امیر و اشراف وابسته هستهٔ اصلی قدرت اجتماعی محسوب می‌شد ، درحالی که طبق معمول به‌تودهٔ مردم‌فشار واردشده وتحت انقیاد قرار داشتند . امیر یا فرمان روا با امیرزادگان و اشراف ملتزم رکاب منافعی وابسته داشته و با هم زندگی می کردند . امیر دارای زمین های اختصاصی فراوانی بود که رعایا و بردگان درآن به‌کار گماشته می‌شدند . به‌نظر می‌رسد که تنها شکم‌این بردگان‌را سیر می کردند واز

حق دیگری برخوردار نبودند ، و در مواقعی که امیر دوچار کمبود کارگر می‌شد ، روستاییان و دهقانان آزاد مجبور بودند تا در املاك وسیع‌اش به کارپردازند . برای اصلاحات ، جاده سازی، تعمیرقنوات وپل‌ها و استحکامات ازکارگران روز مزد استفاده نمی شد ، بلکه جملهٔ این‌کارها بدعهدهٔ دهقانان ، روستاییان و شاید یحتمل در مواقع ضرور پیشه‌وران گذارده می‌شد. انواع مالیات‌های ابتدایی نیزبه‌وسیلهٔ فرمان‌رواوضع واخذ می‌شد و این مالیات‌ها از صیدماهی ، شکار حیوانات ، تربیت اغنام و چیزهایی دیگر گرفته می‌شد .

اما دربارهٔاخذ ووصول‌مالیات،آن‌فرمان روایان‌باستانی‌هم‌چون بازماندگان‌شان، و امرای تحصیل کردهٔ امروزی که راه‌ها و روش‌های گوناگونی ابداع می کنند ، کار آمدی نداشتند و به همین جهت دوچار کمبود بودجه می شدند . دربار ، وابستگان درباری : امرا، امیرزادگان، موکب‌امیر، هستهٔاصلی اتباعی که سپاه‌را شامل‌می‌شدند روابط دوستانه باامرای محلی و امیران همسایه که مستلزم ردوبدل تحف و هدایایی بسیار بود ، هدایایی که بایستی به روحانیان پرداخته شود و بسیاری از این گونه موارد مستلزم درآمدهنگفتی بودند که مالیات‌ها کفاف آن‌را نمی‌دادواین کسر بودجه لازم‌بود تابه‌وسیله‌یی‌ترمیم وجبران شود. بهترین و شاید تنها وسیله برای حل این‌مهم، غنایم‌بود که فرادست‌آمدن‌آنهم جز باجنگ میسرنمی‌شد ، وبه همین جهت به‌جنگ می‌پرداختند واگربخت با آنان یاری می کرد و پیروز می‌شدند ، غنایم جنگی کسر بودجه را تأمین می کرد .

در سطور گذشته از وضع تقسیم طبقاتی مردم به‌طورکلی سخن گفته شد ، و در این‌جا به‌تقسیم عمومی طبقاتی مبادرت می‌شود . به‌طورکلی ازلحاظ تقسیم طبقاتی ، درجامعه پنج‌طبقه شاخته می‌شد به این ترتیب : امیر و امیرزادگان ، نجیب زادگان واشراف ، زمین‌داران ومالکان ، مزدوران وکارگران ، بردگان . دراین تقسیم طبقاتی

نشانه‌هایی ازستیز واختلافی که بایستی بعدها میان طبقات غیر مالك و روستایانی که برضد نجبا می‌شورند وجودداشته‌باشد. وضع‌ایران در نخستین دهه‌های هزارهٔ اول‌پیش ازمیلاد بایستی شباهتی بسیار باآن نوع زندگی یونانی که **هومه‌روس Homeros** شرح داده‌است داشته باشد [78] . میان قرن‌های هشتم و نهم چنان به‌نظر می‌رسد که در سرای امیران از تمام طبقات‌واصنافی که مورد احتیاج باشند ، وجود داشته بوده‌اند . ازغلامان ، کنیزان ، بردگان وانواع پیشه‌ورانی که‌لوازم مورداحتیاج امیر وخانواده وملتزمان رکاب را می‌ساخته‌اند ، دریك جا گرد بوده‌اند . احتمالا این اصناف آن‌چه را که تولید می کرده‌اند ، درمنطقهٔ مخصوص امیر به‌کارنمی‌رفته ومازادی که قلم‌عمده‌یی را تشکیل می داده ، از دسترنج پیشه وران ، کارگران و بردگان باقی می‌مانده که لازم‌بوده است درخارج بازار فروشی ازبرای آن‌ها به‌دست آید والبته نیازمندان ، و فروشندگان مجبوربوده‌اند تااحتیاجات خود را ازاین بازار تهیه و تأمین نمایند و به همین جهت وضع‌از برای پیشه‌وران آزادبسیار سخت ودشوار می‌شده است .

۱۸ـ بازرگانی واقتصاد

آغاز قدرت، انحطاط ملل‌بزرگ سامی، تفوق‌آریاها ،کشورهای‌کوچك توسعه می‌یابند . وضع روستاییان درایران‌نسبت به‌مراکز قدرت، سیستم خرده مالکی ، روش اقتصاد آینده ، استخراج فلزات، غنای‌ایران ،کشوری صادرکننده، جنگ اقتصادی درداخل و خارج، توجه بازرگانی به‌موازات اقتصاد فلاحتی، روش‌بازرگانی،اهمیت اقتصادفلاحتی،رواج استفاده ازآهن،پیشرفت سریع‌اقتصاد ، ایران درکنار قدرت‌های بزرگ اقتصادی

عصری که مورد سخن است، زمانی است که قدرت های بزرگ پیشین درحال انحطاط وپس‌روی ، و قدرت‌های کوچك وکشورهای توسعه نایافته درکار بازگستری قدرت و عظمتی بودند که می‌بایستی جهانی شود . سامی ها جای خود را به آریایی‌ها

می‌دادند. هندوستان، یونان ، رم وسرانجام ایران‌درمراحل‌ابتدایی‌تفوق‌فرهنگی‌وتمدن بودند. درهمین کشورهای کوچك که در حال توسعه بودند ، به‌ویژه در ایران ، وضع زندگی دهقانان‌بسیاربهتر وشایسته‌تر ازبین‌النهرین ومصربود وروستاییان ایرانی‌دربرابر روستاییان مصری وبین‌النهرین ازآزادی‌هایی بیشتر وحق‌مالکیت برخوردار می‌شدند . وضع کشاورزی نشان‌می‌دهد که مالکیت‌های‌عمده به‌تقسیم املاك به‌واحدهای کوچکی منجرمی‌شد واین سیستم خرده مالکی نشانه‌یی بود در تحول وتکامل شرق قدیم درعهد مفرغ ، و این سیستم و روشی که دوران نخستین‌اش را طی می کرد ، شیوه‌یی بود که بعدها یکی از عمده‌ترین روش‌های اقتصاد کشاورزی درقسمت عمده‌یی ازجهان‌شد.

به‌موازات فلاحت ، استخراج‌کان‌هایی که درتصرف ایران بود، پیش می‌رفت. ایران درآن زمان نیزبه‌عنوان کشوری غنی‌وصادر کننده به‌شمار می‌رفت . معادن غنی ومورد نیاز ایران ازجمله عللی‌بود که‌آشوریان را به‌جنگ وامی‌داشت وسال نامه‌های پادشاهان‌آشور نشان‌می‌دهد که درطی‌جنگ مقادیربسیاری ازمس‌وآهن‌ولاجوردبه‌دست آورده وبه کشورخود حمل می کردند .

جنگ ازبرای‌بهبود اقتصاد که ازخارج ادامه‌داشت، جنبش‌هایی نیزازداخل جهت سروسامان بخشی به وضع اقتصادی درگیربود . امیر وفرمان‌روا از درآمدهای حاصله که از فرآورده‌های کشاورزی و تربیت‌اغنام و فروش‌محصولات‌کان‌ها فراچنگش می‌آمد، نمی‌توانست خود واطرافیانش را اداره کند. هرچه که زندگی شهری توسعه و گسترش می‌یافت ، شکوه زندگی درباری نیز رنگ به‌رنگ می‌شد ولازم می‌آمد تا ممرهای بیشتری ازبرای عایدی جست وجو شود ، به‌همین جهت بود که امیربه عاملان اصلی اقتصادروی کرد وبه‌حمایت تاجران وبازرگانان‌پرداخت. درآن‌هنگام بازرگانان اغلب‌غیرایرانی بودند وبرای پیشرفت‌کار و پرنمودن کیسه‌های خودبه پشتیبانی امیران سخت نیازمندبودند، وامیران نیزازبرای‌ازدیاد سهم‌خویش‌درتوسعهٔ تجارت‌می کوشیدند

و این امر خود به خود به وضع شایسته‌یی در اقتصاد شهری منجر می گشت . مواد عمدهٔ تجاری عبارت بودند از زینت آلات ، اشیاء تجملی سیمین وزرین ، سنگ‌های پربها ، و پارچه‌های خوش بافت و به ویژه قلاب دوزیهایی که مشتری و خواهندگان بسیارداشت .

البته بایستی در این‌جا تذکر داده شود که نقش فلاحت در اقتصاد ، با توسعهٔ تجارت وبازرگانی به‌هیچ‌وجه دست‌خوش‌رکود ، وقفه‌وغفلت واقع نشد، بلکه‌امیربدون آن که ازقلم‌عمده ومورد اعتماد کشاورزی غفلت کند، به‌توسعهٔ حریصانهٔ مراکزتجارتی درشهرها می‌پرداخت و بااین روش بود که اقتصادی دوجانبه که کومك هم بودند وشیوهٔ مخصوصی‌را ارائه می کردند درایران به‌وجودآمد ومراحل ترقی راطی کرد. امابایستی به‌نکته‌یی دیگر نیز توجه داشت و آن این که اقتصاد کشور اساساً برمحور کشاورری و فرآورده‌های آن چرخش داشت و بازرگانی همواره تحت‌الشعاع ، و در حمایت و به طور کلی عامل مقومی محسوب می‌شد از برای اقتصاد که می‌شد به رویش حساب کرد . اساس اقتصاد مملکتی نه برآن که درآن زمان بر پایهٔ کشاورزی وتربیت اغنام قرار داشت ، بلکه هم چنان تا زمان هخامنشیان و جانشینان‌آنان نیزچنین بود .

پس باچنین وضعی مشاهده می‌شود که بافقدان شهرهای بزرگ، سیستم اقتصاد فلاحتی که جنبهٔ اشرافی داشت، وضع ایران بسیار شبیه به اوضاع یونان بود تاآشور ، بابل ومصر .

بااستعمال روزافزون‌آهن، وضع اقتصادی‌دوچار دیگر گونی‌هایی‌شد. هرچند آهن به وسیلهٔ هیتیان و حکام میتانی در سدهٔ پانزدهم پیش از میلاد شناخته شده بود ، و هم‌چنین مصری‌ها نیز درقرن چهاردهم پیش ازمیلاد ازآن اطلاع داشتند ، اما با این احوال،آهن تاقرن نهم‌چندان‌مورد استعمالی نداشت و وفور به‌کاربردن‌آن میان‌سده‌های نهم‌وهفتم انجام گرفت .

چنان که گفته‌شد، استعمال روزافزون آهن موجب دیگر گونی مبانی اجتماعی واقتصادی شد و به‌سرعت سطح مصنوعات را افزایش داد. با افزایش سریع مصنوعات، قیمت‌ها بالارفت وموجباتی فراهم‌آورد ازبرای بازارهای‌خارجی ازبرای فروش‌محصول. هم‌چنین اقتصاد فلاحتی‌نیزجهشی سریع کرد، چون پیدایش و وفورآهن موجب شد تا زمین‌های بسیار وبایری که تاآن زمان معطل مانده بود، به‌کار گرفته شود. از جانبی دیگرمعادن‌آهن موجب شد تا کشورهای بی‌اهمیتی که تاآن‌زمان موقعیتی نیافته‌بودند، سخت جلب توجه کنند وازجملهٔ این کشورها ازایران بایستی یاد کرد. ایران دیگربا عظمت ومجد خود فاصله‌یی اندك بیش‌نداشت، وهرچند سرحدهای بحری نداشت اما با این‌احوال به‌زودی ازاسپانیا تاچین که تحولی تجاری درکار حدوث بود، مقامی شامخ یافت و درمبادلات تجاری که تاحدود گل **Gaule** وبرتانی**Bertagne** ازیك طرف، وهند وآسیای مرکزی وچین ازجانب دیگرانجام می‌شد شرکت می‌کرد.

ازاین‌پس تاروی‌کارآمدن مادها، درایران وضع نامنظمی وجود داشته، وضعی مغشوش ودرهم که درطی‌آن قبایل، اقوام وملل چندی تفوق یافته وفرو افتاده‌اند و در ضمن این‌اعمال‌وکارها اختلاط فرهنگی‌ونژادی سخت‌جریان داشته است. هرگاه‌برآن باشیم‌تاازاین اوضاع سخن گفته وبه‌تشریح وتوضیح مختصرو کوتاهی نیزمبادرت ورزیم، ازمنظور خود ممکن است که به دور رویم، هرچند که تحقیق دراحوال این قبایل و اقوام وملل که با ایرانیان همواره درحال اختلاط و امتزاج بوده‌اند، کومك بسیاری می‌نماید به‌شناخت عناصرفرهنگی ودینی وتمدنی ایران آینده وکیش‌بهی، اما این‌کار بایستی درتاریخ مفصل‌تری ازادیان صورت گیرد. دراین‌مقدمه منظورنمودن‌مختصری‌از تمدن وفرهنگ وبه‌ویژه دیانت ایرانی پیش‌اززرتشت بود، که بایستی‌بابحثی مختصری درمورد مادها وپارس‌ها ختام پذیرد.

بخش چهارم :
طلوع وافول مادها

۱ـ مادها و پارس‌ها

نخستین یادکرد ازمادها وپارس‌ها،شل‌مان‌سر سوم‌وپارس‌ها، برخورداوبامادها، شمشی ادادپنجم‌و پارس‌ها، برخورد پارسیان ومادیان باتیگ‌لات پی‌له‌سرسوم، چگونگی زندگی‌مادها و پارس‌ها ، ملوك‌الطوایفی ، رونق‌کار مادها ، تمدن‌گاتایی ، طبقات اجتماعی و تقسیمات منطقه‌یی ، هخامنش، دیاکو، پسران ونوادگان هخامنش.

از مادیان «مادای **Madai**» و پارسیان « پارسوا **Parsua**» نخستین‌بار در سالنامه‌های آشوری یاد شده است. هنگامی که **شل‌مان‌سرسوم** **Shalmanzar III** به‌پارس‌ها که درجانب غرب دریاچهٔ اورمیه بودند فایق‌آمد، به‌سرزمین ماد- درجانب جنوبی‌غربی‌دریاچهٔ‌اورمیه‌رسید . ازاین‌زمان به‌بعد از این دوقوم به‌تکرار یاد کردشده است. درحدود سال‌های ۸۲۰ پیش ازمیلاد **شمشی‌اداد** پنجم **Shamshi-AdadV** پادشاه دیگرآشوری باآن‌ها درجایی برخورد که اکنون «پارسواش » نامیده می‌شود ، وجانب جنوب کرمان‌شاه کنونی می‌بود. درسال ۷۳۷ قبل ازمیلاد **تیك‌لات پی‌له‌سر** سوم **Tiglat pilasar III** در پارسوای اصلی به تاخت وتاز پرداخت و بسیاری از امرای مادی رابه‌اطاعت درآورد .

مادها وپارس‌ها هنوز درحال نقل وانتقال و گردش بودند. به‌نظر می‌رسد که وضع ملوك‌الطوایفی سخت میان‌شان شایع بود و عدم اتحادشان به شکست‌های بسیاری منجرمی‌شد. هرتیره‌یی درمنطقه‌یی، مناطقی نزدیك به‌هم‌برج وبارویی ساخته و ازبرای خود امیری داشتند. و هرگاه دوچار تاخت وتاز وحمله و شکست واقع می‌شدند ، به

آشوریان خراج می‌پرداختند تا مدت زمانی به‌وضع خود ادامه دهند . قسمت‌هایی از مناطق مادی‌نشین کم کم به‌صورت استانی درآمده بودند، مرزها دایماً براثر شکست و پیروزی تغییرمی کرد وپارس‌ها نیزتقریباً وضع‌مشابهی داشتند، اما ماد که درکارپیشرفت بود، هنوز به‌سامان بخشیدن ومرتب‌نمودن استان‌هایی که تشکیل‌یافته ودوچار هرج‌و مرج بودند، توفیق نیافته بود .

در طول تاریخ پیشین ایرانی‌ها در حالی که مردمان گله‌داری بودند ، از کشاورزی وفلاحت نیزدست فرونمی‌داشتند، مطابق با گاتاها مردم واحدهای‌چهار گانهٔ محلی‌بخش می‌شوند، به‌این‌ترتیب : خانه «دمانه»، خاندان «ویس» ، بخش «شوئیژه » ؛ وسرزمین یاده «دهید»[1]ـ: هیچ یك از شما نباید که به‌سخنان وحکم دروغ‌پرست گوش دهد، زیرا که اوخان ومان وشهروده را دوچاراحتیاج وفساد سازد، پس‌باسلاح‌او را از خودتان برانید.[۲]». هم‌چنین‌ازدید گاه اجتماعی ازسه‌طبقه‌آ گاهی می‌یابیم که‌عبارت‌اند از: پیشوایان، نجبا، برزیگران[۳]. البته طبقات فرعی ومنشعب ازاین طبقات اصلی نیز مشاهده می‌شود که به‌نظرمی‌رسد ازلحاظ نژادی این‌طبقات شناخته می‌شدند ، چون‌نام این‌طبقه «رنگ» بود[4] .

هر گاه برآن‌باشیم تادربارهٔ تمدن گاتایی که معرف این عصراست به‌پردازیم، مبحث به‌درازا خواهد کشید، ونگهی درمتن کتاب به‌تفصیل ازاین موضوع **گفت و گو** و بحث‌شده‌است[5]، به همین‌جهت به‌مادها می‌پردازیم. یکی‌ازامرای‌محلی‌مادی به نام **دیاکو** Diakku که**هرودوتوس** Herodotus ازوی به‌نام**دیاکوس**Deiacos یادمی کند[6] به‌سال ۷۱۵ پیش ازمیلاد به اسارت به سوریه برده شد و این همان کسی است که موجد شاهنشاهی ماد به‌شمار می‌رود . پس‌از وی کیا کسارس اول به سلطنت نشست، واین همان اوا کساتار است که در سال ۷۱۴ مغلوب **سارگون** Sargon شد و به‌سال ۷۰۲ درزمان **سه‌ناخریب** Sennacherib آشور را مورد تاخت و تاز

قرارداد. درسال ۶۸۱ سپاهیان پارسی نیز با سه‌ناخریب به جنگ پرداخته و هرگاه‌به تحقیقات‌تاریخی باورداشته باشیم،رهبرپارس‌هادراین جنگ **الکمنس** یاهمان‌**هخامنش** معروف بوده است که نامش به‌سلسلهٔ معروف هخامنشی اسنادشده است[7]. پسرهخامنش **چشپش** «تئیس‌پیس» بود که اونیز دوپسرداشت : **اریارامن** و **کوروش** اول .

۲ـ شاهنشاهی مادی

ورود دسته‌های جدیدبه فلات،کی‌مه‌ری‌ها وسکاها، تأسیس شاهنشاهی ماد، شاهان‌بزرگ، دیاکو مؤسس سلسلهٔ مادی، چگونگی تأسیس شاهنشاهی، خشتریته پسردیاکو، جنگ باآشور وکشته‌شدن او، هووخشترشاه‌بزرگ ونامی ماد، جنگ‌های او، اوج عظمت ماد، ترقی و قدرت یافتن پارس‌ها ، آستیاگس پسر هووخشتر ، زمان انقراض ماد.

دسته‌های جدید هم‌چنان ازآسیای مرکزی به سوی فلات روان بودند و از آن جمله کی‌مه‌ری‌ها **Cimmériens** وسکاها **Scythes** یا چنان‌که سال نامدها ذکر کرده‌اند گی‌می‌رای **Gimirrai** ها واش‌کوزای **Ishkuzai** ها بودند[8]، که چیزهایی متعلق بدانان ازلرستان به‌دست‌آمده است.

اما این‌ها درحواشی اقوام اصلی بودند که نقش عمده را ایفا می‌کردند ، و این اقوام اصلی چنان‌که ذکرشد، مادها وپارس‌ها بودند، مادیها قومی‌بودند آریانژاد که ابتدای سدهٔ هفتم ویا اواخرقرن هشتم به‌تأسیس شاهنشاهی ماداقدام کردند . البته کسانی هستند که درآریایی بودن‌مادها تردید می‌کنند، چون **اپر** **Oppert** که‌آنان را تورانی‌آلتایی می‌نامید، اما امروزه درآریایی بودن‌آنان شکی‌نیست . دربارهٔ طول مدت‌دوام شاهنشاهی‌ماد وشاهان این‌قوم میان‌روایات قدیم اختلاف‌است.**هه‌رودوتوس** شاهان مادی را چهارتن نام‌برده است. نخست **دیاکو** یا**دیوکس** به‌روایت هه‌رودوتوس است که بنابرجدول وی از ۷۰۸ـ۶۵۵ **پیش** از میلاد حکومت کرده و هرچند دربارهٔ

تاریخی بودن شخصیت وی برخی ازمحققان دوچار تردیدند ، اما با کتیبه‌های آشوری محقق است که وی وجود داشته[۱]. این‌شاه نخست عنوان حاکم ساده‌یی را داشته است که‌براثر مقدمه چینی‌هایی به‌شاهی رسیده و کوشش کرده تا اقوام و قبایل پراگنده را تحت قدرتی واحد متمرکز نماید. پس‌ازبرقراری حکومتی واحد به‌وضع‌قوانینی‌دربارهٔ سپاه واجرای‌قوانین دستورداد وهمدان‌را به‌عنوان مرکزفرمان‌روایی‌با برج وباروها و حصارهایی محکم استوارساخت .

پس ازدیاکو فرزندش فرورتیش‌**Phraotte** یافرا اورتس‌**Phraortes** یا **خشتریته** **Kshatrita** به‌سلطنت رسید. این شاه به‌زودی به‌کار جمع‌سپاه پرداخت و پارس‌ها را به اطاعت درآورد تا به‌آشور حمله نماید، اما هرچند آشور تازه از جنگی مهــم در ایلام و بابل آسوده شده بود ، لیکن هنوز قدرت آن را داشت تا در برابر مادها که با پارس‌ها متحدشده بودند مقاومت‌ورزد. جنگ درگرفت و **خشتریته**درحین نبرد کشته شد .

پس‌از خشتریته و جانشین‌اش **هووخشتر** یا به‌گفتهٔ هرودوتوس **کیاکسار** **Kyaxar** به سلطنت رسید . هووخشتر از شاهان بزرگی است که نظیــرش را زیاد نمی‌توان یافت. وی قبل ازهرچیز به‌ترتیب سپاهی پرداخت به‌سبك آشوری ، چون به تجربه دریافته بود که باوضع‌لشکری موجود نمی‌توانست دربرابر آشوریان ایستادگی کند. پس‌به‌کارترتیب سپاه پرداخت ولشکریانی مجهز باجنگ ابزارهایی مطمئن تهیه دید وبه‌آشورحمله کرد. این حمله باموفقیت انجام شد وسپاهیان‌آشوری منهزم‌شدند، اما هووخشتر پشت دیوارهای نینوا معطل ماند، وبه‌خوبی می‌دانست که بازگشایی آن شهرمستحکم تاچه اندازه وقت خواهدگرفت . اما پایمردی نمودو دیگر چیزی به‌غلبهٔ نهایی وسقوط نینوا نمانده بود که هووخشترآگاهی یافت که سکاها به قلمرو او تجاوز کرده‌اند . باتمام علاقه‌یی که به اتمام‌کارآشور داشت ،آن‌جا را رها کــرده و به‌سرعت

به‌جانب قلمرو خود روانه‌شد. درنزدیکی دریاچهٔ اورمیه باسکاها مصاف داد، اما سخت درتنگنا قرار گرفت و مجبور شد تا شرایط سنگینی را بپذیرد . اما اندکی نگذشت تا تجدید قوایی نموده وسکاها را برانداخت . ازاین پس تا سال ۵ـ۵۸۴ که هووخشتر درگذشت، زمان اعتلا وعظمت شاهنشاهی ماداست. آشور منهدم‌شد و از صفحهٔ تاریخ برافتاد وبسیاری از کشورها ومملکت‌های بزرگ جزوشاهنشاهی ماد گشت .

اما دیگر کم کم زمان آن‌فرا می‌رسید که ماد نیز برافتد وبزرگ‌ترین دوران عظمت ایران درطی‌قرون فرا رسد. پارس‌ها کم کم قدرت و نیرویی می‌یافتند ، و زمان آنان فرارسیده بود. پس‌از هووخشتر، **آستیاگس** ، یا **اژدهاك** پسر نالایقش به‌سلطنت رسید. نام او به‌ایرانی **ارشته‌ویگه** به‌معنای نیزه‌انداز بود[10]، اما این نام بی‌مسمایی‌بود، چون درطی‌سلطنت درازش «۵۸۵ـ۵۵۰ پ‌ـم» جز تضعیف ماد،کاری انجام نداد، وسلسلهٔ مادی بااین‌شاه منقرض شد .

۳ـ فرهنك وتمدن

عدم‌آگاهی دربارهٔ فرهنگ وتمدن مادی، سازمان‌های لشکری و اداری ونفوذ آشور، علت دیر کرد اتحاد وطلوع شاهنشاهی درایران، علل‌این رویداد، ماد دربرابر دوراهی اسارت واستقلال، راه‌استقلال،تسلط برآشور، سرزمین‌های مادی، فرهنگ وتمدن، هنرو بقایای هنری، چهره واندام، لباس وجنگ‌ابزارها، عدم‌کاوش درهمدان، ناآگاهی دربارهٔ دورهٔمادی.

دربارهٔ سازمان حکومت وفرمان‌دهی مادی، و همچنین فرهنگ و تمدن آن چیزی نمی‌دانیم. در همدان هنوزچنان که بایستی‌کاوش‌های باستانی انجام‌نگرفته است و خاك و زمین این قسمت‌از ایران تاریخ زرین دیگری را در بردارد که براثر کاوش وحفاری ،آگاهی‌ها و اطلاعات بسیاری دربارهٔ مادی‌ها که بدان بسیار نیازمندیم ، در اختیارما می‌نهد .

وحدت وهمبستگی ایرانیان، برخلاف سومریها ومصری‌ها بسیار به‌آهستگی و درعصرمتأخرتری اتفاق افتاد . اقوام مصری و سومری همین که از دوران شکار ورزی درگذشتند، به‌زودی درمرحلهٔ کشاورزی به‌وضع‌جامعه‌یی منظم ازروستاییان‌وگله‌داران درآمدند که به‌وسیلهٔ حکومتی سامان می‌یافت. اما درایران وضع‌چنین نبود، علت این دیر کرد رابایستی در دو مورد اساسی جست‌وجو کرد : نخست عناصری که قوم ماد را ترکیب می کردند، ودیگر شرایط نامساعد طبیعی و اقلیمی که ازآن سخن گفته شد . ایرانی‌های فاتح ازبرای منقادساختن وتسلط نهایی برآسیانی‌ها یاسکنهٔ بومی که به‌طور پراگنده در فلات زندگی می کردند ، محتاج به‌طول زمان بودند شرایطی که با آن روبرو شده بودند بسیارسخت ودشوار بود واین علل‌کارنهایی را بسیار به‌تعویق افگند، چنان که درسدهٔ هشتم این‌مهم هنوز به‌مرحلهٔ اساسی‌خود بازنرسیده بود .

درشرایط سخت اقلیمی وپراگنده‌گی اقوام بومی و آریایی ، ماد کوشید تا وحدتی ایجاد کند واین وحدت تحت تأثیرعوامل خارجی پدیدآمد وهرگاه این‌عوامل حاد خارجی وجودنمی‌داشتند ، بدون‌شك‌همبستگی و وحدت‌درزمان‌های‌دیرتری انجام می‌شد. این‌عوامل خارجی عبارت‌بود ازتهدید مادبه وسیلهٔ کشور اورارتو**Urartu** که قدرتی بسیاریافته بود [11]، وسیاست‌استعماری وسخت‌تسلط طلبانهٔ آشور. مادی‌ها مجبور بودند تایکی ازدوطریق را انتخاب‌نمایند : یاتحت تسلط سیاست‌استعماری آشورودولی دیگربه اسارت روند وبه‌تدریج محو گردند، ویاآن که با وحدت وتمرکزازخود دفاع نموده وحکمرانی کنند ،ـ وطریق‌اول رابرگزیدند. شایدنامی که به شهرشان بربستند هگمتانه که به‌معنای « محل اجتماع » می‌باشد تعبیری مناسب ازاین‌تصمیم تلقی گردد ازاین تاریخ بود که رقیبی زورمند ، که روزبه روز برقدرتش افزوده می‌شد ، دربرابر آشوریها قد علم کرد تابدان جاکه‌آنان رابه‌کلی برافگند.

بحث‌دربارهٔ سرزمین‌های مادی، وضع‌طبیعی واقتصادآن‌ها وروابط وتیره‌هاشان

بحثی است بسیاردراز که بایستی‌درمنابع خودش موردمطالعه قرار گیرد [12]، امامی‌توان اندکی ازتمدن، فرهنگ وروش زندگانی‌شان که دردست است، سخن گفت. هرگاه ازاین موضوع که دولت ماد ازنقطه نظر ضرورت سیاسی دارای تشکیلاتی تا اندازه‌یی همانند سازمان‌های آشوری بوده‌استدرگذریم، ازفرهنگ معنوی وتمدن‌آن بی‌خبریم البته ازبرای قومی که درشرایط سخت زندگی روستایی‌بود، وازبرای‌حفظ سرزمینی که درآن‌می‌زیست، دایماً درحال ستیزوپیکاربود، چیزی بیشترازفرهنگ ادبی‌ژرمن‌ها **Germains** و وندالها **Vandals** و وی زی گوت ها **Visigoths** یا فرانك ها **Francs** نمی‌توان بازشناخت.

ازروی تصاویری که درنقوش برجستهٔ‌آشوری به‌جای مانده است‌می‌توان‌شکل ولباس عامهٔ مردم را بازشناخت. این‌مردان را باموی‌ی کوتاه که‌با نواری‌تزیین می‌یابد وریش تابدار وانبوه می‌توان درنظرمجسم ساخت. روی پیراهن پوست حیوانات را بر دوش می‌افگنده‌اند که هنوزبهترین پوشش ویادرمناطق سردسیر ایران‌است. هم‌چنین کفش‌های بلندبا نوك برگشته که تا انتهای ساق را می‌پوشانیده است، وسیله‌یی‌شایسته ازبرای‌گذشتن ازبرف‌های زیاد بوده است. درجنگ بانیزه‌هایی بلند وسپرهایی چهار گوش به جنگ می‌پرداختند. البته از زمان **هووخشتر** لباس‌نظامی‌تغییر وتحول‌یافت چنان‌که دربه‌کاربردن جنگ‌افزارها وسلاح‌ها نیزتجدیدنظری شد. ازروی‌پیکره‌هایی که درتخت جمشید کنده شده‌اند، مادی‌ها بالباس ایرانی‌ترشناخته می‌شوند. کلاه‌های نمدی بالبه‌هایی پهن برسرمی گذاردند، وتن پوش‌شان سدره‌یی چسبان وتنگ از چرم بود که درمواقع تشریفاتی وشاید جشن‌ها جبه‌یی مزین‌به روی‌آن‌می‌پوشیده اند: سدرهٔ چرمی تابالای زانومی‌رسید وبادوقلاب درکمرگاه محکم می‌گشت، شلواربلند چرمی وکفش‌هایی باساقه‌های بلند ونوك برگشته لباس‌شان راشامل می‌شد. ریش نوك تیز و پرتاب وجعدی داشتند، وهم چنان بودموی سرشان. زینت آلاتی به‌خود می‌بستند، به

گوش گوشواره کرده و به گردن ، پیرایه‌هایی آویزان می‌نمودند . سلاح جنگی اغلب عبارت بود از نیزه‌هایی بلند ازچوب با نوك‌هایی پرداخته ازفلز، تیرو کمان‌نیز اززمانی شاید زمان‌هووخشتر بسیارمورد استفاده قرار گرفت .

با توجه به یافته‌های باستانی سقز، می توانیم تااندازه‌یی‌ازهنراین‌مردمان که شاید ازملل متمدنی که مغلوب شان شده‌بودند اخذ کرده باشند ،آگاه شویم [13].البته باتوجه به چگونگی هنراقوام مغلوب اینان، ومقایسه‌یی‌با ساخته‌های هنری‌مادیها این حدس که هنرخود را اغلب ازدیگران اخذ کرده‌اند، تأییدمی‌شود . اما به‌طور کلی‌هنوز ازهنرمادیها چیزقابل توجهی به دست نیامده است . شیرعظیمی ازساخته‌هایشان به‌دست آمده که قسمت مهم‌آن خراب شده ودرهم ریخته گشته‌است . برخی مقابر نیزاز مادها کشف‌شده است. این گورها اغلب‌صخره‌یی هستند واصولا حجاریهایی می‌باشند که در کنارهٔ کوه کنده شده‌اند، برخی‌ازاین‌ها با کنده‌کاری ونقش‌های برجسته‌نقوش وتصاویری مذهبی رانشان می‌دهند . یکی‌ازنقش‌ها نمایش مردی رامی‌دهد که شاید روحانی باشد که برسم **Barsom** ، که دسته‌یی از شاخه‌های‌آن درمراسم مذهبی به کار می‌رود، در دست دارد .

درزمان عظمت مادیها، چهارنیروی بزرگ شرق نزدیك رادرتسلط داشتند : ماد، کلده، لیدیه ومصر. اما ازاین‌چهارتنهامادرامی‌توان‌به‌عنوان شاهنشاهی بازشناخت وشگفت‌تر آن که ماد درواقع نخستین شاهنشاهی بزرگی‌بود که ازجنگ‌جویان شمالی که به‌یك زبان‌ایرانی سخن می گفتند وروش‌فکری شمالی‌داشتند تأسیس‌شده بود. جای تأسف است که تودهٔ خاك همدان هنوز مورد کاوش‌های باستانی قرار نگرفته است[14]، و بدون شك‌این‌نقطهٔ بکروثروت‌مندی است از برای باستان شناسان که باحفاری وکاوش پرده ازروی تمدن‌بزرگی که ازآن‌آگاهی درستی به‌دست نیست بردارند .

بخش پنجم :
شاهنشاهی هخامنشی

۱ـ ظهور کوروش

آژدهاك واپسین‌شاه ماد، بی‌لیاقتی وعدم‌کفایت‌او،استبداد وخشونت‌اش، عشرت‌طلبی وعیش‌ونوش چگونه ملتی جنگ جوبراثرغفلت می‌میرد، وضع مادو انحطاط مادیان، غلبهٔ کوروش، کوروش شاهنشاهی‌بی‌نظیر، صفات وبزرگی‌او، فتح کشورهای‌بزرگ، بازگشودن شهرهای یونانی ، تسلط بر بابل ، شورش در سرحدهای شرقی ، کشته شدن‌کوروش .

تأسیس دولت‌ماد ، هم‌چون شاهنشاهی بزرگ پارس، هم چنان که به سرعت تکوین یافت، باسرعت بیشتری برافتاد. دربخش گذشته تذکرداده شد که **اژدهاك** یا **آس تیاگس** **Astyages** جانشین پدر لایق‌اش شد، اماوی که سلطنتی بزرگ را با ثروتی‌بسیار، سهل به دست‌آورده بود ، به عیش ونوش پرداخت. لاقیدی و عشرت طلبی این واپسین شاه مادی، سرمشقی شد ازبرای ملت‌اش که درطی‌سالیانی درازتحت شرایط ودستورهایی‌خشك ، به‌خوی جنگی بارآمده بودند . سجایا و روش پیشین به زودی به فراموشی گرایید ، وبه تلاقی ایام گذشته پرداختند . شایداین نیزتأثیر آشوریان بود که پس ازهرفتح وجنگی به‌عیش ونوش می‌پرداختند وچون خمودگی درشان راه می‌یافت باشکستی از پس‌آن مواجه می‌گشتند . طبقات مرفه‌تر که دست شان از ثروت بیشتری پربار بود به زندگی تجملی و مدپرستی‌پرداختند ، مردان لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و زنان‌شان درآرایش ابداعاتی می کردند. صحنه‌های جنگ وپیکاربه بزم وعیش وعشرت مبدل‌شده بود. زین وبرگ‌اسبان را ازطلا و فلزات گران‌بها می‌آراستند [1]، و مردمانی

ساده و گله چران که درارابه‌های زمخت وسخت وناهموار درنقل و انتقال‌هایشان سفر می‌کردند و این‌کار ازبرایشان فخر و مباهاتی از پی‌داشت[2]، به ارابه‌هایی گران بها با زینت آلاتی‌بسیار سوارشده وبه مجالس عیش و عشرت می رفتند . دیاکو، خشتریته و هووخشتر پادشاهانی که‌به داد ودادگری سخت به‌خود می‌بالیدند، ازداد وداد گستری شان درآژدهاك آن باقی مانده بود که روزی نسبت به **هارپاگس Harpages** خشم‌گین‌شد و دستورداد تافرزندش‌را کشته و از گوشت‌اش‌خوراکی تهیه کردند تا پدر بازخورد[3]. هارپاگس سخت کینهٔ او را به‌دل گرفت و بعدها به **کوروش** کومك‌های بسیاری کرد تابر آژدهاك پیروز شد .

کوروش بسیار به‌سهولت برمادتسلط پیدا کرد ، چون‌مردم از خودکامگی‌ها واستبداد وستم آژدهاك به‌عذاب بودند و غلبهٔ وی‌را با قبول و شادی پذیراشدند . این نخستین غلبهٔ‌پارس بود که درکارتسلط برشرق درآینده نقشی به‌سزاداشت .

کوروش از جمله کسانی بود که از برای فرمان روایی ، به حق ساخته شده بود. روحی‌آزاده ، طبعی بخشنده ، سیاستی‌ماهرانه توأم باشرافت ورعایت اصول‌انسانی داشت. بادشمنانش بامدارا بخشندگی رفتار می کرد ، برخوردش و رفتارش با شکست یافتگان ازروی بزرگواری بود. دارای اتکایی سخت‌به خود بود واز اراده‌یی آهنین و اطمینانی به‌آیندهٔ روشن‌لبریز بود. برای‌غلبه وپیروزی برماد، به‌هیچ‌وجه‌ازمتحددور خود، یعنی بابل کومك نگرفت وجزبه‌خود به کسی اطمینان نمی کرد . نیروهایش از اتحادقبایلی فراهم آمده‌بود آریایی و غیرآریایی و **هه‌رودوتوس** بسیاری از قبایل و طوایف ومللی‌را نام‌می‌برد که تحت‌لوای او گرد آمده‌بودند . غلبهٔ او برماد بدون خون ریزی وتقریباً به‌مسالمت انجام گرفت ، پس‌با اتحاد دومرکز بزرگ، خود را بررأس شاهنشاهی عظیم‌آینده یافت .

پس‌از مدت زمانی، این‌پادشاه بزرگ ، وارث دولت‌ماد وآشور و او را رتو و

آسیای صغیرشد . آن‌گاه بود که خود را دربرابر لودیا « لیدیه » یافت . فتح‌لیدیه که با افسانه‌های بسیاری‌آمیخته است و برخورد **کوروش و کره‌سوس Crésus** فصلی جالب‌را ازتاریخ باستان شامل می‌شود. باتسخیر لیدیه، گشودن شهرهای یونانی که در ساحل دریابودند ، حتمی به نظر می‌رسید و این‌امر برای ایران اهمیتی به‌سزا داشت . نخست این شهرها از در مقاومت درآمدند ، اما چاره‌یی جزتسلیم نبود ، و یکسره به امپراتوری بزرگ ایران پیوستند . پس از این‌نوبت سرحدهای شرقی بود . گرگان «هیرکانی» و پارت که متصل به‌ماد بودند ، پس‌از بازگشایی **ویشتاسپ** پدر **داریوش** را به عنوان حاکم پذیرفتند ، پس کوروش بیشتر به جانب شرق پیش رفت ، زرنگ **Drangiana** ، رخج **Arachosia** ، مرووبلخ **Bactria** یکی پس از دیگری‌در ردیف ایالات تازهٔ شاهنشاهی درآمدند. آن‌گاه کوروش ازجیحون گذشت‌وبه‌سیحون که‌سرحد شمال شرقی مملکت محسوب می‌شد رسیدو در آن‌جا استحکاماتی بنا کرد تا ازحملات قبایل آسیای مرکزی درامان باشد .

پس‌از بازگشت ، نوبت‌بابل فرارسیده بود. درچنین هنگامی بابل‌سخت‌دست خوش ضعف‌بود ودرآغازحمله بدون مدافعه سقوط کرد . چندروزی پایتخت محتضرانه ایستادگی داشت که به‌زودی‌مقاومت درهم شکسته شد. **نبونید Nabonide** شاه بابل محبوس شد ، اما کوروش وی را به‌احترام پذیرفت ورهایی بخشید ودرسال بعد که در گذشت ، درسوگش شرکت کرد . باسقوط بابل، مستملکاتش نیز درقلمرو شاهنشاهی درآمد. سوریه نیزبه‌ایران بزرگ پیوست وسیاست‌خیرخواهانه و مسالمت‌آمیز کوروش دراین‌جانیزقلوب را جلب کرد . پادشاهان فینیقیه نیزاز در اطاعت در آمده و نیروی دریایی‌خویش راکه معادل با نیروی دریایی یونان‌بود ، در اختیار کوروش گذاردند .

اندکی نگذشت که در سرحدهای شرقی ازجانب اقوام بدوی حملاتی شد ، و کوروش اجباراً باسپاهی بدان‌حدود عزیمت کرد ، درحالی که پسرخود **کمبوجیه**‌را

درکارسازی مقدمات سفرجنگی به‌جانب مصر واداشته‌بود . اما دست‌مرگ‌اورا از ادامهٔ کارهایش بازداشت ودرشرق ضمن جنگی درگذشت . جسدش را به پاسارگادآوردند و درمقبره‌یی نهادند که هنوزباقی است و خاطرهٔ گورهای ایرانیانی را که تازه به‌فلات آمده‌بودند ، زنده نگاه می‌دارد .

۲ـ کمبوجیه

کمبوجیه پسر کوروش، پادشاه بابل، سفرکوروش برای جنگ با اقوام بدوی، رسم پارسیان و جانشین کردن، مرگ کوروش ،کمبوجیه شاه می‌شود، سفرجنگی به‌مصر، فتح مصروعلل سقوط آن ، عدم اجرای نقشه‌های کمبوجیه ،کشتن بردیا برادرش ، اغتشاش در ایران وشاه شدن گوماتای مغ ، بازگشت کمبوجیه‌ومرگ او

پس از کوروش، سلطنتی بزرگ که‌فراهم آمده بود، به پسرش **کمبوجیه** رسید رسم پارسی مبتنی براین‌بود که هرشاهی پیش‌ازاقدام به‌یك سفرجنگی، بایستی جانشین خودرامعلوم نماید. کوروش نیزپیش ازاقدام به واپسین سفرش، کمبوجیه رابه‌جانشینی برگزید وبدواجازه داد تاعنوان‌شاه بابل را اختیار نماید، وازبرای خود شاه ممالك و کشورها رانگاه داشت . کمبوجیه به زودی ازاین لقب خوداستفاده کرد [4]، تا آن که خبر کشته شدن کوروش رسید وعنوان کامل پدررا اختیار کرد ، وبه رسم ایلامی بادو خواهر خود **اتوسا** Attusa و **روکسانا** Roxana ازدواج کرد .

مقدمات سفرجنگی به مصر، پیش‌ازسفر کوروش ومنتهی‌شدن بمرگش آماده شده بود ، پس به سوی مصر روان شد . **اماسیس** Amasis فرعون مصر که حملهٔ شاهنشاهی تازه و قدرت مندرا پیش بینی کرده بود ، با **پولیك راتس** Polycrates جبارساموس Samos متحدشد . اماهنگامی که سپاهیان ایران به غزه Gaza رسیده و اردو زدند، پولیك راتس‌فرعون راترك گفته وحاضرنشد به متحدش کومك‌نماید. علتی دیگر مزید برشکست مستعجل فرعون اماسیس شد، وآن‌این‌بود که یکی از سرداران

کارآمد یونانی که در لشکر مصر دارای مقامی بود ، نقشه‌های دفاعی مصریان را نزد کمبوجیه فاش ساخت ، و براثر این حوادث مصر بدون درنگ تسخیر شد .

کمبوجیه نقشه‌های بسیاری داشت ، که اغلب آن‌ها عملی نشد و هنگامی که درمصر بود ، ازایران اخباری هولناك از برایش آوردند . کوروش درزمان سلطنت خود کمبوجیه را به حکمرانی بابل برگزیده بود و به پسر دومش **بردیا** Bardiya ادارهٔ ایالات شرقی را بازسپرده بود . پس ازمرگ پدر، بردیا به اغتشاش وشورش دست زد وازبرای محفوظ داشتن مقام پدرازبرای خود به تلاش پرداخت ، کمبوجیه که برخلاف پدر طبعی تند داشت ودر سیاست خودکامه ومستبد بود، بهشدت عمل گرایید وبه‌امراو بردیا کشته شد . پس‌ازاین درسفرمصر ، شخصی به‌نام **گوماتا** Gaumata ی مغ که شباهتی به بردیا برادرمقتول کمبوجیه داشت به دعوی سلطنت برخاست وبه‌سال « ۵۲۲ پ ـ م» به‌سلطنت نشست. این‌مرد ازنقطهٔ ضعف عمومی استفاده کرده واز برای تثبیت مقام‌اش مالیات سه سال رابرمردم وایالات بخشید . پیشرفت گوماتا سریع بود وبافریب راه را برای خودباز نمود. کمبوجیه درراه بازگشت براثر بیماری ناگهانی درگذشت ویابه احتمال درنتیجهٔ حملهٔ صرع خودکشی کرد .

۳ـ داریوش

عصیان وغائلهٔ گوماتای مغ ، علل این عصیان، شورش‌مذهبی، رهبران شورش، نقش‌روحانیان و مجوسان، پیشرفت محدود، آغازاقدام داریوش، هفت نجیب‌زادهٔ پارسی، اعدام گوماتا، تشنج واغتشاش در شاهنشاهی، دو سال جنگ وشورش در قلمرو بزرگ، توفیق نهایی داریوش ، عظمت و اوج قدرت شاهنشاهی در زمان داریوش ، آغاز انحطاط.

درحقیقت عصیان وغائلهٔ **گوماتا** Gaumata ، یك غائله وشورش‌مذهبی بود برای بازگشت به‌قدرت‌پیشین. گوماتا مغی بود که بی‌شك‌عصیانش که به وسیلهٔ روحانیان

ناراضی‌ازآیین جدید ، واشراف فرصت طلبی که درصدد جاه وشوکت بودند ، رهبری و تقویت می‌شد وهدف اصلی‌این شورش برانداختن آیین زرتشتی بایستی‌بوده باشد[6]. به هرانجام نقشه شورش مجوسان هرچند درآغازپیشرفتی محسوس داشت ، امابه زودی به وسیلهٔ **داریوش** ، شاهنشاه جدید و پرقدرت وسطوت درهم کوبیده شد .

گشتاسپ « ویشتاسپ» پدر داریوش،فرماندار پارت‌وگرگان‌بود، دربازپسین سفرکوروش که به‌مرگش منتهی‌شد شرکت‌داشت‌و پسر کوروش، کمبوجیه پسرجوان او راکه داریوش نام داشت و بیست وهشت سال‌از سن‌اش می‌گذشت، جزو نیزه‌داران منتخب باخود به‌مصربرد[7] ، یعنی به‌سال ۵۲۲، و درپایان همان سال به‌سلطنت رسید[8]، واین درواقع باچنین سنی کم و باوجود زنده بودن پدر وپدربزرگ‌ازشگفتی‌ها است .

هنگامی که گوماتا سلطنت را غصب کرد ودرکار انهدام مظاهرآیین نوخاسته بود، وبسیاری را به‌امیدهایی فریفته وگردخود فراهم آورده بود، هنوز بسیاری بودند که به‌هخامنشیان سخت وفادار بودند. ازمیان اینان هفت نجیب‌زاده ودلاور پارسی که در رأس‌شان داریوش قرارداشت به کنکاش پرداختند . شاید از همان‌آغاز داریوش شاه آینده شناخته می‌شد. امامطابق بروایات افسانه‌یی درهنگامی معین اسب هریك ازاین هفت‌تن که زودتر شیهه می کشید، صاحب‌اش شاه شناخته می‌شد، ومهتر داریوش‌حیله‌یی به‌کار زد واسب زودتر شیهه کشید و داریوش شاه شد. دراین قابل توجه‌است که‌شباهتی بسیار میان داستان وبه‌تخت نشستن **روسا** Rusa شاه‌اورارتو Urartu موجود است که حکایت ازروابطی میان دو تمدن می‌نماید[9]. به‌هرانجام هنوزبیش از دو ماهی از مرگ کمبوجیه نمی گذشت که گوماتا برافکنده، اسیرواعدام شد .

اما تازه این‌آغازکار بود ، و داریوش دوران پرآشوبی‌را که مدت دو سال با جنگ وشورش مواجه بودسپری کرد تاموفق به‌استقرار صلح شد. البته موفقیت داریوش دراین بود که شورش‌ها پراگنده وشورشیان دارای اتحاد واتفاقی نبودند، هر فرماندار

وعاصی‌یی به‌خاطر منافع خود واستفاده ازموقعیت قیام‌می کرد وسر کوب می‌شد، وبدین شکل بود که بسیاری ازشورش‌ها یکی پس‌ازدیگری خاموش می‌شد. در ایلام‌اغتشاشی به‌پاشد که به‌زودی به‌تباهی دوچارشد، اما این‌سر آغاز شورش‌های بزرگ‌تری شد . در بابل شورشی در گیر شد که تسلط بر آن باقوای اندك داریوش ووضع‌نا بهسامان ایالات مشکل به‌نظرمی‌رسید. کسی به‌نام **نی‌دین‌توبل** Nidintubel که‌خود را خلف **نبونید**Nabounida، شاهی که به‌وسیلهٔ کوروش‌برافکنده‌شده بود،شاه خوانده و به‌نام **نبوکدنسار** سوم Nebuchadnezar III به‌سلطنت نشست. داریوش مدتی برای این سر کوبی معطل ماند؛ اما ناگهان با یك‌اقدام متهورانه‌ازشط عبورنمود ودگرباره تسلط را دربابل برقرارساخت. هنوز از این مهم فارغ نشده بود که اغتشاشی دیگر ، به همان اندازه مهم که بابل بود، در سوزیانا «شوش» ایجادشد . **مرتی‌یه**Martiya که پارسی بود، سرجنبان این اغتشاش محسوب می‌شد که اعدام گردید. درماد نیز شورشی ایجاد شد و **فرورتیش** نامی به استقلال وعصیان پرداخت. مدتی جنگ گریز میان سپاهیان این‌شخص وپارسی‌ها برقرار بود تاسرانجام این سرجنبان مادی به‌بدترین وجهی کشته شد وجسدش را درهمدان به‌دارآویختند. اما درماد غایله‌یی دیگر به وسیلهٔ قبیلهٔ ماد شمالی برانگیخته شد، که آن‌هم به‌زودی برطرف گشت .

داستان **بردیا** هنوز تمام نشده بود . و به‌زودی در پارس که داریوش گمان نمی‌برد، شورشی‌برخاست. شورش گری به‌نام **وهیزداته** Vahyazdâta خودرابردیا نامیده و به اغتشاش پرداخت . این نیزمغلوب شد و با عساکر و اعوانش اعدام گشت . شورش‌هایی دیگر هم‌چنان درکارانجام می‌بود، یکی‌خاموش می‌شد، از منطقه‌یی دیگر شورش وطغیانی دیگرسر برمی کشید، و داریوش دوسال تمام درکار خاموش کردن این شورش‌ها بود که تامصرویهودیه نیز دامن کشیده بود، وسرانجام موفق به ایجاد استقرار صلح ونظم‌شد، صلح‌ونظمی که شاهنشاهی هخامنشی را به‌اوج قدرت‌رسانید، قدرتی که پس ازآن به‌رکود وانحطاط گرایید .

۴ـ خشایار شاه

آغاز سلطنت پس ازشاهی‌در بابل، شدت عمل‌درمصر وبابل، طبع وخوی شاه ، علل‌جنگ بایونان
مقدمات سفرجنگی ، به‌سوی یونان ، اولین برخورد وپیروزی ، انهدام و حریق کشتی
های ایرانیان ، علل بازگشت شاه ، اقدامات ماردی نوس ، جنگ مجدد ،
پیروزی وبه‌آتش‌کشیدن‌آتن ، حملهٔ یونیان وکشته شدن ماردی نوس ،
حریق مجدد جهازات ایرانی ، شکست نهایی ایرانیان ، اوضاع
پای‌تخت ، وضع شاه،کشته شدن او.

سلطنت **خشایارشاه** «۴۸۶ـ۴۶۵پ ـم» درحقیقت ، پس‌از عظمتی‌آن چنان که داریوش ایجاد کرد،آغازانحطاط شاهنشاهی‌بزرگ به‌شمار می‌رود . خشایارشاه که داریوش اورا به جانشینی‌برگزیده بود ، پس‌ازدوازده سال‌سلطنت دربابل ازجانب‌پدر، به‌تخت سلطنت نشست .

از نخستین اقدام‌های این شاه ، شدت عمل بسیاری بود در مصر و بابل که به‌عصیان‌پرداخته بودندمصر به‌زودی‌آرام شد، اما درصددفرصتی‌بهتر بود. امادربابل‌وضع غیرازاین‌بود . پس‌ازاستقرار در بابل ، دستورداد تا جملهٔ مواضع دفاعی‌واستحکامات‌آن منطقهٔ کهن‌را خراب وویران کردند. برخلاف سیاست مدبرانه وانسان منشانه کوروش و داریوش ازتساهل ومدارای مذهبی‌در گذشت وفرمان داد تا معابد وپرستش گاه های بابلی رانیز ویران ساختند . پیکرهٔ زرین خدای بزرگ بابلی، یعنی بلBel رابه‌ذوب کردن دستورداد ، و از عنوان « شاه بابل » در گذشت . و تنها به‌عنوان «شاه ماد ها و پارس‌ها » بسنده کرد .

این شاه بیشتردرتجمل‌کاخ‌ها واندرون ، وبزم‌آسایش داشت تادرمیدان‌های جنگ وصحنه‌های رزم . تجمل از زمان او به‌شکل تباه‌کننده‌اش بر شاهنشاهی‌سایه افکند واغلب اوقات خود را به ساختن‌کاخ ها و تزیینات و آذین‌ها و زندگی درباری سرگرم می‌کرد، وشور وشوقی ازبرای دنبال‌نمودن جنگ‌ها واقداماتی ازبرای تحکیم

قلمرو وسیع شاهنشاهی‌نشان نمی‌داد ، اما اوضاع‌واحوال‌چنان پیش‌آمد که مصدر یکی ازجنگ‌های بزرگ گردد که نتیجه‌یی‌جز شکستی‌فاحش وآغاز سریعانهٔ ضعفی‌عظیم در ارکان شاهنشاهی‌نداشت .

این پادشاه چنان که برمی‌آید ازاراده‌یی که لازمهٔ مقامش‌بود ، برخورداری نداشت وزود تحت تأثیر اشخاص‌وعقایدقرار می‌گرفت وزوداقدام می‌کرد ، وبهمین‌جهت کارهایش باواقع بینی انبساطی نداشت . پس‌آن کسانی که تحریکش به جنگ با آتن می‌کردند ، به اقدامی برانگیخته کردندش که لااقل هرگاه ازروی‌تدبیری کوروش منشانه ویا داریوش‌وارسیرخودراادامه می‌داد، به احتمال‌قوی بردبااومی‌شد. به‌هرانجام شاه با این که خود تمایلی‌نداشت ، تحت‌تلقین یك مشت تبعیدی یونانی که درکارانتقام جویی‌بودند ، وکسانی‌دیگر شروع به اقدام نمود .

سپاهی مهیب که داریوش تهیه دیده بود ، به وسیلهٔ این شاه ازچهل‌وشش‌ملت ترکیب شد که بیست ونه فرماندهٔ پارسی‌آن را هدایت می‌کرد . دریك هم چوسپاهی مادها وبابلیان نقش‌های فرعی به عهده داشتند ، وپس‌ازآن همه شورش‌ها ، اطمینان شاه ازآنان بریده وسلب شده بود . شاه خود دررأس سپاه حرکت کرد . پس‌ازمدتی، همراه بادشواریهای حرکت چنان‌سپاه عظیمی‌باآن‌همه تجهیزات وراهی‌بدان سا صعب وسخت ، سرانجام دونیرو باهم روبرو شدند . نخست وضع‌ایرانیان ثباتی‌نداشت،لیکن براثر حوادثی که میان یونانیان درگیرشد ، نخست آتی‌کا **Attica** وپس‌ازآن‌آتن تسخیرشد . ازآك روپولیس **Acropolis** ، قلعهٔ‌آتن که دژی سخت استوارمی‌نمود، دفاع می‌شد ، اماآن جانیزبازگشوده شد و به‌آتش کشیده گشت ، چنان که همه چیز سوخت .

اما یونانیان تسلیم نشده بودند . در سالامیس **Salamis** متمرکزشدند و جنگی‌سخت درگرفت که در ضمن‌آن کشتی‌های عظیم ایران درهم شکسته‌شد، و این

طلیعه‌یی بود ازبرای شکست بعدی . اما در صورت کلی‌اش این شکست برای ایران اهمیتی‌چندان پیدا نکرد . وهر گاه اصولا اهمیتی‌بدان داده می‌شد ، شاید ازخطری که اعلام شده بودپیش گیری‌هایی مرعی می گشت .

سپاه یونان باتمام اندکی و ضعف‌اش سخت پایداری می کرد ، اماخشایارشاه سخت دوچاراشتباه شد وعزم باز گشت نمود. شاید انگیزهٔ اودراین باز گشت ، جریحه دارشدن طبع زود رنج وحساس‌اش بود از شکست نیروی دریایی‌اش، چون می‌خواست مهبطی ازبرای ریزش خشم‌اش پیدا کند ، دستورداد تا دریاسالار فینیقی را اعدام کنند وهمین امر موجب شد که هم وطنان دریاسالار وهم چنین مصریان ازآنان کناره گرفته وجدا شوند ، ودرچنین حالی‌بود که شاه **ماردی نوس** **Mardinus** رابه جای‌خویش نهاده وباز گشت .

ماردی نوس پس ازعزیمت شاه با یونانیان ازدرمذاکره وارد شدتاصلح نماید اما پیشنهادات وی‌پذیرفته نشد، پس به‌آتی‌کا **Attica** وآتن حمله کرد ودگربارهآتش دراین دومنطقه افتاد وآن چه را که ازحریق نخستین باقی مانده‌بود به‌سوخت. این‌بار یونانیان سخت‌ازدر اتحاد درآمدند ، وسپاه خودرا برای‌جنگ‌هدایت کردند. برخورد دوسپاه ، یکی خسته و سر گردان ، دیگری منظم و انتقام جو در پلاته آ **Plataea** صورت گرفت و این‌برخورد به‌سال ۴۷۹ بود. ماردی‌نوس دوچاراشتباهی جبران‌ناپذیر شد، چون خود وارد میدان جنگ گشت و کشته شد . ازسویی دیگر کشتی‌های مجهز وتازهٔ یونانی‌به جهازات ایرانی حمله کرده وآن‌هارا طعمهٔ حریق کردند ، وبدین‌ترتیب بود که ایرانیان دوچارشکست نهایی‌شدند .

البته ازبرای این جنگ ، وشکست ایرانیان عللی بسیار وجود داشته که از جمله عدم رهبری درست‌سپاه، عدم وجود غذای‌کافی ازبرای‌آن لشکریان انبوه، فقدان اراده‌یی لازم درشاه ، وبسیاری دیگربود که بایستی‌درمراجع ومنابع خود مطالعه‌شود .

تأثیر این جنگ‌ها در داخل کشور نیز بسیار بود. به‌مدت ده سال همه کارهای تخت‌جمشید دوچار رکود وتوقف گشت . در بابل ومصر به تلافی شکست از یونان سیاست استعماری و استبدادی سختی برقرار شد که عکس‌العمل‌اش را اندکی بعد ترمشاهده می‌نماییم . شاه پس ازورود به پایتخت، خود را سخت درحصار اندرون ومصاحبت درباریان و خواجه سرایانی که آلت دست اش قرارداده بودند، محاط شد ، و سرانجام زندگی‌اش به وضع دردناکی به سررسید، یعنی‌درکاخ مجلل وبا شکوهی که ازبرای خودترتیب داده بود ، کشته شد [11] « ۴۶۵ پ‌ـم »

۵ـ اردشیر اول ، داریوش دوم

اردشیراول، ضعف وسستی او، سیاست‌طلا باسپاه وسرباز مقابله می‌کند، تحریکاتی برای اختلاف میان‌آتن واسپارت، شورش‌ها، آرامشی قبل ازتوفان ، داریوش دوم شاه می‌شود، تعقیب سیاست پدر، سیل‌طلای‌ایران‌به‌جانب آتن واسپارت، شورش‌درساردس، وضع‌منحط داخل وخارج ، فساد وتوطئهٔ دراندرون ، مرگ‌داریوش دوم

اردشیراول‌پسرخشایارشاه، مردی‌ضعیف وسست بود که به‌کار ادارهٔ شاهنشاهی نمی‌آمد . شاهی‌اش ابتدا شد با شورشی ازبلخ که مصدرش برادرشاه ، شهربان‌آن‌ایالت بود. زودترازآن چه که تصور رود این اغتشاش درهم کوبیده شد و برادران شاه کشته شدند . اما این‌شورش خانوادگی منشاء ومبدیی‌بود ازبرای‌شورش‌هایی بزرگ‌تر، مصر طغیان کرد واین بارآتن که درجست وجوی راهی‌برای تأمین گندم ازراهی‌آسان بود . آن‌جا رافتح کرد ، لیکن‌سپاه تازه نفس‌ایرانیان سررسید ودوباره مصر به‌اطاعت وتصرف درآمد .

درزمان اردشیر اول ، کم کم طلا ، کار سپاهیان جنگی راپرمی کرد . ایران راهی پیدا کرده بود وبه وسیلهٔ طلا، اسپارت وآتن رابرعلیه هم‌می‌شوراند . پس‌ازفراز ونشیب‌هایی میان یونان وایران، سرانجام **په‌ریک‌لس** Pericles درنیمهٔ قرن پنجم ،

عصرطلایی یونان را به وجود آورد [12]، درحالی که ایران درسوی انحطاطی سریع پیش می‌رفت . درزمان این‌شاه «۴۶۵-۴۲۴ پ-م» نمودارهایی ازوضع خراب وانحطاط پس از افراشتگی مشهود می‌شود، که ازوی درزمان جانشین‌اش ، یعنی**داریوش‌دوم** «۴۲۴ ۴۰۵ پ- م» هم‌چنان ادامه‌پیدا می کند .

درزمان‌داریوش‌دوم،جزشورش‌ساردس که‌به وسیلهٔ **تی‌سافرن Tissapherne** خاموش ودرهم کوبیده شد ، مابقی‌کارهای شاه مصروف‌بود برتوطئه‌وفساد وصرف طلای ایران درراه برهم انگیختن آتن واسپارت. البته درماده یهودیه‌نیزشورش‌هایی شد که خاموش گشت، اما این خاموشی‌ها کاملاصورتی موقتی‌داشت . گذشته ازوضع فسادآمیز خارجی وداخلی، این‌سیاست تفرقه واختلاف دردربار وکاخ شاهی نیز برقراربود. ملکه **پروشات«Paryatis»**رسماً دربرابرولیعهدی**اردشیر دوم** ، ازپسردیگرش**کوروش** دفاع‌می کرد وازشاه علاوه برحکومت مناطقی‌چند، فرماندهی کل‌سپاهیان رادرآسیای صغیر ازبرای**کوروش**اخذ کرده بود. سرانجام داریوش دوم در گذشت واردشیردوم به شاهی نشست .

۶- اردشیر دوم، اردشیر سوم

آغازسلطنت ومدعی قوی، برادر برضدبرادر سوء قصد، بخشش‌وروانه کردن‌کوروش به‌مأموریت اقدام وشورش مجددکوروش، جنگ دربابل ، کشته‌شدن و سرانجام کوروش ، سیاست اردشیر دوم، روابط باآتن واسپارت ، شورش وتجزیهٔ سریع شاهنشاهی، اردشیر سوم امیدی ازبرای تجدید قدرت، خوی و اخلاق ، کشتن خواهران و برادران ، قدرت وشدت عمل، ویران‌کردن سی‌دون ومصر، طلوع دولت مقدونی ، مرگ شاه

اردشیر دوم از همان آغاز ولیعهدی یك مدعی سر سخت و کارآمد داشت . این مدعی برادر کهترش کوروش بود که از جانب مادرش پروشات که دارای قدرت و نفوذی بود ، تقویت می‌شد. به‌هرحال درآغاز جلوس برادر ، به قصد کشتن‌اش باخنجر

به‌وی حمله کرد ، عمل‌اش بی‌انجام ماند و براثر مداخلهٔ مادر، شاه وی‌را مورد عفوقرار داد. وحتا به‌آسیای صغیر، تحت فرماندهی سپاهیان‌آن‌منطقه‌بازفرستادش . اما کوروش ازتصمیم خودمنحرف نشده و انصراف حاصل نکرده بود ، به‌همین جهت برضد اردشیر واردجنگ شد. درنزدیکی بابل پیکاری سخت روی داد و به‌طور قطع‌پیروز شد، اما در لحظات آخر ، براثرغرور ، بی‌پروایی وشجاعتی که داشت خودرا به کشتن داد . آن‌چه که‌از روایات وتاریخ برمی‌آید، این‌شاه‌زاده قدرت، اراده وشجاعتی شگفت آورداشت وهر گاه پیروزی‌اش به‌انجام می‌رسید و به‌سلطنت می‌نشست ، احتمالی بسیاروجودداشت که ازانحطاط سریع سلسله جلوگیرد، امااین چنین‌نشد وپس‌از کشته شدن ، به‌دستور شاه‌جسدش راقطعه قطعه کردند .

سیاست تطمیع با طلا برای ایجاد اختلاف میان اسپارت و آتن به وسیلهٔ اردشیر دوم سخت تعقیب می‌شد تاسرانجام نتایجی مطلوب بخشید و ایران‌آن مناطق یونانی نشین را که ازدست داده‌بود ، به‌چنگ آورد . هرچند که طلیعه‌یی امیدبخش می‌نمود ، اما موقتی بود . درحالی که گمان می‌رفت مرزهای از دست رفته ، به‌قلمرو شاهنشاهی پیوسته است و قدرت و نظم جای گزین آشوب و نابه‌سامانی پیشین شده ، درایالات غربی شورشی در گرفت . ازسویی دیگر مصر استقلالی‌کامل پیدا کرد ، وضع داخلی به‌سرعت به‌وخامت گرایید . تجزیهٔ تدریجی شاهنشاهی رامورد تهدید قرار داد وشهرها وایالاتی به‌تدریج مستقل شدند. این‌سلطنت که نزدیك به‌نیم‌قرن «۴۰۵ـ ۳۵۹ پ‍ـم» دوام‌آورده بود، سرانجام غروب کرد، اردشیر دوم در گذشت‌درحالی که‌برخی او رارحیم وسخی ، وبعضی قسی‌وبی‌اراده می‌پنداشتند .

اردشیر سوم «۳۵۹ ـ ۳۳۸ پ‍ـم» هنگامی که به‌سلطنت رسید ، امیدی به وجود آمداز برای‌حفظ سلسله و جلوگیری ازانحطاطی که سقوط درپی‌داشت. اردشیر سوم طبعی‌تند، خویی بی‌رحم وقسی، اخلاقی خشن وروشی سبعانه داشت، امادرعوض‌از

اراده‌یی آهنین‌نیز برخوردار بود. آغازشاهی‌اش مواجه شد با کشتار بی‌دریغ‌خواهران و برادرانش که چندین ده‌تن بودند . دربارهٔ این که آیا این شقاوت سیاستی محسوب می‌شد ازبرای حفظ شاهنشاهی واعتلای آن، یا خاست گاهی داشت از منشأ شقاوت و خوی خونریزی شاه، جای‌سخن است.اردشیر باثبات واراده‌یی محکم‌به خاموش کردن شورش‌ها پرداخت . نخست شورش کادوسیان **Cadusiens** وطغیان شهربانان را با قدرت درهم کوبید . برخی‌از شهربانان به‌وسیلهٔ آتن برانگیخته و تقویت می‌شد ، به همین‌جهت اعلامیهٔ شدیداللحن وسختی مبنی برتهدید آتن‌صادر کرد ، وآتن که هنوز قدرتی قابل اطمینان نداشت، به‌زودی پس‌نشسته وسپاهیان خودرا ازآن مناطق احضار کرد.آن گاه درکارمهمی قدم گذاشت . وآن‌تسخیر مصربود . بار اول اقدامش منتج به‌نتیجه‌یی نشد، امادرخلال آن سی‌دون **Sidon** متحد مصر که عصیان کرده بود ، به سختی منهدم‌شد . این‌شهر رابا ساکنان‌اش دستور به حریق داد وچنان خرابی به‌آن واردآورد که بیش‌از ویرانه‌یی ازآن باقی‌نماند . پس‌ازآن بانیرویی‌بیشتر به‌مصرحمله برد، و باهمراهی سپاهیان مزدور یونانی کار آن را یکسره ساخت . فرعون به حبشه گریخت ، شهر ها از پی هم باز گشوده شدند و خرابی بسیاری به مصر وارد آمد . استحکامات و معابد ویران شدو روحانیان که کیسه‌هایی انباشته ازطلا داشتند،آزادی خودرا به‌بهای گزافی بازخریدند ، واین منتهای عظمت شاهنشاهی بودپس از داریوش بزرگ .

دراین زمان نیروی یونان فرو درفته وتحلیل شده‌بود ودیگر نمی‌توانست از برای احراز قدرت پیشین وشروع جنگ نیرویی گردآورد، امادرعوض مقدونیه درکار بازسازی امپراتوری بزرگ‌بود . **فیلیپ Philip** پدر **اسکندر** ازسال «۳۶۰ پ‍.م» شروع به‌جهان خواری‌نمود . ابتداهم خودرا مصروف به‌فتح نواحی شمالی یونان نمود کم کم میان یونانیان اهمیت و مقامی یافت و سمبولی گردید از برای تحقق آرزوی

یونانیان که فتح آسیامحسوب می گشت . اما فیلیپ که تازه درکار پی‌ریزی و بازسازی باقدرت‌بود ، و مشاهده می کرد که‌ایران اعادهٔ قدرت نموده و مصررا باز گشوده‌است ، احتیاط را ازنظر دورنداشت و درحالی که آتن وایران متحد شده بودند ، با استعانت پسرش اسکندر کاریونان رایکسره ساخت ویونان‌را بامستملکاتش در تسلط گرفت ، و این‌واقعه به‌سال «۳۳۸پ ـم » روی‌داد ، و درهمان سال اردشیرد سوم مسموم شد و با مسموم شدن‌این شاه، ضربتی قطعی به‌شاهنشاهی هخامنشی واردشد .

۷ـ هنرهخا منشی

گزارش داریوش ، چگونگی ساختن‌کاخ شوش، درتخت جمشید ، سازندگان ومهندسان مختلف کتیبهٔ داریوش ، عظمت هنرمعماری ، خصایص‌هنردرزمان هخامنشی، عدم توجه به‌واقع گرایی، هنردرخدمت قدرت ، جنبهٔ واقع‌گرایی ونقش‌دوجانبهٔ‌آن ، تفسیری از دو جنبهٔ نقش خراج گزاران ، زمان داریوش، هنر در زمان‌خشایارشاه خصایص هنری این عصر ، عهد اردشیراول ، دوران‌های بعدی ، سرانجام هنرهخامنشی

هر گاه برآن باشیم تاازجلوه‌های گوناگون زندگی اجتماعی‌زمان هخامنشی به بحث به پردازیم ، هم کتابی مستقل را لازم است وهم شاید تا اندازه‌یی از موضوع خارج شویم ، به‌همین‌جهت دراین مختصر به‌اندگی ازوضع اجتماعی‌وهنری هخامنشی پرداخته،آن‌گاه به‌کاوش و بررسی چگوتگی دیانت ، وآن چه که در سازمان سیاست خارجی هخامنشیان به سیاست مذهبی‌تعبیرشده است خواهیم پرداخت .

اندکی‌ازآغاز شاهی‌داریوش نمی گـذشت که ثروت سرشاری به شاهنشاهی سرازیرشد. وضع زندگانی‌به سرعت روبه بهبود و ترقی بود . زندگانی دیگربه وضع فقیرانه ، خشن وآماده به‌جنگ برگزار نمی‌شد . زندگی‌شهری باسرعت فوق‌العاده‌یی گسترش پیدامی کرد . خانه هـا وسیع ، ره گذرهای عمومی بزرگ و تمیز ، قصرها ، کاخ‌ها وشهرهایی به‌عنوان پایتخت به زودی گردی ازفراموشی به‌امکانات محدودپیشین

کشید . دامنهٔ وسیع فتوحات ، سیل‌خراج وتحف وهدایا را به مرکزجریان داده بود اجتماع روزبه روز مرتب‌تر می‌شد، مردمان مختلف ازسرزمین‌های گوناگون، اجناس وکالاهاوروش‌ها وآدات‌ورسوم رنگ‌به‌رنگ‌را باخود درداخل‌شاهنشاهی‌می گسترانند هم‌چنان که‌بازرگانی‌درقلمرومادیات سخت رواج می‌یافت ، بازرگانی‌درزمینهٔ‌معنویات نیز گسترش پیدا می کرد . بایستی توجه داشت که تنها سپاه خشایارشاه از چهل وشش ملت مختلف تشکیل می‌شد . یعنی ازچهل‌وشش روش‌فکری مختلف ، چهل وشش‌شیوهٔ مذهبی، چهل‌وشش‌تمدن ورسوم وآداب رنگ به‌رنگ ، این وضع خارج ازسپاه نفوذ وگسترش بیشتری داشت و دادوستد این همه مردمان گوناگونی که با هم زندگی می کردند ، بایستی فرهنگ شگفتی زایی را تشکیل‌دهد ، و این چنین فرهنگی‌نیز به وجودآمد .

داریوش تنها اندك مدتی بیش‌دربابل اقامت نکرد ، وبه نظرمی‌رسد که‌به‌سال ۵۲۱ شوش را پایتخت قرارداده باشد . اما این‌جا منطقه یی بود که‌در تاخت و تاز آشوریان منهدم شده بود ، و به فرمان داریوش‌به‌روی خرابه‌های‌پیشین‌بناهای‌جدیدی ساخته‌شد، ازجمله این بناهاکاخ‌آپادانا **Apadana** یا‌ـتالاربارـ بود که‌دراطراف‌آن ساختمان‌ها و بناهای دیگری امتداد پیدا می کرد و سرانجام شهری‌تازه برخرابه‌های گذشته بناشد که درحصاریك دیوار محکم ازآجرخام محافظت‌می‌شد. گرد این‌حصاربه خندقی‌بسیار عظیم کنده وازآب پرشد ، چونان که شهر به‌سان‌جزیره‌یی‌برآب شناور بود شوش‌در کارآن بود که پایتخت جهان شود ، مرکزشاهنشاهی عظیمی که درکارتسخیر جهان بود. دراین‌شهرازچهارگوشهٔ جهان دانشمندان ، پزشکان، فیلسوفان ، هنرمندان ادیبان و سفیران گرد می‌آمدند . شاید نقل مندرجات کتیبه‌یی از داریوش که بسیار مهم می باشد و در شوش به دست‌آمده ، خود بدون شرحی‌آن عظمت دیرین رانمایش دهد : ـ

«خدای بزرگ‌است اهورامزدا که‌آن‌آسمان راآفرید که این‌زمین راآفرید که بشرراآفرید ، که شادی را برای بشرآفرید ، که داریوش راشاه‌کرد، شاه شاهان بسیار وفرمانده فرمانداران بسیار .

منم داریوش شاه ، شاه بزرگ ، شاه شاهان، شاه ممالك ، شاه این سرزمین ، پسر ویشتاسپ هخامنشی».

داریوش شاه گوید : اهورامزدا خدای بزرگی‌است برتراز تمام خدایان، او مراآفریده ، اومرا شاه‌کرد ، اوست که این مملکت بزرگ را که دارای مردان‌خوب واسبان زیباست به من عطا فرموده . وقتی پدرم **ویشتاسپ** وجدم **آرشام** هنوز هر دو زنده بودند اهورامزدا به فضل‌خود مرا شاه این سرزمین های پهناور کود. اهورامزدا اسبان عالی‌ومردان عالی‌را درتمامی این سرزمین به من بخشبد ومراشاه این سرزمین قرار داد . ازاین وقت من خدمت و عبادت اهورامزدا را کرده‌ام . اهورامزرا پشتیبان توانای من است وآن چه که اوبه من امرمی کند به کنم ، به دست من انجام می‌شود، آن چه من کردم ، به‌فضل‌اهورامزداست .

کاخ شوش را من ساختم وتزیینات‌آن ازجاهای دورآمده ، خاك را کندند و ریگ به‌قدر کفایت بود . محل‌را باندازهٔ چهل ارش دربعضی جاها ، وبیست ارش در جاهای دیگر ازریگ پر کردند، براین‌ریگ‌ها قصرراساختم .

پر کردن محل ازریگ وساختن‌آجرکار مردم بابل بود. چوب سدر که‌به‌کار رفته ،آن را ازمحلی‌آورده‌اند که کوه[جبل لبنان [13]] نامیده می‌شود .آشوری‌ها این چوب‌را ازلبنان‌تا بابل‌آوردندچوب‌یاکا[**yaka**]آورده‌شداز گندار[قندهار]و کرمان.

طلایی که در این‌جا به‌کار رفته‌ازسارد و باکتریا [بلخ **Bactria**]آورده شده ودر همین‌جاآن رادرست کرده‌اند. سنگ پربهای‌لاجوردی[**Lapis Lazuli**] وعقیق ورنگ شنجرف که در این جادرست شده از سندیان‌آورده‌اند . سنگ قیمتی

فیروزه به‌کار رفته ودراین‌جا ازخوارزم‌آورده شده رهمین جادرست شده .

نقره وآبنوس مصرف شده از مصرآورده شده ، تزیینات برجستهٔ قصر ازین و عاجی که به‌کاررفته ازحبشه وهند ورخج‌آورده شده .

ستون‌های سنگی‌ازشهری درایلام به نام ابی‌رادو [**Abiradu**]آورده‌شده حجارانی که این سنگ‌ها رادرست کرده‌اند ازاهالی‌ین وسارد بوده‌اند .

زرگرانی که این طلا ها را درست کرده مادی ها ومصری‌ها بوده اند،آنانی که‌چوب‌ها را درست کرده‌اند [ترصیع کرده‌اند]ساردی‌ها و مصری‌ها بوده‌اند و آنانی که‌آجرهای قصررا درست کرده‌اند بابلی‌ها ، وآن‌هایی که دیوارهارا تزیین نموده‌اند مادی ها ومصری‌ها بوده‌اند .

داریوش شاه می‌گوید : در شوش کارهای بسیار عالی شد وکارهایی که دستور داده‌شدبسیارعالی‌بود. اهورامزدا مرا و پدرم **ویشتاسپ** و کشور مرا نگاه‌دارد.»

این خود بی‌گفت وگو نمودار عظمتی‌است بسیار جالب از هنر ومعماری در شاهنشاهی بزرگ هخامنشی. دراین بنا هنوزآن‌چه که باقی‌مانده ، هنربابلی ، مصری وآشوری را منعکس‌می‌کند . اما این‌آغازی‌بود درمعماری وبناسازی ازبرای‌داریوش وبه زودی مصمم شد تادرتخت جمشید مقری دیگربناسازد ، یعنی‌درپارس که سرزمین اصلی‌اش محسوب می‌شد . پس‌مهندسان ، هنرمندان و کارگرانی راکه درشوش کار می‌کردند به‌تخت جمشیدانتقال‌داد. دراین‌جا نیزبازاحتشام وشوکت واقتدارهخامنشی درزمان داریوش موج می‌زند .

آن چه که درهنرهخامنشی‌جلب نظرمی‌کند ، عدم توجهی‌است که به واقع گرایی‌ونمودن ونشان دادن صحنه‌های زندگی‌روزمره ومردم شده‌است ، برخلاف‌هنر یونانی که براثرده موك راسی وآزادی، وبیرون بودن هنرازتسلط‌های درباری‌وقدرت های بزرگ، بسیاری ازصحنه‌های روزمرهٔ مردم را ازخود نشان می‌داد. هنرهخامنشی

ازبرای نمایاندن قدرت، شوکت، احتشام، وسعت قلمرو ونمایاندن مردم زیرحکومت بود. اما هرگاه به مواردی نیزبر بخوریم که درابتدا حاکی‌باشد ازشکل‌رئالیسم و حقیقت پردازی،آن نیز نقشی دوپهلودارد که جنبهٔ واقع‌گرایانه ویا توجه به زندگی عادی مردم درآن ناآگاهانه وغیرعمدبوده است، وجنبهٔ قدرت‌نمایی‌خاص‌ازآن‌منظور نظربوده است.

برای مثال می‌توان از صف طویل خراج‌گزاران درپلکان تخت جمشید یاد کرد که‌آیینه‌یی است ازقدرت وحکومت شاه برملل و اقوامی بسیار که به زیر یوغ کشیده شده وخراج‌می پرداختند. در این جا تقابلی میان وضع مستملکات یونانی و قلمروهای ایرانی ازلحاظ مقایسه حکومت وجنبهٔ مقایسهٔ انسانی‌بسیار پرمعنا و جالب توجه خواهدبود.

آشوربان شاید زمختی، سترگی وبزرگی بیش‌ازاندازه رادرپیکره سازی، حکاکی ونقش‌برجسته سازی نمودن قدرت‌بیشترمی‌دانستند ویاعللی دیگردراین ردیف ازبرایش قایل‌بودند. این‌دید وروش در هنرایرانی بی‌تأثیرنبود. مجسمه‌هایی از گاو بال‌داربا سرانسانی، ستون هایی که به سرانسانی ختم می‌شوند، بلندی بیش از اندازهٔ ستون‌ها که شاید درجهان بی‌نظیرباشد وچیزهایی‌دیگردراین حدود، جملگی ایده‌یی را مجسم‌می کنند که نمایاندن‌قدرت، شوکت واقتداربوده است.امابا این که این‌هنری است درخدمت قدرت، بازسخت تزیینی است وبا سرعتی‌شگرف روبه ظرافت می‌رود. هنرمندان به زودی ذوق‌هنری شان‌می‌شکنند وشاید دراندك زمانی تجسم قدرت راکه فرمایشی بود، به دورمی‌افگنند. توجه‌به‌نقاشی حیوانات ورعایت تناسب دورنمایی‌است برای استواری‌این تحول‌وازاواسط شاهی داریوش‌بزرگ، نقش اصیل وپخته‌یی ازهنر ایرانی خودنمایی می کند ودر حالی که عناصری بسیارازجاهایی متفاوت درهم ریخته است، هنرپخته واصیلی را ارائه می‌دهد که با عناصرترکیب شده ومشکله‌تفاوت عمده

وناباوری پیدامی‌نماید . این‌عناصرمر کبه که عبارت بودند ازبابلی ، هیتی ، مصری ، آشوری و بسیاری روش های بدوی وابسته به اقوام گوناگون به وسیلهٔ پارسیان منشأ پیدایش هنری گشت اصیل :

هرچند درزمان **داریوش** هنر . به ویژه آن چه که جنبهٔ اختصاصی دارد ، یعنی هنرساختمانی به‌اوج عظمت خود رسید ، اما درزمان **خشایارشاه** نیز ابداعات ، نوجویی‌ها وپیش‌رویهایی هم‌چنان درکاربود که ازلحاظ کمیت وتناسب غیرقابل‌سنجش اما ازنظرگاه کیفیت قابل‌ملاحظه بود. درزمان خشایارشاه که دگرباره آن خصیصهٔ قدرت نمایی‌نخستین عرصه گاهی یافته‌بود ، به خود نمودن پرداخت ودر این زمان به ویژه نشان دادن منتهای قدرت‌به روی‌سنگ که از خصایص‌آشوری بود رواج یافت . گاوهای نربالدار با سرهای انسانی، نگاه‌بان کاخ های آشوری بودند که مورد الهام هنرمندان ایرانی قرار گرفته بودند، و شاهی که درسویی دورازقلمروش شکست یافته بود، درحصارداخلی قلمرو به این وسیله شکست را جبران می کرد . به هرانجام عصر خشایارشاه‌باچنین خصیصه‌یی ، یعنی‌مبالغه درهنروگرایس به سترگی وبزرگی‌ممتاز و مشخص است. درتالارسد ستون، به‌دستورشاه ، درنقش برجسته‌یی وی را درحال‌جنگ با هیولانشان دادند، واین‌تخیل وایده‌های شاهی را می‌رساند که مایه‌یی کمتر ازبینش درقلمرو حقیقت داشت .

درزمان اردشیراول رکودی درهنر ساختمانی پدیدآمد وجز چندنشان نادر چیزی‌یافته نشده . دراین زمان آمیزش وحشرونشر یونانیان و ایرانیان بیشتر وتقریباً معمول شده بود وامکان‌نفوذ هنریونانی که دراوج ترقی بود، درهنرایرانی‌نمودارمی‌شود ازاین زمان تصفیه و ملایمتی در هنرقابل رؤیت است و می‌توان مشاهده نمود که هنر چگونه درجادهٔ اعتدال‌ره سپرشده وعنصرجسامت که نمایندهٔ نشان دادن‌قدرت‌بود ، از کالبد هنرقومی که ناگهان‌به عظمت واقتدار بازرسیده بودبیرون می‌رود .

اما هر گاه بر آن باشیم تا آن‌عظمت هنرساختمانی زمان داریوش‌وخشایارشاه را هم چنان‌در ادوار بعدی باز گسترده و یا درحال‌تکامل وبازایستی بیابیم ، بیهوده است چرن ازعصر اردشیر اول به‌بعدآن چه که دراین زمینه انجام گرفت، تعمیر واصلاح بود نه سازند گی وابداع وتکامل .

هنرپارسی چنان که گفته شد، ازعناصر بسیاری که ازملل و اقوام گونا گونی اخذ شده بود تر کیب یافت. پارسیان همان گونه که یك‌باره به‌قدرت رسیدند، هنرشان نیز بسیارزود شکفتن گرفت ،آنان‌هر گاه می‌خواستند به سیرتدریجی تکامل‌هنری خود باز رسند، هیچ گاه موفق‌نمی‌شدند .آنان هر گاه به اخذ واقتباس ازملل واقوام دیگر نمی‌پرداختند،هر گز نمی‌توانستندبدان برق‌آسایی اززند گی بی‌اهمیت ومسا کن‌ابتدایی خود به سروری‌جهان رسیده وکاخ هایی باآن‌شکوه وشوکت وحشمت برپا کنند . هم چنان دربرپاداشتن این تمدن عظیم از کارشناسان ورزیدهٔ متمدنان دست نشانده بسیار کومك ویاری گرفتند . این‌هنر که بدان سرعت توأم گرفت، به همان‌سرعت نیز برافتاد درزمان کوروش شوکت‌اش به‌سان گلی بازشکفت، ودر زمان داریوش به‌خودبالیدوبه ذروهٔ اهمیت‌رسید، لیکن‌این‌اهمیت وتکامل‌سریع‌دوچار رکودی‌طولانی گشت‌وهر گاه از تحولات وجنبش‌هایی‌درعهد خشایارشاه واردشیر در گذریم، این‌ر کود هم‌چنان تاپایان عصرهخامنشی امتداد یافت تاسرانجام به‌وسیلهٔ آتش **اسکندر** دوچارتباهی ونیستی شد .

در اجزاء ، شکل‌درونی وبیرونی این‌چنین هنری ، باتوجه به سرچشمه‌های مختلف و گونا گون‌اش که از منابعی بسیار تر کیب شده بود ، یك روح ایرانی وجود داشت که‌آن تشخص رابدان بخشیده بود . همین‌روح ایرانی‌موجب شو کتی گشت که هنوزدرحال ویراتی پس‌از گذشت نزدیك به بیست وپنج قرن‌آدمی را وادار‌به‌ستایش و کرنش می کند ، و هر گاه ازحس زیبایی دوستی و ذوق هنری نیز بی‌بهره نباشیم ، به افسونی دوچار می‌شویم .

۸ـ زندگانی اجتماعی واقتصادی

توسعهٔ تجارت وبازرگانی، مقایسه‌یی میان بازرگانی مشرق قدیم وعهد هخامنشی، علل تکامل و پیشرفت ، سیاست مقتدر مرکزی وتوسعهٔ قلمرو ، نقش رواج سکه در بهبود تجارت و اقتصاد جهانی، اقتصاد برجسته دربابل، اکتشافات و پیدایی راه‌های زمینی و دریایی، کالاهای‌مورد نیاززندگی روزمره به‌جای اجناس زمینی وتجملی بانك‌ها ، کارگران وپرداخت‌دست‌مزد، اقداماتی دربالابردن سطح کشاورزی ، وضع‌آب واحداث کاریزها ، شهرسازی،فلزات وکانی‌ها ، وضع زمین ودهقانان

وضع حیات اجتماعی که سخت وابسته به اقتصادی بود که در خطهٔ پهناوری گسترش پیدا می کرد. وضع تجارت و مبادلات کالایی ، سابق براین بسیارمحدود بود وعواملی بسیاروجود داشت که این‌محدودیت راتثبیت می کرد که البته‌آن عوامل‌آشکار وروشن‌است، چون فقدان‌طرق ارتباطی ، محدودیت نواحی، عدم موجودیت قلمروهایی بانظم ورعایت بسیاری ازاصول. اما یکی از علل مهم فقدان ویا محدودیت بسیارسکه می‌بود. هر‌گاه هرمنطقه‌یی وسیع‌تر وقدرتش ثابت‌ترمی‌شد ، وضع بازرگانی و بالطبع اقتصادش دوچار تحول وپیش روی می گشت . درزمان هخامنشیان براثر گسترش قلمرو حاکمه ویك‌قدرت مرکزی مسلط واداره کننده وضع‌تجارت ازراه‌های زمینی ودریایی گسترش شگرفی پیدا کرد وبایستی اشاره کرد که نقش رواج سکه‌های مختلف دراین توسعهٔ تجاری بسیاردر خور توجه است. این توسعهٔ تجارتی که جنبه‌یی جهانی داشت، کومکی بسیارشایسته نمود به‌ارتقای سطح زندگی درایران عهدهخامنشی . هرگاه‌به گزارش‌های محققان توجه کنیم از لحاظ اقتصادی وضع بابل بسیارشایسته‌تر وبرتر از یونان بود[16] .

درزمان داریوش اکتشافاتی بسیاربه انجام رسید وبه وسیلهٔ سفرهایی‌دریایی به وسیلهٔ کسانی چون **اس‌کی لاکس** Scylax **وسه‌تاس‌په** Sataspés دورترین نقاط شناخته ودرآن‌ها روابط تجارتی برقرارمی‌شد . ازسویی دیگردریاگردان‌یونانی

فی‌نی‌قی وعرب مرتب میان بسیاری ازمراکزعمده درتردد ورفت وآمدبودند وسکه‌های مکشوفه درنقاط مختلف ودورعظمت این تجارت جهانی رانشان می‌دهد . تجارت میان قرن‌های پنجم وششم پیش‌ازمیلاد ازتمام تصاویری که‌مشرق‌قدیم انجام داده بود، بیشتر به نظرمی‌رسد. درمقام‌مقایسه به‌مورد بامعنایی میان کالاهای تجارتی‌مشرق قدیم وزمان مورد نظربرمی‌خوریم ، وآن‌این که به‌جای‌اجناس‌تجملی وزینت‌آلاتی که درزمانی‌قدیم تررواج داشت، دراین‌عهد قلم عمدهٔ‌کالاهای وارداتی وصادراتی راوسایل واثاثهٔ زندگی تشکیل می‌داد. بارواج مبادلات‌بازرگانی، روش‌های صنعتی وصنایع‌دستی درتمام‌نقاط شاهنشاهی انتشارمی‌یافت .

برای سهولت‌هایی درکار بانك‌هایی ایجاد می‌شد . مطابق با مدارك به‌دست آمده این‌بانك‌ها چندنوع بوده است ودر بابل رواجی داشته. بانك هایی بوده از برای تمرکز وداد وستد پول و نگاه داری اوراق بهادار، و هم چنین بانك‌های عمومی که به بانک‌های عمرانی شباهت‌بسیاری داشته است. البته آشکاراست که باچنین‌گستردگی‌ها و روابط تجارتی، جاده سازی نیز اهمیتی بسیار داشته است . جاده های سنگی و حتا جاده‌هایی که جای چرخ درآن احداث می کرده‌اند ازبرای سهولت رفت وآمد وسایل نقلیهٔ چرخ‌دار، اهمیت وتوجه این موضوع را می‌رساند . ازسویی دیگر چون راه‌های دریایی وحمل ونقل‌کالا ازراه دریا وهم‌چنین جنگ‌های دریایی معمول بود، به کشتی سازی وآن‌چه که امروزه درجنگ نیروی دریایی ودرصلح کشتی‌های تجارتی می‌نامیم توجهی بسیارمی‌شد و کشتی‌هایی با کشش دوسد تا پنج سد تن ساخته‌می‌شد .

آن‌چه که ازالواح تخت جمشید برمی‌آید ، آگاهی دربارهٔ مزدکارگران وشیوهٔ پرداخت آن‌را روشن می‌نماید [17] . این‌الواح منظری نمایان ازوضع دورانی‌را که سکه‌رواج می‌یافت نشان‌می دهد ، یعنی زمانی که سکه کم کم جانشین دست‌مزد های جنسی‌از برای‌کارگران می گشت . قبل‌از آن پرداخت مزد به‌شکل جنس بود ،

ازقبیل نان، گوشت، حبوبات و دیگر چیزهای موردنیاز . درزمان **خشایارشاه** این‌وضع هنوز منسوخ نشده‌بود، ومعادل دوسوم دست‌مزد به‌صورت جنس ویك‌سوم پول‌پرداخته می‌شد ، لیکن تااواخر دوران سلطنت این‌پادشاه این‌نسبت و اژگونه شد ، یعنی برابر یك‌سوم جنس ودوسوم پول‌از برای‌کارگران درنظر گرفته شد . البته معاملات در این زمان به طورکلی از صورت مبادلات جنسی خارج شده بود و تماماً به‌وسیلهٔ پول انجام می‌گرفت ، وباتمام این‌احوال هنوز مدت‌زمانی معادل نیم‌قرن لازم بودتا سکه[18] کاملا جانشین روشی که درشرف متروکی بود ، به‌شود[19] .

به‌موازات پیشرفت وتوسعهٔ تجارت، اقداماتی بسیارنیز ازبرای بالارفتن‌سطح کشاورزی به عمل می‌آمد، و باتوجه به این که ایرانیان از ازمنهٔ گذشته به‌فلاحت و کشاورزی عشق وعلاقه‌یی فراوان داشتند ، و زندگانی مادی‌شان برآن چرخش‌داشت ومذهب نیزبدان اهمیتی بسیار می‌داد، درچنین زمان و احوالی متوجه می‌شویم که در این‌مورد لازم‌بود تاجنبشی عمیق‌تر ازگذشته رعایت شود. برای‌نیل به‌این منظورنخست تأمین‌آب موردنظر بود وباوضع فلات، همواره این‌یکی از اساسی‌ترین موضوع ها بوده است. حفرقنات‌های زیرزمینی ، هدایت آب وروش‌های آب‌یاری برای زمین هایی که دراثر بی‌آبی متروك‌بودند، ازجملهٔ اقداماتی بود که درزمان هخامنشی صورت گرفت. روش خشك کردن باتلاق‌ها نیزبه کشاورزی کومکی فراوان نمود و دراثر جنگ‌ها و مناسبات ملل واقوام ، بسیاری ازگیاهان و میوه‌های بومی ایران به‌اروپا برده شد وهم چنین بسیاری از پرندگان آسیایی چون : خروس ، کبوتر سفید و تاووس و احتمالا حیواناتی چنداز آسیا به‌اروپا منتقل گشت .

مدارکی دردست است که علاقهٔ داریوش را به‌نقل و انتقال گیاهان و کشت چیزهایی راکه درمناطقی ویژه رشدبیشتری دارند ثابت می کند و البته این امر ، با توجه به‌چگونگی‌های آن، زیربنای اقتصادی اش‌را روشن می کند که کوشش‌ها و به

کاربردن روش‌هایی است ازبرای بهبود خوراك مردم‌واتباع شاهنشاهی . به‌حفظ جنگل ها ازبرای تأمین چوب موردنیاز نیزبرمی‌خوریم . صنعت کشتی سازی که رونقی یافته بود، ارابه‌سازی که بسیار مورد توجه‌بود ، واحتیاجاتی از لحاظ ساختمانی و به ویژه نیازمندیهایی ازچوب برای‌کاخ هایی که ساخته می‌شد، لزوم مبرم توجه به‌جنگل را نشان می‌دهد . ازجانبی دیگر این عصری بود ازبرای توسعهٔ صنایع فلزی و فلات و مستملکاتش ازلحاظ معادن وکان‌های فلزی غنی‌بودند . قبرس مرکزی بود از برای‌تهیه نقره ومس‌وآهن ، درآسیای کوچك‌نقره ومس‌بسیار استخراج می‌شد واین‌دو درفلستین نیزبه‌دست می‌آمد . درسیستان قلع ودر کرمان طلاونقره فراوان بود، وبه‌وسیلهٔ‌راه‌های دریایی وزمینی این‌فلزات صادر ووارد می‌شدند .

شهرسازی وتزیین شهرها وهم‌چنین‌کاخ سازی وبنای قصرها باآن عظمتی که داشته‌اند ، و هم چنین باتوجه به‌این که استخراج معادن و توسعهٔ روز افزون مصرف فلزات به‌سرعت گسترش می‌یافت ، وضع ازدیادکارگران مختلفی را که در رشته‌های گوناگون‌کار می کردند ، می‌نمایاند . کارگرانی بسیار درکار استخراج سنگ‌ها از کوه‌ها بودند وبسیاری درکاراستخراج فلزات وسنگ‌های بهادار چون فیروزه وعقیق. ازجانبی دیگروضع چوب‌بری و درودگرانی که به‌کار در وپنجره سازی، کشتی‌سازی و ارابه‌ساختن سرگرم بودند، بنایان ، کارگران اجیر، معماران ، نقاشان ، حجاران فلزکاران و جواهر سازان و زرگران و بسیاری دیگر وضع‌کار و گوناگونی مشاغل و توسعهٔ آن‌را نشان می‌دهد .

عدهٔ عمده‌یی از این کارگران را دهقانان تشکیل می‌دادند . زمین دارانی بزرگ وجود داشتند که از زراعت محصول بسیار فراوانی به‌دست می‌آوردند و این محصول به‌وسیلهٔ دهقانانی از زمین‌به‌دست می‌آمد که هم‌چون تمامی‌ادوار وضع‌مناسبی نداشتند. اینان رعایایی بودند وابسته به‌زمین که هم‌چون‌زمین‌وهراشیاءدیگری‌خرید

وفروش می‌شدند ، اما خرید وفروش اینان با زمینی که بەرویش‌کار می کردند انجام می‌شد. علاوه براین رعایای وابسته بەزمین ، بردگانی بسیارنیز بودند که درجنگ‌ها بەاسارت گرفته می‌شدند و دراملاك بزرگ بەکار گماشته شده . ووضع و احوال‌شان‌از رعایای وابسته بەزمین بسیار بدتربود . درکناراین املاك بزرگ، سیستم خرده‌مالکی و دهقانان آزادنیز وجود داشت ، امااروش اقتصادی سختی که در املاك بزرگ برقرار بود و باحداقل هزینه محصول بسیار حاصل می‌شد ، محلی از برای دهقانان آزاد باز نمی گذاشت . امااین روش درپارس بەنسبت توسعهٔ بیشتری داشت، چون دراین‌منطقه مالیات گرفته نمی‌شد وبەحقوق افرادی که قومی‌را تشکیل می‌دادند که هخامنشیان از آن‌بودند، توجه بیشتری می‌شد. کاشت گندم ،جو ، مو وزیتون رایج‌بود . تربیت‌زنبور عسل رواجی‌بسیار داشت، چون عسل‌دراین زمان بەجای شکرمصرف می‌شد . هم‌چنین تربیت وپرورش : گاو ، گوسپند ، بز و حیوانات مرکوبی چون: اسب ، خرواستر از کارهای اساسی بەشمار می‌رفت .

هرگاه بەخواهیم هم‌چنین فهرست‌وار ازرئوس مطالب اجتماعی و اقتصادی این‌عصر سخن گوییم ، سخن بسیارادامه خواهد یافت . تنهاتوجه به وضع کارگران و اداره و گردآوری آنان ازبرای آن‌همه‌کارهای بزرگ خودعنوان مطلبی درازوشیرین را خواهد داشت. ازسویی دیگرتنظیم وضع اقتصادملی درعهد هخامنشی از موضوعاتی است که بسیاری ازمطالب درخور توجەرا روشن خواهد کرد . اما آن چه که بیشتر موردنظر ماست ، نمودن وضع‌مذهبی وچگونگی دیانت دراین زمان است ، به ویژه سیاست مذهبی هخامنشیان که‌شاید یکی‌ازعلل عمدهٔ پیروزمندیشان درسیاست خارجی باشد .

۹ـ دین درزمان هخامنشی

بحثی بی‌انجام ، دربارهٔ دین هخامنشیان ، آیا زردشت درزمان هخامنشیان می‌زیسته ، اقوال مورخان یونانی ، سستی این اقوال ، قرن هشتم پیش از میلاد تاریخ ظهور پیامبر ، هخامنشیان زرتشتی بودند، انحطاط تدریجی دین زرتشتی، نقش‌مغان ،مجوسیان برافکنندهٔ قدرت مادی ومعنوی ایرانیان ، منظور ازاین بحث

بحث دربارهٔ این که هخامنشیان دارای‌آیین زرتشتی‌بودند یانه ، مبحثی‌است طولانی‌وبسیار پیچیده میان‌آنانی که در تاریخ هخامنشی تحقیقات وکاوش‌هایی نموده و صاحب‌نظرند . البته باتوجه به زمان این سلسله ، متوجه‌می‌شویم که باتاریخ متداولی که ازبرای ظهور زرتشت ذکرمی‌شود . یعنی قرن ششم پیش‌ازمیلاد ـ بایستی‌هم عصربا آغازسلطنت هخامنشیان بوده باشد. امادرتاریخ قرن ششم‌ازبرای عصر زرتشت امروزه آن اهمیت واعتبارگذشته را از دست داده وبسیاری از دانشمندان درحوالی قرن هشتم پیش‌ازمیلادرا عصرظهور پیامبرمی‌دانند . دراین‌جا به هیچ روی برآن‌نیستیم تادربارهٔ عصرپیامبربه‌گفت وگو وبحث به‌پردازیم، چون درمتن‌ازاین مطلب سخن به میان‌آمده ودرملحقاتی که دز پایـان کتاب اضافه می‌شود ، نیز گفت وگویی‌می‌شود . لیکن قدر مسلم‌آن است که زرتشت درحدود دوقرن پیش ازشاهنشاهی‌هخامنشی ظهور کرده‌است در این چاقدر متیقن و مسلم‌آن است که مابه هیچ وجه نمی‌توانیم اقوال کسانی چون **کسان توس** Xantus و **هرمی‌پوس** Hermipus وامثال‌آنهارابپذیریم که‌تاریخ سرسام‌آورشش‌هزار ویا اندکی بیشتر و کمتررا ازجنگ ترویا **Troia** یالشکر کشی **خشایارشاه**به یونان ویا حملهٔ اسکندر راذکرمی کنند . اینان خود به مسایلی اشاره می کنند که وضع را تا اندکی روشن می کند وآن تعدد نام زرتشت وشخصیتی‌هایی‌به نام زرتشت می‌باشند که در سحر و جادو دستی توانا داشته و در اعصار دوری زندگی می کرده‌اندوبه مناسبت‌تجانس‌اسمی ، چون پیامبربلندآوازه شد ، ازبرای‌شهرت‌وی‌آن

حوادث واموری را که به زرتشت‌های دیگری وابسته بود ، به‌این وابستندوافسانه‌های مردمی‌جادو گروساحرونیرنگ باز باشخصیت‌مردی مصلح، دانا ووارسته‌آمیخته‌شد. هر کاوش گرومحققی‌هر گاه به دقت در اقوال وآرای تاریخ‌نویسان یونانی به‌کاوش ، جست وجو وپژوهشی منتقدانه به‌پردازد ، به‌زودی به‌این‌مسأله‌آگاهی‌می‌یابد. تاریخ نویسان یونانی‌وغیریونانی دربارهٔ روش زرتشت‌آن قدربه نیرنگ ها ، شعبده‌ها وساحری وامور خارق‌العاده‌اشاره می کنند که‌حدی‌بر آن‌متصور نیست،وآن گاه‌خوددرخلال گفته‌هایشان از کسانی دیگر نیز نام می‌برند که زرتشت نام بوده و به سحرو جادو می‌پرداخته‌اند . البته درمتن کتاب ازاین موضوع مفصل یاد شده و مطالب بسیاری‌را روشن می‌نماید .

به هر انجام هنگامی که هخامنشیان به عصر قدرت خود رسیدند ، دارای آیین زرتشتی به‌صورت سادهٔ‌آن بودند. سیروتوجهی‌به روش وسیاست مذهبی‌شاهنشاهان هخامنشی نشان می‌دهد که چگونه‌آیین بهی کم کم ازمسیرخود خارج شده و به شرك ابتدایی‌بازمی گردد، هرچه پیش‌ترمی‌رویم ونفوذمغان‌بیشترمی‌شود ،آیین ساده‌وابتدایی زردشت به وسیلهٔ این مغان بیشتر آلوده می گردد . اینان با صبروحوصله کم کم روش منحط پیشین‌خود را داخل‌دیانت زردشت می کنند تاسرانجام ازاواسط دوران‌اشکانیان به قدرت دلخواه رسیده ودرزمان ساسانیان قدرت را قبضه کرده وایران را به انحطاط ومنجملاب فسادمی کشانند، انحطاط مادی ومعنوی ، انحطاطفلسفی‌واخلاقی ، شکست وبرافتادگی وذلت وخواری ایرانیان به وسیلهٔ این طبقهٔ مذهبی انجام شد و فعلیت یافت . مغان [۱۷] هم چون‌زخمی‌بودندبرپیکرقدرت منداپران که‌آهسته‌آهسته‌وبه‌تدریج تمام‌آن‌را فرا گرفته وهلاکش کردند . دراین‌جا باز درتاریخ ادیان مشاهده می‌نماییم که چگونه مذهب که درابتدا جنبشی کاملامادی‌است از برای رفاه و آزادگی‌مردم ، سرانجام آلت دست طبقه‌یی به‌نام روحانیان می‌شود که‌آن چیزهایی را که ابتدا مذهب می خواست از برای مـــردم و تودهٔ فشردهٔ محروم که اکثریت قابل ملاحظهٔ ملتی را

تشکیل می‌دادند فراهم نماید ، ازآنان بازمی گیرد وتازیانه‌یی می‌شود از برای عذاب خلق [۱۸].

به هرانجام بدون‌توجه به این مسایل، و این که‌آیا زمان زردشت مقارن با هخامنشیان بوده ویا نه، ویا این‌هخامنشیان‌زرتشتی بودند یا این که‌سیستم‌اورمزدپرستی روشی بوده‌غیر زردشتی وبسیاری‌ازمسایل دیگر، به‌بحث درباره روش‌دینی هخامنشیان وسیاست‌مذهبی‌برجسته‌شان می‌پردازیم، برای موضوع‌های فوق‌بایستی‌به مدارك مربوطه رجوع نمود [19] ، و در این باره به مجلداتی که ضمن دورهٔ تاریخ ادیان منتشر می‌شود ، می‌توان مراجعه کرد ،

۱۰ـ وضع عمومی دیانت

شکل زردشتی درشاهنشاهی هخامنشی ، آغازی ازبرای‌انحطاط ، داریوش واهورامزدا، چگونه توحید به شرك مبدل می‌شود ، زردشت و یك تاپرستی او، صفات خدای یك‌تا، روش و برخورد سخت با دیوان‌آریایی، داریوش ومردم زمان، اهورامزدا خدای‌بزرگی است، سایرخدایان، میترا وآناهی‌تا، خدای موردپرستش‌پارس‌ها ازآیین بومیان فلات تامردم عصر هخامنشی ، توجهی به اقوال پدر تاریخ

آن چه که به احتمالی قرین بایقین می‌توان گفت ، آن است که شاهنشاهان هخامنشی درآغازباآیین زردشت به شکل صافی وپاکش آشنایی داشتند . باآن روش زردشتی که هنوزکاملا ازشکل اصلی‌خود خارج ومنحرف نشده وبه وسیلهٔ مغان وتماس باعقاید وادیان‌ملل وقبایل‌بسیاری که با ایرانیان برخورد پیدا کردند، آلوده نشده‌بود. اما باتمام این‌احوال در بازسازی آیین اوایل‌عصرهخامنشی و شناخت آن به اندازه‌یی مدارك کم است که هرگاه به‌خواهیم ازروی‌آن مدارك اندك به بازسازی کاملی دست بریم، به‌کامی بی‌انجام فراخواهیم رسید [20] .

اما آن‌چه که درآغازبدان بازمی‌رسیم ، یك‌نوع یك تاپرستی پالوده وصافی

است که درآن عصر بسیارشگفت به نظر می‌رسد. این توجه صرف به یك تاپرستی، یا شیوه‌یی ازیك‌تاپرستی که روش‌های شرك پیشین هنوزمصرانه خود رابدان می‌چسبانند، لازم است درقومی ظهور کند، ویا ازفکرمردی‌تراوش نماید که ازلحاظ ودیدگاه علمی ودانش‌آگاهی برخورداری بسیاری‌داشته‌باشد، چون می‌دانیم که تنهانقش علم‌است که هرچه‌بیشتربپیشرفت‌نماید، شرك وسیستم‌چند خدایی‌بیشتربه توحید وکاهش‌تعدد خدایان گرایش می کند[۲۱]؛ واین‌چنین روشی‌بی‌شك بایستی‌میان قومی‌به وجودآید، تاپیامبری آن‌چنان که زرتشت بود ظهور کند.

زردشت بی‌شك‌یك موحد راستین بود[22]. از نظرگاه او اهورامزدا به واقع خدایی‌بود یگانه وبی‌دست یاری‌مستقیم. اماهرگاه از اندیشهٔ نیك **Vahu Manah** وپاك روانی وپرهیزگاری **Armaiti** [وهومه‌نه - آرمی‌تی] و این گونه [منظور امشاسپندان‌اند] سخن می گفت، بی‌شك ازبرای‌آن بود که مشکل‌سرشتی انسانی‌بسیار به دشواری می‌تواند با به کاربردن واژه‌یی، یا واژه‌هایی معدود به طرز شایان و رسایی اندیشه‌نماید، وآن چه که مسلم است‌این‌ها به شکلی‌بسیارساده وبی‌پیرایه از صفت‌های خدایی یك‌تامحسوب می‌شد که برتراز همه چیز بود. دیوها [خدایان]یی که به وسیلهٔ مخالفان پیامبرموردپرستش ونیایش قرار می گرفتند، درحقیقت چیزی خارج از زمرهٔ ارواح و روان‌های خبیث نبودند که زردشت همواره با صبغه وروش یك موحدبا ایمان نسبت‌به‌آن‌ها تنفرورزیده ومردودشان می‌شناخت،

وآن چه که به گفتهٔ اولمستد **Olmestead** جالب‌است این که دین‌زردشت با تمام نفوذ و قدرتی که داشت، نه در داریوش ونه درامت پذیرش شایسته‌یی نداشت. آیامیان‌یسناچهل‌وچهار، بندسه وچهاربااین‌قسمت‌از کتیبهٔ داریوش که درشوش به‌دست آمد، می‌توان تقارنی برقرار کرد: «خدای‌بزرگ است‌اهورامزدا که‌آن‌آسمان راآفرید که این زمین را آفرید، که شادی را برای بشرآفرید، که داریوش را شاه کرد...

اهورامزدا خدای‌بزرگی است برتراز تمام خدایان. اومرا آفریده ، اومرا شاه کرد ... اهورامزدا پشتیبان توانای من‌است وآن‌چه که اوبه من امرمی کند به‌کنم به دست من انجام می‌شود؛ هرچه من کردم به فضل‌اهورامزداست . »

پس متوجه می‌شویم که اهورامزدا خدا [بغ] بزرگی‌است. خدایی‌است یك تا، سازنده وآفریدگارهمه چیز که‌خداوندبزرگ جهان‌است واین امروموضوع‌درتمامی کتیبه‌ها تکرار می‌شود وهرچه که ازمبدأ خود دورمی‌شود، براثر تأثیرات زمانی‌مفهوم خودرا ازدست هشته وازشرك نقش برمی‌دارد . اما باتمام این احوال اهورامزدا یگانه بغ نبودوداریوش کراراً ازاین مسأله یاد می کند . این انحرافی‌است ازآیینی که‌یك‌تا پرستی را تبلیغ می کرد وتمام خدایان گذشته را که نفوذی بسیار داشتندبرافگنده بود اما انحراف هرچندبسیار کوچك‌است، محسوس می‌باشد وآیا این‌بغان دیگر کدامند؟ بی‌شك‌همان‌خدایان قدیم که از زمان اردشیردگرباره به شکلی صریح کناراهورامزدا قرارمی گیرند و خواهیم گفت که چرا مهر و ناهید [میثره Mithra ـ آنا هــی‌تا Anahita] این بغ مرد وبغ‌بانوی بزرگ‌دگرباره درزمان هخامنشیان قدرت ومقام پیشین رابدست آوردند ومنشأی شدند ازبرای تثلیثی‌عظیم .

به هرانجام این قدرمسلم است که مشاهده می کنیم اهورامزدا سرآمد بغان وبغ بزرگ است ، امااز کتیبه‌های داریوش‌چیزی‌ازبغان دیگردستگیر ومفهوم‌نمی‌شود وتنها اززمان‌اردشیر دوم [مم نون‌ـ Memnon به یادآور] است که‌از بغان‌دیگری آگاهی می یابیم . این معنا از گفته هــای **هەرودوتوس**Herodotus نیز در بارۀ آداب وآیین پارس‌ها برمی‌آید[23] وما به موجب‌نوشته‌های وی‌آگاه می‌شویم که‌پارس‌ها **میترا** Mithra ، ماه ، زمین « زم Zam» ، آتش « آتر Atar » ، آب « اپم نپات Apam Napat» ، وباد «Vahyu وهیو» را پرستش‌می کرده‌اند. اما سیرتدریجی دیگر گونی درتوحید نسبی‌شاهان هخامنشی از زمان اردشیر دوم با قرار گرفتن **مهر**

خداوند راستی وپیمان و**آناهی‌تا Anahita** رب‌النوع آبها وحاصل‌خیزی وتولیددر کناراهورامزدا ، بغ بزرگ نمودار می‌شود .

درآغاز ازروش دینی ساکنان بومی‌فلات‌سخن گفته شد،آن ازدیانت آریاها ونفوذ روش‌ها ومعتقدات بومیان بردیانت‌آن‌ها نیز اشاراتی‌شد وسرانجام دراصلاحات و رفورم زرتشت بسیاری از عناصرآریایی باتغییر و تبدیل‌ها واصلاحاتی‌بەزندگی‌خود در هیأت ودستگاهی‌نوادامه دادند . مطابق با گفته‌های هەرودوتوس دور نمایی‌ازاخلاق ، آداب ، عادات ورسوم پارس ها نقش می‌شود که بنا برآن می‌توان استنباط‌هایی‌نمود .

۱۱ـ رسوم و آیین پارس‌ها

توجهی به شرح هرودوت ،آیین و دیانت پارس ها مطابق باگفته های هرودوت ، شیوهٔ ساده پرستش ، عدم برپاکردن معابد وبت ها و قربان‌گاه ، نظرپارس ها نسبت به‌کسانی‌که به این روش‌ها آیین دارند، خدای بزرگ ، خدایان عمدهٔ پارس‌ها ، میترا و خاستگاه آن ، مراسم مذهبی قربانی، سادگی این مراسم ، نقش مغان ، ترنم سرود ، عدم تشریفات در مراسم قربانی، دربارهٔ مردگان رسم مغان و افکندن اجساد نزد درندگان ، رسم پارس‌ها وتدفین ، روش مغان دربارهٔ‌کشتن حیوانات

گفته‌های هەرودوتوس، بدون‌آن که از زردشت نام برد ، منظری از : رسوم آداب ، تشریفات ، اخلاق ، قوانین و آیین پارس‌ها را نمایان می سازد که در این بند به‌نقل رئوس آن‌مبادرت می‌شود. هەرودوتوس در کتاب اول خود، بند سد وسی‌وهشت از غلبهٔ نهایی کوروش براس‌تیاگس **Styages** یااژی‌دهاك سخن گفته وپس‌ازآن بلافاصله ازآیین ورسوم پارسیان‌سخن می گوید واین منظری است از زندگی اجتماعی،اخلاقی ودینی پارس‌ها درآغاز شاهنشاهی‌آن‌ها .

هەررودوتوس چنین‌آغاز می کند که پارسیان در شیوهٔ پرستش به‌هیچ روی‌از برای خدایان خود مجسمه ، پرستش گاه ویا قربانگاه بنا نمی کنندونسبت به‌آنانی که

مبادرت به‌چنین‌کارهایی می‌نمایند ، از لحاظ مرتبت عقلانی ارزشی قایل نشده و حتا به‌آنان نسبت دیوانگی می‌دهند . وی خود نتیجه می گیرد که شاید منشأ وخاستگاه چنین امری از آن جهت است که پارس ها چون یونانیان از برای خدایان صفات و خصوصیات بشری قایل نیستند . رسم آنان چنین است که بر بلندترین نقاط کوهستان رفته واز برای زه اوس Zeus [=اهورامزدا] هدایا و قربانی‌هایی تقدیم می کنند . هرودوتوس در این جا دوچار اشتباهی شده است ، چون می گوید این خدای بزرگ را با کاینات وآسمانها یکی می‌دانند ، درحالی که درقسمت های گذشته متوجه شدیم که‌آریاهاآسمان را دیا اوس Dayaus می‌نامیدند وشاید هرودوت بنا برتجانس‌لفظی بازه‌اوس ، خدای بزرگ پا رسها را همانند بـا آسمان و کاینات دانسته ، درحالی که اهورامزدا به موجب گا تاها و الواح و سنگ و نوشته های داریوش خدای بزرگ و آفرینندهٔ زمین وآسمان وجمله‌کاینات است .آن گاه اشاره می کند که درآن بلندی‌ها ازبرای خورشید (مهر) ماه ، زمین (زم) ، آب (اپم‌نپات) ،آتش (اتر) و باد (وهیو) هدایا وقربانی‌هایی‌تقدیم می کنند . درآغاز این‌ها خدایانی‌بودند که پارس‌ها برای‌شان عبادت‌وقربانی‌می کردند ، اما بعدها دراثربرخورد باآشوری‌ها ازبرای‌آفرودیت‌اورانیا Aphrodite ourania نیز قربانی کردند واین همان الاهه‌یی بود که‌آشوری ها آن را می‌لی‌تا Myllitta و اعراب آلی تات Alitat می‌نامیدند و پارس ها آن را میترا Mithra می‌خواندند . اما در واقع هرودوت میترا را با آناهی‌تا اشتباه کرده است ، چون‌آناهی‌تا است که یك بغبانومی‌باشد ، نه میترا .

پس‌وی دربارهٔ مراسم مذهبی واهدای قربانی پارس‌ها سخن می گوید که در مواقع تشریفاتی دربارهٔ اهدای قربانی نه معبدی برپا می‌دارند ونه مذبحی، نه‌قربانی‌را با نوارها وآذین‌ها می‌پیرایند و نه‌ترنم موسیقی برپا می کنند ونه بسیاری از تشریفات دیگر را مراعات می کنند ، بلکه به سادگی هنگامی که یك پارسی‌درصدد قربانی از

برای خدایان برمی‌آید، حیوان قربانی را به جایگاهی پاك برده وبر کلاه خودشاخه‌یی چنداز گل‌خرزهره قرار می‌دهد. به هنگامی قربانی وی به‌هیچ وجه تنها برای خود برکت وخیرات طلب نمی‌کند، بلکه برای تمام پارس‌ها دعا می‌کند وخوداونیزجزو پارس‌هاست و ازدعای خیربه سهمی برخوردار می‌شود. پس‌قربانی را به‌قطعات کوچکی تقسیم کرده و پس از پخته شدن بربستری از علف‌های سبز وتازه، به‌ویژه شبدر قرار می‌دهد. دراین مراسم‌حتماً لازم‌است تایکی‌ازمغان حاضر باشندوهر گاه‌مغی‌نباشدانجام مراسم‌قربانی‌مقدور نمی‌شود.مغ‌دراین هنگام سرودی می‌خواند که نسب‌نامهٔ خدایان[۲۴] «*Theogonie*» است وپس ازانجام سرود، شخصی که قربانی کرده است، گوشت ها را به خانه برده وبه هرشکلی که مایل‌باشد به مصرف میرساند.

مسألهٔ مهم دیگری که حتا هرودوت در بارهٔ آن با احتیاط سخن می‌گوید، مربوط است به مردگان وبآدابی دربارهٔآن‌ها[۲۵]. هرودوت می‌گویدآن چه که دراین باره شرح میدهیم از زمرهٔ مسایلی مرموز که باالشخصه در بارهٔ آن آگاهی درستی ندارم. اما آن که مشهور است این که بایستی مردگان خود را پیش از دفن [در دخمه نهادن] نزدسگان و پرندگان درنده و گوشت خوار بیفگنند تا آن‌ها را پاره پاره کنند. درموردمغان من به این چنین‌کاری اطمینان دارم، چون‌آنان درنظرگاه عام به این امراقدام می‌کنند. اما پارس ها پیش‌ازآن که جسد را دفن کنند، آن را درمومیایی کرده وبعد دفن‌می‌کنند. مغان ازلحاظ عقاید باکاهنان‌مصری تفاوت بسیاری دارند، چون‌کاهنان مصری از کشتن حیوانات اجتناب می‌کنند، مگربه هنگام‌قربانی اما به عکس مغان به‌جزسگان، بسیاری ازحیوانات را با ولع بسیاری می‌کشند و در این‌کار علاقه وشوق بسیاری دارند وحتامورچگان را درزمرهٔ خطرناك ترین حیوانات زمینی وپرندگان‌آسمانی انگاشته وبی‌دریغ آنها را می‌کشند[۲۶].

۱۲- آداب و رسوم پارسی

رسوم وآدابی دربارهٔ جشن تولد ، ذبح چه حیواناتی رواج داشت ، چگونگی خوراك وغذا ، رسم‌هایی در بارهٔ مشاوره واخذ رأی در حال مستی وهشیاری ، نسبت احترام وعلایق خانوادگی ، نسبت علایق وفاصله مکانی دربارهٔ همسایگان ، اخذ رسوم وتمدن خارجی ، شواهدی در این باره ، روش تربیت‌کودکان ، ازدیاد نسل ، کیفر وچگونگی تصمیم دربارهٔ‌گناه‌کاران ، دقت دراین امر

پس ازاین هرودوت در زمینهٔ رسوم وآداب وقوانین پارس‌ها سخن می گوید به موجب نوشته‌های وی پارس ها نیز چون امروز که برپا کردن جشن تولد معمول و مرسوم است ، درانجام‌آن اهتمامی داشته وهرسال روز تولد خود راجشن می گرفته‌اند دراین جشن ها که اشراف وطبقهٔ‌کارگرو کشاورز جملگی به حفظ‌آن می کوشیدند ، فقرا واغنیا هر کدام مطابق با فراخورحالشان به مدعوین خوراك وغذاهایی‌می‌داده اند آن چه که مورد نظرمی‌تواند بود ، رواج ذبح شتر ، خر ، اسب و گاو است ومصرف گوشت‌آن‌ها ـ درمراسم‌قربانی ومراسم معمولی و خوراك گوشت این حیوانات‌به‌مصرف می‌رسیده است و درجشن‌ها پس از ذبح حیوان رایك پارچه کباب می کرده اند .دسر یاصرف خوراك‌هایی اشتها انگیز درضمن غذای اصلی وپس‌ازآن نیزمرسوم بوده است. به شراب علاقهٔ زیادی داشتند و از رسومی که رعایت اش بسیار شایسته بود ، این که حق نداشتند درمنظرعام ویانزد کسی‌آروغ یا بادگلو کنندویا مبادرت به ادرار کردن نمایند .

به هنگامی که به خواهند دربارهٔ مسألهٔ مهمی تصمیم به گیرند ، در حال‌مستی درانجمنی مسأله را طرح ودربارهٔ آن تصمیمی اتخاذ می کنند ، آن گاه فردای‌آن‌روز درحال هشیاری دگرباره همان مسأله را مطرح و در باره‌اش رأی می گیرند. هرگاه رأی شان درحال مستی و هشیاری مطابقت داشت ، بدان عمل می کنند ، ورنه ازآن منصرف می‌شوند . هم چنین است مصداق این نحوه عمل در مورد حالت عکس آن ؛

یعنی گاه نیز نخست در حال هشیاری در مورد مسأله یی تصمیم می گیرند ، و هر گاه درحال‌مستی نیز به همان‌نتیجه رسیدند که به مورد عمل‌می گذارندش ودرغیراین‌صورت مسکوت می‌مانند .

در مورد علایق خانوادگی وحقوق همسایگان داخلی و خارجی بسیاردقت دارند . به جای سلام، هنگامی که در راه گذر ویا مجلس ومحفلی باهم روبرومی‌شوند لب های هم رامی‌بوسند ، واین‌درصورتی‌است که ازطبقات بالا ومهتران باشند. هر گاه به هنگام برخورد یکی‌ازطبقه‌یی پایین‌تر و دیگری بالاتر باشد ،گونه‌های هم رامی‌ـ بوسند واگر یکی از کهتر مردان با مهتری برخورد کند ، در برابر اوزانو بر زمین می‌زند واین رسمی‌است که هنوز درمیان جوامع‌اشرافی بسیاری از کشورها باقی‌است.

در روش خانوادگی نخست برای کسانی احترام بیشتری‌قایل‌اند که ازلحاظ مناسبات خویشی نزدیك‌تر باشند ، وهرچه علایق وروابط خانوادگی دورتر شود ،آن روابط عمیق مودت که خاست گاهی از علایق خانوادگی آن را به وجود می‌آورد ، سست‌ترمی‌شود . هم‌چنین است چنین روشی درسیاست دوستی خارجی ، چون پارسیان به ملل واقوامی که نسبت همسایگی باآنان دارند ، دوستی وروابطی مودت آمیز بیشتر دارند وهرچه نسبت مکانی میان آنان واقوامی دیگر بیشترشود ، مودت و دوستی شان سست‌ترو کمتر می‌شود . برهمین‌پایه ومبنا است که تمدن وفرهنگ رامی‌سنجند ، چه پارس‌ها خود را ازشایسته‌ترین و متمدن‌ترین اقوام بشری می‌شمارند و معتقدند که به نسبت مکانی‌ملل و اقوام هرچه ازآنان دورترشوند ، درمرحلهٔ ابتدایی‌ترو بدوی‌تری از لحاظ فرهنگ و تمدن به سرمی‌برند .

آن‌چه که این زمان برای ایرانیان مسأله‌یی مهم شده‌است ودربارهٔآن‌بسیار صحبت وبحث و تدقیق می گردد ومخالفان و موافقانی دارد ، مسألهٔ اخذ تمدن خارجی است، ودرصورتی روشن‌ترتقلید از روش‌های غربی در شئون مختلف زندگی ! هرودوت

درحدود بیست وپنج‌قرن پیش‌این مسأله راتذکرداده است که ایرانیان استعداد بسیار بیشتری دارند ازملل دیگر دراخذ رسوم وعادات خارجیان. چون‌با مادها درآمیختند ولباس مادی را زیباتر وبرازنده‌تریافتند ، روش‌مادی رادرلباس اخذنمودند ، به‌هنگام برخورد بامصریان استعمال زره مصری راکه سپری مطمئن در کارزار به‌شمار می‌رفت گرفتند . باهرملت وقومی که برمی‌خوردند ، روش‌های‌آنان رادرلذت طلبی‌وکام‌جویی اقتباس کردند. مثلا روابط جنسی با پسران نوخاسته وزیبا را از یونانیان آموختند و رسم تعدد زوجات وداشتن‌زنان به اصطلاح عقدی ورسمی و کنیزکانی‌به عنوان صیغه و بردگانی ازبرای تمتع وکامجویی نزدشان رایج ومرسوم‌بود ،

آن‌چه که نزدپارس‌ها وجه اهمیت ومقام واحترام به شمارمی‌رفت ، شجاعت تهورودلاوری بود ، وپس‌ازآن داشتن فرزندانی بسیار . شاه درهرسالی ضمن تشریفاتی هدایایی به آن کسی عطا می کرد که دارای‌فرزندانی بیشتر بود، چون پارس‌ها برآن عقیده بودند که هرچه نفوس شان زیادتی گیرد، به همان نسبت به قدرت و تسلط شان افزوده می‌شود . آنان‌تحت شرایطی تربیتی تاسن بیست سالگی تنها سه‌چیزبه فرزندان خود می‌آموزند وآن‌سه چیزعبارت است ازاسب سواری ، تیراندازی ، راست گویی . پدران تاسن پنج سالگی فرزندان خود راملاقات نمی کنند ونزد زنان بزرگ می‌شوند ودراین روش فلسفه‌یی دارند وآن این است که هرگاه کودك درچنین سال‌هایی فوت کند، دل‌پدران به تأثیر واندوه نگراید .

هرودوت می گوید که این‌ها رسومی‌هستند بسیارشایسته نزد پارسیان که‌من آن‌ها راستایش وتمجید می کنم، هم‌چنین‌رسوم وعاداتی دیگردارند که درزمرهٔ قوانین محسوب می‌شوند . مرعی داشتن قوانینی که به مرگ کسی‌منجرشود، سخت‌مورد تحریم واحتیاط می‌باشد . شاه با الشخصه هیچ گاه جهت‌ارتکاب یك گناه وبزه کسی رابه مرگ محکوم نمی‌نماید. هم چنین هیچ‌فردی از پارس‌ها حق ندارد تنها به موجب یك جرم

کسی را به گونه‌یی مجازات نماید که جبران ناپذیر باشد. به‌هنگام کیفر و مجازات لازم است تابادقت سنجشی میان اعمال نیك وبدمقصر به عمل آید، وهر گاه اعمال زشت وناپسندمجرم‌زیاده ازکارهای‌نیك وپسندیده‌اش‌بود، می‌تواند که به‌مجازات بزه‌کاراقدام نماید، ودرغیراین صورت مجرم ازامکانات بسیاری برخوردار شده وبخشوده می‌شود.

پارس‌ها برآنند که هیچ گاه از آنان کسی‌مبادرت به‌قتل پدر ومادرش‌نکرده است وهر گاه درصورت ظاهر چنین اتفاقی‌میان پارس‌ها رخ داده باشد، حاکی از آن است که یا ازجانب فرزند خوانده چنین اتفاقی و عملی انجام شده ویا ازجانب اولاد حرامزاده، چون هیچ گاه کسی پدرومادر راستین خود رابه‌قتل نمی‌رساند.

معمولا رسم است‌میان پارس‌ها ازآن‌چه که نهی ومنع‌شده است، حتاسخن‌نیز نمی‌گویند. درنظرآنان زشت‌ترین کارها دروغ گویی است، وپس ازآن وام گرفتن؛ ودر این‌باره استدلال می کنند که‌آدم وام داروقرض‌مند معمولا مجبور به دروغ گویی می‌شود. برای‌آب احترام بسیاری‌قایل‌اند، درآب‌های روانی که در شهر جریان دارد ودرهر گونه مجاری ودرآب ادرارنمی کنند، وحتادست وصورت خودرا درمجاری‌آب نمی‌شویند ودرآن‌ها آب‌دهان نمی‌افگنند وبه کسی‌نیزاجازهٔ چنین‌کاری رانمی‌دهند. در این جا هرودوت اضافه می کند برخلاف ما،پارس‌ها در پاکیزه‌نگاه داشتن مجاری و گذرگاه‌های‌آب اهتمامی‌بلیغ مرعی می‌دارند.

۱۳ـ علل تجدید حیات مهرپرستی

روش مذهبی هخامنشیان، مقام اهورامزدا، چگونگی عبادت، قدیم‌ترین معابد هخامنشی، شکل آتش‌گاه‌ها ، عبادت درفضای‌باز، موقعیت وجای‌قربان‌گاه‌ها ، زمان هخامنشی وآغاز انحراف ازآیین زردشت، اهورامزدا وبغان دیگر، زردشت ومهر، تجدیدحیات میترائیسم ، علل این تجدید حیات ، ایزد مهر و صفات و کردارش ، رواج کامل‌مهرپرستی، مقام‌بزرگ مهردرادبیات اوستایی آناهی تایك بغبانوی ارجمند

دربارهٔ‌آیین هخامنشیان ودیانت درعصرهخامنشی، چه‌درآغاز وچه‌درمرحلهٔ میانگین‌آن. دگرباره تأکید می‌شود که مبحثی است بسیار دشوار و مستلزم مطالعاتی

بسیار. درآغاز پرستش واحترام شدید اورمزد ، البته‌نه به عنوان خدایی یکتا ، بلکه سرورمطلق خدایان رواج‌داشت وپس‌ازآن کم کم خدایان‌آریایی که زردشت‌آن‌ها را ومراسم پرستش‌شان را برانداخته بود ، شروع به‌تظاهر بیشتری کردند. هخامنشیان‌در آغازبی‌شك به‌اصول‌زردشت پابستگی بیشتری‌داشتند، اما هرچه‌زمان می گذشت و ملل واقوام بیشتری تحت‌لوای پرچم‌شاهنشاهی درمی‌آمدند، ترکیب‌واختلاط عقایدبیشترمی شد ودراین‌میان نقش‌طبقهٔ‌مغان دردیگرگونی‌آیین زردشت ازعناصر دیگربیشتربود .

هرچند که هرودوت پارسیان را دارای‌معابدی‌نمی‌دانست [26]، اماآن چه از کاوش‌های باستانی‌تاکنون برمی‌آید، سه معبد از زمان هخامنشیان کشف شده است : یکی درپاسارگاد که تاکنون آثار بهتروروشن‌تری ازآن‌برجای‌مانده است [27]. این‌به امر کوروش ساخته شده ، امابرای ادعای‌هرودوت نیزنشان‌هایی در دست است، چون نقش برجستهٔ آرامگاهی در نقش رستم‌شان رانشان می دهد که در برابر یك ادریان مراسم ستایش انجام می‌دهد، درحالی که اهورامزدا باهمان نقش معروف‌اش درجهت بالاتری نموده شده‌است وازاین نقش برمی‌آید که مراسم مذهبی درهوای آزاد انجام می گرفته است. دیگری درنزدیك مقبرهٔ داریوش که آتش گاهی‌است وشایدبه دستور خود داریوش بناشده باشد [28]. هم چنین جایگاهی دیگر که شایع است «مگوش» آن را ویران کرد و داریوش دوباره ساخت [29]. یکی‌نیز درشوش یافت شده که از قراین برمی‌آید که متعلق به زمان اردشیر دوم بوده‌است . این‌آتش گاه‌ها اغلب بسیارساده و ازاطاقی‌تشکیل‌شده است به‌شکل برجی مکعب که به وسیلهٔ پلکان به‌آن وارد می‌شدند ودرآن جامغ آتش مقدس رادرحال فروزش‌نگاه می‌داشت. امابایستی توجه داشت که این‌ها تنها آتش گاه‌هایی بوده‌اند محدود وساده وبدون تشریفات ، چون مطابق‌با گفتهٔ هرودوت‌مراسم مذهبی درهوای آزاد انجام می گرفته است . تمامی قربان گاه‌هایی که تاکنون یافت شده در مسافتی دور از این معابد بوده است . بنابر گفتهٔ کسه نوفون

Xenophon این ها جاهایی بوده‌اند که حیوانات قربانی و گردونه‌هایی را که به اسبان مقدس ایزد خورشید بسته‌بودند ، ازآن‌جا حرکت می‌دادند وسپس‌مراسم‌قربانی دربرابرشاه انجام می گرفت .

زمان هخامنشیان انحراف از آن آیینی که زردشت پی‌افگنده بود کم کم محسوس می‌شد، اما باتمام این احوال پارس‌ها وهخامنشی‌ها دراین عصر به‌آیین‌زردشت نزدیك‌تر ازدیگران بودند . میان این شاهان داریوش از همه مؤمن‌تر به طریق به‌نظر می‌رسد ، و در نوشته‌های آرامگاهش، چنان است که تکه‌هایی از گاتاها رامی‌خوانیم، اما نه‌داریوش و نه جانشینانش هیچ کدام تعالیم و هستهٔ اساسی تعالیم استاد را در نیافته بودند. درحالی که به‌نظر می‌رسد که یك‌تاگرایی‌آیین دارند، ازبغان دیگر نام‌می‌برند. ممکن است این به زعم برخی کسان سیاستی‌تلقی شود در داخل کشور، ازبرای کسانی زیاد که سخت به‌بغان گذشته وفادار بودند واسکات‌شان، اما در کتیبه‌هایی دیگر نیز که برای سراسر شاهنشاهی ارسال می‌شد، اهورمزد تنها ویك تاخدا نبود، بلکه‌بزرگ‌ترین بغان به‌شمار می‌رفت .

باآن که زردشت پرستش خدایان « دیوان» دیگر را نهی کرده بود، با این همه مهر بعض‌شان در دل مردم سخت بازمانده بود ، و از آنجمله بود میثره **Mithra** و آناهی‌تا **Anahita** . مهر، ایزدروشنایی وراستی وداد ، جنبه‌یی‌کاملا اخلاقی‌داشت وچنان که به‌اختصار درصفحات گذشته توضیح داده شد قبل از زردشت دارای اهمیت و مقامی بود. اما یکی ازاصول اصلاحی زردشت پالودن پیکر بغان پرستی بود وچون‌مهر ازجمع بغان دارای اهمیتی بسیار بود، اورا ازمقام‌اش فروافگند وگفت اهورامزدا را خداوند یکتا اعلام کرد. دراین اصلاح‌حتا مهر در زمره امشاسپندان نیزقرار نگرفت وچنین به‌نظر می‌رسد که زردشت برآن بوده تا توجه خلق راکاملا از جنبهٔ خدایگان بخشی‌آسمان و نگاره‌های آسمانی باز دارد . ازبرای نزدیکی به وحدت ، برافگندن

مظاهر کثرت لازم می‌نمود و به همین‌جهت در رفورم ، مجمع خدایان درهم ریخته شد و اهورا مزدا خالق مهروماه و ستارگان وزمین وآسمان و... معرفی شد .

هرگاه توجهی به اجتماع و اخلاق عصر هخامنشی بیفکنیم متوجه خواهیم شد که برای چه مهردگر باره تجدید حیات نمود. مهر مظهر پیمان، دوستی و مودت ، شجاعت وقهرمانی، راستی و راستواری، توانایی و پهلوانی بود وشاهنشاهی هخامنشی و مردم آن زمان به‌چنین خدایی نیاز داشتند ، ایزدی که دسته‌های به هم‌آمده و انبوه سپاهیان را که دراکثریتی قابل توجه‌بودند حفظ کند، چنان که دراروپا نیزمهرپرستی به‌وسیلهٔ سپاهیان رومی که درآسیای کوچك‌بودند رواج یافت[30]. به‌هرانجام این‌آغازی بود از برای‌کارهای بعدی و دیگرگونی‌هایی که درآیین زردشتی حاصل می‌بایستی‌شد. مبدیی بود از برای‌پیداآمدن یشت‌ها و دوران بغان‌پرستی پس‌از اصلاح ویك‌تاگرایی گروه نظامی در زمان هخامنشی به این ایزد رغبتی‌نشان داد و دین زردشت کم‌کم از مسیراصلی‌اش منحرف می‌شد. البته اهورامزدا مهترخدایی بود، اما باصفاتی که ازبرای مهربر می‌شمردند ، دیگر جایی از برایش جز یك یادکرد باقی نمی‌ماند . مهرایزد روشنایی، بخشایش‌گرنعمت وفراوانی، سمبول توانایی وپهلوانی وقهرمانی ، ایزد پیمان دوستی و راستی وصفا و پاکی بود ، ـ مهرایزد و خداوند دشت‌ها و بوستان‌های پهن ، خدایگان وبرآرندهٔ سبزه‌ها ، گیاهان، شکوفندگی وبالش دهندهٔ درخت‌ها و برآرنده آب‌ها ازسنگ‌ها ، پرورش‌گر چارپایان، ایزد تندرستی‌ونگاه‌دار آفریدگان اهورامزدا بود ،ـ مهر ایزدی رزمنده وتوفنده بود، رزم‌جویی که حریف‌سرسختی از برای دیوان محسوب می‌شد، مبارز سرسخت دیوتاریکی بود که همواره دروغ ، غفلت، جهل‌وسرما درجهان می‌پراگند ، مهرتباه کنندهٔ دیوانی بود که دشمن ایرانیان بودند و دیوانی را که خشك سالی ، ویرانی، ناپاکی و دروغ را سرپرستی داشتند نابود می کرد.

در روایات و ادبیات آن‌قدر پاکی‌ها وامور خوب و نیکو را تحت سرپرستی مهر قرار داده‌اند که علت گـرایش تمام طبقات مردم را بدان توضیح می‌دهد و باز می گوید که چگونه مذهبی جهان گیرشد و به هنگامی که مرد ، چگونه تمامی مواد و عناصرش را به ادیان و مذاهب دیگر بهوام داد . از آیین زردشتی تا تصوف اسلامی ایرانی و هرچه که از مذاهب و ادیان در میان این دو قطب گذشته و پدید آمده‌اند ، از مهر گرایی عناصری به وام گرفته اند که تنها در صورت تحقیق روشن می شوند .

از زمان‌اردشیر اول به روشنی ازمهر یاد می‌شود. داریوش می گفت‌اهورامزدا و دیگر بغان ، و اردشیر از این دیگر بغان ، پس از اهورامزدا بلافاصله مهر را یاد می کند .

دراین جا بایستی تذکر دهیم که ممکن است روش خورشید پرستی بابلی و مصری نیز در تجدید حیات مهر در زمان هخامنشیان بی‌تأثیر نبوده باشد . امـا مهر ایزد خورشید نیست ، بلکه در ادبیات اوستایی جدا از مهر که صفاتش ذکر شد ، ایزد خورشیدی نیزداریم وقوانینی‌روشن‌هست که به‌هیچ‌وجه منظور ازمهر ــ خورشید نمی‌باشد [31].

درضمن مباحث آینده‌از این‌ایزد و گاه‌بغ دگرباره‌یاد می کنیم ، امااندکی از زمان اردشیر اول نگذشت که توجهی به یك بغ‌بانو ، یعنی **آناهی‌تا** جلب شد . آناهی‌تا **Anahita** رااغلب‌با **آرته‌میس** **Artemis** زن‌خدای‌یونانی‌یکی‌می‌دانستند اما بعدها درفهم این بغبانو انحطاطی رخ داد و اورا با **ایش‌تار** **Ishtar** زن خدای بابلی، الاههٔ عشق وشهوت و **آفرودی‌ته** **Aphrodite** یونانی‌یا **وه‌نوس** **Venus** مقایسه کردند . باری اردشیردوم به‌این ربةالنوع علاقه‌یی بسیارداشت .

۱۴ـ بغ‌بانو آناهی‌تا

گفتهٔ مورخان قدیم دربارهٔ انتشار پرستش آناهی‌تا، اردشیردوم پرستش‌گراین‌زن خدا یاایزد اوستایی، کتیبه‌های اووستایش ناهید، اززمرهٔ ایزدان آریایی ، درریگ‌ودا ، تجدید حیات ناهیدگرایی در زمان هخامنشی ، چگونگی این ایزد ، معنای لفظی ، تقدس عناصرچهارگانه نزد ایرانیان، ایزدآب در اوستا، گفتهٔاسترابون و قربانی برای آب ، قدیم ترین معابد ناهید ، معبد همدان و داستان آس‌پاسیا ، معبد شوش ، معابد دیگر ، انتشار و موقعیت ناهید

کله‌منس آلک‌ساندرینوس Klemens Alexandrius که‌ازمورخان عیسوی بوده ودرحدود سال دوسدوبیست میلادی وفات یافته، از بروسوس **Brossus** مورخ معروف کلدانی که در سدهٔ سوم پیش از میلاد می‌زیسته است روایت کرده که اردشیر دوم نخستین پادشاه هخامنشی بود که برای آف‌رودی‌ته **Aphrodite** معبد بنا کرد [=آنایی‌تیس **Anaitis** ـ آناهی‌تا **Anahita**] ومجسمهٔ آن‌الاهه رادر نقاط مختلف چون شوش ، همدان وبابل‌برای پرستش درمعبدها نهاد و هم او بود که پرستش‌این‌الاهه را بەمردمان پارس وباخترآموخت [32]. این‌معنارا کتیبه‌هایی که یافت شده تصدیق می کنند و مشاهده می کنیم که برای نخستین‌بار اردشیر دوم از این‌الاهه یاد کرده ووی راهم مقام اهورامزدا ذکر می کند. در کتیبهٔ شوش‌این‌شاه ازاهورامزدا ناهید ومهر کومك می‌طلبد :

این آپادانا **Apadana** یعنی ایوان که داریوش نیای بزرگ من‌بنانهاد ، و در زمان نیای‌دیگرم اردشیر آتش گرفت ، من به تأیید اورمزد و آناهی‌ته و میثره دوباره‌ساختم ، و اورمزد وآناهی‌ته ومیثره مراازهمهٔ دشمنان نگهداری کنند[33].

هم‌چنین کتیبهٔ دیگری برپایهٔ ستونی که از همدان یافته شده و در موزهٔ انگلستان‌است، این‌شاه می گوید که : این‌ایوان رامن بەخواست اهورامزدا ، آناهی‌ته و میثره بنا کردم ، امیدوارم که اهورا مزدا و آناهی ته و میثره مرا ازهربلایی حفظ

کرده وآن‌چه را که من بنا کرده‌ام از گزند ایام‌مصون دارند[33-34] .

آناهی‌تا نیزچون مهراز خدایان قدیم وباستانی آریایی است وبی‌شك وی‌نیز ازجمله الاهه گانی بوده است که در رفورم زردشت ازمسند خدایگانی به‌پایین کشیده شده‌بودند . به‌نظر می‌رسد درزمان هندو وایرانیان پرستش عام‌داشته ، چون درریگ ودا *Rig Veda* از دوزن‌خدا به‌نام‌های سی‌نی‌والی **Sinivali** وسه‌رس‌واتی **Saras-vati** یادشده که شباهت بسیاری به‌آناهی تادارند .

به‌نظر می‌رسد که پس‌ازآن که این‌بغ‌بانونیزچون میثره درزمان‌هخامنشیان به‌تجدید حیات پرداخت ، اززمان اردشیر دوم پرستش وستایش‌اش به‌سایر قلمروهای شاهنشاهی نفوذ کرده باشد[35] ، وحتا درخارج ازقلمرو های ایرانی نیز دارای اهمیت وموقعیت و مقامی گشته است ، چون این بغ بانو نیزچون میثره‌آن‌قدر دارای مناصب وصفات بسیارنیکو بوده که درهرمنطقه‌یی که داخل می‌شده، صفات ومناصب زن‌خدای آن‌منطقه را نیز گرفته ومورد پرستش واقع می‌شده است .

اما در بارهٔ آناهی‌تا **Anahita** که لفظاً به‌پاك و بی‌آلایش معنی شود و هنگامی که با اردویسور **Ardovi Sura** که «اردوی» نام‌رودی می‌باشد [36] ترکیب شده وبه‌شکل «اردوی سوره آناهی‌ته »استعمال می‌شود به‌مفهوم « رودنیرومندپاك » یا «چشمهٔ زایندهٔ غرب[37] » به‌تعبیری درمی‌آید . اماآن چه که اساسی و مورد نظراست آن که آناهی‌تا بغبانوی بزرگ آب‌ها است. نزدآریاهای قدیم و هم‌چنین ایرانیان تا دوران‌های‌واپسین امپراتوری شان‌عناصر چهارگانه تقدیس شده ومورد احترام‌بوده‌اند درسراسر اوستا این‌معنابه وضوح به‌چشم می‌خورد. ایزدآذر مظهر و نمایان‌گاه آتش است ودرسراسر اوستا ازاین عنصربا احترام وبزرگ داشت یادشده‌است . ایزدهوا وایو **Vayu** نام‌دارد و «رام‌یشت» هرچند به‌نام ایزدرام نام‌گذاری شده ، اما همه‌اش سخن از ایزدهوا است. ازنگهبان و سرپرست زمین یاسپندارمذ نیز که یکی ازشش‌امشاسپند

است آگاهی داریم ، و سرانجام اردوی سوره آناهی‌تا ، بغبانوی بزرگ و سرپرست و ایزدآب ، یعنی عنصری که پس‌از آتش‌از عناصردیگر قابل احترام‌تر بود می‌باشد. از بیست و یك یشت موجود ، پنجمین آن ها ، یعنی آبان یشت ، ستایشی است خاص بانو آناهی‌تا . البته در سایر قسمت‌های اوستا، چون خورده اوستا[38] ویسنا[39] نیزازاین الاهه سخن می‌رود ، اما آن چه که مقام این ربةالنوع را باز می‌رساند ، یشت پنجم می‌باشد .

اما دراوستا ازیك ایزد دیگرنیز نام‌رفته است‌به‌نام **Apam Napat** که‌در ریگ‌ودا نیزازوی یادشده امابه عنوان‌یك خدای مذکر، ودریسناها و یشت‌ها نیز از اویادشده است، لیکن به‌عنوان یك‌ایزد موکل آب در برابر آناهی‌تا اهمیتی چندان ندارد. درصفحات گذشته ، تحت‌عنوان آداب ورسوم پارسی‌ذکر شد که آب‌تاچه‌اندازه نزدایرانیان مقدس‌بوده‌است وهرودوت، مورخی که این‌چنین گزارشی را دربارهٔتقدیس واحترام وبزرگ داشت‌آب نزد ایرانیان می‌دهد[40]، به‌نظر ناباور می‌رسد که گزارشش دربارهٔ خشایارشا وتنبیه‌آب به‌وسیلهٔ او درست باشد[41]. استرابون**Strabon** نیزدربارهٔ روش ایرانیان درپاکیزه نگاه‌داشتن آب همان گونه سخن می‌دارد ، وچیزی که‌اضافه می‌کند روش‌قربانی کردن پارس‌ها است‌ازبرای‌آب. وی می گوید هنگامی که‌ایرانیان می‌خواهند از برای ایزدآب قربانی کنند ، در کنار چشمه، رود ویا جویبار و ره گذر آب؛ گودالی می کنند وبا احتیاط تمام به گونه‌یی که آب به‌خون آلوده نشود، مراسم قربانی‌را انجام می‌دهند[42]، ومراسمی راکه استرابون در قربانی شرح می‌دهد ، همان مراسمی است که از هرودوت درصفحات گذشته نقل کردیم .

معابدی که ازبرای آناهی‌تا ساخته می‌شد بسیارمجلل ، باشکوه وثروت‌مند بوده‌است .آن چه که از روایات و گزارش‌های باستان برمی‌آید ، این‌آتشکده‌ها که‌به نام‌آناهی‌تا بوده‌اند بسیارباشکوه وشوکت‌بوده وحتا به گفتهٔ برخی‌ازدانشمندان، بعضی

ازاین معابد ، چون معبد ناهید درهمدان پیش ازعهد هخامنشی، یعنی درزمان دومین شاه مادی، یعنی **هووخشتر** «۶۲۵ـ۵۷۵ پ‌ـم» بناشده‌است [34].

درضمن شرح وقایع دوران **اردشیر دوم** ذکرشد که **کوروش** برادراردشیر دوم براوشورید وسرانجام درنزدیکی بابل درحالی که پیروزی فرارویش بود کشته شد. جزواسیرانی که ازسپاه کوروش گرفته‌شد،معشوقهٔ یونانی‌اوبه‌نام **آس‌پاسیا Aspasia** جلب نظرمی کرد . به‌نظرمی‌رسد که اردشیرسخت به‌این بانوی یونانی دل‌بسته بود اما ازبیم مادرش که کوروش رابسیار عزیز می‌داشت ، به‌جانب وی باز نمی‌رفت . سرانجام اردشیر هنگامی که **داریو ش** پسرش رابه جانشینی بر گزید ، مطابق با رسم معهود می‌بایست اولین خواهش ولیعهد را برآورده سازد ، وداریوش نیز که‌دوستدارآس‌پاسیا بود، معشوقهٔ امویش را ازپدر درخواست کرد. مطابق با این جریان که **پلوتارخوس Plotrchos** از **کته سیاس Ktesias** نقل‌می کند ، اردشیردرظاهر خواهش‌فرزند وولیعهد راقبول می کند لیکن درواقع ازاین جریان ناراضی به نظرمی‌رسد و اندکی نمی‌گذرد که آس پاسیا را به همدان می فرستد تا در معبدآناهی‌تا راهبه گشته وبه پارسایی تاپایان عمرزندگی نماید. دراین‌جا نشان‌هایی ازآن‌چه که بعدمیان مسیحیان رایج شد ، بازمی‌یابیم ، وچون‌آس‌پاسیا که معشوقش کشته‌شده بود وبه‌این‌جهت‌دوچار شکست وناکامی گشته بود به درخواست خودش ترك دنیا کرده وبه‌معبدناهید رفته بود. به احتمال قوی می‌توان منشأ این‌چنین روشی را از یونان دانست . به هرانجام‌ولیعهد که از این عمل پدربه خشم‌آمده بود، قصد جان پدررا می کند ، اما نقشه‌اش بی‌انجام مانده وبه‌فرمان پدربه قتل می‌رسد [۴۴].

پولی‌بی‌یوس PoIybius مورخ نامی سدهٔ دوم پیش ازمیلاد از عظمت و شوکت این‌معبد، ضمن وصف‌همدان سخن‌بسیارمی گوید. درهایی که تمام ازچوب‌های سدروسرو بوده وجملگی با رویه‌هایی‌ازطلا پوشیده شده بوده ، بامی که ازنقره پوشش

داشته وچون خورشید درخشان بوده است وبسیاری‌دیگرازتوصیفات ، عظمت ثروتی‌را که دراین معبد گردآمده بوده ودرزمان حملهٔ اسکندربه تاراج رفته‌است بیان‌می‌کند پس ازمعبد همدان ، بایستی ازمعبدی دیگر در شوش یاد کرد . به گفتهٔ **پلی‌نی یوس** Plinius دراین‌معبد تندیسه‌یی بسیارسنگین ازآناهی‌تا قرارداشته که ازطلای‌خالص ساخته‌شده بوده‌است وبه‌هنگامی که جنگی میان **آن‌تونی‌یوس** Antonius سردار رومی واشك‌پانزدهم یا**فرهاد** چهارم«۳۷ـ۲ب‌ـم» درگیرمی‌شود. این‌تندیسهٔ پربها به تاراج میرود. هرگاه برآن‌باشیم که ادامهٔ این‌مبحث رابیان کنیم ، تاآخرعهد ساسانی گسترش‌پیدامی کند، یعنی‌پرستش واحترام‌یا بزرگ داشت‌این‌ایزد اوستایی‌بسیاردیرپایی داشته‌است وبرای شناخت این‌بغبانوی ایرانی‌بایستی ازروی‌آبان یشت که ازجملهٔ‌قدیم ترین یشت‌ها است[45] به شناسایی پرداخت .

۱۵ـ آناهی‌تا از روی یشت پنجم

آگاهی مادربارهٔ‌آناهی‌تا ، تحلیلی از یشت پنجم ، اهورامزدا و تقرب بسیار آناهی‌تا، وصف زورمندی ووسعت‌قلمرواو،آناهی‌تا ایزدمزدا آفریده، توصیف پیکرمادی‌اش، نیایش‌ها وفدیه‌ها ، قربانی‌های بسیاربرای ایزدبانو، یاری خواستن جمشید و فریدون ، حمایت‌گرآریاها ودشمن‌دیویسنان، دربارهٔ قربانی، داستان پا او روا و یاری ایزدبانو، داستان ویس‌ته اورو و شباهت با افسانهٔ مذهبی یهودیان ، داستان‌یوایش ته یااودی پوس‌ایرانی، تحلیل وتفسیری ازناهید گرایی

چنان که گفته شدآبان یشت‌یا یشت پنجم یکی‌از کهن‌ترین وطویل ترین یشت‌ها می‌باشد ،وچنان که کریس تن سن Christensen در کتاب اخیرالذکر توضیح داده ، این یشت بایستی درزمان سلطنت اردشیردوم «۳۵۸ـ۴۰۴ پ‌ـم» تدوین شده باشد . به هرانجام با توجه به حدس دانشمند ارجمند فوق دربارهٔ زمان‌تدوین‌این

یشت، کوشش می‌رود تا این ایزد ازروی‌همین‌یشت شناخته شود .

درآغاز اهورامزدا به زردشت‌تکلیف گرامی داشت اردوی سور، آناهی‌تا را می‌نماید ، کسی که‌بر کیش اهورایی است ودشمن دیوهااست، کسی که مایه‌ورجان‌ها است ورمه‌ها و گله‌ها را می‌افزاید، قلمرو کشوررا می گشاید وثروت رافراوان‌می کند این ایزدتوجهی خاص به زنان ومردانی دارد که در صدد به وجود آوردن فرزندانی بسیارهستند وبه همین‌جهت نطفهٔ مردان راپاك ومشیمهٔ زنان رامی‌پالاید تابه‌پا کیزگی فرزند آرند . درد زنان را تخفیف می‌دهد وشیرشان رادرپستان‌ها می‌پروراند .

آناهی‌تا بانویی است که در زورمندی برابربا تمام آب هایی است که بر روی زمین جاری‌است وبه دریای‌فراخکرت می‌ریزد . وی‌بانو وسرپرست تمامی‌آب‌ها است ، کسی است که هزاردریا وهزار رود دارد وطول‌هریك ازاین‌رودها برابراست با تاخت چهل روزاسب سواری که سخت ورزیده باشد . در بندهایی مختلف ازتوجه‌این ایزد بانوبه پاکی‌نطفهٔ مردان وزنان وشیری که کودکان ازپستان مادرمی نوشند سخن گفته شده است .

شاید این تأکیدی‌باشد که هنوز اثر عمیق رفورم زردشت‌را بنماید که بر علیه بغان‌پرستی سخت پایمردی کرد، چون اهورامزدا تأکید می کند که اورا ازنیرو و ارادهٔخودش‌آفریده‌است‌تا به‌وسیلهٔ اوآفریده‌های نیك ونظم اجتماعی‌را بهتراداره کند. درآبان یشت به‌هنگامی که به توصیف بانو اردویسور پرداخته می‌شود ، زبان غنایی و لطافت شعری بسیارجالب است وبلندی خاصی‌را ادا می کند. بازوانش‌زیبا وسپید گونه، به فراخی وپهنی شانهٔ اسبی است. این ایزد بانو بر گردونه‌یی زیبا که چهاراسب سپید ویك‌شکل‌به‌آن بسته‌شده است، همواره‌آمادهٔ آن است‌تا بردیوان وجادوان‌وستم‌پیشه گان حمله برده و نابودشان سازد .

آن گاه به‌نیایش‌ها ، فدیه‌ها ، قربانی‌ها و نذور نام آوران پیشین به درگاه

آناهی‌تا ازبرای موفقیت بازمی‌رسیم .نخست **جمشید** است که ازبرای این ایزد برفراز کوه هرا ــ سد اسب ، هزار گاو و ده هزار گوسپند قربانی کرد و از وی درخواست کرد که شهریار همهٔ کشورهای بزرگ شودوبردیوان پلیدو دروغ گرایان مسلط گردد آن گاه نوبت **فریدون** می‌رسد، که مطابق قربانی‌های جمشید ازبرای ایزد بانو قربانی می کند ودرخواست می‌نماید تاتوانایی‌اش بخشد تابر **اژی‌دهاك** [ضحاك] دیودروغ وناراستی پیروزشود، وبه‌کامش رسیده وآن هیولا را بر می‌اندازد. پس **نریمان گرشاسپ** آن‌چنان قربانی‌هایی از برای اردویسور آناهی‌تا می‌نماید تا بر «گندرو» زرین پاشنه مسلط شود. ایزد بانوی وی را نیزتوانایی می‌بخشد تاکامیاب شود.

در این‌جا لازم به‌تذکر است که هرچند فاصلهٔ بسیاری‌میان سرودن گاتاها و یشت‌ها موجود بوده است، وچنان که می‌دانیم در گاتاها برضد قربانی‌های خونین‌سخن رفته ونکوهش شده است. اما دریشت‌ها، بهویژه درآبان یشت بایستی توجه داشت که تمام این نام آوران پیش از زردشت زندگی کرده‌و برآیین آریایی که مورد اصلاح قرار گرفته‌استبوده‌اند واین قربانی‌ها راجع است به‌آن زمان. البته درزمان‌های‌بعدی نیز قربانی به‌کلی برافگنده وعملش متروك نشد، اما تعدیل وتخفیف بسیاری یافت. اما با تمام احوال رسم قربانی هنوز میان زرتشتیان معمول است و درجشن مهرگان چون مسلمانان در عیدقربان قربانی می کنند [46].

همان گونه که این ایزد بانو به‌ایرانیان نامدار و نیك‌کار درخواست‌هایشان کومك می کند، به‌آنانی که به‌خواهند به‌فرو مجدایران خللی بازرسانند ، هرچند که قربانی ونیایش نیز کنند، توفیق نمی‌بخشد، چون **افراسیاب** ، آن کژآهنگ‌دیوخوی تورانی. پس نوبت یکان یکان به‌یلان، پهلوانان و ستبرسینه گان وپیچیده بازوان ایرانی می‌رسد که هر کدام از آناهی‌تا تقاضای یاری می کنند ، و از برایش در نقاط مختلف قربانی می‌دهند و باکامیابی وموفقیت آرزوهایشان انبازمی گردد .

چنان که گفته شد دربرخی ازتکه‌های این‌یشت، بانو اردویسور آناهی‌تا در قالب وپیکر مادی‌اش، شاعرانه توصیف شده است . **پااوروا Paurva** آن کشتی‌ران چرب‌دستی که به‌وسیلهٔ **فریدون** در هوا چون کرکسان‌درآمده بود، ازایزد بانویاری می‌خواهد . این ایزدبانو چون **ایندرا Indra** آن خدای‌بزرگ هند و اروپایی که‌در اوستا، به ویژه «وندیداد» به‌صورت دیوی درآمده است، نیزبسیارتشنه‌وخواهان «زور» یا فدیهٔ مایع می‌باشد که ازشیرهٔ هوم [هه‌اومه‌Haoma] مخلوط باشیر تهیه می‌شود. پس«پااوروا» که پس ازسه شبانه‌روز پرواز درآسمان به‌شکل کرکسی خسته ودرمانده شده بود، سپیده‌دمی از ایزدبانو یاری‌می‌طلبد وپیمان می‌دهد که‌در کناررودی‌ازبرایش بسیار شیرهٔ هوم «زور» تهیه نماید. پس‌آناهی‌تا روان شد به‌صورت دوشیزه‌یی بلندبالاو بس برومند و خوب‌چهر ، در حالی که میان را با کمربندی زرین بسته . فراخ سینه و آزاده از نژادی والا ، با پاپوش‌هایی بسیار درخشنده و بندهای زرین ، و پااوروا را به سبکی وخوشی ازآسمانی که درآن سرگردان بوده به زمین استوار که در آن‌خانه داشت برنهاد .

درجایی دیگرنیز تجسم پیکرمادی آناهی‌تا وصف وذکر شده است و این تا پایان یشت پنجم چندین‌بار تکرار می‌شود . اما آن چه که بسیار شایان‌توجه است،آن که مبنای بسیاری‌از معجزات پیامبران سامی در خلال‌سروده‌های زیبا وانسانی‌ملاحظه می کنیم، بدون این که دراین‌جا منظوری ازمعجزه‌را افاده کنند. ایزد مهر که‌برآرندهٔ آب ازسنگ است، درافسانه‌های مذهبی یهودیان ومسلمانان بسیار تأثیر بخشیده و یا نظایرآن از برای نمایاندن معجزه میان ادیان سامی رواجی دارد،ــ و در این‌جا نیز ملاحظه می کنیم که شباهتی بسیار میان این اسطورهٔ زیبای‌آریایی با یك‌افسانهٔ‌مذهبی یهودی وجود دارد .

ویس‌ته‌اورو Vistauro از خاندان نوذر در کنارآب « ویتنگوهئیتی»

از برای آناهی‌تا، فدیهٔ مایع «زور» آورد، شیرهٔ هوما به‌شیر آمیخته، چیزی که‌بسیار دوست‌می‌داشت ودرخواست کرد تا ایزدبانو یاریش‌دهد. این یل‌نامدار که دارمس‌ته‌تر Darmesteter باگستهم شاه‌نامه یکی می‌داندش [47] می‌گوید که شمار بسیاری از دیوپرستان و دروغ‌گرایان را هلاك کرده‌ام و اینك خواهانم تا از برای من گذرگاه خشکی از فرازآب‌های «ویتنگوهیئتی» بگشایی. شاید این یل‌نامدار برآن بوده تااز جاده ومسیری که برروی آب احداث می‌شد، باسپاهش بگذرد، به هرانجام دراین‌جا نیز ایزد بانو باتمام زیبایی و فروشکوهش تجلی وتجسم می‌یابد، به‌صورت دوشیزه‌یی زیبا، بلندبالا، آزاده، شریف و والانژاد، با کفش‌هایی زرینه ودرخشان ـ آن‌گاه از میان آب‌های ژرف، یك گذرگاه و جادهٔ خشك بازمی کند و آن قهرمانی که دشمن سرسخت دیوسنان است به‌کام خودباز می‌رسد. هر گاه به افسانهٔ مذهبی یهودیان‌توجه کنیم که **موسا** به‌هنگام بحرانی که سپاهیان فرعون در تعقیب‌اش بودند وبه رودنیل بازرسید و از خدایش **یهوه**Yahova درخواست کومك ویاری نمود، پس‌برروی‌آب جاده‌یی قابل عبور گشوده شد وموسا و پیروانش ازآن در گذشتند، به معنایی عمیق‌از اقتباس باز می‌رسیم. در افسانه‌های اسلامی نیزاین داستان نظایری دارد، به‌ویژه یکی ازکرامات عرفا وصوفیان بزرگ گذر کردن از روی‌آب بوده است.

داستانی دیگر ازیلی‌است به نام **یوایش‌ته** Yaueishta که می‌توان‌وجه تشابهی میان‌آن وداستان مشهور یونانی **اودی‌پوس**Oeudipus برقرار کرد. اودی‌ـ پوس، شاهزادهٔ بی‌فرجام، غولی‌را که‌سرشاه راهی‌نشسته ومردمان‌رادرتنگ نامی‌افگند وهرگاه کسی‌معمایش را باز نگشاید می کشدش، پس ازحل‌چیستان‌آن غول، وی را کشته وبه پادشاهی‌می‌رسد [٤٧]. به‌هرانجام داستان «یوایش‌ته» چنین‌است که ازبرای اردویسور آناهی‌تا درکنار آبی سداسب، هزارگاو، ده هزار **گوسپند** قربانی کرد. درخواست‌اش‌چنین‌بودتا ایزد بانویاریش‌دهد تابرعد ورقیب‌اش که**اخ تیه** Akhtia

نام‌دارد وازدیویسنان است‌پیروزشود. این‌جادوساز نابکار باتوجه به‌روایات دیگر پهلوی باسپاه فراوانش به شهری هجوم می‌آورد ویا باز گشایی نود و نه [در روایت‌پهلوی سی‌و سه] چیستان را می‌خواهد یا آن که بسیاری را هلاك سازد . در این بیان یوایش ته آن پهلوان نامی فرا می‌رسد وباقربانی به درگاه بانوآناهی‌تا ، یاری اش راجلب کرده معما ها راجواب می گوید وآن غول‌مهیب را می کشد .

درچند بند از کردهٔ سی‌ام یشت پنجم وصف پیکر کامل بانواردویسورآناهی‌تا می‌شود . درجاهایی‌دیگر ازهمین‌یشت ازخواب‌گاه فراگسترده‌اش برفراز ابرهاسخن می‌رود . پس‌ازذکر یلان، شاهان ونامدارانی که دست نیاز به سویش‌برداشته وکامیاب شده‌اند ، از کارهای نیکویشان و کومك ایزد بانودگرباره سخن می‌رود . آن چه که دراین یشت سخت جلب توجه می کند ، عدم دخالت ناقص الخلقه هااست و کسانی که به بیماریهایی گرفتارند درمراسم ستایش ونیایش‌ایـن ایزد بانو . البته دراینجا تأثیر اندکی از روش مغان را باز می‌یابیم که بعدها در « وندیداد » که درزمان تدوین اش قدرت‌کامل را بدست آورده بودند . به‌شکل ناهنجاری ظاهرمی‌شود . چنان که گفتیم گرایش‌به این بغبانوی‌آریایی دراثر اختلاط فرهنگ‌وادیان کشورهایی دیگر ،چون یونان ، مصر ، بابل و ... درایران به وجودآمدو توده‌یی که همواره به گذشته گرایی وتجدید حیات سنت‌هایی که چند گاهی‌درظاهرمتروك شده‌است‌رغبتی‌شایان‌دارندبه‌مهر وناهیدپرستی‌پرداختندودراین تجدیدحیات‌مظاهر گذشتهٔ آریایی که دراصلاح زردشت برافکنده شده بودند مغان نیزنقش‌مؤثری را ایفا می کردند . اینان تازه درکارتجدید قوا بودند ، وچون ازاواخر هخامنشیان قدرت بسیاری به‌دست‌آوردند ، درپناه وپردهٔ ترویج‌آیین زردشت ، مقاصداهریمنی خود را رواج دادند ، و این بود دوشیوهٔپرستش که در زمان هخامنشیان براثردوجریان عمده‌یی که ذکرشد ، رواج یافت . اینك‌پیش ازآن که‌به این‌قسمت پایان دهیم ، به‌شکل کوتاهی‌ازپرستش‌آناهی‌تا درخارج ازقلمرو شاهنشاهی‌سخن می گوییم .

۱۶ـ رواج و انحطاط ناهیدگرایی

نفوذ آناهی‌تا درخارج ازایران ، چگونگی وشکل این نفوذ ، درارمنستان ، اعمال گره‌گوری مبلغ مسیحی درارمنستان ، نفوذ عجیب وبسیارآناهی‌تا درارمنستان ، تیرداد شاه‌این کشور وگرایندهٔ ایزد بانو ،آغاز مسیحی شدن ارمنستان و تبدیل‌معابد ناهید به‌کلیسا ، تغییر و دیگرگونی‌آیین ناهید ، زنای مقدس‌دربابل ، هرج ومرج فحشای مذهبی در پاره‌یی نقاط ، نفوذ این امر درآیین ناهید ، معبد ناهید درشهرآکی‌لی‌زن ، پایان ونتیجه

درخارج ازایران نیز این ایزد بانو نفوذ واهمیتی‌یافت . البته نمی‌توان این نفوذ را بابسط و گسترش عظیم مهرگرایی در جهان‌آن روز مورد مقایسه قرار داد ، اماناهیدگرایی که درایران‌تحت شرایطی که ذکرش گذشت واردآیین زردشت ومزدا پرستی شدوبه وسیلهٔ همین‌آیین با فرهنگ ایرانی‌به‌مناطق بسیاری نفوذ یافته‌وبه‌شکل ناهید پرستی درآن مناطق شایع گشت . از جملهٔ این مناطق بایستی ارمنستان را نام برد که پرستش‌آناهی‌تا درآن جا نفوذ واهمیت خاصی‌پیدا نمود .

آگاتان‌گه لوس Agathangelus مورخ ارمنی درسدهٔ چهارم میلادی گزارش‌می‌دهد که‌درهرمعبدآناهی‌تا در شهر « اه رز Erez » پیکره یی‌جسیم ازطلا ، ازآناهی‌تا وجودداشته است وچنان که‌دربند گذشته ملاحظه شدازوجودچنین‌مجسمه‌یی درمعبدشوش نیز با خبریم[48]. سدهٔچهارم میلادی‌حدود تاریخی‌است که **تیردات** پادشاه ارمنستان به وسیلهٔ کشیش مبلغی به نام **گره‌گوری ای‌لومی‌ناتور**ـ Gregory Illuminator به مذهب **مسیح** درآمد. به‌هرانجام‌هرچند که ما نمی‌توانیم به‌اقوال آگاتان گه لوس ، مورخ ارمنی مسیحی مذهب که کشیش نیزبوده است اعتماد ورزیم اما باتمام این احوال نوشته های او تا اندازه‌یی‌نفوذ فرهنگ ایرانی ، به ویژه ناهید پرستی را دراین منطقه نشان می‌دهد . درزمان اشکانیان ، شعبه‌یی ازاین خانواده به فرمان روایی درارمنستان پرداختند ، وهرچندپیش ازاین‌دین ، تمدن وفرهنگ‌ایرانی

درارمنستان رواج ونفوذی بسیارداشت ، اما از این زمان دارای اهمیتی‌بسیار ونفوذی قابل توجه شد، به ویژه **ارمزد Armazd** « اهورامزدا» وایزدبانوی گرامش‌آناهی‌تا دراین منطقه دارای مقامی‌بسیارشدند و ارمزد درحالی که‌فراموش می‌شد، ناهیدسخت مورد توجه قرارمی گرفت . البته هرچند سایرایزدان مزدیسنا چون**مهر وبهرام**نیز دراین قسمت اهمیتی داشتند ، امامقام آناهی‌تا بسیار ارجمندتر بود .

درسدهٔ اول پیش‌ازمیلاد دراین منطقه آن اندازه نفون آناهی‌تا و پرستش و عبادت این‌ایزدبانو اهمیت‌یافت که نام‌شهر«آکی‌لی‌زن Akilisen » رابه‌آنایی‌تیس Anaitis [تلفظ یونانی آناهی‌تا] بر گرداندند. معبدآناهی‌تا دراین‌شهرعظمت و شهرت‌بسیاری‌داشته‌استو این‌معبدعظیم‌چنان که **پروکوپی‌یوسProcopius**تذکر می‌دهد، درزمان شیوع مسیحیت چون معابد دیگربه صورت‌کلیسا درآمد، هرچند که بسیاری ازآن‌ها نیزبه تحریك گره‌گوری Gregory آن‌کشیش فعال و متعصب به خرابی وویرانی دوچارشد .

به هرحال ازسال ۲۹۴میلادی گره‌گوری در ارمنستان به تبلیغ پرداخت و چنان‌که ذکرشد، مورخ ارمنی سابق‌الذکر شرح کارهای اورا داده است واز خلال نوشته‌هایش جابه‌جابه رواج وشیوع‌آیین ناهیدگرایی برمی‌خوریم. دراین گزارش‌ها شدت گرایش تیرداد، پادشاه ارمنستان رابه‌آناهی‌تا بازمی‌یابیم .. دربرابر وسوسه‌های کشیش ، شاه ازآناهی‌تا به عنوان ایزدبانویی بزرگ یاد می‌کند که‌مایه سرافرازی ، آزادگی، قدرت واعتبارارمنستان است . هم‌چنین این‌شاه اشاره می‌کند که چگونه ازاعتقادوگرایش چنین بانویی ایزدی و ارجمند دست فرو دارد ، درحالی که شاهان بزرگ‌کشورهایی دیگرچون یونان وی‌را بسی گرامی‌داشته وازپرستش‌اش دریغ نمی ورزند!، الاهه‌یی که زن‌خدایی‌است سرپرست‌جملهٔ دانش‌ها، حامی‌وسرپرست ودوستدار آدمیان ودخترپاکیزهٔ ارمزد Armazd «اهورامزدا - هرمزد»می‌باشد . ازاین گونه

سخنان که به‌شکل محاوره و گفت و گومیان تیرداد ملحد وکافر، و گره گوری‌مقدس به زعم تاریخ‌نگارمورد ذکرآمده است، معلوم‌می‌شود که محاوراتی‌است که ازروی‌تعصب وتنها ازبرای مغلوب نمودن تیرداد تنظیم شده است. اما سرانجام چنان که از روایت مورخ سابق‌الذکربرمی‌آید ، این‌پادشاه در سال‌های واپسین زندگانی‌اش تحت تأثیر کشیش مبلغ ، یعنی گره گوری قرار گرفته و به مسیحیت در می‌آید . از آن پس به تحریك گره گوری‌معابد ناهیدبسیاری ویران ومحدودی‌نیز به‌کلیسا تبدیل‌می‌شود، لیکن بسیاری ازمراسم وآداب‌پیشین ناهیدگرایی درارمنستان به زودی‌طبق اصل‌جبروروش معمول داخل مذهب عیساشد .

درمناطقی دیگر، به‌ویژه همان شهر آ کی لی زنAkilisen که از آن سخن به‌میان‌آمد، برحسب درهم آمیختن‌ناهیدگرایی وعناصرمحلی، رسم‌هایی به‌این نام ومنتسب‌به ناهیدپدیدشد، چنان‌این روش‌به‌شکل‌بسیارعمیق‌تری نسبت به‌مهر گرایی عملی‌شد ومهر گرایی هم‌چون که ازایران‌خارج وازآسیای‌صغیربه روم وجاهایی‌دیگر منتشرشد، آن‌قدرتغییر کرد که دیگر میترابیسم نخستین رابه شناخت صورت‌اولیه‌اش تشخیص ناممکن بود .

باری در آسیای صغیر، و چنان که گفته شد در شهری که به‌آنایی تیس یا آناهی‌تا نام گزاری‌شده بودمعبدی بسیاربزرگ ومشهوربه نام این‌الاهه وجود داشت و عناصربابلی که دربارهٔ **ایش‌تار Ishtar** زن خدای بابلی که ربةالنوع عشق وشهوت بود، وجود داشت، درمراسم این‌ایزد بانوی‌ایرانی داخل‌شد ، وازهمین‌مبدأ وخاستگاه است که ناهید را با ایش تاربابلی و یا آف رودی ته **Aphrodite** یونانی مقایسه می کنند .

دربابل رسم زنای‌مقدس رواجی‌بسیارداشت ورسم برآن بود که هردوشیزه‌یی بایستی ابتدا مدتی درمعبد شغلی‌چون یك زن‌روسپی داشته باشد. در معبد مدتی‌اقامت

می کرد تا به وسیلهٔ مراجعان بکارت‌اش برداشته می‌شد ومدتی دراین فاحشه خانه که کاهنان به‌نام خدای بزرگ و الاههٔ عشق و شهوت بر پا کرده بودند، به شهوت‌رانی و زنادادن سر گرم می‌شد ، آن گاه وارد اجتماع شده واز حق شوهر کردن برخوردار می‌شد [49] .

هه‌رودوتوس وهم‌چنین **استرابون**، این‌مورخان کهن نیزاین رسم‌بابلی را توصیف کرده‌اند: آن‌چه که میان رسوم‌بابلی سخت‌زننده وننگ‌آوراست ، این‌می‌باشد که هرزنی لازم است درجریان زند گی‌خود لااقل یك باربه‌یکی از معابد آفرودیت [= می‌لی‌تا Militita] رفته ودرآن‌جا بایك بیگانه زنای مقدس انجام دهد. زنانی ازطبقات بالا واشراف به موجب امتیازطبقاتی محتشمانه وباکالسکه وخدم وحشم‌به‌این معابد می‌روند واز نشست وبرخاست بازنان عامی وطبقه متوسط ننگ‌دارند وبه همین جهت درمعبد[فاحشه خانهٔ مذهبی] غرفه‌های مخصوصی ازبرای خود دارند . باری زنانی که به‌معبد می‌آیندتاجی ازریسمان که نشان‌بند گی‌دردر گاه الاههٔ عشق وشهوت است به سرمی گذارند ودرمعبدمی‌نشینند . دراین‌معابد همیشه گروه انبوهی ازمردان به این‌منظور دررفت وآمدند .آنانی که خواهان انجام زنای‌مقدس‌می‌باشند داخل‌معبد شده و به گردش‌می‌پردازند تا ازمیان جمع زنان، یکی‌را انتخاب نمایند، وچون‌جفت دل خواه خودشان را انتخاب کردند، سکه یی‌پول هرچند هم که ناچیزباشد به دامان آنان می‌افکنند، وهرزنی موظف‌است که این‌سکه را قبول‌نماید ، چون‌مقدس است ، وهم‌چنین مردبه هرصورتی نیز که باشد مجبوراست تادعوت اورا ازبرای‌هم‌خوابگی‌به پذیرد . هرمردی هنگامی که سکه را به دامان زنی می‌افکند ، می گوید: من تورا به‌نام الاهه«می‌لی‌تا بخود می‌خوانم»و می‌لی‌تا نام الاهه‌یی‌است که آشوری‌ها آفرودیت را بدان می‌خوانند . آن گاه زن به دنبال مردی که از وی دعوت کرده به جای گاه مخصوص رفته وهم‌خوابگی می کنند و پس ازاین زن‌آزاد است که به خانهٔ خود باز

گردد ، چون وظیفه‌اش را نسبت به الاهه انجام داده است .

البته در این گیرودار، زنان مادامی که درمعبد هستند اززمرهٔ کنیزان الاههٔ عشق و باروری محسوب می‌شوند وموفقیت آنان درزیبایی بیشترشان می‌باشد. چون‌هر دوشیزه‌یی که زیباتر باشد ، بالطبع زودتر خواهنده‌یی‌یافته و از معبد آزاد می‌شود ، اما آنانی که‌اززیبایی‌نصیبی‌ندارند، چه‌بسا که سالیانی‌دراز درمعبد به‌انتظارمی‌نشینند،ـ و این رسمی‌است که‌در برخی ازنقاط‌جزیرهٔ قبرس [در Paphos و Amathont] نیز شایع است.[50]»

البته تحقیق دربارهٔ منشأ این چنین رسمی بحثی است بسیار جالب توجه و شیرین [51]، اما متأسفانه دراین قسمت که خود فرعی است ازبرای نمایاندن یك رسم، اقتضای‌کاوش بیشتری را به ما نمی‌دهد [52]، لیکن چنان‌که **هرودوت** توضیح می‌دهد این رسم درقبرس نیزشایع بوده ،ـ اما در قبرس، بلکه بسیاری دیگرازجاها، ازقلب و اعماق جنگل‌های آفریقا، تاصحراهای استرالیاومیان جوامع‌متمدن چنین رسمی‌وجود داشته است. میان بنی‌اسراییل این چنین رسمی با تفاوت‌هایی وجود داشته است[53] ، هم‌چنین درلیدی نیز رسمی این‌چنین شایع بود و دختران ازپولی که ازاین راه به‌دست می‌آوردند، جهیزیهٔ خودرا فراهم‌آورده وآن‌گاه شوهرمی کردند، و هرگاه دوشیزه‌یی این‌چنین نبود، مایه خفت و سرشکستگی‌اش محسوب می گشت .

به‌هرحال درآسیا و درجاهایی دیگراین رسمی بودمعمول و بسیاری ازاقوام وملل و مردمان که الاههٔ عشق و شهوت و بار وری داشتند ، این چنین رسم‌هایی نیز میان‌شان شایع بود، اماچنان که درقسمت‌های اولیهٔاین کتاب توضیح داده شد، ازهمان آغازمیان‌آریاها هرچند قید وبندهای شدیدی ازبرای‌تحریم میل‌جنسی‌وجود نداشت، اما به‌هیچ وجه این چنین رسومی را نیز نداشتند[54]. هم‌چنین مطابق با «آبان یشت» بانواردویسورآناهی‌تا الاههٔ پاکی‌وعفت‌است، چنان که‌وی‌را با **آرته‌میس** Arthemis

الاههٔ یونانی قیاس کرده‌اند.

مشاهده نمودیم که چگونه **آس‌پاسیا** **Aspasia** معشوقهٔ کوروش کوچك به‌معبد ناهید درهمدان معتکف‌شد تا پایان زندگی، به‌پاکی و دور ازهیاهوی‌زندگی به سر برد، ـ اما وضع معبد **آنایی‌تیس** در شهر «آکی‌لی‌زن» این چنین نبود، بلکه‌در مناطق آسیای کوچك رسوم سامی‌ها، یهودیان، بابلی‌ها وهم‌چنین لیدیه‌یی‌ها وبسیاری دیگر درآیین ناهید وارد شده بود وبه کلی چون میترا‌ییسم شکل اولیه‌اش را ازدست داده بود.

درمعبد ناهید واقع درآکی‌لی‌زن **Akilisen** رسمی شایع بود که از لحاظ شکل‌کلی‌اش، نفوذ بابلی را صریحاً نشان می‌دهد. دراین‌جا نیز دوشیزگان به هنگام معینی ازسال‌های زندگی‌وارد معبدآناهی‌تا شده وخودرادراختیارمراجعان و خواهنده گان قرار می‌دادند، واین یك عمل‌وکار مقدسی و فریضه یی مذهبی‌محسوب می‌شد، که نه برآن که زشت شمرده نمی‌شد، بلکه مستحسن بوده وازدواج برای هردوشیزه‌یی مستلزم گذراندن این چنین دورانی‌بود.

این بود بحث کوتاهی دربارهٔ **بانواردویسور آناهی‌تا**، ایزدبانویی که‌چون **میثره** در زمان هخامنشیان‌تجدید حیاتی کرد و دربسیاری از نقاط متمدن پرستش‌اش رواج یافت. دریونان، رم وبسیاری ازشهرهاوممالك‌آسیایی، وچنان که ملاحظه‌شد چون میثره درجاهایی دیگربا عناصر محلی‌آمیخته وآلوده شد، اما مطابق با مدارك صحیح و متیقن هیچ‌گاه در ایران این چنین رسومی در باره‌اش وجود نداشت ویشت پنجم که به حرمت او سروده شده است، جزپاکی، راستی و اخلاق چیزی باز یافت نمی‌گردد.

۱۷ـ آغاز آیین هخامنشی

وجود مبانی اصیل زردشتی در آغاز دورهٔ هخامنشی، ثنویت ، انگره ماینیو یا « دروگ» ، علاقه به کشاورزی و زراعت ، داریوش و توسعهٔ اقتصادی از راه کشت ، تفاوت اوستای قدیم و جدید ، اختلاف مزدیسنای شرق و غرب ، مبانی شرقی و غربی ، تأثیر مذهبی شرق در غرب ، مغها روحانیان مزدیسنا می‌شوند ، انتقال قدرت از ماد به پارس

به طور کلی مبانی اساسی آیین زردشتی به شکل ساده و بی پیرایه‌اش درمیان مردم دوران هخامنشی وجود دارد . شکل مزدیسنای هخامنشی را بیشتر از روی کتیبه هایی که از این دوران باقی‌مانده است می‌توان درك کرد . دراین کتیبه‌ها از آن شکلی که آن را یك ثنویت ودو گرایی اصیل جلوه داده‌اند ، خبر و نشانی نمی‌یابیم . نه ازنام عامل شر و روح پلید بدی وزشتی ، یعنی انگره ماینیو **Angra Mainyu** نشانی دراین جامشاهده می‌شود ونه ازدیوان وشیاطین بسیار اثری هست . هم‌چنین بنابراین کتیبه‌ها ، آن اقوام ومللی که ایرانیان غربی را احاطه کرده بودند ، ودارای مذاهب وادیانی بودند جزآیین ایرانیان که مزدیسنا باشد ، دیویسنان خوانده نشده اند ،

لیکن دراین که گفته شد در کتیبه‌های هخامنشی از انگره ماینیو نامی برده نشده است ، دلیلی برای آن نمی‌شود که اصولا عامل شری وجود نداشته باشد، چون از عامل شردر کیش بهی، در کتیبه‌های هخامنشی به‌عنوان **دروك** **Drauga** یا « دروغ» یاد شده است و این همان « دروج » اوستایــی است . هم چنین زراعت دوستی واهتمام درامور کشاورزی که درآیین زردشتی اهمیت خاصی دارد ، درزمان هخامنشیان اعتباری بسیار داشته ودربهبودآن سعی ومجاهدت بسیاری می‌شده است . در کتیبه‌یی از **داریوش** که حاوی فرمانی است به **گاداتس** **Gadates** که یکی ازشهربانان است ، این علاقه واهتمام بسیار را بازمی‌یابیم . داریوش دراین نامه به شهربان مذکوردستورمی‌دهد که درختان و گیاهان شرقی را درآسیای کوچك و روسیه کشت نمایند ، وآن گاه ازاین

حاکم به واسطهٔ جدیت‌اش تقدیروتمجید می‌نماید [46] ، ـ وچنان که دربندهای گذشته موضوع اقتصاد هخامنشی مورد بحث بود ، تذکرداده شد که این مسأله چنان که در آیین زردشت نیزجنبه‌یی کاملا اقتصادی داشته ، دراین جانیزچنان که درآن‌جا به‌هدف اقتصادی توجه بوده ، چنان هدفی‌را ازبرای بهبود اقتصاد دنبال می کند ، ورنه به‌هیچ وجه‌کار این شهربان وستایش شاه ازاوجنبهٔ تعارفات وتشویق ندارد .

اما چنان که گفته شد، همان گونه که میان اوستای قدیم و اوستای جدید تفاوت‌های بین و آشکاری وجود دارد، میان‌روش زردشتی گری شرق و غرب فلات نیز تفاوت‌هایی به‌نظر می‌رسد. درشرق نوعی تعصب مذهبی و گرایش سخت گونه در آیین وجود دارد واین امر برای نخستین‌بار ازاوستا برمی‌آید ، در حالی که درغرب صورت عکس‌این روش شایع بوده . ایرانیان شرقی ملل‌واقوام گرد خودرا که‌دارای مذاهب و ادیانی دیگر بودند ، دیویسنان خوانده و با آن‌ها به‌سختی رفتار می کردند . درحالی که غربیها این چنین روشی نداشتند ، بلکه بااقوام و مللی که گرداگردشان را فرا گرفته‌بودند و دارای ادیان و مذاهبی دیگر بودند ، با گذشت و بینشی بسیار آزاد گرایانه می‌نگریستند . به‌همین جهت است که آن‌تساهل مذهبی عالی آغازین‌رامیان هخامنشیان ملاحظه می‌نماییم ، بدین‌سان که هخامنشیان در سرزمین های مفتوحه ، خدایان ملی اقوامی دیگر را ستایش می کردند و در احترام و بزرگ داشت شان می کوشیدند ، در داخل قلمرو شاهنشاهی نیزمعابد ومراسم وآداب خودرا به‌آسانی‌و آزادی تمام‌انجام می‌دادند .

به‌نظر می‌رسد که ارتباط معنوی و هم‌چنین مادی وبرخوردهای تجاری‌میان شرق وغرب ایران از زمان شاهنشاهی ماد شروع شده باشد . در همین اوقات مذهب زردشتی شرق درماد مورد توجه قرار گرفته و به‌وسیلهٔ مغان درماد مورد پشتیبانی قرار می گیرد . هنگامی که قدرت و تفوق پارس‌ها محرز شد و سلطنت **کوروش** به‌اوج

قدرت خودرسید ، کشورهای شرقی نیزجزو شاهنشاهی پارس درآمد و بهسرعت داد و ستدیمیان شرق وغرب انجامشد. بهاین معنی که غرب‌تمدن فرارفته‌تر ومتعالی خودرا بهارمغان داد، وشرق نیزازلحاظ مذهب درغرب تأثیر کرد ، و نخستین اثرات این امر درماد و بهوسیلهٔ مغان آشکارشد . سرزمین ماداز همین هنگام است که مرکز مذهبی شاهنشاهی شناخته شده ومغان بهعنوان روحانیان مزدیسنا شهرت بسیاری می‌یابند و این‌شهرت بهویژه درنظر یونانیان‌بسیارقابل اهمیت تلقی‌شده و موجب نابه‌سامانی‌ها و اشتباهات فراوانی در ادوار بعدی و هم‌تاکنون را فراهم می‌آورد . دولهجهٔ اوستایی ؛ یعنی لهجه گاتاها و لهجهٔ یشت‌ها بهعنوان زبان‌مقدس مذهبی پذیرفته می‌شود . اما هم چنان که اصول راستین و اصیل تعالیم زردشت از میان می‌رفت، و بهجایش اصول و عقاید نودرپناه نام‌زردشت بهوجود می‌آمد، بههمین نسبت لهجهٔ گاتایی نیزموردتساهل وفراموشی قرارگرفته ودرعوض لهجهٔ یشت‌ها سخت‌از جانب‌مغان تقویت وغنی می‌شود ویشت‌های جدیدی بااین‌لهجه سروده شده وبه‌یشت‌های قدیم افزوده می‌شوند[47] یشت‌ها که‌حاوی ستایش‌بغان‌دورهٔ آریایی‌بود وزردشت دررفورم‌واصلاح‌خودآن‌ها رابرافکنده بود، دوباره موردتوجه قرار می‌گیرند ، درحالی که آیین اصل زردشتی متروك شده و فراموش می‌شوند وباری دیگرتاریخ نفوذقوی سنن‌وطبع سنت‌گرای بشری را بهعیان وآشکارا نشان می‌دهد .

قبل‌ازآن که نفوذ وتسلط مغان‌درمیان‌پارس‌ها پای‌گیر واستوارشود ،پارس‌ها ازروشی که بهروح‌زردشتی بسیارنزدیك‌تر بود، اعتقاد داشتند ، اما بهزودی‌مغان‌شروع بهتحریك‌وکارنمودندبه‌شکلی که‌ازهمان‌اوان، مطابق باگزارش **هرودوتوس**مراسم مذهبی بدون‌وجودآنان‌انجام نمی‌شد. اما از زمان**کمبوجیه** برای بهدست‌آوردن‌قدرت بهتوطئه‌پرداختندهرچندتوطئهٔ مغان‌درظاهرشکست‌خورد و**گوماتا** **Gaumata** ی‌مغ کشته‌شد ، لیکن درواقع این‌آغاز ظفری بود که نتایجش بهتدریج آشکارشد . مغان‌در

کارآن بودند تاآیین ومراسم خودرا درپناه‌اصول زردشتی اشاعه دهند و موفقیتی نیز به دست آوردند که درهیأت‌کلی اش‌کامل نبود، چون هیچ گاه رسم‌مرده را نزد درندگان افگندن وبسیاری دیگر از اصول فقهی و قوانین سخت خود را که درکتاب و ندیداد *Vandidad* [ویدیودات Vidivdat «Vi Deavo oatum»] گردآورده بودند، نتوانستند به‌مرحلهٔ اجرا درآورند[48].

۱۸ـ کوروش و برخورد بامذهب

هخامنشیان وسیاست مذهبی، کوروش وخوی‌انسانی وآزاده‌اش، کوروش در بابل ، سیاست وی درشهرهای مفتوحه، پرستش خدایان ملل‌و اقوام‌گوناگون، ساختن معابدویران‌بابلی‌ها احترام به‌آداب ورسوم ، مفاهیم‌کتیبه‌های وی ، برخورد بایهودیان ، کوروش یاموعود قوم‌یهود، برگرداندن یهودیان باکومك‌های بسیار به‌ارض موعود انگیزه بشردوستی ' کوروش چنان‌که ازکتیبه‌ها برمی‌آید، مقام انسانی او

دراین واپسین بحث وگفت‌وگو به‌جااست تا ازسیاست مذهبی واحیاناًاعتقاد وباورهای باطنی شاهان هخامنشی دربارهٔ مذهب و دیانت یادی به‌شود . این یاد کردی است درآغازش بسیارشایان وجالب که دراواخر دوچار کجرویهایی می‌شود .

میان‌روش شاهان هخامنشی ، سیاست مداری مذهبی کوروش و داریوش‌بسیار قابل‌توجه می‌باشد. کوروش به‌هنگامی که بابل راگشود، خودراچون فاتحی درازهان جای‌نداد ، بلکه باوضع آشفته و نارضایی که دربابل از سلاطین پیشین وجود داشت ، خودرا نجات‌بخش و وارث قانونی تاج‌وتخت وشاه بابل معرفی نمود ، و ازبرای اثبات این مدعاها دست به‌روش سیاست خاص‌اش در مدارای مذهبی زد . از معبد **مردوك** **Marduck** خدای بزرگ‌ملی ، با احترام دیدن وستایش کرد . امر نمود تا معابد ویران رابازسازند وخدایانی را که به‌عنوان هتك‌حرمت ازمعابدشان دور کرده بودند، بازگردانند. دومعبدبزرك‌اساگی‌لا Asagila که‌معبد **مردوك**دربابل‌بود،ومعبدازی‌دا

Azida که معبد **نبو Nadu** دربورسی‌پا **Bursipa** بود به‌امروی ساخته و برپاشد و درتخته سنگ‌ها ، و ته‌ستونها و جاهایی دیگراز بازمانده‌های این بناها که دربابل یافت‌شده است، این‌نوشته به‌شکل مهرخوانده می‌شود: «من کوروش ، سازندهٔاساگی‌لا و ازی‌دا، پسر کمبوجیه ، شاه‌بزرگ پارس‌ها» [48]. هم‌چنین درکاوش‌های « اورWr»نیز کتیبه‌هایی یافت‌شده است که نشان می‌دهد کوروش معابد **نانار Nanar** ، **نون‌ماخ Nunmakh** ومعبد مشترك نانار و **نین‌گال Ningal**را که‌جمله‌ای‌ازخدایان‌بابلی می‌باشند تعمیروبنا نموده‌است .

آن گاه نوبت‌آزادی یهودیان بود، مردمی که سخت درمعتقدات خودمتعصب بودند ودراسارت مدت‌هایی به‌امید، روح‌ملی‌خودرا نگاه‌داشته بودند. کوروش‌درهمان سال‌نخست‌فتح‌بابل توجهی بسیاربه‌این‌قوم‌آواره واسیرنمود وفرمانی داد مبنی بر آن که یهودیان‌آزادبوده وتحت توجهات و کومك‌شاهنشاهی‌می‌توانندبه‌موطن‌خودباز گشته وبه تجدید بنای بیت‌المقدس که ویران شده بود به‌پردازند ، وانگهی تمام‌آن غنایم گران بهای‌زرین وسیمینی را که به‌خزاین بابلی ریخته شده بود ، به‌آنان بازپس‌داد . به‌سال ۵۳۷پیش ازمیلاد درحدود چهل هزار یهودی‌ازبابل‌تحت رهبری کسی به‌نام**زه‌روبابل Zarubabal** به ارض موعود به حرکت آمدند و این امر موجب شد که یهودیان کوروش راهمان نجات‌بخش موعودی که پیامبران بنی‌اسراییل ازوی سخن‌می گفتند ، و برانگیختهٔ یهوه خدای بزرگ‌شان به‌نامند. از سویی دیگر کوروش ازجانب سیاسی قضیه نیزغافل نبود، چون‌فلستین سنگرومعبری محسوب می‌شداز برای‌دست‌یابی‌برمصر و به‌همین جهت یك‌سردار برجستهٔ پارسی همواره به‌عنوان ناظر از برای‌کار یهود ، در کارشان نظارت داشت.امابایستی گفته‌شود که کوروش به‌هیچ‌وجه ازبرای چنین‌منظوری یعنی درست کردن پایگاهی‌ازبرای دست‌یابی به‌مصر، چنین کومك عظیمی‌رابه‌یهودیان ننمود، بلکه محرك و انگیزاننده‌اش در این‌کار تنهاآن حس بشردوستی ، آزادگی و

احترام به‌حق وحقوق انسانها و ملت‌ها بود ، چون شاهنشاهی هخامنشی هر گاه دولت اسراییلی ویافلستین مقتدری نیزوجود می‌داشت ، قادربود تا بر آن فایق آید .

شاید کوروش ازمیان شاهان‌معدودی که حسن شهرت ونام نیکی ازخود به یادگار نهادند ، برگزیده ترین شان باشد . یکی از برجسته‌ترین ارکان حکومت و موفقیت وی درآن بود که می‌دانست دین ازدولت نیرومندتر وپربنیان‌تراست وبه همین جهت‌نیزدرشهرهایی که‌به‌وسیلهٔ وی گشوده می گشت سیاستی‌داشت‌بسیار انسانی‌وملایم. نه به‌غارت وچپاول واعمال وحشیانه دستور می‌داد و نه به ویران کردن معابدوپرستش گاه ها رغبت داشت ، بلکه به نرمی‌وتساهل ، و روحی فیلسوف‌منشانه وآزاد ، نسبت به تمام خدایان رفتاری احترام‌آمیز وملایم داشت . در شهرهایی که به وسیلهٔ او فتح می‌شد ، بودجه‌یی تعیین می کرد تاپرستش گاه ها و معابد شان ساخته شود . حتا مردم بابل که درآغاز دربرابرش اندکی ایستادگی کردند ، هنگامی که مرحمت و لطف و اعتقادش‌رانسبت‌به خدایان ومعتقدات ، رسوم ومذهب خوددریافتند ، سخت گرامی‌اش داشتند ، در کتیبه‌یی‌خود می گوید :

« چون باداد وفربه بابل وارد شدم ، به‌شادمانگی‌وسروردرکاخ شاهی‌سکونت کردم . مردوك خداوند بزرگ ، مردمان آزادهٔ بابل را به سوی من دل‌نرم گردانید و من به پرستش این خداوند پرداختم . سپاهیان فراوان من به بابل وارد شدند ، اما به هیچ وجه اجازهٔ نامردی ورفتاری غیر انسانی بدانان ندادم ، بلکه من مردمان بابل‌را از قید بندگی‌آزادی بخشیده ودستور دادم تا ویرانی‌های شهررا مرمت وآبادسازند .

مردوك Marduck ،آن خداوند بزرگ ازاین رفتار من به شادمانگی‌در آمد ومراآفرین گفت . مرا ،کوروش را ، شاهی که ستایش‌اش می کند ، و کمبوجیه پسرم را ، و تمام سپاهیانم را ، ـ ومانیز بی‌ریا وآزادمنش‌ستایش ونیایش‌اش می کنیم جملهٔ پادشاهانی که درسراسر گیتی درکاخ‌هایشان زندگی می کنند، وهمهٔ شاهانی که

درچادرهایشان بر گاه سلطنت تکیه زده بودند [تازیان] برایم هدایایی بسیار آوردند ، ودر بابل ، پای مرا که کوروش هستم بوسه زدند . »

پس‌از این کوروش می گوید که چگونه وضع معابد و خدایان دربدر راسر انجام داده است :

« باشد تاهمهٔ آن خدایانی‌را که از شهرهای دیگر ، به شهرو معبدشان باز گردانیدم ، از برای من زندگی دراز وموفقیت فراوان به خواهند ، وبرای‌من به‌مهر انگیزی وسرور سخن ها گویند ، ـ وبه مردوك آن بزرگ بغ توانا به‌گویند که : کوروش ، شاهی که تو را پرستش مـی کند ، و پسرش کمبوجیه ، برکت و پیروزی یابند .»

این شیوه ورسم را تنها در بابل مراعات نکرد ، بلکه درتمام سرزمین هایی که می گشود ، این رسم انسانی را مرعی می‌داشت . نسبت به سنن ، آداب و رسوم و معتقدات مردمی‌مختلف آزادی‌کاملی‌راقایل‌بود ، وبالاتراز **ناپلئون** همهٔ ادیان وخدایان را قبول‌داشت وبه تکریم‌شان می‌پرداخت . اما نه دراین باره ، بلکه ازمردان بزرگی بود که به بزرگ داشت مقام انسانی سخت توجه داشته ، وهم چنان که **زردشت** نیکی ونیك مردان رامی‌ستود ، وی نیز مقام انسانی‌را سخت بزرگ و گرامی‌می‌داشت .

۱۹ انحطاط مذهبی

کمبوجیه وروش سیاست مذهبی او، اشتباهاتی ناروا دربارهٔ این شاه ، روش مدارای‌کوروش منشانهٔ او ، داریوش وسیاستی‌روشن ، شورش یهودیان‌ومدارای مجدد ، اتمام ساختمان معبد ، درمصر ، داریوش پیرو صدیق زردشت ، نبرد درونی و بیرونی، عقاید پاك درونی ، سیاست مذهبی برونی ، معبدسازی درمصر ، توجه به‌اصول مذهبی مصریان ، نمونه‌هایی ازسیاست مذهبی او ، خشایارشا و آغاز انحطاط ، نفوذ مغان و برچیده شدن سیاست پیشین

از **کمبوجیه** سخنی‌بسیار به میان نخواهیم‌آورد ، چه ازاین شاه طرفی نمی توان بست . درزمان پدرش و سایل‌وتجهیزات سفرجنگی مصرآماده شده بود ، و چون

کوروش کشته شد وی‌این هدف را دنبال کرد. درمصر آن چنان که دیوانگی‌هایی‌را به وی نسبت داده‌اند ، درست نیست وبه‌نظر می رسد کـه دربارهٔ وی به گزافه واغراق پرداخته‌باشند [49]. دربارهٔ گاو آپیس که کشتن‌اش‌را به‌این پادشاه نسبت دادند ، به‌دروغ رفته واشتباه غرض‌آلوده ویا شایع هرودوت‌را نقل و تکرار کرده اند [50] ، این اشتباهی به نظر بیش نیست چون به سال‌ششم که کمبوجیه « ۵۲۴ پ ـ م » به اتیوپی « حبشه» لشکر کشید ، و ازمصر دور بود ، گاو مقدس مرد و گاو مقدس بعدی نیزتاسال چهارم شاهی داریوش زنده بود [51]. این‌ادعا که بسیاری ازداوریهای ناروا را دربارهٔ کمبوجیه باطل وبی‌اثرمی‌سازد ، باشواهد متیقن تاریخی ثابت است، چون کمبوجیه نه آن که مبادرت به کشتن ولگدمال کردن معتقدات ورسوم مصری نمی کند، بلکه چون پدرش به‌آنها احترام نهاده ودر رسوم وآداب مردمان شرکت‌می کند . وی پس ازآگاهی از مرگ گاومقدس، دستورداد تا ازسنگ‌سماق خاکستری رنگ ازبرای گاوآپیس‌تابوتی ساختند ، واین‌نخستین کسی بود که نامش رابرتابوت سنگی و عظیم ویك پارچهٔ گاو آپیس نهاد ، ودستورداد تابرسنگ چنین‌نقر کنند: « هوروس، سامتوری، شاه مصربالاو پایین، پسر **ره Ra** ـ کمبوجیه جاودان ماناد. اوبرای‌یادبود پدرش،آپیس‌ـ اوسی‌ریس تابوتی ازسنگ سماق ساخت که شاه مصربالا وپایین، پسر **ار** کمبوجیه که زندگانی جاودانی، بخت‌خوب . تندرستی، شادمانی، همه به‌اوداده شده که چون شاه مصر بالا و پایین جاودان نمایان‌است، هدیه‌نمود.» هم‌چنین نوشته‌هایی دیگرازمصربه دست آمده متعلق به‌آن زمان ، ونشان‌می‌دهد که چگونه کمبوجیه معابدی را تعمیر وبنا کرد و با احترام وبزرگ داشت‌ملتی باآداب ورسومش، برآن‌هاحکم راند واین‌نوشته‌ها اسنادی است گویا که نوشته‌های سست وبی‌بنیادبسیاری رابی‌اعتبارمی‌سازد وجای‌تأسف‌است که دو تاریخ نویس بزرگ عصر مـا ، چون **ویل دورانت** **Will Durant** **توین بی** Toynbee وظیفهٔ خود را کاملافراموش کرده ودربارهٔ ایران‌به همان روایات نادرست

قدیم دل بسته و به مدارك صحیح‌تازه توجه نکرده و یا آن‌ها را نادیده انگاشته ودرآثار خود دربارهٔ ایران‌راهی ناحق را پوییده‌اند .

به نظرمی‌رسد که **داریوش** پیرو وفادار و صدیقی بوده است از برای استاد بزرگش زردشت، اماپیروی که درمحظورات سلطنتی محصوربوده واجباراً، بدون‌این که قلباً به خواهد، درظاهر ازآیین بهی اند کی‌انحراف می‌جسته است. درنوشته‌های بسیارش در هر یك سطرو دو سطری یك بار از اهورامزدا ، خداوند بزرگ ستایش و درخواست کرده ، وبه جزاواز هیچ‌بغی دیگر یاد نکرده است . داریوش قلباً واز روی صدق ازخدایان پیشین تنفرداشت وازدیوانی که در رفورم بزرگ زردشت جای ومقام یافته بودند ، مشمئزبود. اما تفاوت عمده‌یی وجود داشت میان‌زردشت، یعنی‌مصلحی که تنها هدفش ارشادمردم بودبه راه راست وزندگانی‌انسانی ودوراز خرافات ورسوم غیر انسانی وبغان‌پرستی- باداریوش، یعنی کسی که‌ناگهان به‌شاهنشاهی بزرگی درقلمروی وسیع، بامردمانی بسیارمختلف وگوناگون باز رسیده بود، مردمانی که اغلب‌ازتوحید زردشت‌به‌دوربودند وپابسته به‌بغان‌پرستی وشرك ورسوم خرافی گذشته بودند . به همین جهت وبنا برروش‌سیاستی که اعمالش وکارکردش موجب‌تحکیم وتثبیت‌فرمان‌روایی‌اش می‌شد ، اجباراً ازآن چه که‌موجب میل درونی‌اش بود، صرف‌نظرمی کرد. اوپیروی‌از زردشت‌بود که تنها اهورامزدا رامی‌شناخت ، اما شایدناچار وازروی مصلحت گاه نیز درکناراین « سروردانا» ازبغانی‌دیگر که‌موردپرستش وگرایش‌خلق بودند یادمی کرد اما درهیچ جا اشاره‌یی صریح ازاین‌بغان دیگر بازنمی‌یابیم . بعیدنیست ، وبا توجه به روش برجستهٔ داریوش، شاید حتم‌باشد که به‌هنگام دستوربه نوشتن، وقتی که‌می گفت « بغان دیگر»، زیرلب و دردل می گفت که : آن ها ، بغان دیگر هیچ‌اند وجزوهم و پنداری ازبربریت چیزی‌نتوانندبود .

سیاست داریوش درمصرازلحاظ تساهل مذهبی وبنا وتعمیرمعابد بسیارجالب

توجه است. داریوش با اعمال و کردار خودثابت کرد که با اعتقاد راسخ دریك دین و آیین، می‌توان باوسعت دید و آزادگرایی به‌آیین‌ها و کیش‌هایی‌دیگر نیزاحترام گذاشت ومدارا کرد. با اینکه‌یك بغ‌پرست واقعی و برضد خرافات وبغان پرستی بود ، به‌این گونه شیوه‌ها ازمردمانی دیگرتمکین می کرد ، وشاید می‌دانست که‌تاتوده ازفرهنگی عالی وتدریجی برخوردارنشود ، غیرممکن‌است‌تا ازخرافات وموهومات صرفنظر کرد، پس این گله‌های بزرگ راباز می گذاشت تا دین ومذهب‌خود را که‌آگنده از خرافات ورسومی‌عجیب وبدوی‌بود نشخوار کنند و بدان دل خوش دارند . لیکن خود مؤمن و شاگرد راست پنداری‌بود ازبرای زردشت، آن مرد بزرگی که ازگلهٔ وحشی خدایان پیوند بازگسست وکوشید تابا اقتصادی‌صحیح مقام انسانی را به ارزش راستین‌اش باز رساند .

کوروش کسی‌بود که‌امپراتوری رابنا نهاد، وسعت‌بخشید وقلمروهای‌بسیاری را به‌زیرفرمان‌آورد ، اما داریوش‌دنبالهٔ عمرش را که بریده شد وموقعیت آن‌را به وی بازنداد تانظم ونسق و سامان قلمروها رافراهم کند ، ادامه‌داد وشاهنشاهی را به فراز گاهش بالابرد ، فرازگاهی که از آن پس سقوطی تدریجی به‌دنبال داشت . در اوایل شاهی‌اش یهودیان نیز که اوضاع را اندکی سست دیدند ، در صدد توطئه برآمدند که یکی ازبازماندگان **داوود** به نام **زه روبابل** **Zarubabel** به پادشاهی برگزینند . چون ناظر ومأموری که به‌کارساختن‌معبدنظارت‌می کرد ازتوطئه‌باخبرشد،کاررا متوقف ساخت . یهودیان که بدون‌مساعدت ویاری‌مستقیم امپراتوری کاری‌ازپیش نمی‌بردند ، سفیری به‌نزد داریوش‌بازفرستادند . داریوش‌مطابق میل‌آنان، دستوربه تجدیدبنای‌معبد داد، امااین‌مانع‌ازآن‌نشد که‌تصمیماتی‌اتخاذ کند تا ازحوادث‌احتمالی‌پیش گیری‌شود .

درمصرکارداریوش بسیاررضایت‌بخش بود. به‌فرمان اومعماری‌ازبرجسته‌گان مصر به‌کارتعمیرمعابدی بسیاروبنیان افگندن‌ستایش‌گاه‌هایی ازبرای‌خدایان محلی‌دست

یازید [52]. اما تنهادراین جا مدار گفت و گوبر مسأله‌یی است که موردنظر وبحث‌است ورنه‌جای سخن ازبرای کارهای داریوش به ویژه ، ودیگرشاهان هخامنشی در ایران بسیارو فراوان است. درقسمت جنوبی مصربا و رودشتر که به‌تازگی در مصراستفاده از آن‌معمول شده‌بود وکاریز کنی وقنات‌سازی آبادانی بسیارجالب و ثمربخشی مشهودشده بود. درهبت‌مرکزاین قسمتی که‌آبادانی می‌دید ، معبدی کوچك‌وجود داشت از برای **آمون Amon** ، اما داریوش در حدود سال۴۹۰ از برای آن‌خداوند بزرگ معبدی باشکوه ساخت‌ازسنگ . نقش‌های‌این‌معبد داریوش‌را چون‌شاهی مورد مرحمت نشان می‌دهد، هم‌چنین درنقش‌برجسته‌هایی‌شاه را در حال اهدای‌هدایایی‌به بغان وبغبانوان نشان می‌دهد . درنقش‌های بسیاروبالیدهٔ این‌معبد، و باتوجه‌به نقش‌های‌خدایان‌وبغان بسیار که‌جملگی‌هم‌چون جلوهٔ یکتایی‌ازآمون نموده شده،رمزهایی‌بسیارپرمعنی یافت می‌شود ازدینی که درحال‌تأثیر برداشتن وپالودن است[53]

سیاست مذهبی داریوش درمصرویونان وجاهایی‌دیگر بسیارجالب توجه‌است. درمصرازبرای یافتن گاوآپیس یك‌سدتالان وعده داد . درهرنقطه‌یی‌از ره گذر به معابد سری کشیده وپس‌ازعبادت وپرستش ومراسم‌رایج ، درصورت لزوم اصلاحات، تعمیرات وبناهایی برپامی کرد. درمتن‌مصری کتیبهٔ‌کانال‌سوئزخودرا فرزند زن‌خدای‌بزرگ‌مصری **نیت Nitte** معرفی کرده و با مرتبت «**را Ra**» خدای آفتاب یکی می‌نمایاند . این شاهان نه‌برآن که چنین‌سیاستی رابه‌طوری محدود به‌مرحلهٔ اجرا در آورده و منحصر خودشان‌باشد، بلکه به‌شهربانان وحاکمان نیزهمواره دربارهٔ رعایت‌اصل‌آزادی‌عقاید ومذاهب وآداب‌ورسوم‌تأکیدمی کرده‌اند. به‌موجب گزارش **هرودوت**هنگامی که**داتیس Datis** فرماندهٔ مادی‌مأمورسرکوبی‌سورش‌های یونانی‌بود، هنگامی که‌به‌جزیرهٔ‌دِلوس Delos که‌معبد بزرگ‌**آپولون Appolon** درآن جا واقع‌بود بازرسید، اهالی از بیم‌وترس گریخته وجزیره را خالی کردند . اماداتیس کسانی را فرستاد تابه فراریان اطمینان دهد که به‌دستورشاهنشاه به مکان‌های مقدس ومعابدومراکزمذهبی کاری‌ندارد

واهالی‌می‌توانند باکمال‌آسایش باز گشته وبه‌کارخود ادامه دهند وپس‌ازآن‌مقدارزیادی سوختنی‌های عطرآمیز به‌معبداهداء نمود. لیکن‌باتمام این‌احوال، اجرای چنین‌سیاستی مانع آن‌نبود که این‌شاهان‌اولیهٔ هخامنشی به‌اصلاحات تدریجی‌درمذهب، یعنی‌ازآن چه که موردنظر **زردشت** بود، غفلت ورزند. مردانی‌بودند بیداردل وروشن‌بین وآزاده که می‌دانستند درشرایط فرهنگی‌پیشرفته‌یی‌امکان برچیده شدن خرافات واوهام‌مذهبی امکان‌پذیراست وبا پایین بودن سطح عمومی فرهنگ وزمینهٔ گستردهٔ جهل و نادانی. نتیجه‌می‌گرفتند که مذهب ازبرای مردم لازم است، بدان‌سبب که به واسطهٔ جهل‌شان نمی‌شد مذهب‌شان‌راباز گرفت وبه همین جهت به آن احترام می‌گذاشتند و خود به اعتقادبه‌آن‌ها تظاهر کرده وبه وسیلهٔ‌آن پایه‌یی از پایه‌های حکومت خودرا استواری می‌بخشیدندلیکن‌درمورداول، یعنی اقداماتی درراه برافکندن خرافات، داریوش به کارتاژیان‌وبزرگان‌شان نوشت که از قربانی‌هایی برای‌خدایان‌وذبح افراد انسانی‌جهت تسکین خشم و یابه دست‌آوردن مهر ولطف خدایان خودداری کنند، گوشت سگ نخورند و... این مطالب که‌به وسیلهٔ **اپیان** Appian [۱۶۰ میلادی]نقل‌شده چه‌بسا نظایرفراوانی‌داشته که درطول‌زمان‌هم‌چون بسیاری ازچیزهای دیگرازمیان رفته واز وجودآن‌ها بی‌خبرمانده‌ایم.

امامتأسفانه باآغاز دوران **خشایارشا** این‌روش‌برجسته وانسانی درهم‌پیچیده می‌شد تازمان این شاه، مغان هنوزنفوذ واقتداری‌نداشتند، امانفوذ اهریمنی‌شان درکار سیاست ودولت کم کم‌تثبیت می‌شد نفوذ سیاست‌خشن وسخت مذهبی‌شرق درهخامنشیان به وسیلهٔ مغان‌کاررا سخت ومشکل کرده ودیگرازآن مدارا ومماشات مذهبی وآزادی اثری‌بازنمی‌ماند، ازسویی‌دیگر با اعمال نفوذ مغان، روش بغان پرستی و قربانی‌های خونین ونوشیدنی مقدس [هوم ــ هه‌اومه Hauma] وبسیاری‌دیگرازعناصربرافتادهٔ آریایی‌پیشین، به‌اسم اصول زردشتی‌واردمذهب می‌شود، واین‌آغازانحطاط هخامنشیان است، انحطاطی معنوی که خود انحطاط مادی رادربردارد.

بخش اول :

کتاب نامه

۱ـ هاشم رضی : تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب ، کتاب اول ۱۰ ـ ۲۳

2- DARMESTETER, JAMES : Zand - Avesta. II Vendidad 1962

NIBERG, H. S. : Die Religionen des alten Iran. pp 337. 1938

3- GHIRSHMAN. R : Iran Des origines A L'islam. 2 - 3

٤ـ عیسا بهنام : صنایع و تمدن مردم فلات ایران پیش از تاریخ

علی سامی : گزارش های باستان شناسی : جلد های اول ، دوم ، چهارم

5- HERODOTE : Histoires. Livre III « Thali »

STRABO : Geographie. Livre VIII

6- DE MORGAN. J : Mission Scientifique en perse. 1896

7- SCHMIDT. E. F : Excapations at Tepe Hissar Damghan 1937

8- DONALD E MAC COWN : The Material Culture of Early Iran. (1924) . 242 ff

GEORGE GAMERON : History of Early Iran (1936)

9- GHIRSHMAN : Une Tablette Proto élamite du Plateau Iranien. XXXI. 115 ff. (1934)

10- FIELD HENRY : Contrilutions of the Anthropology of Iran (1939)

11- WOOLLEY, C LEONARD : The Sumerians Oxford (1928)

۱۲ـ هاشم رضی : تاریخ تحلیلی ادیان ومذاهب درجهان . جلد هفتم « بین النهرین »

13- HERODOTE : Histoires . Livre I clio (196)

14- FRAZER SIR JAMES : The Golden Bough. (1930)

FRAZER SIR JAMES : Adonis, Attis, Osiris. (1907)

۱۵ـ هاشم رضی : تاریخ تحلیلی ادیان ومذاهب، کتاب دوم«می تو لوژی» افسانه‌ها واساطیر(۱۳٤۲)

15- GHIRSHMAN. R : Scientific American. January (1961)

16- GHIRSHMAN, ROMAN : Fouilles de Sialk

GHIRSHMAN, ROMAN : Iran Des Origns A L'islam

۱۷ـ هاشم رضی : سیر تاریخی روح

هاشم رضی : تاریخ ادیان ، کتاب دوم ـ « می‌تولوژی » ، افسانه‌ها و اساطیر «۱۳٤۲»

18- DURANT WILL : The Life of Greece V-I

۱۹ـ هاشم رضی : اصول روان کاوی . تهران ۱۳٤۲

۲۰ـ کریستن سن : ایران درزمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی .

۲۱ـ مراد اورنگ : همبستگی دراوستا . تهران ۱۳٤۲

22- KEITH. A. B: Indian Mythology. P 68

23- WINDISCHMANN : Zoroastrische Studien, P. 215

۲٤_ هاشم رضی: تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب ، جلد دوم ، « می‌تولوژی » افسانه‌ها واساطیر

25- DARMESTETER,. JAMES : Zand - Avesta. Part 1 (1962) Paris

NIBERG. H, S: Die Religionen des alten Iran. PP. 337 (1938)

26- HERODOTE : Histoires. Livre III. 92 - 93

HERODOTE : Histoires. Livre VII, 86-67

STRABO : Geography. Livre XI, 11-8

PLINY: Natural History. LVI, 45

27- LOMBROSO : L'homme Criminel

28- FREUD, Sigmund : Toteme et Tabou

هاشم رضی: اصول روان کاوی ـ بخش سیزدهم .

۳۰_ وندیداد - فرگرد سوم - بند ۱۹_۲۰

WINDISCHMAN : Zoroastrische Studien perausgegeben Von Spiegel.

۳۱_ وندیداد ـ فرگرد ۱۰ ـ بند ۹ فرگرد ۱۹ ـ بند ٤۳

۳۲_ وندیداد ـ فرگرد ۲۰ ـ بندهای ـ ٦_۷_۸_۹_۱۰

۳۳_ وندیداد ـ فرگرد ۱۹_بند ٤۰

۳٤_ وندیداد ـ فرگرد ۱۹ ـ بند ٤۱

۳٥_ وندیداد ـ فرگرد ۱۱ ـ بند ۹

۳٦_ وندیداد ـ فرگرد ۷

37- HERODOTE : Histoires. Livre I - 140

۳۸_ وندیداد ـ فرگرد ۳_بند ۲۲_۱۰ . فرگرد ٥_بند ۱۰

۳۹_ وندیداد ـ فرگرد ۹ ـ بند ۱۱ . فرگرد ۱۹ ـ بند ۲٤

هاشم رضی: تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب ـ جلد دوم «می‌تولوژی» افسانه ها واساطیر

محمود نجم آبادی: تاریخ طب ایران ـ جلد اول

٤۰_ هاشم رضی: تاریخ ادیان ،کتاب دوم ، بخش یازدهم .

٤۱_ یشت ها : هوم یشت .

٤۲_ وندیداد - فرگرد ۲۰ ـ بند ۱ ـ ۲ ـ ۳

٤۳_ وندیداد ـ فرگرد ۱۹ ـ بند ۲٤ تا ٤۷

٤٤_ وندیداد ـ فرگرد ٦ ـ بند ٤٥_٤٦

HERODOTE: Histoires. Livre I - 140

بخش دوم

1- WOOLLEY. SIR LEONARD: A Forgotten Kingdom P 35

2- GHIRSHMAN ROMAN : Iran des origines A L'islam. p 32

3- MEYER. EDWARD : Geschichte des Altertums. 1909
4- HROZNY, B : Histoire de L'asie Antérieure. 210. Paris (1947)
5- OPPENHEIM : Tel Halaf (trad Francaise) . 1939
۞ WINTERNITZ, M : History of Indian Literature. 304. (1927)
6- CONTENAU. G : La Civilisation des Hittites et des Hurrites du Mittani 1948
7- DHORME, E. DUSSAUD, : Les Religions de Babylonie et d'assyrie, les religions des Hittites et des Hourrites, des Pheniciens et des Syriens. 1949
8- HUART - C - DELAPORTE. L : L'iran antique, Elam et perse et la Civilisation iranienne. 1925
GHIRSHMAN. ROMAN : Iran des origines A L'islam - Paris 1951

بخش سوم :

۱ـ علی سامی: تمدن هخامنشی ـ جلد اول ـ ۱۳٤۱
2- GHIRSHMAN, ROMAN : Iran des origines A L'islam. paris 1951
3- LINTON. RALPH : Tree of Culture. 1955
4- DELAFOSSE, M : The Negroses of Africa. 1931
5- CHILDE. V. G : The Aryans : A Study of Indo - European origins 1926
6- PENDLEBURY , J. D. S : The Archeology of Crete. 1939
10- GOUR, SIR HARI SING : The Shirit of Buddhisme. 524 (1929)
11- SMITH. V. A : Oxford History of India. 14 (1923)
12- DAVIDS RHYS : Dialogues of the Buddha
13- MONIER. SIR WILLIAMS : Indian Wisdom. 227 (1893)
14- MACDONELL. A. A : India's Paste. 39 (1927)
15- WINTERNITZ : History of Indian Literature. Vol I-64
۱٦ـ امیرعلی شیرنوایی: مجالس المؤمنین
دیوان جامی: قسمت مقدمه ، ویراسته هاشم رضی. تهران ۱۳٤۰
17- WINTERNITZ : History of Indian Literature. VOL I. 212
18- DUTT R. C : The Ramayana and Mahabharata. 231
19- ARRIAN : Anabasis of Alexander, and Indica. 1893
20- VENKATES WARA. S. V : Indian Culture through the Ages 66
۲۱ـ حسن قائمیان: نظر بازی
22- SIDHANTA - N. K : The Heroic Age of India . 149
۲۳ـ هاشم رضی: اصول روان کاوی. تهران ۱۳۳۹
FREUD. SIGMUND : Toteme et tabou
24- DUTT. R. C : The Ramayana and Mahabharata.
25- RADAKRISHNAN : The Hindu View of Life
ELIOT, SIR CHARLES : Hinduism and Buddhism. 1921

۲۶ــ هاشم رضی: تاریخ ادیان، کتاب دوم، اساطیر، افسانه و می‌تولوژی بخش هفدهم
27- MACDONELL : India's Past. 32
۲۸ــ ابوالمعالی: بیان الادیان ــ ویراسته هاشم رضی ۱۳۴۲.
29- ELIOT. SIR CHARLES : Hinduism and Buddhism. 3 vol. I - 59
30- RADAKRISHNAN : The Hindu View of Life. 105
۳۱ــ هاشم رضی: تاریخ ادیان، پیدایش فلسفه، کتاب سوم، بخش هیجدهم.
اوپاشانی شادها: «سراکبر» ترجمهٔ: شاهزاده محمد داراشکوه ــ ویراستهٔ دکترتاراچند ــ جلال نائینی
32- ELIOT SIR CHARLES : Hinduism and Buddhism. I -
33- HERODOTE : Histoires. Livre I- Clio - 131
ابوالمعالی: بیان الادیان ــ ویراسته هاشم رضی ۱۳۴۲
34- FRAZER. R, W : A Literary History of India. 234
BRIFAULT. ROBERT : The Mothers. vol I-346
35- DUTT : The Ramayana and Mahabharata. 318
36- FREUD. Sigmund : Toteme et Tabou
هاشم رضی: اصول روان کاوی، قسمت، توتم وتابو
37- JOCHELSON - W : The Peoples of Asiatic Russia
CHILDE V. G: The Aryans : A Study of Indo - European origins
38- WINTERNITZ. M : History of Indian Literature
CONTENAU. G : La Civilisation des Hittites et des Hurrites du Mittani . 1948
39- GRAY : Foundations of Iranian Religion. P 15
۴۰ــ تمدن ایرانی: باهمکاری جمعی ازخاور شناسان، ترجمه عیسا بهنام. تهران ــ ۱۳۳۷
40A-DUMÉZIL, GEORGE : Les Dieux des Indo - Europeens Paris, 1952
۴۱ــ A-B-C-D هاشم رضی: تاریخ ادیان، کتاب دوم، می‌تولوژی، اساطیروافسانه‌ها بخش هفدهم
42- CARNOY. J ALLERT : Iranian Mythology. 1916
۴۳ــ هاشم رضی: تاریخ ادیان، کتاب دوم ــ می‌تولوژی، اساطیروافسانه ها.
GRIMAL PIERRE : Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine
44- DARMESTETER. JAMES : Le Zand - Avesta. Vol II. P 441.
45- BARTOLOMAE. Chrisian : Altrianisches Wörterbuch. (1904)
46- YUSTI : Geschishte des alten Persiens. 92
۴۷ــ محمود معین: شماره هفت و هفت پیکر نظامی
۴۸ــ هاشم رضی: تاریخ ادیان، کتاب دوم می‌تولوژی، افسانه ها و اساطیر
ابوالمعالی: بیان الادیان، ویراسته هاشم رضی.
پور داوود: یشت ها جلد دوم.
49- KEITH. A. B : Indian Mythology

و برای آگاهی های بیشتری از این افسانه ها :

BRÉAL'M : « Hercul et Cacus » Dans «Mélanges de Mythologie et de Linguistique

BRÉAL, M : Mythology of all Races

هاشم رضی: تاریخ ادیان ،کتاب دوم : می‌تولوژی ، افسانه ها و اساطیر

50- OLMSTEAD. A. T : The History of The Persian Empire. 1943

51- SPIEGEL: Avesta die Heiligen Scheriften der Parsen üdersetzt. 3 Bande

SPIEGEL. F : Commentar üder des Avesta. 2 Bande

۵۲_ پور داوود: یشت ها ـ یشت هشتم ـ جلد اول

۵۲A_ یشت هشتم «تیریشت» بند ۲۴ـ۲۳

۵۲B_ یشت هشتم ـ بند ـ۲۹

۵۳_ هاشم رضی: تاریخ ادیان ـ کتاب دوم ، بخش هفدهم .

54- CHANTEPIE. P. D : de la Saussaye Religion of The Teutons

۵۵_ پور داوود : یشت ها ـ جلد اول ـ ۲۱۰

56- WEST. E. W. : Transtation of Bundhish. I - III

WEST. E. W : Selections of Zat Sparam. I - II

WEST. E. W : The Sacred Books of The East. Vol V - I-19-156-163

۵۶_ بندهش : ـ ۹

۵۶A_ زاد اسپرم : ـ ۸ .

۵۷_ اورنگ‌ـمراد : ترجمه اوستا ـ جلد ۲ ـ یسنای ۹ ـ بند ۱۷

۵۷A- اورنگ‌ـمراد : ترجمه اوستا ـ جلد ۲ ـ یسنای ۹ ـ بند ـ ۲۰ـ۲۲ـ۲۳.

58- Darmesteter. James : Le Zand - Avesta.

۵۹_ هاشم رضی: تاریخ ادیان ،کتاب دوم ، بخش هفدهم.

60- MACDONELL. A. A. : Vedic Mythology. P. III

61- JASTROW. M: Religion of Babylonia and Assiria. 520

۶۲_ برهان قاطع : جلد دوم ـ ویراسته دکتر محمد معین ـ ۹۱۷

63- FICK. AUGUST : Vergleichendes Vörterbuch der Indoger Manische Spranchen. 1 Band 3 Umgearbeitete Auflage - Göttingen. 1874

64- LOMMEL : Die yasht's des Avesta. s. 131

DARMESTETER. JAMES : Le Zend Avesta. . II. P 556 . . .

CARNOY. ALBERT J : Iranian Mythology

65- DUMEZIL : Massiance d'archanges.

۶۶_ هاشم رضی: اصول روان کاوی ـ بخش سیزدهم

فروید: آینده یك پندار ـ ترجمه هاشم رضی.

۶۷_ هاشم رضی: تاریخ ادیان ، کتاب اول ، بخش اول و دوم .

MONTESQUIEU : Sprit des Lois

۶۸ـ کریس‌تن‌سن: ایران درزمان ساسانیان ـ ترجمه رشید یاسمی ص ۴۵ . . .
69- NIBERG : Die Religionen des alten Iran. 1937
70- CHRISTENSEN : Quelques notices Sur les plus Anciennes
Périodes du Zoroastrisme
۷۱ـ ابوالمعالی: بیان الادیان ـ ویراسته هاشم رضی
72- MESSINA : Der Urshrung der Magier, Roma 1930
73- HERODOT : I clio - 101
۷۴ـ هاشم رضی: تاریخ ادیان، کتاب اول ـ بخش ششم، هفتم ـو ـ آینده یك پندار
75- GRAY : Foundations of the Iranian Religion. 93 . . .
76- WINDISHMAM. FRIEDRICH : Mithra
CUMONT : Les Mystéres de Mithra
77- HERZFELD : Archaeological of Iran. PP. 15 - 16 - 33
۷۸ـ ویل‌دورانت: تاریخ تمدن، کتاب چهارم
هاشم رضی: تاریخ ادیان ـ کتاب دوم، می‌تولوژی، افسانه ها و اساطیر

بخش چهارم

1- OLMESTEAD . A. T : The History of The Persian Empire. P 22. 1943
۲ـ پور داوود ـ گاتاها ـ یسنا ۳۱ ـ بند ۱۸
۳ـ یسنا ۲۳ ـ بند ۱
یسنا ۳۳ ـ بند ۴
KENT. R. G : Cattle - tending and Agriculture in the Avesta
4- MOULTON. J. H : Early Zoroastrianism. 1913. P - 117
NIBERG : Die Religion des alten Iran. P. 56. 1937
5- CHRISTENSEN : Quelques notices Sur les plus Anciennes périodes du
Zoroastrisme
6- HERODOTE. I - 96
7- HERODOTE. III - 75 ; VII - II
HERZFELD. E : Arcäologische Mitteilungen aus Iran. II - 118 - 1930
8- GHIRSHMAN. ROMAN. : Iran des origines A L'islam
9- HERODOTE : I - 96 - 130
10- HERZFELD - E : Arcaeological History of Iran. P 40. 1935
۱۱ـ محمد جواد مشکور: تاریخ مردم اورارتو. تهران ـ ۱۳۳۲
12- SMITH : Babiylonian Historical Texts. P 98. I - 1924
OLMESTEAD. A. T : The History of the Persian Empier
HERODOTE - I - 98, 110, 153
STRABON. XI - 13 : 7-8 ; 14 : 9

حسن‌پیرنیا : ایران باستان .کتاب اول ـ تاریخ مشرق قدیم
13- GHIRSHMAN : Trésor de Sakkez, les déluts de L'art méde et les Bronzes du Luristan, Artibus asiae. 1950
14- SCHMIDT. ERICH : Flights over Ancient Cities of Iran. 1940

بخش پنجم

1- RAWLINSON : Five Great Monarchies of the Ancient World. II-316-7
2- HUART. Clement : Ancient Persian an Iranian Civilization. 27-1927
3- HERODOTUS - I - 119
4- STRASSMAIR. J. P : Inschriften von Cyrus. Nos - 199 - 270 - 325 - 364 (1900)
5- HERODOTUS. III - 62
6- DURANT. WILL : our oriental Heritage. I - 1935
7- HERODOTUS - III - 139 - I - 209
8- OLMESTEAD : The History of The Persian Empire. P. 121
9- SAYCE. A. H : The Cuneiform Inscription of van de cinphered and Translated. 377-732 (1882)
GHIRSHMAN : Iran des origines A L'islam.
10- RAWLINSON : Five Great Monarchies of The Ancient World
GROTE. G : History of Greece. V - 319 - 22
STRABO : Geogrephy - IX. 4 - 12 - 16
ATHENAEUS : The Deip ophists, or Banquet of the Learned
DURANT. WILL : The Life of Greece. 1939
11- PARKER. R. A. AND DUBBERSTEIN : Babilonian Chronology, 626 B. C A. D. 45. p 15 (1942)
12- PLATO : Gorgias
ARISTOTLE : Constitution
PLUTARQUE : Les vies des Hommes Illustres
GLOTZ : The Greek City - 1929
DURANT. WILL : The Life of Greece. 1939
13- KENT : old Persian Grammar, Texts, Lexicon (1950)
GHIRSHMAN : L'iran des Origines A L'islam Paris (1951)
۱٤ـ علی سامی : تمدن هخامنشی . شیراز ۱۳٤۱ ـ ۱۷۰ . . .
15- SARRE AND HERZFELD. E : Iranische Felsreliefs. P 174 (1910)
HERZFELD. E : Archäologische Mitteilungen aus Iran. I (1929)
HERZFELD. E ; Iran in the Ancient East (1941)
16- OLMESTEAD : History of Assyria (1923)
HUBBERSTEIN. W. H : Assyrian - Babylonian Chronology. (1944)
Olmestead : The History of the Porsian Empire
۱۷ـ گزارش های باستان شناسی
۱۸ـ ملك زادهٔ بیانی : تاریخ سکه ـ جلد اول . ۱۳۳۷

CHILDE GORDON : Le Mouvement de L'historie. Paris. 1955

19- KING. L. W AND THOMPSON. R. C : The Sculpture and Inscription of Dariuse the Great on the Rock of Behistun in Persia. London. 1907

WEISBACH. F. H : Die Keilinschriften. der Achameniden. Leipzig 1911

HERZFELD. E : Altpersische Inshriften. Berlin. 1908

۱۷ـ مجله هوخت ـ سال ۴۲ ـ شماره اول و دوم (اشتباهات دانشمندان . . . هاشم رضی

ـ ابوالمعالی : بیان الادیان ـ ویراسته : هاشم رضی

BENVENISTE. E - Les Mages dans L'ancien Iran. 1938

۱۸ ـ هاشم رضی : تاریخ ادیان ،کتاب اول ـ فصول ۷ـ۶ـ۵

19- OLMESTEAD - The History of The Persian Émpire. 1948

LOMMEL. H - Die Religion Zarathustras. 1930

NIBERG - Die Religionen Alten Iran

LOMMEL. H - Die Religion Zarathustras nasch dem Avesta dargestellt. 1930

CHRISTENSEN - Quelques notices sur les plus anciennes Périodes du zoroastrisme

محمد علی شوشتری : ایران نامه ـ جلد سوم

موسا جوان : تاریخ اجتماعی ایران باستان

علی سامی : تمدن هخامنشی

20- CHRISTENSEN, ARTHUR - L'emprie des Sassanides. § XXV

۲۱ـ هاشم رضی : تاریخ ادیان ـکتاب اول ـ بخش پنجم و ششم

22- OLMESTEAD : The History of The Persian Empire. P 202 § XV. 1948

23- HERODOTUS - I § 131-140

۲۴ـ هاشم رضی : تاریخ ادیان ـکتاب دوم ـ بخش چهاردهم

۲۵ـ مجلهٔ هوخت ـ سال ۴۲ شماره های ۹ـ۱۰ ـ مقاله دربارهٔ وندیداد

DARMESTETER. J : Le Zand Avesta. vol II Vandidad. Paris 1960

Journal of the K. R. Cama oriental Institute No III. p. 1-28

وندیداد : ترجمه ـ داعی‌الاسلام . هندوستان ۱۹۴۸

HERODOTUS - I - 140

وندیداد : III ۱۰ـ۱۲ ـ x ۵

26- HERODOTUS - I - 131

27- HERZFELD. E : Iran in the Ancient East. P. 230 (1941)

28- SCHMIDT. F. ERICH : The Treasury of Perspolis. PP 98 (1939)

29- DIEULAFOY : L'acropole de Suse. PP 390 (1893)

30- WINDISCHMANN. FRIEDRICH : Mithra 1875

KLUG. THEODOR : Mithrakult. 1911

CUMONT : Les Mysteres de Mithra 1923

31- DARMESTETER. J - Le Zand Avesta. Vol I - 348 -- 9

DE LAFONT, C : Le Mazdaisme L'avesta. Paris. 1895
32- WINDISCHMANN. F : Pers Anahita oder Anaïtis. S 4 - 5
۳۳ـ شوشتری ـ محمد علی : ایران نامه ـ جلد سوم ـ ٤۳۸
84- WEISSBACH : Die Keilinschriften der Achämeniden S 21
35- JUSTI. : Geschicht des Alten Persiens S 92 - 95
CARNOY. ALBERT, J - Iranian Mythology. p 23-25. 1917
۳٦ـ وندیداد : VII 16 - II 22
۳۷ـ هاشم رضی: تاریخ ادیان ـ کتاب دوم ، بخش هفدهم
۳۸ـ خورده اوستا : نیایش چهارم « آبان نیایش »
۳۹ـ یسنا : ها ٦۹ تا ٦۳

40- HERODOTUS - VII - 35
41- HERODOTUS - I - 132 - 138
42- STRABON - XV - p. 1066
43- RAWLINSON : parthia, P. 59. 1893
٤٤ـ حسن پیرنیا : ایران باستان ـ جلد چهارم
JUSTI. FERDINAND : Geschichte des Alten persiens. S. 135 - 8. 1878
۵۳ـ کتاب آموس ـ فصل دوم ـ آیه ۷
SUMNER AND KELLER : Science of Society. Vol II. P. 1273. (1928)
45- LINTON. RALPH : Tree of Culture. XVIV (1955) New York
46- GHIRSHMN, R : L'iran des origines a L'islam. Paris. 1951
47- CHRISTENSEN. A : Etudes Sur le Zoroastrisme de la Pers Antique. 1928
٤۸ـ مجله هوخت . سال چهل و دو ـ شماره ۱۲ تا ۹ ـ مقاله نگارنده «درباره وندیداد»
48- SMITH. J : Transactions of Biblical Arcaeology. II P. 146. 1873
WEISSBACH : Die Keilinschriften der Achämenden PP. 8-9. 1911
49- MASPERO. G: Passing of the Empires. P. 656 - 668. 71. London (1900)
GAUTIER. : Le Livre des rois d'Egypte IV. No-1-123 (1915)
POSENER, G : La Première domination Perse en Egypte (1936).
50- HERODOTUS - III. 27.
51- OLMESTEAD : The History of the Persian Empire. 1948
علی سامی : تمدن هخامنشی . جلد اول . ۲۱۳ . شیراز ۱۳٤۱
52- COUYAL. J. - AND. MONTET. P : Les Inscriptions du ouadit
Hammamt. Nos. 14, 18, 90, 93, 134, 137, 190, 193 (1912)
53- WINLOCK. H, E : The Tomple of Hilis in el Khargeh oasis. I. (1941)
45- CHRISTENSEN. A : Etudes Sur le Zoroastrisme de la perse Antique
46- CSHEFTELOWITZ : Die Altpersische Religion und das Judentum. S. 132. 1920
٤۷ـ هاشم رضی: اصول روان کاوی ۱۳٤۲ ـ۹ـ۱۷۸
SOPHOCLES : Oeudipus. Paris 1912
SOPHOCLES : Tragedies. Tr. Plumpter. London. 1879

سوفوکل : سه نمایش نامه ترجمه محمد سعیدی

48- WINDISCHMANN : Persische Anahita oder Anaitis. (1856)

49- BRIFAULT ROBERT : The Mothers. Vol III. 1927. III. 220

JASTROW, M : The Cïvilization of Babylonia and Assyria. 1915. P. 309

MASPERO. G : The Passing of the Empires. London. 1900. 738-40

50- HERODOTUS - I - 199

STRABON - XVI - 20

51- BRIFAULT - ROBERT : The Mothers. Vol III. P. 203

FRAZER. SIR. J : Adonis, Attis, osiris London 1907. P. 50-4

۵۲_هاشم رضی : اصول روان کاوی . بخش نهم .

عصر اوستا

مؤلفین :

پروفسور اشپیگل

پروفسور گیگر

پروفسور ویندیشمن

پروفسور سن جانا

ترجمه : مجید رضی

مؤسسه انتشارات آسیا

آبانماه ۱۳۴۳

مشخصات

کتاب : عصر اوستا

نویسندگان : پروفسور گیگر- پرفسور ویندشمین - پرفسور اشپیگل- پروفسورسن جانا

مترجم : مجید رضی

چاپ : چاپخانه فردوسی

تعداد : دوهزارجلد روی کاغذ هشتاد گرمی

ناشر : مؤسسهٔ مطبوعاتی آسیا

بهاء ۱۵ تومان

چاپ این کتاب دردوهزار نسخه به سرمایهٔ مؤسسهٔ انتشارات آسیا در آبانماه چهل وسه درچاپخانهٔ فردوسی به پایان رسید .

پیش گفتار

با مقدمه‌ای‌که برادرارجمندم هاشم رضی برقسمت اول این اثرتحت عنوان دین قدیم ایرانی نگاشته‌است ، احتیاجی به مقدمهٔ دیگری جهت روشن نمودن بیشترعظمت‌کتاب حاضر بنظر نمیرسد .

تنها چیزی‌که مرا برآنداشته پیش‌گفتاری براصل‌کتاب بنویسم ، دینی‌است‌که ازهمکاری وراهنمایی برادرم هاشم‌رضی وتشویق وی جهت ترجمهٔ‌کتاب برگردن دارم . درحقیقت‌اگر تشویق ها و دلگرمی‌های وی نبود ، شاید هرگزکتاب حاضر توسط اینجانب ترجمه نمی‌گشت . درمرحلهٔ دوم باید ازآقای جمشید سروشیان‌که در طول مأموریت اینجانب در کرمان مرا با نکات مبهم اوستا آشنا ساخته و همه‌گونه همراهی و مساعدت مثل‌دراختیارگذاردن‌کتب نایاب‌و آشنا نمودن باشخصیت‌های برجسته‌ای چون پرفسور ماری بویس استادکرسی تمدن ایران باستان دانشگاه لندن جهت رفع اشکال ها ونکات مبهم تمدن‌کهن ایرانی، تشکر بنمایم .

پس‌ازپایان ترجمهٔ جلداول‌کتاب بامعاضدت جناب‌آقای اردشیر جهانیان امکان چاپ وپخش‌کتاب میسرگشت وبه‌همین دلیل برخودفرض میدانم‌که از زحمات والطاف بیدریغ ایشان نهایت تشکروسپاسگذاری خود را تقدیم دارم .

ضمن ترجمهٔ کتاب باآثارگرانبها وارزندهٔ جناب آقای استاد پورداود آشنا گشتم . و چون اکثراً برای روشن شدن مطلب احتیاج به ذکرمتن‌کامل‌بندهای یسناها ویشت‌ها بود، ازتألیفات ایشان‌استفاده‌شده وعیناً درپاورقی‌ودربعضی‌جاها درمتن ضمن قراردادن درپرانتز استفاده شد .

خواننده درجلد اول بابکریت وقدمت‌گاتاهاآشنا شده وبامباحثی‌که‌دربارهٔ‌یکتاپرستی‌مذهب‌زرتشت وخداشناسی‌گاتاها صحبت میکند، با مکتب واقعی‌که زرتشت درحدود بیست وپنج قرن پیش بنیاد نهاده است ،آشنا می‌شود . پروفسورگیگر که از ایران شناسان بنام آلمانی‌است خواننده را همراه خود به قرون واعصار پیش‌وبعداز میلادمسیح برده ووی را بانظریات آنان دربارهٔ‌آیین‌زرتشت مواجه می‌سازد. وسپس‌با بحثی‌شیرین که همراه با سروده های اوستا زینت یافته اهورامزدا ـ امشاسپندان ـ ایزدان وسایرعناصرمقدس‌این مذهب راتوصیف

مینماید و سرانجام در بحثی‌که تحت عنوان نژاد شناسی ملل عصر اوستا آغازمیشود، خواننده با نژادآرین ومعاندین‌ومخالفین آنها وطرز فکر ونحوهٔ زندگی یك یك‌آنان‌آشنا می‌شود .

جلد دوم شامل فصولی در بارهٔ منزلگاه ، پوشش و خورش ـ تولد تربیت وورودبه اجتماع ـ دوستی‌و زناشویی ـ مرگ وجدایی‌روح ازبدن ـ بی‌مرگی‌روح وجهان مینوی ـ پرستش‌ارواح نیك نیاکان ـ بستگی بشر به جسم‌وروان‌خویش ـ جهان ـ سالنامه ـ آیین وموهوم پرستی ـ پایه های اخلاقی ـ گله داری ـ کشاورزی ـ صنایع ـ پزشگی‌و بازرگانی ـ قراردادها ـ نبرد وامور رزمی ـ طبقات اجتماعی ـ زبان های پارسیان و بالاخره فصول ارزنده دیگری دربارهٔ وضع زنان ومقام آنان درجامعهٔ زرتشتیت وداستان های دلکشی مثل‌گشتاسپ وزرتشت سیاوش وسودابه می‌باشد .

در خاتمه برخود لازم میدانم از جناب آقای محمود عطایی مدیرمؤسسهٔ انتشارات مطبوعاتی آسیاکه درمورد چاپ این‌کتاب ازهیچ‌گونه خرجی در یغ نورزیده وبهترین کاغذ و چاپخانه را به چاپ این‌کتاب اختصاص دادند، تشکر بنمایم .

امیدوارم باهمت وکوشش‌کسانی‌که درچاپ وانتشار این کتاب مرا یاری نمودند ، بتوانم بزودی جلد دوم این کتاب را تقدیم خوانندگان علاقمندبنمایم .

مجید رضی

مقدمه

نگارش کتاب حاضر که‌مجموعهٔ مهمترین آثارانگلیسی مرحوم**شمس العلما دکتردستور داراب‌پشوتن‌جی‌سنجانا** می‌باشد به‌سال۱۹۲۷ به‌دست وی‌انجام‌پذیرفت. وی‌خواست فراوانی به‌چاپ وانتشاراین مجموعه درزمان زندگانی خویش داشت . اما انتشار جلدآخرین متن پهلوی **دین‌کرد** *The pahlavi text fo the Dinkard* که تقریباً درواپسین‌ماه‌های سال۱۹۲۸پایان پذیرفته بود وبیماری ومریض احوالی‌سال‌های آخرعمردستوربزرگ، چاپ وانتشار این کتاب راتا مدت زمان نسبتاً زیادی به تأخیر انداخت . دراین‌ضمن یعنی‌درتاریخ پنجم اوت ۱۹۳۱، مرگ، این‌دانشمند و نویسندهٔ پرکاروخستگی ناپذیررا ازمیان مادر ربود واکنون [=۱۹۳۲] این کتاب به‌عنوان یك اثرپس ازمرگش به‌چاپ می‌رسد .

ازجمله‌آثاری که درتهیهٔ این کتاب وسیلهٔ نویسندهٔ نام‌برده مورداستفاده قرار گرفته می‌توان ازنوشته‌های چنددانشمند آلمانی‌منجمله **دکتر گیگر، دکتروینديش من واشپیگل** *Drs. Geiger, Windischmann and Spiegel* نام‌برد. نویسنده از متن‌های‌مختلف این‌نویسندگان‌بادست خویش‌موارد لازم راگل‌چین، نسخه‌برداری وترجمه‌نموده است. درمواردی که‌ملاحظه می‌کرد آثارآنان باحقایق تاریخی‌اختلاف دارد ازدرج وترجمهٔ عقایدآنان خودداری ودرعوض ازآثاردانشمندان متقدم خاوری، نسخه‌های‌اصلی‌وکهن وسرانجام ازدانسته‌ها وکاوندگی‌های‌خود استفاده می‌نموده‌است.

دکترویلهلم گیگر درتاریخ۲۱ ژوئیه ۱۸۵۶درشهرنورنبرگ **Nurnberg** **باواریا** **Bavaria** پابه‌عرصهٔ وجودنهاد. درهفده سالگی‌تحصیلات خود را دردانشگاه ارلانگن **Erlangen** دررشته‌های‌ادبیات وسایرموضوع‌های وابسته‌به زبان‌ادامه داد. پس از آن آشنائی و مجالست با **پروفسور فردریك فون اشپیگل** بهترین فرصت و

موقعیت را برای وی‌جهت آشناشدن به کتب **سانسکریت** Sanskrit **اوستا** Avesta پهلوی وپارسی به‌نحو ژرفی به وجودآورده وپس‌ازآن‌مطالعات خود رادر دودانشگاه مهم بن Bonn وبرلین Berlin در زمینهٔ ادبیات اوستا تکمیل نمود . در **قدمت اوستا** *The antiqiuty of the Avesta* که ازجمله‌مقالات‌اوست، دکتر گیگر اززبان‌پارسی چنین‌یاد نموده است . « زبان پارسی وعلوم مربوط به‌آن ، روشنی و ارجمندی مذهب زرتشت و سرانجام ایده‌های عالی اخلاقی‌آن ، جلب توجه مرانموده و عشق پی‌جوئی و کاوشی جدید دربارهٔ ایران کهن را درمن خلق کرد .» گیگر باترجمه و چاپ قسمت اول **وندیداد** (*Vendidad*) تحت عنوان ـ *Die Pehceviversion bes ersten Capitels des vendidäd herausgegeben. nest dem Versueh einer ersten Ueberstzuns und Erklärung Erlangen. 1877*

موفق به‌اخذ درجه دکترای‌فلسفهٔ دانشگاه ارلانگن به‌سال۱۸۷۷ گردید ودرهمان‌سال به سمت استادی السنهٔ خاوری دانشگاه ارلانگن منصوب گردید . درسال ۱۸۷۸ موفق به‌نگارش سه کتاب **پازند** (Pazand) ، باختر کهن (*old-Bactrian*) و متن‌های سانسکریت **آوگه ماده چا** Aogemadaéchä شد، وسال‌بعد کتاب‌درسی‌زبان‌اوستا *Manual of the Avesta Language* را که شامل دستور زبان ، منتخبی از نوشته‌ها وفرهنگی ازلغات مربوطه‌آن بود ، منتشر کرد. سرانجام درپائیز سال ۱۸۸۱ در شهر نئوستات (Neustadt) به‌سمت پروفسوری ورزشگاه منصوب ودرهمانجاسکنی گزید. مهم ترین تألیف دکتر گیگر در زمینهٔ اوستا ، اثر حجیمی است تحت عنوان « تمدن ایرانیای خاوری» - *Ostiränische Kulter im Altherthum, mit einer Uebersichts - kartevon Ostirae Erlangen- 1882* که درآن‌بطورمبسوطی ازتاریخ ایران باستان صحبت‌شده است. مرحوم دستور داراب کتاب فوق را از آلمانی به‌انگلیسی ترجمه و در دوجلد به‌سال‌های۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ منتشر نمود و دربخش سوم کتاب حاضر نیزبین صفحات ۳۳۳ـ۸۱ این‌اثرمورد استفاده وی‌قرار گرفته‌است. به‌سال ۱۸۸۴ دکتر گیگر با همکاری آکادمی‌سلطنتی باواریا ، موفق به‌تصنیف وانتشار کتاب « تمدن، کهانت وسرزمین اجدادی اوستا » گردید .

Ueber Vater land und Zeitalter des Avesta and seiner Kulter, 1884
وی دراین کتاب مؤدبانه عقاید ومباحثات اسلاف خود را رد وثابت می‌نماید که «تمدن مردم اوستا مختص ایران‌خاوری بوده ومتعلق به‌دوران بسیارجلوتری ازسلطنت مادها و پارسیان است.» ترجمهٔ قسمتی ازاین کتاب نیزوسیلهٔ دکتر دستور داراب تهیه ودراین کتاب بین‌صفحات ۳۳۳ الی۳۸۵ درفصل « وطن وعمراوستا » بکاررفته است ،

مقالهٔ **زرتشت درگاتاهای** . Zarathashtra in den Gäthäs دکتر گیگر برای‌نخستین باروسیله دکتردستور داراب‌به سال۱۸۹۸ به‌انگلیسی‌ترجمه‌وسپس چاپ ومنتشر گردید. دکتر گیگرآنچه راکه ازتتبعات وپی‌جوئی‌های‌خود ازنوشتجات اوستا درك نموده طی این مقاله اعلام کرده است . طبق‌عقیدهٔ وی

۱ــ ایرانیان، ازدورترین وکهن‌ترین ادوار تاریخ ، بدون‌آنکه تحت تأثیر کوچکترین نفوذ خارجی‌قرار گرفته باشند، طی‌رفورم‌ها واصلاحات زرتشت‌ازاستقلال کاملی برخوردارشده وآئین یکتاپرستی شعارآنان گشته است .

۲ــ بانیان و مؤسسین‌اجتماعی‌آنها به‌عالی‌ترین نمونه‌های اخلاقی که تنها در برجسته‌ترین کتاب‌های مقدس‌می‌توان نمونه‌آن رامشاهده کرد ، متصف بوده‌اند .

۳ــ ایرانیان ازیك انگیزهٔ پیشرو ومتعالی‌اخلاقی ومعنوی برخوردار بوده‌اند که فقط نظیرآن‌درحواریون‌صدرمسیحیت قابل درك ولمس است . از ادوار خیلی‌دور گاتاها سه اصل بزرگ‌اخلاقی **پندار نیك** ، **گفتار نیك** و **کردار نیك**رامی‌دانسته‌اند.

دکتر دستورداراب ضمن‌ترجمه ونشر مقالهٔ فوق‌الذکر دکتر گیگر، رسالهٔ « مراجعاتی به‌نوشته‌های باستانی زردتشت و تعالیم وی » *Stellen der Alten uber Zoroastriches* دکتراف ــ ویندیش من را نیزترجمه ومورد استفاده قرارداد . این رساله به‌نحو بسیارجالب‌توجهی، اطلاعات جامعی‌ازنتایج ونظریات نویسندگان کلاسیك دربارهٔ زرتشت پارسی والهامات وی، سخن می‌راند. دکتردستورداراب مضامین‌این دو رساله رادرصفحات ۸۰ــ۱ این کتاب مجسم نموده است .

اکنون نوبت به سه جلد کتاب جالب و مهم آلمانی -- *Erânische*

Alterthumskunde **دکتر فردیك فون اشپیگل** می‌رسد که‌ازبزرگترین‌دانشمندان خاورشناس ومسبب اصلی‌پیشرفت وآشنائی‌دکترگیگربه زبان ایرانی‌بوده است. دکتر اشپیگل به تاریخ یازدهم جولای ۱۸۲۰ درکیت سین گن (Kitzingen) واقع در ماین Maine ونزدیك Würzburg متولدشد . زمانی که وی‌هنوزدرمدرسه‌دستور زبان تحصیل می کرد، درخود علاقه واشتیاق زیادی‌به فراگرفتن‌السنهٔ شرقی‌حس‌نمود. به‌سال ۱۸۳۹پا به‌دانشگاه ارلانگن گذارده وهمانجابود که درزمرهٔ آخرین‌دانشجویان **فردریك روکرت** Friedrich Ruckert شاعر نام دارآلمانی در آمده و تحت راهنمائی های وی‌موفق به‌تحصیل دررشته‌های زبان سانسکریت، عربی وپارسی جدید گردید .

اشعار حماسی فردوسی،آن چنان مورد علاقهٔ وی قرار گرفت ، که زندگی بعدی وی راپرنموده واورایکی ازبزرگترین خاورشناسان جهان‌نمود . بعدازدانشگاه ارلانگن، اشپیگل روبه دانشگاه لایپزیك (L eipsick) وسپس‌بن‌جائی که وی‌تحت تعلیمات لاسن (Lassen) تتبعات خود را در زبان پالی (Pali) که زبان مقدس بودائی‌های نواحی جنوبی هنداست، آغاز نمود . سرانجام درسال ۱۸۴۲ موفق به‌اخذ درجهٔ دکترای فلسفه ازدانشکدهٔ ژنا (Jena) گردید . سال‌بعد اوشهرهای **کپنهاك، پاریس، لندن و آکسفورد** را برای مطالعهٔ کتاب های زند (Zend) و پهلوی Pahlavi MSS زیرپا گذاشت . درمراجعت به وطن درسال ۱۸۴۷، نخست به شهر مونیخ (Munich) نزد دو استاد بزرگ خاورشناس ، **ژوزف مولر** – Joseph Muller و **فردیك ویندیش‌من** که ازجمله‌بهترین مشوقین وراهنمایانش بودند، رفت . درسال ۱۸۴۹ به دانشگاه ارلانگن مراجعت و پروفسور فوق‌العاده کرسی السنهٔ خاوری گشته و درسال۱۸۵۳ به‌سمت دائمی آن کرسی مفتخر گردید . درطول مدت تصدی خود در همین دانشگاه بود که با ایراد سلسلهٔ سخنرانی های جالبی در مورد تتبعات‌خود درالسنهٔ خاوری‌وموضوعات مختلف مربوط به‌آن ، چند دانشجوی‌جدید را تحت‌تأثیرقرارداده‌وبه‌جمع کاوشگران ومشتاقان‌ایران‌شناس افزود.ازجمله‌این‌دانشمندان

جدیدمی‌تواند کتر گیگر و **بارتولومه** **Bartholomae** را دراروپا ومرحوم آقای **ك ـ ر ـ کاما** **Mr. K.R.Cama** هندی‌را که درمراجعت خود به هند نخستین‌قدم را درراه خاورشناسی دربمبئی برداشته وسپس‌مبادرت به‌ایجاد مؤسسهٔ خاورشناسی‌بمبئی **Oriental Institute of Bombay** نمود، نام برد . وی درطول دورهٔ عضویت فرهنگستانی خویش موفق به چاپ و انتشار مقالات و رساله‌های متعدد خود در نشریهٔ فرهنگی‌باواریا وروزنامه‌ها ومجلات مختلف گردید. تعدادی‌ازاین مقالات درمجموعهٔ جداگانه‌ای تحت عنوان *Erân,dasl and Zwischen dem Indusund Tigris* به‌سال ۱۸۶۳ چاپ و منتشر گردید. دکتر اشپیگل درسال ۱۸۶۷ اثر گرامری تحت عنوان *A-Grammar of old Bactrian* تألیف و منتشرنمود . سپس در سال‌های بین ۱۸۷۸ ـ ۱۸۷۱ شگفت آورترین اثر خود را تحت عنوان *Eranische Alterumskunde* در سه جلد تصنیف و منتشرنمود ــ دکتردستور داراب سه‌فصل از این کتاب عظیم را ازنسخهٔ اصلی‌آن به‌انگلیسی‌ترجمه ودرتکوین‌این کتاب بین‌صفحات ۴۶۱ـ۳۸۶ مورد استفاده قرارداد . درکتابی‌تحت عنوان **«عصر آریائیان وحالات آنان»** *The Arian and its Conditions* به بحث پیرامون ارتباطات بین‌پارسیان وهندیان پرداخته است. سرانجام به سال۱۹۰۳ آخرین تألیف خود را دربارهٔ زرتشت تحت عنوان *Uber den Zoroastrismus* تقدیم و برای آخرین بار عقیده و نظریهٔ استنتاجی خود را که «مذهب باستانی ایران کوچکترین ارتباطی‌با هندنداشته است»، دراین کتاب گنجانیده وثابت‌نمود. پروفسور فردریك فون اشپیگل دوسال بعد ازتألیف این کتاب به تاریخ پانزدهم دسامبر۱۹۰۵ درسن‌هشتاد وپنج‌سالگی وفات نمود . دکتر اشپیگل در ترجمه‌ای که ازاوستا نموده وبه‌سال۱۸۶۳ درسه جلدآن را طبع و منتشر نمود، هواخواهی و طرفداری خود را به نحوی جدی به اخذ کمك از ترجمهٔ پهلوی باستانی اعلام داشته است . زیرانخست وی بطوری جدی با عقاید مخالف دانشمندان اروپائی درمورد استفاده درترجمه‌های‌پهلوی برای‌تفسیرات‌موارد لازم اوستا مواجه گشت ولی باگذشت زمان به‌همان اندازه که تعلیمات پهلوی وسیلهٔ مباحثات صبورانهٔ دکتر

وست Dr.West گسترش یافت ، ارزش و مرتبهٔ ترجمه‌های پهلوی روزبروز مشخص وروشن‌ترشده‌واشپیگل از اینکه مشاهده می کرد ، عقاید ونظریات وی‌صحیح بوده و سرانجام مورد پذیرش جامعهٔ دانشمندان قرار گرفته است ، غرق‌خشنودی گردید.

در رشتهٔ مطالعات متن‌های اوستا وپهلوی واشاراتی که بعضی از نویسندگان کلاسیك دربارهٔ زندگی ومذهب‌ایرانیان باستان کرده بودند ، دانشمندان خاورشناس اروپائی چنین‌پنداشتند که اظهارات وتفسیرات درمورد ازدواج های‌نسبی‌ایرانیان قدیم با یکدیگر، نه‌تنهاصحت داشته، بلکه‌موجب ستایش وسرفرازی درمیان جوامع‌ایران قدیم‌نیز بوده‌است. ولی‌این عقاید وادعاها وسیلهٔ‌مرحوم دکتر دستور داراب به‌شدت رد شده است ووی درسلسله سخن رانی‌های خود تحت عنوان «اظهارات بی دلیل در مورد ازدواج‌های نسبی در ایران قدیم » - *Alleged Practice of Consanguineous Marriages in Ancient Iran* به‌این عقیدهٔ خاورشناسان‌خط بطلان کشیده وبامورد بحث قراردادن موضوع، تمامی پیام‌هائی‌را که دراین‌مورد فرض شده ، ردنموده‌است . مقالهٔ کوتاهی که در **بارهٔ «سیاوش وسودابه»** *Syavakhash and Sudabeh* پرداخته‌شده ، جواب‌کامل وبجائی‌به این‌سلسله‌سئوالات‌است. چنان که پس‌ازمطالعهٔ‌این مقالهٔ‌کامل ، نه‌تنهاجای هیچ گونه شك وتردیدی درمورد اظهارات‌بی‌دلیل وخارج از معمول باقی‌نمی گذارد، بلکه‌یك حس‌احترام وستایش‌ازاجتناب وپرهیزایرانیان قدیم دراین مورد، در خواننده به وجود می‌آورد .

سرانجام نوبت‌به برجسته‌ترین اوراق این کتاب تحت‌عنوان **« وضع زنان زرتشتی درروزگاران‌دور»**-*Position of ZoroastrianWomen in Remote Antipuity* می‌رسد که به سال ۱۸۹۲ وسیله دستور دانشمند نوشته شده و سپس به چاپ رسید . نویسنده برای تهیه و نگارش این مقاله باشور و علاقه کلیهٔ قطعات واسنادقدیمی‌ونوشته‌های اوستارا به‌انضمام‌رونوشت‌کلیهٔ نگاشته‌های مقدس‌ایران باستان جمع‌آوری‌نمود.‌ضمن‌مطالعهٔ دقیق این‌مدارك، نویسنده متوجه گشت که‌مردان‌زرتشتی اززمان‌های بسیار دورآن چنان‌حدودی ازنظراحترام به‌شخصیت وتخصیص مقام والای

اجتماعی درمناسبات اخلاقی ومذهبی برای زنان خویش بوجود آورده بودند، که اگر درزمرهٔ بهترین و نجیبانه‌ترین ارتباطات اجتماعی زن ومردنبوده ، لااقل آنقدرشرافت مندانه‌بود که این‌ملت راهم طرازدارندگان عالی‌ترین مناسبات‌اجتماعی ملل متمدن تاریخ جهان قرار دهد .

دراینجا شرح‌مختصری ازتاریخ زندگی وشرح احوال مرحوم دکتردستور داراب **پشوتن‌سنجانا** نویسندهٔ دانشمند مجموعهٔ حاضر ، قبل‌ازپایان بخشیدن به‌مقدمهٔ غیرلازم نخواهدبود . دستور داراب ، دومین پسرمرحوم **شمس‌العلما دستور پشوتن جی.ب سنجانا** **Shams-ul Olema Dastur Pesuatanji B.Sanjana** بزرگترین عالم زبان پهلوی می‌باشد که به واسطهٔ کوشش‌های نخستینش درنشر دانش پهلوی باترجمهٔ کتب پهلوی وانتشارآنها به‌دوزبان انگلیسی وگجراتی (**Gujarati**) چه دراروپا وچه‌درهند، شهرت عظیمی بدست‌آورد . پس‌ازمرگ وی به سال ۱۸۹۸ ، یك جلد کتاب یادگاری به‌افتخارزحمات وی‌باکمك برجسته‌ترین ایران‌شناسان‌اروپائی چاپ ومنتشر گردید .

دستور دارات در تاریخ هجدهم نوامبر ۱۸۵۷ در شهر بمبئی در فامیلی که اجداداً مطالعهٔ واعتلای کتاب های پارسی مقدس زرتشت را وجههٔ همت خویش قرار داده بودند ، بدنیاآمد . تحصیلات ابتدائی‌خود را دردبستان **الفینس تون** – **Elfins tone** و دوران متوسطه خودرا در**Proprietary High Sshool**بمبئی گذرانید وسرانجام درسال ۱۸۸۰ ازدانشکدهٔ الفینس تون دانشنامهٔ خویش را دریافت داشت . سپس دامنهٔ مطالعات‌خود را درزمینهٔ اوستا و پهلوی‌در مدرسهٔ زرتشتی **جمشید جی جی بای بمبئی** **Jamshedji Jijibhoy Zartoshti** تحت نظر مستقیم پدر دانشمند خویش‌ادامه داد. درهمین ضمن به‌علت پیشرفت فوق العادهٔ خویش‌موفق‌به اخذ یك مدال طلا گردیده وسپس‌به سمت‌عضویت این مدرسه تعیین ومفتخر گردید.درزمان عضویت این مدرسه بود که دستور داراب به تحصیل زبان های آلمانی ، فرانسه و سانسکریت که مایهٔ تتبعات سودمند آتی وی بود، پرداخت .

دوسال بعد دانشگاه بمبئی ، دستور داراب را بهسمت عضویت دانشگاه انتخاب کرد. دراین‌دانشگاه‌نخست کرسی‌زبان‌پارسی‌را اشغال کرده‌وسپس‌استاد کرسی‌های اوستا و پهلوی نیز گردید وازآن هنگام تا پایان عمر هم چنان درآن دانشگاه به تعلیم اشتغال داشت . فعالیت‌های ادبی وی از سال ۱۸۸۲ باشرکت او درستون‌های روزنامه Bombay Guzette (سوم نوامبر ۱۸۸۲) با درج مقالهٔ **« دکترین اوستا دربارهٔ ارتباط جسم و ورح بشر »** - *Avesta Doctrine regarding Man in relation Body* **and Soul** آغـاز گردید . در سال ۱۸۸۵ کتاب **« تمدن ایرانیان خاوری درازمنهٔ قدیم »** - *Civilizctinn of the Eastern Iranian in Ancient Times* را که از مجموعـهٔ یاداشت های دکتر گیگر و دکتر اشپیگل ، دانشمندان ایران شناس است و ازآلمانی به انگلیسی ترجمه نموده بود ، منتشرساخت . سپس نوبت بهمهمترین‌نوشتهٔ وی تحت عنوان**«اظهارات‌بی‌دلیل درمورد ازدواج های نسبی درایران باستان »** می‌رسدکه به سال ۱۸۸۸ تهیه و انتشار یافت . دراین نگارش دستور داراب باکوشش وکیاست ذاتی ، مفهوم خاص متن‌های اوستا و پهلوی را در ایـن مورد به جلوه درمی‌آورد . در مقالـهٔ بی سابقهٔ دیگری که درخصوص **« وضع زنان زور وآستری (زرتشتی) درروزگارن دور»** *(Position of Zoroastrian Women in Remote Antiquity)* بهسال۱۸۹۲ نگاشته است ، خواننده شاهد شوق و ذوق خارج از اندازهٔ نویسنده خواهد بود .

این زمان ، دستورداراب برای روشن نمودن پهلوی دست به انتشار چندین قسمت‌ازمتن‌پهلوی زد . نخستین‌قسمت‌ازاین‌انتشارات عکس‌برداری‌ازرونوشت‌عین *MS* نیرنگستان *Aphotozincograph facsimile of a MS of the Niranqistân* به انضمام یك معرفی و مقابله بانسخهٔ ایرانی‌دیگری به سال ۱۸۹۴ است‌که درهمان سال تحت عنوان « موجودیت پهلوی مکمل نیرنگستان » - *Extant Pahlavi Codices of the Nirangistân* درشعبهٔ بمبئی‌انجمن سلطنتی‌آسیائی-**Bombay-Branch of the Royal Asiatic Society** خوانده شده بود . سپس سال‌بعد

قسمتی ازمتن پهلوی را تحت عنوان های « فتواهای دینی مینوخرد » ـ *Religious Decisions of the Spirit of Wisdom* « **ترجمه پهلوی کتاب وندیداد** » *Pahlavi Version of the Avesta Vendidâd,* که شامل متن ، معرفی ، یادداشت‌های انتقادی ، لغت شناسی و ضمیمه‌ای برتاریخ نوشته‌های اوستا می‌باشد ، به دوزبان‌آلمانی‌وانگلیسی‌چاپ‌ومنتشر نمود. این نوشته‌ها باترجمه وچاپ قسمت‌تاریخی متن پهلوی تحت‌عنوان « **کارنامه اردشیر بابکان** » - *Kârnâmak î Artakhshir Bâbakan* که شامل قدیمی ترین وقایع تاریخی سلطنت اردشیر بابکان ، مؤسس عظیم الشأن سلسلهٔ ساسانیان ایران است به سال ۱۸۸۶ تکمیل گردید .

سپس نوبت به ترجمه چند اثردکتر گیگرودکتر ویندیش من، دانشمندان خاورشناس‌آلمانی می‌رسد که دستورداراب‌آنها را درمجموعه‌ای تحت عنوان« **زرتشت درگاتاها** » به اضافهٔ ضمیمه‌ای دربارهٔ نامه تحریف شده تنسر **Tansar** به پادشاه طبرستان واظهار عقیده ای **دربارهٔ فرضیهٔ دارمستتر** *Darmesteter's theory* در بارهٔ نامه فوق و زمان اوستا به سال۱۸۹۷ ترجمه ، چاپ ومنتشر نمود .

ولی‌مشهورترین‌آثار مرحوم دستور داراب که نام وی را درخاطردانشجویان زبان پهلوی تا ابد پایدار خواهد نمود ، عبارت از ترجمه و انتشار جلد دهم الی نوزدهم « **دینکرد** » *Dînkard* است که ازجمله عظیم‌ترین‌آثار وی می‌باشد . ایدهٔ ترجمهٔ این اثرمجلد عظیم هنگامی دروی ایجاد گردید که با مساعی‌پدر دانشمندش ، دستور پشوتن جی‌جلد پنجم دینکرد را که ترجمه‌پدروی[از زبان پهلوی‌به گجراتی] بود به سال ۱۸۸۸ از زبان گجراتی به انگلیسی بر گردانید . پس ازمرگ پدرش در سال ۱۸۹۸ ، وی جلد نهم دینکرد را ترجمه و دو سال بعد یعنی درسال ۱۹۰۰ منتشر نمود . سپس نوبت جلد دهم رسید که پس از تنظیم و تصحیح در سال ۱۹۰۸ چاپ ودر دسترس عموم قرار گرفت . بیست و یکسال پایان عمر مرحوم دستورداراب تقریباً یك سره ، وقف زحمت وکاوشی صبورانه در متن اثر پرشوری همچون دینکرد گردید که درمقام مقایسه ، تفسیرآن هنوز بسیار شاق تراز کند وکاوی بود که وی در استخراج

خصوصیات مورد استفاده از MSS نمود و در حقیقت این پدیدهٔ عظیم ، هم چنان که برای پدرش بود ، حاصل زندگی وی گشت . بیماری‌ای که وی در سنوات آخر عمر باآن دست به گریبان بود ، دستور را ازاینکه نتواند این‌کارشگرف را به انجام‌برساند غرق تألم می‌ساخت . ولی‌سرانجام وی‌درسال ۱۹۲۸ باچاپ‌آخرین جلداین اثر که‌خود فرجام متن دینکرد بود ، خشنودی فراوانی حاصل‌نموده وبه این ترتیب یك اثر عظیم و قابل تقدیر که حاصل‌یك دورهٔ پنجاه و چهار ساله عمرپدر و پسر بود وبا انتشار اولین جلد آن به سال ۱۸۷۴ وسیله دستور پشوتن جی آغاز شده بود ، برای دانش پژوهان **پهلوی** به‌وجودآمد .

یك چنین فداکاری وازخودگذشتگی که باعمری کند وکاو و دانش پژوهی عجین بود ، چندان بی‌اجروسپاس باقی نماند . وی به سال ۱۸۸۸ به عضویت مجمع **امین صلح** *Justice of the Peace* انتخاب گردید وسپس بادرج نام وانتخاب وی در انجمن سلطنتی‌آسیائی‌بریتانیای کبیر وایرلندبه سال ۱۸۹۲ در ردیف برجسته‌ترین دانشمندان اجتماعی‌قرار گرفت. در سال۱۸۹۳ نخست به سمت **نایب دستور آتشکدهٔ هرمزجی وادیای بمبئی** **Hormasji Wodia Fire Temple in Bombay** انتخاب و پس از مرگ پدرش در سال۱۸۹۸ به مقام **دستور بزرك (موبد موبدان)** پارسیان بمبئی مفتخر شد . درهمین سال ازعضویت به مدیریت مدرسهٔ آقای **جمشید جی جی بائی زرتشتی بمبئی** ارتقاء یافته و تا آخر عمر این سمت را حفظ نمود. دستورداراب‌ازاین‌سمت، برای‌ایجاد شور وعلاقه‌به‌دانش پژوهان درمطالعهٔ زبان‌باستانی پارسیان‌وهمان‌راهی که که‌عمرخویش را درآن به‌سرآورده بود ، استفاده کرد . به‌سال ۱۸۹۹ دولت هند درازای دانش وی ، دستور را به لقب **شمش العلما** مفتخر و بدین وسیله از اوقدردانی نمود .

قدردانی وستایش‌از دانش و آثار مرحوم دستور دارب منحصربه جامعهٔ هند نبود، بلکه مشهورترین ایران شناسان‌باختری چه دراروپا وچه ودرآمریکا ، باتجلیل واحترام بی مانندی ازوی قدردانی به‌عمل آوردند . درسال ۱۹۲۵ یك جلد کتاب به

افتخار وی چاپ ومنتشر گردید و عده ای از برجسته ترین دانشمندان خاورشناس برای نشان دادن قدرشناسی‌واحترام خود به خدمات شایستهٔ وی به زبان های اوستا وپهلوی باشر کت خویش‌در اوراق این کتاب از او تجلیل‌به عمل آوردند . سرانجام دانشگاه ماربورگ Uneversity of Marburg وی را بااعطاء درجهٔ دکترای افتخاری در رشته فلسفه (Ph . D) مفتخرساخت .

مرحوم دستور داراب به موازات فعالیت‌های ادبی خویش، دارای یك سری فعالیت های مؤثر مخصوص‌دراجتماع‌پارسیان بوده رهمیشه دربهره دادن به‌اعضاءجامعهٔ خویش ازتحصیلات وتبلیغات عمیق‌خوددربارهٔمذهب زرتشت‌آماده و کوشا بود.سرانجام به تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۳۱ طومار یك چنین زندگی‌فعالانه ومفید درهم نوردیده شده و مرگ، دستور داراب‌دانشمندرادرسن ۸۳ سالگی بکام خویش کشید .

بدین ترتیب دورهٔ زندگی دستور داراب پس از سال‌ها زحمت در راه *M SS* **کتب خطی** پهلوی و متن های‌آن که نیازمند دقتی فراوان به تشریح ، استخراج و ویراسته نمودن داشت به‌پایان رسید وسرانجام درپی‌خویش اثری باقی گذارد که‌بهترین گواه انرژی خستگی ناپذیر و حرارت واشتیاق بی پایان وی برای پیشرفت و ترویج پژوهش درزبان پهلوی‌است. آثاری که وی با عمری پژوهش به وجودآورد برای نسل های‌آینده هم چون یك یادگار تاریخی باقی‌مانده و نام او را به عنوان یك دانش پژوه بزرگ پهلوی ویك دستور عظیم الشأن جاویدان ساخته است .

بمبئی ۱۶آوریل ۱۹۳۲ ژ ـ ك ـ تاراپور J. C.Taraporc

۱ـ زرتشت در گاتاها*

تفسیرات و ملاحظات کلی

هر نوع مذهب، در هر زمان، هرمکان و به هرترتیب که باشد، مشتمل بر یك جهش، یك‌تاریخچه و یك سیر تکاملی است. هرگز وهیچ‌گاه، یك مذهب به‌صورت ناگهانی وهمانند یك ایدهٔ کامل وغیرمترقبه ظهور نخواهد کرد. دیدهٔ یك فرد تاریخ نگار که با جستجو وکاوش درحدود اثبات وفهم‌هرگونه واقعه با درنظرگرفتن علل و تأثیرات‌آن درطول تاریخ‌بشری است، درك خواهدنمود که هرنوع مذهب جدید، تنها در اثرمرور زمان، که ممکن است‌ما آن‌را **دورهٔ آمادگی** به‌خوانیم، پیشرفت و توسعه یافته است.

درطی‌چنین‌دوره‌ای به‌طورطبیعی‌یك سری پدیده‌ها وتغییرات حتمی درمسایل عقلی، اخلاقی وزندگی‌اقتصادی مردمی که درمعرض چنین ایدهٔ انقلابی قریب‌الوقوع قرارگرفته‌اند، بوجودمی‌آید. به‌همان اندازه که این پدیده‌ها بیشتروقوی‌ترمی گردند، میل‌به‌اصلاحات درکلیهٔ شئون زندگی نیزافزون‌تر ونیرومندتر می‌شود. تااین که‌شخص آماده‌ای که بتواند جوابی‌کافی ومناسب به‌این‌آرزوها و تمایلات عمومی بدهد، ظاهر گردد. وبه‌این ترتیب مؤسسی برای‌یك ایدهٔ جدید به وجود می‌آید. چه‌بسا هم زمان باپیدایش این‌دکترین حوادث غیرمترقبه، ناشنوده وغیرقابل پیش‌بینی به‌وجودآید که به طور حتمی درك وتشریح علل و تأثیرات آن وقایع در زمان حیات‌آن شخص میسر نخواهدبود. اماکاوشگران تاریخ، آن‌چنان کسانی که دارای‌صلاحیت واستعدادهستند،

* این‌قسمت ازمقاله‌ای تحت‌همین عنوان، اثردانشمند و پروفسور آلمانی دکتر گیگر به‌انگلیسی ترجمه شده‌است.

رد پدیده‌هائی که این چنین وقایع مهم‌ـی را بوجود آورده‌اند گرفته وعلل اصلی و انگیزه‌های واقعی آن‌هارا درهر نقطه و هرزمان که باشد کشف می‌نمایند . حال خواه عطف‌نظر این کارشگران در کشف و درك‌تاریخ میسیحت باشد وخواه روشن‌نمودن‌تاریخ اسلام، بودائیت وزرتشتیت موردنظر آنان باشد .

همان‌طور، که هرمذهب، به هرترتیب ، دارای یك تاریخ ابتدائی‌است ، طبعاً دارای یك‌دوره‌تکمیلی نیزهست و نه‌تنها مذاهب طبیعی سرزمین‌های وحشی آفریقا ، آمریکا واسترالیا شامل چنین استحاله‌های متوالی ومختلف هستند، بلکه، سایر مذاهب نیز به‌همین‌ترتیب، درقالب‌های کوچکتر ویا بزرگ‌تر ، ازچنین قاعدهٔ‌کلی خارج نیستند. کتاب‌های مقدسی که ازاین مذاهب باقی‌مانده، خواه مانند دکترین مذهب‌ما موجز و مختصر [1] وخواه مانند مذهب یهود ، طولانی وقدیمی باشد ، رد دورهٔ تکامل و زوال‌آن قابل‌کاوش و کشف است. این‌مذاهب همان‌طور که از نخست و از بدو پیدایش هرگز همانند یك‌ایدهٔ‌کامل وپایان یافته ارائه نگشته‌اند ، یك‌باره نیز محو و نابود نشده‌اند. بلکه‌درمقابل‌تاریخ پیدایش و دورهٔ‌تکامل خود ، یك دورهٔ زوال و افول نیزداشته‌اند .

حال، این کاوش گر تاریخ، کسی که سر لوحه وتاریخچهٔ هرنوع آئین ومذهبی راموضوع مقاله ویاسخن‌رانی خودقرار می‌دهد، مواجه باوظیفه‌ای ویژه دایر بر کناره گیری ازعدم توجه به‌ایده‌های پیش‌رو وترسیم‌سیر تکاملی وردیابی نوع ترقی‌آن مذهب می گردد. وی درصورت‌امکان بایدهر گونه رنج‌را در راه کوشش، جهت روشن نمودن حالت‌بدوی و اصلی‌مذهب، تشخیص شکل‌نخستین‌آن ازآنچه که بعدها در طول زمان بدان اضافه شده و سرانجام از آنچه که باید ضرورتاً به دان اضافه می شده است ، به‌خود هموار نماید. من‌می گویم **«ضرورتاً»**، زیرا، مذهب ملتی که‌ازنقطه نظریکی ازمهم‌ترین فواید اجتماعی آن مورد کاوش قرار می گیرد ، باید با درنظر گرفتن این تجربهٔ تاریخی، که‌کلیهٔ مذاهب حامل عطایای اجتماعی درطول قرون و ادوار تاریخی

[1] ـــ این‌قسمت ، ازمقالهٔ پروفسورماکس‌مولرتحت عنوان «نوشته‌هائی برمبدأو تکامل مذهب» صفحه ۱۵۰ـــ۱۴۰ ترجمه‌شده است .

هستند، باشد. قرون واعصار، موازین عمومی واجتماعی مردم را دگرگونه می‌سازد ، شرایط اقتصادی آنان‌را تغییرداده وحتا خانه‌های مسکونی آنان را جابه‌جا می‌نماید. وهم‌طراز با این تغییرات ، ایده‌ها و نظریات ، افکار، دانش و بینش‌آنان نیز استحاله می‌یابد ودراین میان مذهب، آنچه را که بشرهمانند عالی‌ترین و مقدس‌ترین مواریث خویش حفظ‌می کرده است، بااین استحاله ودگرگونی مادی وفکری، خودبه‌خود و به طورطبیعی وفق‌داده می‌شود. ماده، طبیعت‌وهستهٔ وجودی اشیاء هم‌چنان پابرجامی‌ماند جزبشر، که به‌تدریج تمام پوستهٔ عادات وسنن‌را شکافته و باکوشش و تقلائی بی‌اندازه به‌جستجوی راه‌های‌جدید می‌رود. اما مضمون‌ومحتوی مذهب‌تغییر نیافته وفقط درشکل وپوشش نوی مجسم می‌شود . وباید این طور باشد که مذهب هرگزقدرت خود را در زندگی اجتماعی‌مردمی که حرکت کرده ، فهم وقلب خودرا ازنو پرداخت می‌نمایند، ازدست ندهد. پرواضح که تنها بعدها، علت یابی وتعیین مادهٔ اصلی‌هرد کترین مذهبی ازمیان مطالب ادبی موجود که هرکدام ازشخص بانی دکترین‌ناشی شده و یالااقل از دوره وزمان وی‌منبعث گشته وبدان وسیله نقش‌حقیقت ودرستی‌را برداشته‌اند، ممکن‌و میسراست .

اگرما به‌خواهیم دربرگ‌های آینده این کتاب، کوشش خودرا صرف‌ردیابی وکاوشی دقیق درقدیمی‌ترین وبدوی‌ترین شکل‌دکترین زرتشت که بعدازگذشت مسلم بیست‌وپنج‌قرن وبعد ازپشت‌سرنهادن يك تاریخچهٔ پرحادثه‌ای از نبردها، پیروزی‌ها ، زجرها وموفقیت‌هاست ودرحال حاضريك‌صد هزار فرد مؤمن وطرف‌دار دارد، بنمائیم سؤالی‌پیش می‌آید، که‌آیا بعدازاین همه، چنین‌کاری‌ممکن است؟ آیامامدارك‌واسنادی که انشاد وتضیف آن منتسب به‌مؤسس و یا لااقل نوشته‌هائی که متضمن عقاید وی در زمان خودش بوده ومتعلق به‌نخستین حلقهٔ رفقا ومریدان وی‌باشد، در دست داریم ؟ ما به‌این سئوال می‌توانیم جواب مثبت بدهیم. زیرا درحقیقت ، ما مالك چنین مدارکی هستیم، واین مدارك ، گاتاها هستند، سرودهای مقدس که مشکل بخش‌هائی از اوستا بوده و کتاب مذهبی زرتشتیان است .

در اینجا موضوع شایان توجه ، مشخص نمودن جزء جزء قالب و محتویات گاتاهاست . چنان که شهرهٔ عام است گاتاها بخشی از یسنا را تشکیل داده و مقرر شده است که قسمت‌هائی از آن درجشن‌های قربانی تلاوت‌شوند. درحالی که ارتباط نزدیکی با یسنا ندارند؛ با این وصف همهٔ آنها بدون داشتن کوچکترین وابستگی با بقیهٔ متن ، به‌طور نامنظم ودرهمی دریسنا گنجانیده شده‌اند. به‌ویژه درآن چنان‌بخشی ازیسنا که تلاوت آن‌ها برحسب مراسم‌مذهبی ودرحین نیایش بایدانجام شود. درنتیجه،محتویات گاتاها، همانند کتاب قانون مقدسی، همچون فصولی از وندیداد Vendieâd که در یك سبك‌کاملا مقایسه‌ای بین‌قسمت‌های مختلفی ازیسنا در دست‌خط‌های مشهوروندیداد ساده Vendidâd -Sâde درج شده است، تماماً مهم و جالب‌توجه است. بخش‌های متشکله‌ای از اوستا مثل‌یسنا ، ویسپرد Visperad، وندیداد ، یشت‌ها yashts و گاتاها کـه برای ما باقی مانده‌اند تماماً و به نحوی روشن در قالب و وزنی نظیر ریگ‌ودا» Rig - veda [هندیان] و درزبانی همانندیکدیگر انشاد وتصنیف‌شده‌اند وتنها تفاوتی که بین این‌دو کتاب باستانی موجود است ، اختلاف لهجه‌ای است که بین سرایندگان آنها وجود داشته است .

متأسفانه محتویات گاتاها چندان زیادنیست وطبق برآوردهای من مشخصاتی که ذیلا ارائه می‌شود، بدون‌نقص ومورد تأیید هستند .

۱ـ گاتا اهونه‌ویتی Gâthâ Ahuna vaiti مشتمل‌بر۳۰۰ خط‌وتقریباً ۲،۱۰۰ کلمه (یسنا فصل۲۸ـ۲۹) .

۲ـ گاتا اوشته‌ویتی Gâthâ Ushtavaiti مشتمل بر۳۳۰ خط و تقریباً ۱۸۵۰ کلمه (یسنافصل ۴۳ـ۴۶)

۳ـ گاه اسپنته‌مینیو ـGâthâ Spenta mainyû مشتمل بر۱۶۴ خط؛ تقریباً ۹۰۰کلمه (یسنا فصل ۴۷ـ۵۰)

۴ـ گاتا وهوخشتره ـ Gâthâ Vohû-Khththra مشتمل بر ۶۶ خط؛ تقریباً ۴۵۰ کلمه (یسنا فصل ۵۱)

۵ـ گاتا وهیشتوایشتی - Gatha Vahishtô - ishti مشتمل بر۳۶خط؛ تقریباً ۲۶۰ کلمه (یسنا فصل۵۲).

به‌این ترتیب گاتاها مشتمل بر۸۹۶ خط و تقریباً [1] ۵۶۶۰ کلمه هستند، در حالی که اینها درحدخود کم وناکافی‌هستند. امامطلبی که بیش‌ازهمه موجب دل‌سردی می‌شود، مشکلات قابل ملاحظه‌ای است که به هنگام تفسیر وتعبیر بسیاری از پیام‌های گاتاها ایجاد می‌شود. چندین خط وبند گاتاها به‌حدی مبهم و پیچیده است که فهم و ترجمهٔ واقعی آن بی‌نهایت مشکل است.

اکثراوقات مامجبور می‌شویم ترجمهٔ بند ویاخطی این‌چنین را رها کرده و به‌ترجمه وتفسیر قسمت‌بعدی به‌پردازیم. به‌هرصورت، ترجمهٔ این چندبند رانمی‌توان به‌طور قطعی درست ویا به‌یقین غلط اعلام‌نمود. اما این چنین سطورو گفتارها نبایستی بطورکلی هماننددلایلی ازبرای هرنوع‌بیان اصلی موضوعی که می‌بایدمورد بحث قرار گیرد، قبول‌شود، وچنان چه مورد پذیرش نیزقرار گرفت باید باقید شرط و احتیاطی عمیق باشد. چه‌بسا که یك‌مترجم‌آن چه راکه‌دیگران مدعی ویا منکرمی‌شوند، به طرزی‌صحیح‌و بدون‌تردید انگاشته وموردقبول‌قراردهد. «به هرصورت، تحت‌هرشرایطی احتیاط زیاد، به‌نحوی‌مصرانه، دربه‌کاربردن گاتاها برای هرسند بیانی‌فتوای زرتشتی، لازم وضروری‌است.»✲ مازمانی که‌تصمیم‌به‌بررسی‌دراین‌موضوع گرفتیم، باکلیهٔ‌مشکلاتی که برسرراهمان وجود داشت، آشنائی داشتیم. لیکن‌با وجوداین، مامی‌توانیم ادعا کنیم که‌شکل اصلی‌آئین زرتشت، اندیشه‌ها وعقایدمذهبی وفلسفی بنیان‌گزارآن، نخستین آموزگاران ومعلمانی که ازمکتب‌این دیانت برخاستند، ــ وسرانجام زمینه و سیمای کلی‌آن بادرنظر گرفتن وتوجه‌به متن گاتاها، ــ درمقام مقایسه بادوران‌های نخستین، یکی‌ازبرگزیده‌ترین وبی‌آلایش‌ترین ادیانی‌است که تاکنون به‌وجودآمده ✲ ومورد

[1] ــ چنین به‌نظرمی‌رسدکه به‌هنگام‌چاپ درجمع‌کلمات اشتبا شده‌است. زیرا جمع کلمات‌گاتاها طبق‌شرح فوق ۵۵۶۰ کلمه می‌شود.

*ـ قسمت‌هائی‌که درمتن‌مشخص‌شده ــ دراصل‌کتاب باحروف‌خوابیده چاپ‌وباعلامت ستاره مشخص‌شده است وازیادداشت‌های دکتردستور داراب است.

کندوکاو قرار گرفته‌اند ، آئینی‌است بی‌نهایت سود رسان، که عبرت وشگفتی بسیاری به بار می‌آورد .

دربارهٔ گاتاها ، مادرآغاز تجسسات و کند وکاوهای خودمستقیماً بایك سری موارد پیچیدهٔ ویژه‌ای روبروشدیم که می‌بایست قبل‌ازآغاز به‌کار برطرف وروشن‌می‌شد. این‌موارد پیچیده به‌صورت سئوالاتی این چنین درمقابل ما ظاهرمی‌شدند . آیا گاتاها نگاشته وپرداخته شخص زرتشت‌می‌باشد یا وسیله نخستین مریدان وهواخواهان وی‌به رشته تحریردرآمده است؟ آیاجهت‌نگارش این‌اثرواقعاً به‌دوران ابتدائی‌آئین زرتشت رجوع شده است؟ وسرانجام‌آیا گاتاها ازبقیه اوستا کهنه‌تر ومربوط به زمان دورتری هستند؟ درمیان دانشجویان اروپائی اوستا برسرنکات فوق مشاجره‌بوده، عده‌ای‌زرتشت رافردی افسانه‌ای وموهوم‌معرفی کرده وبعضی‌دیگربا اخذ موارد اختلاف بین گاتاها و باقی‌مانده اوستا معتقدند که وی فردی غیر روحانی بوده وازطبایع محلی پیروی نموده است. بدین معنی که‌آنان به ویژه با اتکاء به موارد اختلاف لهجه‌ای‌بین گاتاها و سایر قسمت‌ها، چنین‌فرض کرده وپذیرفته‌اند که درمثل ، گاتاها درقسمتی از ایران ویشت‌ها yashts ووندیداد درنقطهٔ دیگری‌ازایران تصنیف شده‌است. ولی‌به‌هرصورت چنین‌به نظر می‌رسد که این عقیده در روزگاران نوین وسعت کمتری می‌یابد و به ویژه با جدیدترین ترجمه ای که وسیله **دکتر ال- اچ - میلز** **Rev. Dr.L.H.Miils** از گاتاها به عمل آمده ، قدمت و کهنگی آن به بهترین وجهی تثبیت و حمایت شده است .

وزن وقافیه گاتاها به زحمت‌ممکن‌است به‌سان دلیل وشاهدی برای‌قدمت و کهن‌بودن‌آن به‌کاربرده شود. زیرا درمابقی اوستا، تکه‌ها وقطعه‌های دیگری می‌یابیم که تماماً در بحری‌نظیر گاتاها تصنیف شده‌اند. دربسیاری‌ازپیام‌ها بحر وحالت، هنوز به‌صورت دست‌نخورده وبکرخود باقی مانده وحفظ شده‌اند ولی در سایرپیام‌ها ، بدون هیچ‌شك متن‌بایستی نخست ازاضافات وتحریفات ضمن‌ترجمه‌یاچاپ پاك گردد . اکنون موضوع پراهمیت‌تر، حالت و کیفیت‌قسمت اعظم اشعار وسرودهای گاتاهاست که به‌نحو

بی‌نظیری بهتر ازقطعات موزون ما بقی اوستا حفظ و نگهداری‌شده‌است. این‌موضوع مطمئناً ثابت می‌کند که ضمن‌نگارش، رونوشت‌برداری و یا ترجمه، گاتاها همانند شیئی‌بسیار مقدس و منزه وبه صورتی غیر قابل لمس‌تر از سایر متن های منتقله برای ما به خوبی حفظ وبه یادگارمانده است. باید درنظرداشت که تنها لهجهٔ قدیمی وغیرعادی گاتاها قادربه اثبات کهنه‌گی وقدمت آن ازبقیهٔ اوستا نمی‌باشد. لهجهٔ قدیمی گاتاها نه تنها بسیاری‌ازقسمت‌های بسیارقدیمی اوستا رانشان داده ومشخص‌می‌کند ، بلکه ، بسیاری ازآنها راکه به‌نظرمی‌رسد تحریف‌شده وتغییریافته‌اند نیزبه خوبی عیان می‌سازد .

ولی‌آنچه که بدون‌شك موجب مشخص‌نمودن گاتاها ازسایرقسمت‌های اوستا گردیده وثابت می‌نماید که گاتاها متعلق به‌دورهٔ بسیاردورتری‌است، حالات ومشخصات آن است که ازقرارمعلوم مارا به دوره‌ای که متعلق به دورهٔ زندگی مؤسس و پیدایش فلسفه ودکترین‌آن است‌می‌کشاند، به‌آن زمانی که زرتشت ونخستین پیروان ومریدان وی هنوز زنده بوده وبه‌تبلیغ‌آئین‌خویش اشتغال داشته‌اند، زمانی که‌آنان بی‌هیچ‌شکی برای دورهٔ اوستای‌جوان درحکم شخصیت‌های گذشتهٔ دوری‌بوده‌اند .

درگذشته که فرصت بیشتری‌داشتم برای‌تثبیت وبه‌پیش راندن موضوع‌فوق ، مقاله‌ای تحت عنوان **Ostirânische Kultur im Altherthûm** چاپ و انتشاردادم که تا به حال‌درهیچ مرحله‌ای رد وتکذیب نشده است. بعدها دکترمیلز[۱] در پخش وتثبیت‌این‌ایده‌ها وعقاید، درترجمهٔ زنداوستا، قسمت‌سوم‌یسنا وغیره‌ـ کمك‌های موثر وذی‌قیمتی‌نمود:ـ « همه چیزدر گاتاهامتین وحقیقی‌هستند . **روح گاوها**(روان آفرینش) **Kine Soul** درحقیقت شرحی‌شاعرانه وهمانندشیون وندبه‌ای‌است رسا و الوهیت با فنا ناپذیریش **Deity With His Immortals** ، توصیفی است از شنوایی، گویائی وبینائی همه چیزدرهمه حال. اما با این‌استثنائات معانی‌بیانی، هرچیز که توجه راجلب‌نماید، درمنتهادرجه، عملی‌وشدنی‌است. **گرهما Grehma وبندوا**

۱) *The Zend Avesta, part III Yasna,* etc., translated ly L.H.Mills (*the Scared Books of the East,vol* XXXI., P.XXI).(کتب‌مقدس‌مشرق زمین)

Bendvaکرپان‌ها Karpansکاوی‌ها Kavis یوسیج‌ها(ks-) Usijs هرگز
هیولاهاودیوهای افسانه‌ای نیستند. همچنانکه اژدهائی‌موجودیت این هیولاها راتهدید
نکرده‌است، هیچ‌وجودافسانه‌ای نیز از آنان‌حمایت ننموده‌است - **زرتشت ، جاماسپ**
Jâmâspa **فره شوشتره** Frashaoshtra **میدیوما** - Maidhyô mâh ،
اسپیتاماها Spitamas ، هوگواها Hvogvas ، هی چت - اسپاها Haêchat
aspas -آنقدرحقیقی بوده وآن‌چنان باسادگی وبی‌منظوری در گاتاها یادشده‌اندو
که خصوصیات ومشخصاتی در تاریخ گنجانیده می‌شود . وبه جزپیام‌ها والهامات، هیچ
چیزدیگر گاتاها معجزه نیستند .»

مادرآینده فرصت‌های‌به جایی‌جهت رجوع به‌این مطلب که شخصیت واقعی
گاتاها، وحقیقت فرضیهٔ منتشرهٔ فوق‌من، که گاتاها متعلق به دورهٔ بنیان گذار آئین
زرتشت است، داریم وبه‌موقع خود این مطلب برای خواننده آشکار خواهد شد . این
موضوع زمانی رخ خواهد داد که مادیده‌گان خود را به روی قسمت هائی که سرودهٔ
شخص زرتشت وسایر شخصیت‌های گاتاهاست ، آن چنان کسانی که در سنن تاریخی
پارسی‌ها همانند شخصیت‌های‌معاصرشان تقدیس ورعایت‌شده‌اند، بدوزیم .

افسانهٔ‌بعدی دربارهٔ زرتشت ، زندگی وکارهای اوست ، که ما آنرا پس از
زدودن هرگونه آرایش وپیرایه، به‌طوری که شناختن وی به‌آسانی‌ممکن شود ، ارائه
می‌دهیم[۱] . زرتشت ازیك خانوادهٔ شاهانه برخاسته ، ودودمان و نسب‌نامهٔ وی منتهی به
منوچهرمی‌شود . ازجمله‌اجداد وی می‌توان از اسپی تاما **Spitama** و هی چپ اسپا
Haêchat-aspa نام برد. پدروی **پوروشسب**Pourushaspa بوده‌است. مذهب
مقدس وسیلهٔ **اهورامزدا** به زرتشت آشکار ووی‌نخست **میدیو - ما** فرزند عموی خود
آراستی Arâsti رابه‌قبول این‌آئین دعوت نمود. سپس زرتشت بنابه امرخدای خود

۱) Cfr. Spiegel. *Erânische Altertumskunde*, vol, 1,P. 684 Seq: – "*Gushtâsp and Zoroaster*,, translated from the German of Spiegel, By Darab Dastur peshotan Sanjana, vide vol. II of the "*Civilization of eastern Iranian*" p p. 189–192

به قصر **گشتاسپ** پادشاه باختر ایران زمین رفته و وی را به‌پذیرش آئین خویش دعوت می‌کند . **جاماسپ** عاقل وزیر وی بوده است . **پیامبر** نخست موفق به جلب نظر وی و برادرش **فره شوشتر** شده وسپس شاه وهمسر وی نیز به‌آئین وی‌می‌گروند . درهمان‌جا بوده که وی مذهب خود را علناً اعلام نموده وآن را استحکام بخشیده است. پس از آن زرتشت با **هووی** Hvôvi یکی‌ازدختران **جاماسب** ازدواج کرده‌است. ولی‌به زودی مرگ اورادر ربود و وی‌آن قدر زنده نماند که شاهد دیدار نخستین میوه‌های مذهب خویش باشد .

بخش یکم

سرایندهٔ گاتاها

اکنون نظری اجمالی به نام آن کسانی که در گاتاها از آنان یاد شده است، می‌افکنیم .

موضوع قابل‌ملاحظه انتساب وارتباط این نام‌ها با افسانهٔ زرتشت است که ما البته مطلب را از استثنایات مبالغه‌آمیزمجزا کرده وسپس ارائه می‌دهیم . ما نامهای زرتشت ، ویشتاسپ Vishtâspa جاماسپ و **پروشسپ** را در کنار **میدیو ماوگ** Maidhyômaogh ، نام‌های فامیلی‌هوگو، **سپتیما** ، وهیچت اسپا، وخانواده‌های شخصی زرتشت وجاماسپ یافته ایم . وسرانجام از دخت‌پیامبر نیز در گاتاها یادی شده است . اما با مختصر استثناء ، ماهیچ یك ازنام هائی‌را که درافسانه‌های حماسی‌مشهور ایران وهمچنین دربقیهٔااوستا همانند ـ **تراتنون یا (فریدون)** Thraêtanona **کرساسپ یا گرشاسپ** Keresâspa **هئوشبانك یا هوشنك** Haoshyaga **کـوی هوسراو یا کیخسرو** Kavî Husrava **آرجات اسپا یـا ارجـاسب** Arjat-aspa ـ یاد شده و به‌کار رفته‌اند ، در گاتاها نیافته ایم . **ییما یا جمشید** Yimaفقط دریکی از پیام ها نام برده شده‌است.

آیا این یك‌حادثه و اتفاق‌محض‌است؟ یانه‌این که گاتاها از شخص زرتشت و نخستین رفقای وی برای ما به ارث رسیده وطراح تجارب ، امیدها ، آرزوها و ترس های‌آن ازهمان حلقهٔ باریك ناشی ومنبعث شده است ، یك فرضیهٔ احتمالی‌بیش‌نیست. تثبیت ومحقق نمودن حقیقت این فرضیهٔ احتمالی، ، درصورتی که متعهدشویم پیام‌هارا

درمکان‌هائی که اسامی فوق‌بدان مرتبط می‌شوند ، آزمایش کنیم ، بسیار سهل وآسان خواهد بود .

طبق اطلاع و بنیش‌من ، نام زرتشت جمعاً شانزده بار در گاتاها به‌کار رفته است. در گاتا آهونه ویتی سه‌بار ، در گاتا او شته ویتی پنج بار، در گاتااسپنته مینیو ۲ بار ، در گاتا **و هوخشتره** دو بار وبالاخره به‌نسبت محتویات گاتاها،و هشیتوایشتی از همه بیشتر یعنی چهار بار نام برده شده است . با وجود این ، به نظرمن گاتا و هیشتوایشتی ، ازنظرزمان نسبت به دیگر گاتاها جدیدتر وبه‌اصطلاح‌جوان تر است. در بند های مقدماتی آن که از زرتشت ، کوی ویشتاسب **Kavî Vîshtaspa** پوریو- **چیستا** **Pourv-chista** ، دختر زرتشت و **فره شوشتر** نام‌برده شده است ، به نظرمن‌چنین می‌رسد که یك‌عطف به ماسبق‌ویا یك تجدید‌خاطره‌ای از دورهٔ زرتشت شده‌است. ومن نمی توانم باور کرده وبه‌خود به قبولانم که سرایندهٔ مستقیم این بندها یکی ازاین اشخاص باشند .

جالب ترین ومهم‌ترین قسمت‌های گاتاها سرودهائی‌است که درآن هازرتشت به عنوان اول شخص صحبت می کند . مثلا برای نمونه دریسنای چهل‌وششم بندنوزده چنین می گوید : -

[(یسنای ۴۶- بند ۱۹)] - اوآن چنان کسی که بهترین حاجت مرا که زرتشت‌هستم برآورد، ارواح‌آسمانی برایش به عنوان اجر از نعمات فراوان سرزمین جاودانی عطا خواهند کرد .

من تصورمی کنم ، چنین پیامی که از زبان زرتشت گفته می شود ، ازسایر پیام های اوستا که درآن ها پیامبرخود شخصاً صحبت نکرده و متن‌ها وسیلهٔ پردازنده خوانده می شود ، به طور مسلم وروشنی برجسته‌تر ونمایان‌تراست .

برای مثال درآغاز یسنای نهم (که بدون شك یك سرود مقدس قدیمی‌است و درنخستین نظر چنین نمایانیده می‌شود که زمان بسیار بعیدی پس از زرتشت سروده شده است .) وقتی که می گوید :-

«به هنگام بامدان هوم نزد زرتشت که آتش‌را تقدیس‌میکرد و گاتاها را با صدایی‌بلند می‌سرائید آمد . وزرتشت ازاو پرسید : ــ ای‌مرد که هستی‌تو! که در تمام جهان خاکی‌به دیدار نیکوتر ازهمه‌ای که تا حال دیده‌ام ، ای درخشنده‌جان . »

ما مطمئناً مختاریم ازلحاظ خصوصیت متفاوتی که در گفتارهای قبلی‌وبعدی که زرتشت در آن ها نامیده شده است ، برحسب عصر مربوط ، نتیجه گیری کنیم . پرفسور الدنبرگ Oldenberg به‌تازگی‌ضمن یك طریقهٔ مقایسه‌ای جالب توجه ، امتیازفوق‌العادهٔ بین‌سروده های قدیم‌تروجدیدتر ریگ ودا Rig - veda را ، بامورد توجه قراردادن این امکان ، که‌آیا سبك بیان اشعاری این چنین هم زمان و مطابق‌با وقایع حقیقی تاریخی عصر مربوطه خود هست یا نه ، ثابت کرده است . به‌این ترتیب گفتارهیجدهم ریگ ودای هفتم از سایر سروده های همین کتاب که به ظاهر دارای همان قدمت هستند به خوبی تمیز داده می‌شود ، زیرا . مصنف‌آن در جنگ بزرگی که‌پادشاه سوداس Sudâs نموده به‌سان نبردی که بتازگی اتفاق افتاده ، صحبت می‌کند، درحالی که درسایرسروده های موردبحث ، ازاین نبرد به‌سان یك واقعهٔ‌تاریخی که در زمان گذشته ودوری اتفاق افتاده است ، یاد می‌شود .

چنانچه ما بند نوزده یسنای چهل وششم را بسان سرودهٔ زرتشت بپذیریم ، بدون شك سایرسرودهای مشابه را که درآن‌ها نیز زرتشت به صورت اول شخص است سرودهٔ‌شخص‌زرتشت‌قبول‌خواهیم کرد. زیرا، به‌هرصورت‌این‌قسمت‌ها سرشارازتلمیحات و اشارات شخصی زرتشت است . زرتشت ، در گفتار چهاردهم ، با کلمه‌ای این چنین همراه است : ای زرتشت ، چه کسی‌دوست توست ؟. معهذا این گونه کلمات، عقاید را در مورد سرچشمه گرفتن سرودهای مقدس از شخص زرتشت رد نمی‌نماید . زیرا در روشن‌ترین‌قسمت‌این گفتار که بندآخرین آنست مجدداً زرتشت به‌صورت پاسخ دهنده واول شخص‌جلوه گری می کند، زمانی که می گوید، « او کی‌ویشتاسپ است» و سپس آورنده پیام با وضوح بیشتری مشخص می‌شود، «من هرگز دوست و یاوری چون

کی ویشتاسپ نیافته‌ام » [۱]

زرتشت درقسمت زیادی ازسروده‌هایش ازافراد فامیل‌خود مانند اسپی‌تاما یاد کرده و از فرشوشتر و دژاماسپ Dê Jâmâspa نام برده است و خود به‌صورت اول شخص، هم چون گفتاری که دربالا به‌آن اشاره شد، به‌آنان ، بهشت را به‌سان اجر و پاداشی جهت ایمان صادقانه وپاکشان وعده می‌دهد .

اگر به اشته‌ویتی‌گاتا مراجعه‌کنیم در سرودهای مقدس یسنای چهل سوم اشعاری خواهیم یافت که به‌طرزی روشن همانند آنچه که دربند نوزدهم و چهاردهم یسنای چهل وششم مشاهده کردیم ، زرتشت خود در مقام اول شخص جلوه‌گرشده و به سئوالات مستقیماً پاسخ‌می‌دهد :ـ « من زرتشت دشمن جاودانی دیوها و دروغ‌پرستان بوده وحامی و پشتی‌بان قوی‌راستان و مؤمنان تاآخرین حدتوانائی خواهم بود . » [۲] و سرانجام، این گفتار، درحالی که زرتشت به‌حال سوم شخص درآمده است چنین‌خاتمه می‌یابد: «اکنون زرتشت وتمامی کسانی که هواخواه اهورامزدا هستند، خود رابرای سرای جاودانی [دنیائی که محل ارواح درستکاراست] آماده می‌کنند.»

زمانی که سراینده درقالب سوم‌شخص ازخود صحبت می‌کند، مانباید دچار شگفتی شویم. زیرا نظایر این‌گفتارها را در ریگ‌ودا (37,4 و VII,42,6) نیز می‌توانیم به‌یابیم. ازقرارمعلوم درزمان‌های دورهم چون عهداوستا و ریك‌ودا چنین‌رسم بوده که سرایندهٔ سرودهای مقدس درحال سوم شخص‌صحبت‌می‌کرده است؛ وحتا چنین روشی درشعرپردازی عصرحاضر نیزچندان غیرمعمول نیست.

۱ــ ترجمه‌کامل گفتار چهاردهم یسنای چهل‌وششم چنین است. «۱٤ ـ ای زرتشت کدام‌یك ازگروندگان دراتحاد ایمانی دوست‌توست ویاکسی‌که به‌شهرت نیك‌خواهد رسید . ـ کی‌کشتاسپ یاورآئین است.کسی‌که دربهشت درساحت تو به‌سر برد، ای مزدا اهوراکسی است که باسرودهای پاك‌منشی‌اورا می‌ستایم.صفحه ۹۳ ـ سروده‌های‌زرتشت وترجمه استادپورداود .

۲ ــگفتار هشتم ازیسنای چهل وسوم‌چنین‌است، «پس‌من بدوگفتم‌نخست منم زرتشت و تا باندازه‌ای که در قوه دارم دشمن حقیقی دروغ پرست و یك حامی قوی از برای دوستان راستی خواهم بود . تاآن‌که ازاین سبب به‌کشور جاودانی بی‌کران توانم رسید ، همیشه این چنین ترا ستاینده و سرودگو خواهم‌بود ای مزدا، صفحه ٦٥ بند هشتم . سرودهای زرتشت . ترجمهٔ استادپور داود .

اکنون ما اوشتهویتی گاتا را رها کرده وبهآهونه ویتی گاتا باز می گردیم .
دراینجا ما بهیك تغییر برجسته و قابل توجهآگاهی می‌یابیم. زیرا در بندهای ششمالی هشتم یسنای بیست‌وهشتم شاهد گفتارهائی‌هستیم که درآنها سراینده درحال اول‌شخص صحبت می کند و بااستدلالی که گذشت معتقد می‌شویم که‌بدون هیچ‌شك سرایندهٔ این قسمت‌ها در زمان مؤسس دکترین جدید می‌زیسته است. به‌هرصورت‌عقیدهٔ من‌متمایل به‌این‌مطلب است که مصنف این‌بندها زرتشت نبوده وسرودهٔ یکی ازمریدان معاصروی می‌باشد .

باری سراینده در بند ۶و۷و۸ـ یسنای بیست و هشتم، خدای خود را چنین نیایش میکند.ـ [«قسمتی ازبند ششم]ـ ارزانی‌بدار [توای‌مزدا] توان‌ونیروی راستی ونیك‌اندیشی را به‌زرتشت وهمهٔما».

– « Bestow (thy) powerful spiritual help upon zarathushtra and upon all of us,»

(قسمتی ازبندهفتم) ـ «به‌بخشای نیرو به گشتاسپ وبه‌من».

– «Grant power unto vîshtâspâ and to me»

(قسمتی ازبند هشتم) ـ « من ازتوای اهورا عاجـزانه بهتـرین خوبی‌ها را (بهشت را) برای فرشوشتر پهلوان وخود درخواست می کنم»[1]

– «I Beseech thee, grant the best good to the hero frashaoshtra and to me»

توازن دراین سه بند به اندازه‌ای روشن و گویاست که پذیرش این موضوع را کهلااقل سرایندهٔ این‌سه‌قطعه زرتشت ، ویشتاسب وفرشوشتر نیستندرا برای‌ما میسر

۱ـ ترجمه کامل سه بند فوق چنین است : (بند ٦) ـ «بیا ای بخشایندهٔ پاك، تو ای مزدا، دیرزیوی را، خوشی‌نیرومندی را، بانیك اندیشی، باراستین‌گفتارها، به‌زرتشت ارزانی بدار ، هم‌چنین برای ما ای اهورا تا کـه آسیب‌های‌کینه‌جو را شکست دهیم» ـ (بند ۷) ـ «بده ای پاك آن خوشی سودهای‌نیك‌اندیشی‌را، بده‌توای‌آرمئیتی(اندیشهٔرسا) آرزوی‌گشتاسب را ومارا، به‌بخشای‌توبخشایش‌ها رااای مزدا وای توانا تاکه ما مانتره‌ها (سخنان‌پاك ایزدی) را به سرائیم».ـ (بند۸) ـ «ای بهتراز همه، ای‌که با بهترین راستی همراهی ، ای اهـورا بهشت تورا از روی مهر درخواست می‌کنم برای فر شوشتر دلیر و برای‌خود ماها وبرای‌آنان که بی‌گمان می‌بخشائی‌نیك‌منشی‌را برای همهٔ زمان(همیشه)»صفحه‌های ٤٧ـ٥٢ـ٥٧ـ گزارش گاتاها نوشتهٔ مـ اورنگ.

می‌سازد. وبه این‌ترتیب مسلم‌می گردد که مصنف این‌سه گفتار به‌طور حتم‌شخص‌زرتشت نیست .

به‌نظراین‌جانب یسنای بیست‌ونهم نیزهم‌چون یسنای بیست‌وهشتم بطورمسلم اثرزرتشت نبوده وسرودهٔ یکی ازیاران ومریدان وی می‌باشد. درسرود بعدی (یسنای ۲۹) این‌مصنف وشاعرپردازندهٔ **گئوش اوروان** ، geush urvae [«رُوان گیتی-روح گاو- مام‌زمین - the kine-Soul »] برای یاری ونجات خویش ازنکبت و پریشانی که مردم شیطان صفت برایش بوجودآورده و می‌آورند ، از ارواح آسمانی heavenly spirits کمك می‌طلبد. ارواح‌آسمانی **زرتشت** را به‌سان پیامبری با گفتارهای نیکووآموزش‌های پسندیده‌اش بدومعرفی‌می‌نمایند. ولی **گئوش اوروان** به این‌وعده راضی نشده واز روان‌های فلکی درخواست می کند برای نجات ویاوریش ، این بشر ضعیف را دلیری ، توانائی و نیرومندی بخشد . بنا به تعبیر وتفسیر من گاتای بیست‌ونه مشتمل بربندی است که در آن اهورامزدا توبه والتماس **گئوش اوروان** را پذیرفته‌وبه‌وی قول‌می‌دهد که به‌پیامبرضعیفش کمك کرده ومجدداً توان‌وخصایل‌جاودانهٔ خویش را بروی فرو دمد، به‌حدی که زرتشت قادر به‌انجام خواسته‌های **روان‌گیتی** وپیش‌بردن وظایف مشکل‌خویش گردد. [1]

۱ـ ترجمهٔ کامل بندهای فوق‌چنین‌است . (بندا) ـ «به شما روان جهان دادخواهی خواهدکرد. برای‌چه مراآفریدید؟ که مرا ساخت؟ فراگرفت مراخشم،چپاول وستیزه، پریشانی وآشفتگی‌وسختی، نیست برای من نگهبانی جز از شما، پس به من به‌نمایانید نیکان‌را، کوشش کنندگان را».ـ (بند٦)» آن‌گاه اهورا مزدای دانای خوشبخت سازنده با خردمندی دهان به سخن‌گشوده گفت: نیست‌یك‌سرور دانا، نه‌رهبری‌کننده ازروی راستی، بنابراین، آفریدگار ترا (زرتشت‌را) بیافرید. به راستی‌برای افزایش‌دادن وهم‌چنین برای‌کوشا بودن، (بند ۸) برای من دراین جاآن یگانه داناکه آموزش‌های مارا گوش داد خود زرتشت سپتامه‌است باخواست ما مزدا برای راستی وفرمان را پذیرفت‌آن‌که به اوگفتارشیوا داده شد». ـ (بند ۹) ـ «اما آن‌گاه جهان‌روان که در رنج ناامیدی، ناتوانی‌براو روی‌آورده بود، به‌گفتار پیشوای دلیربه کام فرمان روائی‌را (برای‌او) آرزو کنان بالید، باشد که او همیشه زمان پایدار شود، به‌او نیرومندی پشتیبانی ارزانی گردد». صفحات۱٤ ـ ٤۹ ـ ٦٥ ـ ۷۰ ـ گزارش گاتاها نوشته م‌ـ اورنگ.

چون در ترجمه وتعبیر واژه زاستا که دارای٤معنی۱ـ رستن و روئیدن ۲ـ بازداشتن ۳ـ گریستن وندبه‌کردن ٤ـ روان‌شدن وگردش‌کردن دربند نهم یسنای ۲۹ بین اوستاشناسان اختلاف است وآقای اورنگ دربند فوق این واژه را به معنی‌بالیدن‌آورده است‌ـ برای مزید

←

آن‌چه از بررسی این‌تکه‌ها به‌نظرمن رسید این است که :

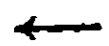
۱ـ طرز تصنیف و سرایش این‌قطعات ثابت می‌نماید که انتساب تصنیف این گاتا به **زرتشت** قابل‌قبول‌نیست‌و به‌طورحتم این‌یك‌سرودهٔ پس‌ازمرگ‌منتسب‌به‌وی‌است.

۲ـ این گاتا مشتمل بربند دیگری بوده است [ضمن تشریح درخواست **گئوش اوروان** به‌این بنداشاره شد] که مکمل این گاتا و حاکی ازاجابت تقاضای مجدد **گئوش اوروان** بوده که درطول‌زمان به عللی‌ازآن حذف و فراموش شده‌است .

۳ـ مطالعهٔ دقیق این‌ها (۲۹) ثابت می‌نماید که‌سرایندهٔ واقعی آن **زرتشت** نبوده ویکی ازرفقا ومریدان وی می‌باشد. سراینده، در این گاتا، از **زرتشت** به‌سان مردی که خدا برای نابودی افعال وحرکات شیطانی، وی‌را قدرت بیان و روشنائی‌جان بخشیده است، یادمی کند .

گاتا اهونه ویتی‌برای‌مشخص نمودن سراینده‌اش هیچ‌نوع کلید مطمئنی به‌ما ارائه نمی دهد . فقط در یسنای سی وسوم یك بار به نام زرتشت در حالت‌سوم شخص برخورد می کنیم وآن‌هم به‌هیچ‌وجه‌کافی برای اظهارنظر دربارهٔ مصنف این گاتا نیست. ولی هم‌چنان که خواهیم دید بندهای این گاتا حاوی تمامی علایم و مشخصات مختصه دورهٔ زندگی مؤسس دکترین می‌باشد وازاین جاست که ما متوجه می‌شویم قدمت و وابستگی این گاتا به‌دورهٔ زرتشت بدون ایراد می‌باشد . در طول این گاتا، چندین‌بار سیرت وحالات اخلاقی دکترین زرتشت‌و عقاید مذهبی وی‌به‌نحو مبسوطی تشریح شده است وازطرز سرایش‌آن چنین برمی‌آید که یکی ازمریدان وهواخواهان هم‌دورهٔ وی که وظیفهٔ رهنمائی نیز به‌عهده داشته است مبادرت به‌سرودن‌آن تعالیم ودستوراتی که مستقیماً ازدهان زرتشت شنوده، نموده‌است .

شاعر دربند ۸ یسنای چهل و نهم گاتا سپنته مینو ضمن یادکردنام فرشوشتر



اطلاع ترجمه همین بند را که وسیله آقای استاد پورداود در صفحه ۱۵ **گات‌ها سرودهای زرتشت** شده و این واژه را به معنای نارضایتی آورده است عیناً نقل می‌کنیم : (بند ۹) . آن‌گاه از روان‌آفرینش خروش برخاسته (گوید)آواز مرد ناتواتی‌به من رسید، مرا خواهش مرددلیر وزورمندی بود. کی چنین دلاور زبردستی‌به فریادم خواهدرسید.

بدون‌آن که به‌طور مشخص نام‌خود را ذکر کند ، به‌خود اشاره کرده است.[1] و دربند بعدی ضمن اشاره به‌جاماسپ ازفرد دیگری به‌منزلهٔ یکی از اساتیدکترین جدید یاد می‌کند که ممکن است از روی قراین گشتاسپ باشد vide Dr Mills, S.B,E [2] vol 31,P,166. هیچ‌چیز مانع‌ازاین که ، زرتشت‌را سخنوربزرگی‌قبول کنیم،نیست. دراین یسنا نیز، متوجه مواردی می‌شویم که‌مسلم‌می‌سازد این گاتانیز درزمان زرتشت، سروده شده است‌وکلمات آخرین‌بندیسنای چهل‌ونهم هنگامی که می گوید : ـ تو (ای اشاوهومن) به‌عنوان کمـك برای زرتشت که از شما استم‌ـداد می کند چه دارید ؟ what hast thou as a help for zarathushtra who invokes thee« ؟ این‌مطلب‌را که مصنف این گاتا زرتشت است، تکذیب نمی‌نماید.

مهمترین وجالب‌ترین‌قسمت سپنته مینو گاتا بندهای ۵و۶ یسنای پنجاهم‌است که تنها وبرای‌نخستین‌بار به بهترین وجهی‌وسیله دکترمیلز تشریح و بیان‌شده است(۲)در بندششم زرتشت درحال‌سوم شخص ظاهرشده ودرحال ستایش صدای خود را اوج داده وازاهورامزدا ومهین‌فرشتگان چنین درخواست می کند: «ممکن‌است آئین‌مرا وسیلهٔ منش‌پاك بمن‌بیاموزی».[4] «In good mind mayhe announce my laws » بدیهی است که شاعردراینجا نیزهمانند آنچه که دریسنای‌سی و سوم مشاهده کردیم ، بدون‌آن که از خود نام به‌برد خویشتن را در کنار زرتشت قرارداده است این شخص

۱ـ ترجمهٔ این بند چنین است ـ «خواهشم از تو این است ای اهورا که فرشوشتر را به خوش‌ترین آمیزش باراستی موفق گردانی و به من نعمت‌کشورجاودانی خود ارزانی‌داری ، هماره خواهانیم کـه پیك تو باشیم» صفحه ۱۱۳ سرودهای زرتشت ترجمه استاد پورداود.

۲ ـ یسنای چهل‌ونهم بندنه:

فرامین ایزدی هرشخص با ایمانی‌را به‌کمك ما می‌خواند، تا ازآمیزش طرفدران‌نیکی با دروغ پرستان جلوگیری‌کند. روان‌هائی این چنین متحد باید تنها برای اعمال‌خیر پاداش دریافت دارند، واکنون باجاماسپ است‌که دراتحاد شجاع باشد،

۳ـ کتب مقدس مشرق زمین‌ـ صفحه ۱٦٧

٤ـ ترجمه‌کامل بند ٥و٦ یسنای‌پنجاهم‌چنین‌است: بند٥|« آری‌ای‌مزدا اهورا وای‌اشایك اشارهٔ صریح وآشکار شما ما رابه فردوس رساند . چه دوستی ومهربانی شما نسبت به پیغمبرتان یقینی‌است»* بند٦ـ «پیامبرستایش کنان صوت خود را بلند می‌کند ای مزدا آن دوست راستی زرتشت‌تا آن‌که زبانم رابه راه راست رهنمون شوی‌ای‌آفرینندهٔ قوهٔ خردبه توسطمنش‌پاك مرا **ازآئین‌خویش بیاموز***

شاید گشتاسپ وچه بساهم که جاماسپ باشد . به هرحال این شخص درکلیه سروده‌ها ، خود رانه به‌صورت یك شاهزاده ونه‌درلباس یك اعیان‌زاده بلکه‌درقیافهٔ یك‌فرد کوچك مذهبی ظاهرساخته است . کسی که تمام امکانات خود را جهت فزونی توان زرتشت به کاربرده وباهم پیمان‌شدن باوی درمعرفی و گسترش انواع اصلاحات اقتصادی، اجتماعی وسیاسی زرتشت شرکت جسته است . ما در فصول آینده ضمن بررسی دقیق جوانب و ومحتویات ایدهٔ زرتشت‌به تحقیق درخواهیم یافت که زرتشت دررل یك‌پیامبر، نه تنها مذهبی را ارائه‌داده که ازنظرموارد اخلاقی‌درتاریخ ادیان‌درخشندگی خاصی‌داردبلکه درقالب یك مصلح بزرگ اجتماعی یك دورهٔ سازندگی و پیشرفت همه جانبه در شئون زندگی مردم ایران باستان به وجودآورده است. طبعاً این چنین ایدهٔ مترقی با چنان پیروزی‌هائی که بدست‌آورد، جز با کمك شاهان وشهزادگان میسور وممکن‌نبوده‌است.

قبلا دربارهٔ این‌عقیده‌ام که گاتا وهشیوایشتی متعلق به‌دورهٔ مابعدعصرزرتشت است ، مختصراً اشاره کردم . وفقط باقی مانده سرودمقدس یسنای پنجاه یکم‌یا گاتا و هوخشترا می‌باشد که سراینده‌اش بدون‌شك شخص زرتشت‌است. این ادعا هم متکی بر دلایل مختصه‌ای‌است که این‌یسنا دربردارد وهم به‌علت شباهت چندجانبه‌ای است که گاتا وهوخشترا بایسنای چهل وششم که قبلا سرایش‌آن وسیله زرتشت تثبیت گردید، دارد. دکترمیلزدرجلد سی ویکم **کتب‌مذهبی‌مشرق زمین** صفحهٔ ۱۸۲، این‌مسئله را دقیقاً بررسی‌نموده است .

شاعردریسنای پنجاه ویکم وپنجاه دوم‌درست همانند بندچهارده یسنای‌چهل وششم [1] شخصا مبادرت به سئوال می‌نماید: ای اهورا چه کسی دوست وفاداراسپی‌تاما ، زرتشت است. «Who, o Ahura ! is a Ioyol Friend to the-Spitâma, to Zarathshtra ? » وآن گاه برای‌نخستین‌بار به‌طرزی‌منفی پاسخ می‌دهد: «بدکار

۱–[14. «Whom hast thou Zarathustra! thus a holy friend for the great cause? Who is it who thus desire to speak it forth? (Zarathushtra answers) « it is our Kavi Vishtàspa the heroic . » Tans note]. ترجمه‌فارسی این‌بند درپاورقی‌صفحه ۱۲ آمده است

ملحد وثنا گوی فرو مایه، پناه خواهی‌زرتشت رانپذیرفت »، (به‌بند ۱۲مراجعه کنید). سپس دربندهای ۱۳ الی۱۵ــ نخست جزای بدکاران ودروغ پرستانی چون کرپان‌ها را تباهی وفروافتادن به‌خانهٔ دروغ‌قرارداده واجر وپاداش یاران خود وهواخواهان راستی را بادورنمائی ازبهشت تشریح می کند وسپس‌مبادرت‌به‌شمارش یکایك این‌یاران راست اندیش نموده ودرمرحلهٔ نخستین ازکی گشتاسپ یاور دین و سپس فرشوشتر، هوگو و جاماسپ دولتمند بزرگ و بالاخره از میدیوماه ازدودمان سپنتمان نام برده و سرانجام درپایان‌بند هجدهم زرتشت این‌چنین درخواستی‌ازاهورا برای‌یاران‌خود می کند : «از توطلب می کنم ای‌مزدا که پناه استوار آنان (یعنی گشتاسپ ـ فرشوشتر وجاماسپ) باشی »[1] – ' And grant me also , O Mazda ! that thay, that is vishtâspa and Frashaoshtra and Jamaspa, – may adhere Firmly to Thee . خلاصهٔ مطلب، زرتشت ازخدا برای‌استواری‌وپای‌بندی ایمان نخستین مریدان‌آئین خود، کمك درخواست‌می کند ، تاآنان به‌آن چه که ازراستی و درستی اصول‌تعلیمات وی واقف‌شده‌اند ، صادقانه مؤمن باقی‌بمانند .

۱ــ ترجمه کامل این بند ها به‌ترتیب چنین‌است . بند۱۲ یسنای ۵۱ــ «او زرتشت اسپنتمان را درگذرزمستان این‌چاکرفرومایه‌کاوی ازخودخشنود نساخت وقتی‌که او(زرتشت) با مرکب خویش‌که ازسرما می‌لرزیدند ازاوپناه خواست وپذیرفته نشد. بند۱۳ــ «این چنین این‌نفس دروغ‌پرستی پاداش یقینی‌هدایت شدگان‌راه راست‌را ازخود دورنموده روانش‌درسرپل چنوات هنگام حساب واپسین دربیم وهراس‌خواهدبود ، برای‌آن‌که ازکردار وگفتار خویش‌از راه راست دورافتاد» *بند ١٤ــ « کرپان‌ها نمی‌خواهندکه درمقابل قانون زراعت سراطاعث فرودآورند ، برای‌آزادی که ازآنان به‌ستوران می‌رسد . توقضاوت خود رادرحق‌شان‌ظاهرساز که آیا درروز قیامت نظربه‌کرداروگفتارشان به‌خانهٔ دروغ درخواهند آمد یانه* بند ١٥ــ پاداشی‌که زرتشت برای‌یارانش درنظر دارد، همان است‌که ازاول درسرای پاداش مزدا اهورا دریافت نمود . دررسیدن بآن‌ای‌اشاوای‌هومن چشم امیدم‌به سوی‌نیکی‌شماست »: بند١٦ــ «کی گشتاسب با (داشتن) سلطنت برپیروان دین، خود نیز آئین اختیارنمود وطریقهٔ پاك منشی‌که اهورای‌مقدس واشا بنمود برگزید. این‌چنین امیداست که‌کار به‌کام و آرزوی ما انجام‌گیرد :. بند ١٧ــ« فراشسترهوگودخترگران‌بها و عزیزی رابه زنی‌به من داد. پادشاه توانا مزدا اهورا وی رابرای‌ایمان پاکش‌بدولت راستی‌رساناد :. بند۱۸ــ جاماسپ هوگو دولتمند بزرگ نیز به دین‌آئین وبه راستی‌ایمان‌آورد .کسی‌به این‌کشورجاودانی‌بگرودکه دارای‌نهاد نیك است. از توخواستارم ای‌اهورامزداکه پناه‌اسنوارآنان باشی:. بند ۱۹ــ «میدیوماه ازدودمان سپنتمان پس‌ازآن‌که به‌کنه‌پی برد وبه‌شناخت‌آن‌کسی را که ازبرای جهان‌دیگرکوشاست همت‌گماشت‌تا دیگران رانیزبیاگاهاندکه پیروی‌آئین‌مزدا درطی زندگانی‌بهترین چیزهاست». صفحات۱۳۱ ۱۳۲ــ۱۳۳ گاتها ــ سرودهای زرتشت ترجمه وتألیف‌استادپورداود .

نتیجه بررسی وپی جوئی ما ازروی نام هائی که در گاتاها به‌کار رفته‌اند وبه خصوص ازروی حالاتی که زرتشت درسرودها داشته‌است ، به این‌قرار‌است.

۱ـ تمامی گاتاها به جز یسنای پنجاه وسوم همگی در دورۀ زندگی زرتشت سروده شده‌است. ملاك قضاوت‌ما تفاوت واختلافات مشهودی است که زرتشت‌در گاتاهای پیوسته به دورۀ خود با سایر قسمت‌های اوستا که مطلقاً مربوط به ادوار بعدی است ، دارد .

۲ـ تعدادی ازسرودهای گاتاها وبه خصوص یسناهای ۴۶ـ۴۹ و۵۱ به‌تحقیق سرودۀ شخص زرتشت می‌باشد .

۳ـ سایرسرودهای گاتاها مستقیماً وسیله زرتشت سرائیده نشده است، بلکه یکی‌ازرفقا، مریدان ویاهواخواهان وی‌آنها راسروده است. این‌مطلب بیشتر ازخلال سرودهای یسناهای ۲۹،۳۳ و۵۰ قابل‌درك وتشخیص است .

۴ـ به‌هرعنوان ، ما، دارای‌مجموعه‌ای ازسرودهای مقدس‌هستیم که درآن تنها یك‌روح‌حکم‌فرماست. تمامی‌این‌سرودهاحاکی ومبین یك‌نوع‌آرزو، امید ، اندوه وترس‌است. ازاین‌سرودها یك‌نوع اتکاء وایمان‌به دین وسرانجام‌یك‌نوع اعتمادوتوکل به خدا ، ساطع می‌گردد .

مقالۀ مادربارۀ **زرتشت در گاتاها** به‌اینجا پایان‌نمی‌پذیرد . بلکه‌بحث در بارۀ آن بطورمختصرتر درمقالۀ دیگری تحت عنوان اصلاحات زرتشت درعصر گاتاها ادامه می‌یابد .

The Reform of Zarathvshtra according to the Contemporory Deleaneations of the Gathas

بخش دوم

(اصلاحات مذهبی واجتماعی زرتشت)

هم‌چنان که قبلا بیان شد، زرتشت همانقدر که درامورمذهبی صاحب نظر بود درمسایل اجتماعی نیزورزیده ودقیق بود .

نظری به‌محتویات **گاتاها** ، مارا در کسب اطلاعات کافی دراین‌مورد مجهز و غنی‌می‌سازد. این‌اصل‌را هر گز نبایدفراموش کرد که هیچ گونه اصلاح جالب توجه و عظیم، بدون وقوع جنگ وخونریزی انجام‌پذیر نخواهد بود. به‌همین دلیل چنانچه ما به‌صفحات **گاتاها** چشم‌بدوزیم، دوره‌ای مصورازجنگ‌ها وزدوخوردهای خشن وآشتی ناپذیردرمقابل دید گانمان ظاهروآشکارخواهد شد .

به‌طور خلاصه : ازآن واقعهٔ عظیمی که درحدود سه‌هزار سال پیش درفلات ایران‌اتفای افتاد، چنین می‌توان یاد کرد. آریائی‌نژادان *Arian-people* که‌درنخست متشکل‌ازاجداد هندو ایرانی بودند ، از مسقط‌الرأس خود واقع در **اکسوس** (*oxus* آسیای‌مرکزی) به‌طرف پائین و مناطق جنوبی کوچ کرده و در دره‌های رودخانه‌های شمالی وجنوبی سلسله جبال **هندوکش** *Hindukush* اقامت ورزیدند . اما این کوچ گاه نخستین‌آنقدر وسعت نداشت‌وازآن چنان‌خاك سودبخش وحاصل‌خیز بهره‌مندنبود که بتواند اقامتگه تمامی قبایل وطوایف نورسیدهٔ آریائی نژاد باشد. توده‌های مهاجر نو رسیده جای را آن چنان ترك کردند که قسمتی از مهاجرین نخستین روی به‌سمت مشرق برده وبه دره‌های سرسبز و حاصلخیز **رودخانه‌های سند** *Indus* **و پنجاب** *Punjâb* سرازیر گشتند. همین‌زمان بود که جدائی‌وتفرقهٔ قابل ملاحظه‌ای بین‌آریائی نژادان به‌وقوع پیوست. زیراآن‌عده ازقبایل ودسته‌جات‌آریائی که دراقامتگاه‌نخستین باقی ماندند، ملت‌بعدی‌ایران وآن‌عده که به‌سوی‌شرق جبال‌هندوکش وبه‌آغوش‌دره‌ها

وجلگه‌های رودخانه‌های سند وپنجاب‌رو بردند، ملت آتی‌هندرا تشکیل داده و به‌وجود آوردند. اینان در سرراه خود و درطی **دورهٔ تمدن‌ریك‌ودا** *The - Rig - Veda-epoch-of-civilisation* وضمن‌جنگ‌های‌بزرگ‌وپردامنه‌ای‌با **داس** *Dâsa* و **داسیو** *Dasyu* موفق به‌تسخیرمنطقه مهم وحاصل خیز اصلی پنجاب واطراف‌آن گردیدند.

آریائی‌نژادان نخستین،عموماً ازراه گله‌داری‌وشکارتغذیه‌می کردند. موقعیت جغرافیائی وآب‌وهوای مخصوص‌این‌موطن جدید،آریائیان را بدودسته متفاوت وحشی‌و متمدن منقسم ساخت. و ازهمین‌جا بود که دورهٔ تاریخ پرفراز ونشیب ایران کهن آغاز گشت. زمین‌هائی که درحیطهٔ‌تصرف نخستین‌ایرانیان بود، به‌هیچ‌وجه قدرت‌نگهداری آن همه‌دسته‌جات آریائی باحشم و گله‌هایشان را نداشت. آن عده از چادرنشینانی که زمین‌های تحت‌تصرفشان منتهی به جلگه‌های وسیع شده وبتدریج به‌زمین‌های مسطح‌تر پهن وباریك پایان می‌پذیرفت، برای پذیرش تمدن و پیشرفت درشئون مختلف زندگی اجتماعی قابلیت بیشتری داشتند. در حالی که در قسمت‌های دیگر که زمین‌هایش ناهموار، پرتل‌وتپه‌وبالاخره‌سنگلاخ بودچادرنشینان‌به‌صورت‌چوپانان آزادوشکارورزان وحشی باقی ماندند. درحقیقت **ایرانیان‌عصرگاتا** ـ *The-Iranian-people-of the-Gathic-period* ، یعنی‌آن زمانی که زرتشت رسالت‌عظیم خویش را آغاز کرد از سه‌دستهٔ کشاورزان پایبند تجمع، چادرنشین‌ها و دسته‌جات متضاد تشکیل می‌شدند. زرتشت درتعدادی ازپیام‌های خود ، هم‌چون حامی کشاورزان و افرادی که زندگی مترقی را انتخاب کرده‌اند، جلوه گری می کند. وی این‌دسته‌افراد را به‌ادامهٔ سعی و کوشش درراه‌آماده نمودن زمین جهت مزارع کشاورزی وهمت در راه ازدیاد پرورش گله‌تشویق، راهنمائی‌ونصیحت می کند. وبه‌این نحوخانواده‌های کشاورز وپایبندتجمع ومهاجرین مؤمن به‌مکتب زرتشت افزایش یافته ـ عقاید، طرززندگی وافکارآنان در خلاف جهت وعلیه زجر طلبی ، زور گوئی و بدکاری آن عده از چادر نشینان که به اقامتگاه‌های آنان حمله‌برده وزمین‌هایشان را همانند ملك‌موروثی خود تصرف‌وجای‌را برایشان تنگ ودرنتیجه زندگی‌آنان را ازهم‌پاشیده وپراکنده ساخته بودند، توسعه‌و گسترش یافت.

این اشارهٔ مختصر به‌حالت ابتدائی واولیـهٔ آریائی نژادان درمورد انقلاب اجتماعی آنان که درحقیقت سیر تاریخی مردم عهد اوستا می‌باشد، در اینجا کافی به‌نظر می‌رسد. در این مورد در کتاب خود تحت عنوان - *Ostirânische Kulter im Alerthum* به‌تفصیل‌سخن رانده‌ام و اکنون خلاصهٔ لازمی ازآن مجموعه را در اینجا ذکرمی‌نمایم. آنچه‌برای ما ازهمه‌جالب‌تراست قصدونیت مذهبی‌زرتشت‌ونخستین‌رفقا، مریدان وهواخواهان وی، آن چنانکه درمنازعات و کشمکش‌های بزرگ خود ظاهر شده وازمحتویات گاتاها قابل درك‌است، می‌باشد.

این زد و خوردها و کشمکش‌های حاصله بین چادرنشینان و کشاورزان از طرفی وبین وطرفداران پیامبرو دشمنان وی از طرف دیگر بسیار تلخ ، طعنه‌آمیز و ومتنوع است . این عصر ، زمان یأس و نا امیدی ومنتهی‌الیه گرفتاری وپریشانی بود ، به حدی که پیامبر کلماتی این‌چنین‌سوزندهٔ ویأس‌آمیز برزبان رانده است . « به کدام سرزمین رو کنم ، بله به کجا می‌توانم وارد شوم ؟»

:«To what land shall i turn, aye, wherein shall i enter.»

زرتشت ازاین که حتی رفقا و منسوبینش وی را با وجود مشکلات فراوانی که او رااحاطه کرده بود، تنها وبی‌یاور گذارده و فرمان روایان ملك از پشتیبانی وی خودداری کرده‌اند ، اظهارتأسف می کند (یسنای چهل‌وششم بند یکم) . البته چنین موارد غم انگیز و تأثر بار در گاتاها کمیاب است . زیرا زرتشت و رفقای وی همیشه گریزگاه و منبع نیرو والهامی برای فرار و توفیق برمشکلات خویش داشته اند ، و آن **اهورامزدا** *Ahura mazda* ، کسی‌است که‌آنان‌رااعزام‌داشته‌ودرکلیهٔ‌مراحل راهنما و یاور آنها بوده است . اینان با در نظر داشتن **اهورامزدا** بر پریشانی‌ها و گرفتاریهای خود فایق‌آمده وبه **او** هم‌چون **خدا** توکل‌می‌جسته‌اند .

زرتشت در سرودهٔ فوق (یسنای چهل‌وششم) پس از اظهار آن همه یأس و نا امیدی چنین می گوید : ـ (یسنای چهل وششم بند دوم)

« Yes I Know that I am Poor , that I Possess Scanty herds or Flocks, and Scanty Followers ; I cry to

Thee, be hold on me, O Ahura ! and bestow on me help even as a Friend. (Yasna XLVI , 2)

«ــ آری ، من می‌دانم که بی‌چیزهستم ، که مالك گله‌ای کوچکم، که یاران من‌اندك هستند ومن به‌درگاه توفریاد می‌کنم، یاور من باش ، ای اهورا ! یاوریت را بمن ارزانی بدار ، حتی‌آن چنان که دوستی کمك خود را به رفیقش عطا می‌کند . »
(یسنای چهل‌وششم ــ بند دوم)

هوشیاری و التفاتی که اهورا مزدا شخصاً در انتخاب و اعزام زرتشت به دنیا برای اعلام دکترین جدید به بشریت به‌کار برده واین که خدا همیشه همانند یاورو ناصحی‌در کنار پیامبر خود ایستاده با وضوح و روشنی کامل در گاتاها منعکس است. پیامبردر یسنای چهل و پنجم بند پنج مستقیماً این‌مطلب را وقتی که می‌گوید « **خدا** مرا باکلمهٔ بهترین‌بشرخطاب‌نمود، »بیان می‌نماید. او ازنخست‌جهت‌وحی‌والهام‌انتخاب شده‌است (یسنای چهل‌وچهارم ــ بند۲) . اوضمناً آمادگی‌خویش‌را برای پذیرش‌وقبول مسئولیت ووظایف پیامبری اعلام می‌نماید : ــ

I Will profess myself as your adorer, and will Contenue so as long as I may be able through the Support of Asha ,

« من‌عاشقی‌و ستایش گوئی‌تورا پیشهٔ خود قرار می‌دهم ومراقبت وتقویت‌اشا را تاآخرین حد امکان وتوانایی‌ادامه خواهم‌داد.» پیامبر دردعاهای خود **اهورامزدا** را تنها عامل پیروزی خود در نیل به هدف های خویش می شمارد . (یسنای پنجاهم بند ۱) . وی بافخری تمام خود را رفیق ویار اهورا می خواند . (یسنای چهل‌وچهارم بند ۱ [۱]) . کسی که صادقانه وبنحوی برجسته هوا خواه اوست و کسی که در کار خود می‌تواند به کمك‌های اهورا امیدوار ومتکی باشد . درپیام دیگری (یسنای سی و دوم بند ۲) زرتشت وحواریون وی یکدیگررا **پیك‌های اهورامزدا** ، یعنی کسانی که

(۱) کاملا قابل مقابسه باپیام های ریك ودا 10 ـ 38 2 ـ 9 ـ 85 ـ 5 و 8 ـ 29 7 وغیره .

خداوند ازدهانشان **شعائر** خویش راآشکار می سازد ، می‌خوانند . شعائر والهاماتی که ناشناخته و نشنوده تاآن زمان بوده است . ما به نحو روشن وانکار ناپذیری نمونۀاین بیان را به عنوان **ملک** ـ Malàk **درتورات** ,old Testament می‌یابیم که دلالت‌بروجودفرشتگانی می‌نماید که‌به‌عنوان**پیک‌های ایزدی** The messengers of God, خدمت کرده و رابط بین **یهوه** *Jehovah* وبشر بوده‌اند . هم چنین در کتاب مقدس **فوق** پیامبران وکاهنینی‌را می‌یابیم که به منزلۀ**نمایندگان یهوه** برروی زمین بوده و مأمورانجام خواسته ها و دستورات وی بوده‌اند . سرانجام در این کتاب ، **ما** شاهد وظیفۀ **تمامی ملت اسرائیل** Israelite از طرف یهوه در میان کفار و بت‌پرستان خواهیم بود که مأموریت هدایت وارشادآنان‌را به‌راه‌راست‌وطریق **یکتاپرستی** داشته‌اند . اینجا نیزبه همان‌خوبی‌آنجا ، یعنی ، درمیان **ملت** اسرائیل نیز همانند ایرانیان ، قدری فکر و هوشیاری به طور واضح و آشکاری روشن می‌سازد که مذاهب جدید اصولا ساخته وپرداختۀ فکر یك فرد نیست ، بلکه خداوند خود **شخصاً** ازدهان **فرستادگان** خویش صحبت‌می کند ودر حقیقت‌پیامبران و رسولانی که وسیلۀ وی‌اعزام شده‌اند ، پیام‌ها والهاماتی‌را که وسیلۀ ملایك وفرشتگان به‌آنان ابلاغ شده است ، به افراد بشر فرومی‌خوانند .

به‌هرصورت مؤمنین به خدای‌عادل ، عقیده دارند که‌بشرسرانجام به‌سرنوشت خویش که برابرعدالت الهی وبه‌میزان اعمال وافعال خوب وبددنیوی وی‌برایش مقرر شده ، دیریا زود ، خواهند رسید. چنانچه دراین دنیا به‌نظرمی‌رسداغلب‌اشخاص‌بدکار ازخوشی‌ها وشادمانی‌هائی که مستحق‌آن‌نیستند لذت برده وبهره مند می گردند . باید دانست که اینان‌به تنبیه ومجازاتی که درخور آن هستند برابر عدالت الهی در سرای دیگرخواهند رسید . مجازات این گونه‌اشخاص یك زندگی‌جاوید درتاریکی‌همراه‌با عذاب وشکنجه روح وجسم است که درآن‌دنیا انتظار آنان رامی کشد . اما ، ازسوی دیگرپیامبرقادراست مریدان وهواخواهان وفادارخویش رادر کلیۀ مبارزات، سختی‌ها شکنجه‌هائی که درطی زندگی دنیوی کشیده‌اند با وعدۀ لذایذ جاوید بهشتی که خدا

برای افراد نیکوکار در نظر گرفته و به آنان ارزانی خواهدداشت، دلداری داده و نیرو بخشد (یسنای سی‌ام بند ۴- یسنای سی‌ویکم بند ۲۰ ، یسنای سی و دوم بند ۱۵ ، یسنای چهل وپنجم بند ۷ ، یسنای چهل وششم بند ۲ ویسنای چهل و نهم بند ۲ . [۱]) .

درحقیقت ایجاد یك‌چنین اعتماد محکمی‌درتقدیر وسرنوشت اللهی که‌نتیجهٔ تعدیل ومیزان نمودن دقیق نیکی‌ها وبدی های دنیای نخستین و تعیین پاداش و تنبیهٔ افعال دنیوی در دنیای آتی است ، زمانی که دشمنان فراوان وعوامل خوبی ونیکی در معرض خطر ونابودی قرار دارند وشمارهٔ مریدان و هواخواهان وفادار واندك انگشت شمارند، کاملاواجب وضروری است . قبایل چادر نشین ازجمله مهمترین دشمنان آئین

۱ ــ بندچهارم ازیسنای سی‌ام ــ : « هنگامی‌که‌این دوگوهر به هم رسیدند، زندگانی ومرگ پدیدآوردند ، ازاین‌جهت است‌که‌درسرانجام دروغ‌پرستان اززشت‌ترین مکان «دوزخ» وپیروان راستی از نیکوترین محل «بهشت» برخوردارگردند» :.

بند بیستم از یسنای سی ویکم ــ : « کسی‌که به‌دوستدار راستی بگرود، ازاودر آینده ذلت طولانی وتیرگی وخورش‌زشت وناله وفغان دورماند . اما شما ای‌دروغ پرستان روزگارتان چنین خواهد بود، اگر کردارتان رهنمای وجدانتان‌گردد » :.

بند پانزدهم ازیسنای سی ودوم‌ــ « : ازاین‌جهت کرپان‌ها وخاندان‌کاوی‌به‌توسط همان‌کسانی که از آنان ستم‌کشیده ، اما سراطاعت فرود نیاوردند ، نابودشوند ،آنان را ازاین دوبرهانند وبه‌سرای‌منش‌پاك درآورند :. »

بند هفتم ازیسنای چهل و پنجم « : دردست اوست‌منفعت وضرر، کسانی‌که هستند وبوده‌اند و خواهندبود ،آن‌راخواهنددانست. همیشه روح‌راستی‌پرستان ازبخت خویش برخوردارخواهدبود ودروغ پرستان‌گرفتار رنج وشکنج بمانند . همهٔ اینها را مزدا اهورا از قدرت خویش بیافرید :. »

بند دوم ازیسنای‌چهل وششم ــ : « من‌می‌دانم‌ای‌مزداکه‌چراکاری‌ازپیش نتوانم‌برد‌برای‌آنکه گله ورمه‌ام اندك وکارگرانم‌کم است. نزدتوگله‌مندم ای اهورا خود بنگر مرا پناه ده چنان‌که دوستی به دوستی دهد (وآگاه‌ساز) مراچه چیزاست‌پاداش نیك‌منشان.:»

بنددوم ازیسنای چهل و نهم ــ : « این‌**بندو** گمراه‌کننده‌که یکی‌ازدروغ‌پرستان است . دیر زمانی‌است‌که خارسرراه من‌است. کسی است‌که منفور اشا است. ازاین جهت است‌که درجلب نمودن آرمیتی مقدس ساعی نیست ونه درخیال آن است‌که طرف شورمنش پاك شود ای‌مزدا :. »

جدید بودند که زندگی‌شهری،ایجاد زمین‌های کشاورزی‌ودقت درراه توسعهٔ گله‌ورزی را دون شأن خوددانسته و ازاین راه‌های نوین اجتماعی گریزان بودند، اینان هنوز به **خدایان دیرین‌طبیعت** old Nature - Gods همانند **دیوها** Deavas **ودوهای** Devas هندیان اعتقاد داشته وآنها را می‌پرستیدند . **دیوها** ازنظرمریدان و پیروان زرتشت یا **زرتشتیان عهد گاتا** از عوامل و پدیده های شیطان و در زمرهٔ بت های فریبکار واژدها ها شمرده می‌شدند .

آن چنان مردان وزنانی که ازاین **دیوها** یا **اژدها ها** پیروی می کردند ، به‌آنهااحترام گذارده وبرایشان قربانی‌پیش کش می‌بردند، به‌نام رفقا و **مریدان‌دیوها** یا **دیوازوشتا** Deavâzushtâ - « **عزیز یا رفیق دیوها** » در یسنای سی‌و دوم بند ۴ خوانده می‌شدند . درست همانند زرتشت و مریدان وی که به‌نام **دوستان‌اهورا** معرفی‌شده اند .

دربسیاری از بندهای گاتاها مصنف در بارهٔ این مردم چنین می گوید :-

« درمیان بی‌ایمانان به اهورا اژدهایی درهیئت انسانی دیده می‌شوند که نام دیو برازندهٔآنان است » . (یسنای سی‌ودوم ، بند ۵ وغیره)

مصنف، این گونه دشمنان بی‌دین وبی‌ایمان‌را به نام **خرفستر** Khrafstra (یسنای سی‌وچهارم‌بند ۹) نامیده است که معنی‌مقابل‌آن تقریباً Vipers **افعی‌ها** می باشد . در پیام دیگری اینان بنام **خرفستر هیزوا** Khrafstrâ - hizvâ « having Viperous tongues » **افعی زبانان** نامیده شده (یسنای سی و سوم بند ۶) وسرانجام دربند دیگری (یسنای سی وچهارم ، بند ۵) مردان خرفستر مشابه ومرادف با دیوها به‌کاربرده شده اند .

این کفار برای خود کاهنینی به نام‌های **اوسیج‌ها** The Usijs، **کاوی‌ها** The Kavis و **کاربان‌ها** The Karpans نیزداشته‌اند . (یسنای چهل وچهارم بند ۲۰) . بی دینان اغلب به نام درگ ونتو یا (دروند) d regvanto و مخالفین ودشمنان‌آنها به اسم **سئوشینته** Saoshyanto در پیام های مختلف ملقب شده‌اند .

(یسنای سی‌وچهارم، بند ۱۳- یسنای چهل‌وهشتم ، بند۹ ـ ومخصوصاً دریسنای چهل‌و هشتم ، بند ۱۲ .) . آن‌ها (مقصود کاهنین فوق الذکر است) به طور طبیعی ازآشتی‌ناپذیرترین دشمنان دکترین اجتماعی جدید بودند ، زیرا با ظهور این مکتب نوین، خدایان آنها خلع‌شده و درنتیجه نفوذخودآنان نیز درمردم رو به‌کاهشی سریع گذارده‌بود.

کاهنین دروغگوئی مثل اوسیج‌ها ، کاوی‌ها وکارپان‌ها اغلب دربرسرکارآوردن فرمان روایان ایالات‌خویش موفقیت های شایان توجهی بدست می‌آوردند. هم‌چنانکه گویندهٔ مقدس دریسنای چهل‌وششم ، بند ۲ ، گفته است ، « شاهزادگان ضمن اتحاد با این‌کاوی‌ها وکارپان ها ، در راه فساد مردم وجامعه ، متوسل به انواع اعمال‌شیطانی ومنفورمی‌شده اند.» ازقرارمعلوم این مطلب که فرمانروایان قبل از تصدی ، تصمیماتی مقتضی بانظراین‌کاهنین‌کاذب اخذ می‌نموده‌اند ، بسیار شایان اهمیت بوده است . زیرا ازقراین وشواهد بدست‌آمده چنین استنباط می گردد که اصولا رسیدن به مقام فرمان‌روائی‌ایالات وولایات بستگی‌کامل‌به قبول‌کاهنین‌فوق وردآئین‌جدید توسط شاهزادگان داوطلب ونامزد فرمان‌روائی داشته‌است وبه‌همین علت‌است که زرتشت چه درآن‌زمان وچه بعدها ایمان مذهبی گشتاسب را ستایش کرده است وباز به همین دلیل‌است که سراینده هنگام نیایش‌به درگاه اهورا چنین تقاضا می کند : «آیا ممکن‌است به‌جای شاهزادگان ضعیف و فرمان‌بر، شاهزادگان قدرتمند ویك دل بر ما حکومت کنند .»

درمیان شاهزادگانی که علیه زرتشت قیام کرده بودند ، **بندوا Bendva** رانیز که دریسنای چهل ونهم بندهای ۱و۲ ازوی نامبرده شده، می‌توان ذکر کرد. از محتوی این پیام‌ها می‌توان چنین‌حدس زد که‌این‌شخص نیزباکفار و بی‌دینان‌هم‌کاری داشته و باآنان علیه زرتشت و مریدانش، متحد بوده است. هم‌چنین حدس زده می‌شود که **گرهما Grêhma** ازطایفهٔ شاهزادگان بوده وباآنها همخون بوده است (یسنای سی‌ودوم، بندهای ۱۲ـ۱۴). این پیام‌ها دربارهٔ شاهزادگان فوق‌چنین می گوید که ، «باکاوی‌ها وکارپان‌ها پیوستگی داشته وازتمرکز و اتحاد نیروهای خود با قوای‌کاهنین کاذب علیه زرتشت و جنگویان پارتیزان وی، قصد تفوق جوئی داشته‌اند» امابعد بطور

استهزاء و ریشخند چنین ادامهٔ سخن می‌دهد که ، «کوشش و اتحادآنان فقط در راه واژگون شدن دستگاه سلطنتی آنان به‌دوزخ بوده‌است. بت‌پرستان وکاهنین‌کاذب ، با کلیهٔ‌مریدان وپیروانشان درجهنم ابدی‌سرنگون خواهند شد، درحالی‌که‌پیامبر، کسی که‌دراین‌دنیا باقامیل، منسوبین وپیروانش، باپریشانی ودربدری قرین‌وهم‌عنان‌بوده‌اند، به‌بهشت لذاید داخل‌خواهند شد».

اکنون موضوع جالب توجه مشاهدهٔ چگونگی مقابلهٔ سرایندگان گاتاها با این‌دشمنان وسیلهٔ انواع ایده‌ها ونیاتی است که علیه‌آنان به‌کاربرده‌اند. نخستین‌مطلب برگردانیدن عقاید کفار وسیلهٔ مفاهیم وکلمات‌دکترین جدیداست که همانند یك‌تعهد والزام مقدس به‌کار می‌رفته است یسنای سی‌وسه ، بند۵). «مذهب زرتشت، یك مکتب فرهنگی ویك‌آئین روحانی جهت تهذیب اخلاقی و ورزیدگی درامور زندگی است. این مذهب درکلیهٔ شئون زندگی بشر نفوذکرده و تمامی مسایل زندگی روزمره را مورد بررسی قرارمی‌دهد. مثلا به‌عنوان نمونه می‌توان، نظافت امکنه، دقت درپرورش گله، تهیه‌وکشت مزارع کشاورزی» را ازجمله نکات برجسته و اساسی وظایف مذهبی دکترین جدیدنام‌برد. طبیعی است که چنین‌مذهبی با این‌چنین فلسفهٔ اجتماعی،هرگز به‌یك‌دایره تنگ محدود نمی‌گردد. توسعه وپیشرفت این مذهب ومورد قبول‌عامه‌شدن آن، دو ایده‌ای است که ازجمله پایه‌های متنوع این‌دکترین به‌شمار می‌رود. در پیرو مطالب فوق می‌توان از متن‌کامل یسناهای سی‌وچهل وپنج نام برد که گویا جزو برنامهٔ نطق‌شخص زرتشت یا یکی ازرفقای نزدیك‌وی بوده که درحضورشندگان متعددی‌جهت پذیرش عمومی ایراد وتشریح شده است . آنچه که فوقاً بدان اشاره شد، بابند نخستین یسنای چهل‌وپنجم چنین‌آغازمی گردد :-

من اعلام می کنم، اکنون بشنوید ودرك کنید ،
شما ای کسانی که ازراه‌های دور ونزدیك‌آمده‌اید !
حال‌تو، توای مزدا، که به‌وجودآورده‌ای تمام‌هستی را !
زیرا که‌آموزگاردروغگو با نشرعقاید کذب‌درصدد از بین‌بردن‌زندگی‌ماست.

ازقرارمعلوم گشتاسپ یا یکی دیگراز فرماندهان ، به‌مردم ولایت خـویش اجازه داد تادرمحوطهٔ بزرگی جمع آیند. دراین‌مجلس، کاوی‌ها و کرپان‌ها باپسرانشان که دیوهائی مثل خدایان طوفان، رعد ، خورشید وستارگان را نیایش‌می‌کردند نیز اجازهٔ شرکت وایراد خطابه وجواب‌گوئی یافتند. مسلماً اینان قبل ازشرکت دراین جلسه پیشکش‌هائی جهت جلب‌همراهی و مساعدت و نیزتسکین خشم وغضب ازاعمال بد وزشت گذشتهٔ خویش، به‌حضورخدایان خود تقدیم داشته بودند. درهمین جلسه‌بود که این‌کاهنین کاذب ، ناگهان خود را بازرتشت روبرو و باگفتارهای نو ونشنوده‌اش مواجه دیدند .

کاهنین که تصورمی‌کردند دراین‌جلسه پیروزی مذهب طبیعی‌خود را مسجل خواهند نموددرعمل بادکترینی جدید وبسیارقوی مواجه گشتند. واین درست زمانی بود که‌کلمات بکرونشنودهٔ زرتشت، که‌اهورا را سمبل‌خالقیت دنیامعرفی‌نموده ووظایف مقدس مردمیان را برای جنگی‌آشتی ناپذیر علیه‌قوای دوزخی شیطان تشریح می‌نمود درآن تالارانعکاس یافته وبا تحسین وکف‌زدن شنوندگان‌فهیم ونکته‌سنج مجلس‌مواجه گشت. نه‌قربانی‌های متعدد کاوی‌ها وکارپان‌ها ونه مراسم نیایش بی‌معنی آنان ، هیچ کدام نتوانست حقیقت نیایش خدای را روشن سازد، درحالی که خلوص معنوی‌فکرو انجام دائمی وظایفی که بشر به خاطرآن ازنیستی پا به هستی گـذارده ، توانست در نهایت روشنی ، وظیفهٔ بشری را در راه بهتر زندگی نمودن از طریق طرد بدی‌ها و تقویت خوبی‌ها ، و انجام مراسمی به‌عنوان تشکر ازآن همه تنعمات اللهی، آشکار و مسجل‌سازد .

هرهنگام که پیامبر با یکی از دشمنان واقعی خود روبرو گشته و ملاحظه می‌نمود که‌توضیحاتش‌دروی کوچکترین تأثیری‌ندارد، اورا**به‌خشم الهی وسوزندگی دوزخ به مناسبت‌آن همه بدی‌ها وزشتی‌های مرتکبه وامی‌گذارد .** او به این گونه مرتدین با این‌کلمات سخن می‌گفت : نیکی‌بربدی غلبه خواهد کرد ، اهریمن منکوب اهوراخواهدشد، روشنائی‌برتاریکی‌چیره خواهد گشت . هیچ‌توافق‌ویا گذشتی

دراین‌جنگ وستیزوجود ندارد. هر گذشت و بخششی‌دراین‌باره یك گناه شمرده می‌شود زیرا چنین گذشتی به جای‌ازبین بردن‌اهریمن سبب‌تقویت وی‌می گردد.

من معتقدم که نظیر این روح سخت و جدی (زرتشت) که علیه بدی‌ها و زشتی‌ها به‌مبارزه برخاسته بود، درتورات دارای تقارن وتوازن‌کاملی‌می‌باشد. مثلادر کتاب مقدس موسی، درخواست‌های **بنی لاوی‌ها** Lavites برای شمشیر کشیدن و کشتن‌مرتدین یعنی‌آن چنان کسانی که به‌جای احترام وستایش‌یهوه مبادرت به‌ساختن وپرستش گوسالهٔ زرین‌نمودند، شباهت تامی‌با مبارزات ودوران رسالت زرتشت دارد. (کتاب سفرخروج موسی، باب‌سی ودوم .آیه ۲۵ به‌بعد) [1] یهوه‌یك‌خدای منتقم است او خدای خشم است. کسی است که فرمان به خرابی بت‌های مشرکین و فرو ریختن محراب‌های آنان‌می‌دهد. چنان که درسرودهٔ نودوچهارم (مزمور ۹۴) چنین‌آمده‌است: «یهوه خدای انتقام، ای ذوالانتقام خود را عیان ساز.ای داورجهان بپاخیز وظالمین را مجازات کن. ای‌یهوه تابه کی بدکاران پیروزخواهند شد. .... آنان علیه جان مردم درستکار کنکاش می کنند وبرخون‌بی گناه رأی بی‌جا می‌دهند. امایهوه سنگرمن‌است

۱ـ سفرخروج ـ باب سی‌ودوم. آیه ۲۵) وچون موسی‌قوم‌را دیدکه بی‌لگام شده‌اند زیراکه هارون ایشان‌را برای‌رسوائی ایشان درمیان دشمنان ایشان **بی‌لگام** ساخته‌بود. (۲۵) آن‌گاه موسی به‌دروازهٔ اردو ایستاده‌گفت هرکه به‌طرف خداوند باشدنزد من‌آید. (۲۶) پس جمیع بنی‌لاوی نزدوی جمع‌شدند. (۲۷) اوبدیشان گفت‌یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید هرکس شمشیرخود رابرران خویش بگذارد وازدروازه تادروازهٔ اردوآمد ورفت‌کندوهرکس برادرخود، دوست خویش وهمسایهٔ خودرا بکشد. (۲۸)وبنی‌لاوی‌موافق سخن‌موسی‌کردند و در آن‌روز قریب به‌سه‌هزار نفرازقوم افتادند. (۲۹) وموسی‌گفت امروز خویشتن رابرای خداوند تخصیص نمائید حتی‌هرکس به‌پسرخود وبه‌برادر خویش تاامروز شمارا برکت دهد. (۳۰) و بامدادان واقع‌شدکه موسی به‌قوم‌گفت شماگناهی عظیم‌کرده‌اید اکنون نزد خداوند بالامی‌روم شایدگناه شماراکفاره‌کنم. (۳۱) پس‌موسی به‌حضور خداوند برگشت وگفت‌آه دیدم‌قوم‌گناهی عظیم‌کرده وخدایان طلابرای خویشتن ساخته‌اند. (۳۲) الان هرگاه‌گناه ایشان‌را می‌آمرزی واگرنه مرااز دفترت‌که نوشته‌ای محوساز. (۳۳) خداوند به‌موسی‌گفت هرکه‌گناه کرده‌است اورا ازدفتر خود محوسازم.

(۳۴) واکنون برو واین قوم را بدانجائی‌که بتوگفته‌ام راه‌نمائی‌کن اینك فرشته من پیش روی‌تو خواهد خرامید. لیکن دریوم تفقد من‌گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم‌کرد.

(۳۵) و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیراگوساله‌ای راکه هارون خواسته بود، ساخته بودند.

وخدای من صخرهٔ پناه من است. او بی‌عدالتی آنان را تلافی خواهد کرد و ایشان را به مناسبت شرارتشان نابود خواهدساخت. یهوه خدای ما آنان را ازبین خواهد برد. [۱] ودرسرودهٔ ۱۴۵ـ آیه ۲۰ چنین گفته شده‌است :« ـ یهوه تمامی‌دوستداران خود رانجات می‌دهد واما وی‌بدکاران را نابود می‌کند.» درمیان‌این ارتداد وبرگشتگی خشم یهوه برانگیخته گشت. خشم اواوج گرفت وبا شمشیرحق کسانی را که علیه اوشورش کرده بودند، ادا کرد (مزامیر ۷۸ آیه ۶۵ به‌بعد) وسرانجام درابتدای کتاب چهارم‌موسی به نام سفراعداد چنین می گوید : ـ « زمانی که پسران و یاران **قورح** علیه موسی یاغی گشتند، یهوه زمین راشکافته و**قورح** بامنسوبین، فامیل ویارانش بلعیده شدند.»

این نقل قول‌هائی که ازتورات به‌عمل‌آمد، بطورکاملا اتفاقی گلچین شده‌است واستفاده ازتورات برای‌ده چندان‌نمودن این‌شواهدکاملا میسراست. باوجود گذشت‌های مکرروبخشش‌هایی که دربارهٔ گناهان ملت‌اسرائیل به‌عمل‌آمده‌استبا این وصف‌حالت انتظارو آمادگی برای‌مجازات‌های فوری وحتا نابودی‌های همگانی برابر میزان عدل

۱ـ مزمورکامل ۹۴ . ـ « ای‌یهوه خدای ذوالانتقام ، ای خدای ذوالانتقام تجلی فرما ۱ ای‌داور جهان‌متعال شووبر متبکران مکافات برسان۲ ای‌خداوند تابکی شریران فخر خواهندنمود ۳ حرف‌ها می‌زنند وسخنان ستم‌آمیز می‌گویند ، جمیع بدکاران‌لاف می‌زنند، ای خداوند قوم‌تورا می‌شکنند ومیراث‌تورا ذلیل‌می‌سازند ٤ بیوه‌زنان و غریبان را می‌کشند و یتیمان‌را به‌قتل می‌رسانند ٥ ومی‌گویند یاه‌نمی‌بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی‌نماید ٦ ای احمقان قوم‌به‌فهمید وای‌ابلهان‌کی‌تعقل خواهید نمود۷ اوکه‌گوش را غرس‌نمود آیا نمی‌شنود، اوکه‌چشم راساخت آیانمی‌بیند۸ اوکه **امتها** راتأدیب می‌کندآیا تأدیب نخواهد نمود،اوکه معرفت رابه‌انسان می‌آموزد۹ خداوند فکرهای انسان‌را می‌داندکه محض بطالت است۱۰ ای یاه‌خوشا به‌حال شخصی‌که اوراتأدیب می‌نمائی وازشریعت خوداورا تعلیم می‌دهی۱۱ تا اورا از روزهای بلاراحت بخشی، مادامی‌که حفره برای‌شریران‌کنده شود۱۲ زیراخداوند قوم‌خود را ردنخواهدکرد ومیراث خویش‌را ترك‌نخواهد نمود۱۳ زیراکه داوری‌به‌انصاف رجوع‌خواهد کردوهمه راست‌دلان پیروی‌آن راخواهند نمود١٤ کیست‌که برای‌من باشریران مقاومت‌خواهد کرد وکیست‌که بابدکاران مقابله خواهد نمود ١٥ اگر خداوند مددکارمن نمی‌بود ، جان‌من بزودی **درخاموشی** ساکن می‌شد ١٦ چون‌گفتم‌که پای‌من می‌لغزد، پس رحمت توای خداوند مراتأیید نمود۱۷ درکثرت اندیشه‌های دل‌من، تسلیت‌های توجانم‌را آسایش بخشیده ۱۸ آیا کرسی شرارت باتورفاقت تواندنمودکه فسادرا به‌قانون اختراع می‌کند۱۹ برجان مرد صدیق باهم‌جمع می‌شوند وبرخون بی‌گناه فتوی می‌دهند۲۰ لیکن خداوند برای‌من قلعهٔ بلنداست، و خدایم صخرهٔ ملجای من‌است۲۱ وگناه‌ایشان رابرایشان راجع خواهدکرد وایشان‌را درشرارت ایشان‌فانی خواهد ساخت۲۲ یهوه‌خدای ماایشان رافانی خواهدنمود ۲۳

اللهی ، یك‌نشان‌اختصاصی روحیهٔملت باستانی اسرائیل است ومانمی‌توانیم ازتحسین و ستایش دراین‌باره خودداری کنیم . واکنون برای‌اثبات‌این‌توازن‌شواهدی ازسروده‌های زرتشت و یسناها می‌آوریم . زرتشت در **یسنای چهل وسوم‌بند هشتم** چنین اعلام می‌نماید :«ـ تا اندازه‌ای که میسراست، برای بدکاران مأمورعذاب وبرای‌مؤمنین یارو یاورخواهم‌بود ». [1] ودریسنای سی‌ویکم بندهجده مردم راچنین‌نصیحت می کند:« هیچ یك‌ازشماد کترین‌واحکام کفاررا به‌خاطرداریدء،آنان‌غم‌ومرگ‌به‌خانه‌ها، دهات ،زمین‌ها ومزارع‌شماخواهندآورد، شمشیرخودرا ازنیام برکشید وآنان‌را ازمیان‌بردارید. » [2]

ویا زمانی اومرگ وویرانی را برای کسانی که ازاوحمایت نمی‌نمایند طلب می کند . تمامی‌این‌ها ذهن‌ما را به طرزعجیبی متوجه روح ومحتویات تورات‌وشباهت این دو آئین باستانی یکتاپرستان می‌نماید .

درحقیقت‌ضدیت وعدم‌توافق بین‌مؤمنین و کفار، معتقدین ومنکرین، بیشتر به جنگ‌های موحش وخونین‌منتهی می گشته است. پیامبرهنگام نیایش بدرگاه‌اهورا مزدا ازوی‌چنین طلب‌می کند که «اویاران وی را درجنگ باکفاریاری نموده وبرای دشمنان غم ورنج فراهم آورد » (یسنای چهل وچهارم بند ۱۴ و۱۵) [3] « هر کس لانه

۱ ـ بند ۸ ـ یسنای چهل‌وسوم : پس‌من بدوگفتم نخست منم زرتشت وتا به‌اندازه‌ای‌که در قوه‌دارم دشمن حقیقی دروغ پرست ویك حامی قوی از برای دوست‌داران راستی خواهم بود، تاآن‌که از این سبب به‌کشور جاودانی بی‌کران توانم‌رسید، همیشه این چنین توراستانیده وسرودگو خواهم‌بود. ای‌مزدا .

۲ ـ بند ۱۸ یسنای سی و یکم : هیچیك ازشما نباید‌که به‌سخنان و حکم دروغ پرست‌گوش دهد، زیرا،که اوخان ومان وشهرو ده‌را دچار احتیاج وفساد سازد، پس‌باسلاح اورا ازخودتان برانید.

۳ ـ بند ۱٤ یسنای چهل‌و چهارم : ازتو می پرسم ای‌اهورا به‌راستی مرا از آن‌آگاه فرما ، آیامی‌توانم دروغ‌را به‌دست راستی تسلیم‌کنم. تاآن را چنان‌که درآئین توبشارت داده‌شد به زمین افکند ، به رنج‌وشکنج گرفتارش سازد واین‌شکست بزرگ درمیان دروغ‌پرستان اثرکند .

بند ۱۵ ـ یسنای چهل و چهارم : ازتو می‌پرسم ای‌اهورا به‌راستی مرا ازآن آگاه فرما ، آیاتورا قدرت آن‌خواهد بودکه اورا « دشمن را » به رستیاری‌راستی ازمن‌دور داری. درهنگامی‌که لشگریان

←

جانوران درنده را خراب و معلمین کاذب را اززندگی خویش براند می‌تواند متکی به لطف ومهر اهورا باشد» (یسنای چهل و ششم بند۴). «به‌هرحال و به هرصورت ، بدکاران و کفار قادر به فرار ازقضاوت روزجزا نبوده واگرچنانچه به نتیجهٔ بدی‌های خود در این دنیا نرسند، باری دردنیای دیگر اهورا مجازات کافی بر آن فرود آورده وآنان را بداخل دوزخ عذاب وشکنجه سرنگون خواهد ساخت». (یسنای سی و یك بند ۲۰ــ یسنای چهل وپنج بندهفت ، یسنای چهل وشش بند۶ و ۱۱ــ یسنای چهل ونهم بند ۱۱ [۱])

← کینه‌جوی هردو گروه «راستی ودروغ» درمقابل‌هم ایستند چنان‌که از روی سرنوشت نخستین ناگزیر ازآنیم به کدام‌یك ازاین‌دو دسته‌جنگ آوران تو پیروزی خواهی بخشید ای‌مزدا .

۱ ــ ــ یسنای ۳۱ بند ۲۰: کسی‌که به‌دوستدار راستی بگرود از او در آینده ذلت طولانی وتیرگی وخورش زشت‌وناله و فغان دور ماند ، اماشما ای دروغ پرستان روزگارتان چنین‌خواهد بود . اگر کردارتان رهنمای وجدانتان گردد .

بند ۷ : یسنای چهل‌وپنجم: دردست اوست منفعت وضرر. کسانی‌که هستند ، بوده‌اند وخواهند بود، آن‌راخواهند دانست. همیشه روح راستی پرستان ازبخت خویش برخوردار خواهدبود ودروغ ــ پرستان‌گرفتار رنج وشکنج بمانند. همهٔ‌اینها را مزدا اهورا ازقدرت خویش بیافرید .

بند ۵ : یسنای چهل‌وپنجم: من‌می‌خواهم‌سخن‌بدارم ازآنچه «مزدای»مقدس ترازهمه به‌من گفت. آن کلامی است که‌شنیدن آن برای‌مردمان بهترین چیزهاست .کسانی‌که برای خشنودی من‌ازاو «پیغمبر» اطاعت کنند،چنین کسانی به‌واسطهٔ سعی‌خود برای‌منش پاك به تکامل و جاودانی رسند «چنین گفت» اهورا مزدا .

بند ٦ : یسنای چهل و ششم: اگرازکسی پناه‌خواسته شد وبه‌یاری برنخاست، ناگزیر چنین‌کسی بامخلوقاتی‌محشورگرددکه ازدروغ پرستانند زیراکه خوداو دوستدار دروغ و خیرخواه آنست. کسی پیرو راستی است‌که پیرو راستی‌دیگر راارجمندبدارد، همانطوری‌که تودرآغاز مقرر نمودی ای‌اهورا .

بند ۱۱ : یسنای چهل وششم: کرپان‌ها وکاوی‌ها بواسطهٔ تسلط خویش، مردم‌را بسوی اعمال زشت دلالت‌کنند تاآن‌که حیات جاودانی آخرت آنان‌را تباه‌نمایند. روان‌ووجدان آنان‌وقتی که‌به‌نزدیك پل‌چنوات رسددربیم‌وهراس خواهدافتاد، آنان‌جاویدان درخانه دروغ «دوزخ» بمانند.

بند ۱۱ : یسنای چهل و نهم: کی‌ای مزدا آرمیتی با اشاوخشترا دارندهٔ چراگاهان فراوان ومنازل زیبانمودار خواهند شد. کیانند آنانی که درمقابل دروغ‌پرستان خونخوار، صلح‌برقرارسازند. کیانند‌کسانی که‌نزدشان‌معرفت به‌منشی‌پاك‌پیداخواهد شد.

بخش سوم

یکتا پرستی زرتشت Zarathushtra's Monotheism

آن‌سان که‌ازمحتویات گاتاها برمی‌آید ، رفرم و اصلاحی که زرتشت‌درامور مختلف اجتماعی به وجودآورد ، نه‌تنها درنخست باعث بروزجنگ‌ها و زدوخوردهای بی‌امان گردید، بلکه اساس یك‌آشفتگی‌فکری وسپس‌یك زندگی باروح وزنده رانیز پی‌ریزی نمود . مذهب زرتشت ،کلیهٔ سنن و آداب سخیف و کهنهٔ دورهٔ ماقبل گاتاها را ازبین برده و به‌جای‌آنها ایده‌ای کاملا جدید وپیش‌رو ارائه داد . این‌آئین جدید باهوشیاری کامل‌علیه مذهب‌طبیعیون که از دیرباز درمیان‌آریائی نژادان ریشه‌دوانیده وحتا هنوز مورد علاقهٔ‌آنان بود ، رسوخ داده شده و جای گزین گشت .آنچه را که این مذهب ازاجتماع‌آن روز زدود، عملی‌بس شگرف وبزرگ بود و آنچه را که این آئین به جامعه تقدیم نمود ، مملوومملی‌ازعالی‌ترین نموده‌ای اخلاقی بود و به همین مناسبت در روح‌آریائی نژادان نفوذکرده وسپس اساس وقوامی‌مستحکم یافت .

ما برای‌توصیف‌این‌بخش هیچ‌نیازی به‌مباحث‌اوستا نداریم وتنها ازمحتویات گاتاها سودجوئی خواهیم نمود .

زیرا به نظر من (هم‌چنان که فصول‌آینده نیز این نظر راتأییدخواهد کرد) گاتاها به‌طرزی‌روشن وبی‌پیرایه، روح وشکل‌آئین‌زرتشت را، به‌همان ترتیب که‌مؤسس وبنیان گذار این‌آئین والا، فکروعمل‌می کرده است ، درخود حفظ ونگهداری نموده است . اگر پارسیان عصر حاضر و اساتید کنونی مذهب زرتشت ، بخواهند منطبق با آیین وروح پیامبر باستانی‌خود ، زندگی‌خویش‌را بنا نهند ، محتویات گاتاها بهترین راهنما وکلیدآیین شناسی آنان خواهد بود . آن چنان کسانی که مایل به‌فهم و درك حقیقی روح مذهب زرتشت هستند ، می بایست باکوششی واقع بینانه گاتاها را مورد

بررسی قرار داده وحتا ازحل وتفسیر نکات پیچیده ومبهم آن کوتاهی نکنند . من معتقدم، آن چنان کسانی که دست به چنین کنند و کاو دقیقی در گاتاها می زنند ، **به حدی تحت** تأثیر تعالیم اخلاقی واجتماعی این مذهب قرارخواهند گرفت، که بی اختیار درخود علاقه واحترامی بی اندازه به بنیان گذار این آیین حس نموده و با من هم آواز خواهند گشت که این مذهب درنوع خود ازجمله نادرترین و باارزش ترین مذاهب آموزنده وسازندهٔ دنیا بوده وهست .

دراین مورد پیامبر نیز مذهب خویش را با «کلمات ناشنوده» (یسنای سی و یکم بندیك[1]) ویا «سری» (یسنای چهل وهشتم بند سه[2]) توصیف نموده است. زیرا او نیز شخصاً عقیده داشت که آیین وی کاملا متمایز وبرتر از ادیان پیش از وی می باشد . الهاماتی را که او اعلان می نمود نه ازروی یك احساس صرف و نه به علت درك پیش ازوقوع محض و نه به جهت تصوری از الوهیت بود . **بلکه حقیقت امرهوش ، ذکاوت فطری روح روحانیت و بینش واقعی او بود** . موضوع جالب توجه ترازهمه اینست که، در میان کلیهٔ مذاهب باستانی ، این آیین تقریباً تنها مذهبی است که **تعلیم و تفهیم علم حقیقت یابی وراستی شناسی را اصل اساسی دکترین خویش قرارداده است.** ناشناخته گی دلیل عدم اعتقاد است . هم چنان که درجهت عکس **معتقد بودن مقدمهٔ** دانائی است . لذا این چنین کسان ازاعتقاد راه به سوی فهم و درك **خواهند یافت** .

چنان که دربندسوم یسنای سی ام انتخاب راه درست وتشخیص نیکی از بدی

۱ــ یسنای سی و یکم . بند ۱ ــ نظر به فرمان تواینك از کلامی خبر دهم که شنیدن آن برای کسانی که گوش به حکم دروغ داده وآنچه ازراستی است، تباه کنند ناگوار است. اما برای کسانی که ازروی خلوص به مزدا ایمان آوردند، **دلپذیر** می باشد .
« توضیح آنکه استادپور داود **کلمات ناشنوده** ترجمه سن جا نا را به کلمات دلپذیر ازمتن پهلوی بر گردانیده است»

۲ ــ یسنای چهل و ششم بند ۳ ــ از برای مرد دانا به توسط اشای مقدس تعلیم اهورای نیك خواه مثل توکسی ای مزدا که از نیروی خرد پاك اندیش خویش به حکمت سری آگاهی، بهترین تعلیمات است.

دلیل خوبی وفهم مرد محسوب شده است،[1] **هرفرد ولوبه‌نحوی روحانی، قادر به تشخیص و تفکیك حقایق از نادرستی‌ها باشد، می‌تواند خود را در ردیف پیامبـر بشمارد** . (یسنای چهل‌وششم) **بین‌راستگو (کسی‌که دروغ نمی‌گـوید . adrujyanto) ودروغگو، به‌نحوی شاخص همان تناقض و اختلافی‌که بین معتقد ومنکر، بین مرید ومعاند وجود دارد، مشهوداست.** (یسنای سی‌ویکم) .

به‌دلیل وجود همین اختلاف فاحش وقابل لمس است که درمذهب باستانی شرق ، مردم درمقابل‌دوراه مشخص‌خوبی‌وبدی، راستی‌و کژی، روشنائی‌وتاریکی قرارمی گرفته‌اند. کمااینکه زرتشت‌مردم‌را (دریسنای‌سی‌ام بنددوم) درمقابل چنین‌راهی قرار می‌دهد.[2] لذا مذهب برای طرفداران زرتشت، **اعتمادی بی‌حدبه‌حقایق نیکی وراستی‌است.** زرتشت برای‌آنان تقریباً یك**آزادی وراحتی روح و وجدان ، یك رهائی از تمامی موهومات و خرافات، جدائی از مردم بدو ملل‌کاذب، رخنه‌وشکافی‌به سوی درك‌حقیقت اللهی** ، که قبلابرای‌آنان نامشهودبود، می‌باشد. آن چنان‌مذهبی که مقصود ومنظورخودرا ازراه ایجاد استقلال فکری، در مغز پیروان خویش، به‌سوی آزادی عملی که قوهٔ دراکهٔ اوهادی آنست، به‌پیش ببرد ، اساسی‌ترین ومهم‌ترین قدم ممکن را درطول زندگی مذهبی‌خویش برداشته است .

اکنون‌ما دوباره به کتاب مقدس تورات، جائی که‌ایمان وفهم، انکاروحماقت به‌ترتیب فوق و باهمین صراحت در کنارهم قرارداده شده‌اند، برمی گردیم. من دراین موردفقط احتیاج به‌ذکرپیام مشهورزبور چهاردهم دارم، هنگامی که‌می گوید: «احمق در دل‌خود می گوید. خدائی‌نیست [۱] اعمال ورفتارشان فاسد ومکروه استودرمیان آنان‌نیك رفتاری یافت نمی‌شود [۲] یهوه از آسمان برآحاد مردم نظر انداخت تا به بینید کسی یافت می‌شود که بفهمد وطالب خدا باشد [۳] اماهمه مرتد وفاسد بودند .

۱ـ یسنای سی‌ام .بند سوم : آن دوگوهرهم زادی‌که درآغاز درعالم تصورظهور نمودند، یکی ازآن نیکی‌است دراندیشه وگفتاروکردارودیگری ازآن بدی (دراندیشه و گفتار و کردار) . از میان این دومرد دانا باید نیك را برگزینید نه‌زشت را .

۲ ـ یسنای سی‌ام . بند دوم : به سخنان مهین‌گوش فرادهید. بااندیشهٔ روشن به‌آن بنگرید . میان این دو آئین (دروغ وراستی) خود تمیز دهید پیش از آن‌که روز واپسین فرا رسد. هرکسی‌به‌شخصه دین‌خوداختیار کند، بشودکه در سرانجام‌کام روا گردیم .

یك نفر نیکوکار نبود . هیچ . یکی هم‌نه ۴ ». مزبور پنجاه‌وسوم نیز باهمین آیات‌شروع شده است .

حال ما به بینیم این کلمهٔ نا شناخته ، نشنوده و دلپذیر دکترین جدید یا مذهب‌زرتشت، که ما ادعا می کنیم‌ازمحتویات گاتاها مستفاد می‌شود، چیست وشامل‌چه ایدهٔ بکر وتازه‌ای درمیان مذاهب باستانی دنیاست . **این ایدهٔ تازه و بکر هما نادر بر تر داشتن خصوصیت یکتاپرستی این‌مذهب می‌باشد .** مؤسس این آیین خود را از تعددوحتا ثنویت که درآن‌الوهیت‌وسیلهٔ عقایدعمومی‌وطبیعیون تقسیم ومنشعب‌می گردد رهائی بخشیده وخویشتن را بمقامی برابردرك یکتائی خدا که یگانگیش طبیعت‌وعالم وجودرا فراگرفته وبه‌طرق گوناگون خودنمائی می کند، رسانیده است.

این مسأله به‌قدرکافی روشن‌است که درسیستم مذهبی زرتشت، اهورامزدا به منزلهٔ مالك وفرمان روای آسمان وزمین و درزمرهٔ والاترین و نخستین فرشتگان تصور شده است. این‌دونامی اهورا ـ مزدا که به‌طور پی‌درپی به‌خدای یکتای مذهب زرتشت اطلاق می‌شود، تقریباً ازاواخر عهد اوستا پایدار ودایمی‌شده و جهت معرفی خدای‌این آیین به‌کاررفته است. تعیین علت حقیقی این دونامی قابل کشف نیست وفقط باحدس‌و تصور می‌توان دربارهٔآن صحبت کرد . بامراجعه به‌مدارك واسناد مقدس قدیمی گاتاها ومقایسهٔآن با مدارك جدیدتر متوجه می‌شویم که چنین دونامی اصولا درنخست سابقه نداشته وبعدها برای‌خداساخته وعنوان‌شده است. مادرنوشته‌جات کنونی گاهی‌ازاوقات به کلمه مزدا و دربعضی‌جاها اهورا وزمانی‌اهورا مـزدا وبالاخره گاهی هم مزدا اهورا را می‌یابیم که به‌جای نام خدائی والوهیت به‌کار برده‌اند . اگرترجمهٔ خدابه ارباب و صاحب‌اختیار میسرباشد، اهورا را نیز می‌توان‌به کلمهٔ خرد تمام یاهمه چیزدان (عالم کل) ومزدا را به‌سرور واهورا مزدا را جمعاً به‌سرور دانابر گردانید.

حتی‌در گاتاها، فحوی‌ومعنی‌استینافی دونام پی‌درپی اهورامزدا به طورتقریب درنوشته های‌آخرین بیشتر قابل لمس و درك است . **مثلا** پیام هائی **مثل بند ۹ یسنای سی و بند۴ یسنای سی ویك** خدا را بصورت **مزدا انگهو ـ Mazdâonghô** که

معنای لغوی آن کلیهٔ فرشتگان آسمانی و یا مزدا و فرشتگان[1] است، آورده‌اند. اگر ما کمی به سنگ نبشته‌های میخی باستانی پارس قدیم متعلق به سلسلهٔ **هخامنشیان** Achaemenian با دقت نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که نام خدا در این کتیبه ها به صورت **اورمزدا** Aurmazdâ و به نحو واحدی به کار رفته وفقط تلفظ قسمتی از آن کمی تغییر یافته است. شاید علت این تفاوت جزئی نیز به این دلیل باشد که ما در خاتمه و پایان دوران تاریخی و تکامل این تغییرات هستیم. به‌طور کلی چنین مستفاد می‌شود که از ابتدا زرتشت نام شایسته‌ای برای خدا به‌کار نبرده است وی خدای خود را گاهی در کلمهٔ یکتا و واحد زمانی هم به نام‌های دیگری آورده است و ما اکثر این نام ها را که در گاتاها به جای خدا به کار رفته می‌توانیم به خوبی ترجمه کنیم. بعد از دوران گاتاها و عهد زرتشت، دو نام پی‌درپی اهورا ــ مزدا طرفداران بسیاری یافته و کم کم به‌صورت توالی به کار رفته و جانشین کلیهٔ نام‌های قدیمی گردید و از همین تاریخ بود که برای نخستین بار نام معین واحدی در نوشته جات، مکالمات وسخن رانی‌ها به‌جای نام های گذشته جای گزین گشت. به‌حدی که نسل بعدی جز با نام اهورا مزدا با نام دیگری آشنا نبود. دورانی را که نام اهورا مزدا پیمود، مطابقت با تاریخچهٔ نام یهود در تورات مقدس دارد. به طور خلاصه می‌توان چنین گفت که این دو نام، در اثر کثرت استعمال به یکدیگر متصل و در ادوار بعدی باهم ترکیب یافته‌اند. ولی باوجود ترکیب یافتن هنوز با نام **اورامزدا** Auramazdâ، که تنها در یکی از کتیبه‌های **خشایارشا** Xerxes نوشته شده، قابل تشخیص و تفکیک است آخرین مرحلهٔ تغییر و تکامل این نام، در لهجه‌های دوران وسطی و جدید ایران، قابل رویت است. دردورهٔ **پهلوی** (Pahlavi) این نام را **اوهرمزد** Auharmazd و پارسیان جدید **اورمزد** Ormazd می‌خوانند. ترکیب این دو نام در ادوار پهلوی الی پارس کنونی به حدی کامل گشته است، که درک معنی لغوی آن غیر ممکن و تقریباً برای خود نامی مستقل که خاص خدای زردشتیان است، می‌باشد.

۱ــ بند ۹ از یسنای سی‌ام: ــ بند ٤ از یسنای سی و یکم: ــ

اکنون به بحث در بارهٔ عدم یا وجود شرك (چندتا پرستی) درمذهبی که قوای مختلفه و مجزای طبیعت درقالب خدای واحدی تجلی یافته وحدود فعالیت ونفوذ آنان علیه یکدیگر تعیین گشته وموردعلاقه وتمجید معتقدین آن بوده‌است ، می پردازیم. در یك بحث عادی وسطحی‌ما می‌توانیم مذهب‌تشریح شده در ریگ ودارا یك آئین چندتا پرستی بنامیم . زیرا **ایندرا** Indra خدای بادست ؛ **اگنی** Agni برآتش حکومت می کند؛ **ماروتس** Marots فرشتهٔ‌طوفان است . معذلك درودای مقدس مطالبی وجود دارد که‌مارا بتدریج اززمان‌چندتاپرستی‌نخستین به‌دورهٔ‌تکامل‌یافتهٔ یکتاپرستی‌راهنمایی می‌نماید . ما دراین کتاب مقدس باستانی به خوبی مشاهده می کنیم که صفات مختصهٔ یك‌یا چند خدا درخدای واحدی ، خلاصه وتمرکزیافته است . صحت این مطلب به خصوص، بامطالعهٔ سروده‌هایی که‌به **وارونا** Varuna، اهداء گشته، قابل‌تأییداست. دراین‌سروده‌ها ، **وارونا** ، درقالب‌خالق‌عالم وجود، سازندهٔ تمام‌خوبی‌ها، سمبل‌حقیقت و ذوالانتقام **تجلی** یافته است : و در حقیقت چهار خدای سابق در یك قالب تکوین یافته‌اند . (Vide Rigveda I,25,20 ; II,27,10; VII, 86,/Seq.). درسایر سروده‌های مقدس ریگ ودا، صفات وخصایل خدایان دیگر به خدای واحدی واگذار شده‌است: به‌این‌ترتیب ایند را ، **سوما** Soma **واگنی** گاه‌گاه به عنوان والاترین و بزرگترین خدایان انتخاب ومعرفی‌شده‌اند. در ریگ ودای‌پنجم قسمت‌سوم، خدایان مختلفی مثل **ایندرا، ویشنو** Vishnu، **ساویتری** Savitri، **پوشان** Pûshan ، **رودرا** Rudra **وادیتی** Âditi قدرت ومقام خودرا به**اگنی** بخشیده‌اند وبه‌این ترتیب مشاهده می کنیم که درمرحله‌ای ازتکامل ، تعدادی ازخدایان طبیعت در وجود یکی جمع گشته وخود کنار رفته‌اند .

با توجه به‌تکامل فوق وسیرچندتا پرستی درطول قرون اولیه، مانباید ازاین که مشاهده می کنیم، ادعیه خوانان و سرایندگان ریگ ودا ، چگونه در جستجوی خدای یگانه‌هستند وچطوربرای تطهیر دامن مذهب خود ازخدایان‌مختلف، از به‌کار بردن نام‌هایی که درطول زمان به‌دورافکنده شده ، خودداری می کنند ، تعجب کنیم.

نحوۀکار در ریگ ودا با گاتاها فرق دارد . مهم‌ترین گامی که سرایندهگان ودایی در برداشتن آن درنگ وتأمل نموده‌اند ، وسیلۀ ایرانیان عهد گاتا اتخاذ گردیده است . تعددخدایان طبیعی یکباره به کناری نهاده شده وخدای واحدی به جای آنان انتخاب گشته که تمامی خدایان راشامل بوده ودرست به‌اندازه یهوه خدای یهودیان (بعد از اشعیای نبی وهجرت ازبابل به اورشلیم) توانا وبزرگ‌است.

اکنون مثال وشاهدی ازتورات می‌زنیم . یهوه درمزبورصد وچهارم همانند خالق ومالك دنیاستوده شده‌است « ازروشنائی جامه‌ای برخویشتن پوشانیده‌ای،آسمان را هم چون خیمه‌ای پهن ساخته‌ای .آن که جایگاه خود را برآب ساخته و از ابرها مرکبی ساخته وبربال‌های‌ابرها حرکت‌می کند... شالودۀ زمین راطوری استوارساخته که تا ابد تکان نخواهد خورد ... ماه را برای تنظیم فصول‌ساخت وغروب آفتاب رابراو بنمود . تاریکی‌شب راآفرید تا حیوانات جنگلی به‌گردش‌درآیند . شیربچگان‌برای شکارخود غرش کنند و طعمۀ خود را ازخدا طلب کنند . چون‌آفتاب‌طلوع کند، جمع می‌شوند ودربیشه‌هامی‌خوابند . زیرا بشر برای تکاپو بیرون‌آمده وروز را باکاربه‌شب می‌رساند ... »

اکنون نوبت به‌گاتای چهل وچهار، جایی که اهورامزدا به‌سان خدایی‌قادر مطلق ظاهرمی‌شود می‌رسیم، جایی که ما اهورامزدا رابه سان‌خالق دنیا و فرمان روای آن متجلی می بینیم . مواردشباهت واختلاف بین گاتای چهل وچهار ومزمورصدوچهار بامقایسۀ هردو،آناً درنظرما جلوه‌نمایی می کند ، ومابایدبدون کوچکترین درنگ و تردید قبول کنیم که مصنف گاتای چهل و چهارم ، خلقت جهان را به قدرت درك ر توانایی‌خدا نفوذ داده است. باری یسنای چهل وچهارم بندهای ۳ـ۴ـ۵ و۷بدینقرار سروده شده‌است :

« ازتومی‌پرسم به‌راستی مراازآن آگاهم فرما، ای‌اهورا ! — بندسوم
کیست به‌وجود آورنده ونخستین پدرمنظومۀ جهانی ؟
کیست آن‌کس‌که خطسیر خورشید وستارگان رابه‌آنان نمایانید ؟
کیست آن‌کس‌که ماه‌را آفرید، تابه‌گردد وگه‌پروگاه تهی‌باشد. اگرتو نکرده‌ای ؟
تمامی این‌ها وبسی چیزهای دیگررا می‌خواهم بدانم، ای‌مزدا ! »

«ازتو می‌پرسم ،به‌راستی مرا ازآن‌آگاهم فرما، ای‌اهورا ! بندچهارم
چه‌کس این‌سان زمین‌را درپائین وسپهررا دربالا نگهداشته است.
که‌فرود نمی‌افتند؟ چه‌کس آبها وگیاهان راآفریده است؟
چه‌کس به‌بادها وابرها تندی‌بخشیده است ؟
چه‌کس افکارخوب ومنش‌پاك راآفریده است، ای‌مزدا؟ »
«ازتو می‌پرسم، به‌راستی مرا ازآن‌آگاهم فرما، ای‌اهورا ! بندپنجم
چه‌کسی بااین مهارت روشنائی وتاریکی راآفریده است؟
چه‌کسی بااین زیرکی خواب‌وبیداری راآفریده است؟
چه‌کسی سپیده‌دم، نیمروز وغروب‌را آفریده است ،
که‌وظایف مردان بصیررا به‌خاطر آنان‌آورد؟ »
ازتومی‌پرسم، به‌راستی مرااز آن‌آگاهم فرما، ای‌اهورا ! بندهفتم
چه‌کسی **زمین خجسته** و **آسمان** راآفریده است ؟ **(Blessed Ârmaiti, Khshtra)**
چه‌کسی بافکر عاقلانهٔ خویش، پسررا درست همانند پدرساخت ؟
من می‌خواهم تراخردکل بنامم ای‌مزدا ،
همچون خالق وجود وبخشنده‌ترین روان»

خواننده باتطبیق بندهای این‌یسنا با مزمور یکصدوچهارم‌متوجه تشابه‌موجود درقدرت‌اهورامزدا ویهوه می گردد، زیرا مطابقت صحبت‌ازقوانین طبیعت مثل‌ستارگان گردش‌وتهی گشتن‌ماه، وتوالی‌روزها که‌فعالیت مرد راتثبیت می کند، خودبه‌خود توجه ودقت رابه‌این دوسروده جلب‌می‌نماید . باری چه در گاتاها وچه درمزمور، اهورامزدا ویهوه خالق‌عالم معرفی شده‌اند . خلاصه‌اینکه باتوجه به صفاتی که بارها در گاتاها به مزدا داده شده‌است اوخالق لازم وضروری جهان‌می‌باشد .

دریسنای سی‌ویکم بندهشتم ، بالقب **امشاسپندان** **Amesh - Spentas** برخورد می کنیم که نظر به قرار گرفتن در مقابل اهورامزدا و ارتباط به او در خور اهمیت است .

اگراهورامزدا خالق‌عالم است ، اونیز، هم چون یهوه سزاوارتمامی خصایلی است که تورات‌به‌اوتقدیم داشته‌است. همچنانکه‌فوقاً ما اشاره کردیم، اهورامزدامقدس وتوانا (**Holy and All Just**) است: اوازاهریمن وبدکاران‌متنفراست. درحالی که پشتیبان وحافظ پرهیزکاران بوده وبه‌آنان‌زندگی‌جاوید می‌بخشد. **او** تغییرناپذیر

است کسی است که « همیشه یك‌سان‌است » ، (یسنای سی‌ویکم بندهفتم)[1] هم‌چنان که از ازل بوده‌است. **او** قادرمطلق است ، کسی است که قادربه **انجام خواسته‌خویش است** (یسنای چهل و سوم‌بندیکم)[2] . او همه چیزدان است، کسی‌است که از**آسمان‌بر‌بشر** واعمال وی می‌نگرد (درست همانند مزمور چهاردهم که قبلابیان‌شد)، و اجرای کلیه نیات ونقشه‌های مخفی وآشکارخودرا مراقبت می‌کند.(یسنای‌سی‌ویکم بندسیزدهم.)[3] اهورامزدا یك‌روان‌است. اویك‌وجوداست ، که‌قابل مقایسه‌باخصوصیات **مشخصهٔ** بشری نیست : او **اسپنشیتامینو** Spenishtâ Mainyû است [4] Most Bountifup

۱ـ یسنای‌سی‌ویکم، بندهفتم‌چنین‌می‌گوید: ـ «آن‌کسی‌که در روز نخست به‌درخشیدن و نورانی گشتن این‌بارگاه نغز اندیشید ، کسی است‌که از نیروی‌خرد خویش راستی بیافرید. ای‌مزدا اهورا **ای کسی‌که همراه یکسانی ،** آن بارگاه مقام نیك منشانی است‌که توآنان را برتری‌دهی.

۲ـ یسنای چهل و سوم ، بند یکم :ـ بنا به‌خواهش‌هریك، از **اهورای حاجت‌بر‌آورنده** خواستارم‌که آرزوها را برآورده، هر یك را از توانایی وپایداری‌وقوهٔ راستی‌برخوردار سازد، ای آرمیتی بهره‌ای ازتوانگری و سودی ار زندگانی پاك‌منشی بهمن‌به‌بخش،

۳ـ یسنای سی‌ویکم ، بند سیزدهم: ـ ازهرکار آشکار وپنهان‌که در خور سزاست وازهر کردار زشت هر چند بسیارکوچك ،که شایستهٔ بزرگترین توبه است، توبه‌دستیاری اشا **آگاهی،** وبا دیدگان روشن‌خود **نگهبانی.**

٤ـ درسایر سروده‌های‌گاتاها، اسپنتامینو، یك وجودمشخص‌ومجزا ازاهورا به‌نظرمی‌رسد. واین شاید یك نشان اختصاصی ویژهٔ وی باشد که او در آفرینش به صورت یك انعام دهنده جلوه می‌کند.(یسنای‌چهل وپنجم ، بند ششم الف و یسنای چهل‌وهفتم بند یکم ب و غیره)

الف. یسنای چهل وپنجم، بند ششم :ـ من می‌خواهم ازکسی‌که بزرگتر ازهمه است سخن بدارم. مزدا اهوراکسی‌که‌خیرخواه مخلوقات‌است، به توسط **خردمقدس خویش،** ستایش‌کسانی‌که‌وی را می‌ستایند، می‌شنود. عبادت اورا من ازوهومن تعلیم‌گرفتم، اوبه‌من ازمعرفت خویش، بهترین‌چیز آموخت .

ب. یسنای چهل وهفتم، بند یکم :ـ نسبت به**خردمقدس**(سپنتامنو)وآیین ایزدی،نیك گفتن ونیکی‌به‌جای‌آوردن (سبب می‌شودکه)اهورا به‌توسط خشتراوآرمیتی به‌مارسایی‌وجاودانی‌بخشد.

«sqirit,» «سودبخش‌ترین روان » است (یسنای چهل‌و سوم بنددوم)[1] جوهر خوبی و بخشش است درحقیقت عقاید *Anthropomorphistic* یانمایش صفات خدادر بشر در گاتاها بسیارنادر و کمیاب‌است. وبامطالعهٔ این‌موارد نادرچنین می‌توان‌نتیجه گرفت که انعکاس چنین‌عقایدی در چند بند گاتاها تنها به‌منظور زیبائی وضرورت‌شعری‌انجام پذیرفته است . اهورامزدا برای زرتشت بدون‌شك همانقدر روحانی (**Spiritual**) دانای مطلق (**Supersensible**) درك نکردنی(**Incomprehensible**) تشریح نشدنی (**Indescribable**) است:که یهوه برای سرایندگان زبورها بوده است .

اهورامزدا دربند هشتم یسنای سی‌ویك[2] وبندچهارم یسنای چهل‌وپنج[3]وبند دوم یسنای چهل وهفت[4] پدر و هومینو **Vohu - mano**، اشا **Asha** و آرمیتی **Àrmaiti** خوانده شده‌است. امااین مطلب بایستی‌خاطر نشان شود که وهومینو ، اشا وآرمیتی‌تنها ایده‌های مجرد ومنحصر یسناها هستند. «فکر پرهیزکاری، پاکی،فروتنی

۱ــ یسنای چهل‌وسوم، بنددوم :ــ وبهترین چیزنصیب اوباد، آن‌راکه آرزوی بهشت است به‌توسط خردمقدس ومهربان خویش ، بهشت به‌او ارزانی دار . **رحمت پاك منشی‌که از برکت راستی می‌بخشی،** هرروز باشادمانی زندگانی‌بلند بدو عنایت‌کن .

۲ــ یسنای سی‌ویکم، بند هشتم :ــ ای‌مزدا همانگه تورا بادیدهٔ دل‌نگریستم ، درقوهٔ اندیشهٔ‌خوددریافتم‌که تویی سرآغاز‌که تویی‌سرانجام که تویی پدرمنش پاك،که تویی‌آفرینندهٔ راستی‌که تویی داور ودادگر اعمال‌جهانی .

۳ــ یسنای چهل‌وپنجم، بندچهارم :ــ من‌می‌خواهم‌سخن بدارم ازچیزی‌که برای‌این‌جهان بهترین چیزهاست ، به توسط **اشا** تعلیم‌گرفتم‌که مزدا آن را (جهان را) بیافزید ،کسی‌که پدر برزیگران نیك‌نهاد است وزمین دختر نیك‌مفش اوست‌که **اهورای از همه چیز آگاه** را نتوان فریفتن .

٤ــ یسنای چهل‌وهفتم ، بنددوم :ــ برای حق‌معرفت مزداکه **پدر راستی است،** باید نسبت به‌این خرد مقدس، بهترین اعمال‌را به‌جای آورد، خواه ازگفتار زبانی و سخنانی‌که از خیال پاك‌است و خواه ازکار بازوها وکوشش پارسا .

وفداکاری»« The pious mind, holiness humility and devotion
از این‌رو ما دراینجا نمی‌خواهیم این‌مطلب راهمراه بامقایسهٔ عقاید و تصورات بشری همانند آنچه که دراساطیر رومی ویونانی موجود است، مورد رسیدگی قراردهیم‌وتنها مبادرت‌به‌ذکر یك نمونهٔشعری می کنیم. وآن‌عبارت‌از اینست که می گوید: خدا پدر تمام‌خوبی‌هاست، بلی‌او«پدرما»،است.,God is the Father ofall goodnees yes, He is «Our Father» دربند چهارم یسنای چهل و سوم ذکری از ساختهٔ «دست‌های» اهورامزدا شده‌است .[1] ولی‌این خیلی مسخره وبی‌جا خواهدبود اگر ما با خواندن این‌قسمت درفکر ردیابی « نسبت‌دادن شکل وشخصیت بشربه خدا » بیفتیم . در حقیقت زردشت می‌توانسته این‌بندها را، همان سان که مسیحیان به‌هنگام نیایش ، تمامی آرزوها وخواسته‌های خودرا در **دست‌های** پدرانهٔ خدا می گذارند، به‌کاربرد. واین نه‌بت‌پرستی است نه‌محمدی، نه‌زردشتی ونه‌مسیحی ، بلکه تنها روشی معمولی از بیان‌بشری است .

به‌هرصورت ، هر گونه نشان اختصاصی که ازشمایل اهورامزدا صحبت کرده و به‌دوران‌باستانی آیین‌زرتشت‌نسبت‌داده‌شود، به‌طورحتم‌از گاتاها منبعث‌نگشته‌وجز نتیجهٔ **عطایای اجتماعی** در ادواربعدی‌نیست. مثلا اگرما در دوران‌بعدازآیین‌زرتشت مثل دورهٔپادشاهان **هخامنشی** Achaemanian بانموداری‌ازتصویراهورمزدا برخورد کنیم، من‌معتقدم که نباید به‌آن توجه واعتماد کرد، زیرا، درمرحلهٔ نخست چنین به‌ـ نظر می‌رسد که پارسیان‌دورهٔ **هخامنشیان** ، آیین‌زرتشت‌رابه منزلهٔ یك‌ایدهٔ خارجی‌از بیرون دروازه‌های پارس دریافت کرده‌اند وباتوجه به‌این مطلب چه‌بسا مواردی‌را به‌این مذهب اضافه ویا بعضی ازعقاید مذهبی آن‌را تغییر داده باشند . ثانیاً ما دراین مذهب

۱ــ یسنای چهل و سوم ، بند چهارم :ــ خواستارم‌که توراخواستار ومقدس بشناسم‌ای‌مزدا، وقتی‌که قسمت هریك را **در دست‌گرفته** ، دروغ پرستان‌راسزا و دوست‌داران راپاداش خواهی‌داد، (آن) هنگامی‌خواهدبودکه زبانهٔ‌آذرتوکه به‌توسط **اشا** زورمنداست، مرا قوهٔپاك‌منشی‌خواهدبخشید.

شاهد چونان شمایلی که **میکاییل** Micheal Anjelo ازپدر خدا کشیده و به هنر کشیشی غرب یك‌نمونه ازنمایش الوهیت داده‌است، نیستیم.

مامشاهده کردیم که‌زرتشت به‌ایدهٔ خدای قادرمطلق، دانای کل، مظهرراستی وخدایی که سازنده ونگهدارندهٔ عالم‌است رسیده، هم‌چنین پیروان خویش‌را ازمرحلهٔ چندتا پرستی وستایش خدایان چندگانهٔ طبیعت به‌سرمنزل یکتاپرستی رهنمایی‌نموده است. به‌علاوه، ملاحظه کردیم روشی که درآن، این‌الوهیت، یکتا تصورشده است، به‌نحوی روشن درخاطرما تصویر یهوه تورات‌را می‌آورد. وباز مشاهده کردیم که این شباهت درمورد خلقت عالم وصفات الوهیت تقریباً کامل است. ولی اکنون باید تصدیق کرد که حتی فرض‌احتمالی درمورد قرض‌عقاید یهوه وسیلهٔ زرتشت چه به‌نحو مستقیم وچه‌غیر مستقیم ازاسراییلی‌ها یك اشتباه محض و یك کوربینی است. زیراما درهیچ کجای بکرو درست اوستا ردپایی ازیك‌تماس واقعی‌بین ایرانیان وسامی‌ها که منجربه تأثیر ویا یك قرض مذهبی ازتئوری وتصویری ازمذهب دیگران راارائهٔ‌بدهد، نیافته‌ایم. باوجود این وبادرنظر گرفتن هرگونه احتمال قرض وتأثیر، پرستش اهورامزدا هنوز نقش‌خالص ملی‌خود راعلی‌رغم شباهت باپرستش یهوه‌در خودحفظ نموده‌است. بهترین راه‌برای روشن‌نمودن مطلب‌فوق، درنظر گرفتن ارتباط محدودمذهبی وزندگی‌اقتصادی بین دوملت پارس ویهودضمن توجه‌عمیق به موارد اختلاف بین گاتاها و اوستای دست خورده است. ومن‌چنین نتیجه می‌گیرم که به‌جای هرگونه تصورفرض احتمالی‌بایستی این‌مطلب رایك تصادف محض‌روی، مأخذ وپایهٔ شباهت سادهٔ‌عقاید مذهبی دانست. زیرا به‌هرحال (بامشاهدهٔ قراین موجود که قبلا موارد مشابهت آن ثابت گردید) چنین مستفاد می‌شود که اهورا مزدا ویهوه یك‌نزدیکی ووابستگی و یکسانی درفهم و عقیده دارند واین‌مطلب به‌طور ساده مربوط به‌علتی است که ماقبلاآن را تحت عنوان یکتا ـ پرستی درمیان ایرانیان ویهودیان موردبررسی قراردادیم. زمانی که یکتا پرستی پیدا شده وقوام‌یافت، عقایدکامل ومتشابهی به‌ویژه درمورد، یکتاپرستی، خلقت و خدا نیز ارائهٔ گشت.»

او کسی که به طور کلی منکر به‌وجود آمدن نابغهٔ سرآمدی کـه بتواند مستقلانه به‌ایدهٔ یکتاپرستی برسد نیست ـ او کسی که به نحو قاطع ، فتوای انحصار یکتاپرستی را به یهودیان نمی‌دهد ، به‌طور مطمئن بامن دراثبات وتفهیم ایـن مطلب که ایرانیان از زمان های بسیار دور و به طور کلی‌خارج از هر گونه نفوذ مذاهب دیگر، در دورهٔ اصلاحی زرتشت ، مالك‌یك مذهب یکتاپرستی بوده‌اند ، هم‌گام وهم رأی خواهد بود .

بخش چهارم

« خداشناسی گاتاها » The Theology of the Gâthâs

ما درآغازاین‌بخش به ایراداتی که چه‌بسا کدر کنندهٔ تصویر ما از دکترین زرتشت‌است، نزدیك‌شده‌ایم. زیرا ممکن است ازماسئوال‌شود :ـ آیا زرتشیت‌فی‌الواقع یك‌آیین یکتاپرستی مثبت است ؟ آیا اوستازیاده ازحد درستایش و اقراربه وجود یك دسته از روان‌های نیکو مثل **امشاسپندان** ، **میترا** Mithra، **سروشا** Sraosha، **ورترغنا** ، verethraghna **هوما** ، Haoma **اردوی سورا** Ardvi-sûra ودیگران غلونکرده است؟ آیا تعدادی ازاین روان‌های نیکومثل میتراشکل ونمایی ازدوران مقدماتی زندگی زرتشت ویا رنگی‌ازسروده‌های ودایی هندیان و یا سرانجام بهره‌ای ازدورهٔ پرستش‌طبیعت آریاییان، دربرندارند ؟

ما هرگزآرزومند ندیده گرفتن این‌ایرادات نیستیم. بلکه آرزومند اثبات حقانیت‌کامل نظریات خود ازطریق ارائهٔ دلایل کافی‌هستیم . این جا ، جایی‌است که ما ملزم به تمیزومشخص نمودن‌اختلافات بین گاتاها وبقیهٔ‌اوستا، بین‌دکترینی که‌مستقیماً وسیلهٔ شخص زرتشت‌ارائه گشته وآنچه که دربین‌مردم درادوار بعدی تغییریافته‌است ، هستیم. اگرمافقط گاتاها رامورد رسیدگی قراربدهیم ، در پایان به یك یکتاپرستی صرف وکامل‌می‌رسیم ، وچنانچه‌بقیهٔ اوستا را جداگانه موردبررسی قرار دهیم به یك دکترین‌مخدوش، گیج کننده وبه‌طرق‌مختلف‌تجدیدشده برخورد می کنیم. حتا امروزه پارسیان برای‌تفهیم ودرك‌آیین باستانی‌خود نه‌تنها ازلحاظ قدمت بلکه ازنظر خلوص و پاکی، گاتاها رامقدم برسایرسروده‌های اوستا می‌شمارند .

اکنون، خوب‌است دربارهٔ نقش روشن وواضحی که ازمیترا در بقیهٔ اوستا و به خصوص **مهریشت** Mihir yasht کشیده شده وصفاتی که به‌وی‌نسبت‌داده شده‌است

سخن برانیم . اوفرشتهٔ خورشیدبامدادان است که روشنایی راهمراه می‌آورد. اودشمن وپیروز براژدهای تاریکی وشب است. او **ایزد yazat** حقیقت، راستی‌ها وپیمان‌هاست. ولی‌حوزه وقلمروامکانات میترا هنوزبیشترازاین‌ها است، زیرا اوشاه زمین‌است . کمك کنندهٔ‌جنگجویانی‌است که‌قبل‌ازورود به‌میادین نبرداز‌اواستمداد می‌جویند واوبه‌آنان پیروزی‌کامل عطامی کند . وبالاخره اواز‌تبه‌کاران‌انتقام کشیده ومخصوصاً تنبیه‌ومکافاتی سخت به دروغگویان وپیمان‌شکنان تحمیل می کند.

ما، دریك‌مطالعهٔ ساده و معمولی‌دربقیهٔ اوستا می‌توانیم به‌خوبی‌**تیشتریا (تیر) Tishtrya** راتوصیف وتشریح کنیم . وی‌ایزدستارگان است وبویژه برستارهٔ سیروس Sirius فرمانروائی می کند. به وی نسبت‌قدرت پخش باران به مزارع خشك را نیز می‌دهند. اوعلیه اژدهای‌خشگی وبی‌ثمری‌می‌جنگد . وباتوجه به‌نیروی‌فوق‌الذکرش ، سلطنت وی‌برستارگان ، تعجب‌آورنیست .

به همین ترتیب فره وشیان **Fravashis** « ارواح نیاکان»،آب حاصل‌خیز کننده رابه زمین‌تخصیص داده‌اند ؛ اینان‌به طورکلی ،کلیهٔ اشیاء خوب را جهت‌به ثمر رسیدن وبارورشدن‌درختان تخصیص داده وهمانند میترا ، یاورجنگجویان‌درمیدان‌های نبردهستند . به طور خلاصه ، ما در بقیهٔ اوستا (اوستامنهای گاتاها) با بحث دربارهٔ فرشتگانی که مسلماً از خدایان ریگ ودامثل واروتا ، ایندرا و میترا وغیره سرچشمه گرفته‌اند ، سروکارداریم .

اگرما اکنون‌دوباره به‌گاتاها باز‌گردیم وصفحات سروده‌های کهن و بکر این قسمت را مورد بررسی قرار به دهیم ، خواهیم دید که موضوع اصولا هیئت‌وجنبهٔ دیگری مخالف باشرح فوق‌دارد . دراین‌جا از نام‌های میترا یاتیشتریا خبری نیست و حتی برای نمونه یکبارهم ذکرنشده‌اند ، وحتابه فروشیان هم نیزبه طور مستقیم اشاره نشده‌است . به‌همین ترتیب هما، یا **ورترغنا verethragna** فرشتهٔ پیروزی میادین نبرد ویا **آناهیتا Anahita** فرشته‌آب‌ها، درگاتاها مورد ذکر وبحث نیستند . حتا مادرگاتاها قادربه‌یافتن اسامی‌تمام روان‌های خوب که دربقیهٔ اوستا مخصوصاً به طرز

شکل‌پذیری تصویر شده‌اند و آنانی که اغلب باصفات انفرادی نمایش داده می‌شوند، نیستیم.

آیا ممکن است که شرح و توصیف این اختلاف عمیق را به صورت یك **واقعهٔ** ساده بر گذار کرد؟ آیا ازراه ایجاد فرضیه‌های مقرون به دلیل‌های احتمالی می‌توان به یك نتیجهٔ دلخواه وحقیقی رسید؟ چه‌بسا کسانی که فرضیه‌ای را وسیلهٔ حدوث واقعه‌ای قرارداده‌اند به‌هیچ‌جا نرسیده ودچار تیره گی وابهام بیشتری نیز شده‌اند. مثلاآیا می‌توان فرض کرد که در گاتاها فرصتی برای ذکر نام‌های فرشتگانی مثل میترا، و یاتیشتریا ویا **فره‌وشیان** برای زرتشت و دیگر سراینده گان این قسمت، پیش نیامده است؟ آیا این‌عدم ایجاد فرصت، شامل روان‌های نیك نیز می گردد؟ دراین‌صورت چرا از میترا، زمانی که دربارهٔ **زد وخورد علیه‌منکرین** در گاتاها صحبت‌می‌شود، یادی‌نشده است، درحالی که درصحنهٔ مشابهی، دربند سیزدهم‌یشت‌دهم، ازوی‌به صراحت یادشده است، جایی که می گوید:

«میترا جنگ را آغاز کرد. وی‌جای خویش را درصحنهٔ نبرد گرفت: ودر قلب میدان‌جنگ ایستاد. اوصفوف آراستهٔ دشمن راشکافت».

وبه همین ترتیب در بند سی وهفتم یشت سیزدهم از فره‌وشیان که به یاری جنگجویان آمده‌اند، یاد کرده‌است:

«آنان. بزرگترین کمك را درمیادین ترسناك جنگ‌نمودند»

نظیراین وجود فرصت وعدم به کاررفتن اسم‌دربارهٔ ارواح نیك و تیشتریا در بسیاری ازسروده‌های گاتاها نیزقابل صدق‌است. چنانچه مادرسروده‌های گاتاها، اغلب به‌توصیف ازمزارع و گله‌ها برخورد می کنیم درحالی که از تیشتریا که مسئول خوب نمودن مزارع وپیشرفت گله‌ها است، نامی‌به میان نیامده است. به‌هرحال هر کس که با دقت صفحات گاتاها راموردبررسی قرار‌دهد، واقف خواهدشد که ادعای‌عدم وجود فرصت برای ذکرفرشتگان فوق وارواح نیك‌صحت ندارد وبایستی برای‌درك علت عدم ذکرآنان به دنبال دلایل عینی وقابل‌لمسی رفت.

من‌معتقدم که‌خصوصیت‌دست‌نخورده وبکر گاتاها به‌حدی حکیمانه(فلسفی)،

منحصر به فرد وعالی است که بی‌شك وجود و ذکر این چنین فرشتگان متباین با روح کلی گاتاها و به‌خصوص مخالف‌خداشناسی وایدهٔ یکتاپرستی‌آن می گردید. البته‌من‌ادعا نمی کنم زرتشت وسایرسرایندگان گاتاها ، چیزی‌دربارهٔ میترا ، تیشیریا ویا آناهیتا نمی‌دانسته‌اند ، زیرا حتا درآن زمان به‌علل ریشه‌های تاریخی، این ایزدها (yazat) مورد احترام مردم بوده‌اند . اما ازمطالعهٔ دقیق گاتاها وبقیهٔ اوستاچنین نتیجه می‌شود که پیامبرچنین عقایدی راتصویب‌نمی کرده است. اومایل‌بوده که به‌جای ارواح نیك وایده‌هایی که متعلق وبازماندهٔ دوران طبیعت‌پرستی آریائیان کهن بوده است، عقاید و آرمان‌های فلسفی واجتماعی مترقی جایگزین گردد . تمامی فرشتگانی که در گاتاها بانام اهورامزدا ذکرشده‌اند ، خلاصهٔ تصوری ازایده و عقاید روزمردم بوده‌است . در پیروتوصیفات قبلی‌دربارهٔ وضعیت‌این‌فرشتگان ضمن‌اشاره‌به دکترین‌یکتاپرستی گاتاها دربخش‌های آینده نیزبحث خواهم‌نمود .

میترا ، تیشتریا وسایرایزدهایی که درگاتاها ازآنان نامی مذکور نیست ، در بقیهٔ اوستا به نحو شاخص وبارزی **به‌هیئت وصفات انسانی توصیف شده‌اند ،** و از این لحاظ شباهت تامی به **توصیف الوهیت درریك ودا دارند .** تشریح این فرشتگان به صورت انسانی قابل تعمق و بحث فراوان است . مثلا زن یامرد (شبیه آناهیتا) لباس برتن کرده ، اسلحه حمل می‌نمود. ارابهٔ جنگی‌می‌رانده و درکاخ ها منزل می‌نموده اند . حتا مواردی موجود است که اینان به صورت و هیئت حیوانات نیزتجسم یافته اند . اما هم چنان که مشاهده کردیم ، این نوع **تجسم وتشبیه به هیئت وخصوصیات انسانی** (Anthropomorphize) برای گاتا ها ، کاملا بیگانه است .

درگاتاها ، هنگامی که ازفرشتگان صحبت می‌شود ، خیلی خلاصه و به‌نحو کاملا مطلوبی ازآنان یاد می گردد ، به خصوص در باره **امشاسپندان-Amesha a-spentas** ، در حالی که در بقیهٔ اوستا اینان نیز **به هیئت ومتصف به‌خصوصیات انسانی** درآمده وتشریح گشته‌اند . سراوشا Sraosha شایدتنها استثنای موجوددر

این باره باشد . زیرا در گاتاها وی دارای یك قیافهٔ مشخصی است ، اما دربقیهٔ اوستا از وی همانند میترا یاد شده و دارندهٔ بسیاری ازصفات میترا معرفی‌شده است .

باتوجه‌به‌بحث فوق ما قادر به‌ایجاد یك امتیاز معتبربین خداشناسی گاتاها و بقیهٔ اوستا هستیم. زیرادر گاتاها فقط فرشتگانی که‌نزدیك خداجای دارند ، هم‌چون یك عقیدهٔ مشخص وبه صورت صفات بارزایزدی ارائه می گردند ، درحالی که دربقیهٔ اوستا برعکس‌همانند فرشتگانی‌در قالب‌های شکل پذیرانسانی‌ویا قرینه وقابل مقایسه باخدایان هندیان که درابتدا ازاقوام نزدیك به ایرانیان بوده‌اند ، ذکر گردیده‌اند . چنانچه در میان نام های فرشتگانی که زیب صفحات بقیهٔ اوستا است ، یك یا دوتای آنها نیز در گاتاها ذکرنشده بودند ، مامی‌توانستیم موضوع را یك حادثه و اتفاق‌تلقی کنیم : اما با وضع کنونی مطمئناً مجبور به قبول وجود یك ایده ودلیل‌خاص هستیم.

موضوع قابل‌بحث‌وتوجه این‌استکه چرا وبه‌چه دلیل‌فرشتگانی همانندمیترا روزبه روز درایرانیان بعد از گاتاها توسعه ونفوذبیشتری یافته‌وازآن به‌بعد نیرومندتر گردیدند تاجایی که‌آیین میترا پرستی(مهرپرستی) اوج وارجی بیش‌از اهورا پرستی پیدا نمود . اصلاحات زرتشت یك ضدیت‌آشتی ناپذیر با پرستش‌خدایان طبیعت قدیم آریائیان داشت. کمااین که زرتشت نه‌تنها خدایان‌متعددآنهارا یکباره به دور ریخت بلکه ازتقبیح نمودن وطرد کردن آنان نیزخود داری نکرد . برای مثال ازهوما که گاوخدائی مرده بوده و مجدداً زنده شده ونوشیدن‌خونش هم چون نوشابه‌ای که‌حیات جاودانی می‌بخشد دربین ایرانیان مرسوم بود، ذکری می کنیم . زرتشت که‌از چندتا پرستی‌وخدایان‌متعددآریاییان‌بدشدت‌متنفربودباشهامت وجرأتی‌تمام‌علیه‌آنان قیام کرده وکلیهٔ خدایان را به جز اهورامزدا پرورگار یکتا وهمهٔ جهان مطرود ومذموم شمرد وحتا در بند دهم یسنای چهل وهشتم[1] شیرهٔ هوما را به صورتی که درآن زمان‌مصرف

۱ــ بند دهم، یسنای چهل و هشتم :ــ کی‌ای مزدا شرفا به‌رسالت پی‌خواهد برد. کی‌این مشروب مسکروکثیف را برخواهی انداخت ازآن چیزی که کرپان‌های‌زشت‌کردار وشهریاران‌بدرفتار به‌عمد ممالك را می‌فریبند .

شده ومورد علاقهٔ شدیدبود « به‌سان‌مشروبی‌پست ومکروه نکوهش کرده ». این‌طبیعی است که مخالفین مذهب زرتشت ، موفقیت وکامیابی خود رادرفنای قطعی‌سیستم مذهبی موجود ، جستجوی نمودند . اگرما به تاریخ مراجعه کنیم باطبقه‌ای به نام مغان بر خورد می کنیم که‌دربرانداختن‌مذهب زرتشت ودگرگون‌نمودن‌آن رل‌اصلی‌راداشتند. زیرا اینان نخست سروده های وحی‌شده به زرتشت را به صورت طلسم هایی برای بهبود بیماری ودرحقیقت جهت وارد کردن ضربهٔ مرگبار به‌کار بردند . سپس زرتشت وآیین‌مخدوش شدهٔ وی را از آن اجداد خود دانسته وپس از آن که برمردم و دربار مسلط شدند، وی، را به کناری نهاده وبه‌دست فراموشی‌سپردند. درحقیقت عکس‌العملی که‌مخالفین پس‌ازمرگ زرتشت نشان دادند، نفوذ دربقیهٔ اوستا و ازبردن خداشناشی و یکتا پرستی زرتشت بود . کسانی که موارد مشابه اوستا را با مذهب‌آریائیان قبل از گاتاها مورد بررسی‌قرارمی‌دهند،شاهدیك‌آشتی‌وسازش مجددآریائیان باخدایان‌مذهب باستانی می گردند . زیرا با وجودی که زرتشت این خدایان متعدد ومظاهر نیروهای طبیعی را ازبین برده ویکتا پرستی‌را اشاعه داده بود ، مادر قرن اولیهٔ قبل‌ازمسیح و پس‌ازآن شاهد رواج‌وبازارگرمی این‌خدایان که به‌صورت‌خدایان هم‌طرازاهورامزدا درآمده بودند ، هستیم . به‌هرصورت هم چنان که گفته‌ایم ، عقاید وایده ها در طول زمان تحت تأثیر وقایع قرارگرفته و برحسب ضروریات زمان ، دچار تغییرات لازمه می گردند .

حال اگرچنانچه مذهبی دارای زمینهٔ مساعد قبلی باشد ، این‌تغییر وتطبیق باسرعت وشدت بیشتری انجام پذیرخواهد بود . و در برنامهٔ مذهب زرتشت که جوهر سیستم مذهبش بیشتر برمآخذ وپایه‌های‌اخلاقی قرار داشت‌و ازطرفی‌طرفداران خدایان چندگانهٔ طبیعی ومجوسان ومغان که‌پس‌اززرتشت قدرت بیشتری یافته بودند ، مذهب زرتشت را به‌دلخواه خویش‌تغییر داده و هم چنان که ملاحظه کردیم ، خدایان مطرود قدیمی‌را دوباره قدرت وتجسم بخشیدند ، تاجائی که بعضی ازآنان مثل‌میترا نفوذ و قدرتی‌پس‌از اهورامزدا یافتند .

پارسیان کنونی با وجود گذشت بیش‌ازبیست قرن با انتخاب مضامین گاتاها طبق یك‌اصل ساده وکلی فلسفی، یکتاپرستی و خداشناسی اولیهٔ زرتشت را انتخاب واز شرك والحاد گریزانند؛ کما این که مسیحیان نیز به‌نیروی‌معنوی واخلاقی مذهب خود بیش ازدکترین نظری وخشك‌آن معتقدند. باری‌باتوجه به‌آنچه که معمول‌سیرمذاهب مختلف درطول زندگی‌آنانست، پل‌اتصال بین‌بقیهٔ‌اوستا ومذهب‌ایرانیان پیش‌از گاتاها، کاملا روشن و مشخص می گردد .

هم‌چنانکه درصفحات پیشین شرح‌دادم، دورهٔ ترقی‌مذهب زرتشت، شباهت و همانندی فراوانی باسیرتکاملی مذهب عیسویان درغرب دارد. درآلمان، نخستین اعلام کنندگان آیین‌مسیح بامواردی ازعقاید کفرآمیز برخوردند که مجبوربه مبارزه علیه آن گردیدند . زیراخدایان چندگانهٔ طبیعت به‌صورت‌اساطیر،آن چنان درروح مردم رسوخ ونفوذیافته که‌اصولا جزیی‌ازشعایرملی‌آنان گردیده است. وباتوجه‌به همین‌مطلب است که امروزه هرمأمورتحقیق زیرك وغیرمتعصب این‌حقیقت رابه‌صورت یك‌اصل کلی قبول خواهد کرد، که هنوزبسیاری ازاصول وموارد چند تاپرستی درعقایدملی و سنن باستانی‌مذاهب مختلف دنیامن‌جمله‌آیین‌ما، وجود دارد. مشهوراست که مقدسین‌آلمانی ضمن‌پرستش وانجام امور مذهبی‌از رواج و نیرو بخشیدن وزنده نگهداشتن **خدایان باستانی‌چندگانه‌خویش** فارغ نیستند و به خصوص مردم عادی دهات وشهرها نیز ، علاقهٔ وافری‌نسبت‌به‌این سنت‌های دیرین‌خودنشان‌می‌دهند. مقدسین وپیشوایان‌مذهبی نیزبا توجه‌به شدت علاقهٔ مردم، **خدایان واساطیرباستانی** را به صورت مقدسین عهد مسیح جلوه گرساخته ودرموعظه‌ها و گفتارهای خودبه مردم تحویل‌می‌دهند ، کما این که**تور** Thor خدای طوفان ، ملازم وفادار ، **وتان** Watan به صورت **پترمقدس** Saint Peter درآمده است. باتوجه‌به این‌مورد، جای‌تعجب وبهت‌نیست اگرماشاهد این‌مطلب شویم که پترمقدس طبق‌عقاید مردم متصف وصاحب سایرصفاتی که منسوب‌به خدایان مختلف باستانی آلمان مثل باد و باران است ، نیز بگردد . ولی زنده گشتن خدایان باستانی درعهد اوستا و بعد ازآن علل مختلف دیگری دارد . در ایران وجود

نام‌های قدیمی و سابقهٔ خدایان ، کمك مؤثر و شایانی به‌مخالفین زرتشت نمود . لذا لازم به‌یادآوری است که مکتب پارسیت Parsiism نتیجه‌ای ازمذهب طبیعت‌پرستی ایرانیان باستانی‌است ، درحالی که عقاید ملی‌باستانی‌آلمان برای مسیحیت ، یك ایدهٔ ناآشنا و غریب بوده است . ولی باورود نخستین مبلغین ، بین چندتاپرستان‌قدیمی و مسیحیون سازش و توافقی جهت ورود یك سری معتقدات باستانی که به نحو عمیقی دربین مردم ریشه داشت ، به مذهب مسیح‌وتطبیق‌آن با روح‌مسیحیت، حاصل گردید .

اکنون به ذکر نام‌های شش امشاسپندی که در گاتاها ، درکنار اهورامزدا ذکرشده وآمده‌اند می‌پردازم . اینها عبارتند از ۱- **وهومنو** Vahu – mano – ۲- **اشا** – ۳- **خشترا**- ٤-**آرمیتی**- ٥- **هورواتات** Haurvatât – ٦- **آمرتات** Ameretât ، که به‌آنها من دونام **سراوشا** و **اشی** را نیز اضافه می کنم . من در اینجا قصد تشریح مفصل صفات و خصایل امشاسپندان را ندارم ، زیراتکرار بیهوده‌ای خواهدشد.[1] – تنها برای‌این که خوانندگان گرامی‌آشنائی‌مختصری دربارهٔ مشخصات این امشاسپندان داشته باشند ، به طور خلاصه خاطر آنان را مستحضر می‌سازد که . وهومینو،مظهر فکرخوب وپرهیزکاری است . اشافرشتهٔ عالم‌هستی و متصف‌به **پارسائی** « Peity » است . خشترا ، دلالت برپادشاهی‌می‌نماید .

قلمرو وی سلطنت برپرهیزکاران ومتدینین زمین و فرمان روایی بربهشت دنیای‌دیگر است . آرمیتی مظهر فروتنی (humility) وفداکاری « d evotion » بوده و حافظ دنیاست . هورواتات و آمرتات دلالت بر وفا « Welfare » و بقا « immortality » می کنند . اینان برآب ها و گیاهان حکم روایی می‌نمایند . سراوشا مظهر فرمان برداری است « Obedience » وبه خصوص مجری ارادهٔ خدا و دستورات مقدس مذهبی است . اشی نیز در اوستا با توصیفی مشابه سراوشا معرفی گردیده است .

اکنون دوسئوال‌دراینجا نظرما را جلب می‌نمایند که عبارتند از : ۱- درجه

۱ – شرح وتوصیف‌کامل دربارهٔ اشاسپندان درفصلی‌مجزا تحت‌عنوان «تمدن ایرانیان خاوری‌در ادوار باستانی» خواهدآمد .

مراحل و به چه مناسباتی این امشاسپندان باخدا سر وکار داشته و در سروده‌ها با نام اهورامزدا ذکر گردیده‌اند ؟ ۲ ـ آیا وجود این امشاسپندان یکتاپرستی ما را (که ضمن بحث درفصل خداشناسی گاتاها مورد پذیرش قرار گرفت) ، تخطئه نکرده و یا لااقل آسیبی بدان نمی رساند ؟ چنانچه ما نظریك فرد غریبه و خارجی‌را دراین مورد جویا شویم ، بایستی این مطلب راکه تقریباً امشاسپندان دارای پایه و مقامی‌برابر اهورامزداهستند ، قبول داشته باشیم . دلیل‌این گونه مطلعین این است که نام مزدادر گاتاها ۲۰۰ بار رواشا ۱۸۰ بار ، وهومینو هم چنین وهیشتم مینو - Vahishtem mano تقریباً ۱۳۰ بار وبالاخره نام‌های دیگرجمعاً کمتراز این‌ها ذکر گردیده‌اند. درحالی که‌ذکرنام در گاتاهاو کثرت‌آن ، نمی‌تواندبرای یك محقق بی‌نظر دلیل‌مقنع وکافی‌برای هم‌طرازی ارزش ومقام مزدا واشا باشد . اصولا باتوجه به‌سرودها و مفهوم ضمنی‌آنها ، نه تنها کاملا غیرممکن است قبول شود که این دو دریك پایه ومقام‌هستند بلکه حتا مقایسهٔ آنان دراین مورد به خصوص ، مغایر وخلاف حقیقت است .

مفهوم‌کلمهٔ اهورا مزدا در گاتاها اصولا برابر و معرفی کنندهٔ والاترین وتنها خدای‌آیین زرتشتی است ، هم‌چنانکه یهوه در عهد قدیم والله درمذهب محمد(اسلام) مظهرقدرت یکتایی‌هستند . درحالی که درجهت عکس، اشاوحتا سایر امشاسپندان که نامشان فوقاً ذکرشد، تنها می‌توانند ، به‌یکی‌ازصفات اهورامزدا متصف شده و معرفی گردند. درحقیقت‌امشاسپندان برحسب‌ضرورت می‌توانندتجسم‌بخش‌صفات اهورامزدائی باشند. دراکثر پیام‌ها ، ایدهٔ یکتایی ویگانگی، تنها معنا ونتیجه موردنظراست و در بقیهٔ پیام ها بایستی برای درك واثبات حقیقی مفهوم‌آنها ، تأمل فراوان کرد ، زیراچه بسا مفهوم ونتیجهٔ سرودهٔ شاعران این پیام های گاتاها دارای دو معنای مختلف باشد . شباهت این گونه تجسم‌ها و مظاهر خداوندی در **عهدقدیم** وجود داشته و به خصوص درمزمورهشتادوپنجم ،آیات ۸ـ ۱۴ قابل رؤیت است . «آن چه یهوه می گوید خواهم شنیدزیرابه‌قوم‌خودبه مقدسان خویش‌خواهم گفت تابه سوی جهالت برنگردند . یقیناً نجات او نزدیك پرستندگان اوست،تا **جلال** در زمین ما ساکن‌شود. **رحمت وراستی**

باهم ملاقات کرده‌اند ، **عدالت**و **سلامتی** یکدیگر را بوسیده اند. راستی از زمین خواهد رویید و **عدالت** از آسمان خواهد نگریست . خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید وزمین‌ما محصول‌خودراخواهد داد. **عدالت** پیش‌روی اوخواهد خرامید وآثارخودرا طریقی‌خواهد ساخت.»[1]

به‌طور خلاصه این که اشا، وهومینو ، خشترا و آرمیتی وبقیهٔ **امشاسپندان** در دو حالت مشخص وجدا از هم تجلی می‌نمایند . اینان هرزمان که شاخص صفات مطلقه و نمایندهٔ صفات‌ایزدی هستند ، معرف قدرت‌های اهورا مزدا و کیفیت الوهیتی هستند که شامل‌وجود اهورای یگانه‌است. درحالت‌دوم، دارای شخصیتی مجزاومستقل بوده وهمراه بااهورا مزدا به‌صورت فرشتگان آسمانی جلوه گری می‌نمایند وشاهد ما دراین‌حالت‌آن سری پیام‌هایی‌است که درست در کنار اهورامزدا ذکرشده‌اند.دراین حالت، **امشاسپندان** کاملا منطبق وقابل مقایسه باملایك وفرشتگان عهدقدیم و قرآن یعنی میکاییل وجبراییل وغیره هستند. زیرا این‌زمان، **امشاسپندان** به‌شکل همراهان و ملازمین درگاه خداوندی و به‌موازات او جلوه گری می‌نمایند . برای مثال بندسوم یسنای بیست‌و هشتم را که نخستین **امشاسپندان** یعنی اشاوهومینو ، خشترا و آرمیتی همراه بااهورامزدا ذکرشده‌اند، به‌عنوان شاهد می‌آوریم :

«منم آن کسی که مزدا اهورای بی‌مانند را، بااشاو وهومینو، و با کسی که خشترای فناناپذیر متحداوست، وآرمیتی «دعای خیر کننده (بر کت دهنده) راستایش می کنم، تابه‌سوی صدایم آمده ومرا یاری بخشند»

بندهای ۱۱، ۱۲و۱۳ــ یسنای سی‌وسوم نیز کاملا شبیه‌شرح فوق‌است .

: ــ «ای‌تواناتر ازهمه ای‌مزدا اهورا، وای‌آرمیتی، ای اشا ، ای وهومینو ، ای کسانی که بخشایش‌فردوس دردست شماست ، به‌من گوش دهید و به من‌رحم‌آورید، و همیشه و برای ابد نسبت به من توجه و مرحمت داشته باشید » بند دوازدهم یسنای

۱ــ من برای‌تشریح‌ومثال‌آوردن‌از کتاب‌مقدس‌ازمتن‌انگلیسی‌آن‌استفاده کرده‌ام.(یادداشت سن‌جانا مترجم اصلی)

سی و سوم ـ « ای‌اهورا خود را به من نموده به توسط آرمیتی توانایی بخش، ای‌مزدا به‌دستیاری خردمقدس خویش نیرویم‌ده، ازپرتواشا پاداش نیك‌ارزانی دار، برای‌جزای اعمال به‌توسط وهومن ازقوت‌وزور بهره‌مندم ساز» بندسیزدهم یسنای سی‌وسوم «ـ برای نگهداری من ای‌اهورا، ای دوربیننده، باید بخشایش بی‌مانند کشور روحانی خود را مثل‌پاداش اعمال مؤمنین یعنی کسانی که به‌من گرویده‌اند وعده‌دهی، ای‌آرمیتی مقدس روان‌را (دین‌را) ازراستی تعلیم‌ده»[1] درحقیقت، اشاو سایرامشاسپندان چیزی جزتجلی وجود اهورامزدا نیستند، که به نحوی شاعرانه به‌صفت‌هایی مثل‌پدر و پیش‌رو معرفی گردیده است، همان‌طور که به‌صفات خالق‌وتوانا متصف است. بنابراین درسروده‌هایی که اهورا مزدا همانند خالق کلیهٔ روان‌های موجود مجز ازخود ـ *Creator of all spirits existing outside of himself* بیان‌شده است ، نمی‌تواند دلیل وعلتی جهت قبول چندتاپرستی به‌ماارائه‌بدهد، ویاچنانچه‌هرگونه وجودروحانی‌ـ *any spisitual existence* جدا از خدا **outside of God** که به صورت میانجی گر بین‌خدا و بشر قرار گرفته باشد، به‌هیچوجه نمی‌تواند، رادع وخطری برای‌تعریف وپدیدهٔ یکتا پرستی باشد. ما دربررسی خداشناسی گاتاها به موارد زیادی‌برخورد می کنیم که امشا سپندان به‌صورت‌اشخاص روشنی نام‌برده شده‌اند، یك‌زمان مزدابه‌عنوان پدراشاخوانده شده‌و گاهی به‌عنوان‌پدر وهومینو ویاآرمیتی ذکر گردیده‌است.درهرحال چنین‌صوری نشان‌دهندهٔ رواج اصول‌اخلاقی و موضوعاتی که مربوط به‌عالم هستی است، می‌باشد. وهم‌چنین، این‌طور معنا می‌دهد که تمام صفات خوب مثل وفاداری ، فداکاری ، بقا ، فروتنی، راستی وروشنائی بداوتعلق داشته و ازاو ناشی ومنبعث می‌شود .

ازذکرموارد فوق‌چنین‌نتیجه گرفته می‌شود که: عقیده به‌وجود امشاسپندان هرگز معارض ومانعی برای یکتاپرستی درخداشناسی گاتاها نیست، زیرا، اهورامزدا

[1] ـ کلمهٔ‌دین که درگات‌ها دینا Daena آمده‌است، درهمه‌جا به‌معنی مذهب نیست ودربسیاری ازجاها به‌معنی نفس، ذات ووجدان می‌باشد. وبا اسم جمع‌خصایص روحی و مذهبی انسان است وتشخیص باطنی‌ومعنوی او شمرده می‌شود . دین به‌معنی مذهب غیرازجان و روان و فروهراست‌که جمله از ارواح انسانی به‌شماراست.

کلاجدا از اینان و به‌منزلهٔ یك«وجود قادرمطلق وتوانای بالذات جلوه گر است، (بند سوم از یسنای بیست‌ونهم [۱])، «این اوست که دربارهٔ همه تصمیم می گیرد، همچنان که هرچیز مطابق میل‌او صورت‌وقوع می‌یابد،» (بندچهارم یسنای بیست‌ونهم [۲]) ،«او کسی است که باپاك منشی وروشنائی یك‌جور و یکسان است،» (بنددوم یسنای سی ودوم [۳]) ، «او باشاو وهومینو دریك‌جا سکنی می گزیند،» (بندنهم ازیسنای چهل‌وچهارم، [٤]) . معنای کلی‌این‌سروده‌ها اینست که اهورامزدا این قدرت‌ها را در اختیار داشته وامشا سپندان درفرمان‌وتحت ارادهٔ اوهستند، اینان‌از اوسرچشمه گرفته و دراوتحلیل‌می‌یابند خشترا وآرمیتی، وهومینو واشا، شریك، متحد وجزیی ازاوهستند ، اینان جزیی از وجود کل ونمایی ازقدرت‌اهورایی هستند. قدرت‌هایی که به‌امشاسپندان تعلق یافته و عمل‌آنان رامشخص می‌سازد، صفاتی‌است اهورایی که در اینان جلوه گر گشته است . کمااین که دربند ۲۱ یسنای ۴۱، [۵] «اهورامزدا صفات امشاسپندان را به‌افراد درست

۱ــ بند سوم، یسنای بیست و نهم : ــ اشا درجواب آفریدگار گوید، یاورتوانایی برای‌روان آفرینش‌نیست. درمیان‌مردم‌کسی نیست که بداندچگونه بازیردستان رفتارکند. (اهوراگوید) درمیان خاکیان، آن‌شخص ازهمه تواناتر است که **من** از اثراستغاثه‌اش ، **به‌یاری** اوشتابم .

۲ــ بندچهارم ، یسنای بیست ونهم :ــ «(اشاگوید)مزدا ازهمه‌کس‌بهتر‌به‌یاد دارد، که‌درگذشته ازدیو ومردم چه اعمالی‌سرزد واز این پس‌ازآن بروز خواهدکرد، باخود اهوراست قضاوت‌آن چه‌ارادهٔ اوست، مابدان خوشنودیم.

۳ــ بند دوم، یسنای سی ودوم :ــ «به‌آنان مزدا اهورا، پروردگاری‌که باپاك‌منشی‌پیوسته و باروشنایی یکسان است، به‌توسط خشترا پاسخ دهد، برای اخلاص ، پارسایی وتقدس شما، مابرآنیم که‌شما را ازخود بدانیم .

٤ــ بند نهم، یسنای چهل وچهارم :ــ ازتو می‌پرسم ای اهورا، به‌راستی مراازآن آگاه فرما، برای روان دین‌دارانی‌که من‌آنان راکامل می‌نمایم . سرودکشورجاودانی مانندتوکسی‌ای‌مزدا، وعدهٔ بخشایش بهشت‌خواهدکرد ، در آن جایی‌که توخود باوهومینو جای‌گزینی .

۵ــ بند بیست ویکم یسنای‌سی‌ویکم.ــ مزدا اهورا تمام قدرت‌کامل واقتدار خسروی خودرا رسایی (هورواتات) وجاودانی(امرتات) وراستی (اشا) وشهریاری (خشترا) وپاك‌منشی (وهومینو) به آن‌کسی بخشد ،که دراندیشه وکردار دوست اوباشد.

کردار می‌بخشد ودربند هفتم یسنای ۴۴ همچنان که دربخش سوم ذکر گردید، **« چه کسی آفریننده آرمیتی ارجمند وخشترا است.»**[۱]

درپایان مایلم کلماتی نیز دربارهٔ **اشی وسراوشا** ذکر کرده و هویت آنان را چه درعهد گاتا وچه در دورهٔ بقیهٔ اوستا جهت خوانندگان کنجکاو روشن نمایم. باید دید چه اندازه خداشناسی گاتاها با بقیهٔ اوستا در تصویراین دو ایزد، تفاوت دارند. اینان را در گاتاها با اشکال وبه‌ندرت ممکن است به‌صورت آن چنان فرشته‌ای که در بقیهٔ اوستا آمده‌اند، یافت. کلماتی که در گاتاها شامل اشی می‌شود، عبارتند از: **اجر، پاداش؛ وبعدبرکت یاموفقیت** . (بندچهارم یسنای بیست وهشتم ــ وبند ۱و۵ یسنای پنجاه وسوم[۲]). هرگز نمی‌توان پیامی را از گاتاها شاهدآورد که درآن **اشی** احتمالا بانام مخصوص ومشخصی به‌صورت اشا، و هومینو وسایر امشاسپندان ذکرشده

۱ــ بندهفت یسنای چهل وچهارم :ــ **This I ask thee, give me the right auswer, O Ahura !**

Who hath created the bllessed Ârmaiti together with khshatra ?

Who, through his wisdom , hath made the son in the image of the father ?

I will designate thee, mazda! to the intelligent, as

The creator of all, thou most beautiful spirit?»

ترجمهٔ این بند درصفحهٔ ۵۷ آمده است .

۲ــ بندچهارم یسنای بیست وهشتم :ــ منم آن کسی که بامنش پاک از برای محافظت روان دین داران گماشته شده‌ام، چه از **پاداش** مزدا اهورا برای کردار نیک آگاهم. تامرا تاب وتوانایی است، تعلیم خواهم داد که مردم به‌سوی راستی روند.

بند ۱ یسنای پنجاه وسوم :ــ «(زرتشت گوید) نیکوترین ارمغانی که وجود دارداین است که مزدا اهورا به توسط اشا به‌زرتشت سپنتمان برتری وزندگانی سعیدوجاودانی **اجر** خواهد داد ونیز به‌همهٔ کسانی که درکردار وگفتار خویش پیرو دین نیکش باشند .

بند پنجم یسنای پنجاه وسوم :ــ «(زرتشت گوید) ای‌دختران شوی‌کننده و ای‌دامادان، اینك بیاموزم وآگاهتان سازم. پندم را به‌خاطر خویش نقش بندید وبه‌دلها بسپرید. باغیرت از پی‌زندگی‌پاك منشی‌بکوشید هریك ازشما باید درکردار نیك‌به‌دیگری سبقت جوید و ازاین‌رو زندگانی خودرا خوش و خرم سازد .

باشد. ولی ترقی وپیشرفت یك ایدهٔ مطلق فی المثل به‌صورت یکی از نام‌های ایزدی، درطول تاریخ به‌روشنی قابل درك ولمس است چنانچه ما به‌تغییرحالت اشی وتبدیل‌وی‌ازدورهٔ گاتاها به عهدبقیهٔ اوستا بنگریم، شاهد تطوروتکامل وی همان سان که برامشاسپندان رفته است، خواهیم بود .

حالت **سراوشا** نیزشباهت تامی به **اشی** دارد. دربقیهٔ‌اوستا، سراوشا به‌صورت فرشته‌ای زیبا، ابدی‌وباخصوصیات انفرادی تشریح شده است. ودر دوران‌های بعدتطور وتکامل بیشتری یافته وهمانند یك‌پیك وپیام‌آور خدا تصویر شده است، پیام آوری که فرامین‌را ازخدا اخذ وبه‌بشرابلاغ‌می‌نموده‌است. به‌هرحال‌همه‌چنان که‌فوقاً اشاره‌شد، اینان دارای آن چنان نشان اختصاصی که امشاسپندان از آن برخوردارند ، در گاتاها نیستند. در گاتاها ما تنها ونخستین پیدایش تجسم‌سراوشا رادر پیامی مثل‌بندپنج یسنای سی‌وسوم[1] جایی که شاعراز **سراوشای توانا استمداد می‌کند** و بند شانزده یسنای چهل وچهار[2]، جایی که مصنف طلب کمك ازیك **« فرماندهٔ برای حفاظت علیه دشمنان نموده وآرزو می‌کندکه سراوشا و هومینو او را همراهی‌کنند »** و کلماتی دال‌بر **اطاعت ازمذهب مقدس و فکرپرهیزکار**، هستیم،

به‌طور خلاصه می‌توان نتیجهٔ این بخش را در چهار بند ذیل خلاصه و تعریف نمود .

(۱) ـ خداشناسی گاتاها به‌نحوکاملی بیشترازبقیهٔ اوستا به‌سوی روحانیت و یکتاپرستی گرایش دارد . زیرا گاتاها از قدیم‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل

۲ــ بند پنجم یسنای سی‌وسوم :ــ منم‌آن‌کسی‌که درسرانجام پس‌از پایان یافتن زندگانی درکشور پاك منشی و در راه مستقیمی‌که به‌سوی راستی دلالت‌کند ، درآن جایی‌که بارگاه مزدا اهورا است ، **مهین سروش تورا به‌یاری خواهم خواند.**

۳ــ بندشانزدهم‌یسنای چهل‌وچهارم:ــ ازتومی‌پرسم ای اهورا به‌راستی‌مرا ازآن‌آگاه فرما! کیست‌آن پیروزمندی‌که ازروی دستورتو بایدمردم را درپناه خودبگیرد ؟
به‌وسیلهٔ الهام به‌من‌بگو داورنجات دهندهٔ این جهان.که به‌این کارگماشته گردید ؟
چنین‌داوری‌که به‌نزد او**اطاعت وپاکمنشی**مقام‌گزید.
داوری‌که توخود او را خواستاری ای‌مزدا.

مذهب مزدا پرستی Mazdayasnian Religion برخوردار است.

(۲)ـ ازاحترام زیاده ازحد به‌خدایان عوام وملی مردم مثل میترا و تیشترا در گاتاها خبری‌نیست واصولا این مطلب برای شاعران گاتاها ناشناخته است. پرستش این ایزدان‌در دوران بعد از گاتاها ونخست به‌طرزسازش‌کارانه‌ای به‌مذهب ملی‌پذیرفته شده‌است .

(۳) ـ خداشناسی گاتاها معرف ونمایندهٔ یکتاپرستی ومزدا اهورامظهراین ایده است .

(۴) ـ یکتاپرستی گاتاها به‌هیچ‌وجه ازوجود فرشتگان تخطئه نشده وآسیب نمی‌بنید، چه‌این امشاسپندان وایزدان، تنهافرشتگانی متصف به‌صفات وخصایل‌ایزدی بوده ودرحقیقت هریك ازآنان نمایندهٔ یك یا چند صفت مشخصهٔ اهورائی هستند ، و به‌هرحال زیردست خدای یکتا بوده وجملگی در ردیف ملایك ، فرشتگان و ملازمان درگاهی وی‌محسوب می‌شوند .

بخش پنجم

Zoroastrianism is nat a Dualistic Religion

«آیین‌زرتشت یك‌سیستم دوگانه پرستی نیست»

اغلب شنیده می‌شود که مذهب زرتشت را یك‌آئین **دوتایی** می نامند . من فقط پس‌ازآن که تفهیم وتشریح‌نمودم دوتائیت چیست، به وصف‌مذهب زرتشت دراین باره خواهم پرداخت .

اگریك مذهب **دوتایی** برآیینی که وجودیك نیروی شیطانی برضد خلقت مناسب وآرزوی‌خوب درحالی که یکتاپرستی نیزدرکنار آن پذیرفته‌شده باشد، دلالت کند، دراین‌صورت‌نه‌تنها مذهب‌زرتشت‌بلکه‌مذهب‌عهدقدیم‌نیزیك‌آیین **دوتائی** است .

ولی اگربه خواهیم دقیق‌تر شده ومفهوم حقیقی‌آیین **دوتائی** را دریابیم ، بایست‌دانست ، تنها زمانی‌می‌توان‌یك مذهب را **دوتائی** خواند ، که هردواصل خوبی وبدی باشرایط وامکانات متساوی‌روبروی یکدیگر قرار گرفته وتحت‌شرایطی برابر ، براندازهٔ یکسانی‌ازجهان‌نفوذنموده باشند وبشرخویشتن رابه‌طورمتساوی مقید ووابسته به‌این دونیرواحساس کند . یابه طورخلاصه‌آن که ، این‌دونیروازتمام امکانات ممکنه به حدمتساوی برخورداربوده ودرشرایط یکسانی به‌کارپرداخته باشند. مضافاً براین که نیروی‌ما فوقی‌برآن دو ، برتری و نفوذ نداشته باشد . اما جایی که بشر بتواند وسیله **نیروی‌آزاد انتخابی خود** ، روی‌خوبی‌ها تصمیم گرفته واز بدی‌ها روی بگرداند . (هم چنان که درگاتاها به نحوبرجسته وروشنی مضبوط است) ،کلمهٔ **دوگانه پرستی** به‌هیچوجه صادق‌نیست . من‌معتقدم، که علاوه‌برتمام شرایط فوق، وجودیك‌ایدهٔ مذهبی **دوتائی** ، مستلزم‌آنستکه، بشر درابرازیکسان احترام و قدردانی به **روان های بد وارواح خوب** ، ازیك‌پشت‌کار استمراری به‌طورکامل برخوردارباشد . یعنی‌آن که‌وی

بتواند به دنبال قربانی‌ها وادعیهٔ پیش کش شده‌ای که به منظور تسکین خشم روان‌های بد و دفع تمامی شرارت‌ها وزیان‌های ممکنه ازآنان، نموده‌است، برای جلب برکت و کمك هدایایی متساوی به پیشگاه ارواح خوب تقدیم نماید. وهمین جاست که من مصراً تاکید می‌نمایم، به هیچ وجه دراوستا اثرونشانه‌ای ازاین گونه عقاید وایده‌ها یافت نمی‌شود،

البته درکلیهٔ اوستا، حتادرقسمت‌های کهنه وقدیمی آن، یك روح بد که درهر حال مقابل روان نیك ایستاده است قابل رویت وتشخیص می‌باشد. فرض وجودیك چنین روان‌های خوب وبد، اصولا یك سری سئوالات فلسفی به وجودمی آورد که هرمذهبی ازاین نوع دربارهٔ آن زیادبحث نموده است. ازجمله چرا وبه چه دلیل شیطان وروان‌های بدخلق شده‌اند؟ چرا الوهیت که قادرمطلق است تنها چیزهای خوب نیافریده است؟ جنایات و گناهان از چه چیزسرچشمه می گیرند؟ ازچه روتمام بدبختی‌ها وعیوب همان‌سان که شامل تمامی مخلوقات می‌شود، بشررانیز آلوده ساخته وبه تباهی می کشانند؟ زرتشت وسایر سرایندگان گاتاها کوشش بسیاری جهت حل وطرح این سئوالات به طریق فلسفی وروحانی نموده‌اند، ومن درصفحات بعد سعی خواهم نمودبه طورمختصراساس تئوری آنان راهم‌چنان که درگاتاها به «**نظر می‌رسد**»شرح دهم.می گویم به «**نظر می‌رسد**» زیراگاتاهااصولا به‌صورت یك سیستم فلسفی توصیف وظاهر نشده است. مصنفین **گاتاها** به هیچ وجه قصدمشخص نمودن افراد رادرمیان عامهٔ مردم نداشته‌اند، بلکه هدف کلی آنان جامعهٔ مردم بوده است، وبه‌خصوص جنبه‌های سودمند وواقعی مذهب مثل علم اخلاق را درنظر داشته وازطرح وتوجه به جنبه‌های فلسفی دکترین خودداری می‌نموده‌اند.

باری ما برای درك حقیقی، سنجش وتفسیر مختصری دربارهٔ ارواح بدوروان‌های خوب، مبادرت به طرح پیام‌ها و سرده‌هایی که در **گاتاها** و بقیهٔ اوستا دراین باره ذکر شده‌است، می نماییم.

دربقیهٔ اوستا تضادبین عالم ارواح بدوروان‌های نیك به نحوی کاملا روشن و صریح مشخص وتعیین شده است. همان‌سان که اهورامزدا پشتیبان وحافظ روان‌های نیك است، انگره‌مینو Angra Mainyu به طرفداری و نگهداری ارواح بد برخاسته

است . درست برضد شش امشاسپندان یا **فرشتگان بزرگ** Archangels **شش دیو عمده** Archdemons وجود دارند: **اکن مینو** Aken-manô برضد **وهومینو** است ؛ **ایندرایا آندرا** Andra بر ضد **اشا** ، **سایورا** Saura در مقابل **خشترا** ، **دیو نخوت** Demon of arrognce برضد **اسپنتا آرمیتی**، **تائورا** Taura **وزایری چا** Z airicha درمقابل **هاروتات** و **آمرتات** قرار گرفته‌اند. وسپس نوبت به‌لشگریان روان‌های خوب راستی می رسد که درمقابل دستهٔ **دیوان دروغ** (druj) صف آرایی کرده‌اند .

برعکس بقیهٔ اوستا، این مطالب چندان در گاتاها رسوخ وانعکاس نیافته‌است. زیرا ، اگره‌مینو تنها یك‌بار دربنددوم یسنای چهل وپنجم[1] به‌منزلهٔ روح بد جلوه گر شده‌است، در اینجا از اسپنیا مینیوش Spaniyâo maiuyush هم‌چون کسی که ازستایش اهورا مزدا خودداری کرده وبرضد وی برخاسته است، یاد می‌شود . به‌همین ترتیب اکومینیوش Akô mainyush تنها دربند پنجم یسنای سی‌وسوم[2]، واکن مینو Aken manô ، در دوپیام (بند۳ یسنای سی‌ودوم و بند۵ یسنای چهل وهفتم[3])

۱ــ بنددوم یسنای چهل‌وپنجم : ــ «من می‌خواهم سخن‌بدارم ازآن دوگوهری‌که درآغاز زندگانی بوده‌اند،ازآن چه‌که‌آن یکی مقدس به‌دیگری **خبیث** گفت: که فکروتعلیم وخرد وآرزوو گفتاروکردار و روح ماباهم‌یگانه ویکسان نیست.

۲ــ بندپنجم یسنای سی‌ودوم : ــ «شمای‌دیوها، به‌توسط‌کرداری‌که از(گرهما) **واك‌منش** بااندیشه وگفتار زشت خویش بیاموخت. مردم را از حیات نیك و جاودانی محروم می‌سازید و هم اوست (گرهما) که دروغ‌پرست را درتباه‌کردن زندگانی‌انسان تعلیم‌داد .

۳ــ بندسوم یسنای سی ودوم : ــ (زرتشت‌گوید) اما همهٔ شما دیوها و آن‌کسی‌که شمارا می‌ستاید ازنژادزشت‌منشان هستید. دروغ و خودستایی وازاین قسم‌اعمال‌که ازآن مدتی است درهفت‌کشور از خود شهرتی انداختید،کارتان است.

ــ بند پنجم یسنای چهل وهفتم :ــ « ای مزدا اهورا، از آن بهترین نعمت‌هایی‌که تو به توسط این‌خردمقدس به‌پیرو راستی‌وعده دادی‌آیادروغ پرست‌که ازاعمال خویش پیرو **آك‌منش** است، برخلاف ارادهٔ توازآن بهره‌مند تواناشد،

که بهرصورت‌دارندهٔ فکر شیطان «evil mind» معرفی‌شده‌اند، ذکرشده است . واچی‌شتم مینو Achishtem manô نیز دوبار دربندهای ۶ یسنای سی‌ام وبند ۱۳ یسنای سی‌ودوم[1] بمنزلهٔ خدمتکار اعوان شیطان از وی یاد شده است. در نظرنخستین ممکن است چنین به‌نظر به‌رسد که **انگره مینو و اکومینو** رقبای اصلی **سپنتامینو** بوده و **اکره‌مینو و اچی‌شتم‌مینو** دشمنان اساسی و **هومینو وهیشتم** هستند. ولی در گاتاها این‌طور نیست وازقرار معلوم تمامی این‌نام‌ها که دلالت بر ارواح بد می کنند درقالب انگره مینو مشخص شده‌اند. برای نمونه بنـد سوم یسنای سی و دوم راشاهد می‌آوریم، دراین پیام دیوها بمنزلهٔ جوجه‌های یکبار از تخم درآمدهٔ brood = cithra اکم مینو Akemmanâ ، که بایستی فرمان‌روای دنیای ارواح شیاطین باشد، معرفی شده‌اند[2]، نظیراین مطلب شایدتذکر نام اچی‌شتم‌مینو باشد زمانی که‌در بند ششم یسنای سی‌ام[3] می گوید: دیوها باهم به‌دور او (منظوراچی‌شتم‌مینو است)جمع شدند. مفهوم این بندمشابه دوبند ۵و۷[4] همین‌یسنا است، زمانی که می گوید ، ارواح

۱ــ بند ششم یسنای سی‌ام :ــ «ازمیان این‌دوگوهر دیوها نیزبدرا ازخوب‌نشناختند، زیراکه‌درهنگام مشورت‌آنان باهمدیگر (دیو)فرارسید ناگزیرزشت‌ترین اندیشه‌را برای‌خویش‌برگزیدند، آن گاه به‌سوی خشم روی‌آورده تا به‌توسط آن زندگانی بشررا تباه‌کنند .

ــ بندسیزدهم یسنای سی‌ودوم :ــ «هنگامی که‌گرهما واین‌تباه‌کنندگان‌زندگانی درجهان دیگربه‌سرای زشت‌ترین‌منش (دوزوخ) درآیند،هرچند که به‌رسیدن پیام پیغمبرتوناله برآورند ، ازآنان باز داشته‌شود وازدیدار راستی بی‌بهره مانند.

۲ــ بند سوم یسنای سی و دوم : ــ « این‌بند درپاورقی صفحهٔ قبل ذکرشدــ»

۳ــ بندششم یسنای سی‌ام : ــ « این‌بند نیزدر پاورقی صفحهٔ قبل‌ذکرشدــ»

٤ــ بند پنجم یسنای سی‌ام ازمیان این‌دوگوهر، دروغ‌پرست زشت‌ترین‌کردار را برای‌خود برگزید ، پیرو راستی آن‌کسی‌که همیشه با کردار نیك‌خویش خواستار خشنودی مزدا اهوراست ، **خرد مینوی** راکـه با زیور ایزدی آراسته است ، اختیار نمود .

ــ بند هفتم یسنای سی ام : ــ « قدرت ایزدی (خشترا) و پاك منشی (وهومنا) و راستی (اشا) نیز به یاری مردم شتافتند . فرشتهٔ‌محبت آرمیتی به‌کالبد انسانی پایداری‌وثبات بخشید ، تا در آزمایش روز واپسین به پاداش تواند رسید.

نیك‌متحداً به گرداسپنتامینوجمع گشتند،درپیام‌دیگری **ائیشما** *Heshma* **دیو خشم** (که نام دیگری از یك دیو عمده است) ، به منزلهٔ خدمتکار انگره مینوآمد است .
مهم‌ترین مطلب دربارهٔ ارتباط بین‌تضاد روان‌های نیك و ارواح بد آن استکه باوجود ژرف بینی‌های دقیق نتوانسته‌ایم هیچ‌نقش مشخص و روشنی از اهورامزدا بیابیم ، در مقابل نام‌هایی که به‌منزلهٔ‌خدمتکاران**ارواح بدن** کرمی‌شود،می‌توان ازاسامی‌اسپنتامینو وهومینو برای **روان‌نیك** ، یادکرده در بند دوم یسنای چهل‌وپنجم [۱] وبندهای‌چهارم وهفتم یسنای سی‌ام [۲] جایی که ازروان‌هایی که از روان‌های‌نیك‌وارواح بدبایکدیگر یادمی‌شود ، **روان‌خوب** تنهادلالت براسپنتامینو می‌نماید نه‌براهورامزدا، ضمناً شخص اسپنتامینو درگاتاها مشخص وروشن نشده‌است، **وی** گاهی ازاوقات درقالب اهورامزدا مشخص‌شده (بنددوم یسنای چهل‌وسوم [۳]) وزمانی جدا از **او** تمیزداده می‌شود (بندیکم یسنای چهل‌وهفتم‌وبندششم یسنای چهل‌وپنجم)، اویك وجود خدایی است، که گاهی به‌مقام رفیع‌الوهیت صعود نموده وزمانی ازآن قالب‌بیرون آمده ودروجودی‌جداگانه جلوه گری می کند ،

چنانچه ما کلیهٔ اطلاعات ویافته‌هایی راکه ازمطالعهٔ سروده‌های فوق‌به‌دست آورده‌ایم به‌دقت مدنظر قراردهیم، سرانجام بههمان خصوصیاتی که در فصول پیشین در بارهٔاهورامزدا بدست آوردیم، خواهیم رسید: **الوهیت و بالاترین وجود ، اهورا مزداست‌که مظهر خوبی‌ها بوده وفقط خوبی، نیکی ومهربانی ازوی‌متجلی**

۱ـ بند دوم یسنای چهل و پنجم :ـ این بند نیزدر پاورقی صفحهٔ قبل‌ذکرشد »

۲ـ بند چهارم یسنای سی‌ام :ـ هنگامی که این دو گوهر به‌هم رسیدند ، زندگانی و مرگ پدیدآوردند، ازاین جهت است‌که در سرانجام ، دروغ پرستان از زشت ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکو ترین محل (بهشت) بر خوردار گردند .
(بند هفتم این یسنا قبلا ذکرگردید .) .

۳ـ بند دوم یسنای چهل وسوم : ـ « وبهترین چیز نصیب اوباد ، آن راکه‌آرزوی بهشت است به‌توسط خرد مقدس و مهربان خویش بهشت بدو ارزانی‌دار . رحمت پاك منشی‌که ازبرکت راستی‌می‌بخشی هر روز با شادمانی زندگانی بلند بدو عنایت کن .

است. شیطان منکر وضد خوبی است وازاو تنها تاریکی، بدی‌وزشتی برمی‌آید همانقدر که اهورامزدا و امشاسپندان فعال هستند، شیطان ومظاهروی منفی وتنبل می‌باشند. مظهر خوبی‌هاکه اسپنتامینو است وتجسم‌بخش زشتی‌هاکه آنگره‌مینواست، هردو همزاد ودوقلو هستند. (بند سوم یسنای‌سی‌ام) **. این دو وجودهای مستقلی برای‌خودنبوده وبه‌یکدیگر وابسته می‌باشند وهردوتحت نفوذ وجودی اللهی ومافوق به‌نام اهورامزدا هستند.** اینان قبل از خلقت‌دنیا (آغاز زندگی) به‌وجود آمده و تضادآنان دردنیای مرئی ادامه دارد ، اهورامزدا تنها خالق عالم وجود است ولی زمانی که در گاتاها به صورت اسپنتامینو جلوه می کند ، خالق‌همه چیز است وحتاافعال منفی نیزازوی سرمی‌زند . هم‌چنا که شاعر دریك فرم ساده (بندچهارم یسنای سی‌ام) بیان‌می کند، آنگره‌مینو روح پلیدی است که بدی را برضدخوبی به‌وجود می‌آورد. **نخستین چیزی‌که دوهمزاد خلق‌کردند ، زندگی ومرگ است،** ویا اگر به‌خواهیم آن را به‌طریق فلسفی بیان‌کنیم ، **بودن ونبودن** است، جایی که دوطرف‌طبیعت نشانه‌گذاری شده‌است.اگراسپنتامینو روشنایی‌بیافریند تاریکی محصول خلقت‌آنگره‌مینو است، اگراولی گرما به‌بخشد، دومی سرمامی‌دهد ، درنتیجه‌برای‌آیین‌زرتشت، به‌وجودآمدن هربدی، چیزی جز قصور یا عجز نیکی‌نیست و به‌همین دلیل است که مذهب زرتشت آحاد بشر را جهت تضعیف ارواح‌بد، به‌انجام اعمال‌خوب دعوت نموده وهرعمل زشتی‌را به‌تقویت ارواح بدتعبیر می‌نماید .

حال‌ما بایدجواب این سئوال راطرح کنیم که : وظیفهٔ یك فرد نسبت به‌این دواصل متضاد چیست؟ ما بامورد توجه قراردادن این‌سئوال به‌علم اخلاق دست‌می‌یابیم. امازمانی که پرسش‌می کنیم: درپایان **(درجزای روز واپسین)** نتیجهٔ بین‌این‌دووجود متضاد خوبی وبدی چیست ؟ دراین‌مورد مابه‌بحث‌روز جزاء Eschatology دکترین مرگ، قضات، بهشت و دوزخ اعتقاد به‌سرانجام همه‌چیز، اعتقاد به پایان دنیا و آغاز روزعدل می‌رسیم. **علم‌اخلاق وروزجزا، دونکتهٔ ویژهٔ مذهب زرتشت است .** این هر دو طبیعتاً مربوط و مقابل یکدیگر هستند ، در گاتاها که متعلق به ادوار نخستین است ماشواهد واشارات متعددی دربارهٔ این‌دو نکتهٔ خاص یعنی علم‌اخلاق و روز جزا کشف کرده‌ایم .

این حقیقت کاملا مشهوداست که سیستم بکر اخلاقیات مذهب زرتشت برروی سه اصل **پندار نیک ،گفتار نیک و کردار نیک** *(humata , hûkhta, huarshta)* پایه گذاری شده است. واین مطلب یك معیارمشخص وروشن ازعظمت ودرج اخلاقیات مذهب زرتشت است که فکردر بارهٔ گناه رابا انجام آن دریك ترازدانسته ومعتقداست که ریشهٔ تمام عملیات ، اعم ازنیك و زشت درفکراست واین پندارزشت ویا نیك است که مقدمهٔ گفتارو کرداربد ویا خوب می گردد وبنا براین بایدقبل ازهمه چیز به‌تهذیب فکر پرداخت. و بایستی اذعان نمود که همین تابلو سه کلمه‌ای که اساس اخلاقیات مذهب زرتشت راتشکیل می‌دهد، با والاترین وپرارج‌ترین قسمت‌های کتاب عهد قدیم وعمیق ترین موارد اخلاقی‌قابل درك مذهب مسیح‌قابل مقایسه وبلکه‌برتر وسنجیده‌تر است،

اکنون‌ما بایداین حقیقت را تأکید کنیم که درادوار خیلی پیش، گاتاها با این‌سه اصل‌عالی اخلاقی‌آشنا بوده وبعدها این‌سه‌اصل ازقسمت‌های بکرودست نخوردهٔ اوستا باقی‌مانده است. باتوجه به‌این مطلب جای‌هیچ شك وتردیدباقی‌نمی‌ماند که اساس این سیستم اخلاقی وسیلهٔ شخص زرتشت بنیان گذاری شده‌است. نشان ویژهٔ این‌اصول اخلاقی به حدی والا ونادر است که‌ما بدون اختیارمجبوریم به‌پذیریم که این‌سه اصل نتیجهٔ تراوش‌ازیك روح‌پاك بوده است وآن‌روح‌ازچنان هدایای ویژهٔ طبیعت‌برخوردار بوده که توجهی چنین صریح ومشتاق‌به قوانین اخلاقی نموده‌است.

شاعردربند سوم یسنای سی‌ام می گوید که : دو گوهر که ازآغاز همزاد به وجودآمده بودند ، درعالم رویا به‌یکدیگر اعلان کردند که چه چیزهائی‌نیك وبد در پندار، گفتارو کردار هستند . به همین ترتیب دربند بیست ویکم یسنای پنجاه و یك پرهیزکاری را همانندمیوهٔ پندار، گفتارو کردازیك فکرمتواضع معرفی کرده است وبر عکس پندار شیطانی ، گفتار شیطانی و کردار شیطانی ازروح ضعیف و بیمار تراوش می نماید .(بندپنجم یسنای سی ودوم) . به‌هنگام نیایش خدا، این سه اصل اخلاقی *ظاهرشده وبه‌طریق پرهیزکارانه‌ای به‌نیایش کننده صفای‌باطن‌بخشیده ووی‌را به گفتار*

نیك ضمن نیایش و تقدیم قربانی جشن تشویق می‌نماید . ولی باید خاطر نشان ساخت ، اگرچه این سه‌اصل اخلاقی هم چنان بکرودست نخورده برای اوستا باقی مانده است ولی مرورزمانی که شامل بقیهٔ اوستاشده ازحمایت سایرموارد ذکرشده در گاتاها منجمله همین اظهارات ضمن مراسم نیایش، خودداری می‌نماید. ولی‌چون اساس این‌سه اصل اخلاقی برروی فکر وپندارقرارداده شده‌است، گفتارو کردار، حاصل و نتیجهٔ پندار بوده وقضاوت منطبق‌برآن انجام‌می‌شود واین دیگراحتیاجی به‌حمایت اوستا ندارد . پیامبر به اندازهٔ کافی دربندهشت یسنای چهل و پنجم در بارهٔ اعمال فکر خوب سخن رانده است . [۱]

روشن‌ترین نکتهٔ گاتاها **آزادی کامل انتخاب است** که جهت یافت خوبی و بدی، به‌هرفرد بشری‌تفویض شده‌است طبق‌نظریات‌منعکسهٔ زرتشت در گاتاها، سرنوشت کوچکترین دخالت ونفوذی دررفتاروآتیهٔ بشر ندارد. (سرنوشت به‌آن‌عنوان که ازازل برای هرفردتعیین شده ، ازآن گریزی نبوده وبه‌طورظالمانه علیه‌اوبه‌کار رود). دراین آیین نتیجهٔ گناهان ، عیوب وقصوروالدین‌برای فرزند نگاشته نشده وچنانچه نیروی وی درمبارزه علیه‌بدی‌ها واهریمن‌فلج ونابود شود ، مسئول و گناهکار نیست . چنانچه شیطان به‌فردی‌نزدیك‌شده ودرروحش نفوذ کرد، وظیفه‌اش‌تنها وهمیشه‌مبارزهٔ سرسختانه وآشتی‌ناپذیر برای طرد وبیرون راندن‌آن اهریمن وافکارشیطانی حاصله اززمزمه‌های اوست .

ندای‌وجدان تمامی مسئولیت‌های حاصله‌ازارتکاب به گناه رابه فرد گوشزد می‌نماید وبه‌این ترتیب امکان هرگونه تقاضای بخشش را به جهت سستی و اهمالی که نموده ، ازوی‌سلب‌می‌نماید. دراین‌شرایط ، هیچ گونه عذری‌مثل‌مقاومت‌علیه‌اهریمن‌در قدرت وی‌نبوده ویا ارتکاب‌به این گناه حکم سرنوشت وی بوده‌است، شنوده نمی شود .

۱ــ بندهشتم یسنای چهل وپنجم : ــ « تو باید باسرودهای ستایش‌وتعظیم‌توجه اورا(مزدارا) به سوی ما جلب کنی . آری اکنون من می خواهم‌آن کشوری‌که (جایگاه) اندیشه و کردار وگفتار نیك است بادیدگان بنگرم ، پس ازآن‌که به توسط راستی، مزدا اهورا راشناختم ، درود وستایش‌خودرا درگرزمان (عرش) تقدیم او کنم .

زیرا این‌فرد ازحس‌آزادی انتخاب خود استفاده نکرده، دست‌به مبارزه وحتا مقاومت درمقابل اهریمن‌نزده و گوش‌هوش به ندای وجدان خویش نیز نداده است.

این‌مطلب که تعیین خط مشی خوب یابد بسته به **حس آزادی در انتخاب** هرفرد است، به‌طورخاصی توسط دیوها نیزتأیید شده است زیرا دیوها نیز با انتخاب زشتی وبدی خود را درطرف اهریمن‌قرارداده‌اند. بنابراین‌اینان شیاطین حقیقی‌نبوده وتنها به‌علت گمراهی وحماقت، خویشتن رادرمقابل اهورامزدا قرارداده‌اند. (بند ششم ازیسنای سی‌ام [1]). خلاصه این که براثرحس‌آزاد واختیاری، اهریمن وطرفدارانش، گناه ودروغ را سرحدعملیات خودقرارداده‌اند، درحالی که‌اسپنتامینو وسایراشاسپندان وایزدان، پرهیزکاری وراستی‌را برگزیده‌اند. (بندپنجم از یسنای سی‌ام [2]). وبه این ترتیب تنها دینداران و پرهیزکاران هستند که با انتخاب درست خویش ، پندار نیك، گفتار نیك و کردار نیك رابرمی گزینند، درحالی که‌بی‌دینان برعکس‌اینان‌بوده وپندار وگفتارو کردارزشت راپیروی می کنند. (بندسوم یسنای سی‌ام [3]).

این دکترین ارادهٔ آزادبشر، درست همانند عقیده‌ای است که فوقاً نوشتم : مذهب، موضوعی‌است وابسته‌به درك وقضاوت، «راستی ونیکی‌دردستی و کژی ودروغ‌در دست دیگر». ضمناً ما درصفحهٔ قبل‌با این‌ایدهٔ زرتشت‌آشنا شدیم که‌بشربه وسیلهٔ یك سرنوشت تعیین‌شدهٔ ازلی‌به‌بند کشیده نشده است، و در روز قضاوت، گناهان موروثی و اجدادی به‌پای‌وی‌حساب نخواهدشد، بلکه‌چون‌خدابه‌او توانائی‌وحس‌تشخیص‌بخشیده ، به وی گوش جهت‌شنیدن وهوش‌برای درك کردن داده است، می‌تواند خوب را ازبد و زشت را اززیبا تمیزدهد، وبا این‌فرمول « یك گناه کاراحمق بوده و یك نادان طبیعتاً گناهکار است ».

زردشتیان به‌خوبی می‌دانند که‌چه‌خطرات ودام‌هایی برسرراه هرفرد موجود است، ودرچه‌قالب‌ها وبه‌چه طرقی‌اهریمن دراین‌دنیا، سعی‌در گمراه نمودن وبه‌کارهای زشت واداشتن آنان‌دارد . بنابراین زندگی برای تك‌تك آنان ، یك‌مبارزهٔ پی گیر و

۱ ـ ۲ ـ ۳ ـ این هرسه پیام درپاورقی صفحات گذشته ذکرشده است .

پایدار علیه اهریمن وزشتی هاست؛ واین دیگر زایداست که تمامی پیام هایی را که در گاتاها دربارهٔ این ایدهٔ جدی زندگی که همانند یك رزم جاوید با دروغ گویی وزشتی و یك کوشش مداوم دراجرای راستی ها آمده است ، شاهدبیاورم . به نحوی صریح وروشن ، تم اصلی واساسی اکثر سروده های مقدس گاتایی ، راه اندرز وترغیب در بارهٔ این که هر فرد دراجرای راستی وپیمودن راه پارسایی ودینداری پشت کار به خرج داده ودراین راه اهمال وسستی ننماید، را تشکیل داده است .

پرهیزکاری حادترین آرزوی پیامبراست . (بندنهم ازیسنای سی ودوم[1]). او به آرمیتی التماس می کند که به وی اجازه دهدتا به نحوی پایدارازدین (اشا) متابعت کرده وبه وی فکرپرهیزکار ببخشد . (بندیکم ازیسنای چهل و سوم[2]) . دین ، والاترین و گرامی ترین چیزهاست (وهیشتم ، که اومی تواند از خداطلب کند او به درگاه الوهیت برای بدست آوردن این بهترین چیزها برای خود و مریدش فراشسترا ، زاری والتماس می نماید. (بندنهم ازیسنای بیست و هشتم[3]) . بهترین خوبی ها درید قدرت وتملك مزداست واین خوبی ها، زمانی که کلمات مقدس اعلان می شود، ازخدابه مردم می رسد. (بندچهارم یسنای چهل وپنجم وبندششم یسنای سی ویکم[4]). بایستی به خاطر داشت که ازاین حیث، سروده های مقدس گاتایی بسیاروالاتر از نظایر خود درریگ وداست. درگاتاها مالکیت و دارایی که مورد اشارهٔ گوینده است ، منحصراً دارای جنبهٔ روحانی

۱ــ بند نهم از یسنای سی ودوم : ــ «آموزگار گمراه کننده نقشهٔ زندگانی وآیین رانتگین می سازد ، و باز می دارد از آن که قدر و قیمت پاك منشان را بشناسند . با این سخنان شکوه آمیز که از روانم برخاسته است ، به درگاه تو گله مندم ای مزدا وای اشا.

۲ــ این بند در پاورقی بخش سوم ذکرشده است .

۳ــ بندنهم ازیسنای بیست وهشتم : ــ « ازپی شکرانهٔ بخشایش تو، ای اهورامزدا وای راستی وای منش پاك ، هماره در کوششم که مورد غضب واقع نشوم . سرودهای ستایش خود را نیازت می کنم ، ای کسی که آرزوهای ما از تو برآورده وامید بهشت ما به سوی توست .

۴ــ بند ششم ازیسنای سی ویکم : ــ « از بهترین بهرهٔ کشورمینوی، مزداکه ازپرتو پاك منشی بر پاست برخوردار بادکسی که مرا از سرود فرخندهٔ تکامل وجاودانی راستی آگاه سازد » .

واخلاقی‌است، درحالی که خوانندگان ودایی‌تنها برای‌اسبان، گله و ثروت‌های شایان و پرشکوه دعامی کنند .

عدم وجودمراسم مفصل نیایشی، جشن‌های قربانی‌داروهم چنین‌تقبیح نوشیدن شراب و کشتن گاووغیره، طرح واضح و برجسته‌ای‌از گاتاها وتفاوت‌آشکاراین‌سروده‌های نخستین‌با بقیهٔ اوستاست. در بقیهٔ اوستا، مراسم گوناگون وخارج از اندازه ، پیشکش کردن هدایا واعانات‌بی‌شمار ، سخن‌رانی‌های مفصل ومراسم‌تطهیروغیره ... که‌بایستی روزانه ودرمواقع معین‌انجام شود، رل‌مهمی بازی می کند. تمامی‌این مراسم بی‌شمارو زاید دروندیداد که کتاب‌مذهبی‌دوران‌قدیم(معرفی گشته) ذکر گردیده‌است . نگهبان ونگهدارندهٔاین فرایض، کاهنان[=موبدان] هستند ، کسانی که‌مجبور به‌حفظ قوانین ودستورات وضع شدهٔ خود واسلاف خویش بوده وازآیین‌های توبه وتحمل‌عذاب‌جسمی (ریاضت) واجرای‌آن دربارهٔ مردم مسامحه‌کاروتنبل مراقبت‌می‌نمایند. تمامی زندگی روزمرهٔ زرتشتیان وسیلهٔ این فرایض‌واحکام تصفیه‌ای ورسوم‌دقیق پرشده است. درحالی که اگرما گاتاها راموردبررسی قراربدهیم، به‌هیچ روی‌اثری‌ازاین‌همه رسوم وفرایض زاید نمی‌بینیم . علت عدم وجوداین گونه رسوم رادر گاتاها وفراوانیش رادربقیهٔ اوستا به دوطریق می‌توان‌توجیه نمود. یامی‌توان چنین پذیرفت که منظور وهدفی که مصنفین گاتاها درپی‌آن بوده‌اند، به‌طورعادی هیچ‌فرصتی را برای صحبت دربارهٔ مراسم نیایش وجشن‌های گوناگون وقربانی‌هانمی‌آورده است ؛ ویا اینکه‌ممکن است چنین‌استنتاج نمود که دردوره‌ای که گاتاها تصنیف‌یافته‌است، به‌طورکلی‌این گونه فرایض مفصل‌معمول نبوده ویا اصولا وجودنداشته‌است. بلکه‌سیستم مذهبی‌جدید ودکترینی که‌ما در اوستا شاهدآن هستیم، هم زمان‌با رشد جامعه، به‌تدریج توسعه یافته‌ودارای ملحقات بیشتر و اضافات زیادتری گردیده است. من‌معتقدم که نباید دربارهٔ صحت‌مطلب فوق و این که این شرح موافق‌با حقیقت‌است، هیچ گونه تردیدی به خود راه داد. ضمناً باید درنظر داشت که گاتاها نیز دربارهٔ پرستش چندان ساکت نیست وسرایندگان این کتاب ، دربارهٔستایش‌وتمجیدهایی که‌بشر به‌درگاه الوهیت می کند،صحبت کرده‌اند.(بندچهارم

یسنای پنجاهم- بندهای ششم وهشتم یسنای چهل وپنجم- بندششم ازیسنای سی وچهارم[۱] طبق بنددهم ازیسنای چهل و پنجم،[۲]). اهورامزدا وسیلهٔ هدایا وقربانی‌های تقدیمی ، تجلیل شده‌است. «هرآن‌گاه که کسی باخدا به گفتگو می‌پردازد، پندارنیك سبب آن است» (بندنهم از یسنای پنجاهم [۳]) . وتسکین می‌بخشند ارواح مقدس را» (بندیکم از یسنای سی وچهارم[٤]) . با این وصف تمامی این ثناها وستایش‌ها یك عقیدهٔ کلی بوده و اخلاقیات گاتاها درسطحی بس بلندتر وفکری‌تر ازاینها قراردارد . ایده وهدف گاتاها به حدی صریح و روشن پرهیزکاری را ازنظرخدمت به خلق و مبارزه را علیه‌اهریمن وبدی‌ها دنبال کرده که به‌سختی واشکال سازگارباعقاید موجود دروندیدادکه پاداش راتنها برای انجام‌جشن‌های ظاهری وبی‌مصرف‌وقربانی‌های زایدتعیین نموده، می‌باشد. کلمه‌ای که در بقیهٔ اوستا دلالت برانجام فرایض تطهیرمی‌نماید ، عبارت از یایوژادو

۱ ـ بند چهارم ازیسنای پنجاهم : ـ « ترا درودگویان و ستاینده ام ای مزدا ، تا آن‌که **وهشتامنو** وخشترا در چنوات درسرراه خانهٔ پاداش‌آن چیزی که آرزوی‌همهٔ دین‌آورندگان‌است،فرمان‌برداران را منتظر شوند » ،

بند ششم ازیسنای سی وچهارم : ـ « چون‌شمادرحقیقت‌چنین‌هستید(یعنی‌به‌شما نزدیك‌است سلطنت ، شمار است توانایی) ، ای مزدا وای اشا وای وهومن این خود مرا مژده‌ای است ازتکامل و کامیابی در همین جهان تاآن‌که هماره خرسند تر و شادمان تر باستایش وسرود به سوی شماگرایم » .

۲ـ بند دهم ازیسنای چهل وپنجم : ـ « تو باید آن‌کسی را با نیایش پارسایی‌خود به‌ستایی که جاویدان مزدا اهورا نام‌دارد ، چه‌به توسط وهومن و اشای خویش وعده فرمودکه درکشور خود مارا از رسایی و جاودانی‌و در سرای خویش ازنیرو وپایداری متنعم سازد » .

۳ـ بندنهم ازیسنای پنجاهم : ـ «اینك دگرباره شمارا ستایش‌کنان در مقابل ایستاده‌ام پس‌ازآن‌که به‌طور دلخواه به حسب خدمت خویش به پاداش رسیدم آن‌گاه خواهم‌کوشیدکه دین آورندگان نیز ازآن بهره مندگردند » .

٤ـ بندیکم از یسنای سی‌وچهارم : ـ « ای مزدا به‌کسانی‌که تو از برای کردار و گفتار و ستایش شان جاودانی و راستی وکشور رسایی خواهی بخشید ، ما نیزخواستاریم‌که ازآن‌کسانی‌باشیم تا از بخشایش تو بهره مندشویم ای اهورا » ،

yaozhdho است که تنها یك بار در بند پنجم یسنای چهل و هشتم[1] به کار رفته است . در گاتاها حتا یك بار برای نمونه کلمه‌یی که دلالت بر کهانت و کشیشی نماید، نیامده‌است. تنها در گاتاها ما شاهد کلمه‌ای به‌نام سئوشینتو Saoshianto هستیم که دارای معنای مشخصی مثل معلم ومبلغ مذهب جدید می‌باشد. ولی این کلمه دربقیهٔ اوستا دارای معانی کاملا مختلفی مثل آذربان (نگهبانان آتش اتروان athruvan) می‌باشد که اصولا در گاتاها به‌کار نرفته‌است . چنانچه ما دقیقاً آنچه را که بعدها به مذهب زرتشت اضافه‌شده ودروندیداد جمع گشته‌است مورد بررسی دقیق قراردهیم ، کاملا متقاعد خواهیم شد که برای اداره ونگهداری یك چنین شعایر ومراسم پرستش ونیایش دقیقی (آن چنان که وندیداد عرضه کرده ومی‌آموزد)، وجود یك مؤسسهٔ کهانت کاملا ضروری و به‌جاست . فروغی که به پیشانی مذهب زرتشت می‌تابد ، آنست که هرشخص ضمن مطالعهٔ گاتاها (وتنها گاتاها) درمی‌یابد که این‌مذهب با تکیه بر همان حس آزادی انتخاب بشری و پیشنهاد تهذیب پندارو گفتار و کردار، بهترین‌مؤسسه و دستگاه روحانیت درمغزو فکر هرشخص‌را بنیان گذارده‌است. دراینجا جامعهٔ زرتشتیت همانند یك نسل پیش‌رفته، معرفی می‌شود ودکترین آن شامل ایده‌هایی نو، بکرونشنوده‌است . ولی با به وجود آمدن دو پدیدهٔ جدید (مؤسسهٔ کهانت جهت کنترل وسیستم مذهبی‌متکی برفرایض واحکام‌توسعه یافته) دربقیهٔ اوستا، مذهب زرتشت به صورتی کاملا متغایر ومشخص از زرتشتیت عهد گاتاها درآمد . باوجود تمام اختلافاتی که بین گاتاها وبقیهٔ اوستاموجوداست ، صفات مشخصهٔ آیین‌زرتشت که‌اصل بنیان این‌مذهب راتشکیل می‌دهند،آن‌چنان که در گاتاها عرضه شده، ساختمان اساسی وچهارچوب بقیهٔ اوستارا تشکیل می‌دهد. بامطالعهٔ بقیهٔ اوستا ومقایسهٔ آن با گاتاها، هرشخص صاحب نظر ونکته بین بی‌هیچ شك اذعان خواهد

۱ ــ بند پنجم ازیسنای‌جهل وهشتم :ــ « پادشاهان خوب با **اعمال و تعلیم نیك** باید سلطنت کنند نه‌آن‌که شهریاران بدبرما فرمانروا گردند . ای آرمیتی، ای ستوده‌ترازهمه ، زندگانی‌جهان‌آینده را بیارای ، ازبرای ستوران کشت و زرع مهیا ساز و از برای تغذیهٔ ماآنها را بپروران » .

نمود که بقیهٔ اوستا، با وجود دستبردهای فراوان ومواردالحاقی بی‌شمار، ازنفوذمعنویات گاتاها دورنمانده است.

هم‌چنان که قبلا بیان کردم، گاتاها دردوره‌ای سوزان وپر کشمکش به وجود آمده است. این زمان‌ما شاهداضطرار وپریشانی مؤمنینی هستیم که باملاحظهٔ بهجت و وسرور کفاروبی ایمانان وپیروزی‌ظاهری‌آنان‌درنبرد زندگی‌دچارناراحتی وافسردگی هستند. دراین‌مواقع انسان بی‌اختیارازخود سئوال می کند ـ : چه‌طوریك‌فردصالح و مؤمن مجبوربه‌پرداخت تاوان وغرامت دروغی‌است که درروی زمین گفته‌است؟ چگونه وکجا کفاروخدانشناسان، کسانی که دراین دنیا به‌خوشی‌پرداخته و از لذاید کامیاب گردیده‌اند، برای‌جنایات مرتکبهٔ خود، مجازات می‌شوند؟ درنخستین ادوار پیدایش آیین‌زرتشت‌وبه‌وجودآمدن گاتاها، تصورجبران‌وتلافی‌عادلانه دردنیای‌دیگر به‌نحوروشن ومحکمی وجودداشت. درحقیقت این‌عقیده (عقیده به اجرای عدالت دردنیای دیگر) یکی ازستونهای محکم‌بنای مذهب زرتشت را تشکیل می‌داد؛ زیرا بدون این ایده، پیروان‌این‌آیین به‌سختی واشکال ممکن بود پیروزمندانه برتمامی‌آزارها وشکنجه‌های متحمله، فایق‌شوند. مثل‌شهدای عهدمسیح وقرن‌یکم میلادی که تمامی محن ورنج‌های این دنیا را به‌امید لذت وکامیابی که دردنیای‌دیگربه‌انتظارآنان است، تحمل کردند. (بندهفتم یسنای چهل وپنجم[۱]).

« When they will receive the reward of theirdeeds ,
Those who are living now, those who have lived and those who will live;
Then the soul of the pious will be happy in eyternitay,
But never will end the torments of the disbelivers;
Thus mazda hath established accarding to His paver . »

۱ـ بند هفتم ازیسنای چهل وپنجم را استادپورداوود چنین ترجمه کرده است: ـ
« دردست‌اوست‌منفعت وضرر. کسانی که هستند، وبوده‌اند و خواهند بودآن‌را خواهند دانست. همیشه روح راستی پرستان از بخت‌خویش برخوردار خواهد بود ودروغ پرستان گرفتار رنج و شکنج بمانند. همهٔ اینها را مزدا اهورا ازقدرت خویش بیافرید ».

« کی آنان به نتیجهٔ (پاداش) کردار خویش خواهند رسید .
آن کسانی که زندگی می کنند ، زندگی کرده‌اند ، وزندگی خواهند نمود ،
پس، روان پرهیزکار درابدیت شادکام خواهد بود ،
ولی شکنجهٔ کفار هرگز به پایان نخواهد رسید :
مزدا همهٔ اینهارا ازتوان خویش آفریده‌است . »

به‌این‌ترتیب شایستگی ویاعدم لیاقت‌هرفرد، درمحضرعدل‌اللهی،اندازه‌گیری خواهدشد. این‌قضاوت ورسیدگی دردومرحلهٔ مختلف‌انجام می‌پذیرد. **یکی‌شخصی و انفرادی** که‌درباره روح‌هرفردپس‌ازجداشدن‌ازجسم وی‌اجراخواهدگردید ودیگری **قضاوت‌کلی‌وعمومی** که دربارهٔ ابدان‌کلیهٔ ارواح در پایان این دنیا ودر روز جزا انجام خواهدپذیرفت.همچنان که مشهوداست درمرحلهٔ دوم‌جدایی‌کامل‌شریران‌ازنیکان ضمن‌تراز و کسرمراتب کژی ونادرستی‌ازموارد مثبت‌ونیك انجام می‌پذیرد .

تاآنجا که از بررسی گاتاها و بقیهٔ اوستا استنتاج می‌شود ، ایده‌های‌این دو قسمت در بارهٔ سرنوشت ارواح پس‌ازجدایی ازجسم یکسان‌بوده ویا یکدیگرمطابقت دارد . قضاوت درسر **پل‌چنوات** Chînvat Bridge که این دنیا را به دنیای دیگر متصل می کند، انجام می‌پذیرد. روح نیك‌همراه باروان‌های تمام کسانی که مجدانه‌در راه حقیقت وراستی‌تلاش نموده‌اند، پیروزمندانه ازاین‌پل می گذرند . (بندهم‌ازیسنای چهل وششم.[1]). اینان پس‌ازگذشتن ازپل‌چنوات به دنیایی به نام **« دنیای ارواح »** «Spiritual world» که در گاتاها اغلب دربرابر دنیای مریی یا جسمی قرارداده شده ، وارد می‌شوند . (بندسوم ازیسنای‌بیست وهشتم.[2]). درآن‌دنیا آنان از والاترین وبهترین‌سعادت‌های جاودانی در کنارمزدا وارواح‌آسمانی برخوردارشده ودرروشنایی

۱ـ بندهم از یسنای چهل‌وششم : ـ « ای مزدا اهورا،کسی‌که از مرد وزن به جای‌آورد
آنچه راکه تودرطی زندگی ، بهترین چیزخواندی ،
برای پاداش درستی‌او ،کشور پاك منشی بدوعنایت‌کن
وبا همه‌کسانی‌که من‌آنان را به عبادت تومی‌گمارم ،
ازپل چنوات خواهم‌گذشت » .

۲ـ بندسوم ازیسنای بیست وهشتم :ـ این بنددر پاورقی صفحات پیشین نوشته شده است .

جاوید با آنان هم‌مسکن خواهندشد. سراینده در بند پنجم یسنای بیست وهشتم[۱] سئوال می کند که «ای‌اشا و وهومینو، دارندهٔ دانش و مسکن که به‌اهورا تعلق داری ، کی تو را خواهم‌دید ». برای‌ناراحتی بیشتر ارواح شیطانی، روان‌های نیك درآخرت به‌محل **روان سعادتمند** *Blissful Spirit* منتقل‌خواهند شد،(منطبق با بند پانزدهم دریسنای سی ودوم[۲]). هر کس که برمکروفریب وسیلهٔ راستی ونیکی‌پیروزشود ، با کمك‌مزدا به ملك‌آسمانی وسعادت جاوید خواهد رسید. (بندهشتم ازیسنای سی‌ام[۳]) . وآن کس که مشتاقانه به‌دین به (**Vêh Dîn = Good Religion**) گرویده و باجانفشانی ازآن حمایت کند، بدون‌اشکال‌به مسکن وهومینو، اشاومزدا، داخل خواهدشد. (بنددهم از یسنای‌سی‌ام[۴]). خدا،زندگانی جاوید به کسانی که اززرتشت پیروی کرده‌اند ، خواهد بخشید. (بندسیزدهم‌ازیسنای‌چهل وششم[۵]) واین زندگانی،زندگی‌پربرکتی است برای گرودمان**Garôdemâna** در مکان مقدسی « **The Abode of Hymns** » که دربند هشتم یسنای چهل و پنجم[۶]به فردوس ، جایی که مأوای پرهیزکاران است ، تعبیر گردیده است .

۱ــ بند پنجم یسنای بیست وهشتم :ــ « ای راستی‌کی به توخواهم رسید،کی‌مانند دانایی از دیدن منش‌پاك خشنود خواهم شد وازنگریستن بارگاه اهورای بزرگ وجلال‌مزدا.امیدوارم‌که بازبان‌خویش وبه توسط این آیین راهزنان را به سوی آن‌کسی‌که بزرگتر ازهمه است ، هدایت‌کنم » .

۲ــ بند پانزدهم‌از یسنای سی‌ودوم :ــ « این بند نیز درپاورقی صفحات‌پیش‌درج‌شده‌است» .

۳ــ بند هشتم از یسنای سی‌ام : ــ « ای اهورا مزدا هنگامی‌که‌کیفر تو برای‌گناهکاران فرا رسد ، وهومن ازفرمان توکشور جاودانی رابرای آنانی‌بیاراید که‌دروغ‌رادربندنموده به‌دست‌راستی‌سپرند» .

٤ــ بند دهم ازیسنای سی‌ام : ــ « پس‌ازآن به‌خوشی‌جهان دروغ آسیب فرارسد پاداش موعود درسرای فرخندهٔ مزدا وهومن واشابه‌آن‌کسانی بخشیده شودکه نام نیکی‌ازخودگذاشتند » .

۵ــ بندسیزدهم ازیسنای چهل‌وششم :ــ « درمیان مردم کسی‌کــه سپنتمان زرتشت را بواسطهٔ اطاعت خویش خرسند سازد ، سزاوار است‌که چنین کسی‌به شهرت نیك‌رسدبه این‌کس‌مزدا اهورازندگانی جاودانی بخشد وهومن اورابه فردوس برین جای‌دهد ماچنین‌کسی‌را دوست خوب راستی می‌شمریم » .

٦ ــ بندهشتم یسنای چهل وپنجم درصفحات قبل درج شده است .

به علاوه ما مشاهده کردیم که گاتاها ، پیوسته باخصوصیت بکر و کاملش، سعادت دنیای آتی را به سان یك ضرورت روحانی مورد رسیدگی قرار می‌دهد . هم‌چون مذهب مسیح که از مشاهدهٔ خدا (Schaven Gottes «Beholding of God» صحبت می کند، ازارتباط مستقیم با الوهیت سخن می‌راند . یافت چنین مواردی در مذاهب هندیان مشکل بلکه محال است . در اینجا آیین زرتشت یك تضاد محکمی را با مذاهب طبیعیون نمایش می‌دهد، که عبارت ازتصور زندگی پس ازمرگ همانندیك دنباله‌ای از زندگی بشری باتمام لذایذ ، مزایا و عادات مختلفهٔ آن منتها بدون هر گونه درد و رنج می‌باشد .

زمانی که روح درستکار، شادکامانه ازپل چنوات عبور کرده وبه ملك آسمانی (فردوس) می‌پیوندد، روح گناهکاربا احساسی پیش ازوقوع از کیفر ومجازاتی که در انتظار اوست، دچار ترس ووحشت می‌شود. (بندسیزدهم ازیسنای پنجاه ویکم [1]). عدل اللهی اورا به‌جهنم تبعید می کند. درست همان سان که فردوس ازنور خالص پرشده ، جایگاه اژدها‌ها نیزازتاریکی ممتلی‌است . (بنددهم ازیسنای‌سی ودوم[2]) درمأوای‌روح اهریمن *achishtahyâ demênê mananghô* که نقطهٔ مقابل آن در بند پانزدهم[3] عبارت از **vany hêush â demânê mananghô** می‌باشد ، درهمان جایگاه اژدهاهاست که روح گناهکار وسیلهٔ ارواح شیطانی با تمسخر ورسوایی پذیرفته‌شده واز اوبا غذایی نفرت‌انگیز پذیرائی می‌شود ، (بندیازدهم‌ازیسنای‌چهل‌وششم[4]). ازاین‌قرار آسایش، سرورو آرامش برای‌نیکان درسویی ووحشت، پشیمانی وتوبه‌برای زشتکاران‌در سوی‌دیگر آماده شده‌است.وجود یك‌چنین‌جبران وتلافی‌ازنظر تناسب بین اجرومجازات

۱ــ بندسیزدهم یسنای‌پنجاه‌ویکم نیزدرصفحات قبل نگاشته شده است .

۲ــ بنددهم ازیسنای سی‌ودوم : ــ «این است آن کسی که کلام‌مقدس‌را ننگین‌ساخته ازستوران و خورشید به زشتی یاد می‌کند. زشتی‌ای که بادیدگان نیز می‌توان دید و هوشمندان را از دروغ پرستان می‌شمرد وچراگاهان را ویران می‌کند و به ضدپیروان راستی‌سلاح به‌کار می‌برد ».

۳ــ *بند پانزدهم یسنای سی‌ودوم نیز درصفحات قبل‌آمده است .*

٤ــ *بند یازدهم ازیسنای چهل‌وششم . این بند درپاورقی‌صفحات پیشین درج شده است .*

دردنیای آتی، درست همانند اختلافی است که درزندگی دنیوی بین این دودستهٔ پرهیزکاران وهوسرانان وجود دارد.

یك چنین پاداش ومکافاتی برای هرفرد بلافاصله پس‌ازمرگ مقدراست و به هر صورت کرداردنیوی هرشخص سرآخرسردرنظر گرفته می‌شود. دادرسی آخرین باپایان زندگی دنیاهم‌عنان است. تمامی‌این موارد (مسایل‌دنیای آتی) باوضوح کامل‌در گاتاها قابل مشاهده است. **قضاوت‌عمومی وکلی**، دادرسی‌انفرادی راملغا نمی‌سازد، قضاوت عمومی یاآخرین برای‌نتیجه گیری‌کارخود ازکارنامهٔ دادرسی انفرادی کمك‌می گیرد. اگرچه گاتاها درمورد سرنوشت اهریمن‌نظرقاطع وروشنی‌ابراز نمی‌دارد ولی‌بقیهٔ‌اوستا نابودی وتبعیداهریمن راتاییدنموده و به‌جرات می‌توان گفت که بدون‌این‌مطلب، تصور یك‌قضاوت ودادرسی‌کلی درپایان‌دنیا تقریباً بدون‌نتیجه خواهدبود. درسروده‌های‌مقدس، فرجام دادرسی ازقضاوت فردی‌کاملا مشخص‌نشده است. مزدا کسی است که ازآغازدنیا تاپایان‌دنیا، باقدرت وتوان‌لایزال خویش زشتی‌را کیفر بدونیکی راپاداش خوب‌می‌دهد. پرهیزکاران در پایان دنیا به کشور آسمانی مزدا وارد خواهند شد (بند ششم یسنای پنجاه ویکم[1]ــ بند پنجم وششم یسنای چهل‌وسوم[2]). به‌طور خلاصه‌آنکه اهورامزدا با توان خود که سرآمد همه‌است درسرای‌دیگر نیکان رادرجوارخویش مکان‌داده وبدان‌را درسرای زشتکاران فرو کند.

۱ــ بندششم ازیسنای پنجاه ویکم :ــ «مزدا پس‌از سر آمدن زندگانی در روز واپسین در کشور جاودانی خود آنچه نیك و نغزاست به‌آن‌کسی بخشدکه خشنودی اورا به جای‌آورد. همچنین زشت کردار را که از او نافرمان برداری نمود، به سزا رساند».

۲ــ بندپنجم ازیسنای چهل‌وسوم :ــ «آن‌گاه تورا مقدس شناختم ای مزدااهورا، هنگامی بودکه تورا نخستین بار درکارخلقت حیات ازلی‌دیدم هنگامی‌که ازبرای‌کردار وگفتار زشت سزای زشت و ازبرای‌کردار وگفتار نیك پاداش نیك از برای روز واپسین مقررمی‌داشتی».

بند ششم ازیسنای‌چهل وسوم :ــ « درآن‌روز واپسینی‌که توباخرد مقدس‌خود ای مزدا باوهومن وخشتراکسی‌که از کوشش وی سرای راستی برپاست به‌آنجا خواهی‌آمد، آن‌گاه‌آرامیتی قضاوت تو را اعلان‌کند. حکمت توراکسی نتواند فریفتن».

فرجام

اکنون من به‌پایان نظریات و کوشش‌های ژرف‌نگری خود رسیده‌ام . قبل‌از آغاز این کتاب، ضمن مطالعهٔ آثار برجسته ترین دانشمندان اوستاشناس ، به‌این‌حقیقت پی بردم که بحث‌در بارهٔ‌قدمت گاتاها و اثبات تعلق آن به‌ادوار پیش‌از اوستا ،روشن نمودن مباحثی‌مثل یکتا پرستی‌زرتشت‌و اصلاحات مذهبی واجتماعی‌وی و بالاخره خداشناسی‌ای که گاتاها عرضه می‌دارد ، ضروری بوده ومنطبق باروح زمان است .

من وظیفه‌ای را که با احساس فوق بر دوش خود احساس نمودم با تألیف و ترجمهٔ کتاب حاضر ضمن کند وکاوی دقیق به‌انجام می‌رسانم، باشد که دراین زمان که نظریات مخالف وضدونقیضی در بارهٔ زرتشت ومذهب وی ارایه می‌شود، موجب مباحث جدیدی گشته وشاید ایجاد رخنه‌ای عمیق ومطلوب نموده وباعث جلای واقعی گاتاها که قدیمی‌ترین و مقدس‌ترین سروده های زرتشت است گشته و پارسیان سودجو و علاقمند را نیز به این میراث تابان باستانی‌خویش ،آشنا وآشناتر سازد .

وظیفهٔ من به‌من‌حکم می کند که جهت شناسانیدن روح واقعی گاتاها ، این نمونهٔ پاك ترین وعالی ترین میراث اخلاقی بشریت ، از بحث و کشف موارد دقیق و باریك آن نیز فروگذاری نکنم . ضمن مطالعهٔ این مختصر خواننده با فروغ تابان شخصیت واقعی‌زرتشت ، اخلاق جدی ، نیات مقدس و بشر دوستانه ، وسیستم روحانی و فلسفی‌مذهب‌وی‌آشنا می‌شود . ما درزرتشت ، تصویرفردی را می‌بینیم که نسبت‌به‌زمان خویش بسیار زودرس وبلکه نابغه بوده است، شخصی‌را می‌بینیم که‌ازیك‌دیدگاه فلسفی وجود الوهیت را لمس کرده ومبدأ وسرچشمهٔ بدی‌ها را در پندار یافته است وسر آخر سر فردی را می‌یابیم که باجسارتی‌قابل تقدیر باخدایان چندگانهٔ طبیعیون به جنگ برخاسته وپرستش‌آنان وپیروی‌ازمراسم گوناگون و کشتن گاو به رسم قربانی‌ونوشیدن شراب را مذموم وناپسند اعلام کرده وبا وجودسرگشتگی‌ها ومحرومیت‌های پی‌درپی دست ازاصلاحات اخلاقی‌واجتماعی‌خودبرنداشته تا به‌آن زمان که خون خویش را نیز

دراین راه نوین وعالی اخلاقی و اجتماعی خویش فدا کرده است . دراین بحث کوتاه خواننده باقدیمی‌ترین ومطمئن‌ترین متنی که لب دکترین زرتشت ،آن چنان مواردی که مد نظر بانی وسرایندگان گاتاها بوده‌است ،آشنامی‌شود .

باشد که این کوشش پی‌جویانهٔ من نخستین سنگ‌بنای پلی‌باشد که درتفهیم وروشن‌نمودن واقعیت زرتشت وزرتشتیت واتحادنظری شرق‌وغرب بایکدیگر، گذارده می‌شود .

نظریات نویسندگان کلاسیك دربارهٔ زرتشت و دکترین وی[1]

Views of Classical Writers Regarding Zoroaster And his Doctorine

الف ـ نظریات نویسندگان قبل از میلاد مسیح از فیثاغورث تا هرمی‌پوس
فیثاغورث ـ دموکریت ـ خسانتوس ـ دیونی سیوس اسکی‌تر براچیون ـ افلاطون ـ سیسرون ـ ارسطو ـ پلوتارك ـ سوتیون ـ هرمی پوس

فیثاغورث ـ (پی‌تاگوارس)

تا آنجا که ما آگاهی داریم نخستین برخورد بین آراء یونانیان و ایده‌های **مغان** آمیزشی است که بین **فیثاغورث** Pythagoras و **مغ** (مجوس) Magi اتفاق افتاده وسال‌ها دوام داشته است. تاریخ نگاران باستانی وشرح حال نویسان کنونی درمورد سال تولد این خردمند بزرگ اتفاق نظر ندارند. عده‌ای سال تولد اورا ۶۰۸ و ۶۰۵ و عده‌ای دیگر به‌سال ۵۷۰ پیش از میلاد می‌دانند. ولی ما اطمینان داریم که سال‌های پرارزش زندگی وی درزمان **کوروش** Gyrus گذشته وزمانی که وی اقامتگاه خود را جهت یك مسافرت طولانی علمی ترك نموده ، قبل از مرگ بنیانگذار سلسلهٔ هخامنشیان بوده است. چنانچه اظهارات **چرونیکلر**[2] Chroniclers حقیقت داشته باشد، فیثاغورث قصد خدمت درارتش **آسارهادون** Assarhadon راداشته است، به‌تصوراین که شاید

۱ــ درتدوین این مقاله از نوشته‌های **دکتر فردریك ویندیشمن** دانشجوی زرتشت‌شناس آلمانی و **دکتر فردریك فون اشپیگل** اوستا شناس بزرگ آلمانی (ازکتابی تحت عنوان ــ مراجعاتی به نگاشته‌های تاریخی دربارهٔ زرتشت ودکترین وی ــ) استفاده شده است .

2 . Chronic Eusebbi, edited by Aucher of Abydenus , P. 26. *Comp. M. Niebuhr, Assur , P 497 and 501* ; B. G. *Niebuhr* , KL . *Schriften , P. 206* .

درفرصتی مناسب بتواندبا **مغ** صحبت کند. امااز قرار معلوم این یك اشتباه تاریخی بیش نیست. دیگران[1] برعکس چنین نقل کرده‌اند که مسافرت فیثاغورث وورود وی به‌مصر همزمان با نبرد **کمبوجیه** Cambyses بامصریان واقامت چندسالهٔ وی‌درآن سامان، بوده‌است، طبق روایات تاریخی، فیثاغورث درزمان‌ورودخود به‌مصر زندانی شده‌ووسیلهٔ سربازان پارسی به **بابل** Babylon جایی که با **کلدانی‌ها** Chaldaens و مغان برای‌مدت دوازده سال‌آمیزش کرده، آورده شده‌است.

سپس در سن پنجاه و شش‌سالگی به **ساموس** مراجعت کرده است. مبارزهٔ **کمبوجیه** درمصردرسال چهارم **المپیاد** ۶۳ (Obympiad 63,4) مطابق با ۵۲۶ قبل ازمیلاد اتفاق افتاده و مرگ وی باسال‌چهارم المپیاد ۶۴ (64,4) مطابق‌با ۵۲۱ پیش‌ازمیلاد، وفق می‌نماید. بنابراین درطی‌این مدت یعنی‌سال های بین ۵۲۱ ـ ۵۲۶ بایستی‌به‌بابل‌جایی که تا۵۱۳قبل‌ازمیلاداقامت داشته ،آمده باشد. مسافرت **فیثاغورث** به مصر وسیلهٔ **هرودوت** Herodotus تاریخ نگار مشهور و **سقراط** Isocrates دانشمند معروف نیز تأیید شده است. دقت مختصری در روحیهٔ کنجکاو **فیثاغورث** نسبت به درك وشناخت مذاهب مختلف خود موجب تثبیت این نظریه می گردد که‌وی به‌بابل، مرکزآسیایی‌دانش کهن بشری، مسافرت نموده و به‌طور حتم با کلدانی‌ها و مغان‌نیزآشنایی‌یافته‌است. ضمناً بامطالعهٔ‌روحیهٔ تاریخ نگاران ودانشمندان ادوار کهن درمی‌یابیم که اصولا در آن زمان های دور مردمی یافت می‌شده‌اند که برای‌دریافت چگونگی‌وقایع تاریخی وروشهای مذهبی ملل‌مختلف، سال های متمادی عمرخود را

1-*a* . *Theolog . Arithmet, ed., Ast. P. 40* :–

: ـ « اوگفته ، درزمان مسافرت خود به مصر، وسیلهٔ **کمبوجیه** زندانی شده و به بابل برده شده است ودرهمین زمان باشعایرمذهبی بابلیان‌آشنائی‌یافته است .»

b . Jamblichus, in his «*Life of Pythagoras* ,» P. 19, narrates the same facts, and adds : –

: ـ « این زمان اوعلاقهٔ فراوانی به مکالمه با **مغ** داشته و به همین علت باعلایق آنان‌آشنا شده وبه طریقهٔ پرستش خدایانشان‌آگاهی‌یافته ودرشمارش اعداد ، حساب ،موسیقی وسایرعلوم زمان‌آنان ، به‌کمال فضل رسیده‌است . وی مدت دوازده سال‌درآنجا اقامت‌نموده ودرسن ٥٦ سالگی‌بابل را به‌قصد ساموس Samus ترك‌گفته است . »

دورازوطن و درمیان اقوام وملل‌بیگانه وباسختی‌ورنج بسیارسرمی کرده‌اند. [4]

اما موضوع مهم وقابل تأمل دراستفاده ازاظهارات این دانشمندان، توجه‌و درك موارد مشخصی‌است که اکثراین تاریخ نگاران نسبت به‌نکات مخصوص وبرجستهٔ ادیان کلدانی ها ومغان نموده‌اند. **پورفیریوس** Porphyrius درکتاب زندگی فیثاغورث وازقول‌وی دربارهٔ مغ‌چنین میگوید :- « اوراستی‌راقبل ازهرچیزجایگزین ساخته است : شبهی از خدانمایی را نشان می دهد -Called by the Magi oromazes که بدنش از نور و روشنایی خالص پرشده است، روح وی تنها بسوی راستی گرایش داشته واز زشتی‌ودروغ بری و گریزان است » . وسپس‌چنین ادامه می‌دهد- « اواز **مجوس**، پرستش‌خدایان برحق وسایر فرایض زندگی‌راشنیده وآموخته است » . آنچه که در اینجا ازقول **پورفیریوس** در بارهٔ مجوس و عقیدهٔ وی در بارهٔ راستی، روشنایی‌وخدا گفته شدازمنابع برجسته وقابل‌اعتمادی ذکرشده است وچنانچه

4) *Cicero de fin., V, 29:* -

:- «فیثاغورث به مصررفته وبا محبوس پارسی‌سخن بسیار رانده است».

Valerius Maximus VIII' 1 extern, 2; -

:- «ازآنجا او باملاك پارسیان رفته ودانستنی‌های‌بسیار ازمجوس‌فراگرفته است».

Plinius, Hist. Naturalis, XXX, 12: -

:- «سرانجام‌فیثاغورث، **امپیدکلیس** Empedocles، **دموکریتوس** Democritus و **افلاطون** Plato برای‌آموزش این هنر (ساحریت=مجوسیت) به پیش رانده و رنج سفررا تقبل کردند».

Apuleius, Floridus,P. 19 ed. Altib. : - (comp. infra the wholepassage)

:- « نویسندگانی یافت میشوند که میگویند فیثاغورث توسط مجوس پارسی تعلیم یافته است.»

Clemens Alexandrinus, Stromata, I., P. 355: -

: - «او در فرصتی‌نیکو به بهترین وجه با مجوس سخن رانده است. »

Diogenes Laertes, VIII, 13: -

: « زمانی‌که اوموطن خویش راجهت آموزش سنن ورسوم یونانیان وبربری‌ها ترك گفت، هنوزجوان بوده وازیك روح‌کنجکاو ممتلی‌بود. او زمانی‌که **پولیکرت** Polycrates اورا بانامه‌هایی به‌آمازیس Amasis توصیه نمود، درمصراقامت داشت، ولی زبان آنان را آموخت، چنانچه وسیلهٔ **آنتیفون** Antiphion درکتابش‌دربارهٔ مردانی‌که‌درفضیلت‌براوبرتری داشته‌اند، نقل‌شده‌است. سپس وی‌به‌سوی بابل ومجوس روبرده‌است». اینکه فیثاغورث شخصا به پارس وهند مسافرت‌کرده باشد یك‌اغراق ومبالغه‌بیشترنیست .- واین‌اشتباه واغراق ازاین‌که وی بامجوس صحبت‌داشته است، ناشی‌می‌شود .

ما به‌این‌اقوال که دربارهٔ پارسیان ومذهب‌آنان است توجه نکنیم، چون مطالبی که‌بین صفحات ۸۰و۸۱ **فروردین یشت** Farvardin yasht از قول‌اهورامزداآمده‌است وامتیازبین‌جسم و روح‌خدا را که یك حقیقت‌آیین **زرتشت** است‌تایید می‌کند ، مارا به‌صحت اخبار پور فیریوس معتقد می‌سازد : ــ « بدن او از بهترین چیزها ساخته شده است،روح او **متر ااسپنتا** (کلمهٔ مقدسی‌است)، روشنایی، درخشندگی‌ودرك‌لایزال‌دارد. بدن‌وی بهتروسرآمد ابدان امشاسپندان است » .کلمهٔ مقدس به معنای حقیقت‌کامل و امشاسپندان مخلوقات درخشانی هستند وبه همین معنا است که خورشید ازپی‌آنان سر می‌زند». به علاوه ما درتأیید **میترا** Mithra به بیان یك حقیقت اخلاقی وروشنایی فلسفی‌وهمانند وجودی که‌ممکن است شبیه‌به‌خداباشد، محق‌هستیم. در**هرمــزد یشت** Hormazd Yasht, 21 (نگاه کنید به فروردین‌یشت دوم بند سی وهشتم) از روان، هوش و زبان‌اهورا مثل‌برد‌باری ، یادآوری‌ودربارۀادا کردن‌کلمات‌مقدس‌ذکری به میان‌آمده است، و درچندپیام ازبدن‌اهورا و روان هوشمند وی - Khrathwis htahê Kuhereptemohe (منطبق با بند یکم ازیسنای یکم) یاد شده است . دربند چهارم ازیسنای هفتاد ویکم در بارهٔ Vîspem Kerefsh Ahurahê **« بدن‌کامل‌اهورا »** سخن رفته است . در آغاز **بندهش** Bundahish نیزکلماتی آمده که‌کاملا باگفتارهای پور فیریوس منطبق است ،

در جای دیگر همین کتاب ، مطالب دیگری در بارهٔ مکالمه و سخن وری فیثاغورث باکلدانی‌ها آمده‌است که‌می‌توان ازآن نیزسودجویی نمود [5] : ــ « وی‌نه‌تنها باسایر کلدانی‌ها صحبت داشت، بلکه هم‌چنین **نازابراتاس** Zabratas، کسی که از از ابتدای زندگیش خود را از گناه و عمل زشت دور نگهداشته بود و به مردم پاك منش‌راه راستی‌وپاکی رایاد می‌داد ، نیز صحبت داشت . درهمان جابود که بادکترین

5) *«Life of pythagoras»*, 12 :ـ

:ــ « اما دربابل به‌همان‌ترتیب‌که باکلدانیان صحبت داشت با زابریت نیز مکالمه نمود. باکسی‌که‌سرپیچی وگناه را ازابتدا اززندگی خود زدوده بود، وطریق‌پاکی‌وراستی را به مردم شریف آموزاند. اوهم چنین در آنجا دکترین زابریت را (دربارهٔ طبیعت) آموخته و نخستین مبانی واصول جهان‌شناسی رانیز یادگرفت .»

طبیعت واصول جهان شناسی‌نیز آشنا گردید . به نظرمی‌رسدآنچه را که **پرفیریوس** دراینجا ذکر کرده از **اریستوکسن یوس** Aristoxenus اخذ کرده، ازنوشته‌های کسی که قسمت‌اعظم نگاشته‌هایش‌توسط **هیپولیت یوس** Hippolytus نگهداری شده‌بوده‌است (Rofut.Haeret «Rofusasion of the Heretios,» P. 8, Oxford) edition . Gfr. Origenes, eaition of Lammazseh, volume XXV, page 296 Seq : , Diodorous she Erotrain in also named as an authrity) .

آریستوکسن یوس روایت کرده که **زابراتاس** ، دکترین خویش را بر **فیثاغورث** فروخوانده است : ـ « ازآغاز دوسبب ویا دواصل‌برای اشیاء عالم‌وجود موجود بوده است ، یکی‌پدر ودیگری مادر . روشنایی درحکم پدر وتاریکی به جای مادربوده‌است: ازروشنایی، گرما ، خشکی، سبکی‌وسرعت به‌وجودآمده واز تاریکی، سرما ، رطوبت، سنگینی‌وتنبلی‌پدیدآمده‌است ؛ و از تمامی‌این‌ها دنیای نرینه‌ومادینه به‌وجودآمده است . دنیا هم‌چون موسیقی‌ازیك‌هم‌آهنگی برخوردار است و گردش‌منظم خورشید وپدیدآمدن روز وشب دلیل این هم‌آهنگی‌است » . زاریت ، هنوز در بارهٔ اشیایی که از دنیا وزمین سرچشمه گرفته‌اند ، به فیثاغورث توضیحاتی‌داده که **اریستو کسن یوس** دردنبالهٔ‌نوشته‌های‌خودآنهارا ذکر کرده‌است.ـ«دونوع‌دیو یافت می‌شوند، یکی‌دیوهای‌آسمانی‌ودیگردیوهای‌خاکی. دیوهای‌خاکی‌اصلیت‌خودرا اززمین گرفته‌و درآب هستند؛ ودیوهای‌آسمانی‌سرچشمه ازآتش‌یافته وتوام باهوا، گرما وسرماهستند» وسپس‌دلیل‌اینکه چرا باقلابرای‌مدتی ازسال خورده نشده ودارای نشان تمایلات‌جنسی است، رابیان‌می‌دارد[6]. هیپولیت یوس در قسمت‌دیگری نیز از **زاراتاس** (B.178) جایی که می گوید‌ـ « زاراتاس، استاد فیثاغورث (پی‌تاگوراس) نخست از یك پدر

6ـ «*The Remains of the old Babylonian Literature.*» *P. 93. Sep*

این‌مطلب بسیارقابل ملاحظه است‌که، جلوگیری وتحریم خوردن مشروط باقلا که فیثاغورث مدعی‌بوده از **زابراتاس کلدانی** فراگرفته، در بابل‌کهن ودرمیان‌کلدانیان دارای سابقه و مدرکیت است .

وسپس از یك مادر نام برده است» ، یادمی کند، چنانچه **پلوتارك Plutarck** نیزدارای چنین نقل قولی است [7] .

این مسلم است که دکترین **زابراتاس** یا زاراتاس کلدانی همچنان که توسط **پورفیریوس و اریستوکسن یوس**[۸] شرح داده شد، تمامی اصول زرتشتیت رادربرنداشته وبرعکس با بسیاری از نکات آیین مجوس ایرانیان نیزمخالف است واین خود دلیل واضحی است بر این که پورفیریوس دکترین مجوس را از کلدانی ها تشخیص داده و صریحاً **زابراتاس** رایك کلدانی خوانده ، در حالی که **ژامبلی کوس Jamblichus** دو دکترینی را که در صفحات پیش بدان‌ها اشاره شد، با یکدیگر اشتباه نموده است . (*Life of Pythagoras–19*). یك چنین تفاوت وامتیاز کلی که بین مجوس‌ها، کلدانی‌ها زرتشت، (زوروآستر **Zoroaster**) و زاراتاس (**Zaratas**) موجود است ، در **Clements of Alexandria** نیز به همان خوبی که فوقاً بدان اشاره شد وجود دارد. همچنین درقسمت یکم *Stromata* صفحهٔ ۳۵۷ ، چاپ **Potter**[۹] جایی که او

7 . *De animae procreation, in Timaeo , chapter II. 2*
زابراتاس استاد فیثاغورث این را (یعنی **the duâda** «**the two**» دو) رامادر نمرات ویك را پدرنامید ؛

۸ــ البته‌ما نباید تصورکنیم که نویسندگان بعدی از مباحث دکترین پیتاگوراس به نحوقابل اعتمادی استفاده کرده باشند ، ولی این مدلل وروشن است که آنان به وجود اختلاف بین مغان (مجوسیان) وکلدانیان واردبوده‌اند .

۹ــ « اما الکساندر **Alexander** در اثر خود به نام **اعتقاد نامهٔ پیتاگوراس** *Pythagorean creed* روایت نموده که **پیتاگوراس از نازاراتاس Nazaratas** آشوری تعلیم یافته‌است. بعضی‌ها تصور می‌کنندکه وی همان **ازکیل Ezekiel** پیأمبرعهد قدیم می‌باشد. (*old Testament*) ؛ و هم چنان که بعداً ثابت خواهد شد ، می‌بینیم که چنین نبوده است ». مفسرین **کلمنس** *Clemens* مدتها به جای نازاراتاس ، همان **زاراتاس** را به کار می‌بردند . الکساندری که فوقاً بدان اشاره شد ، **الکساندر پولی هیستور A.Polyhistor** می‌باشد، چنان که *Cyrillus adv, Julianum* بیان می‌کند، **الکساندر** ملقب به **پولی هیستور** (مردی که دانای همه چیزاست) درکتاب خودبه نام **اعتقادنامهٔ پی تاگوراس** می‌نویسدکه «پیتاگوراس از **زاراتاس** که دارای ملیت بابلی بوده‌است ، تعلیم گرفته ».

صریحاً **زابراتاس** را یك **آشوری** *Assyrian* خوانده و چنین ادامه می دهد [۱۰]:
پی‌تاگوراس(فیثاغورث)،**زرتشت ومغان وپارسیان**را« که پیروان **پرودیکوس متصوف** *Genostic prodikus* لاف زن مالکیت نوشته های پنهانی آنانست » ، دریك ردیف و مربوط به‌هم می‌داند، درستی تمایزبین زرتشت وزابراتاس را هویدا می‌سازد. دراینجا دیگرهیچ گونه صحبتی بین‌پیتاگوراس وزوروآستر به میان‌نمی‌آید. اگرما طالب‌درك بیشتری درمورد تمایز زابراتاس وزوروآستر باشیم،کافی است که به عقیدهٔ **سویداس** [۱۱] که از **زاراس** **Zaras** مجوسی‌صحبت کرده ووی رامعلم‌پیتاگوراس می‌نامد، یابه‌نظر **پلی‌نیوس** Plinius که از زارتاس‌مدی Median صحبت می کند، مراجعه کنیم. باری براثراین‌کاوش‌های دقیق درمیان آثار دانشمندان کلاسیك است که بایدقبول کرد که زاراتاس، زابراتاس ویازاراس اعم ازاین که کلدانی یاآشوری باشند بازوروآستر که یك **لغت‌سامی** Semiticاست، تفاوت و تمایزفاحش‌دارد. (مراجعه کنیدبه کتاب Chronicles , IV-7). هیچ چیزرانمی‌توان با این‌حقیقت که نویسندگان بعدی مثل **آگاتیاس** [۱۲] Agathias **وفوتیوس**Photius (به پاورقی نگاه کنید) ، **زوروآستررا زارادس**Zarades **یازاراس دس** Zarasdesخوانده‌اند،ثابت‌نمود

۱۰- «پیتاگوراس، زوروآسترومغان وپارسیان را (که‌یاران مکتب‌پرودیکوس‌مدعی مالکیت نوشته‌های‌مخفی‌آنان هستند) باهم پیوسته می‌داند.»اواعلام‌کرده «آنچه‌راکه ما **ادلوسن** *Edêlôsen* می‌خوانیم صحیح نبوده وبایستی Ezêlôsen خوانده شود» اواعلام‌کرده است «که این‌مطلب تقلید شده ودرکتاب *Cyrillus adv. Jul., III.P.87* جایی‌که پی‌تاگوراس وی‌را بهترین رقیب زوروآستر می‌خواند ، مغشوش ودرهم‌شده است» . این‌نیزقابل مقایسه‌با اسم فوق است‌که **زلوتس**zêlôtes به جای‌یك **«حواری‌حقیقی»** درکتاب *Hermippus in Diogenes* *Leartes ,VIII, 56.* به‌کاررفته‌است، درحالی‌که برعکس‌درکتاب Strabo, XVI, P.762, Lycurgus به **زلوتس‌از مینوس** Zôlòtês of Minos نامیده شده‌است .

۱۱- Sub voce Pytagoras ؛ « این‌مرد... شنیده‌است‌که‌زاراتاس را مجوسی خوانده‌اند» درکتاب‌تفسیری برجمهوریت افلاطون - Scholia to Plato,s Republic, X.P 600,B کلمهٔ زاراتاس آمده است .

12-Historia Naturalis, XXX, 1,2؛ -

- « چه‌کسی تمامی‌نام‌های مدیان را مثل **آپوسوروس** Apusorus وزاراتاس و نام‌های بابلی ها رامثل **مارماروس** Marmarus **وآرابانتی‌فوکوس** Arabantiphocus یااسامی **تارمواندای‌آشوری** Assyrian Taramoenda، که ازآنان هیچ‌اثری‌باقی‌نمانده، می‌داند»

زیرا اولا این نوع نام با **زاراتاس** تفاوت دارد. ثانیاً چه بسا دست‌کاری‌هایی در این نام‌های نقل قول شده وسیلهٔ شخصیت‌های مختلف، شده باشد.[۱۳] بنابراین نا هم‌آهنگی و عدم تقارن عقیدهٔ **آپیولیوس**[۱۴] ستایشگر Apuleius که تنها کسی است که معتقد به تعلیم **پیتاگوراس** وسیلهٔ **زوروآستر** می‌باشد، باسایر مورخین و دانشمندان کلاسیك که منکر این ملاقات هستند، در مقابل هم قرار گرفته است.

نویسندگان و مورخین خبره به‌خوبی می‌دانند که مکالمهٔ شخصی و مستقیم بین زوروآستر و پیتاگوراس اصولا غیرممکن است.

ازمقایسه وژرف‌نگری به‌نقل قول‌ها وروایات تاریخی فوق به‌خوبی می‌توان نتایج ذیل‌را گرفت. ۱ ـ احتمال بسیار می‌رود که پیتاگوراس به‌بابل رفته باشد. ۲ـ در این مسافرت اوموفق به‌تماس با کلدانیان و صحبت با زاراتاس دانشمند کلدانی شده‌است. ۳ـ هم‌چنین درطی این‌مسافرت به‌طورکامل با یك نفرمجوسی صحبت‌داشته وبه‌این وسیله با دکترین زرتشتی‌ها آشنا شده‌است. ۴ـ هرگز ملاقاتی بین وی وزوروآستر پیامبر زرتشتیان وقوع نیافته‌است، وهیچ‌دلیل‌مقنع ونظریهٔ مستندی برخورد ومکالمهٔ این‌دورا بایکدیگر

13-See Cotelier, ad Recogn. Clems., IV,27, and the anathema pronounced there against the Manichaens, wherein it is said :-

:ـ «**مانی** Mani گویدمن تکفیر می‌کنم‌کسی را که قبل از اودر میان هندیان و پارسیان دارای شهرت ونفوذ بوده‌است وکسانی‌راکه خورشید راسرآمد همه چیز می‌داشته‌اند ؛ من طردمی‌کنم ادعیه‌ای راکه زاراداس‌بنیادنهاده است. نفرین‌می‌کنم‌کسانی راکه‌بازارادسی‌ها بودایی‌ها ، مسیحی‌ها وارواح نیاکان‌پرستان وبالاخره خورشیدپرستان هم‌گام هستند»

14 Floridus , P.19, ed . Altib :-

.ـ « مصنفینی یافت‌می‌شوندکه‌می‌گویند، زمانی‌که پی‌تاگوراس درمصر اسیروزندانی کمبوجیه شاهنشاه پارس‌گردید، معلمین‌دانشمندی مثل‌مجوس پارسی وبه‌خصوص زوروآستر کسی که به‌جمیع رموزاللهی واردبوده ، داشته‌است، برعکس نقل قول‌های بسیارمعتبر ، **فلوریدوس** معتقداست‌که‌پی‌تاگوراس‌داوطلبانه‌درصددآموزش رموز واسرارمصریان‌برآمده ودرمصرازکاهنان فنون ونیروهای باورنکردنی جشن‌های قربانی‌دار، علم‌شگفت‌انگیزاعداد وفرمول‌های استادانه هندسه رافراگرفته است؛ اما به‌آموزش این‌هنرها قانع‌وراضی نشده وبرای‌پی‌بردن‌به دانستنی‌های بیشتر ازمصرروی به‌کلده وبابل‌برده وسپس‌به‌طرف هندوستان رهسپارگشته‌است. درآن سامان‌با **برهمنان** Brahmans که‌طبقه‌ای مذهبی‌بوده ومردان عاقلی داشته‌اند آشنایی یافته وسپس‌با **گیم‌نوسوفیست‌ها** Gymnosophistها(حکیمانی‌که برهنه وعریان زندگی می‌کرده‌اند)طرح دوستی ریخته‌است.»

تأیید نمی‌نماید و این اشتباه بزرگ وخطای صرفی است که نویسندگان ومحققین بعدی درمورد ترکیب ویکی دانستن زاراتاس وزوروآستر می‌نمایند .

اگرپی‌تاگوراس در اواخر سال‌هایی که کمبوجیه‌زنده بوده به‌بابل آمده‌باشد بایستی به‌خاطرداشت که‌درآن زمان‌مکتب اصلاح ورفرم زرتشتیگری به‌سان موسسه‌ای نبود که تازه به وجودآمده‌باشد . ومورخین‌بسیاری هستند که با اتکاء به‌علایم ومدارك زمانی وعینی‌معتقدند، زرتشت‌قبل از کوروش مؤسس سلسلهٔ هخامنشیان می‌زیسته‌است وتاریخ زندگانی اورا درسال‌های بین ۶۵۰ قبل‌ازمیلاد به‌بالامی‌دانند . تنها اتکای‌بعضی ازمورخان‌به‌گفتار پیتاگوراس این‌است که با مجوس‌خردمندصحبت کردەوبه بابل رفته واقوال وی‌بادکترین زرتشت تقارن ونزدیکی دارد . ولی اگرما فرض کنیم که تمامی گزارشات ونوشته‌های پیتاگوراس دربارهٔ زرتشت آگاهانه ومنطبق با اصول زرتشتیت است، بازاین دلیل درمقابل بعد زمانی بین‌عهد زرتشت وپی‌تاگوراس سست‌می گردد و این تقارن‌وتشابه فرضی‌را ، مفسرین و مطلعین چنین استنتاج می کنند که گفتارهای پیتاگوراس در بارهٔ آیین ومبانی زرتشتیت، درج آوای انعکاسی‌اصول زرتشتیت وسیلهٔ پی‌تاگوراس کنجکاوبوده است. به علاوه هم چنان که فوقاً اشاره شد مغان زرتشتی در دورانی بسیارزودتر ازعهدی که تازه پی‌تاگوراس نیمهٔ زندگی‌خود را می گذرانیده، بوده‌اند. درنتیجه به طورغیرمستقیم چنین‌نتیجه می‌شود که وجود زرتشت در سال‌هایی بسیار دورترازپدر**داریوش** **Darius** بوده است .

هم چنان که فوقاً نتیجه گیری‌شد ، این‌حقیقتی است که پیتاگوراس به‌بابل رفته وبا مجوس صحبت کرده است. باید به خاطر داشت که چون بابل از بلاد متصرفهٔ پادشاهان هخامنشی بوده ونیز مذهب رسمی دربار پارس،آیین زرتشت بوده است ، و طبیعتاً نفوذ این مذهب در بابل‌ووجودمدارس وآتشکده‌های زرتشتی در این کهنه شهر آسیایی‌موجب‌جلب‌نظرعلاقمندان وسیاحان‌دانشمندبوده‌است، تذکره‌نویسان ومورخان را به‌طورغیرمستقیم فریب‌داده تا زرتشت **واوستانس** **Ostanes** رابابلی به خوانند .

به این ترتیب مصنف کتاب *Theologumena Arithmetica* در صفحهٔ چهل وسوم

(*P.43*، *ed-Ast*) می گوید که **اوستانس و زوروآستر**، پر ارج‌ترین وپرمایه‌ترین بابلی‌ها، قلمرودرخشان‌خودرا (agélas=herds) رمه خوانده، یادرسروده‌های‌مقدس خود agélous نامیده‌اند که باتحریف واضافه‌شدن حرف g تبدیل‌به «aggelou= فرشتگان» شده‌است، وبه همین ترتیب اینان ستارگان وشیاطین راسلطان angles این اگلوی ها aggeloi، فرشتگان و مهین فرشتگان که شمارهٔ آنها هفت است، ساخته‌اند. مواردی دردست است که ثابت‌می‌نماید اشارات فوق‌اثرنفوذمعتقدات بابلی‌ها درنگاشته‌های این‌دانشمندان متأخر می‌باشد. تازه موارد متشابهی با این گفتارها در بخش پنجم بندهش وجود دارد. تسخیص ودرك دکترین فیثاغورث ازنظراینکه وی‌تا چه اندازه تحت‌تأثیراصول ومبانی **زرتشتیت** قرارگرفته وبعدهامریدان وی‌چه‌مواردی را به‌عقاید اواضافه کرده‌اند، کاری‌بس مشکل‌بوده واحتیاج به‌بحث و تفحص ومقایسهٔ فراوان دارد. فی‌المثل درمیان عقایدپیتاگوراسی‌ها مواردی ازاصول مذهب **زرتشتیت** یافت می‌شود که برای‌نمونه تعدادی ازآنها چنین‌هستند:

«Not to make water towards the Sun» (Which is know also to Hesoid)

« ازشاشیدن به سوی خورشید به‌پرهیزید » (که با عقاید مکتب هسویدها برابراست)

« Not to make water towards someone , not to stand uqon cut-off finger nails

« به سوی کسی نشاشید و از ایستاده ناخن گرفتن دوری کنید . »

به هرصورت ما دراینجا احتیاج چندانی به درج موارد بیشتری‌از این گونه عقاید مکتب پیتاگوراس نداریم وهمین مختصرمنظورما رابرآوردی کند .

دموکریت (دیموکریتوس)

یادآوری آنچه که مربوط به مسافرت **دیموکریتوس** است‌نیزدراین‌مختصر بی‌ثمر نیست. دیموکریتوس درسال ۴۶۰ قبل ازمیلاد بدنیا آمده ودرسن یکصد وچهار سالگی به‌تاریخ ۳۵۷ پیش‌ازمیلاد وفات‌نموده است. وی برطبق شهادت خویش تا سن

۸۰ سالگی آواره وسرگردان‌بوده ودراین‌مدت موفق‌به‌گردش درقسمت‌بزرگی ازدنیا شده وبابسیاری ازدانشمندان معروف جهان‌صحبت‌داشته است *vide his fragmenta in clements Alexandrinns, Stromata 1.P 304* ـ شاهدی که از وی توسط **آالیانوس**[15] **AElianus** ذکرمی‌شود، آخرین‌اشتباهی‌نیست که‌به‌عنوان‌یك‌حقیقت اثبات‌می‌گردد :ـ « اوبه‌کلده وبابل‌سفرکرده وبا **مجوس** ودانشمندان هندی صحبت داشته است ». زمانی که‌دیموکریتوس با **مجوس** صحبت‌کرده مطابق با زمان سلطنت Artaxerxes 1 بوده‌است . **تاتیانوس**[16] **Tatianus** می‌گوید که او **اوستانس مجوس** را ستایش کرده است . ممکن است تصورشود که مسافرت پیتاگوراس‌به‌تقلید وپیروی ازکوچ عظیم وممتد دیموکریتوس، ساخته وجعل‌شده باشد . همچنان‌که از سوی دیگر می‌توان چنین پذیرفت که دیموکریتوس با آگاهی‌به مسافرت پرارج پیتاگوراس تهییج‌شده ودست‌به مسافرتی‌عظیم‌درمیان‌ملل‌مختلف وجستجو وکاوش جهت آشنایی به علوم وعجایب زمان زده است . به‌طورکلی ما ایده‌های بسیارکم و جزیی از مجالست‌ومذاکرات به عمل‌آمده‌درزمان های‌اولیه بین‌اورینت **Orient** واوکسیدنت **Occident**، دردست داریم ، وبنابراین نمی‌توانیم با دقت‌کامل برخورد عقاید وآراء عهد وسطی را بین فی‌المثل‌یونان وآسیای میانه برآورد وحساب کنیم . اما زمانی که به دوران جنگ‌ های پارس با روم و عهد مبارزات و فتوحات اسکندر کبیر می‌رسیم ، اخبار فراوانتری‌درموردمذهب‌وسنن پارسیان به اروپا راه یافته و به عکس‌نیزاطلاعات وسیعی دربارهٔ طرز زندگی و رسوم وآیین رومیان به پارس وآسیای میانه وارد شد و

15 Var. Hist. IV, 20 :ـ

:ـ « پس‌ازآن‌که وی‌به‌کلده وبابل‌رفت بامجوس صحبت‌داشته ودرهند با حکیمان ودانشمندان به‌سخنوری پرداخت » *Suidas s.v. Democritus:*

:ـ«طبق‌رأی‌بعضی‌ازنویسندگان‌اومریدآناکساگوراس **Anaxagoras** و لنسی‌پوس **Lencippus** بوده ؛ عده‌ای دیگر به عکس معتقدندکه او از پیروان مجوس و علاقمند به کلدانیان وپارسیان بوده است . *Clem.Alex, Stromata. 1. P. 357, ed. by Potter:ـ*

:ـ «اوبه‌بابل، پارس ومصررفته وتعلیمات‌فراوان ازمجوس وکاهنان فراگرفته است این‌مطلب توسط **اوزبیوس***Eusebius* درکتاب‌دهم،*Preparatio Enangle*،قسمت‌چهارم‌اقتباس شده‌است .

16) Drat. ad. Greac., P.47, ed by otto :ـ «Boasting the Maqian ostanes:»

درهمین‌زمان بوده‌است که یونانیان‌خردمند توجه به‌مذهب ایرانیان پیدا کرده وعلاقهٔ بی‌حدی به فهم ودرك مبانی آیین **زرتشت** یافته اند .

خسانتوس لیدیایی

نخستین نویسندهٔ یونانی که از **زورو آستر** نامبرده **خسانتوس لیدیایی** Xanthus the Lydian است که سال تولد اومغشوش ولی اصلیت نگاشته های وی مورد تایید وپذیرش‌است، زیرا دلایل‌قابل قبول‌و گفتارهای‌زیادی‌دربارهٔسال تولداو نقل و ذکرشده است . آن سان که از نگاشته های کتابش بر می‌آید ، وی در زمان **اردشیر اول** می‌زیسته است.[17] وباتوجه به این مطلب‌ما معتقد می‌شویم که اودست به‌نگارش کتاب‌خوددرسال‌چهارم‌المپیاد۷۸یاسال‌اول المپیاد۷۹برابربا۴۶۵ قبل‌ازمیلاد زده است.اگرما نقل‌قول **سویداس** Suidas که درکتاب-*Gegonôs epi tes* *haloseos Sardeon* آمده است توجه‌کنیم، خسانتوس در زمانی که **سار دیس** فتح شده به دنیاآمده است . حال‌اگر مقصود فتح‌این شهردرزمان **کروسوس** Craesus باشد ، این امردرسال ۵۴۶ قبل‌ازمیلادانجام یافته‌است. بنابراین‌طبق‌نوشتهٔGegonôs تولدوی درسال سوم المپیاد ۵۸ [18] به‌وقوع پیوسته است‌وطبق‌این تاریخ عمروی‌دربیست المپیادبعد که‌مصادف‌بازمان پادشاهی اردشیر اول‌بوده برابر باهشتادسال می‌شود، واین امرغیرممکن‌است . ولی چنانچه فتح ساردیس Sardis در زمان **داریوش‌هیشتاسپ** Darius Hystaspes توسط **ایونیان‌ها** Ionians **و آتنی‌ها** Athenians انجام شده باشد، برابر باسال دوم المپیاد هفتاد می‌شود ، که ما از عهد اردشیر یعنی المپیاد ۷۹ برابر با ۴۶۵ قبل از میلاد یك فاصلهٔ ۳۵ ساله داریم و در اینجا ما باید بامطالعه ودقت فراوان سال تولد نزدیك به‌یقین‌وی را انتخاب کنیم . اگرما سال‌تولد

17) Strabo I,P.49:

«- پیامی‌از **اراتوس تنس** Eratosthenes نقل‌می‌کند (درسال۲۰۰ قبل‌ازمیلاد به اوج‌شهرت رسیده است) کسی‌که ازخسانتوس نام‌برده‌است؛«- اودکترین‌استراتون‌ناتورالیست راتمجیدفراوان‌نمود وهم چنین‌خسانتوس‌لیدی راستایش‌کرده است. طبق نظریهٔ خسانتوس یك خشگ‌سالی‌عظیم وخطرناك درزمان اردشیر اول بوقوع‌پیوسته است . »

18) Niebuhr, Assur, P,64

فتح ساردیس درسال‌اول المپیاد ۵۸ اتفاق‌افتاده است .

او را مطابق نوشتهٔ کتاب gegonôs بگیریم، دراین‌صورت خسانتوس در زمان‌سلطنت اردشیر اول خیلی بیشتر از چهل سال داشته است . واگر بخواهیم اوج شهرت او را که درسن سی‌سالگی بوده درنظر بگیریم ، سال‌تولد وی‌برابر با ۵۲۹ قبل‌ازمیلادمی‌شود که دراینصورت درعهد سلطنت اردشیر اول (۴۶۵) ، وی ۶۴ سال‌داشته است ، و این نیزغیر قابل باور است .

گواهی و شهادت **دیونی سیوس** از **هالی کارناسوس**[19] -Dionysius of Halicarnassus دربارهٔ خسانتیوس چنین‌است که «اویکی از تاریخ نگارانی است که سال‌ها قبل از جنگ های **پلوپونسی** Peloponnesian wars به دنیا آمده و در زمان **توسیدیدس** Thaucydides می‌زیسته است» . این نگاشته را می‌توان بافتح ساردیس که‌درسال‌دوم‌المپیاد هفتاد اتفاق‌افتاده مقایسه کرد. دیونی‌سیوس معتقد است که وی درآغاز جنگ‌های پلوپونسی (سال‌دوم المپیاد هشتاد وهفت)تقریباً هفتاد سال داشته وبیست‌وهشت سال‌ازتوسیدیدس‌بزرگتربوده است . اما اگرخسانتوس درسال ۵۲۹قبل‌ازمیلاد بدنیاآمده باشد، درزمان وقوع جنگ‌های پلوپونسی ۹۸ سال داشته و۵۸ سال از توسیدیدس بزرگتربوده است . کلیهٔ وقایع‌تاریخی‌ثابت می‌دارد که خسانتوس کتاب خود را قبل از خاتمهٔ المپیاد ۷۹ به پایان نرسانیده است وطبق عقیدهٔ **افوروس**[20] E phorus وی یك معاصروهم زمان پیر هرودت بوده ونفوذ بسیاری در **پدرتاریخ** نموده است .

درمورد سندیت ودرستی آثارخسانتوس، دانشمندی‌به نام**ارتمون‌کاسندرایی** Ertemon of Cassandra اظهار شك و انتقاد نموده ومدعی است که خسانتوس از آثـار **دیونی‌سیوس اسکی‌توبراچیون** Dionysius - Skytobrachion سود جویی‌نموده است . ولی‌مامشاهده کردیم که تاریخ نگاری‌مثل **آنتیوس** (مراجعه کنید به پاورقی ۲۰) از قول افوروس (۳۳۳ قبل از میلاد) مدعی شده است که

19) De Thueyd. Ind. Th.,AI, P.817, ed. Resikc

20) In Athen aeus. XII, P.515:-

:ـ « اوروس تاریخ‌نگارچنین‌ثبت کرده است‌که خسانتوس‌پیرترازهرودوت بوده و نفوذ زیادی‌در اوداشته‌است ».

خسانتوس حتا از پدر تاریخ یعنی هرودوت جلوتر بوده ونفوذی جدی دروی نیزداشته است . ازطرف دیگراستفادهٔ بلاتأمل‌نویسندگانی مثل **اراتوس تنس، دیونی‌سیوس هالی‌کارناسیوس و استرابو** Strabo ، ازآثار خسانتوس به طوری که تو گویی به به‌نوشته‌های وی‌ایمان داشته‌اند، نشان می‌دهد که اظهارات آرتمون ، دربارهٔ انتقاد از خسانتیوس‌حقیقت نداشته و بنابراین برای ما فاقد هرگونه ارزش معنوی است .

دیونی سیوس اسکی توبراچیون

مادربارهٔزمان‌زندگی **دیونی‌سیوس** اطلاعات‌چندانی‌نداریم.**سی‌یوتونیوس** درکتاب خود به نام *De Grammaticis* (بخش هفتم) در بارهٔ **آنتونیوس گنیفو** Antonius Gnipho می‌گوید:ــ (او) «بنابه روایتی‌دراسکندریه مقام داشته وبا **دیونی‌سیوس‌اسکی توبراچیون** هم‌کلام بوده‌است؛ امابه‌سختی می‌توان‌این‌نقل قول را باور کرد، زیرا زمان این‌دوبایکدیگرمطابقت ندارد» . گنیفومعتقد است که زمان خودش پنجاه سال‌قبل‌ازوی بوده ولی‌**سیسرون** معتقد است که سخن رانی وی را شنوده است وباتوجه به‌این‌مطلب زمان‌تولد اورا درحدود۱۰۰سال‌قبل ازمیلاد بایددانست . و اگرچنانچه بادرنظرگرفتن‌ملاحظاتی مثل‌اشتباه **سی یوتونیوس**دربارهٔ درنظرگرفتن امکان تحصیل گنیفوبادیونی سیوس، پنجاه سال‌دیگربه زمان‌دیونوسیوس اضافه کنیم‌تازه به نیمهٔ قرن‌دوم قبل ازمیلاد مسیح می‌رسیم. بنابراین چنانچه **دیونی سیوس** حقیقتاً Ludiaká (مسایل‌لیدیه) راتحت نام‌خسانتوس‌جعل‌نموده‌باشد، مامجبوریم قبول کنیم که (**مسایل لیدیه حقیقی**) متعلق‌به‌قبل‌از **افوروس** واراتوس‌تنس بوده‌است ومصنفین بعدی‌مثل‌دیونی سیوس‌هالی‌کارناسیوس واسترابو، اعم‌ازاین که کتاب‌مسایل‌لیدیهٔ‌حقیقی را دیده باشند ویاتوسط کتابی که چندسالی‌قبل‌ازآنان‌جعل‌شده‌باشد ، گول خورده‌اند. و به‌هرحال‌کتاب مسایل لیدیه حقیقی خسانتوس به طورحتم برای اراتوس‌تنس معلوم بوده‌است و کسانی که باروشن بینی‌زمان دیونی سیوس جاعل رابه دقت تعیین‌نمایند و دسترسی به *Genuine Ludiakà* متعلق به‌خسانتوس‌نیزداشته‌باشند،هرگز باآثاری که‌ساخته‌وپرداخته‌ازروی کتاب‌های‌اصلی‌شده باشد، گول‌نخورده ومنحرف‌نخواهندشد.

کوشش ومجاهدت استاد گرانپایه‌ام **اف ،گ . ولکر** ۲۱ F،G.Welker جهت اثبات جعل قطعات آثار خسانتوس نه‌متقاعد کننده بوده ونه وی‌می‌باید اعتراف به‌این می‌نموده که چندقول وی (دیونی سیوس) مشهوریا افسانه‌های قدیمی بوده است. زیرا این چنین رسیدگی وتشخیص ونتیجه گیری به‌آن‌قسمت ازاقوال وآثارمستندخسانتوس که دربارهٔ زوروآسترو دورهٔ اوست نیز صدمه وارد می‌آورد ، و هم‌چنین به مواردی که خسانتوس مدعی‌است از رسوم *Magikà* (آدابی که به مجوسی‌ها نسبت می‌دهند) یادداشت کرده و نویسندهٔ کتـاب *Clemens of Alexandria* مطالب مهمی در بارهٔ « **ازدواج‌های نامشروع درمیان مجوسیان** » را از این کتاب که نتیجهٔ زحمات خسانتوس بوده، بهره‌برداری نموده‌است؛ [۲۲] درحالی که‌اثبات این‌مطلب به‌مراتب‌سهل‌تر ازآنست که انسان‌خود رابه‌مواردپیچیده‌تر زمان‌آلوده کند. من‌می گویم چگونه‌ممکن است شخصی که‌عمرخود را صرف‌یابش سنن وآداب مذهبی واجتماعی‌پارسیان نموده و روزهای بی‌شماری اززندگی وی‌صرف مکالمه و بحث با **مجوسیان** گشته‌است، قادربه نگارش کتابی در این‌باره نباشد ؛ در حالی که هرودوت بلافاصله پس ازاو ، درمدتی کمتروبا جزئیاتی‌فراوان‌تر توانسته‌است دربارهٔ مذهب پارسیان کتاب عظیمی به وجود بیاورد. **ولکر** وپس‌ازوی **مولر** Müller آن قسمت از گفتارهای خسانتوس را که در بارهٔ Diadochi (جانشینان یامریدان) زرتشت صحبت می کند، متعلق به‌خصوصیات عصراسکندرمی‌دانند . به‌هرصورت این‌سنن‌موجود درمذهب **زرتشت** با مدارك واسناد

(21) . In Seebode's «New Archines for Philology and Pedagogics .» 1830, P.65-80. With him agree Müller in extensive «Collection of the Fragments of Greek Histarians,» and schwegler in his «Roman History» I., P.262.

22) stromato, lll, P.515 ed. by Eotter :-

؛ـ « خسانتوس‌در کتاب خودتحت عنوان **Magika** ، روایاتی درمورد آمیزش‌های جنسی که مجوس‌با•••••• داشته‌است ، ذکرمی کند» [این‌ادعای‌کذب درسخن‌رانی‌هائی‌تحت عنوان « اظهارات بی‌دلیل‌درمورد ازدواج‌های‌نامشروع (نسبی) درایران‌کهن» که به‌سال۱۸۸۷ درجلوافرادبرجستهٔ انجمن‌سلطنتی‌آسیائی نمودم‌مطرح گردیده وبه‌این عقاید پوچ خاورشناسان دقیقاً پاسخ‌مثبت‌وکافی‌دادم. یادداشت‌دستورداراب‌مترجم]. *نویسندهٔ کتاب* ***کلمنس*** *لقب* ***the Lydian*** *را به* ***خسانتوس*** *نداده است.* ***دیوجنس لیرتیوس*** *برعکس خسانتوس را* ***the Lydian*** *کسی که‌نوشته‌هایش متعلق‌به عهد* ***زوروآستر*** *است، نام‌برده‌است.*

مطمئن واصیلی ثابت شده‌است. (با این وصف به نظرمی‌رسد که مطرح ساختن مواردی مثل گفتارفوق مربوط به خسانتوس نبوده وازکلمات **هرمودوریوس** Hermodorus می‌باشد). این مطلب با گفتاری که ضمن آن **دیوجنس** Diogenes نتیجه گیری نموده به خوبی روشن می‌شود که :ــ «تازمان انهدام امپراطوری پارس وسیلهٔ اسکندر کبیر»، موارد و گفتارهایی یافت می‌شود که خائنانه به خسانتوس لیدیایی نسبت داده‌اند، درحالی که دراثر حقیقی وجود ندارد .(هیچ سندسازی ممکن نیست از این بیشترحماقت به خرج دهد) ؛ و **کریوزر** Creuzer تمام این موارد را مشاهده کرده ودر کتاب خود *Frgment History of Greek* صفحهٔ ۲۲۴ این نتیجه گیری اساسی و واقع بینانهٔ هرمودوریوس را ذکر کرده است .

اما دربارهٔ اظهارات خسانتوس، باتوجه به ازدواج با محارم وزمان زرتشت ، بدون شك سابقاً درمتن اوستا [۲۳] موجودبوده ودرپائین مشاهده خواهیم کرد که خسانتوس (ممکن است او«شش هزار» یا «شش صد» نوشته باشد) اطلاعات خود را از منابع موثق زمان تقریبی زرتشت بدست آورده‌است. اگرچه ممکن است او به طوردقیق ودرستی این موردرا درك نکرده باشد .

حتا اگرما به طور فرضی بپذیریم که مسایل لیدیهٔ حقیقی (*Ludiaka*) خسانتوس توسط **دیونی‌سیوس اسکی‌توبراچیون** نوشته شده باشد ، نامبرده چیزی علیه « ازدواج‌های نا مشروع درمیان مجوسیان » (*Magikà*)به‌اثبات نرسانیده است واشتباه **ارتمون** منحصراً مربوط به سایر قسمت‌هامی باشد ،

کریوزر Creuzer برای‌اثبات سندیت و درستی *Magika* مدارکی را ارائه می‌دهد مبنی براینکه روایت‌هایی حقیقی از کوروش و کروسوس Creasus (که‌ظاهراً به‌نظرمی‌رسد از**مسایل لیدیه** قرض‌شده‌باشد) وهم‌چنین‌زرتشت وسروده‌های و (*Logia*) در آن ذکرشده است ولی ماحتا بدون کمك و اثبات کریوزر ، تازمانی که عکس‌عقاید ونظریات ارائه داده شده در *Magika* به‌ثبوت‌نرسیده‌است ، اظهارات

23) Comp. Por instance. Visperad III, § 3w. (III, § 18 im spiegel's Translation of the Avesta)

و گفتارهای خسانتوس لیدیایی‌راتصدیق می کنیم . اعتراضات‌ولکر متوجه روایاتی‌است که درحقیقت اغراق‌آمیز وغیرقابل باورهستند؛ ودراین‌باره‌به‌متن‌هایی استنادمی کنند که این روایات دروغ ازقرارمعلوم درآنها به‌میان نیامده است . البته روشن است که شاخ وبرگ‌ها وحواشی برجستهٔ داستان سوزاندن جسد کروسوس ، اثر خسانتوس نبوده ونتیجهٔ کارلاف زن داستان‌پرداز **نیکلایوس** Nicolaus می‌باشد . **ولکر** یك‌تناقض گویی رادراین موردبه خصوص کشف و چنین عرضه می دارد : که چطور ازیك طرف پارسیان درآغازآشفتگی و غوغا ، سرودهای پیامبرخود زوروآستر را به خاطردارند و ازطرف دیگر چنین نگاشته می‌شود که زرتشت زمان سوزانیدن بدن مردهٔ کروسوس زنده بوده ودیگران را ازاین عمل‌منع نموده‌است، وخلاصه این که زمان کروسوس و زرتشت رایکی میدانند، درحالی که خسانتوس در *Magika* می گوید که زوروآستر ۶۰۰یا ۶۰۰۰ سال قبل از مبارزات اردشیراول می‌زیسته‌است .

برای Logiá یاکلمات مقدس زرتشت، که‌درافواه پارسیان وجوددارد، علل بسیاری هم‌چون خاطره‌ای دور وفراموش‌شده ذکر کرده‌اند . درپیامی‌مصنف **گوید** که «پارسیان‌اززوروآسترمواردی**مثل‌عدم سوزانیدن اجسادمردگان** وروشن‌نگهداشتن **آتش وجلوگیری‌از خاموش شدن آن**، راآموخته‌اند. وبا این گفتارچنین‌می‌نمایانند که‌پارسیان ازدیربازوزمان جلوتری باتعالیم این‌مکتب‌آشنا بوده‌اند». وازاین‌قراراین دیگرزرتشت نبوده ونیست که مذهب خودرا به جلومی‌برد، بلکه‌پارسیان هستند که از نومکتب نخستین زرتشت راپس از آن که مدت‌ها از ظهور اولیهٔ زرتشت وقوانین وی می گذشت، بااصولی‌سخت‌ودقیق، برپای‌می‌دارند. ولی بعضی‌هامعتقدند که‌بعدها بعدازبیان ton gé mén Zaroásren، بعضی کلمات ومواردحذف‌یاتغییرداده شده‌اندودراین مورد **والسیوس** Valesius**وکوری** Coray در کتاب خود موسوم به *See orelli*، *Supplementanate P-42* ذکر کرده‌اند که کلماتی مثل *aidemenos* «پرستش» دچاراین حذف وتغییرشده‌اند، درحالی که **مولر** معتقداست که موردبالا «پارسیان..... آموختند» نبوده و«پارسیان... داشتند» صحیح‌است. به‌هرحال ولکردرپشتیبانی خوداز

وجود یك تناقض بین *Magika* و *Ludiaka* محق نیست؛ زیرا هیچ کس *Magika* را به **دیونی‌سیوس اسکی توبراچیون** نسبت نمی‌دهد .

بنا براین، مادرعقیدهٔ خود محق هستیم که فقط خسانتوس معتمد می‌تواند در *Ludiaka* جریان سوزانیدن جسد کروسوس را ذکر کند . ومحتوی آنچه را که نیکلایوس برحسب نظریهٔ خود شاخ و برگ داده مثل ذکر تحریم و ممنوعیت زرتشت علیه سوزانیدن بدن‌های مرده‌گان اقتباسی غیرمستقیم‌ازاثرخسانتوس است. به‌هرصورت ما نبایدفراموش کنیم که نیکلایوس به‌طورصریح دست به ذکر ونقل حوادث و وقایع مستوره در *Lûdiaka* نزده‌است. اما این‌مسئله‌نیزکاملا مشخص‌است که اوازاین‌منبع سودجویی‌نموده است.[24]

این‌مسئله که‌آیاخسانتوس *Magika* خود از روی‌مشاهدات‌خویش‌نوشته‌ویا از زرتشت ووقایع‌زمان وی به‌طورافواهی‌نقل کرده است، موردشك‌است. چوناکنون کشف کتیبه‌های میخی برتری وغلبهٔ مذهب **اورامزدیان** **Auramazdian** را در عهد **هخامنشیان** **Achaemenian** برماآشکارمی‌سازد،محقیم‌فکر کنیم که‌خسانتوس لیدیائی ازمشاهدات خود دراین زمان کتاب خود را زینت بخشیده‌است .

به‌هرحال چگونه ممکن است درمقابل این‌اعتراض که چه طور **خسانتوس** پیرنمی‌توانسته از زرتشت وقوانین وی‌ذکری نماید درحالی که هرودوت جوان که‌بعد ازوی زندگی‌می‌نموده است به‌آن دقیقی اززندگی پارسیان ومذهب‌آنان‌یادنموده است به‌کلی‌سکوت کرد؟ دراینجا من‌اهمیتی‌به این‌حقیقت که **هرودوت** نیزازبعضی‌مطالب و اقوال کتاب **خسانتوس** سودجویی وبهره‌یابی‌نموده‌است‌نمی‌نمایم. ولی‌برای‌مثال‌می‌توان ازتحریم سوزانیدن اجساد (BK·III,16) ، ازدواج بایکی ازخواهران(III, 31) که اواین‌مطلب راصحیح دانسته وبه کمبوجیه نسبت‌می‌دهد، یاد کرد. البته، هیچ گونه پافشاری وسماجتی برای‌اثبات‌این مطلب که زرتشت معاصر وهم زمان‌یا بسیارزودتر از عهد پدرداریوش می‌زیسته‌است، نمی‌نمائیم ، وحل‌این‌معما رابه عهدهٔ کسانی‌می گذاریم

24 Vidc Creuzer. «Histoty of Greek Fragments.» P.220 Fragments of Greek History,» I,p·40

که خسانتوس رامعتمدندانسته وجاعل یا دروغگو می‌پندارند. آئین اورمزدیان (اورمزد پرستی) اززمان داریوش بردربارامپراطوری پارس مسلط ومذهب رسمی این سلسله بوده است. وهنوزهرودوت اززرتشت واهورا مزدا دراین زمان نامی به میان نیاورده است. من معتقدم که تشریح این مطلب رانباید به‌عهدهٔ کسانی گذاشت که زوروآستر(زرتشت) راهم زمان ومعاصرهیشتاسب (گشتاسب)می‌دانند. زیراچگونه ممکن‌است که‌هرودوت آن تاریخ‌نگار دقیق‌عصر، ازچنین‌بحران قوی‌مذهبی که تنها دونسل‌قبل ازتولداوتوسط زوروآستر درپارس اتفاق افتاده است، ذکری‌به میان‌نیاورد.

به‌هرصورت وبدون توجه‌به عصرزرتشتیت، چگونه ممکن‌است هرودوت‌حتا زرتشت **پیامبررا** نشناسد، درحالی **افلاطون** که ۵۵سال پس ازوی به شهرت رسیده با دقتی‌تمام ما را از زرتشت‌آگاه ساخته است وظاهراً ازمنابعی که‌از**هرودوت** قدیمی‌تر بوده‌اند، سودجویی‌نموده است. مواردی که ازعادات ورسوم‌مذهبی این زمان پارسیان نقل‌شده است، (BK.I,131-140) شامل‌مواردی دقیق‌تر ازحقایق‌اصول زرتشتیت‌عهد نخستین‌است، مثلابرای نمونه۱-پرستش‌الوهیات بدون داشتن بت یامعبد۲- پیش کش نمودن قربانی هایی به **زیوس** Zeus، (کسی که به نظر مبرسد اهورامزدا باشد) خورشید، ماه زمین،آتش،آب وبادها، (Vide yasna XVI, 4).۳ = پرستش **آناهیتا**، کسی که او را **میترا** می‌خوانیم۴-شرح‌قربانی که‌ضمن‌آن مجوس‌در نزدیك جایگاه ایستاده و **گات ها** Theogony می سراید و مربوط به ادعیهٔ جشن های قربانی داربوده ودریسناهاویشت‌ها نیزازآن‌ذکری شده‌است. قربانی‌هایی که عبارت‌از گاونر، اسب، اشتر، خرویا قطعات گوسپند بوده است، هم چنان که در آبان یشت (Abân Yasht § 21) و وندیداد (FragXXII § 3) از قربانی ونذر این گونه حیوانات وحیوانات کوچکتر نام برده شده است[25]. ۵- فشار بر روی زاد ولد وایجاد

25) Heraclides Cumanus نویسندهٔمجهول‌الزمان (Comp- Müller, Fragm. Hist. Graec.II, P. 95 کسی‌که رسوم پارسیان، مذهب وقوانین آنانرا درکتابی تحت عنوان Persika نقل‌نموده‌است ومشتمل‌بردوجلداست. درمقاله‌ای تحث عنوان Atheneaus چهارم، صفحهٔ ۱٤٥ می گوید:- «شاهنشاه‌پارس‌هرروز ۱/۰۰۰ حیوان‌جهت‌قربانی تقدیم‌می‌داشت که درمیان‌آنها اسب، اشتر، گاو، خرو تعداد بسیاری گوسپند یافت‌می‌شده‌است. هم‌چنین پرندگان‌بسیاری نیزجهت قربانی‌پیش‌کش‌می‌نموده‌است». این‌شماره ۱/۰۰۰ قربانی‌دریشت‌ها نیزذکرشده است.

اطفال فراوان ۶ـ صداقت وآزادگی در اخذ وپرداخت وام ؛ ۷ـ نظرمذهبی معطوف به رودخانه‌ها ، وتحریم شاشیدن در رودخانه و درحضورشخص بیگانه است،۸ـ نهی‌وقدغن نمود سوزانیدن اجساد ، (BK , III , 16)؛ ۹ـ زناشویی‌باخواهر(BK, III,-31) ۱۰ ـ لزوم روبازنهادن اجساد در مکانی که امکان خورده شدن آن وسیلهٔ سگ ها و پرندگـان قبل از انتقال و سپردن استخوان هایشان به **خانهٔ اموات (استودان)** Charnel – house ، میسرباشد. ۱۱ـ داشتن‌شوق وتعصبی‌مثل‌مجوس درازبین‌بردن مورچگان ، مارها وسایر حیوانات‌موذی،۱۲ـ گریز ونفرت داشتن از کشتن‌آدمیزاده و سگ» . تمامی‌اینها وسایرنکات برجسته، بدون چون وچرا ثابت می‌نماید که هرودوت به خوبی‌عقاید وآداب مجوسیان را می دانسته است ، به همان ترتیب که در متن های اوستا مستور وتشریح شده‌است، اگرچه گاه به‌گاه خود را به نفهمی عمدی یا سهوی می‌زده وگاه نیز خلاف واقع تعبیر وتفسیرمی‌نموده‌است. این مطلب که چرا هرودوت نامی‌از زرتشت نبرده درحالی که مذهب وی راتفسیر نموده است، بسیار عجیب‌می‌نماید وتنها چنین می‌توان استنباط کرد کـه با یك احتمال بسیار ضعیف ، اوبرحسب اتفاق فراموش کرده است‌اززرتشت نام ببرد وبااحتمال بسیار زیاداین موضوع‌علت‌مخصوصی دارد که از نظرما پنهان می باشد . شاید بتوان چنین گفت که چون خسانتوس از او بسیار نام به میان‌آورده است ویا چنین تصور کرد که هرودوت صرفاً با عقاید مجوسی ها از راه نقل‌احادیث شفاهی‌توسط مردی که یا نظرخوبی با مجوس نداشته و یاآنانی که به عللی‌مخصوص نام مؤسس مذهب را از نظر او پنهان نگاه داشته‌اند ، آگاهی یافته است .

افلاطون

پس از خسانتوس لیدیایی که با صراحتی تمام از زوروآسترنام برده و بعداز هرودوت که به طورمفصل ازسیستم مذهبی اوصحبت‌داشته ، بعداز افلاطون پدرفلسفه، پی‌تاگوراس:(**فیثاغورث**)ودموکریتوس که ادعای‌صحبت ومکالمه بامجوس‌نموده‌اند،

ما نبایستی ازآگاه شدن بروجود زوروآستر(**زرتشت**)باخدای اعلام شده‌اش درآثار افلاطون تعجب کنیم [۲۶] (Vide Suqra , P. 82) .

لازم به تذکر است که درمورد سندیت ودرستی این گفتار عده‌ای شك کرده وانتقاد نموده‌اند و درمقابل عده‌ای نیز به حمایت در بارهٔ صحت این مطلب ، مبادرت به تذکر نموده‌اند - *eg ., Hermann Geschichte und System der Plat . Philos« The History and Sistem of Philosophy , I , P.439»* جلد یکم تاریخ وسیستم فلسفی افلاطون صفحهٔ ۴۳۹. با مشاهدهٔ شواهدی این چنین ، می‌توان تصور کرد که زرتشت درعصر افلاطون ، شهرت ومعروفیت کاملی دریونان‌وبین دانشمندان این سامان داشته‌است . اثبات نویسندگان بعدی[27] دربارهٔ‌مسافرت‌افلاطون به کشوری که مجوس‌وپارسیان‌درآن‌ساکن‌بوده‌اند، متضادبانظریهٔ **دیوجنس‌لیرته‌یی**[28] **Diogenes of Leärte** می‌باشد که می‌گویدافلاطون قصدعزیمت به کشورمجوس **(ماد)** را داشته‌است، ولی‌آغاز جنگ‌های شدیدآسیا مانع مسافرت وی به پارس گشته

۲۶ ـ داستان ار **Er** فرزندآرمنیوس **Armenius** (و باهمین حروف آرمنیون **Armenion** ـ«**of the Armanian Er**» توسط شولیاست **Scholiast** تشریح‌شده‌است) از نـژاد پامپی‌لی ها **Pampylian** در صفحهٔ ٦١٤ جلد دهم کـتاب جمهـوریت افلاطون **(B, Seq)** ذکرگردیده‌است،که اودرمیدان جنگ کشته شده وضمن مراسم دفن‌دوباره زنده‌شده است وآن‌گاه‌ازعجایب‌دنیای‌دیگرمردم‌راخبرهاداده‌است. این‌داستان‌توسط‌کلمنتس‌الکساندریوس درصفحه ۷۱۱ جلدپنجم **Stromata** به زرتشت کسی‌که مستقیماً با **ار**آشنایی داشته است ، نسبت‌داده شده‌است: « این‌مطلب‌را افلاطون‌درجلد دهم‌کتاب‌جمهوریت خود دربارهٔ ار ارمنی یا فرزندآرمنیوس ازنژاد پامپی‌لی‌ها ازقول زوروآستر، ذکرمی‌کند :

27 Lactantius, Institutions IV, 2 :

ـ « من ممکن‌است ازاین‌که پی‌تاگوراس وپس ازوی افلاطون ،کسی‌که برخورداری کاملی ازانگیزهٔ حقیقت‌یابی داشت، به‌مصروپارس رفته ومجوس‌را دیده‌اند وازاین‌سفرتوشه‌هایی فراوان دربارهٔ مذهب ورسوم وآداب‌آنان‌بدست‌آورده‌اند، تعجب‌کنم، ولی‌میدانم‌که اینان‌هرگز به نزد یهودیان نرفته‌اند . *(Comp Plinius, Hist. Nat., XXX,1,2)*

28 III .,7: –

« ـ افلاطون‌تصمیم به‌ملاقات بامجوس‌گرفته بود، ولی وی به‌علت ترس‌ازجنگ‌های آسیایی سرراه، ازعزم خود منصرف‌گشت ؛

Apuleius, de habitud, doctrin. Phil, P.569, ed . Florid :

ـ« اونظرخود را معطوف به‌مسافرت به‌هندوپارس نموده بود ولی‌جنگ‌های آسیا اورا منصرف ساخت .»

است . ولی به هرحال هر دواین نظریه‌ها ، که حاوی مسافرت افلاطون به پارس و یا
عدم مسافرت وی به‌علت جنگ‌های شدید است ، ثابت می‌نماید که یونانیان محقق ،
آن چنان شوری به رفتن سرزمین پارس وجویایی‌آداب ورسوم مذهبی‌واجتماعی آنان‌و
شخص‌زرتشت داشته‌اند که رنج‌آن سفرطولانی‌را به‌خود هموار می‌ساخته‌اند. به همین
دلیل بوده که **اودکسوس کنیدوس** Eudoxus of Cnidus ، کسی که به قول
آپولودوروس Apollodorus (Comp . Diog , Laërt., VIII, 90)
سنین جوانی‌وی تقریباً به سال ۳۶۸ قبل‌از میلاد (برابر با المپیاد ۱۰۳) بوده است
و وی را یك قانونگذار، پزشك وستاره شناس معرفی کرده و درآخرین اثرخود به‌نام
(*Gés Périodes «the Revolution of the earth»*) ، « انقلاب زمین » ازمجوس
همانطور که‌پلوتارك (Comp Plutarch, De Isis et Osiris, ibid) ودیو
جنس‌لیرته‌ای ذکر نموده‌اند، (Proem 8)یاد کرده است. اگرماجملات ادوکسوس
را کلمه به‌کلمه وجزء به‌جزء درنظر بگیریم، خواهیم دید که درست‌همان‌مفهومی‌را که
ارسطو Aristotle چندسالی‌بعد، دربارهٔ کهن تربودن‌آیین مجوس‌از مصریان ارایه
داده ، می‌دهد . طبق‌آیین مجوس درجهان دواصل‌وجود دارند، خوب وبد ، اورمزدها
Ormazdes واهریمنان Ariemanias .طبق‌نظرپلی‌نی،(XXX, 1,2)ادوکسوس
نیز هم چون ارسطو معتقد است که زور وآستر ۶۰۰۰ سال قبل از مسیح می زیسته
است. امایکی ازتاریخ نگاران برجستهٔ هم زمان بامحققین فوق به نام دینو Dino[29]
پدرکلی‌تارچوس Clitarchus ، مصاحب اسکندر، درکتابی که مربوط به‌تاریخ
امپراطوری‌پارس(اونیز گویا واقعه‌ای‌را که منسوب‌به Ochus **اوچوس** در ۳۵۰سال
قبل ازمیلاد است، ذکر می کند) تحت عنوان **پرسیکا** Persika « وقایع پارس »
است ومشتمل برسه جلد، جلدیکم به‌نام **آشوریاکا** Assuriaka « مربوط به‌اوضاع
آشور» ، جلد دوم به‌نام **مدیکا** Medika « وقایع ماد » وجلد سوم پرسیکا می‌باشد .
هرجلدمشتمل برچندقسمت‌است. ازاین‌منبع عالی، **کورنلیوس‌نپوس** - Cornelius

29 Comp. müller, Fragments Historia Gr, II, P.88 Seq.

Nepos و **پلوتارك** استفاده‌های زیادی کرده‌اند و بعضی‌ازاین‌نوشته‌های دینو به‌ما ثابت می‌کندکه او دربارهٔ مذهب پارسیان زحمات فراوان کشیده وبحث بسیارنموده است. من‌اکثر مقالات ونگاشته‌های تاریخی وپرارزش دینو را خوانده‌ام و دراینجا تنها از یادداشت‌های مذهبی مهم وی‌صحبت می‌کنیم.

دینو، درپنجمین‌قسمت II,P. 90,I چاپ‌شده توسط **مولر**[30] چنین می‌گوید

30 Diogenes Laërtïus, Proem , I, 8:

ـ « هنوزفرد مطلعی درعلم Mantology همچون **ارسطو** به وجود نیامده است. **دینون** درجلدپنجم تاریخ خودمی‌گویدکه واژهٔ زوروآستر ممکن‌است به « دوستدارستارگان » ترجمه شود. **هرمودوراس** نیزچنین مطلبی‌را تأییدکرده است.» **منژ** Menage و بوچارت Bochart ، این‌رابه **آستروتی‌تن** به‌معنای « **نگاهدارندهٔ ستارگان**»، « **نگرندهٔ ستارگان**» ترجمه‌کرده‌اند (ودر مقابل Astrothuten پرستندهٔ ستارگان، راآورده‌اند) . توپ Toup زرتشت رابه نام‌آستروته‌تن Astrotheten به‌معنای «فرمان روای‌ستارگان» خوانده‌است.

درشولیاست افلاطون ، Alcibiades صفحه ۱۲۲ چنین‌آمده است، (من دراینجا Schalion را به این پیام Alcibiades شولیاست افلاطون در , Tome VI., P, 281 ed.stam اضافه میکنم : ـ اوگفته‌است‌که زرتشت۶۰۰۰سال‌ازافلاطون پیش‌ترزندگی‌می‌کرده است؛ بعضی‌ها می‌گویندکه زرتشت‌یونانی بوده ویاکسی‌بوده‌که‌ازکشوری‌درآن سوی‌اقیانوس‌ها به یونان‌آمده ودرآنجا سکنی‌گزیده است. اوگفته است‌که دانستنی‌های برجستهٔ خود را ازروان نیك (**خردکامل**) آموخته‌است . ترجمهٔ‌نام او به یونانی Asrothutes به‌معنای‌ـ a starwor shipper است، اوزندگی‌جدا اززشتی‌ها وروشی‌معتدل و ملایم راتوصیه‌کرده است. او ازخود سه‌کتاب باقی‌گذارده‌که بامطالعهٔ آن چنین مستفاد می‌شودکه وی‌درسه رشتهٔ فلسفی ، پزشکی و اقتصادی وسیاسی استاد بوده است» ودرپیام‌های بعدی‌مصنف چنین ذکرمی‌کند :ـ که زرتشت تا هفت‌سالگی سکوت‌کامل داشت، درسن‌سی‌سالگی تمام‌آیین فلسفی‌خود رابه‌پادشاه پارسیان‌موسوم به ویشتاسپ (گشتاسپ) اعلام نمود. عددهفت مختص به‌میترا کسی‌که درنزد آنان محترم است ، می‌باشد؛ ارسطو و اودوکسوس‌معتقدندکه زرتشت ۶۰۰۰ سال‌قبل ازافلاطون می‌زیسته‌است.

دینومعنای لغوی‌نام زرتشت را(مجوس‌ـ زوروآستر) ازmagjc جدا دانسته‌ومعتقد است‌که وی‌اصولا ازاین‌علوم بری‌بوده‌است. فوقاً دیدیم که درشولیاست افلاطون‌آمده است‌که : زرتشت دانستنی‌های خود را از روان نیك = خردکامل = اهورامزدا. دریافت نموده‌است . در مورد ‘ the heavenly understanding’ = (Mainyush – khratush) زندگی میانه‌رو وی درجای دیگرصحبت خواهیم‌کرد .

این‌که زرتشت تاسن‌هفت سالگی ساکت‌بوده وسپس درسی‌سالگی دکترین‌خود را بر گشتاسب پادشاه پارس فروخوانده است ، توسط دگر نویسندگان نیز تثبیت شده است؛ همچنین Syngrammata .

این‌نظریه درمیان‌کلیهٔ اقوال‌که دربارهٔ زرتشت‌گفته شده منفرداست : ـ اویك یونانی بوده، یایکی‌ازآنانی‌بوده‌که‌ازآن‌سوی‌اوقیانوس وآبهای‌بی‌کران پا به‌این‌نقطهٔ‌عالم‌گذارده‌است. این‌بیان‌آخرین‌بسیارمبهم ، پیچیده وتاریك‌است. این‌مطلب همانقدر عجیب به‌نظر می‌رسدکه به آسیای‌صغیرفی‌المثل یونان اطلاق‌شود. این‌شاید یادوبود و نشانه‌ای ازپیام اولین‌شخصی‌است‌که در بارهٔ شش کشوری Six Keshvars کـه تحت حکومت طهمورث بوده و یا از اتلانتیس Atlantis ذکری‌به میان آورده است ؟

که مجوس ازمعجزهٔ سحراطلاعی نداشته است ، واین‌کاملا صحیح و منطبق با حقیقت است، چنانچه اصولا درمتن اوستا چنین ادعایی به‌میان نیامده وکاملا تضاد وتنفر ازلفظ وکلام سحر، جادو وجادوگر(Yâtu) دراوستا مستتر بوده و این‌کارها را نتیجهٔ اعمال دیو صفتان می‌داند (Comp.,e.g., vend., Frag.1,§§ 14-15). به هرصورت ، ترجمهٔ نام زراتوشترا (زرتشت) Zarathushtra، که درآثار اکثر نویسندگان و تاریخ‌نگاران‌آمده است ، مختلف‌و متمایزاست‌شاید نخستین مترجمین‌یونانی در اولین سیلاب‌لغتZôrواژهٔپارسیZaathra ‘ Zôr = Avestaرابه‌معنای**«هدیه‌وقربانی»** جستجو ویافته‌اند؛ درحالی که astresرابدون‌تأمل با واژهٔ یونانی astér = a star یك‌ستاره، یکی‌دانسته‌اند . این‌آغاز کوششی در راه ترجمه وشرح لغوی نام زرتشت‌یا زراتوشترا است که یونانیان پیش آهنگ راه‌آنند. و این که بعضی‌ها مجوس Magiو ماجیك Magic را از یك ریشه دانسته و لاجرم مجوس را استاد علم سحـر و جادو می‌شناسند ، یك اشتباه بزرگ است وصحبت دربارهٔ اثبات این‌مطلب ذیلا ادامه خواهد داشت .

آن‌چنان که **دینو** اظهار می‌دارد ، هنرساحری و فالگویی ساحران و پیش گویانی که به‌وسیلهٔ شاخه‌های کوچك[31] (ie.,rhabdomancy) که به‌خاطرماکلمهٔ Wünschelruthe را که به‌معنای «عصای فالگیری» اساطیرآلمان است، می‌آورد، مورد نفرت مجوس بوده است. باری باید دربارهٔ این‌ترکه‌ها وشاخه‌های نازك که رل مهمی در آداب نیایش پارسیان بازی کرده و به نام **بیرسمن** یا برسم baresman مشهور است، بحث بیشتری‌نمود. طبق نظریهٔ **انکویتیل**-(Usage,vol,II,P.532) Anquetilاین **برسم** barsam ازچوب درخت‌انار یا **تمریسك**Tamarisk که نوعی گیاه است همیشه سبز، دارای گل‌هایی به‌رنگ سپید، رونده در کنار دریا ، ویا ازدرخت‌خرما می‌ساخته‌اند. اما **موریکی‌نون زولون** ، چوب‌تمریسکی‌است که بنابه

31 *Schol. Nicand. Ther. 613:*
: ـ مجوس **واسکیتس** Scyths باچوب درخت تمریسك‌خبرمی‌داده‌اند ، دربسیاری ازجاها به وسیلهٔ تخته نیزپیش‌گویی می‌کرده‌اند. دینون Dinon درقسمت سوم‌کتاب اول خود می‌گوید که ساحران مادی باتخته‌های مخصوصی‌پیش‌گویی می‌کرده‌اند .»

قول **استرابو** [32]، موبد مجوس به‌هنگام سرایش سروده‌های مقدس، ترکه‌های زیبایی چندازآن را به‌دست می‌گرفته است. دینو دگرباره چنین ذکرمی‌کند که پارسیان‌و مادیان مجوسی درهوای بازوبدون سرپوش قربانی‌های خودرا تقدیم می‌نموده و به‌آب وآتش هم چون تنها نشانه‌های الوهیت احترام می‌گذارده‌اند.[33] نقل قسمت اخیر به خوبی انجام شده ولی‌مهم درك مفهوم واقعی‌آنست. تجسم وتصور خدایان جهت‌پارسیان کهن‌ناشناخته بوده واحترام زیاده از حدآنان به‌آتش وآب که جنبهٔ تقدس نزدآنان داشته، موجب گشته است که یونانیان تصور کنند که‌آتش وآب مورد پرستش پارسیان وهمچون سمبل‌های‌اللهی بوده‌اند.

دوصفت ممیزه و ویژه‌ای که‌دینو[34] ارایه می‌دهد، نشانهٔ آنست که‌وی‌اطلاعات خود را از منابع معتبری کسب می‌نموده است. او می‌گوید در میـان بت‌پرستان نیز

32 *Strabo. XV, P,722 :*
:ـ «آنها ضمن خواندن‌سرودهای مذهبی‌خود، ترکه‌های زیباو کوچکی ازشاخه‌های درخت تمریسك رادردست می‌گرفته‌اند.»

33 **Clemens Alexandria, Colhertatio, ed. Gent., C.5,P.56,ed Potter:**
دینوگوید ـ :ـ آنان (یعنی‌پارسیان، مادیان ومجوسیان) درهوای بازدست به‌قربان‌کردن یازیده وعقیده دارندکه‌آتش وآب‌تنها نشانه‌های الوهیت هستند.» کلمنس سپس اضافه‌می‌کند «پس از گذشت سال‌های بسیار» ایدهٔ پرستش‌آناهیتا (میترا) توسط اردشیر اول ـ **Artaxerxes Mnemon** به وجودآمد. روشن‌است که این‌ایده منبعث ازایده‌ای متعلق به زرتشت‌است که دو صدسال پیش، درعهد ویشتاسپ پدرداریوش وجود داشته وطی‌مدت سلطنت داریوش وهیشتاسپ ارج ومقامی والاتریافته است.

34 **AtHen, XIV, P,633 c.,**
جایی‌که ازفمیوس شاعردرهومر **Homer** کسی‌که نامدارترین شجاعان است، ذکر می‌کند، می‌گوید: ـ« این‌عادات را بربریان همچنان‌که دینودرکتاب خود موسوم به‌**پرسیکا**ذکر کرده است. داشته‌اند، زیراشاعران شجاعت‌کوروش اول وجنگ وی‌را علیه استواگس پیش‌بینی کرده‌اند. وی‌می‌گوید، زمانی که‌کوروش به‌پارس‌رفت، نخست به‌ملاقات **گرزداران‌وسپس نگهبانان** رفت، درهمین‌هنگام استواگس نیزدرمجلس ضیافتی‌بایاران خود به‌عیش وعشرت نشسته‌بود، درخاتمهٔ مجلس، **انگارس** که ازشاعران‌نامدارعصربود، ضمن سروده‌ای، چنین پیش‌گویی‌کرد، جانوری درشت‌اندام خطرناکترازگرازوحشی به شکارگاه فرستاده شده‌است؛ بزودی او پس از جنگیدن بادشمنان بسیاربادیگران‌به حکمرانی‌مملکت خواهدپرداخت. اما زمانی که‌استواگس ازاوسئوال‌کرد، چه‌حیوانی؟ پاسخ‌شنید، «کوروش پارسی» استواگس ازاین پیش‌گویی به‌شك و بیم‌فراوان افتاده و رسولی به پارس اعزام داشته و فرمان به احضار وی داد. ولی این کار بیهوده‌ای بود.

شاعران حماسه‌سرایی یافت می‌شد. یکی از این شاعران . شجاعت ، دلیری وجنگ‌های آیندهٔ کوروش را علیه **استواگس** ، اژدهاك = Asytages آخرین پادشاه ماد ، پیش گوئی نمود . زمانی که کوروش به پارس اعـزام شده و **استواگس** یا اژدهاك با یارانش به‌عیش نشسته بودند ، یکی ازمشهورترین شاعـران وقت موسوم به **انگارس** Angares ، مطلب فوق‌را ضمن سرایش یکی از مشهور ترین اشعارش بیان کرد که شامل این جملات است:ـ «**جانوری درشت‌اندام که درشکارگاه سهمگین‌تر از گراز وحشی‌است، به‌پیش‌می‌آید.وی پس ازپایان بخشیدن‌وفیروزشدن برجنگ‌های بی‌شمارداخلی ، برمملکت‌خویش‌استوارخواهدگشت. استواگس** از وی پرسید «**چه‌حیوانی؟**» او پاسخ داد[35]: ـ «**کوروش‌پارسی**». استواگس از این پیش گویی به‌تردیدوهراس‌افتاده ووسیلهٔ‌رسولی‌امر به‌احضار کوروش‌داد، ولی‌این‌کارباطل‌وعبث‌بود.

یافت چنین سرودهٔ باستانی مربوط به‌پادشاه سلسله Ophidian برای دینو بسیارجالب‌توجه‌بود، شعری که‌توسط انگارس سروده شده وموسزچرونسی‌یاتی Mooes of cheronci آن‌رابرگردانیده‌وباآوازهای‌دلنشین‌ارمنی‌ها به‌اوج‌شهرت‌رسانیده‌بود .

نام انگارس شاعرانگی‌راسی **ودا** Angiras برای ما باقی‌مانده و سرودش شامل ایده‌ای‌است عامه‌پسند، که درمتن‌اوستا تجسم بخش پیروزی verethraghna بوده ودرقالب گرازی سهمناك با پنجه‌هایی تیز وخون ریز و دندان‌هایی دراز وبرنده جلوه گر است . *(See Windischmann. Mithra, P.41)*

سیسرون

مطلب مشابه دیگری که دینونقل کرده، توسط سیسرون[36] حفظ شده‌است .

35 Amighty beast, more fierce than wildest,
Is to his marches gone, why should he go?
When master of the Country all around ,
To hunters heWill prove a deadly foe – Tr,note'']

36 De Divination, I., C.23 :–

می‌توانم‌من ازکتاب پرسیکای دینوآنچه راکه‌مجوس دربارهٔ کوروش تعبیرنموده ، ذکر کنم؛ زیرا زمانی که‌اودرخواب‌بود، خورشید درجلوپای وی‌عیان شد واوسه بارکوشید تا با دست خودآن رابگیرد ، تا آن‌که خورشید فرورفته وناپدیدگشته‌است . بعدمجوس (در زبان پارسی به‌مردان‌عاقل‌ودانشمنداطلاق‌می‌شود) آن‌سه‌حرکت‌کوروش‌را برای‌گرفتن‌خورشید به‌سلطنت سه‌دهساله تعبیرنمود. وبه‌همین سان‌اودرسن چهل‌سالگی به‌سلطنت‌رسیده وتاهفتاد سالگی‌بزیست:»

کوروش به‌هنگام خواب. خورشید رادرجلوپای خویش‌دیده و دردم سه‌بار کوششی برای نگاهداشتن آن نموده است، تا این که خورشید فروخفته و ناپدید گشته است. مجوس ازبرای سه‌جهد کوروش، تعبیری‌رابرگزیده واورا نویدسلطنت‌سی‌ساله‌داد. از قرارمعلوم خورشیددارای‌چندمفهوم‌است henarenô ahvarentem or Kavaem سرچشمهٔ عظمت‌وقدرت درخدا، شکوه‌مندی وبخت سلاطین ، که درمتن اوستا نیز بااین اشارات به‌کاررفته می‌باشد. وبه‌همین‌ترتیب‌نیزدر **زامیادیشت** (Zamyâdyasht, §§ 56 See) دربارهٔ افراسیاب Afrâsiâb گفته‌شده که‌وی نیزبه‌عبث کوشیده تابلکه‌آن رابگیرد. آنچه **دینو** ذکر کرده‌آن چنان شباهتی بامتن زامیادیشت داردکه انسان رابه تفکری عمیق وامی‌دارد . به‌این ترتیب‌من نمی‌توانم نتیجه‌بگیرم که‌آیا دینواین‌پیام را ازجای دیگری مثل‌سرودهای قدیمی، امثال و حکایات کهن که اکثراً شباهاتی بامتن اوستای ما دارند اخذنموده یامنبع استفادهٔ اوهمان‌یشت فوق‌الذکراست. به‌هرحال‌آنچه راکه دینو ذکر کرده شهادتی بردرستی و قدمت متن فوق‌الذکر یشت اوستاست . این مطلب روشن‌نیست که‌آیا **کلی‌تارچوس** Clitarchus پسردینوموضوع‌فوق رادرتاریخ‌مجوس خودذکر کرده است یانه؟ زیرامقالهٔ مطولی که دیوجنس نگاشته، چنین‌به‌نظرمی‌رسد که‌مربوط به‌دیگران بوده وتنهاقسمت کوتاه «گیم‌نوسوفیست‌ها محکوم‌به زوال‌هستند» ومربوط به‌دورهٔ اسکندر کبیرمی‌شود، نگاشتهٔ اوست . به‌هرصورت این‌مقاله مربوط به نویسندهٔ توانایی‌بوده وازاواخذشده وماذیلاً آن‌راشرح‌می‌دهیم. علت‌این که‌نویسنده گان ومورخان وفلاسفه‌ای هم چون‌دینو ، افلاطون وارسطو، نظرخوردرا به‌طورکاملی‌معطوف به‌مجوس ومجوسیان نمودنداین‌استکه فلاسفه ودانشمندان یونان ازدوقرن پیش‌الفت و انسی عجیب به‌ممالك وآداب ورسوم‌مذهبی واجتماعی ملل‌خاوری یافته وراه گشادهٔ‌پر رمزوعجیبی رابرسرراه استادان کنجکاویونانی قرارداره بودند .

ارسطو در کتاب **متافیزیك** - « *Metaphisics* » *X., P,301, 8 th editien , hy Brand* اشاره‌ای‌به‌دکترین‌مجوسیان‌واصل‌نخستین نیکی‌آنان‌مینماید[۳۷].

۳۷ ـ دیگران نیزمبادرت به‌شرح روشن و کاملی ازاین‌اصل‌نخستین‌مجوس‌نموده‌اند

طبق نگارش دیوجنس لیرته‌ای[38] ، او کتاب مخصوصی تحت عنوان Magikos نوشته که عده‌ای آن را به آنتیس‌تنس Antisthenes یا رودن Rhodon نسبت‌می‌دهند[39] واو در کتاب بزرگ وقطوری تحت‌عنوان **پری فیلوسوفیاس** Peri Philosophia (دربارهٔ فلسفه) درمورد دکترین‌مجوس بحث بسیار نموده است. با ارزش‌ترین قسمت آن، مقاله‌ای‌است که‌دیوجنس[40] انتخاب‌نموده، جایی که ارسطو می گوید: « مجوسیت ازمذهب‌مصریان‌متأخرتراست،ودرآیین‌آنان‌دواصل وجود دارد، مظهرخوبی‌ومظهربدی» که‌اولی‌زیوس‌Zeus یا اورمزد ودیگری‌Hades یا اهریمن‌نامیده می‌شوند. توصیف‌و تفسیراینها به خصوص مظهربدی‌مجوسیت، برای‌نخستین بار وسیلهٔ‌یونانیان انجام یافت. گذشته ازاین ، پلینی Pliny[41] این عقیده راکه زرتشت شش هزارسال‌قبل ازوفات افلاطون می‌زیسته‌است، به‌ارسطو نسبت می‌دهد. حقیقتاً جای‌تاسف بسیاراست که‌ما این کتاب‌های پرارزش ارسطوپدرفلسفه را ازدست داده‌ایم. علت‌افسوس ما این‌است که نه تنها این کتب از موارد تاریخی وسنوات پرارزش قرونی که موردعلاقه وکاوش ما است ممتلی بوده، بلکه مشحون ازوقایع وآداب و رسوم ذهنی وباطنی مجوسیت درآن‌عهود

38 Proem . 1: _

آن‌طور که ارسطودرکتاب خود موسوم‌به Magika می‌گوید ، مجوس نامی درمیان پارسیان یافت‌می‌شود، دینو وارسطودرکتاب خود می‌گویند که «آنها نمی‌دانند‌که پیشگویی‌باجادو ارتباط مستقیم دارد .»

39 Suidas sub voce Antisthenes ,

« اولین‌حسن Magika آنست‌که دربارهٔ زرتشت ماگی ،کسی‌که فلسفه را اختراع کرد، بحث‌می‌نماید . اما اختراع فلسفه توسط عده‌ای‌به ارسطو وتوسط عده‌ای دیگر به رودون نسبت داده می‌شود » cf. Brandis « Histsry of philosophy» II,2, P.84. seq

40 Proem · 8: _

ـ « ارسطودرنخستین‌کتاب خود دربارهٔ فلسفه‌بیان می‌کندکه‌مجوسیت بسیارکهنه‌تر ازمصریان است، واینکه‌آنان‌به دواصل معتقدند، یکی‌روان‌نیك ودیگری روان‌بد» مظهر اصل دوم یا روان‌بد درنزد ایرانیان‌کنونی آشنا بوده وآن را **اهریمن** می‌خوانند . علامات بسیار دیگری نیزدرمیان عموم ایرانیان‌کنونی وجود داردکه تمامی‌دلالت بروجود مبدأ وسررشته‌ای که رسوم‌وآداب‌اجدادی زرتشتیت آنان‌باشد. می‌نماید .

41 Hist. Nat, XXX, 1,2 :-

« ادوکسوس معتقداست‌که زرتشت ۵۰۰۰/ سال‌قبل ازمرگ افلاطون می‌زیسته است همچنان‌که ارسطوچنین عقیده‌ای دارد .»

بوده است . نمی‌توان‌ازتوجه به‌ازدست دادن مطالبی که تئوپومپوس **T heopompus** تاریخ‌نگار نامور، دراثرعظیمی‌تحت عنوان **فیلی پی‌کا** *Philippika* در بارهٔ زرتشت ومجوس نگاشته، خودداری‌نمود . وی که به‌سال ۳۷۸قبل ازمیلاد دیده‌به جهان گشوده ۱۲ جلد کتاب تحت عنوان **هلنی‌کا** *Hellenika* و ۵۸ جلد کتاب نیز تحت عنوان **فیلی‌پی‌کا** نگاشته‌است . در۸ جلد از این کتاب‌ها ، تئوپومپوس به بحث‌کاملی دربارهٔ زرتشت ومجوس پرداخته‌است[۴۲]. مواردی را که وی‌در کتاب خویش‌ذکر کرده، تقریباً همان چیزهایی‌است که ارسطودربارهٔ اهورامزدا وانگره‌مینونقل نموده‌است. ولی‌موارد مفصل دیگری هم درباره روز رستاخیز بیان کرده که ما آنها را شرح خواهیم داد . پلوتارك[43] از کتب‌تئوپومپوس سودجویی‌بسیارضمن ذکرنام وی‌نموده است.آنچه را که او در اثرخود ، *De Isis et osir., ch. 46 and 47* دربارهٔ دکترین مجوس شرح داده ، اکثراً ازآثار دینو ـ ارسطو ـ اودوکسوس ـ هرمودوروس ـ هرمی‌پوس وسوتیون قرض نموده‌است، وبه‌هرصورت ما تئوپومپوس‌را ازروی منابع‌موثق اصلی‌وی موردکاوش قرار می‌دهیم .

لازم به‌تذکراست که من‌تنها آن گفتارها ونقل‌قول‌هایی را از گنجینهٔ دانش یونانیان‌دربارهٔ مجوس‌ومجوسیت‌مورد ذکرقرارداده‌وخواهم‌داد که ازهر گونه‌توضیحات وشروح غرض ورزانه بدورمانده باشد .

پلوتارك می گوید « بعضی‌ها معتقدند که درجهان آفرینش دو نیروی ایزدی وجود دارند که به‌طوردایم علیه‌یکدیگردرجنگ وستیزند . مظهرخوبی‌را خداداناسته ومظهر بدی را اژدها می‌نامند مثل زرتشت مجوس، کسی که ۵،۰۰۰ سال قبل از نبرد

۴۲ـ هشمین‌جلد این‌کتاب درزمان‌زندگی‌فوتیوس **Photius** نگاشته‌شده‌است. شاید هنوزاثری ازاین‌کتاب درآثاربعضی ازنویسندگان بتوان‌یافت. دیوجنس‌لیرتیوس در**Proem,8** خود پس از آنکه در بارهٔ اهریمنان صحبت‌کرد ، اضافه می‌کندکه :« این مطلب را هم‌چنین هرمی‌پیوس‌در نخستین کتابش‌دربارهٔ مجوس، وادوکسوس‌در**سفرنامه‌اش** ، وتئوپومپوس‌درهشتمین جلدکتاب‌های خود به‌عنوان فیلی‌پی‌کا ، ذکر نموده‌اند. تئوپومپوس دربارهٔ مجوس‌هم چنین گفته است‌که مردان دوباره زنده وفناناپذیرخواهندماند، ونام‌ها واشیاء بایکدیگرحفظ خواهندشد»

43 On isis and osiris, 47 :-

درهشتمین جلدکتاب‌تئوپومپوس ، اشاراتی به پی‌تاگوراس شده‌است. **See Athern V.P. 213, seq**

ترویا Trojan می‌زیسته‌است[٤٤]. اومظهرخوبی‌ها را اورمز Ormazes ومظهر بدی‌ها را اهریمن می‌خواند ، با این‌معنا که اولی روشنی‌ودیگری به‌عکس تاریکی وجهل‌پدید می‌آورد[٤٥]. اما بین‌این‌دومیترا ایستاده‌است، که‌به‌همین‌دلیل پارسیان‌اورا **میترای‌میانجی** « Mithra the Mediator » می‌خوانند. وی‌تشکرات وسپاسگذاری‌ها رابه اولی تقدیم داشته ودرمقابل تباهی و نفرین‌ها را نصیب دومی می‌سازد . کوبیدن‌علفی به نام اومومی Omomi درهاون[٤٦] جهت‌احضار Hades وتاریکی‌است، زمانی که شیرهٔ آن را با خون گرگ کشته‌ای مخلوط کرده و درجایی که خورشید نمی‌تابد ، می ریزند . اینان به‌بعضی‌از گیاهان توجه داشته وآنها را وابسته‌به خدای خوبی می‌دانند، وبعضی دیگررا به‌اهریمن‌بدی نسبت داده وازآنها گریزانند. به‌همین‌ترتیب به‌بعضی‌ازحیوانات مثل سگ، پرنده وخارپشت‌علاقمند بوده وآنهان‌را ازمتعلقین اولی‌دانسته ودرعوض از موش‌آبی که آن‌را ازوابستگان دومی می‌دانند، گریزانند. وبه‌همین دلیل‌آن‌مردی را خوشبخت‌می‌شمارند که تعداد کثیری‌ازآنها رابکشد، (مخلوقات‌شیطان را). مجوسیان گفتارهای فلسفی خارق‌العاده‌ای دربارهٔ موجودات آفرینش ذکر می کنند که به طور مختصرعبارتند از :

اورمزدیان که ازنورخالص ناشی‌شده‌اند واهریمنان که از تاریکی‌آمده‌اند، علیه یکدیگرجنگی آشتی‌ناپذیردارند، اورمزد، شش‌امشا سپندآفرید. نخستین،تجسم بخش **اجروبخشش،** دومین، **مظهرراستی** وسومین‌نمایندهٔ **فرمان روایی‌نیك** است، واما بقیهٔ یکی **روان‌خرد** دیگری‌مظهر**دولت وثروت** وآخرین**تجسم بخش‌خوشی‌ها وزیبایی‌های** موجود درطبیعت‌است. اهریمن‌نیزدارای تعدادی‌مساوی‌رقبای‌امشاسپندان فوق‌الذکراست. پس‌ازآن **اورمزد، ملك خود را سه‌برابر توسعه‌داده** وزمین را از خورشید جدا ساخته و درفاصله‌ای بعید ازآن قرارداد ، وآسمان‌را با ستارگان زینت

٤٤ـ این مطلب‌ازهرمودوراس‌اخذ شده است .
٤٥ـ همچنین درجای‌دیگری این‌مطالب توسط پلوتارك نقل‌شده است .
٤٦ـ دانشمندان‌اوستاشناس که‌دربارهٔ تاریخ کهن‌وآداب‌ورسوم‌مذهبی‌ایرانیان‌تحقیق‌نموده‌اندمعتقدند که این‌مطلب‌شباهت بی‌مانندی‌به تهیهٔ شیرهٔ هوما haoma-Juice دارد؛ هم چنین سنگ‌های گردنده یا آسیاب همان‌هاون‌های havanas سنگی وآهنی‌است که‌گیاه مقدس رادرآن‌می‌کوبند

بخشید یکی‌ازاین ستارگان به‌نام **سیروس** **Sirius** قبل از همه‌به عنوان نگهبان و پیشروانتخاب شده است .آن زمان که **اورمزد** خدایان ۲۴ گانه راآفرید، آنان رادر یك بدن‌بیضی‌شکل قرارداد، اما مظاهر بدی‌ها که توسط اهریمن‌خلق شده بودند ،آن راسوراخ کرده ودرآن جایگزین گشتند. به‌همین علت‌خوبی‌ها با بدی‌ها درهم‌ومخلوط گشتند. زمان‌معینی‌فرا خواهد رسید که دراثنای‌آن، اهریمنان، باخود طاعون وقحطی آورده ودردست‌های نوع خوب گذارده وخود ناپدید خواهند گشت. مدتی می گذرد تا این که تراز و تساوی برقرارشده ویك زندگی‌آرام باجامعه‌ای‌مملوازمردان سعادتمند که تماماً به‌یك زبان صحبت می کنند ، به وجود آید » . اما تئوپومپوس می گوید ، طبق گفتارمجوس « یکی‌ازقدرت‌های اللهی برای، مدت‌سه‌هزارسال به‌سلطنت وحکومت بردیگران خواهدپرداخت، ومجدداً برای‌مدت سه هزارسال دیگر علیه مظاهر نیکی و بدی مبارزه وجنگ‌آغازشده وادامه خواهدیافت و سرانجام یکی‌اساس قدرت دیگری را درهم‌خواهدریخت. این‌اهریمن است که‌ازپادرآمده ومردم دوباره به‌خوشبختی‌اندر خواهندشد، نه‌غذاخواهندخواست، ونه‌سایه‌ای‌خواهندجست . **قدرت‌اعلی** **Supreme Power** ، کسی که این جریان رابه وجود آورده برای مدتی استراحت کرده وآرام خواهد گرفت». تمامی‌مطالب گفته‌شده درفوق- (*vide Windisehmann , Mithra- P- 56 seq*) وآنچه که دربارهٔ تضاد دو دسته ارواح، در بارهٔ طبیعت مثل روشنایی و تاریکی ودربارهٔ میتراو **انداروا** **Andarvâi** سخن رفته ، تماماً لفظ به‌لفظ وکلمه به کلمه با متن‌های اوستاو بوندهش هم‌آهنگ ومنطبق است .آنچه که دربارهٔ پیش کشی هوما گفته‌شد، تماماً مفهوم وصحیح‌است. هرقربانی واعانهٔ مجوسیان موجب یك‌تسکین وآرامش اهورامزدایی بوده ، و سهمی درخنثی‌نمودن اثرات اهریمنی دارد . بعلاوه ما می‌بینم که اینان با **auktara** استمدادها و**Chariséria** ادعیه، به‌سوی اهورامزدا وایزدان رفته وبه‌همین‌ترتیب ، استحقاروتنفر ، **apotropia kai Skuthropá** بر علیه انگرمینو و اژدها ها نثار می کنند ـ (*of . 8 . g- vendidad , Frag . X, 9, 20,13, 26,Xi, 8 Seq*) ـ . وی به‌خصوص با توجه به تقدیم هوما گفته است که

درآخرین مرحلهٔ افشرهٔ شیرهٔ **هوما**، آخرین ستایش و مدح هوما و نوشیدن آخرین جرعهٔ هوما برای «هلاك هزاران دیو واهریمن» برابراست (یسنای دهم ، بند ششم).
ما نباید لغت *thûein* را به معنای **پیش کشی** وتقدیم مورد توجه واهمیت قراربدهیم زیرا این صحیح نیست که بگوییم ، بعضی چیزها را به انگره مینوتقدیم می کنند؛ بلکه به عکس **thûein** وسیلهٔ یك **زئوگما Zeugma** معنای دیگری می دهد که بامعنای ذکرشده منطبق نیست . اما واژهٔ آناکالونتی **Anakalountai** اختصاص به لعنت و نفرین وتحقیرعلیه اهریمن ودیوهای فرودست اوست که درمواردی مثل مورد فوق به کار می رود . این نیزحقیقت دارد که گرگ ، یك حیوان اهریمنی است، وبه هنگام نیایش وتذکارادعیه وهومای مقدس ازآن نام برده می شود ، (بندبیست ویکم ازیسنای نهم). در یشت سوم بندهشتم نیزازگرگ ها که درمیان جمع آفریده های اهریمن هستندسخن رفته است. ولی متن اوستا بابعضی ازموارد فوق الذکراصولا منطبق نبوده ودرنتیجه به نظر ، یك تناقض گویی مذهبی راکه نتیجهٔ دور زمان وتأثیرات پدیده های مختلف خارجی وداخلی است، می رساند. این ترکیب شیرهٔ هوماباخون گرگ مشتق واخذشده ازبعضی آداب خود ساخته ویا افزون شدهٔ محلی است که در مراسم مذهبی باوضعی دقیق تر انجام شده و نظر گیردانشمندان تاریخ نگار گشته است، ویا این که اصولا شیره یا افشره نبوده و ریشه یا الیاف ویابافته هایی است، که به این ترتیب مورداستعمال یافته است .

آنچه که دربارهٔ تقسیم بندی گیاهان وحیرانات بین دو گروه ، گفته شد، تماماً دارای شاهد ونمونه های کافی درمتن اوستا و به خصوص بوندهش می باشد . **سگ** اصولا بسیارموردنظروپرارج بوده ودرحفظ ونگهداری وعدم آزار وی دستورات بسیار گفته شد، وآزاردهنده گان این حیوان مطرود وشیطانی شمرده شده اند .

خار پشت که درزمین های خشك روزگارمی گذراند، همان حیوانی است که درقطعهٔ سیزدهم ، بنددوم به منزلهٔ فرمانده وپیش قراول رقباومخالفین اژدهاها ازوی نام برده شده است :

Spânen sizdren urvisarem yim vanghâparem yim mashyâka, avi duzvachanghô duzaken nâma aojaiti

ترجمهٔ **هزوارش** Huzvaresh برابرنام **زوزك** یاجوجك یا جوجه تیغی zuzak است (برابربوندهش چاپ و ستر گارد، صفحهٔ۳۰، ۱ـ۱۵ : **زوزك** که به‌نام خارپشت «kharpusht» خوانده می‌شود وواژهٔآن برابر با «Sting hide» است. ودرصفحه۴۹،۱ـ۱ می گویند: زوزك تمامی آب‌خود رابه داخل‌سوراخ‌های‌مورچه گان ریخته وبه این وسیله هزاران هزار از آنها را می کشد . واژهٔ **زوزك** ظاهراً از واژهٔ duzaka جداست).

sizdrem[۴۷] taclyglossus aculeatus این واژه‌مورچه‌خوار است که‌به‌نظر می‌رسد که‌نوعی‌دیگراز tîz برابربا سیگرای Sigra سانسکریتی می‌باشد که دارای معانی برابر با سوراخ کن و نوك‌دار می‌باشد .

از حیوان اهریمنی به‌طرزی واضح و روشن نام برده شده است : ـ thous enhudrous چیزی که درآب زندگی می کند، مثلا یك‌حیوان» ، که قابل مقایسه با Chersaious «موجود زنده‌ای که درزمین زندگی می کند» می‌باشد ، عبارتست از échînos خارپشتی‌است که نوعی‌ازآن، درآب زندگی می کند ؛ énhudris . سك‌سمورآبی، حیوانی است که نزد پارسیان مقدس است .

پلوتارك[48] درمقاله‌ای از « mus - **موس** » یاموش نام برده‌وآن‌رایك‌حیوان اهریمنی‌می‌خواند (Comp. Sad-dar . Chap XL VII). آن‌شش‌خدایی که توسط اورمزد خلق شدند ، همان شش امشاسپندی هستند که معروف همه است [49]. اسامی‌آنان منطبق با صفت اختصاصی‌آنان به همان ترتیبی است که در گاتاها [50] ذکر

۴۷ـ[در کتاب بخش‌فنی تاریخ‌طبیعی به‌دارندهٔزبان برنده تعبیریافته‌است. یادداشت‌مترجم]

48 Quaest coaviv. , IV, 5.2: ـ
مجوسیان وپیروان زرتشت‌احترام وارج بی‌حدی به‌خارپشت خاکی‌می‌گذارند، اما به عکس موش‌آبی‌موردتنفرآنان بوده وهرکس‌که تعدادکثیری ازآنها رابکشد ، از یاران ارواح خوب‌گشته ومردخوشبختی خواهدبود .

40 Bornouf, Gomm., yasna I,P. 150, Seq , and the passage in Neriosengh, P. 146 .

۴ـ وهومینوتوسط Neriosength ترجمه شده‌است، دربنددوم‌یسنای بیست وهشتم باچنین‌کلماتی‌آمده است، uttaman manas اشاوهیشتا دربند ۴ و۶ یسنای ۲۸ وبند۲

گردیده است. و دارای مقام ومنزلتی مادی و بسیار عالی وپرارج هستند : **و هومینو** یا «فکرخوب» **demiourgos Eauneias** «مظهر نیک‌خواهی است. سمت‌مادی‌او ارباب گلهٔ گاوها وسایرحیوانات مفید است .

اشا و هیشتا، مظهر پرهیزکاری و حقیقت است وسمت‌مادی‌او فرمانداری‌آتش است .

خشترا ـ ویریا ، مظهراحترام بوده وسمت او ریاست برفلزات است .

اسپنتا آرمیتی، فکرمتواضع‌وپرهیزکار ومظهرخرد وهوش‌است.سمت‌اوسروری‌زمین‌است.

هه‌اورواتات، نگهدارنده و غذا دهنده است » کسی است که به‌زمین برکت و ثروت می‌بخشد ، سمت او«آقایی‌برآب »است .

آمرتات ، « مظهر اجروپاداش‌آسمانی ومأموربه بهشت‌دنیای دیگراست» وسمت مادی او « ریاست بردرختان » است .

سپس‌مطلب چنین ادامه پیدا می‌کند که اهریمن نیز برای تلافی ، یارانی برای خویش‌آفرید که تعدادآنان برابرشش امشاسپند ومظاهربدی هستند . این روان های بد یامظاهرزشتی به ترتیب عبارتند از : اکومن **Aköman** ، اندر **Andar**، سوروا**Saurva**، تارومات**Taromat**،تاریچ**Tarich**و زاریچ **Zarich**دربوندهش **(Westergoard edition, P . 76,1,6 Compared with- P.5,1.9)**. که گفتار هایش براساس‌متن اصلی اوستا قرار دارد، نیزچنین است،برای‌مثال می‌توان زامیادیشت ، ۹۲ را نام برد .

افزایش وتوسعهٔ سه وحله‌ای اورمزد که به‌خاطرما افزایش سه برابری زمین را توسط ییما **Yima** می‌آورده به نظر می رسد که با سه آسمان داخل هم نسبت دارد و ممکن است به جایگاه والای خدایی برسد نگاه کنید به یشت دوم و

←

یسنای ۲۹ به **Aharma** ودرآیهٔ ۱۱ به **Stayata** تعبیریافته است وخشترا به **rojyam** هم‌چنین‌در بند۲ یسنای۳۱ نام‌های‌اشا، وهومینووخشترا باکلمات**.rojyam,uttamammano** **Punyam** تشریح‌شده‌اند ، دربند چهارم یسنای سی‌ویکم **Pumya** = اشا، بندهشتم‌یسنای ۲۸ـ **Samoûrnamanasa** = آرمیتی ودربندنهم یسنای سی وچهارم **Sarvapravstti** = هه‌اورواتات . ودربند ٦ یسنای سی‌ام، **amrtyapravrtti** = آمرتات‌می‌باشد.

Spiegel, Parsi Grammatic , P. 188 . بند ششم یسنای نوزدهم نیز به نظرمی رسد که به این رشد سه وحله‌ای اشاره کرده است . اندازهٔ فاصلهٔ آن که برابر دوری خورشید از زمین تعیین شده نیزبا اوستا منطبق است .

ستایش و مدحی کــه در بارهٔ سیروس که منطبق با **تیشتریای** اوستایی Avestic Tishtrya است شده با سرودهای مقدس مخصوص قربانی **ایزدی** هم - گام است و این بسیار قابل ملاحظه است که در صفحهٔ ۷۷ **بوندهش**، پس از شرح خلقت ستارگان **تیشتر** Tishtar به‌عنوان‌سه دستهٔ آنان‌به هنگام‌طلوع‌نامیده‌می‌شود.

اکنون نوبت به خدایان بیست و چهارگانه که عبارت‌از همان ایزدانی که فرودست امشاسپندان هستند ، می‌رسد . در بارهٔ تعداد حقیقی این ایزدان یاخدایان بیست وچهارگانه ، گفتارها متناقض‌وفراوان است . تعداد بیست نفراز این ایزدان در کنار اهورامزدا و شش امشاسپند ، نام خــود را به روزهــای مــاه داده اند ــ (Comp Yasna XVI , §§ 3 Seq). چهار نفر باقی مانده که عبارتند از ۱ - نایریوسانگا Nairyô - Sangha ۲ـ ایریاما ـ ایشیا Airyama - ishya ۳ـ آناهیتا ۴ـ هما به راحتی‌قابل ذکر وشمارش هستند .

به راستی‌من نمی‌توانم پیامی از اوستا شاهد بیاورم که جهان‌آفرینش را به تخم مرغ تشبیه نموده باشد (عقیده وتصوری عادی وعمومی باهندیان)؛ تازه تشریح‌این ایده که همه چیزدرآسمان محاصره واحاطه شده اند ، جزبایك تعبیربه خصوص قابل فهم ودرك نیست . به هرصورت در **بندهشتم فصل‌چهل وچهارم پهلوی مینو خرد** Maïnu khrad دنیای تخم مرغ شکل‌صریحاًذکرشده‌است .[50]

50 (8) Aìgh âsmân Va Zamik na an va avârig kôeâ mâ andarûn Khâûyagih aedun hûmânâk chegun môrûân khaeyak- I. (9) Va âsmân azpar zamik khâiyak hûmânâk pavan yedâ - karih r Datar Auharmazd Vînürd yekavîmûnêd , (10) va zamîk ben mîgän r asman angushîdak aêdûn humânâk chêgûn zardak mîyân r khaeyak.

(دراینجاعیناًمتن پهلوی‌را به‌جای ترجمهٔ ویندشمین ازپازند ذکرنموده‌ام ــ یادداشت‌مترجم)

« ۸ـ آسمان ، زمین و آب و هر آنچه که وجود دارد شبیه به تخمی مثل»
« تخم یك پرنده است ۹ـ آسمان به‌سان تخم مرغی به کمك اهورمزد »
« خالق برروی زمین قرار داده شده است ۱۰ همانندی زمین در »
« مرکز آسمان درست مثل زرده در میان تخم است .» 50

سوراخ کردن و نفوذ اهریمن به داخل خلقت خاکی منتج به درهمی و تخلیط خوبی و بدی گردید و این مطلب در بندهای ۱ و ۹ ـ صفحهٔ نه بوندهش ذکر وتشریح شده است ؛ قسمت باقی مانده‌ای از این پیام ذیلا شرح داده خواهد شد . دراینجا من فقط خاطرنشان می سازم که این مطلب را دیوجنس [51] ، از قول اودموس ـ Eudemus the Rodhian به منزلهٔ یك نکتهٔ برجستهٔ دکترین مجوسیان در روز رستاخیز ، ذکر نموده است . اودموس یکی از بهترین مریدان وشاگردان ارسطو بوده است .
(Comp . Jons Scriptorum Hellenicorum phil ., I , 15, 2) .
او کتابی در بارهٔ تاریخ ستاره شناسی نگاشته ، (Astrologikai Historiai) و در همین کتاب است کـه به احتمال زیاد از زرتشت نام برده شده است . کتابی از هراکلیدس پونتی کوس 'Heraclides ponticus ، کسی که شاگرد افلاطون وارسطو بوده است وپلوتارك (Adversus , Calot, P.1115,A) ازآن نقل قول نموده ، بدست آمده که از زرتشت درآن نام برده شده است . در میان کتاب‌هایی که پلوتارك ازآنها نام برده‌است می‌توان از کتاب ـ Herakleidon ton zoroastren to peri tôn en Hadou , to peri ton phusikos oporoumenon که از زرتشت وعقاید وی‌دربارهٔ مسایل ذهنی وفیزیکی اشخاص و اشیاء بحث‌می کند، نام برد. کتاب‌ها و گفتارهای نقل شدهٔ بسیاری یافت می‌شود که در آن‌ها کوشش شده به‌انحاء مختلف عقاید شنوده شده وبی‌مأخذ، غرض‌ورزانه وخودساز را جمع نموده ودر قالب کتابی به‌نام‌های مختلف منتشر سازند . اینها به اضافهٔ احادیث و اخباری دربارهٔ

50 – Comp . Dr. West ,S,B,E,Vol. XXIV.
51 – Proem, 9:–
«این‌مطلب هم‌چنین منسوب به‌اودموس رودیانی بوده وازقول‌وی ذکرشده است .»

زرتشت و **هادس** Hades و داستان‌هایی مثل داستان **ار** پسر ارمینوس، کوششی در راه اغوا و الحاقاتی بی‌مورد به مذهب زرتشت است .

کلمنس اسکندرانی نیز دربارهٔ اظهار نظر فوق و کتاب بی‌اساس هراکلیدس بحثی به میان آورده است. فی‌المثل یکی از شاگردان مکتب ارسطو به‌نام کله‌آرخوس سولی یایی Clearchus of Soli (Jons .1,18,1) کسی که بر پتولمیوس سوتر، Ptolemaeus Soter نفوذ داشته است در کتاب خود به نام **peri paideias** که **دربارهٔ تمدن** نگاشته می‌نویسد که گیم نوسوفیست ها از اعقاب **مجوسیان** هستند *(See Diogenes , Proem, 9)*. یکی از افلاطونیان، به‌نام هرمودوروس (که متأسفانه تاریخ زندگی وی معلوم نیست) و کتابی تحت عنوان Peri Mathemathon « دربارهٔ **علم حساب** » نگاشته است، اظهار نظری درمورد زرتشت و تاریخ زندگی وی نموده و **معتقد** بوده است که زرتشت پنج‌هزار سال قبل از جنگ تروبا Troy می‌زیسته است. دیوجنس عقیدهٔ نامبرده را در کتاب خود ذکر نموده است[52].

اثر نگاشته‌های هرمو دوروس فوق‌الذکر را (هم چنان که دربارهٔ خسانتوس نیز در **صفحات** پیشین اشاره کردم) در پیام دیوجنس[53] یافتم ، جایی که می گوید : ـ

52- Proem.2.

53_ *butareh, On Isis and osiris, 46* :_

«شاید این گفتار راکه زرتشت پنج‌هزار سال قبل از نبرد تروبا می‌زیسته است، از هرمی‌پیوس که وی نیز دارای همین عقیده است، نقل کرده باشد . آن‌چنان که هرمودوروبن افلاطونیست در کتاب خودم نام *Peri Mathemathon* **(About Scienees)** نگاشته است از تاریخ شروع مجوسیت با ظهور زرتشت معلم پارسیان تا فتح تروبا پنج‌هزار سال فاصله بوده است. اما خسانتوس لیدیائی می گوید: ـ «تا مبارزهٔ خشایارشاه در یونان ششصد سال از تاریخ ظهور زرتشت می گذشته است، و پس از وی بین تعدادی از رؤسای **مجوسیت**، رقابت‌شدی به‌وجود آمد، **اوستانای آستر امپ سی‌چوی، گوبری‌یا** و **پازاتای** ازجملهٔ آنان تا زوال امپراطوری پارس و ظهور اسکندر کبیر بوده‌اند. سویداس نیز چنین نقل کرده که «مجوسیان از جمله فیلسوفان و خداشناسان پارسی بوده‌اند که معلم آنان زرتشت بوده‌است: و پس از وی **اوستانای و آستر امپ سی‌چوی** به این مقام رسیده‌اند» دربارهٔ نام **اوستانای‌ها** چنین خاطر نشان ساخته، «که آنها نخست توسط پارسیان بنام **مجوس** خوانده می‌شدند و اوستانای نخستین جانشین زرتشت بوده‌است» ، و دربارهٔ زرتشت می‌نویسد که «وی یك فیلسوف پارسی و مادی بوده که در بین پارسیان بنام مجوس شهرت یافته است و پانصد سال قبل از جنگ تروبا می‌زیسته است (۵۰۰ را به‌جای ۵۰۰۰ به‌کار برده است» نام‌های اوستانای استر امپ‌سی‌چوی و زرتشت درنزد پارسیان به‌همان نام مجوس خوانده می‌شود. این نام در **فلسفهٔ هی‌پولیوتوس صفحه ۱۳۰ـ چاپ اوکسفورد،** نقل‌شده است.

هرمودوروس که از طرفداران مکتب افلاطون است در کتاب خود که در بارهٔ ریاضیات نگاشته اشاره کرده است که ـ «اززمانی که مجوسیت با ظهور زور و آستر پارسی پدید آمد تا به‌هنگام سقوط تروبا پنج‌هزار سال می گذرد ؛ در حالی که به‌عکس خسانتوس لیدیایی معتقد است که . ـ از هنگام مبارزهٔ خشایارشاه در هلاس **Hellas**، ششصد سال ازظهور زرتشت می گذرد، وسپس ازوی‌مجوسیان قوت‌ونفوذفراوان یافتند ازجمله رؤسای مهم مذهبی‌زرتشت می‌توان از **Ostanes**، **Astrampsychus**، **Gobrys** و **payats** نام‌برد که تازوال امپراتوری پارس بین یك‌یك آنان برای‌احراز موفقیت یك‌رقابت شدید موجود بوده‌است. باوجود این‌ها ملاحظه می کنیم که هرمی‌پیوس نیز معتقد است که زرتشت پنج‌هزار سال‌قبل‌ازنبرد تروبا می‌زیسته است؛ طبق‌روایات‌بومی بدست آمده وراثت مجوسیت که با زرتشت آغاز یافته بود به پسروی ایزات واسترا **Isat Vastra** (بافروردین‌یشت۹۹و بوندهش‌صفحهٔ۷۹خط‌های‌یك‌وشانزده‌منطبق‌است) به‌عنوان مؤبد مؤبدان **Chief môbad** رسید. درخط سیزدهم همین صفحه گفته‌شده است که تمامی موبدان پارس ازنسل سلطنتی منوچهر نزول کرده‌اند .

نام اوستانای **Ostanai** که به‌تلفظ‌های مختلف خوانده می‌شود ، متعلق به یکی‌از مجوسیانی است که به‌هنگام ورود خشایارشاه به‌یونان همراه ومصاحب‌وی‌بوده ودست‌به‌نگارش کتابی‌دربارهٔ **هنرمجوسیان** زده‌است ـ *(Vide Plinius, Historia Naturalis, – Natural History . XXX, 8l*, [٥٤]). وپس‌از وی‌به مجوس که در زمان‌اسکندر کبیرمی‌زیسته‌است، اطلاق‌می‌شده‌است. کلمه‌ای که به‌نظر می‌رسداوشتای **ushta** اوستا باشد، مبین‌طرزی‌ازدرودوتهنیت‌است. **(Comp. tîr yasht § 29)** دومین گاتا موسوم به اوشته‌ویتی **ushtavaiti** نیز با کلمهٔ اوشتا آغازیافته است واین که نام مجوس پس‌ازتعیین کلمهٔ درود گذارده شده،کاملاآشکار است .

٥٤ ـ برادراردشیراول به‌نام‌اوستانس **ostanes** خوانده می‌شد . نام‌اوستانس مجوس همچنین در **Tertullian , De Anima Augustinus** ؛ در **Minucius, Fob.** و **chap , 27** **(on the soaul). chap-57;** و **Eusebius, Propar. Evangl, VI.P.119** ودر **Apuleius , DeMagia, chap.27** در**; Contra Donatum, VI, last chopter and 90** درلهجه‌های‌مختلفی مثل **Ostanes** و **Osthanes** ذکر گردیده‌اند .

بیان‌مشکوك **آسترامپسی‌چوی**، یا آسترامپ سی‌چس ممکن است یك نام خالص‌اوستایی‌درحال‌سوم‌شخص، مختصر واستریوفشویاس vastryôfshuyâs یا برزگر باشد. در فروردین یشت تکهٔ ۸۹، زرتشت را صریحاً به نام Chief vastryo - fohuyas خوانده است، وپسر وی **اورواتات‌نارا** Urvatatnara کسی که در وارا، vara (دکترین مقدس) وبرابربا نام‌بوندهش به‌نام رئیس کشاورزان خوانده‌شده است. گوبریاس، درست همان نامی‌است که بسیار درنزدما آشنابوده و ازجمله‌یکی از رؤسای هفت خاندانی است که با کوروش در برانداختن **اژدهاك** یا **استواگس** هم داستان شدند، و در کتاب *Benhistun - Inscription IV, 84; V, 7* به شکل **گوبروو**ا Gaubruva معرفی شده‌است. گااوروی Gâurvî، نام مشابهی‌است که درفروردین یشت تکهٔ ۱۱۸، آمده‌است. پازاتای یا پازاتوس Pazatos ممکن‌است از همـان نام اوستایی پایتی‌زان Paite zan باشد. به عـلاوه برادر پزودوسمردیس pseudosmerdis به‌نام‌پاتی‌زی‌تس Patizeithes، یاپاتی زی‌دس Patizeides در *Herodotus, BK, III,61*، نامیده شده است.

سوتیون

سوتیون اسکندرانی درسال‌های بین ۱۸۱ـ۲۰۴ قبل از میلاد کتاب قطوری تحت‌عنوان *Ptolemaeus Epiphanes* دربارهٔ فلسفه نگاشته، و هراکلیدس لمبوس H-Lembus از آن خلاصه‌ای در المپیاد ۱۵۰ CL تهیه نموده است. آن چنانکه دیوجنس نقل‌نموده، درجلد بیست‌ویکم‌این اثرعظیم، سوتیون ازمجوس، خردمند کهن پارسی‌نژاد تمجید فراوان نموده است، وبه ازدواج‌های نسبی‌بین خویشان اشاره کرده‌و آن‌را یك‌رسم مجوسی‌خوانده‌است[55]. اگر ما *Proem I* را که ازسوتیون نقل کرده‌اند با *Proem, 6,8* مقایسه کنیم، متقاعد خواهیم‌شد که دیو جنس تمامی گفتارهای خود

55- ProemI : -«

«:ـ بعضی‌ها معتقدندکه پیش‌گامان فلسفه همانا بت‌پرستانند. ساحرانی فراوان درمیان اقوام مختلفی مثل‌پارسیان، کلدانیان، بابلی‌ها، وآشوری‌ها یافت شد، وکسانی چون‌گیم‌نوسوفیست‌های ریاضت‌کش درمیان هندیان وجوددارند.

را ازسوتیون (یاارسطو) نقل کرده است، واقتباس از **کله آرخوس** به طریق جملات معترضه ویا درپرانتز تحریف نموده است. مثلابه اینجملهها بنگرید :ـ «آن کسانی کهمدعی هستندفلسفه ازبتپرستان آغازمیشود وبنیادگزار فلسفهاینانند [واین مطلب را سوتیون در Proem I (مقدمهٔ جلدیکم) خود خاطرنشان ساخته است] و دست بهتشریح روشهای زندگی وسنن ملی آنان نیز زدهاند، معتقدند که گیم نوسوفیستها وکاهنان مجوسی دارای گفتارهای رمزی وسری وفیلسوفانه هستند . احترام بهارواح نیك، دوری گزیدن ازبدی ودلیری وشهامت ازنکات برجستهٔ آیین آنانست» . این که گیمنوسوفیستهامرگ‌راعلاج ناپذیردانستهاند ازنگاشتههای کله آرخوس دردوازدهمین جلد کتاب وی است. «کلدانیان بهعلوم ستاره شناسی وپیشگوئی اشتغال داشتهاند، اما مجوس بهپرستش ارواح نیك، تقدیمپیش کشها و تحف ونیایش آنان میپرداختهاست. آنان همچنین به تحقیق وآموختن طبیعت ومبانیالوهیتآن میپرداخته وآتش، آبو خاك درنظرآنان محترم و مقدس بوده است، اما بتهای مختلف و خدایان گوناگون درنظرآنان محکوم بوده است. آنان همچنین بهعدل الاهی معتقد بوده و از سوزانیدن اجساد مردگانخودداری مینمودهاند . باوجود این،آنان (همچنان که سوتیوندرجلد بیستوسوم کتاب خود نگاشته است) ، ازدواج نسبی را مجاز میدانستهاند. آنان به تمرین درراه فراگرفتن اصول سحر وپیش گویی نیزپرداخته ومدعی بودهاند که بهاین طریق میتوانارواح خوبرا مشاهده کرد. آنان همچنین معتقدبودند که بوسیلهٔتبخیر، اشخاصی کهدارای قوه دیدیمعنوی هستند، میتوانندموجوداتفراوانیرا درهوابهچشم ببینند. لباسآنان بهرنگ‌سپید، خوابگاهآنان سخت وغذایشان سبزی، پنیرونانهای سادهاست. وسیلهٔغذا خوردنآنان نیاست کهباآنپنیررا برداشته وبهدهانمیگذارند. نحوهٔ سحر وجادوی آنان،کاملا متغایر بامفهومی است که ارسطو در کتاب خود موسوم به *Magikos* و دینو در **جلدپنجم کتاب تاریخ** خود نقلنمودهاند.»

ما دراینجا نکات برجسته و مسلمی را مشاهده می کنیم که قبلا تمامی آنها را در گفتارها واقوال خسانتوس ، هرودوت و دینو دیده بودیم. ما هرگز نمیتوانیم

ماهیت‌مجوسیان را جز باکلماتی نظیر theön therapeiai , thusiai, echai «خدمت‌الاهی، تقدیم قربانی ونیایش، توصیف کنیم». آن‌چه که درمورد تقدس آتش و آب قبلا بدان اشاره شده، مظاهری از آرمیتی متن اوستا در زمین هستند. این کاملا نادرست و دور ازحقیقت است اگرما ادعا کنیم که مجوس هیچ ایزدی اعم ازنرینه‌یا مادینه را نمی‌شناخته است، زیرا اگر ما برای مثال میترا وآناهیتارا به‌سان‌الاهه‌های قدیمی مجوسیان مورد رسیدگی قراردهیم، متوجه خواهیم شد که‌آنها وجودهای ماده ونری هستند. به‌علاوه، این نیز حقیقتی است که مجوسیان از نسب‌نامه یا زاد و ولد و افزایش انواع‌خدایان به‌آن ترتیب که دراساطیریونان مستوراست، هیچ گونه اطلاعی نداشته‌اند. ظهورایزدان به‌حدکافی درمتن‌اوستاتشریح شده‌است؛ امادربارهٔ‌آن‌موجودات مریی با eidola که چشمان تیزبین قادر به رویت آنان هستند، ممکن است تنها با فره‌وشیان Fravashis قابل مقایسه باشند ؛ و به هرصورت ظاهراً آنان دارای وجه تشابهی مادی هستند. آنچه که دربارهٔ غذای مجوسیان ذکرشد ، به خاطرما مبحثی را می‌آورد که‌درآن زرتشت مدت‌ها باپنیر به‌سرآورد .[56]

هرمی‌پوس

من بانقل اقوالی از **هرمی‌پوس** به بحث جالب‌توجهی که دربارهٔ نوشته‌های این‌دانشمندان وتاریخ نگاران قبل ازمسیح‌دربارهٔ زرتشت وآداب‌وسنن مذهبی وی‌شده است ، خاتمه می‌دهم . نویسنده‌ای با این نام ، کتابی که مشتمل برچندین جلد است دربارهٔ مجوس نگاشته است . دربارهٔ محتویات این کتاب‌ما مدیون وممنون زحمات پلی‌نیوس[57] هستیم ، که ذیلا گفتارهای وی نظر ما را جلب خواهد نمود .

56_ *Plinius, Hist. Nat., XI, 1,2 :*«

«...چنین‌نقل شده‌است‌که زرتشت نزدیك به‌سی‌سال دربیابان‌می‌زیسته واین‌مدت رافقط‌باصرف پنیرگذرانیده است، واین‌مدت راچنان‌گذرانیده‌که طول‌زمان بروی‌اثرچندانی نکرده است.»
(قابل تطبیق باعقیدهٔ پورفیریوس در Abstnence IL,19 P.348 seq

57_ **Hist. Nat., XXX,1,2:**_«

...« هرمی‌پیوس کسی‌که به‌دقت دراین هنر (ساحری) دست به‌نگارش زده و دومیلیون آیه‌که توسط زرتشت سروده‌شد. ، آورده، وکسی‌که هم‌چنین مبادرت به‌نگارش‌کتابی چند جلدی زده است ، چنین نقل‌کرده‌که آگوناسس Agonaces استاد زرتشت بوده و زرتشت ازوی تعلیم یافته‌است، وهم‌چنین نقل‌نموده‌که زرتشت ۵۰۰۰ سال‌قبل ازجنگ ترویا می‌زیسته است.»

به‌طورکلی ما نمی‌دانیم که این هرمی‌پوس که بوده و در کجا و چه زمانی می‌زیسته است ، زیرا در این مواردما هیچ مدرك و نقل قولی در دست نداریم . با وجود این ، **هرمی‌پوس کالی‌ماخیوس** Hermippos Kallimacheios در نهایت درایت اکثر عقاید و گفتارهای نویسندگان کتاب های – *Jonsius , De Scrupt Hist , Phil, II,9,3;an Lazynski , Hermippi Fragmenta , P. 46.* را در بارهٔ مجوس مورد رسیدگی‌قرار داده است ، زیرا احتمال بسیار دارد که مرد دانشمندی‌هم چون **هرمی‌پوس** ، کسی که این‌سان به تاریخ فلسفه علاقه داشته واثر‐هایی‌چنان عظیم به وجودآورده، (توجه من تنها به کتاب « **هفت خردمند یونانی** » *Seven Sages of Greece* » وی می‌باشد) کتابی‌نیزدر بارهٔ مجوس پس از آن همه زحمات فراوان ، نگاشته باشد . ایــن هرمی پوس ، مرید کالی ماخوس‌نامدار Callimachus (کسی که درحدود ۲۴۰ پیش‌ازمیلاد وفات نموده) فعالیت‌های‌ادبی خود را ازنیمهٔ دوم قرن سوم قبل ازمیلادآغازنموده است ، وچون تاریخ وفات خری‐سی‌پوس Chrysippus (کسی که درسال۲۰۷ قبل‌ازمیلادمرده است) را ذکرنموده به نظرمی‌رسد که‌آخرین کتاب وی مربوط به اواخر قرن سوم قبل ازمیلاد است.شاید وی وهرمی پوس پری پاته‌تی‌سیانی Peripatetician Hermippus که نام وی را هی‌رونی‌موس Hieronymus در *De Scriptoribus Ecclesiasticis* ذکر نموده، هردویکی باشند .

به عکس مــولــر در کتاب – *vide his Historia Groecornum Fragmentorum* , III, P. 36 **«تاریخ‌اقوال یونان»** اظهاراتی‌برخلاف‌نظریات سایرتاریخ نگاران دربارهٔ هرمی پوس نموده است . وی معتقد است که هرمی‌پوس مرید کالی ماخوس در بارهٔ مجوس کتابی ننگاشته و کتاب *Peri màgon* متعلق به نویسندهٔ دیگری موسوم به هرمی پوس آاسترولوگی کوس Hermippos Oastrologikos می باشد که به نظر می‌رسد درآتنیوس[58] نیز به وی‌اشاره‌شده است،

58 – Hist. Nat. , P. 478.

کسی که کتاب *Phainomena* نیز نگاشتهٔ اوست . **مولر** به‌نحوی جدی اظهارمی‌دارد که اآسترولوگی کوس‌هرمی‌پوس فوق‌الذکرهم عصر باکالی ماخین**Callimachian** بودهواحتمال بسیاردارد که‌هردوآنان ، یکی باشند. به‌هرحال‌توجه به‌این‌سوآل که، آیا هردو هرمی پوس یك نفربوده‌اند یانه ویا تاریخ نگارش کتاب منسوبه درقرن‌سوم قبل ازمیلاد درست است یا نه ، مطرح ومورد نظر نیست .

ما ناچاریم به پیام های پلی‌نیوس جهت فراگرفتن اطلاعات‌بیشتری درمورد اثرهرمی‌پوس ،مراجعه کنیم دراینجادرسه‌موردازهرمی‌پوس می‌توان‌اثری‌بدست آورد :

۱ـ این که زرتشت سه‌هزارسال قبل ازجنگ ترویا می‌زیسته‌است.

۲ـ وی،آگوناس **Agenaces** (یك نام مبهم ومجهول) را استاد زرتشت می‌دانسته است .

۳ـ دراین مورد در نسخهٔ خطی پلی‌نیوس اختلافاتی وجود دارد : اگوناسن **Agonacen**، اگوناتن**Agoneten**،آگاناسن**Aganacen**، ابوناسم**Abonasem** واکونیس‌سن ، **Agoneiscen** ،که به‌قدرکافی‌ثابت می کند مطلب تحریف و ازبین رفته شده است . درهرحال نه‌متن اوستا ونه حدیثی دراین مورد هیچ‌کدام مطلبی دال براین که زرتشت معلمی جزاهورا مزدا داشته، ننموده‌اند . ومن چنین حدس می‌زنم که هرمی‌پیوس نام اورومز **Oromazes** ویااورومزد **O romazdes** را ازپیام‌های متن اوستا به صورت ،آگورامزد **Agoramazdes** یا اگومز **Agomazes** که در آنها **h** تبدیل به **g** شده است ، اخذ وبه‌کار برده است . اگراین فرض ما مقرون به حقیقت باشد، ثابت می‌نماید که هرمی‌پوس به طورمستقلی‌مبادرت به تحقیق ونگارش نموده و زبان اوستا را به خوبی می دانسته است . یونانیان به خوبی می دانسته‌اند که اهورامزدا تنها استاد زرتشت بوده است . کلماتی که افلاطون در این باره گفته « **Zoroastres o tau oromàzes**» « زرتشت مرید اورمز»کاملا قابل درك بوده وچنین معنا می‌دهد که زرتشت شاگردی صحیح العمل و مؤمن به استاد خود اورمزد بوده است؛ وبه‌علاوه ، مادست رسی‌به‌یك اظهارنظرصریح وروشن پلوتارك که ازبهترین

منابع ، اخذشده ، داریم که در بارهٔ مجوس صحبت می کند: او می گوید در زندگی نومای Numa اوست که الوهیت بازرتشت مکالمه نموده است [59].

سومین قسمتی که طبق گفتهٔ پلی نیوس به هرمی پوس نسبت داده می شود، نگارش کتابی دربارهٔ تعداد نویسندگان زرتشتی است که وی آنان را می شناخته واوطی چند کتاب به طور اجمالی، خلاصه وذکر کرده است. نظریهٔ فوق چنین آشکار می سازد که هرمی پوس به طور مطمئن بهزبان اوستا آگاهی کامل داشته که توانسته است بیست و یك **ناسك** Nask اوستا را ترجمه وتلخیص کند. هنوز متن یکی ازاین ناسك های تلخیص شده باقی است ، و **لاسن** Lassen به نحوی بسیار خوب ، توازن و تقارن موجوده بین بیان وشرح «بیست وچند ترجمه یا تفسیر یك صدهزارکلمه » واین ناسك ها راثابت نموده واظهار داشته که تلخیص و ترجمه های منسوبه به هرمی پوس منطبق با بیست و یك واژهٔ دعای : Yatha *ahu* Voiryo می باشد . تنها یك قسمت کوچك باقی ماندهٔ این بیست و یك ناسك نگهداری شده واکنون دردست است. چنین به نظر می رسد که تمامی آنها می بایدبسیار زیادو تعدادش شگفت آور بوده باشد. دردفتری که از **انکیوتیل** Anquetil و ولر Vullers باقی مانده (**«گفتارهایی دربارهٔ مذهب زرتشت»** ، صفحه ۱۵) ازاین بیست و یك ناسك صحبت شده وآن را درهشت صدوبیست وپنج فصل ذکر کرده اند که کوچك ترین ناسك آن شامل ۱۷فصل وبزرگترین آن شامل ۶۵ فصل بوده است . چون از وندیداد ۲۲فصل که منطبق باحقیقت است، ذکرشده ، لذا ما نمی توانیم دلیلی علیه صحت این گفتار ویارد تعداد فصول ذکر شده دربارهٔ سایر ناسك ها، اقامه کنیم .

کتابی که اشپیگل از این بیست و دو فصل وندیداد به چاپ رسانیده تقریباً شامل چهارهزار وچهارصدو هشتادو پنج خط است ، که هرفصل آن قریب ۲۰۵ خط می شود. چاپ سنگی وندیدادسد *Vendidad Sade* مشتمل برپنج صدو شصت صفحه است که کمی بیش از نصف آن یعنی قریب به دوصدونود و دو صفحهٔ آن مربوط به اصل وندیداد است. هرصفحهٔ آن مشتمل برنوزده خط وتمام کتاب به پنج هزاروپنج صدوچهل

59 _ Num.c.4

وهشت‌خط می‌شود که درنتیجه‌هرفصل‌آن تقریباً‌دارای دوصدوپنجاه‌و دوخط می گردد. چنانچه کتاب مجلهٔ خطی هرمی‌پوس که درآن زمان‌کامل و بسی بزرگتر و جامع‌تر بوده است، دردست بود،واگرما قبول کنیم که طبق استناد **انکیوتیل و وولر** ، جمع ناسك‌ها مشتمل برهشت‌صدو بیست و پنج فصل بوده باشد ، بنابراین جمع‌خطوط (یا Stichoi) ناسك‌ها برابر بادوصدو هفت‌هزارونه‌صد می گردد؛ یا، اگرفرض کنیم‌بعضی ازفصول آن کوتاه‌تر بوده‌اند، لاجرم قریب به‌دوصد هزار خط می گردد: – Vicies، dena milia Versuum (Gr · eikosakis murioi stichoi) ، دو صد هزارپیام». اگرچه مادر کتاب پلی‌نوس می‌بینیم که‌به‌جای دو صد هزارکامه، بیست‌صد هزار را نگاشته است ولی به‌هرحال می‌توان باتوجه به این اشتباه اغراق‌آمیز تقارن عددرا درنظر گرفت، تقارنی که بین دوصدهزارو دو ، ده ، صدهزار (بیست صدهزار) موجود بوده وممکن است براثراشتباه ، عدم‌توجه ویااغراق چنین تغییری نموده‌باشد. ولی آن‌سان که حساب کردیم ، مشاهده نمودیم که نسخهٔ خطی وندیداد نیز درهمین حدوداست. امااگرما اعتقاد به‌اشتباه پلی‌نوس در مورد اثر هرمی‌پوس نداشته و چنین باورداشته باشیم که گفتاراو درمورد ذکر Vucies Centum milia Versuum یعنی بیست مرتبه صدهزار آیه صحیح است ، درآنصورت ما نیز باید معتقد شویم که ناسگ‌ها خیلی بیشترازآنچه که ماتصور می کنیم بوده ویاقدیم ترین‌نسخهٔ چاپ‌سنگی خیلی بیشتراز آن‌بوده که بعدها بدست‌ما رسیده است .

وجود اختلاف درناسك‌ها اختراع ویاپدیدهٔ نویسندگان یونانی نیست واین پیام‌مشهور اوستا مؤید اظهار ماست . (*Yasna IX , 22 W*)

«هوما عظمت‌وحرمت‌افزونتری‌به کسانی که‌ناسك‌های‌بیشتری خوانده‌اندعطامی کند».[60]

درنتیجه ، اثرهرمی‌پوس و گفتارهای وی‌به‌عنوان یك‌کار غیر قابل اعتراض و ومهم جلوه گری می کند .

60- Burnouf *Eludes,* **P . 289 , Seq. , Compares AV·** *frasaônghô* **with Sanskrit** *peasaohah* **From** *sash* صحبت کردن ، **Neriosengh renders it by** *adhyayanam kartan* .

« درسه قرن قبل از میلاد مسیح یونانیان به حدی به اصول ومبانی مذهب زرتشت »
« وارد بوده وآنسان زندگی خودرا ازجوانی تا پیری صرف آموختن وترجمه »
« کردن ونگارش رسوم مذهبی پارسیان نموده‌اند، که ما خودرا بی‌اختیار »
« مدیون آنان حس می‌کنیم. زیرا آنان خوددرحفظ وتدوین دوبارهٔ قسمت‌هایی »
« ازمتن اوستا کمك‌های ذی‌قیمتی بهما نموده وباوقایع نگاری خودنکات مبهم »
« وتاریك بسیاری رابرای ماروشن وآشکار ساخته‌اند. وهم زحمات بی‌دریغ »
« وشبانه‌روزی آنان بوده‌است که‌ماامروزه دارای اطلاعات وسیعی ازمجوس، »
« دکترین وی‌وزمان او هستیم . »

من به حق معتقدم که اطلاعات مکسوبهٔ قبل‌از میلاد مسیح دارای ارزش و اعتبارفراوان است وبه‌همین دلیل‌نیزخودرا مدیون‌آن‌سری تاریخ نگاران ودانشمندان یونانی وغیریونانی که قبل‌از دورهٔ امبراطوری روم وظهورمسیح دست به‌نگارش‌وایجاد تالیفاتی درزمینهٔ فلسفه وعقاید مذهبی‌روز منجمله زرتشت زده‌اند ، می‌دانم ؛ زیرا پس ازظهور مسیح، وامپراطوری وسیع‌روم ، مذاهب بایکدیگر مخلوط و ترکیب شدند ، عجایب وغرایب بسیار به‌مذهب مجوس اضافه گشته و کتاب‌های موهوم و ساختگی در بارهٔ‌رسوم‌وآداب آیین‌زرتشت[61] درروم ویونان‌نوشته‌ومنتشرشد. این‌چنین کیفیات‌متداول که‌آثار آن‌درکلیهٔ کتب این زمان به‌روشنی و وضوح‌کامل قابل رویت است ، مارابه احتیاط وامیدارد، تاهرچه‌را که‌درآثار این‌دوره‌ازتاریخ‌بشری‌است‌بادقت‌موشکافی کرده ومورد مطالعه‌ای همه‌جانبه قراربدهیم ، به‌خصوص زمانی که مشاهده می کنیم ، اغلب آثار نویسندگان‌این‌دوره مغایربا اصول‌آیین‌زرتشت‌موجود درمتن‌اوستا ومخالف‌مسایل ارایه شده وسیلهٔ نویسندگان ودانشمندان قبل‌ازمیلادمسیح می‌باشد .

61- **Suidas** *sub - voce Zoroastres* .

بخش هفتم

نظریات نویسندگان کلاسیك دربارهٔ زرتشت ودکترین وی

قسمت‌دوم ـ نظریات نویسندگان پس از میلاد مسیح

ازاسترابو تادیوچری سوستوم

استرابو

درمیان نویسندگان عهد امپراطوری روم استرابو Strabo بیش از همه نظر گیر بوده و در درجهٔ اول قرار دارد . وی‌یك توازن بین[62] مجوسیان‌وفلاسفهٔ هندی قایل شده ومی گوید ، «اینان آموزش وتعالیمی همانند هندیان برای دستگاه اللهی به وجود آورده بودند.» ودرجای دیگر «مجوسیان را قبیله‌ای از مردم پارسی خوانده و آنان‌را شاگردان مشتاق یك زندگی مقدس می‌نامد». این که‌مجوس ازپارسیان‌نبوده واز میان قبیله‌ای مجزا برخاسته در **بوندهش** (P. 79. 1. 12.) نیز سابقه داشته و چنین آمده است که‌میدیومه Maidhyômâh ، عموزادهٔ زرتشت ، نخستین کسی‌بوده که آیین مقدس وی‌را پذیرفته است ، و تمامی موبدان پارس از فامیل من یوش چیترا (یامینوچهر) Manushchithra (or Minuchehr) برخاسته‌اند .

استرابو (XV,P:733) درهمین کتاب شرح مفصلی ازآداب‌ورسوم مذهبی‌و واجتماعی پارسیان آورده‌است . قسمتی از این کتاب مربوط به تتبعات‌شخصی نویسنده وقسمت دیگر آن مختص نقل قول‌هایی است که از سایر تاریخ نگاران نموده است .

62 - ÄV, P 717 :-

آنان بر اشیاء الاهی آگاهی یافته‌اند (به‌کمك فلاسفهٔ هندی) ، همان سان‌که پارسیان توسط مجوس مطلع شده‌اند .

Ibid,P. 727

ما اکنون تمامی پیام‌هایی‌را که در این قسمت دربارهٔ پارسیان آمده‌است ، دقیقاً مورد رسیدگی و مطالعه قرار می‌دهیم .[۶۳]

«پارسیان در محراب‌ها واماکن نیایش خویش هرگزمبادرت به‌برپانمودن»
«مجسمه ویا پیکره نمی‌نموده‌اند . آنان قربانی‌های خودرا در مکان مرتفعی به‌زیوس»
«Zeus تقدیم می‌داشته‌اند . آنها هم‌چنین‌خورشید (که‌به‌نام میترا نزدپارسیان‌معروف»
«است). ماه ، افرودیت Aphrodite ، آتش ، زمین ، بادها وآب‌راحرمت گذارده»
«ومقدس می‌شمرده‌اند. آنان قربانی‌های‌خودرا درمکانی پاك‌وهمراه باادعیه‌ای‌مخصوص»
«تقدیم کرده‌وخودنزدیك‌قربانگاه،همانجا که‌عمل‌قربانی‌انجام‌می گردد، می‌ایستاده‌اند.»
«زمانی که مجوس، کسی که عمل مقدس قربان کردن را انجام‌می‌دهد ، گوشت‌را به»
«قطعات مختلف تقسیم نموده وبدون آنکه‌سهمی برای‌خدای خود بگذارند، بین‌مردم»
« توزیع می کند . باوجود این ، بعضی‌ها معتقدند که‌قسمتی‌ازروده‌های (یا قسمتی از»
«جای چاق) قربانی را روی آتش می گذارند» .

ضمن مطالعه دراقوال تاریخ نگاران قبل ازمیلاد مسیح ، اشارات مختصری به گفتارها ونقل قول‌های هرودوت که به‌پدر تاریخ موسوم است گردید ، وبه‌نظرمن آنچه را که هرودوت دربارهٔ استرابو، درمورد «آنچه راکه‌آنان میترا می‌نامند» ذکر کرده (Herodouts 1, 131-133)منطبق باحقیقت است . هرودوت معتقداست که استرابو عقیدهٔ زمان را تعقیب‌نموده واز کند وکاودرراه حقیقت‌جویی بازمانده‌وبه‌همین دلیل میترا را با خورشید اشتباه نموده است .

«استرابوادامه‌می‌دهد که : پارسیان به‌طرق گوناگون قربانی‌هایی‌به‌آتش و آب تقدیم می کرده‌اند ؛ وبه‌خصوص روی آتش چوب‌های‌خشک بدون پوست گذارده وآنگاه تکه های گوشت انتخاب شده را بر روی این چوب‌ها می گذارده‌اند . سپس آتش‌را برافروخته‌وآنگاه با اضافه کردن مواد سوختنی ازخاموش شدن آن‌جلوگیری می‌نموده‌اند . آنان ، کسانی‌را که به‌آتش بی‌حرمتی کرده ونعش‌های خود یا هرموجود

۶۳- درآن مملکت قبایلی‌به‌نام Matischoreis ، Achaimenidai و Magoi زندگی می‌نموده‌اند» .

مرده ویا کثیف وناپاك دیگری را باآتش می‌سوزانیده‌اند ، به‌قتل می‌رسانیدند . آنان در کنار نهرها ، دریاچه‌ها ویا چشمه ها نیزمبادرت به قربانی نمودن حیوانات بدون آن که‌آب، خونی ویاآلودگی پیدا نماید ، می‌نموده‌اند . پس از آن گوشت قربانی‌را قطعه قطعه کرده وبرروی **شبدله** یا برگ غار **Laurel** گذارده وبعد موبد مجوس با چوبی زیبا آنها را تبرك نموده و سرود خوانان ، مایعی‌را که از روغن ، شیر و عسل ترکیب یافته «نه روی آب ونه روی آتش» بلکه روی خاك‌می‌ریزد وتامدتی که‌سرود می‌خوانند ، ترکه‌هایی زیبا ازشاخه‌های درخت (**انار**) را دردست نگاه می‌دارند» .

ما در اینجا نیز مشاهده کردیم که استرابو عقیدهٔ هرودوت را تعقیب نموده است . گذاردن چوب خشك برروی آتش جهت‌تقدیس واحترام ، (*Vend., Frag.XIV,* *2,3,Y,VIII,19*)، تحریم‌اکید سوزانیدن اجساد ویا ریختن هرگونه کثافت واشیاء ناپاك درآتش ویا درآب ، شرح‌چوب دست **برسم** (**Vide supra the passage of Dino**) وترنم سرودهای مطول ومقدس همه وهمه منطبق بامتن اوستاست.روغنی که دراینجا ازآن صحبت شد ، ممکن است همان شیرهٔ هوم باشد که با شیر مخلوط می‌نمایند . ازعسل نیز دراوستا یادشده وبه‌نظر من‌هنگامی که دربارهٔ میترا»درصفحهٔ ۷۲ صحبت می‌شود ، واژهٔ مدهو **Madhu** به‌هنگام تقدیم هدیه ، معنای « شراب » (**Wine**) نداده وبه‌معنای عسل «**Honey**» ، است .

اکنون نوبت تفسیر به‌مبحثی می‌رسد که استرابو مدعی شده در **کاپادوکیه** **Cappadocia** مجوسیان‌را به‌چشم دیده ودر مورد افعال و رسوم آنان سخن به‌میان آورده است .

«اما در **کاپادوکیه** ، شهری، که تعداد کثیری از مجوسیان ، کسانی که به فروزندگان آذر یاکاهنان آتش موسومند ، زندگی می کنند ، ومحلی که‌تعدادزیادی پرستشگاه‌ها و قربانگاه‌های مقدس ساخته شده ، مشاهده کردم که کاهنان با شمشیر یا سلاح آهنین مبادرت به‌قربانی حیوانات نمی‌نمایند ، بلکه این عملرا وسیلهٔ یك‌چوب به‌شکل چماق انجام می‌دهند . درآنجا هم چنین آتشکده‌های‌متعددی وجود دارد که

درجایگاه‌مخصوص آتش آن ، خاکسترهای جمع شده‌نشان می‌دهد که کاهنان مجوسی (آذربانان) درهمان نقطه‌آتش جاویدرا برمی‌افروخته‌اند ، جایی که دسته جمعی وارد شده ، و به‌مدت یك ساعت سرودهای مقدس ترنم کرده ، در دستان خود چوب برسم داشته ، وسرهایشان را نیم تاج‌هایی می‌پوشانیده که کناره‌هایشان هم چون گوشه‌های لب به یکدیگر متصل می شده است . در معابد انیس Anais ناهید و اومانوس Omanus نیز چنین چیزهایی مرسوم بوده است . آنان نیز دارای آتشکده ها و قربان‌گاه‌ها بوده و تصویری ازحرکت دسته جمعی این مراسم در اومانوس حاکی‌این مطلب است . ما امروزه می‌توانیم شاهد بعضی از مراسم مذکوره در فوق باشیم وبعض دیگررا جز درمیان کتاب‌های تاریخی نمی‌توان دید» .

«پارسیان هرگز درآب کثافت نمی کنند ، وهم‌چنین خود ویا چیزی‌را در این‌آب روان نمی‌شویند ، اجساد خود را درآب نینداخته و به‌طور کلی به‌علت تقدس رودخانه ازآلوده کردن آن به‌هرترتیب امتناع‌می‌نمایند . آنان‌همیشه قبل‌ازپرداختن به‌هر کار مقدس دیگری به‌پرستیدن آتش می‌پردازند» .

استرابو ، پس از ذکرچند مطلب که عموماً مربوط به‌زندگی‌خصوصی‌است واکثر آن‌را ازهرودوت نقل قول نموده چنین ادامه دهد : ـ

«آنان اجساد خودرا باپوششی ازموم محصور کرده و دفن می‌نموده‌اند ، اما مجوسیان معتقد به نهادن اجساد در مکان مرتفع دور از اجتماع جهت خورده شدن پرندگان بوده‌اند (ازهرودوت) ؛ .... »

دراینجا استرابو مبادرت‌به‌شرح وتوصیفی‌دقیق دربارهٔ آتشکده‌های‌مجوسیان وآداب مربوطهٔ‌آن می‌نماید، که منطبق بامتن‌های اصلی‌است . وی واژهٔ Athrava[64] (اتروا) اوستا را به‌واژهٔ‌کاملا صحیح آلمانی Puraithos به معنای **«آتش دان»** و واژهٔ Athashgâhs را به واژهٔ‌آلمانی Puraiteia را به‌معنای آتشکده یامعبد

64_ Gen, athaurunô ; dat. athaurunê; acc. athravanem.

آتش معنا نموده است[۶۵]. و برای‌شرح واژهٔ برسم وی از Penom , Paitidâma سود جویی نموده است (Vend . , Frag. XIV, § 8 ; Aban yt-, § 123) دربارهٔ توصیف آناهیتا واوما‌نوس ومیترا مراجعه به گفتارهای دیگری‌نموده ودراینجا از ذکر بیشتر پیام‌ها و گفتارهای استرابو صرف‌نظر می کنیم.

آنچه که ما فوقاً ازاسترابو ذکر کردیم ، گواه وشاهدی‌جهت اثبات‌صحت متن اوستا درمورد مراسم قربانی ورسوم وادعیهٔ مخصوصهٔ حین انجام آن می‌باشد ونیز نشان دهندهٔ حرمت و تقدسی است که مجوسیان برای رودخانه و دقت در نظافت آن داشته‌اند .

مواد دیگری نیز هست که استرابوی جغرافی‌دان[66] درمورد شرح وتوصیف بلخی‌ها Bactrians ذکر‌نموده‌است : «عادات‌آنان قدری ملایم‌تر ازرسوم‌سغدیان‌ها Sogdians بوده است ؛ اما اونسی کریت Onesicritus و پیروانش نیز بسیاری از نکات زشت آنان‌را نقل نموده‌اند . مثلا برای مثال، کسانی که (باختری‌ها) پیر مردان وعلیل‌های ناتوان شده‌را درجلو سگ‌هایی که برای این منظور دربرج‌های دور افتاده نگهداری می‌شوند ، می‌اندازند ، و در زبان خودشان *Buriers* – Insolitude (Gr . entaphaiastas) خوانده می‌شوند . داخل دیوارهای شهر به نظر نظیف می‌رسند ؛ اما تمام نقاط خارج شهر باختری‌ها مملو از استخوان‌های مردگان‌است» .

استرابو ، منبع موثق اطلاعات خـود را از **اونسی کریت آشی پلی‌نایی** (Onesicritus of Assypelaena)نویسندهٔ عهد اسکندر ذکر‌نموده است ، کسی که برعکس‌وی را نمی‌توان یك نویسندهٔ معتبر دانست . باوجود این، آنچه که

۶۵ـ دربوندهش (P.4o,I,2o) آتون‌گاز Atungâs (atro) به معنای جایگاه آتش ذکر گردیده است . دایتیوگاتوش The daityô gâtush در هشتمین فارگارد وندیداد یافته می‌شود .

66– XI,P. 517

وی دراینجا نقل‌نموده صحیح‌است، **پروفیریوس** [67] نیزحقایقی‌را ذکرنموده‌واگاتیاس **Agathias** به بحث و توصیف بیشتری درمورد انجام جشن هایی که در زمان‌مجوس انجام می‌شده ، پرداخته است ؛ اومی‌گوید : ـ « هر زمان که افراد کهترو دون پایـهٔ لشکری مبتلا به امراض مختلفی‌می‌شدند، آنان‌را تا زمانی که درقید حیات بودند،در خارج ودوراز شهر گذارده ومقداری نان وآب ویك عصا نیزدر کنار اومی گذاشته‌اند. وی تازمانی که قادر به تغذیه از نان وآب بوده زندگی می کرده و با چوبدست خود حیوانات مزاحم ومهمانان گرسنه را ازخود دورمی‌نموده است . یا سرانجام زمانی‌فرا می‌رسد که وی از شدت ضعف وفشار مرض قادر به حرکت دادن دستان خود نیست ، آن زمان جانوران درنده آن مردنگون بخت را که حتا قادر به‌تکان دادن زبان خود وصدا برآوردن نیست وهرگونه امید به زندگی وخلاصی ازمرض ازوی سلب شده ، دریده وخواهند خورد ؛ کسانی که برمرض پیروز شده و بابدست‌آوردن عمر دوباره‌ای سختی‌ها ومشقات‌را پشت سر گذارند، هم‌چون کسانی که‌از دروازهٔ نیستی وتاریکی پا به‌هستی وروشنایی‌می گذارندبه‌شهر وخانه‌های‌خودوارد می‌شوند . اینان‌باهیکل‌نزار و ضعیف‌خود موجب‌ترس وفرار رهگذران می گردند . چنین کسانی‌مورد نفرت عامه‌بوده ومردم ازآنان هم چون کسانی که به بدترین کثافات آلوده‌اند ، فرار می کنند . و وی تا زمانی که توسط مجوس‌ازآلوده گی‌ها پاك نگردیده وهیئت ظاهریشان به حال عادی بازنگشته است ، حق شرکت درمجامع وپرداختن به شغل‌سابق‌خود را ندارند » .

به نظراگاتیاس، طبقات پست منحصربه‌سربازانی بوده‌اند که درقشون خدمت کرده ودچار امراض و ناخوشی های سخت می‌شده‌اند . اما طبق نظریهٔ اوسی کریت ، مردان پیرومریض‌وازکارافتاده را ازاجتماع خارج‌نموده وازبین می‌برده‌اند .

به‌هر انجام ، متن اوستا این مطالب را مربوط به‌کسانی می‌نماید که اجساد

67 «*On Abstinence,*» *IV,21* : ـ

«ـ. هیرکانی‌ها **Hyrcanians** مردان مریض واجساد مرده‌گان رادرجلو پرندگان وسگ‌های درنده می‌انداخته‌اند . باختری‌ها مردان پیرو از کار افتاده را در جلو سگ های مخصوص می‌انداخته‌اند . »

مردگان را به تنهایی حمل نموده و باعث آلوده گی‌های مضره ونهی شده می گردند . بند پانزدهم الی بیستم قسمت سوم چنین می گوید : ـ

۱۵ « چیست کیفر کسی که بتنهایی اجساد را حمل می کند . ؟ »

« ازاین رواهورامزدا پاسخ می‌دهد :ـ « جایی که زمین ازهمه‌جا بی‌آب‌تر، بی‌درخت‌تر ، خشك تربوده و سرانجام گله‌های گاو و رمه ازآن جا عبور کرده‌باشند ، ودور ازآتش اهورامزدا ، وبرسم ومردان مقدس باشد ..... ،

(۱۶) « چقدر ازآتش دورباشد ؟ چه اندازه از آب پاك وصاف دور باشد ؟ چقدر ازبرسم Baresma فاصله داشته وچه‌اندازه از مردان مؤمن دور باشد ؟

(۱۷) . « از اینرو اهورامزدا پاسخ می‌دهد : ـ « سی گام ازآتش ، سی‌قدم ازآب ، سی‌پا ازبرسم وسی گام ازمردان پرهیز گار .»

(۱۹ـ۱۸) . « به‌این ترتیب مزدیسنایگان حصاری به وجودآورده ودرآنجا نا مطبوع ترین غذاها را گردآورده وپوسیده ترین جامه‌ها راجمع می‌نمایند ؛ غذایی که اوبایدبخوردولباسی که وی باید بپوشد ؛ سرانجام وی پیر ، مریض‌وناتوان‌خواهد گردید . »

(۲۰) . « اما زمانی که وی پیر، مریض و کاملا ناتوان گردید ، یکی از قوی ترین وکار آمد ترین و ماهرترین مزد یسنائیان وی را به کوه برده وسرش را از قفا جدا می کند ، جسد وی را جلو موجـودات مقدس نعش خوار مثل کرکس‌هـا Kahrkâsa انداخته ، می گوید : این مرد در اینجا از کلیهٔ پندارها ، گفتار ها و کردارهای زشت توبه نموده ، وچنانچه وی اعمال زشتی انجام داده ، پوزش می‌طلبد (باتوبهٔخویش) ؛ اما اگر وی عمل زشتی مرتکب نشده ، باتوبهٔ خویش برای همیشه وتا ابدآمرزیده است » .

به این ترتیب ملاحظه کردیم که یونانیان کاملا رسوم وآداب پارسیان رادرك ننموده‌اند، ویا در راه‌تعبیرو تفسیراین رسوم دچار اغراق ومبالغه گردیده‌اند ، مگرآن که آداب‌ورسوم‌موجود بسیارظالمانه‌تر و بی‌رحمانه تراز قوانین موجوده‌اجرامی گشته

است . این برای ما بسیار مهم است که بفهمیم آیا از زمان اسکندر کبیر تا قرن ششم پیش ازمیلاد مسیح این رسم عجیب مجوسی به آن ترتیب که فوقاً اشاره گردید ، انجام می گردیده ومطابق با واقع هست ، یاخیر ؟

پولی نیوس

پولی نیوس (که ۲۳ الی ۷۹ سال پس از مسیح می زیسته است) در اثر عظیم خود به نام « تاریخ طبیعی **Natural History** ازهرفرصتی برای گفتوگو دربارهٔ جادوکاری ، مجوسیان وزرتشت استفاده نموده است . درنخستین کتاب خود که مبادرت به ذکر اسامی منابع وفصول تألیف خویش پرداخته(*Tone I, P. 87 ed - Sill*) ، چنین نقل نموده که از **اودوکسوس ، ارسطو** وهرمی پیوس برای تدوین جلد سی ام اثرخویش که اختصاص به گفتارهایی دربارهٔ مجوس ومجوسیان دارد ، سودجویی نموده است . ومجدداً درهمین جلد سی ام (2 و 1) وی منابع مراجعهٔ خود را ذکر کرده و به خصوص بر روی هرمی پیوس تکیه نموده است . بنابراین سودجویی ما ازآن سری گفتارهای هرمی پیوس که دربارهٔ مجوسیان وزرتشت بود ،کاملا به مورد و به جا بوده و اکنون با مشاهدهٔ نقل قول پولی نیوس ، اطمینان ما به استناد آن سری گفتار ها به هرمی پیوس مضاعف می گردد .

اکنون من تصمیم دارم آن پیام هایی را که اودوکوس ، ارسطو وهرمی پیوس ذکرنموده و پولی نیوس نیزنقل قول کرده است[68]، و از اوستانس به عنوان مصاحب خشایارشاه در یونان ، نخستین نویسندهٔ فن ساحری و کسی که برای نخستین بار تخم این هنر عجیب را همراه خود به هر کجا که رفته، پراکنده است، توصیف و تشریح کنم . وی، درصفحات بعد چنین ذکر نموده که مدتی قبل از این اوستانس، زرتشت دیگری درپروکونسوس Proconnesus می زیسته است که چندنویسندهٔ قابل اعتماد نیز این مطلب را تأیید نموده اند. اوستانس تمایل شدید وسوزانی درمیان یونانیان جهت آموزش

68 History. Naturalist., XXX,1,2 .

این‌علم به‌وجود آورده بود. هم‌چنین قبیله‌ای ازمجوسیان‌وجود داشتند که ازمیان یهودیان عصرموسا، جانس Jonnes ولوتاپی Lotapea (Hitopata) برخاسته وهزاران‌سال پس از زرتشت زندگی می کرده‌اند. آنچه که هنر ساحریت کیپرینی Cyprain خوانده می‌شود، سال‌ها بعدبه‌وجود آمده وشهرت یافته‌است. هم‌چنین اوستانس‌دوم که در عهداسکندر کبیرمی‌زیسته‌ومصاحب‌وی‌بوده وما درچند صفحه‌قبل‌در بارهٔوی‌صحبت کرده وخاطر نشان‌ساختیم که‌هیچ گونه‌شهرت ومعروفیتی‌درعلم‌ساحری‌نداشته‌است. پولی‌نیوس معتقداست که هیچ‌شکی درمورد وجود وی و درستی نوشته‌هایش نباید نمود. ما آرزو می کردیم که‌ای‌کاش پولی‌نیوس شرح‌وتوصیف بیشتری در بارهٔ زرتشت‌پروکنسی واعوان ومریدان وی نموده بود، تا ما امروز اطلاعات بیشتری از زمان وی،عقایدش و این که این زرتشت چه ارتباطی به‌تاریخ پارس و پارسیان داشته است، کسب می‌نمودیم.

کوچ گاه میله‌تی‌ها Miletian واقع‌درجزیرهٔ پروکونه‌سوس درپروپون‌تیس Propontis ممکن است دارای قدمتی بسیار کهن باشد؛ زیراهرودوت(*Vide BK -IV,15*)معتقداست که اریستیس‌پروکونه سوس Aristeas of proconnesus ۳۴۰ سال قبل از زمان وی‌می‌زیسته‌است، یعنی، درآغاز قرن هشتم قبل از میلاد و یا چنانچه تذکرهٔ دیکوسیوسی diekosioisi صحیح باشددرآغاز قرن‌هفتم قبل‌ازمیلاد می‌زیسته است. داستان اعجازآمیز ارسطو، توسط هرودوت نقل‌شده است : او درخانهٔ مرد دباغی مرده و مرد دباغ، مرگ وی را به‌پیروانش اعلام داشت؛ عده‌ای‌نقل کرده‌اند که وی‌را زمانی که به‌سوی کیزی کوس Cyzicus رهسپار بوده‌دیده‌اند، امااز‌مرگ یا زندگیش بی‌خبرند؛ زیرا او پس‌از هفت‌سال مجدداً در**پروکونه‌سوس** ظاهرشده و اشعاری تحت‌عنوان **آری‌ماسپی** *Arimaspi* سروده وبرای‌بار دوم ناپدید گشته‌است. سه‌صدوچهل‌سال‌بعدپس‌از این‌ناپدیدن شدن، وی دوباره در**متاپونتوس** *Metapontus* پدیدار شده و دستور ساختن محرابی در ساختمان **آپولو** Apollo و بر پا کردن پیکره‌ای در کنار آن به نام اریستیس پروکونه سوسی داده و سپس ، مجدداً ناپدید گشته است. استرابو از وی به‌عنوان ناطق پروکونه‌سوس نام برده (*XXII,P.589*)

است :ـ او می گوید اریستیس مصنف **آری ماسپین اپوس** *Arimaspian Epos* (**اشعار آری ماسپی** *Cfr,1.,P.21; Plinius VII,2,2*)، اهل پروکونه‌سوس، درصورت وجودسحروجادو گری، نخستین وبزرگترین ساحرجهان بوده است. در کتاب چهاردهم صفحهٔ ۶۳۹ خاطر نشان می‌سازد که، به‌عقیدهٔ بعضی نویسندگان **اریستیس پروکونه‌سوسی** استاد **هومر** **Homer** بوده است . اوری گی گنس **Origigenes** در کتاب خود به نام *Adversus Celsum* ، جلدسوم قسمت بیست‌وششم، تمام داستان های اریستیس را ازقول هرودوت نقل‌می کند. وی‌ازشخصی به‌نام پیندر **Pinder** به‌عنوان یکی‌ازمنابع استفادهٔ خویش نام می‌برد .

ما ازاین‌حکایت درمی‌یابیم که پروکونه‌سوس جایگاه اشخاص واشیاء مرموز وغریبه‌ای بوده وممکن است‌هم‌چنان که‌داستان ار پسرارمنیوس ودوباره زنده‌شدن وی را به‌زرتشت نسبت می‌دهند ، داستان غیب شدن اریستیس نیز از زرتشت پروکونه‌سی سرچشمه گرفته باشد . آنچه که پلی‌نیوس دربارهٔ دو استانس در دوران‌های اردشیر و اسکندر کبیر گفته، ممکن‌است مربوط به‌اصل «جانشینی و وراثت درمجوسیت» باشد، که‌زمان زندگی‌آن دو در صفحات پیش کراراً ذکر گردید . چنین به‌نظر می‌رسد که بدون شك‌مقصود وهدف وی از ذکروقایع تاریخی مثل‌موسا وساحران مصری(از کتاب مقدس مسیحیان (ـ Cfr . II,Timotheus 3,8) ، واینکه‌اینان‌چند هزارسال‌قبل اززرتشت می‌زیسته‌اند، مبالغه‌ای بیش‌نیست حتااگرما تصور کنیم که زرتشت پنج هزار سال پیش ازجنگ تروبا می‌زیسته است .

پلی‌نیوس[69] دوطرح قابل ملاحظه از زندگی زرتشت را یاد آوری می کند: دریکی‌ازآنها به‌لحظهٔ تولدوی پرداخته ومی گوید، او در روزتولد خود خندیدوقسمت عقب مغزوی به‌حدی تپش داشته که دست را تکان می‌داده، واین نشانهٔ هوش‌سرشاروی

69 History, Naturalist., VII, 16,15: ‹

« . ـــ ماشنیده‌ایم که زرتشت تنهاکسی بوده که در روز تولدخویش خندیده است ؛ مغزکوچك وی‌به‌حدی تندوشدید می‌طپیده که دستی‌راکه پشت‌آن‌نهاده می‌شد تکان‌می‌داده است ــ واین‌نشانهٔ هوش سرشار وی‌بوده است.»

بوده‌است. طرح دوم زندگی زرتشت مربوط به دوران عمروی در بیابان [70] است. وی‌در آنجامدت سی‌سال باپنیر زندگی کرد. نقل‌قول نخستین در **فصل ششم زرتشت‌نامه** *Zartutht Nâmah* قید شده ؛ نقل‌قول دومین نیز در متن‌های مختلف اصیلی که از زندگی زرتشت صحبت می کند، ذکر گردیده ، چنانچه پورفیریوس از قول او بولوس **Eubnlus** و دیوچری‌سوستوم **Diochrysostom** نیز به‌همین‌ترتیب در کتاب‌های خود نقل‌قول نموده‌اند. پلوتارك[71] نیزچنین ذکر نموده که‌زرتشت سال‌های سال‌ازغذایی ساخته شده ازشیر تغذیه‌نموده وزندگی می کرده است .

پلی‌نیوس‌درسی وهفتمین جلد کتاب‌خودمبادرت به‌نقل‌قول یك‌سری گفتارهایی از کتاب زرتشت موسوم به پری لیتون **Peri Lithon** توسط سویداس **Suidas** نموده است . دربندهای ۲۴ و۵۶ کتاب هیجدهم درمورد تخم افشانی از زرتشت نامی به میان‌آورده ودربندهای ۶ و۱۹ کتاب بیست وهشتم‌مبادرت‌به طرح بعضی‌عقایددرمورد **گومز gomez** (تقدیس پیشاب گاو) نموده است.

آنچه را که‌مامی‌توانیم ازاقتباسات اوزبیوس **Eusebius**[72] که ازاسکندر پولی هیستر **Alexander Polihistor** وبروسوس **Berosus** معاصر اسکندر کبیر نموده قابل‌اعتبار بشماریم‌اینست که‌این‌نویسندهٔ کلدانی‌معتقداست که پس‌ازخاتمهٔ طوفان، هشتاد وشش پادشاه دربابل به‌حکم رانی پرداختند که نخستین آنان اوه‌خیوس **Euechius** ودومین‌آنها خوماس بلوس **Chomasbelus** بوده است‌واینان زمانی برابر سه هزار و نود و یکسال حکم روایی کردند . پس از آنان مادی ها ، بابل را تسخیر کرده وسپس هشت سلطان مادی برای مدت دو صدو بیست و چهار سال سلطنت

70 *History Naturalist., XI,42, 97 :–*
« . ــ آنان نقل کرده‌اندکه زرتشت سی‌سال باپنیر زندگی‌کرد ، به‌حدی که‌گذشت زمان را احساس ننمود . »

71 *Quaest. Sympos., IV,1,P. 660 :–*
«.ــ فیلو **Philo** می‌گوید، من‌به‌خاطرندارم‌که پلی‌نیوس دربارهٔ زوزاستر **Sosaster** ،کسی که‌مدتی مدیدبدون خوردنی ونوشیدنی وتنها باشیر زندگی خودراگذرانیده، صحبتی بنماید .»

72 Chron , I.P.4o seq

نموده‌اند. نام‌های این‌سلاطین را بروسوس B erosus یادداشت و حفظ نموده است ؛ پس از آن یازده پادشاه برای مدت‌دوصد وچهل وهشت سال بر بابل حکومت راندند ؛ بعد چهل و نه پادشاه کلدانی قریب‌به چهارصد وپنجاه وهشت‌سال سلطنت کرده و بعد نوبت به‌نه پادشاه عرب رسید که دوصد وچهل وپنج‌سال پادشاهی کردند . نویسنده سپس ازداستان سمیرامیس‌Semiramis که بر آشورسلطنت نموده ، نام‌برده‌وپس‌ازآن‌اشاره به چهل و پنج پادشاهی می کند که قریب به پنج صد و بیست و شش سال حکم روایی کرده‌اند. پس‌ازآن پول Phul پادشاه کلده گردید. درحالی که پادشاهانی که‌بلافاصله پس ازطوفان به‌سلطنت نشستند، طبق محاسبات دقیق وشمارش سنوات گزاف و مبالغه آمیز که‌کاملا موهوم وافسانه‌ای به‌نظرمی‌رسد مدتی برابرسی وشش وهزارسال سلطنت کردند. باتوجه به‌این رقم افسانه‌ای وغیرقابل قبول‌سنوات سلطنت وحکم روایی‌فرمان روایان دیگر مذکور درفوق تا پادشاهی **پول** کاملاصحیح ومنطبق با واقع جلوه‌گری می کنند ؛ ودانشمندان عصرجدیدآغازسلطنت سلسلهٔ ماد را دوهزار وچهارصد وپنجاه وهشت ویادوهزارو چهار صدوچهل وهفت سال‌قبل ازمیلاد مسیح ذکر کرده‌اند ، ولی برحسب گزارش**برسوس** ، سین‌سلوس Syncellus [73] (که‌هشت صدسال پس‌ازمیلاد مسیح می‌زیسته‌است) نخستین پادشاه ماد (ازهشت‌تن) زوروآستربوده‌است. دراین‌مورد وی ازاظهارات وعقاید الکساندرپولی‌هیستورپیروی نموده‌است. اظهارات **سین سلوس** درست شبیه یادداشت های **پانودوروس** Panodorus می باشد که **زوروآستر** را نخستین پادشاه مادیان خوانده وبه وی‌علم **برآوردنجوم** رانسبت می‌دهد . چنانچه ما تناقضات بین‌نقل قول **اوزبیوس** راکه به‌نحوی روشن هشتاد وشش پادشاه نخستین را ازمادیان جدانموده و**سین سلوس** کسی که هشتاد وشش پادشاه را یکایك به اسم و در سلسلهٔ پادشاهان مادی‌برشمرده ، اما بعد زوروآستر وهفت پادشاه بعدازوی را کلدانی خوانده وبرای‌آنان یك‌صد ونه سال شمسی تعیین نموده ، درحالی که اوزبیوس‌دوصد و بیست‌وچهارسال‌سلطنت‌برای‌آنان‌ذکر کرده، مورد رسید گی‌قرار‌بدهیم، به‌طورقطع باید

1) *Chronogroph . T.I,P. 147. ed. Bonn* :-

اظهار کنیم که یا اظهارات **سین سلوس** موردتباهی ودست‌بردگی قرار گرفته ویا این که وی خود شخصاً این‌اظهارات را به میل خود تغییرداده است. این‌خود مسئله‌ای‌است که‌آیا **الکساندر پولی هیستورو بروسوس** خود رأساً مبادرت به ذکر این مطلب که **زوروآستر** نخستین‌سلطان سلسلهٔ مادیان است، نموده‌اند، یا این که‌این‌مطلب‌یك استیضاح نویسندگان بعدی است؟ این‌موضوع کاملا مفهوم و روشن نیست که آیا این **زورو آستر** مادی که بربابل سلطنت‌می‌کرده ، همان‌پیامبر نامداری است که مؤسس آیین زرتشت‌بوده است؟واگرما درستی و صحت اظهارات **سین سلوس** را مورد تأیید قراربه دهیم ، بعیدنیست که اشخاصی چندملقب به‌نام زوروآستربوده‌اند. زیرا مابنا به نقل قول **چرونیك لرس** دلیلی دردست داریم که یك نفر موسوم به **زورو آستر** ، سلطان بلخیان بوده وهم زمان با نینوس Ninus و سمیرامیس مشهور بوده است. طبق ترجمهٔ آمریکایی چرو نیکلر از اوزبیوس ، **سفالیون** Cephalion نقل نموده است که آشوریان نخستین کسانی بودند که برآسیاحکم رانی‌آغاز نمودند. وی‌هم‌چنین از نی‌نوس و کارهای بزرگ وی ، از تولد سمیرامیس از زاراوشت مجوس - Magus Zaravesht پادشاه بلخ، ازجنگ وی‌علیه سمیرامیس وشکست او، به‌فراوانی‌سخن می‌راند . سفالیون می گوید ، مدت سلطنت نی‌نوس پنجاه و دو سال بوده و پس از وی سمیرامیس چهل ودو سال سلطنت کرده است. سمیرامیس برگرد بابل حصاری کشیده وسپس مبادرت‌به جنگی نامیمون‌علیه هندیان نموده است. سین سلوس (I,P.315) چنانچه به‌نظرمی‌رسد بامختصرنمودن این‌پیام ونقل قول‌ها ، شکل اصلی وحقیقی آنها را تغییر داده و نازیبا ساخته است . زیرا وی سال تولد **سمیرامیس وزوروآستر** را علی‌رغم گزارش‌های **اوزبیوس وسفالیون** ، درپنجاه ودومین یعنی‌آخرین سال‌سلطنت **نی نوس** تعیین نموده است، که‌کاملامحال وبی‌معنا است. تا اندازه‌ای اختلافات‌موجود دربارهٔ **زوروآسترمجوس** که معاصر **سمیرامیس** بوده ، مربوط به **موسای چورنی** Moses of Chorene (**جلدیکم ، صفحه۸۷، چاپ ونیز**)می‌باشد.وی‌می گوید دریکی ازتابستان‌هایی که سمیرامیس درارمنستان به‌سرمی‌برد با مجوسیان و **زرادشت**

Zradasht فرمان روای مادی که بر آشور ونینوا Niniveh حکومت می کرده اختلاف پیدا نموده و برسرزمین آنان حمله برد ؛ اما در جنگ شکست خورده و به ارمنستان فرار کرد وسپس **نین‌یاس** Ninyas اورا کشته وامپراطوری وی راتصاحب کرد . **موسای چورنی** دراینجامبادرت به توصیف جنگی که **سفالیون** ذکر کرده ، می‌نماید. وی‌نیزمانند سایرین‌نخست ازتولد سمیرامیس، جنگ وی علیه‌زوروآستر که درآن فاتح‌شده وبالاخره‌ازجنگ‌وی باهندیان‌سخن می گوید . اومی گوید : ماری‌باس کاتی نایی Maribas of Catina حقایق را از منابع کلدانی کــه سنن و رسوم ارمنی‌ها راکاملا تأیید وحفظ نموده ، اخذکرده است. سپس وی ادامه می‌دهد، (جلد یکم صفحهٔ ۳۹): ــ « یك زرادشت، یك مجوسی وپادشاه بلخ، که مادی‌بوده ، می گوید که **زروان** Zervan مؤسس وپدرالوهیات بوده است؛ وبسیاری‌چیزهای دیگردربارهٔ وی گفته شده که دراینجا قابل بحث وتکرارنیست . »

اجازه بدهید دوباره به**سفالیون** ، کسی که متأسفانه سال‌تولد وعصر زندگی وی روشن نیست ، به پردازیــم (Müller, Fragm-Hist, Gr., III,P-68 and P.652) وی‌درمیان منابع موثق خویش‌نامی از**کتزیاس**Ctesiasبرده است . بنابراین ما باید توسط**کتزیاس** دنبالهٔ داستان سمیرامیس و حملهٔ وی‌را به زوروآستر بدست آوریم؛ چنانچه درآثار **دیودوروس** نیزنامی ازوی‌آمده وازقول وی‌ذکری در این‌مورد به‌عمل‌آمده است. وی‌مبادرت به ذکر فتوحات نی‌نوس (BK . II ,2 Seq) نموده‌وضمن گواه‌آوردن کتزیاس می گوید که بلخ‌به تنهایی‌درمقابل‌وی‌مقاومت ورزیده است . به‌این‌دلیل جنگ علیه بلخ رامتوقف‌ودراین ضمن‌نینوا را بدست‌آورده است . دراین موقع‌حادثهٔ‌پیدایش سمیرامیس‌آن‌سان که **دیودوروس** مطابق اظهارات‌سفالیون (دربخش‌های چهارم وپنجم) نقل کرده ، پیش‌می‌آید . سپس‌نوبت به تدارکات جنگ توسط نی‌نوس ، تاراج وتاخت وتازبه بلخ توسط حیله‌های جنگی‌سمیرامیس که‌بالاخره منتهی به‌فتح بلخ می گردد ، ازدواج سمیرامیس ونی نوس، تولدنی‌نیاس ، و سر انجام مرگ مؤسس‌نینوا می‌رسد؛ بعدازآن نوبت‌به‌پی‌ریزی‌بابل‌توسط سمیرامیس ، اردو کشی

او به هند ودرآخرمرگ وی می‌رسد . ما دراین‌جا به‌خوبی ملاحظه می کنیم که‌آنچه ازسفالیون‌نقل‌شده ، بسیارمختصر تروخلاصه تر ازآنست که‌ازمجموعهٔ نگارشات کتزیاس وسیلهٔ دیودوروس‌نقل‌شده‌است. **دیودوروس** ، درپیرو نقل‌قول از **کتزیاس**‌از **اوکسی ارتس Oxyartes** به‌عنوان پادشاه بلخ نام می‌برد ، بدون‌آن که‌اشاره‌ای به‌مناسبات و روابط خویشاوندی وی با زوروآستر مجوسی که سفالیون طبق نوشته های اوزبیوس ، موساچورنی وسین‌سلوس وی‌را بانام‌پادشاه‌بلخ خوانده‌اند، بنماید. نظر به‌اینکه‌اظهارات سفالیون می‌تواند تا اندازه‌ای مورد اعتماد باشد ، چه بسا مابه تصادفاتی که موجب این تغییرنام از زوروآستر که کتزیاس نام‌برده ، تا او کسی‌ارتس که دیودوروس به‌جای‌آن ذکر کرده ، دست‌یابیم . با مورد بحث قرار دادن فرض صحت اظهارات دیودوروس ، علل‌چندی ظاهرمی‌شود ، ـ نخست، ماری‌باس **Maribas** (منبع موثق موساچورنی) دراثرخویش از زرادشت مجوسی **Magian Zradosht** ونبرد وی‌باسمیرامیس‌سخن رانده‌است. دوم‌اینکه، نقل‌قول‌های **ژوستین Justin** ، **ارنوبیوس**[۷۴] **Arnobius** وتئو **Theo** که تماماً مثل اظهارات سین‌سلوس، چرونی ودیگران اززرتشت مجوس‌به عنوان پادشاه‌بلخ صحبت می کند، نمی تواند ندیده گرفته شود. باتوجه به مختصر بودن مطلب چنین‌نتیجه گرفته می‌شود که یا دیودوروس‌درنگارش‌نام **اوکسی ارتس** به‌جای **زوروآستر** پادشاه بلخ‌دچاراشتباه شده ، یا این که کتزیاس واقعاً از او کسی ارتس به عنوان پادشاه بلخ وهم زمان نی‌نوس وسمیرامیس نام برده ، و این سفالیون و دیگران هستند که‌وی را زوروآستر نامیده‌اند .

به‌هرحال اگر ما کتزیاس را کنار بگذاریم، سایر نویسندگان، زوروآستر مجوسی‌را **معاصروهم‌عهد نی‌نوس** وسمیرامیس‌خوانده‌اند. چنانچه زمان‌سلطنت‌نی‌نوس وسمیرامیس‌را در سال ۱۲۷۳ قبل ازمیلاد،آنطور که اکنون مطمح نظرات، بگیریم -

۷۴) وی‌از تزیاس به‌منزلهٔ منبع‌استفادهٔ خویش در مورد زوروآستربلخی نام‌برده وکتابی‌راکه درآن این‌پیامها یافته‌شده، ذکرمی‌نماید وازهدفهای ساحری‌که بین‌آشوری‌ها و بلخیان وجود داشته صحبت می‌نماید، درحالی‌که نه‌سفالیون ونه دیودوروس هیچ‌کدام متوجه این مقوله نشده وازآن ذکری به‌میان نیاورده‌اند .

See gutschmid P.100; Brandis, « on the Historical gain form)
عهدزندگی *(the Deciferment of the Assyrian Inscriptions,» P-15 ,*
زوروآستر مقارن بانیمهٔ قرن‌سیزدهم قبل‌از میلاد می‌شود، در حالی که‌دیگران دورهٔ
زندگی‌وی را قرن‌هشتم و نهم قبل از میلاد می‌دانند (**Compare Eusebius,
Chron. II,P.35 ed.Auch; Praep Evang . X,9 a difference
of 700 to 800 years)** .

مهم‌ترین علت ویژه‌ای که باعث اشتباه یونانیان گردیده آنست کــه آنان
زوروآسترمجوس را معاصرسمیرامیس دانسته وپادشاهی ملك بلخ‌را به‌وی‌نسبت‌می‌دهند؛
درحالی که درمتن‌های اصلی زوروآستر فاقدمقام سلطنتی (یاپادشاهی) بوده و توصیف
مقام وی‌با کلماتی نظیرعالی‌شأن‌وعالی‌مقام‌تر ازهمه، ذکرشده‌است. درحالی که‌به‌عکس
از گشتاسپ همانند پادشاهی که زوروآستر در زمان وی به‌ذروهٔ شهرت رسیده و آیین
مقدس خودرا نشر و توسعه داده ، یاد می‌شود. تنهاراه حل‌این مشکل آنستکه ما مقام
پادشاهی گشتاسپ و پیامبری زرتشت را درهم‌آمیخته ونام آنها را پشت هم قرارداده و
بگوییم که زوروآستر- گشتاسپ خود پادشاه بلخ‌نیز بوده است .

اگر نقل‌قول **سین‌سلوس** درست باشد، دارای یك زوروآسترمادی هستیم که
پادشاه بابل بوده ودر دوهزار وچهارصدو پنجاه‌وهشت سال قبل‌ازمیلاد ، ویك‌زوروآستر
که‌پادشاه بلخ‌بوده ودرسه‌هزارسال قبل‌ازمیلادمسیح می‌زیسته‌اند واگرچنانچه هم‌زمان
بانینوس بوده دریك‌هزار و دوصدوهفتاد وسه‌سال قبل ازمیلاد مسیح می‌زیسته است . اما
مشکلات به‌اینجا خاتمه نمی‌یابد . مصنفین کتاب ــ *Pseudo - Clementinian* «
Recognitions که ترجمهٔ لاتین آن هنوز موجـود است ـ و ــ *Clementian* «
Homilies » (که این هم‌هنوز دریونان موجودبوده وطبق تحقیقات دوقرن‌پس‌ازمیلاد
نوشته شده است) ، دارای بعضی موارد و نکات مشابه و همچنین نقل‌قول‌های مخالف
یکدیگرند، مثلا درپیامی که ذیلا ذکر می‌شود[75]، زرتشت‌را **بامس‌ریم Mesraim**

75 Recogn. Clement. IV, 27:»
ازیکی‌ازآنان(پسران‌نوی Noë) که موسوم‌به‌چام بود، فرزندی به‌نام مس‌ریم«مصر» پدیدآمد که
ازاومردم مصروبابل‌وپارس به‌هنرساحریت دست یافتند. وی درزمان‌خودش به‌زوروآسترشهرت
داشته وهمچون‌استادفن‌سحرموردتحسین بودوتوسط وی‌کتاب‌های بسیاری دراین‌موردنگاشته‌شد.

فرزند چام(شام) Cham (vide « Recognitions») یا با **نمرود** Nimrod (vide «Homilies of Clemens») ، یکــی دانسته است . سپس نــوبت به نویسندگان کلیسایی می‌رسد که همگی دراین مورد اسامی گوناگون کاربرده و عقاید مختلفی ابراز می‌دارند: چنانچه زرتشت را در کتاب ـ *Historia Scholastica in* «*Genesim,39*» ازچام‌ودر کتاب «*Hreggorius Turonus Histaria,I,5*» ازچوس Chus ودر کتاب «*Epiphanius, Panar P.7*: *Procopius Gaz,in Gen.,XI*» ازآشور Assur خوانده‌اند . «Recognitions» می‌گــوید : ـ « این زوروآستر زندگی خویش‌را ازنسل چهاردهم‌آغاز کرده ودر نسل پانزدهم‌فوت نموده ، زمانی که تور Tower (متعلق به‌بابل) ساخته شده ویك‌اغتشاش زبانی حکم‌فرما بود.» اما ازاین چهارده‌نسل، ده‌نسل متعلق به‌فاصلهٔ‌بین‌آدم تا نوح‌بوده و بعدنوبت به‌نسل‌های چام،چوس ونمرود می‌رسد؛ اما نسل‌آخرمعلوم نیست که متعلق‌به‌که بوده است. تمامی این تعیین هویت‌های زرتشت و کوشش نویسندگان کلیسایی وغیره در این راه تنها برای‌آنست که عقیدهٔ خودرا درمورد انحصار ومبدأ هنرساحریت درفامیل‌چام، ثابت نمایند. نسبت دادن فن‌ساحری ازفامیل چام به‌زوروآستر، بدون‌درنگ، این‌مطلب را که وی متعلق‌به دوران‌ابتدایی‌تمدن بشری‌وطبق‌پیام‌های ذکرشده متعلق به‌طایفهٔ پارسیان ـ مادی‌است، ثابت می‌نماید. واما بحث دربارهٔ این که مادها سرچشمه از ژافت Jophet یافته‌اند و درجن‌سیس‌دهم بند دوم (Genesis X,2) نیز تأییــد شده ، لازم است . مصنفین « Recognitions » برای اثبات فرضیه‌های خود اصلیت پارسیان‌را به‌چام ومس‌ریم می‌رسانند. درحالی که‌آنان به‌این‌مطلب که ساحریت چامی که محتوی علم‌ستاره‌شناسی وجادوکاری بوده باساحرینی که به‌زوروآستر نسبت داده می‌شود، اختلاف دارد ، توجه نکرده‌اند. چه‌بسا که نشان وخاطره‌ای از زوروآستر شاه‌مادی در بابل که از منسوبان نی‌نوس (که به‌نظرمی‌رسد همان نمرود باشد) بوده دربلخ به‌نظراین‌نویسندگان بی‌مایه رسیده و در نتیجه تصوری از وجود یك‌پادشاه زرتشت‌نام دربلخ نیز نموده باشند . این مسلم‌است که هیچ‌گونه رد پا و نشانهٔ تاریخی در تمام مبارزات فی‌مابین بلخ ، نینوا و

بابل باقی نمانده است ؛ وتنها موردی که می‌توان با در نظر گرفتن وسعت شیوع عقاید زرتشت درعهد باستان بدست‌آورد، و روی آن اتکاء ورزید آنستکه به هرحال زرتشت خیلی‌زودتراز زمان سلطنت هخامنشیان، می‌زیسته است .

در مورد زوروآستر ، اختلافات وتناقضات بسیار فاحش‌وقابل ملاحظه‌ای‌بین مقالات و نوشته‌جات دو کتاب «*Recognitions*» و «*Clementinian Homilies*» . وجود دارد . درکتاب نخستین زوروآستر بصورت «اشعه‌گیرروشنایی ازستارگان[۷۶] معرفی شده ویادآوری می کند که وی کراراً این عمل را انجام می‌داده است . زمانی که وی به‌این‌کار مشغول بوده توسط دیو**Deava** درمیان آتش (آسمان‌درخش) کشته می‌شود» . در کتاب دومی به‌عکس ، «زوروآستر بصورت کسی که درخواست تسلط و حاکمیت ازستاره‌ای که دیو ازآنجا بافنون ساحری بردنیا حکمرانی می‌نماید، طلب می کند ، جلوه گر شده است . ولی دیو، آتش سلطنت را جاری ساخته و درنتیجه او (یعنی نمرود=زوروآستر) فوراً دریده می‌شود . این مرگ توسط اشعهٔ رعد وبرق، ما را به **خداسازی‌فرضی Apatheosis** یا **تجلیل** و حمد از زرتشت که بر جایگاه بدنش معبدی (؟) درپارس برپا شده است ، راهنمایی می کند . آنان بدین وسیله‌برای نخستین بار **تسلط وحاکمیت دنیایی** را بدست‌آوردند[۷۷] وبعد ازآنها نوبت به‌بابلی‌ها رسید که با دزدیدن مشعل‌آتش ، فرمان‌روایی بردنیا را نیز تحصیل کردند» . درمورد

۷۶) این‌مطلب، پایری‌کاس **pairikas**راکه منطبق‌باتیریشت (**Tir .yt . § 8**) است،به‌خاطر می‌آورد .

۷۷) افسانه‌های دیگر نیز به همین ترتیب از مرگ‌زوروآستر نام می‌برند . چنانچه کتاب **Cronicon Pasch., Vol . I,P. 67, ed. Bonn :** چنین می‌گوید . « از فامیل وی (نی‌نوس) زوروآسترهای (کلدانی) بسیارنامور ومشهوری برخاستندکه به‌هنگام مرگ تقاضا می‌کردندکه باآتش آسمانی ازبین بروند، چنان‌که پارسیان می گویند. «اگرآتش مراازبین برد، مرابیر و از من استخوان هایی سوزان باقی‌بگذار، زیرا تا زمانی‌که استخوان‌های مرا تونگاه می‌داری، حکم‌فرمایی ازسرزمین ماناپدید نخواهدگشت». واوبه درگاه اوریون‌نیایش را ادامه می‌دهد تااین‌که توسط آتش‌آسمانی‌کشته می‌شود. پارسیان نیزبه‌همین‌طرزکه به‌آنان پیشنهاد شده، عمل‌نموده وتااکنون خاکستر جسداورا نگهداری نموده‌اندوهنوز است‌که هنوز باقی است .»

Comp. Cenrenus, V. I,P.29, ed Bonn; Anonymus vor Malalas (I,P.18, ed Bonn) and Suidas. v.zoroastres .

وقایع وچگونگی‌های بعدی کتاب «*Recognitions*» بسیار به‌اختصار سخن رانده‌است. ولی به‌هرحال هردو کتاب به‌طرزی مخصوص و کاملا عجیب وغیرقابل‌قبول‌اززوروآستر نام برده‌اند ، ونقل قول‌های فوق دلیل روشن وقابل قبولی برصحت این گفتاراست . در کتاب « Recognitions » زوروآستر را در زبان لاتین به **وی‌ووم سی‌دوس** Vivum Sidus (آلمانی‌آن‌زوروناسترون Zoronastron می‌شود)، «ستارهٔ‌زنده» یاستارهٔ‌حیات‌بخش‌ترجمه نموده است . و کتاب «Clementinian - Homilies» زوروآستر را به **زوزاروتواستروس** «Zosa roe tou asteros» به‌معنای ستارهٔ طوفان‌زا(**طوفان‌زندهٔ‌ستاره**) برگردانیده است . احتیاجی به‌این نیست که بی‌معنایی این کلمات و تشریح های دو کتاب فوق‌الذکر بیش ازاین‌خاطرنشان‌شود . اما دربارهٔ آتش‌ودرحقیقت‌آتشی که‌ازآسمان‌فرود می‌آید ، بایستی گفت که نشانه وسمبل سلطنت بوده و تنها نکتهٔ درست و قابل‌تأیید گفتارهای کتب‌فوق‌الذکر است . زیرا ورانای (Hverana)شاهان یك نوردرخشنده‌ای است که از اهورا سرچشمه می گیرد .

دیوچری سوستوم

دیوچری‌سوستوم‌اهل‌بی‌تی‌نیای Bithynia پروس Prusa و رفیق پلوتارك ، کسی است که در زمان امپراطور رومی تیان Domitian جلای وطن نموده بود ، ولی درزمان نروا Norva دارای اقتدار واختیار فراوان بوده است . در کتاب‌خویش به‌نام « **بوریستنین‌اوراتیون** *Borysthenian oration*» Tome, P. 60 Seq.,) edition of Dindarf) افسانهٔ غیر مستندی از مجوس را که ارزش رسیدگی دارد ، ذکر نموده است . من در این جا پیام مورد بحث را با حذف قسمت های غیر ضروری وحواشی زاید ذکر می‌نمایم . **دیوچری سوستوم** ، پس از صحبت دربارهٔ امپراطوری الاهی که شامل جهان مخلوقات است به این مطلب پرداخته و می گوید :

«افسانهٔ شگفت انگیز دیگر ، دربارهٔ تبریکات وتقدیسات‌عجیب مجوس‌است : کسی که این خدا را همانند نخستین‌خدا و والاترین رهبر کامل‌ترین ارابه‌می‌شناسد». اومی گوید «ارابهٔ هلیوس Helios جوان‌تر بوده وبرای تمامی مردم قابل رویت‌است،

نه‌یونانیان ، نه‌هومر ونه‌هه‌سیود Hesoid ، هیچ کدام نتوانسته‌اند آن‌سان که‌زرتشت وفرزندان وی ، که پیروان نخستین وی بوده‌اند ، اسب‌ها وارابهٔ محکم زیوس را آن چنان تمجید وستایش ارزنده ودرخشنده‌ای‌بنمایند . پارسیان می گویند که‌زوروآستر به‌علت علاقه وعشق عمیقی که به‌عدالت ودانش داشت ، اجتماع را ترك نموده و به کوه پناه‌برده‌ودرآنجا گوشهٔ‌انزوا گزید . سپس این کوه بر اثر فرو افتادن آتش عظیمی از آسمان شروع به‌سوختن نموده و شعله‌های آتش آن هم چنان افزون و بی‌کاست باقی ماند ؛ تااین که شاه ورؤسای قوم پارس به‌قصد پرستش خدا رو به‌سوی‌آن آتش عظیم و پرهیبت آوردند . آن‌گاه زوروآستر بدون احساس خطر ازآتش باوقار به‌سوی آنان روان شده وآنان را دعوت به‌آرامش نمود ، و از آنان خواست تا برای خدا ، قربانی پیش‌کش نمایند . سپس وی شروع به‌صحبت با کسانی که مشتاق ودوستدارحقیقت‌بوده ومستعد مکالمه باخدا بودند ومجوس را به‌عنوان کسی که می‌داند چگونه‌الوهیت[۷۸] را نیایش کند (ونه‌مثل یونانیان که‌ازروی‌جهل وی‌را باترجمهٔ نامش‌جادوگرمی‌خوانند)، نمود . مجوس ، درکنار سایر وظایف‌محوله واوامر مقدس ، برای زیوس یك‌دسته‌اسب وبرای هلیوس یك اسب نی‌سی‌ینی Nisaein (که ازجمله زیباترین وقوی‌ترین‌اسبان آسیایی هستند) پرورش داده وتربیت نمود . این افسانه‌باکلمات وتوصیفات گستاخانه‌ای توسعه وافزایش یافته است : «این‌تنها ارابهٔ جهان‌است که توسط‌قوی‌ترین وبزرگترین ارابه‌رانان رهبری شده و همیشه وبدون ایست در کلیهٔ ادوار به پیش رانده می‌شود . حرکات جزیی خورشید وماه در خط سیرهای مشخص ومعین ، تنها مواردی از جنبش وجا به‌جا شدن جهان است که به‌نظر مردم عادی می‌رسد». دیو، تأمل کنان، دست به تصنیف سرود مشرکانهٔ‌این دسته‌اسبان ، همراه باآوازهای خوش هلنیستیکی‌زده است . اسب نخستین بالدار ومظهر وسفیر زیبایی ، عظمت و سرعت بوده و نزد زیوس مقدس است . این اسب باروشنایی خالصی رنگ گرفته و خورشید و ماه و سایر ستارگان نشانه‌های وی هستند . اسب‌دومین که‌بسته به‌اولی وهم‌دهنه بااوست وبعد ازهر Here

۷۸) دیو، Dio درجای دیگری نیزچنین تعریفی‌را از زوروآستر نموده است.

نوبت اوست ، آرام و ملایم بوده ، وازنظر سرعت وقدرت در درجهٔ دوم قرار دارد : رنگش سیاه بوده وتنها قسمتهایی از بدن وی بااخذ روشنایی ازهلیوس ، می‌درخشد . اسب سومین نزد پوسه‌ئیدون Poseidon مقدس بوده و از دومین آهسته‌تر می‌تازد . شاعران وی‌را به‌گاسوس Pegasus می‌خوانند . اماچهارمین ، خشك ، غیرمتحرك وبی‌بال بوده ومتعلق به‌هس‌تیا Hestia می‌باشد . با وجود این آنان (مجوسیان) این قسمت‌رانپذیرفته ومی‌گویند که این‌اسب نیزبه ارابه مهارشده است. وی‌درجای خود ساکن مانده قطعه الماسی رامی‌جود . اوبه زمین‌چسبیده شده ودواسب دیگر به‌طرفش خم‌گشته‌اند ؛ درحالی که اسب‌نخستین ودگراسبان‌هم چنان که‌گویی به‌گرد میدانی چرخانده‌شوند، به طورمداوم درحال گردش وچرخش هستند. این گردش هم‌چنان به طرزی‌آرام جریان خواهد داشت تا این که زمانی حریقی‌بزرگ دردنیا، معلول ازعلت نخستین ، (همانند فی‌تون هلنیکی Hellenic Pheaton) ویا سیلی‌وسیع وبهناور معلول‌ازسومین علت (همانندیوکالیون Deucalion) پدیدآید. به‌هرصورت، تمامی اینها ، نظیر تصورات مردم ، وقایعی اتفاقی نیستند ، بلکه طبق رأی و تصمیم **رانندهٔ خرد‌مند ارابه ،** به‌مرحلهٔ عمل درخواهد آمد . هم زمان با حرکات و جنبش جهان ، حرکات وتغییرحالاتی نیزدراین چهاردیده می‌شود ، تا این که حالاتشان تطبیق یافته و تابع قوی‌ترمی گردند . پرواضح است که این‌پیروزی نصیب‌اسب نخستین که قوی‌ترین، سریع‌ترین‌وزیباترین اسبان‌بوده واز روز نخست طرف‌توجه ومنتخب زیوس‌بوده‌است ، می‌گردد . چون‌این اسب دارای کلیهٔ امتیازات برندگی بوده وبه طور طبیعی آتشین خواست . درظرف مدت کوتاهی‌آنها را ازهم می‌درد ، چنان که گویی از موم ساخته شده بودند؛ درحالی که طبق‌محاسبهٔ ما آنان ازموجودات ازلی، لایتناهی‌وجاویدهستند. اسب‌نخستین علاوه برحفظ خصوصیات خویش ، جوهرهٔ سایراسبان رانیزاخذمی‌نماید. وی باکسب این‌پیروزی ، از وضع نخستین خود درآمده وبس بزرگ‌تر ، قوی‌تر ، سریع‌تر ودرخشنده‌تراز روزنخست‌می گردد ؛ وی‌ازاین پیروزی‌بزرگ‌وسرمست گردیده وآن رانه‌ثمرهٔ کوشش نیروهای ازلی‌ونه حاصل سعی‌نیروهای فانی می‌داند، بلکه‌نتیجهٔ

همت خویش می‌شمارد . به‌هرحال با به دست آوردن این پیروزی خوشحال ، مغرور و متکبر گشته و به‌علت قدرت وارزش فوق‌العادهٔ خود نیاز به فضای وسیع‌تری‌پیدامی کند. مصنف با نقل وروایت‌این‌افسانه وتشریح خوی‌حاصله ازپیروزی‌این حیوان ، از نامیدن اسم حقیقی وی که روان **ارابه ران** یا شاید **فهم او** ویا وجوداوباشد ، هراس‌دارد ».

به نظرمی‌رسد، تا اینجا، شرح و توصیف دیو چری سوستوم از مجوس پایان می‌پذیرد . خیلی‌مشکل است به‌توان‌فتواداد که چه‌اندازه ازاین افسانه‌منطبق باحقیقت بوده و ازمدارك واسناد حقیقی اخذشده باشد وچه‌اندازهٔ‌آن اضافی‌بوده وتوسط مدیحه سرایان‌یونانی اضافه گشته‌است؛ زیراتشبیهات واستعاراتی‌مثل زیوس، هر، پوسه‌ئیدون، هس‌یتا ، په‌گاسوس و بالاخره شاهدآوردن‌هایی ازهلنیك،فی‌تون ودیوکالیون کاملا غیر منتظره‌است. یاممکن‌است تمامی این افسانه را **دیو** سروده وتصنیف آن را به مجوس نسبت داده باشد، یابه‌عکس، ممکن است که دیو کسی که ازآشنایی و تبحر مجوس از عجایب و شگفتی‌ها صحبت می دارد ، این مطالب را از «**شگفتی‌های میتراییگری**» «Mithraic mysteries» که درآن زمان درروم شیوع‌کامل داشته است ، اقتباس نموده باشد. این ایدهٔ ارابهٔ چهار اسبه که وسیلهٔ خدا رانده می‌شود ، مخالف و متضاد نظریات وعقایدمجوسیان نیست. هادر متن‌های اصلی اوستا شواهدی داریم که آناهیتا ارابه ای را که وسیلهٔ چهار اسب سپید کشیده می‌شود ، (Abân yt., §§ 11,13) ونمایندگی باد ، باران ، ابرورعد (ibid § 120) را دارند، به‌پیش می‌راند . هم چنین میترا، دسته‌ای مرکب‌ازچهاراسب سپید را که سم‌های‌جلویی‌آنها ازطلا وسم‌های عقبی‌آنان ازنقره است به‌پیش‌می‌راند. (Mihr yt, § I25) . دربارهٔ سراوشانیزچنین چیزی گفته شده‌است ، (یسنای‌پنجاه‌وهفتم، بندبیست‌وهفت:. اگرچه وی‌توسط بازهایی تندپروازازهمه‌بیشترمی‌راند) . بنابراین‌با توجه به شواهدی که فوقاً دربارهٔ آناهیتا ، میترا وسراوشا آورده شد، بایستی‌این امکان راموردتوجه قرارداد که‌چه‌بسا درمتن‌های کتاب‌مقدس زرتشت که اکنون مفقود شده ودر دست نیست، سروده‌ای را که دیو نقل کرده با احتمال کم‌و بیش دست‌بردن واضافه‌و کم کردن ، وجود داشته است.

این چهاراسب رابه سادگی می‌توان به‌چهارعنصرروشنایی ، هوا،آب وزمین تعبیروتفسیرنمود. اتحاد وترکیب روشنایی وهوا به خاطرما ترکیب میترا (آن‌چنان که‌اغلب‌درمتن‌اوستادیده‌می‌شود)را که‌نمایندهٔ روشنی، وراماکاسترا **Rama Qastra** (**Vayush uparo kairyô**) را به خاطر ما می آورد ، (-;- **Ram yasht** **§ 54 Seq**).چه‌بسا اینان‌همان‌سان که به‌صورت جنگ جویانی‌توانا ونیرومند تشبیه شده‌اند،به‌سان اسبانی‌دورپرواز، بالدار، قوی، درخشنده وزیبانیزتشبیه شده‌باشند؛ زیرا ما دریشت‌ها شاهدمواردی‌هستیم که درآنها، تیشتره و ورترغنه **Vere - thraghna** در قالب اسبانی بـه شکل فوق ظاهر شده‌اند . **(Tir yasht § 18 ; Bahram—** **yasht.,§ 9)**.

به‌هرحال ما دارای شرح دیگری دربارهٔ ارابهٔ زیوس کسی که ازقرارمعلوم با اهورامزدا یکی‌است هستیم ؛ و آن در قسمت‌های سوم و دوازدهم دایرة المعارف کسه‌نوفون **Xenophon** است، جایی که‌یك‌ارابهٔ سپید ــ که‌اسب‌های‌ارابه نیزازآن رنگ یافته‌اند ــ با افسارهای زرین به حالت دسته جمعی حرکت کرده و نزد زیوس محترم می‌باشند .

به نظرمن‌آن‌چه را که دیوچری سوستوم دربارهٔ درخشندگی اسب نخستین گفته ودرحکم روان ارابه‌ران است، با عقاید مجوسیت هم‌آهنگ است . این فره‌وش اهورا مزدا **Fravashi of Ahura Mazda** است که از آن در **فروردین‌یشت** صحبت می‌شود (*Farvardin yasht, §§ 80 ،81*)

مهم‌ترین قسمت نگاشته‌های دیوچری سوستوم ، مواردی است که دربارهٔ زوروآستر گفته است. وی‌به علت علاقه و عشق ژرفی که به عدالت و دانش داشت ، به کوهی پناه برد که ازآتشی که ازآسمان برآن فروافتاده بود، مشتعل داشت. وازهمین کوه بود که وی ظهورخود را به شاه[۷۹] اعلام کرده والهامات خود را آشکارساخته وکار خود را آغازنمود. دیواین را ازکجا نقل کرده است؟ من‌فکرمی کنم دوران زندگی

(۷۹) درهمین‌کتاب، خاطرنشان‌خواهم ساخت‌که منظوردیویا منبع استفادهٔ وی‌ازشاه فوق‌الذکر پدرداریوش نیست .

عزلت نشینی زوروآستر در کوه هم چنان که بارها خوانده وتذکرداده‌ام **در وندیداد** *(Vend. Farg.XIX, 4)* **وبوندهش** *(Bundhish,P,52,I,5, P،58،I,5and-* *P،79,I, 10)* ذکر شده‌است. پورفیریوس (در De antronymph, c-6,) پس از اوبولوس Eubulus ، تنها کسی است که‌غارمیترارا که در کوهی در **مجاورت پارس** قراردارد ،پناهگاه زرتشت دانسته و به‌شرح‌آن پرداخته‌است.

کوه‌آتش فشانی که زوروآستر ازآن‌فرودآمده است، به‌خاطرما تورن–بوش thorn–bush سوزان‌موسا رامی‌آورد؛ من‌هرگزنمی‌توانم شاهدی‌برای این‌مورد در اوستا پیدا کرده وارائه نمایم،اگرچه ممکن‌است‌پیامی دربوندهش‌یافت‌شود که‌اشاره‌ای به این‌مطلب نموده باشد.

بخش هشتم

تمدن ایرانیان خاوری درزمان باستان «۱»

Eastern Iranian Civilization in ancient times .

مقدمهٔ دکتر گیگر .

در کتاب تاریخ خود به‌نام «تمدن ایرانیان خاوری در ادوار کهن » مذهب اوستایی را به‌طور مختصر درچند برگ توصیف وتشریح نموده‌ام. زیرا برای من امکان نداشت که صفحات مختصر کتاب خودرا که ویژهٔ تمدن آنان بود ، وقف تشریح کامل وهمه جانبهٔ مذهب ایرانیان آن‌زمان بنمایم. ولی‌درترجمهٔ انگلیسی این کتاب فرصت رامغتنم شمرده‌وبخش‌های‌جالبی که شامل‌نژادشناسی‌وزندگی نخستین-Ostiraniche Kultur, PP. 167-422)آنان است، شرحی‌هم‌دربارهٔ مذهب‌عهد اوستا-موضوعی که برای خوانندگان کنجکاو وبه‌ویژه برای زرتشتیان پارسی و هندی دارای اهمیت زیادی است- باپرداختن به‌اصولی که راهنمای من در تشریح‌کامل و استادانهٔ آن‌بود ، نگاشته‌ام. کوشش من‌در تدوین‌این کتاب تماماً صرف نگارشی ساده ، صریح و روشن شده وسعی نموده‌ام تنها ازمتن‌های اصلی‌اوستا برای روشن نمودن مطالب استفاده نموده وازاشاره ویادآوری سایرمنابع متأخر که به‌طورحتم بکریت متن‌اوستا رانداردِ ، خود داری نمایم .

(۱) ـ این قسمت توسط دستور دکتر داراب پشوتن سن جانا از کتاب دکتر ویلهلم گیگر دانشمند خاورشناس آلمانی واستاد السنهٔخاوری دانشگاه برلین‌ترجمه شده‌است .

ملاحظات کلی

باتوجهی دقیق به‌آئین‌های دنیا و به‌ویژه ادیان ملل کهن سال آسیا ، چنین مستفاد می‌شود، که هیچ‌یك ازآنان هرگزدارای پاکی وبلند نظری افکار مذهبی ملت اوستا نبوده‌اند . ما در هیچ کجا نمی‌توانیم شاهدیك چنین یکتاپرستی محض، ایمان برالوهیتی این‌سان آزادانه ومباحثی روحانی‌بااین ارج‌والا ، که مملو ازبهترین‌موارد زندگی ونکات اخلاقی است، باشیم. دین‌بهی اوستا در خاور ایران ظاهرگشته و بانام جاویدان زرتشت قوام‌یافت. چنین به‌نظر می‌رسد که شخص زرتشت این‌آئین را به‌حد کمال رسانیده درمیان مادهاتوسعه داده واز آنجا به‌سایر ایالات خاوری نفوذ نموده و گسترش یافته است.

بنیان گذار ومؤسس هرمذهب بدون‌شك ازمباحث ومطالب گوناگون‌تاریخی ادیان‌پیشین سودجویی نموده‌است. دکترین مسیحیت، برخوردار از مذهب یهودیان گشته ومحمد ازهردو هم‌ازیهودیان وهم از مسیحیان آئین خود راغنی ساخته است . یهودیان نیزدرسیر تاریخی چندهزار سالهٔ خویش، مذهب‌خودراتکامل بخشیده وباتماس باتنهاملت یکتاپرست دربابل کم کم به‌سوی وحدانیت گرائیده‌اند. درحالی که زرتشت بنای‌آئین خودرا برمذهب کهن آریائیان ـ (هندوـایران) قرار داده است . برمبنای این‌حقیقت تاریخی از ملاحظهٔ مواردکلی که در دو مذهب زرتشتیان ایران و برهمنان هندی مشترك است ، نبایستی تعجب نمود. وظیفهٔ من‌نیست که در اینجا موارد شباهت و همانندی این دو مذهب کهن آریائیان را تشریح و تفسیر کنم ، بلکه فقط طبق ایدهٔ خویش مواردی راکه به اندازهٔ اغراق آمیزی با یکدیگر شبیه هستند . خاطرنشان می سازم .

این‌روشن است که زرتشت طبق تمایل باطنی خویش اساس مسایل و مباحث موجود مذهب آریائیان نخستین را (که به‌خوبی ازآن‌آگاه بوده) تغییرداده‌است.زیرا مفاد و رویهٔ مذهب قدیم یك‌جا تغییریافته وتنها یك‌سری نام های مشخص و ایده‌های نژادی باقی مانده است. این‌نام‌ها ازجمله مواردمقدس وسمبل‌های‌مذهب قدیم هستند.

از جملهٔ آنان می‌توان میترا ، سراوشاو آناهیتا رانام برد . [۲] . اما خصوصیات و موارد ویژه‌ای که به‌این مذهب شکل خاصی داده وآنرا در میان کلیهٔ ادیان امتیازبخشیده تماماً جدید ونوبودند. مفاد و رویهٔ دکترین جدیدکاملا براصول اخلاقی انطباق داده شده‌است. زمانی که قدرت طبیعت وخدایان مختلف به‌کناری می‌روند، نظم وترتیب و چهرهٔ بی‌آلایش وپاك‌الوهیت زرتشت ظاهرمی‌شود. درمذهب‌نخستین خدایان برابروهم تراز بایکدیگر جلوه‌گری می‌کنند. هریك ازآنان در حوزهٔ خویش حاکم و فرمان روای مطلق‌است ؛ ویابه معنایی گسترده‌تر ، هرکدام به‌هنگام ضرورت در حکم توانا ترین وبرترین‌خدایان ظاهرمی‌شوند. درمذهب جدید اثری‌از این گونه ایده‌هاموجود نیست. تمامی نیروها وقدرت‌های مختلفه درخدایی‌یکتا کسی که‌سرآمد و فرمان روابر همه است، جمع گشته و مذهب طبیعیون چندتاپرست بدینوسیله به مذهب زرتشتی یکتاپرست ، تبدیل گشته است .

مااکنون موارد ویژهٔ این‌مذهب را ذیلا مورد مطالعه‌قرار داده وبرای روشن نمودن مطالب از یسناها ویشت‌ها وسایرمتن‌های موجود استفاده می‌نمائیم .

۱ـ اهورامزدا

۲ـ امشاسپندان

۳ـ عناصرطبیعی وایزدان وابسته .

۴ـ ایزدان ستاره

۵ـ اسامی موجودات روحانی وعقاید وابسته‌به‌آن

۶ـ میترا (مهر)

۷ـ دیوها

«۲» ایزدان **Yasatas** یا اقلا یك روحانی‌که برعناصر طبیعی مثل‌آب آتش و بادفرمانروایی دارند ودرحقیقت تقدس‌آنها راروشن می‌سازند .

اهورا مزدا

شناخت اهورا - صفات اهور امزدا - استعارات و بیان‌های لطیف شاعرانه- آتش و اهورا - خورشید و اهورا - اهورامزدا و بی‌جسمی - روان اهورا مزدا - قدرت مطلق وخردآفریدگار کل - ازلیت و ابدیت آفرینندهٔجهان - اهورا مزدا و پانتئون ودایی - تشابه اهورامزدا با یهوه - تیره گی و بکریت یکتاپرستی زرتشت - اهورامزدا و امشاسپندان .



اهورامزدا ، فرمان روا و پادشاه عالم وجود بوده و با قدرتی تمام سلطنت کرده و قادر به انجام هرکاری است. وی‌همان کسی‌است که مذهب مقدس خویش را به زرتشت آشکارساخته است. ازنظر وجودی وی یك روان است. برجسته‌ترین صفات‌وی اشا «Asha» «پاکی» و «Chisti » « خرد » می‌باشد . تمـام نام وی مشخص کنندهٔ Ahura سرور و Mazda دانا می‌باشد . خصوصیات و صفات وی درونددیداد چنین بیان‌شدن شده است .

Ahura-Mazde - mainy · spénishta· dàtare· gaethanäm · astavaitinäm · ashäum!

اهورا مزدا، خجسته‌ترین روان،آفرینندهٔ جهان مریی(آخشیجی) تومنزهی.

و یا به‌طرزی مختصرتر :

Datare · gaethanäm · astavaitinäm !

آفریدگار جهان‌آخشیجی توپاکی !

در پیرو وندیداد می‌توان نخستین پیام یسنا را شاهد آورد .

Nivaedhayemi · hankarayemi· dathushô · Ahurahe Mazdào · raevato · garenäghato · mazishtahecha · vahishtahecha · sraeshsahecha · khrazhdishtahecha · khrathvishtahecha · hukereptemahecha · ashta - apanot-

emahecha . hudhaomanô . vouru-rafnäghö . yô . no.dadha. yô. tatasha. yô . tuthruye . yô . mainyush . speutotemo. (yasna I,1)

من معرفی می‌کنم ، نیایش می‌کنم آفریدگاررا ، اهورا مزدارا، برجستهٔ تابان ، بزرگترین، بهترین، زیباترین، تواناترین، داناترین، خوش‌پیکرترین وبرترین وجود پاکرا، عطاکنندهٔفراوانی،بخشایندهفرخندگی بی‌پایان ، که ماراآفریده که‌برای ما آماده می‌کند ، برای ما پرورش می‌دهد ، خجسته‌ترین روان ما .

آنچه که فوقاً اشاره شد، صفات اصلی است که طبیعت اهورا مزدا راتشکیل داده است .

وی یك‌روح است. او وجودی نیست که بتوان وی را از نظر جسمی مورد سنجش وتشریح قرارداد . اگرچه وی به‌صفاتی مثل گویایی وشنوایی و بینایی متصف است، یعنی‌سخن‌می گوید، همه‌چیزرا می‌بیند وحتا آهسته‌ترین صداها را می‌شنود،ولی جسم نیست، قابل رویت نیست وغیرقابل لمس است. دراوستا هیچ‌پیامی وجود ندارد که از اهورامزدا به‌صورت یك‌جسم قابل رویت یادشده باشد، و به‌طور کلی نمی‌توان وی راباجسم‌وقالب‌بشری‌مقایسه‌ومنطبق کرد، بیان‌خوش‌پیکرترین«hukereptemahe» ویا زیبـاترین هیئت مزدا – Sraeshtem . at . toi . kehrpem .» avaedhayemahi Mazda . Ahura»[3] این معنا را نمی‌دهد که وی دارای شکل وفرم قابل رویت وهم‌سان بشری است، بلکه‌منظور سراینده تنها اینست که‌توجه مارا به این‌نکته معطوف نماید که وی سمبل ونشانهٔ این صفات است، زیرا برای نمونه خورشید (hvare) به‌منزلهٔ بدن مزدا[4] معرفی شده است، و هیـچ کس جزاین فکر نمی‌کند که این اشاره تنها یك تمثیل وبیان شاعرانه است. روشنایی درحقیقت جوهر واصل‌وجود اهوراست. و کلیهٔ دیگرنورها پرتو از وجود وی می گیرند، زیرا که صفت مبالغه‌ٔوی نورالانوار است .

۳ـ یسنای پنجاه وهشتم، بندهشتم؛ یسنای سی‌ویکم بندششم .
٤ــ یشت ششم‌بند ششم .

از زمان‌های دور حتا از عهدگاتاها اغلب اهورامزدا باکلمهٔ هستی‌بخش[۵] مشخص ونامبرده شده است. تجسم‌بخشی دراوستا بی‌نهایت کم وبه‌ندرت آمده استودر مقام مقایسه بایهوه خدای یهودیان بسیار اندك وناچیزاست. زمانی که اسپنتا آرمیتی، نگهبان زمین وفرشتهٔ ویژهٔ فروتنی، دختر مزدا خوانده می‌شود، به‌سختی می‌توان‌آنرا در ردیف‌تجسم بخشی آورد. این در حقیقت تنها یك‌بیان رمزی و شاعرانه است، که معنای دریافتی آن اینست که تمام خوبی‌ها و نیکی‌های روی زمین منبعث از اهوراست. اجازه به‌دهید ما تنها یك پیام را برای روشن شدن مطلب مورد رسیدگی قراربدهیم.

At · fravakhshyä · agheush · ahyä · vahishtem · Ashat · hacha · Mazdao · vaedä · yë · îm · dät · ptarem · vaghëush · verezyantô · managhô · At · hôi · dugeda · hushkyaothanä · armaitish [۶].

«من می‌خواهم ازنیك‌ترین چیزدنیا سخن بگویم.
که از اشا فراگرفتم، که مزداآن را (جهان‌را) آفرید.
کسی که پدربرزیگر نیك‌نهاد پرشوراست.
و دختروی زمین خوش‌رفتار است[۷]»

درهمین زمینه می‌توان پیام زیرین را شاهدآورد.

Pita · te · yô · Ahurô · Mazdäo · yô · mazishtô · yozatänam · yo · vahishtô · yazatanäm · mäta · armaitish spenta · bräta · te · yô · väghush · sraosho · ashyô rashnushcha · berezô [۸].

۵ــ یشت هفدهم بند دوم
۶ــیسنای چهل وپنجم، بندچهارم
۷ــ (گویا بیت پنجم ازسرودهٔ فوقرا نگارنده به‌عللی جاانداخته است. لذابرای رفع هرگونه ابهام‌وتکمیل بندفوق، بیت‌جاافتاده رااز‌خط آخرصفحهٔ ۸۱ گاتها سروده‌های زرتشت استادپور داود به‌نظرخواننده میرساند.
(که اهورای ازهمه چیزآگاه‌را نتوان فریفتن)
۸ــ یشت‌هفدهم ، بند شانزدهم

«(ای‌اشی) پدرت اهورامزدا ، بزرگترین و بهترین ایزدان است . مادرت سپندارمذ (اسپنتا آرمیتی) ، برادرانت‌سراوشای (سروش)نیك ومقدس ورشن Rashnu بزرگوار است (ومهردارندهٔ دشت‌های فراخ کسی که ده‌هزار دیدبان‌وهزار گوش‌دارد. خواهرت دین مزدیسنا)» .

سخن بعدی ما دربارهٔ **همسران** اهورامزداست . با پرداختن به‌این‌مبحث ما دوباره بافصلی ازاستعارات وبیان‌های مجازی، شاعرانه وخیالی مواجه می‌شویم. شکل وفحوای این‌مطلب نمایی از اتحاد ، هم‌بستگی وپیوستگی جدا نشدنی آنان را نمایان می‌سازد. درمثل‌اشی وآرمیتی به‌طرزی‌خاص وشاعرانه در رل همسران‌اهورامزدا ظاهر می‌شوند ، درحالی که‌درجای دیگردختران وی‌خوانده‌شده‌اند . این‌تظاهرات‌چندگانه نشانهٔ همان یکی بودن و پیوستگی جدا نشدنی فوق الذکر است . چنانچه صفاتی مثل برکت ، فراوانی و رستگاری (Ishem· azuitîm, frasastîm.[9]) به جای همسران اهورامزدا آورده شده است .

به‌ویژه آتش جاویدان ، مهم‌ترین اصل‌وسنت‌مزدیسنائیان که‌هیچ‌گونه‌نیازی به‌ذکر اهمیت آن نیست ، هم چون فرزنداهورامزدا[10] ستایش می گردد . آتش‌پاك‌ترین ومقدس‌ترین عنصری است که نورافشانی‌می‌نماید ؛ آتش‌نشانه‌ای مادی ازتصور الوهیت قابل رویت کسی است که خودش منبع روشنایی وپاکی محض‌است . تصوری‌آن‌چنان ژرف که ایدهٔ «خورشید چشم مزداست» را زیرپا می‌نهد (دربردارد) .[11]

بنابرهمین ایده ، تخت مزدا برفرازآسمان‌ها برافراشته شده واو ازآن‌نقطه با چشم درخشان خویش یعنی خورشید تابنده ، برزمین نظرمی‌افکند . نگاه‌مقدس‌وی تاریکی‌ها را زدوده واژدها ها را به اعماق زمین فراری می‌دهد . نگاه وی به روان مردم‌نفوذ کرده‌وخوبی‌ها وبدی‌های فکروپندارآنان‌رادرك‌می کند . درضرب‌المثل‌های

۹ـ یسنای سی‌وهشتم، بنددوم
۱۰ـ یسنای‌دوم، بندچهارم
۱۱ـ یسنای‌یکم‌بند دوم .

آلمانی نیز خورشید سمبل‌همه چیزدانی خدایی است که قادر به‌یافت‌هر گناه وجنایتی است.[۱۲]

اهورامزدا یك‌روان است. وی وجود ویژه و برتری است، و صفات وی از جمله پسندیده‌ترین خصایل است. او، دانا، همه‌چیزدان، منزه، پاك، بخشنده و مهربان است.

در یشت یکم که اختصاص به‌اهورامزدا داشته وازطبیعت‌وی صحبت‌می‌کند وبه‌نام هرمزدیشت خوانده می‌شود، صفات اهورامزدا به‌تفصیل ذکرشده است.دراینجا وی خردمند (Chistich) و یگانه خردمند (Chistivao[۱۲]) نامیده شده است. در این یشت اهورامزدا باکلمهٔ بینا (Spashta[۱۳]) کسی‌که همه چیزرامی‌بیند، وباواژهٔ مصون ازخطا(Adhavi[۱۴]) کسی‌که هیچ کس قادر به‌فریب وی نیست، توصیف شده است. درست به همان ترتیب که گاتاها از اهورا صحبت نموده و وی را توصیف کرده است.

Nöit.diwzhaidyai· vîspa· hishas. Ahurö[۱۵]

اهورا، کسی‌که آفریدگار همه است، قابل فریب نیست.

Yä · frasâ · avîshyâ · yâ · vâ · mazdä · peresaite · tayä · Ye· va· kasevsh· aenaghô. ä· mazishtäm· ayamaite. bûjem· Ta. chashmeng· thwisra· haro· aibi· asha· aibî· vaenahî. vîspa ·[۱۶]

۱۲—یشت‌یکم بندهفتم.... پاك‌اسم من‌است، بخشندهٔ‌گله ورمه، توانا، بهترین زاستی، مظهرکلیهٔ نعم‌پاك آفریده مزدا، خرد، خردمند، دانایی، دانا

یشت‌یکم بندهشتم. منم‌تقدس، مقدس، اهورا، زورمندترین، کسی‌که دست‌خصومت بدونرسد، شکست ناپذیر، کسی‌که پاداش (هریك‌را) درخاطر نگهدارد. (کسی‌که) همه‌را نگهبان است. همه‌را درمان‌بخش است. منم‌آفریدگار، منم‌آن‌که موسوم است‌به‌مزدا

یشت‌یکم بنددوازدهم منم‌پشتیبان،.... منم‌شناسنده .... چاره‌بخش نام من‌است. چاره‌بخش‌ترین نام‌من‌است. پیشوانام من‌است. پاکترین نام‌من است، فرهمند نام‌من‌است. فرهمند نام من‌است. فرهمندترین نام‌من است. بینا... بیناترین... دوربین و دوربیننده‌ترین نام من‌است.

۱۳— یشت‌یکم، بندسیزدهم. vispa – hshas وبه‌همین ترتیب دربندهشتم.یشت‌یکم.

۱۴— Adhavi ازریشهٔ dav وdab, یشت‌یکم.بندچهاردهم

۱۵ — بند چهارم یسنای چهل و پنجم

۱۶— بندسیزدهم یسنای سی‌ویکم

«مشورت‌های آشکار که صورت می‌پذیرد ،
ومشورت‌های پنهانی ، ای‌اهورامزدا .
که تحمیل می کنی شدیدترین مجازات را برای گناه کوچکی
برتمامی اینها ، تو ، باچشمانی تابان ودر نهایت دقت می‌نگری»

اهورامزدا هم چنین با نیك‌ترین‌واژهٔ تقدس یعنی با Asha. vahishta [۱۷] پاکی وخلوص ، توصیف شده‌است . وی‌مظهر خوبی‌ها بوده وتنهانیکی ازوی‌برمیخیزد، وبه‌همین مناسبت آشکارترین و اصلی‌ترین صفت معتقدین به مزدا نیز پاکی و خلوص کامل است .

اما مزدا هم‌چنان که قبلا اشاره کردیم ، یك روان است . او یك بخشایندهٔ خوب نامیده شده‌است . (Hudhanush , یا Hudhaoman[۱۸]) ، او زیاد هم خارج ازدسترس بشرنیست؛ نیایش پرهیزکاران به‌سوی وی صعود کرده و اهورا مزدا می‌شنود ومراحم زمینی وبخشایش‌های خود را برای این‌چنین‌نیایشگران ونیك‌کاران عطا می کند .

Mazdao · dadat · Ahuro . haurvato · ameretatascha · Buroish. ä. ashaopyacha· qa – paithyät . khshathrahya · saro. vagheush . vazdvare · managho. yë. hoi . mainyu . shkyaothanaishchä· urvathô.[۱۰]

به کسی ، اهورامزدا زندگی خوب وعمر طولانی عطا می کند ،
از دین داران خاصه ومتبحر حمایت می‌نماید .
به‌وی توانایی در فکر خوب عطا می کند ، که پندار و گفتار و کردارخویش‌را وقف او کرده باشد .

Hvô · zî · ashà . spentô · erekhtem · vîspoibyô · Härô . mainyû· ahubish· urvathô· mazdä.[6]

«تو ای مزدا که روان پاکی خجسته‌ای

۱۷ـ بندهفتم ودوازدهم یشت‌یکم ۱۸ـ بندپانزدهم‌یشت‌یکم؛ بندیکم‌یسنای‌یکم
۱۹ـ بند بیست‌ویکم یسنای سی‌ویکم ؛ هم‌چنین بنددهم یسنای‌سی‌وسوم

شرارت وزیان را از آفریدگان دور می‌سازی»

اگرچه مزدا یك روان است ولی به‌هر ترتیب با دنیا مربوط و هم بستگی دارد. اوآفریدگار، نگهبان‌وفرمانرواست (Dätar,pätar, Ise khshathra) درمقاله‌ای تحت‌عنوان **جهان**، ترجمه‌ای ازیك‌سرودهٔ عالی را که قدرت مطلق وخرد آفریدگار کل‌راستایش می کند، ذکر نموده‌ام[۲۰]. اگر چه ما دارای پیام‌های زیادی هستیم که دربارهٔ وصف دنیا وبخشایش عطاهای روحانی مزدا صحبت کرده است، ولی‌به ندرت می توان در اوستا پیام و سروده‌ای یافت که به زیبایی و لطف شاعرانهٔ بندهای سوم وچهارم وپنجم یسنای‌چهل وچهارم باشد. مادراین سه‌پیام شاهد نام‌هایی‌مثل‌سعادت تنها(Spânô)ومسعود(Spanaghvat,Sevishta)،آفریدگار(Dàtare)نگهدار یاپرورنده (thratar,-Payu) می‌باشیم. بنابراین‌پیام‌ها، اهورا قبل‌ازآفرینش‌جهان که خودآن را ازنیستی به‌هستی باعمل شایستهٔ خویش‌آورده، وجودداشته وثابت‌وتغییر ناپذیرتا ابد باقی‌خواهد ماند.

بند۳ـ ازتو می‌پرسم ای‌اهورا به راستی مرا ازآن آگاه فرما، کیست آن کسی که درروز نخست ازآفرینش خویش پدر راستی گردید، کیست آن کسی که به خورشید وستاره راه سیربنمود. کیست‌آن کسی که ماه ازاوگهی پروگهی تهی است. ای‌مزدا این وبس‌چیزهای دیگررا می‌خواهم بدانم.

بند۴ـ کیست نگهدارااین‌زمین درپائین وسپهر (دربالا) که‌به سوی نشیب فرود نیاید. کیست آفرینندهٔ‌آب وگیاه، کیست که به‌باد وابرتندروی‌آموخت. کیست ای‌مزدا آفرینندهٔ منش پاك.

بندـ ۵ .... کیست‌آفرینندهٔ روشنایی سودبخش وتاریکی. کیست‌آفرینندهٔ خواب‌خوشی‌بخش‌وبیداری. کیست‌آفرینندهٔ بامداد ونیم‌روزوشب که‌مردم‌رابرای‌نیایش وکارهمی خواند.[۲۱]

۲۰ـ بندهای هفتم‌وهشتم ویازدهم ازیشت‌یکم

۲۱ـدرفصول نخستین این پیام‌ها درج گردید و اکنون نیزاز ترجمهٔ گاتهای‌استادپور داود عیناً نقل گردید،

Yasta mantâ - pouruyô · raochebish . roithven · qathrâ – Hvo . khrathvâ · dâmish· ashem · yâ · dârayat . vahishtem· manô Tâ· Mazdâ · mainyû · ukhshyô· yë · ä · nuremchît . Ahura · hâmô -At·thwâ · mêghî · paourvîm · Mazdâ·yazûm·sotî· managhä-Vaghëush·patarem·managhô hyat· thwä. hëm . chashmainî · hem · grabem · Haithîm . ashahyâ . damîm· aghêush . Ahurem · shkyathanaeshû [۲۲]

آن کسی که درروز نخست به‌درخشیدن ونورانی گشتن این بارگاه نغزاندیشید کسی‌است که ازنیروی خرد خویش راستی بیافرید، ای‌مزدا اهورا ای کسی که همواره یکسانی آن بارگاه مقام نیك‌منشانی‌است که توآنان رابرتری دهی. ای‌مزدا همان که که تورا بادیدهٔ دل‌نگریستم دراندیشهٔ خود دریافتم، که‌تویی‌سرآغاز، که تویی‌سرانجام که تویی‌پدرمنش پاك که تویی‌آفرینندهٔ راستی که تویی داورداد گر اعمال‌جهانی.

اگرازوصف وتشریح‌پیام‌هایی که‌دربارهٔ خلقت‌دنیاسروده شده‌است، بگذاریم نوبت به‌سروده‌هایی دربارهٔ کردار واعمال وی‌میرسد .

ye· dät· manô· vähyô· mazdä· ashyascha· Hvo-daenâm· shkyaothanächä· vaehaghächä .[۲۳]

«چه کسی‌نیکی واندیشهٔ پاك راآفرید . »
وآیین را، باادعیه ومراسم قربانی .»

آتش که ازمزداآفریده‌های ویژه‌است، نیزدرسروده‌ها یادشده وهم‌چون‌هدیهٔ پسندیدهٔ مزدا نامیده شده‌است .

At thwä· mênghâi· takhmemchä· spentem · Mazdä· Hyat· tä zastâ · yâ tû· hafshî· aväo – Yäo · däo · ashîsh· – dregväite· ashauna-echâ-Thwahyä· garemä· athrô·ashä – aojaghô .[۲٤]

من‌تورا خواستارم که قادرومقدس بشناسم، ای‌مزدا
زمانی که بادستانت، که باآن یاری وکمك را آفریده‌ای.

۲۲ـ بندهای هفتم‌وهشتم ازیسنای سی‌ویکم. ۲۳ـ بندچهارم ازیسنای چهل‌وهشتم.
۲٤ـ بندپنجم ازیسنای چهل‌وسوم .

دروغ‌پرستان راسزا ودوستان راستی‌را پاداش‌خواهی داد

وآن‌هنگامی‌است که لهیب‌آذرتو که اشا زورمندنموده ، مراتوان پاك منشی خواهی‌بخشید.

واین که چگونه مزدا از آغاز آفرینش جهان تا ابد برهمه چیز حکومت می کند درپیام زیرین‌به خصوص تشریح‌شده است.

Spentem· at· thwä· Mazdä · mêghî· Ahurä · Yyat · däo. shkyaothanä· mizdavän· yächä· ukhdhä- Akem· akäi· vaguhîm·ashîm· vaghave-Thwä· hunarä·damôish· urvaese apëme·

آن گاه تورامنزه ومقدس‌شناختم ، ای‌مزدا اهورا .

که‌تورا هم چون‌نخستین نیرو درکارآفرینش جهان‌دیدم .

چون توپیش کشی‌راآفریده‌واجرومزدرا برای‌نیکان ونیایش آنان.

ومجازات را برای افراد شرور وبدکار

تا زوال‌جهان، باقدرت وشکوه خود ، برقرار کرده‌ای،

بحث مادربارهٔ قدرت‌اهورامزدا به‌همین جا خاتمه نمی‌یابد . چنانچه‌ما بحث دربارهٔ پاکی، عدالت، معرفت لایتناهی ومصونیت‌ازخطای وی‌را رها سازیم، تازه‌به‌این مطلب که **او خداست** می‌رسیم؛ کسی که‌پاداش نیکی و بدی را (نه‌تنها دراین‌دنیا که جزای هر کس را به خاطر نیکی‌ها وزشتی هایش می‌دهد ، بلکه درپایان این دنیا و در دنیای بعدی) آفریده است .

ایدهٔ مکافات وجزای‌ابدی به‌اندازه‌ای دراوستا بیان وتشریح‌شده که‌احتیاجی به تکراروآگاهی‌بخشیدن خوانندگان دراین مختصر نیست. درقسمتی که تحت‌عنوان فنا ناپذیری ودنیای‌آتی درهمین کتاب خواهیدخواند، پیام‌هایی چندجهت مزید اطلاع خواهم‌نگاشت .

اکنون ما می‌دانیم که اهورامزدا یك‌روان‌است ، اوخردمند، منزه ، درست ومهربان است. اوتمامی‌دنیا رابدون خطا ودرنهایت نیکی وزیبایی آفریده وعلاوه بر

سلطنت از آن نگهبانی نیز می‌نماید: قبل‌ازآفرینش جهان وجود داشته و بعدازپایان دنیا نیز باقی خواهد ماند. وی‌مدافع و یاوربقا و توان روشنایی و راستی دربرابر بدکاران و تاریکی بوده وسرانجام دراین مبارزه پیروزاست .

قسمت‌های برجسته وپرارج فوق که تماماً بانص ومتن اوستا منطبق‌است، به نحو احسن شخصیت و مقام الوهیتی اهورامزدا را دربرابر پانتئون ودایی «vedic – Pantheon» روشن ومشخص می‌سازد . همچنان که قبلانیزذکرشده تنها یهوه‌خدای یهودیان‌ازنظربعضی صفات وزمانی که‌به‌آخرین‌حدتکامل‌یکتایی‌خودرسید، با اهورامزدا قابل مقایسه است. به‌هرصورت تشابه وهمانندی‌بین‌خدای اسراییلی‌ها ویزدان‌مزدائیان به‌حدی‌است که هرفردغیرمطلع‌را که‌به‌اساس‌ومبانی‌وقدرت‌این‌دوخدا آگاهی‌یابد تصور خواهد کرد که یکی‌ازاین‌دومذهب‌تحت‌تأثیردیگری‌قرارگرفته‌وازآن‌سودجویی وبهره‌برداری‌نموده‌است. ولی‌من هنوزمعتقدم که‌این‌مذهب زرتشت‌نیست که تحت تأثیرمذهب یهودیان قرارگرفته وجداً هرعقیده‌ای دراین مورد را با ذکر دلایل مستند و کافی رد می‌کنم. باتوجه به‌سرزمین محدودشدهٔ ایرانیان‌آن‌عصر واستقلال‌وجدایی‌آنان ازسایر ملل به ویژه ملل‌غربی وتوجه به قدرت وعظمت خدای‌آنان و اختلافی که این‌خدا با خدایان قبایل‌آریایی‌نخستین، هندی، سامی وتورانی‌دارد، ما رامطمئن ومؤمن‌می‌سازد که مذهب زرتشت وشخص وی ازمأمن ومسکن‌یهودیان‌جهت‌بهره گیری وبرخورداری ازمذهب‌آنان‌بسیاردور بوده‌است ؛ به‌ویژه که باتوجه به‌عهدقدیم دوران‌تکامل‌یافتن یهوه به یکتائیت جواب هرگونه شکی رادراین مورد می‌دهد ومارا مطمئن می‌سازد که در دونقطهٔ دنیای‌شرق، دو ملتی زندگی میکردند که بدون داشتن کوچك ترین مراودهٔ ابتدایی، دارای‌دوآئین ومکتب یکتاپرستی‌بادوخدای تقریباً‌هم‌طراز وهم توان‌بوده‌اند.

درمذهب زرتشت ، اهورا مزدا تنها نیست . اوسرآمدکلیهٔ روان‌های دیگر قرارگرفته وارواح وایزدانی چند فرودست خویش دارد . وی بادسته‌ای از ملایك و فرشتگان احاطه گشته است؛ کسانی که وی رادرکارها یاری‌بخشیده وهریك مظهری‌از صفات وی‌بوده وهر کدام مأمورانجام‌کاری‌هستند .

۲ـ امشاسپندان ـ 2. The Amesha Spenta.

۱ـ بهمن ۲ـ اردی بهشت ۳ـ شهریور ۴ـ سفندارمذ ۵ـ خرداد ۶ـ امرداد

امشاسپندان شش تن هستند . نام های شان مشخص کنندهٔ زندگی جاوید و ابدی آنانست. والاترین‌صفت مشخص کنندهٔ آنان yavi-ji زندهٔ جاودانی yavaesu سعادت جاوید ـ و kukhshatra hudao ـ نیك فرمانروایی و نیك بخشی و hvare ـ hazaosha ، کسی که با خورشید خواهد بود [1] می‌رسد . آخرین نامی که شامل آنان می‌شود اینست که انواری مثل‌نورخورشید از وجود اینان پدیدمی‌آید وخلاصه این که روشنایی وفروغ که خود سمبل ونشانهٔ پاکی اخلاق و راستی است ، مظهر و زاییدهٔ اینانست .

وظایفی که برعهدهٔ این امشاسپندان شش‌گانه نهاده شده ویژهٔ خاص سیستم مذهبی زرتشت است . اگرچه اینان قابل مقایسه با ادیتی های ودایی «Vedic- Adityas» هستند ، ولی دلیل وعلت قابل قبول وموجهی نیز برای اقامه واثبات‌آن وجود ندارد . من نمی‌توانم دلیل قانع کننده‌ای براین ایده که چرا بنیان‌گذاران مذاهبی هم‌چون زرتشتیت، قادر مطلق ومظهر نیرو وتوان راجز با یك حلقه ازفرشتگان یا ارواح یاور جلوه‌گر نساخته اند ، ارائه کنم .

اسامی امشاسپندان‌کاملا روشن ومشخص است . آنان وجودهایی مطلق و در حقیقت روحانی‌ومظهرمبانی‌اخلاقی‌هستند . امشاسپندان باصفات ذیل‌دریسناهاویشت‌ها نامیده شده‌اند .

۱ـ بند سوم یسنای سی‌ونهم ـ بند دوم یسنای دوم ـ بند پنجاه ویکم یشت‌دهم ـ بند نود و دوم‌یشت سیزدهم .

۱ـ وهومینو	خردنیك. نیك نهادی (بهمن)	1- Vohu-manô
۲ـ اشاوهیشته	بهترین‌پرهیزگار (اردی بهشت)	2- Asha -Vahishta.
۳ـخشتراویریاپادشاهی‌مطلوب(قدرت‌وتسلط‌کامل‌شهریور)		3-Khshathra-Vairya
۴ـ سپنتاآرمیتی	مظهر فروتنی (سفندارمذ)	4-Spenta -Armaite.
۵ـ هماوروتات	بهبودی ـ کامرانی ـ تندرستی (خرداد)	5- Haurvatát.
۶ـ امرتات	زندگی دراز ـ بقا (امرداد)	6- Amertât .

مفهوم ومعانی مطلق وذاتی این‌امشاسپندان به حدی درکلیهٔ مراحل‌محسوس وقابل‌درك است‌که وجود و صفات آنان را از تمامی فرشتگان و ملایك سایر مذاهب متمایزساخته است . معنای دوگانهٔ امشاسپندان طوری است‌که مادر بعضی پیام ها با مفهوم ذاتی یامعنوی‌آنان ودربعضی دیگر باشخصیت مختصه وصفات ویژهٔ آنان مواجه می‌شویم .

در گاتاها اغلب مشاهده می‌کنیم که اهورامزدا با امشاسپندان به ویژه باوهومینو ، خشترا و آرمیتی ظاهر می‌شود .

Yë . väo . Ashä . ufyanî . manascha . vohü . apaourvîm . Mazdamcha . Ahurem . yaeihyô . khshatremchä . agzhaonvamnem . Varedaitî . Armaitish . ä . môi . rafedhräi . zaveng . jasatä . «۲»

ای اشا و وهومینوی بی‌نظیر، شما هردو را ستایش می‌کنم . ومزدا اهورا و هم چنین با اینان خشترای نیست نشدنی را وآرمیتی‌نعمت بخش را، به هنگام نیایش دعای مرا اجابت کنید .

Daitî . ashä . täm . âshîm . vaghêush . äyaptä . managhô . Daitî . tû . armaitî . vishtaspâi . aeshem . maibyächä. Daostû . mazdä . khayächa . ya . vê . mathra . srevmä . rädäo «۳»

۲ـبندچهارم‌ازیسنای‌بیست‌وهشتم
۳ـ بندهشتم از یسنای بیست وهشتم

« به بخش ای اشا ، و وهومینو، نعمت پاك منشی وجاودانی را ؛ به بخش تو ای آرمیتی به ویشتاسپ خواستهاش را و به من به بخش توای مزدا توانائیت را ، تاما باتوفیق کلمات (آیین) تورا اعلام کنیم ! »

Ahmäichä · khshaträ · jasat· manäghä · voha· ashä-chä · At · kehrepem · utayûitish · dadät · ärmatish · ämmä · «٤»

قدرت ایزدی (خشترا) و پاك منشی (وهومینو) و راستی نیز به یاری مردم شتافتند ، فرشتهٔ محبت آرمیتی به‌کالبد انسانی پایداری بخشید تا درآزمایش واپسین به پاداش تواندرسید .

ازاین‌نمونه‌های یادشدهٔ بالاچنین برمی‌آید که مزدا وچهارامشاسپندنخستین درحقیقت در زمرهٔاصلی‌ترین هستهٔ مرکزی سیستم فرشتگان وملایك زرتشتیت بوده و اکثر بنای مبانی‌اخلاقی وروحانی مذهب برروی اینان قرار گرفته است ؛ ولی‌چه بسا این تنها یك حادثهٔ نادر باشد که درست اکثر احساسات توأم بالذات جسمانی و اغلب ایزدان متصورهٔ درحدود بشری مانندمیترا وآناهیتا به ندرت وخیلی کم در گاتاهاذکر شده‌اند .

واکنون اجازه دهید یك یك امشاسپندان‌را مورد بررسی قراردهیم .

هریك ازاینان دارای میدان فعالیت معین ومشخصی دراین دنیا تازمانی که اهورا تمامی‌مخلوقات خود را باروش عاقلانهٔ خویش نگهداری می کند ، هستند . به وهومینونگهداری‌ومراقبت رمه هاوگله‌ها سپرده شده است ؛ به اشا حفاظت‌آتش و به خشترا نگهداری فلزات وسنگ‌ها ؛ به‌آرمیتی نگهبانی‌زمین وسرانجام به هه‌اوروتات وامرتات مسئولیت حفظ ودیده بانی‌آب‌هاوگیاهان سپرده شده است. من‌فکر می کنم رابطهٔ ذاتی‌بین معنای مطلق هریك ازاسامی ووظایف مادی ایشان بیش ازاینهامی‌باشد واکنون نیز کوشش خود را مصروف اثبات همین مطلب می‌نمایم .

۱ـ وهومینو : خردنیك ونگهدارندهٔ گله‌ها ـ ازنقطه نظراجتماعی‌سهم‌مهم‌و

٤ـ بندهفتم ازیسنای سی‌ام.

مؤثری درترقی‌دوران های نخستین‌مذهب زرتشت‌داشته است . درآن زمان که زرتشت ظهور کرده و آئین زرتشتیت را به‌آریائیان ارائه داد ، هنوز بخش عظیمی از مردم به طرز بدوی وخانه بردوشی روزگار گذرانیده و دربرابر پدیده های نواجتماعی‌مقاومت می‌ورزیدند. عده‌ای نیزتحت تأثیرتبلیغات جدیدروی به‌زندگی شهری‌آورده ومبادرت به‌تأسیس خانه‌ها وپناهگاههای دایمی نمودند؛ اینان مبادرت به‌کشت مزارع نموده وتوجه خویش رامعطوف به پرورش گله و رمه کردند . درمیان اینان که قابلیت ترقی وپذیرش‌اصول نوین زندگی‌را برمبنای قواعداخلاقی وروحانی گذاشته‌بودند، دکترین جدید نفوذ وتوسعه یافت . اینان‌درزمرهٔ پرهیزگاران و دارندگان خرد نیك محسوب شدند . زندگی برابر با خرد نیك درآن زمان عبارت از پرورش رمه وپرداختن به کشاورزی درمحیطی‌پرازنیکی و راستی وصلح وصفا بود . ما درگاتاها دارای‌پیام‌هایی هستیم که بایستی وهومینو را دراین پیام ها باوظیفهٔ زمینیش که نگهداری رمه‌هاست ترجمه کرده و درنظربگیریم .

At . hî . fravareta - Vastrîm - aqyäi - fshuyantem - Ahurem - ashavanem - vaghêush - fshenghî - managhô - Noît- mazda - avästryô - davaschinä - humaretoish - bakhshta . «۵»

اما او ازاین دو- دهگان زحمت‌کش را برگزید، تانگهبان گله‌ها (ستور) نیك منشی باشد. اما او کسی که کشاورزی‌را رها کند، ای مزدا ازپیام‌نیك توبهره‌مند نگردد وعمل وی کوشش در راه فریب خواهد بود :

ابهام معنا واشکال دردرك مفهوم واقعی‌اینگونه‌پیام‌ها زمانی‌افزایش می‌یابد که مابه خواهیم یکی ازدومعنای مطلق‌یاشخصی امشاسپندان را انتخاب کنیم .

به هرصورت وهومینونه تنها وظیفهٔ حفظ وحراست گله‌ها ورمه‌ها رابه عهده دارد ، بلکه‌نگهداری ومراقبت از احوال موجودات زنده نیزبه عهدهٔ اوست . به ویژه

۵- بند دهم ازیسنای سی‌ویکم .

نگهبانی ازنوع بشرازجمله وظایف ویژهٔ اوست وفرگردنوزدهم وندیداد نیزشاهد این مدعاست .

وهومینو نخستین امشاسپنداست ، وبه مناسبت همین سرلوحه بودن در بعض پیام‌ها ازوی درمقابل سایرامشاسپندان چنین‌یاد می‌شود:آن‌چنان کسانی که باوهومینو زندگی‌می‌کنند . (yâî. vaghéush. managhô. shkyenti[6]). وی به نحوی کاملا روشن درنقش رئیس‌وسرآمد سایرامشاسپندان ظاهرشده وصحبت می‌کند(زمانی که دربهشت یا آسمان است)

به همان سرعت که روحی‌برمی‌خیزد ، وی‌نیزازتخت زرین‌خویش فرودآمده وجایگاه ویژهٔ وی رانشان‌می‌دهد .[۷] »

۲ـ اشا ـ وهیشته : بهترین‌پرهیزگاریا پاکترازهمه،هم‌چنان که قبلا اشاره شدفرشتهٔ‌آتش است. درحقیقت علت اصلی این انتخاب‌آنست که‌آتش خودمظهر وسمبل خلوص وپاکی‌است. درهیچ یك ازپیام‌ها شخصیت دوگانهٔ اشاجزآن پیامی که آنگره مینوبه نحوی‌استغاثه آمیزفریادکرده وضجه‌می‌زند ، روشن ومشخص‌نیست .

Tapayeiti· mâm· asha. vahishta, mämayen· ahe . yatha· ayaokhshustem . raekô· me · hacha . aghaë zemat . vaghö. herenaoiti· yö· mäm· aevô. jamayeiti. yô- Spitâmô.- Zarathushtrô .[۸]

اوسوزانید مرا با اشاوهیشته (آتش پاك) هم چون فلزگداخته، اوکسی که مرا اززمین راند وبه‌تنهایی گریزم داد، پسراسپی‌تاما ، زرتشت‌است.

۳ـخشتره وئریا : پادشاهی مطلوب با قدرت، وجودی است که تعریف وی زیادآسان نبوده ونقش وی‌هم‌چون‌دوامشاسپند پیشین‌کاملا روشن‌نیست. به‌وی‌نگهداری فلزات وسنگ‌ها سپرده شده است. مادر اوستا زمانی که خشترا وئریا درحکم‌نگهدار

٦ـ بند سوم ازیسنای سی ونهم.

۷ـ بند سی ودوم از وندیداد نوزدهم .

۸ـ بند بیستم ازیشت هفدهم.

سنگ‌ها وفلزات[۹] ویاهم‌سان یك آلت‌فلزی «چاقو»[۱۰] نامبرده شده دارای‌شواهدی‌هستیم. درست همان‌سان که وهومینودلالت بررمه‌ها و گله‌ها واشاوهیشته‌دلالت برآتش‌می‌نماید، خشتره نیزدلالت برسنگ‌ها وفلزات‌می‌نماید. من‌درست نمی‌توانم روابط معنوی‌خشتره را با وظایف زمینی وی‌تشریح کرده واساس وبنای شخصیت دوگانهٔ‌آسمانی وزمینی‌وی را بیان کنم وبه‌همین علت‌بود که فوقاً اشاره نمودم، تعریف وی زیادآسان نیست.

۴- سپنتا آرمیتی : خیلی‌بیشتر ازسایر امشاسپندان برای‌ما جالب‌توجه است. این فرشته دارای‌نقش متغیر وبسیارآزادتر از سایرامشاسپندان ذکرشدهٔ بالا، در اوستا می‌باشد. معنای‌تحت‌اللفظی وی دلالت برفکر میانه رو ومعتدل می‌باشد ـ فکری که همیشه وی رادرمرز راستی ونیکی نگهداشته و ازلغزش مصون‌می‌دارد. آرمیتی راتنها ازاین خصلت وی‌نمی‌توان شناخت،زیرا وی‌مظهرفروتنی وتسلیم‌کامل دربرابرخواسته‌ها وامیال اهورایی است.

اساساً سپنتاآرمیتی‌نگهبان زمین‌است. این‌قسمت‌ازطبیعت وی‌به‌نحوی روشن وبرجسته درافسانهٔ ییما بیان شده است، طبق‌این افسانه زمانی که براثر حکومت‌شاه، حیوانات وآتش (آتشدان‌ها و آتشکده‌ها) تکثیر یافته وزیادشدند، و زمین از کثرت نفوس تنگ گردید، وی‌نیایش زیرین رابه‌درگاه سپنتا آرمیتی‌نمود.

Fritha · spenta . ärmaite · fracha · shava · vîcha · nemagha· barethre· pasvamcha· staoranamcha· Aat· yimô imâm· zâm· vishävayat. aeva· thrishvâ· ahmât· masyehîm yatha. para· ahmat . as.[۱۱]

۹ـ بند ششم از وندیداد شانزدهم.
(« **ayaghahenem · vä · srum · va · nitema · khshath-ravairya .**»)

۱۰ـ بند صدوبیست‌وپنجم ازیشت‌دهم (مهریشت) وبندنهم‌ازوندیدادنهم ٦ـباتوجه به‌تارومیتی **Taromaiti** که ازجملهٔ اژدهاها است' نقش آرمیتی روشن‌تر می‌گردد. (اساساً تارومیتی‌حریف ورقیب آرمیتی‌است). افعال تارم من **Tarem-man** و **arem-mun** در بندیازدهم‌یسنای چهل‌وپنجم نیزدارای معنای متضادی هستند. من‌معتقدم‌که آرمیتی ازارم‌ـمیتی **arem-maiti** مشتق شده است.

۱۱ـ بنددهم ویازدهم وندیداد دوم، همچنین‌بنددهم ازیسنای‌شانزدهم‌جایی که آرمیتی دلالت برمی‌تانا «**Maethana**» ومحل‌سکونت‌که ممکن است اشاره‌ای جهت تشبیه و مقایسه باشد، می‌نماید.

« سپنتا آرمیتی محبوب، توسعه بده ملکت را. توای‌مادر گلهٔ گاوها ومردم

بنابراین اوتوسعه داد زمین را به حدی که یك‌سوم فراخ‌تر ازپیش‌شد .»

ازاین‌قطعه‌چنین‌مستفاد می‌شود که سپنتاآرمیتی برای‌یما (جمشید) درحکم فرشتهٔ زمین ومادر گاوها ومردم است، همان‌سان که آرمیتی‌خود نیز بیرر(**bearer**) یامادرخوانده می‌شود. درپیام دیگری ازوی چنین یادمی‌شود :

«بازنان‌دیگرزمین راستایش‌می کنیم، کسی که‌مارا زاییده وتغذیه‌می کند»[۱۲]

دراینجا زمین بدون‌شك به‌سان بشرجلوه گری کرده است وسراینده نیزازسپنتا آرمیتی با چنان‌لفظی یادمی کند «**Spentam Armaitîm as imam zam**». دربرابر مسئولیت و مقامی که سپنتا آرمیتی برای حفظ ونگهبانی زمین دارد ، توضیح نوع و چگونگی تواضع وفروتنی وی نیزلازم می‌آید . از مفاد مجموعهٔ پیام‌هایی که در بارهٔ سپنتا آرمیتی ووظایف و خصال وی سروده شده چنین برمی‌آید که فروتنی این سرور زمین گذشته‌ازتسلیم وی‌دربرابر اوامروخواسته‌های اهورامزدا به‌علت‌تسهیل‌امرزایمان، تغذیه‌ونگهداری ابناء بشری است .

به هرترتیب ، درمیان امشاسپندان، سپنتا آرمیتی‌تنها نمونه ویگانه‌فرشته‌ای است که ردپا واثری از وی به‌سان الوهیت درمیان آریائیان نخستین (هند وایران) می‌توان یافت . درریگ ودا کتاب‌مقدس هندیان‌ازآرمیتی‌هم‌چون فرشتهٔ خاص‌یادشده است، وبه‌حدی شخصیت، خصایل ووظایف وی‌درریگ ودا شباهت‌به اوستا دارد، که‌ما نمی‌توانیم تفاوتی‌میان شخصیت‌های دوگانهٔ وی درآن کتاب نیز ازهم بازیابیم. درآنجا نیزترجمه وددرك معنای لغوی نام وی وتفکیك ومدلل نمودن‌معنای دوگانهٔ نام وی هم چون سایرامشاسپندان احتیاج به‌دقت وتبحرکامل دارد . به نظرمفسرین هندی‌به ویژه سایانا **Sâyana** آرمیتی که سانسکریتی آن‌آرامتی **Aramati** است، به‌معنای‌خرد بوده ولی‌عجیب‌ترآنکه مکرراین نام‌به معنای زمین‌است [13]

۱۲ــ بند یکم از یسنای سی‌وهشتم . ــ . **imam-äat · zäm · genabîsh · hathrä · yazamaide**

13. Grossman, *Worterbuch* sub voce ; Spiegel Eranische Alterthumskunde vol,ii , P,38

۵ و ۶ هه‌اوروتات و امرتات،[۱۴] یك زوج جدانشدنی هستند. اسامی آنها به معناهای «شکست ناپذیر ـ نگهبان نیك، تندرستی» و «زندگی لایزال وفناناپذیری است...آنان برآب‌ها و گیاهان فرمانروایی می‌کنند. اوستا به‌این روشنی این دوصفت آنان را تثبیت نمی‌کند؛ وما برای صحت و تأیید این‌مبحث، شاهد از نریوسنگس Neriosength که به‌هرترتیب نشانه‌های موجود درآن‌تناقض وتباینی‌با اوستاندارد می‌آوریم. دراوستا نیز،آب و گیاه‌همیشه‌باهم وزوجاً ذکرشده‌اند.[۱۵]

دعای زیرخصایل وخصوصیات این‌دوفرشته را روشن می‌سازد:

Haurvatbatem · ameshem · spentem · yazamaide · yairyam· hushitim·yazamaide·saredha· ashavana· ashahe· ratavô· yaz··· Ameretatem · ameshem· spentem· yaz···fshaoni· vathwa· yaz· aspînacha. yavinô- yaz... gaokerenem. surem... mazdadhâtem. yaz[۱۶]...

«ما هه‌اوروتات‌امشاسپند رامی‌ستاییم؛ ماجایگاه نیك(محل سکونت دایمی) را می‌ستاییم وسال‌ها را وسروران پرهیزگار ومقدس را»

ما امرتات امشاسپند رامی‌ستاییم، ما مزارع و گله‌ها را ستایش‌می‌کنیم؛ ما درخت گائوکرنا Gaokerna راکه‌محکم‌تر ازهمه‌بوده‌ومزداآفریده‌است،می‌ستاییم.

دراینجا هه‌اروااتات برمساکن وامکنهٔ ویژهٔ سکونت فرمانروایی‌میکند؛ و چون ایجاد هراقامتگاه دایمی‌به خصوص دربیابان‌های خشك وبایرخاوری ایران بسته به وجودآب‌است، فرمانروایی وی‌بدین وسیله‌توجیح می‌گردد،

امرتات برمزارع وکشت‌زارها وگله‌ها حکومت‌می‌کند؛ چون‌که اومسبب رویش نباتات ومیوهٔ گیاهان بوده ونگهداری ازدرخت گائوکرنا که خود شاه گیاهان

۱۴ــ قابل مقایسه با دارمستتر.ــ **(Haurvatät et Ameretät· in the Bibliotheque de L.ecole des Hautes Etudes,XXIII,1775**

۱۵ــ بندشانزدهم یشت‌پانزدهم؛ بندسی‌ودوم یشت نوزدهم.قابل مقایسه با بندهای نودوسوم و نودو چهارم از یشت هشتم، جایی‌که‌آب وگیـاه با تولد زرتشت رو به ازدیاد و فراوانی نهاد.

۱٦ ــ بند هفتم ونهم ازسیروزای دوم **(Sirozah II)**

است وابدیت وبقا می‌بخشد ، به‌عهدهٔ اوست .

ارتباط بین‌معنا ومفهوم‌نام‌های مطلق ومادی‌هه‌اروا‌تات‌وامرتات خیلی‌روشن‌تر ازنام‌های سایرامشاسپندان است؛ هه‌اوروتات‌را اگربه معنای‌سلامتی‌آن ترجمه کنیم با توجه به این که وی سرورآب‌هاست وآب درحفظ سلامتی و زدودن کثافات چه نقشی دارد ، ارتباط واقعی و مشخص بین دو نام مطلق ومادی وی (سلامتی و آب) روشن می گردد .

yazata· dumma. yayata, frâ - äpem ,·. yaskahe . apanashtahe · mahrkahe· apanashtahe ۱۷. – yô· vo. âpô · vaguhîsh· yazâits‹ ahuranîsh. Ahurahe·.. ahmai... tanvo . dravatatem...۱۸

بیایید‌شما ای‌ابرها باآب‌هایتان... تاناخوشی وناسلامتی‌رابه زدایید، تامرگ ونیستی رابه دوربریزید . هرآنکس که‌به‌توپیش کشی می‌دهد (برایت قربانی‌می‌نماید) توآب‌های خوب، تودختران اهورا ... به‌آنان به‌بخش سلامتی‌تن را.

ازگیاهان‌نیزچیزهایی‌مشابه‌فوق‌درك می کنیم. بنابه‌خواهش **تری‌تا** Thrita اهورامزدا سبب گردیدتا گیاهان مفید وسالم‌وسودبخش‌برای‌موجودات انسانی وحیوانی جوانه بزنند« برای‌زدودن وازبین‌بردن ناسلامتی ومرگ ۱۹ ». ازجمله این گیاهان سالم وسودرسان ، گیاه هوما Haoma می‌باشد که هم‌چون گیاه سودمندی‌ستایش شده‌است؛ این گیاه مرگ رادورساخته وسلامتی بدن، عمر دراز وتوانایی زیستن می‌بخشد[20] . در خاتمه بایستی توجهی به هومای سفید White Haoma که‌لذت وبقا عطامی کند، نمود .

۱۷ــ بند دوم ازوندیداد بیست‌ویکم

۱۸ــ بندهای دهم‌ویازدهم ازیسنای شصت‌وهشتم.

۱۹ــ بند سوم از وندیداد بیستم .
(paitishtate e· yaskahe · – paitishtatêe · mahrkahe).

20· [Baeshazya, duraosha-dravatätem· tanvo · dareçho – jitim· ushatanche·] (وبندهای دوم، چهارم، ششم‌ونوزدهم یسنای‌نهم)

دریك‌کلمه: آب و گیاه ، سلامتی ، عمرطولانی، خوشی وابدیت می بخشند .
همین دوصفت اصلی‌سلامتی وفناناپذیری است که موجب عظمت وبزرگی‌شخصیت‌فردی این دوامشاسپندمی گردند. هه‌ارواتات و امرتات فرماندهان این‌دو (آب‌وگیاه) بوده و به علت همین پیوستگی حاصله که عبارت ازسلامتی وزندگی دراز است ، زوجی جدا نشدنی هستند .

۳ـ عناصر و ایزدان عنصری

3- The Elements and Elementary Yazatas ·

آتش یکی‌از ایزدان .آتش‌دشمن‌و رقیب داهاکا . نریوسکهه . نریوسکهه وسراوشا مصاحبین میترا (مهر) . سرودهای برهمنیان وفرشتگان جنگنده . ناراکامسا آپام ـ نپات. آپام ناپات پسرآب. آپام ـ نپات درسرودهای‌ودایی‌وآریائیان پیش از زرتشت . ابرها مسکن آپام نپات . آپام نپات برق نورانی یا غرش باد طوفانی یا فرو ریز باران‌های ثمربخش . زمین عنصرمقدس. آب وزمین ، عناصر مقدس مورد احترام فرزانگان زرتشتی اردوی سورا و رودخانهٔ اکسوس . آناهیتا عامل طوفان،سیل‌وآب . آناهیتا ایزدآب.آناهیتا ایزدماده- وایوو و اتا ایزدان هوا وباد طوفان‌زا وایوو نیایش دختران باکره ـ وایوومیدان جنگ . وایویار مظلومین‌ودشمن‌ستمکاران وایویاوردین. وایومظهر نیروو‌جنگ باسینه‌ای فراخ‌ونظری رعدوش.

در نگارش بالا روشن شد که اشاوهیشته . امشاسپندآتش‌است و هه‌اروااتات امشاسپندآب ، اولی‌مظهر فروغ ایزدی ودومین بخشایندهٔ سلامتی است . این دوفرشته نقشی عمده واساسی دراوستادارند . اما تشخیص ودرك این‌مطلب، خواه این که‌شخصیت مطق وخواه شخصیت مادی‌آنان مورد نظر باشد ، بسیارمشکل است .

نیازی به شرح وتوصیف نفوذ و عظمتی که آتش مقدس در میان زرتشتیان دارد ، دراین مقاله نیست ؛ زیراآتش و درجهٔ تقدس‌آن دراین مذهب برهمگان‌آشکار بوده وتقریباً سمبول این‌آیین محسوب می گردد . این مطلب را دربخشی تحت عنوان « نیایش‌ها ورسوم خانوادگی» مورد بحث قراردادهام . پس ازمطالعات فراوان تقریباً به‌این نظریه که‌آتش یکی‌از ایزدان است رسیده‌ام . اما درجایی که‌تنها خودش مورد بحث باشد ، ناپیدایی‌ولمس‌ناپذیری مادی‌ومعنوی‌این ایزدان بسیارآشکارترازسایرجاها ظاهرشده واهمیت می‌یابد .

آتش زمانی نیم جنبهٔ مادی ونیم جنبهٔ معنوی پیدا می کند که در نیمه شب

مردی رابرای تیز کردن‌آتش (به حدی که خاموش نگردد) ازخواب بیدارنماید .
این تیزنمودن‌آتش بانیایشی مخصوص توأم وهم زمان است .

نقش دیگری ازاین تظاهر دوگانه در ادعیه های چند که درآغاز تشریفات مذهبی‌خوانده می‌شود، جلوه گری می کند، زمانی که می گوید: ماتورا دعوت‌می کنیم ای‌آتش، تو را ای پسر اهورا مزدا ! [1] . بدون شك‌آتش دراینجا خیال‌جلوه گری به سان ایزد را دارد . اما درهمین موقع مؤبد هم چنان که کاملا از روش نیایش‌آشکار است،آتش پاك راکه دریزشتی‌گاه (آتشدان) می‌سوزد و به سان‌آفریده‌ای بس مقدس وآسمانی است ، درنظردارد .

زمانی که گفته می‌شود ،آتش ووهومینو علیه آنگره مینو برای جلوگیری ازآسیب زدن وی به‌پامی‌خیزند ، چه بساآتش همان اشاوهیشتای امشاسپندمی‌باشد[2].

آتش دراکثرپیام هایی که نام و هومینو واشاوهیشتا باهم ذکرمی‌شوند ، در حقیقت خوداشاوهشتیای امشاسپند است که همانند دشمن ورقیب دها که **Dahaka** جلوه گری می کند .

Yahmî · paiti · pareqäite · spentascha · mainyush agrascha . aetahmi . paiti · at · aqarete · adhät · ashte · fragharechayat · asishte · kataraschit · spentô · mainyush ashtem · fragharechayat · vohucha , manô · ashemcha · vahishtem · ätaremcha · Ahurahe · Mazdäo . puthrem · agrô . mainyush · ashtem · fragharechayat · akemcha · manô · aeshmemcha · khravîdrûm · azhîmcha · dahäkem spityuremcha · yimokerentem . Adhät · frashe . häm · räzayata · ätarsh · Mazdäo · Ahurahe · uiti · avatha ·

۱- **Nivaedhayemi · hankärayemi · athro · Ahurahe · Mazdä · . puthra** . بنددوازدهٔ یسنای‌یکم ـ بنددوازدهم یسنای دوم و بندچهاردهم‌یسنای سوم و بندهفدهم یسنای چهارم

2- **[vat ·titarat , dgro · mainyush · dahêm · ashahe · antare · pairi–avätem· vohucha· mano · atarshcha ·]** بند هفتاد وهفتم از یشت سیزدهم زمانی‌که اهریمن برضدآفرینش نیك‌راستی، برخاست، وهومن وآتش (اشا و هیشتا) بدرآمدند .

maghänô . aetat · qarenô . hangerefshane . yat . aqaretem Äat · he · paskät · fradvarat · azhish · thrizafäo · duzhdaenô. uta · zakhshathrem . daomno . Inja · avat · handaesayaguhe · ätarsh · Mazdäo · Ahurahe . yezi · aetat · nyäsäoghe · yat · aqaretem . frä . thwäm · paiti. apätha· noit· apaya. uzraochayäi.zäm· paiti· Ahuradhätäm thrathräi . ashahe · gaethnam .[۳]

بند ۴۶ ـ از برای تابش آسمانی، تسخیر ناپذیر[٤] سپنتامینو و انگره‌مینو جنگیدند. (جهت حفظ بقا)

هریك از ایندو چالاکترین پیك‌های خودرا به پیش فرستادند .

سپنتامینو ، وهومینو (منش‌نیك) ، اشا وهیشتا (بهترین راستی) و آتش اهورامزدا را به‌سان پیك‌خویش فرستاد .

اما، انگره‌مینو، اکمینو (منش‌زشت)، ایشما Aeshma را بانیزهٔ خونین و اژدهاك Azidähaka (ضحاك) و سپی‌تورا Spitura اره کنندهٔ جم Yima را همچون پیك خویش اعزام نمود .

بند ۴۷ـ سپس آتش آهورامزدا زبانه کشید (به پیش‌رفت) در این اندیشه که فروشکوه آسمانی را من خواهم ربود .

اما از پس وی اژی‌دهاك سه پوزه زشت منش شتافته ، ناسزاگویان چنین گفت .

بند ۴۸ ـ کنار رو! بگذار تاآذر اهورامزدا رابه‌بینم؛

اگرازآن دست نداری، نخواهم گذاشت از این پس برزمین‌به‌تابی. به‌طوری که نتوانی برای حفظ پرهیزکاران اهورا مزدا آفریده روشنایی دهی .

۳ـ بندهای چهل‌وششم الی‌پنجاه‌ویکم‌یشت نوزدهم موسوم به‌زامیادیشت (کیان‌یشت)

٤ـ مترجم آلمانی‌فر (کیانی) را به **heavenly radiance** یا تابش آسمانی (درخشش آسمانی) ترجمه نموده است. ولی آقای استادپورداود این‌واژه را به‌همان‌فرپارسی کنونی‌فرکه مورد درخواست خواستاران بسیار بوده و از نشانه‌های ویژهٔ پادشاهانی مثل‌جم، فریدون‌وگرشاسب بوده، ترجمه نموده است .

آنگاه آتش اجـازه داد تا تابش آسمـانی به دست نیامدنی از میـان دستانش بلغزد .

بند ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - دهاك آن‌را تصرف کرد،.... اما آتش وی‌را مجبور به واگذاری مجدد درخشش آسمانی (فر) نمود . آنگاه این فر به دریای فراخکرت vouro-kasha واوروکشه جست .

دراینجا آتش درعمل هم‌چون پندار، گفتار و کردار معرفی شده است؛ وی یك ایزد ویژه است. اما دراکثر حالات ما مجبوریم تنها توجه به حالات نخستین و نادر وی به کنیم؛ فی‌المثل زمانی که آتش به‌طبقات مختلفی تقسیم می گردد .

به‌همین‌ترتیب‌دربارهٔ هورنو[5] hvareno (تابش‌آسمانی) که به‌احتمال‌بسیار زیاد یك نشان اللهی است وخود از **الوهیت‌تنها** ، جداست، نیزباید‌فکر کرد. به‌عبارت دیگر مـا می‌توانیم منصفانه و با ظنی‌قـریب به‌یقین چنین به‌پذیریم که نریو سگهه Naryo-sagha ، هم‌چون یك‌ایزد آتش (آتش‌مقدس)است .

نریوسگهه پیک اهورامزدا است،[6] و درست هم چون اگنی Agni خدای آتش ریگ ودای هندیان که به منزلهٔ پیك خدایان است ، می باشد . [8] در حقیقت اهورامزدا ، آتش رابه سان‌برق وحرارت‌آفتاب به زمین فرود می‌فرستد . وازاین‌سوی زبانه‌های‌آتش که برفراز یزشت گاه‌های پرهیزگاران به‌سوی‌آسمان درازاست، نیایش های‌آنان رابه درگاه اهورامزدا بالامی‌برد . چون‌آتش مورد توجه‌اهورامزداست وپیك اللهی محسوب می‌شود،درحقیقت رسانندهٔ نیایش وخواست‌های‌اللهی‌به‌درگاه اهورایی است، هیچ پیك ورسولی‌سریع‌تروچابك‌ترازنور درجهانی‌مریی وغیرمریی وجودندارد. دریکتاپرستی زرتشتیت‌آشکاراست که‌ماه وخورشید وآتش وفروغ حاصله‌ازآنها به‌اضافهٔ **فرّ به بدست نیامدنی** ازجمله مزدا آفریده‌های مقدس است وبه همین‌علت نیزآتش ،

۵ - مترجم hvareno رانیزهمانند تابش آسمانی ترجمه نموده است.

٦- بندسی وچهارم ازوندیداد نوزدهم. Ahurahe . Mazdäô . ashto ویا شاید astö? تجسم مزدا ،

۷- Düta ، ریگ ودای یکم ، بنددوم و چهل وچهارم.

خورشید وتابش آسمانی درنزد زرتشتیان مورداحترام کامل‌است.

نریو-سگهه وسراوشاهردوازجمله همراهان‌ورفقای‌میترا[۸] محسوب‌می‌شوند. وی چوگانی (یاگرزی) دردست دارد که‌ازآن‌جلوهٔ نوروشعلهٔ برق قابل مشاهده‌است. درسروده‌های برهمنیان نیزفرشتگان رزمجو درمیدان‌های‌جنگ‌مسلح به‌چنین گرزهای برق خیزهستند. درحال حاضر، برای معرفی وتطبیق مواردفوق با وقایع ونکات مورد نظر ودایی همین‌کافی است مضافاً براین که نام نریوسگهه در اکثر موارد لفظ به‌لفظ شبیه **ناراکامسا** بوده ودرست‌همانند لقب‌اگنی خدای‌آتش‌است.

اشکال**آپام - نپات Apam-Napat** شکل تطور وتغییر ایزدان آتش به ایزدان‌آب‌است. آپام- نپات لفظاً به‌معنای پسر آب‌ها بوده وبه‌شعلهٔ برق‌معرفی‌شده‌است. وی درابرها زاده شده ودرهمانجا زیست‌می‌کند. وبه‌همین‌دلیل‌است که به‌هنگام‌نیایش نام وی‌با نریو- سگهه که بدون‌شك یك ایزدآتش‌است، همراه می‌باشد، زیرا زندگی وی‌اغلب‌با آب‌ها قرین‌است. [۹]

درسروده‌های ودایی نیزازآپام- نپات یادشده‌است. وی‌مورد پرستش ونیایش آریائیان قبل‌ازظهور زرتشت نیزبوده‌است. درودای هندیان‌نیزآپام - نپات‌آتشی است که درابرها می‌زید. دراینجا آب‌های‌بکرودست‌نخورده وی‌را شیرداده وتغذیه‌نموده‌اند تا این‌که ازدل‌ابرها با اشعه‌ای نورانی وشکوهمند بیرون‌آمده است.

آپام- نپات درست درچنین‌هیئتی دراوستا تصویرشده‌است.

Berezantem . ahurem · khshathrîm · khshaetem · apâmnapätem.urvataspem.yazamaide.arshäem.zavanôsûm· yô, neréush·dadha· yô, neréush· tatasha. yô· upäpo‹ yazatô srut-gaoshotemô· asti . yazamnô [5]

۸- بندپنجاه ودوم یشت دهم (مهریشت). دربند سوم‌یسنای پنجاه‌وهفتم‌درکنار نام سراوشا نیز نریوسگهه آمده‌است.

۹- بندپنجم ازیسنای یکم. بندپنجم‌ازیسنای‌دوم. بندبیست‌وسوم‌ازیسنای هفتادویکم. حتاصفت درخشش (khshaeta) آپام نپات را همچون ایزدآتش متصف‌نموده است.

۱۰- بند پنجاه و دوم ازیشت نوزدهم.

ما، وسرور بزرگوار، شهریار وش آپام ــ نپات تابان را با اسب تیزتکش، می‌ستاییم.
دلیری را که‌نیایش وخواستهٔ مارا برآورد می کند.
کسی که بشررا آفرید، کسی که‌بشررا شکل‌بخشید.
ایزدآب که به‌نیکی ستایش نیایشگران را می‌شنود.

دراینجا می بینیم که‌آپام ــ نپات طبق ایدهٔ زرتشتیت درکار آفرینش دست داشته است؛ شکل‌بخشیدن مردم روشن‌ترین و نمایان‌ترین‌صفتی است که به وی نسبت داده‌شده‌است. این‌مطلب باتصوراتودایی‌دربارهٔآپام‌ـنپات‌منطبق‌است، جایی که می گوید پسرآب‌ها، باتوانایی خدایی‌خویش تمامی موجودات را آفرید.[11]. به‌ویژه جایی که می گوید:

Apam– napäose. tho· äpô· Spitama · zarathushtra · aguhe· astavaite·shoithrô·bakhatäo·vîbakhshaiti·vatascha yô· darshih· awzh·datemcha· qrarenô· ashaonamcha· frvashayô·[12]

ای پسرسپی‌تاما، زرتشت،آپام نپات (با) بادچالاك (واتا)، آب ویژهٔ مزارع دنیای زمینی راتقسیم کند. برای‌فروغ وفرش وی‌را ستایش می کنیم.

تصورنمی کنم که آپام‌ـ نپات ایزد آب باشد. ممکن است معنا ومقصود این باشد که وی درخشش وشعلهٔ برق وآوای طوفان خیز وفرو ریزباران ثمربخش برروی زمین‌باشد.

ادامهٔ بحث، دربارهٔآب وباران طبعاً زمین راکه ازجمله عناصر مقدس این مذهب‌است، نیزبه‌گفتارما وارد می کند. اهمیت آب درزندگی و کشاورزی ایرانیان خاوری مبحث بزرگ وجالبی‌است که به‌حدکافی درقسمت تاریخ تمدن این ملت به‌آن اشاره‌نموده‌ام. به‌طورخلاصه‌آنکه این‌عنصر ودرنتیجه‌زمین و گیاه مورداحترام وتکریم فزون ازاندازهٔ فرزانگان زرتشتی می باشد. ازمراسم نیایش و مناجات هایی که ذیلا

۱۱ـ بنددوم وسی‌وپنجم ازریگ‌ودای دوم. ۱۲ـ بندسی وچهارم ازیشت‌هشتم

اشاره می‌شود، چنین مستفاد می گردد که آب از جمله عناصر پر ارج ملت اوستا بوده است .

Nivaedhayyemi· hankärâyemi· aiwyô· vaguhibyô · vîspanämche· apäm· Mazdadhätanäm· vispanamcha· urvanaräm· Mazdadhatanam [۱۳]

«ما بشارت می‌دهیم وپذیراییم تمام‌آب‌های‌ثمر بخش را، تمام‌آب‌هایی را که مزدا آفریده‌است‌وتمام گیاهانی را که مزدا آفریده‌است». دراینجا مقصود ازآب‌تنها یك عنصراست. عنصری‌پاك ومقدس که هم‌اوروانات نگهبان اوست .

ایزدشایسته وراستین آب اردوی سورا آناهیتا Ardvi-süra Anähita می‌باشد. احترام به این ایز دماده ، فصل ویژه‌ای در یشت‌ها به نام آبان یشت داشته و دارای تاریخچهٔ شیرین ومخصوصی است . من‌بدین رأی که اردوی سورا نام رودخانهٔ بزرگ اکسوس می باشد ، عقیده دارم و دلیلم شرح و مدحی است که در آبان یشت آمده است .

(Ardvîm· Sûräm- anahitam. yazamaide) . ya. asti · avavaitî· masô yatha· vïspao, imäo· äpô· yäo. zemä·paiti. fratachanti. yä· amavaiti· fratachaiti . hukairyât · hacha · berezeghat . avi · zeayô . vourukashem · yaozenti · vîspe · karano· zrayä· vourukashaya. ä· vîspo· maidhyô· yaozaiti· yat. hîsh · süra . anahita . yeghe · hazagrem . vairyanäm · hazagrem. apaghzhäranäm.kaschitcha· aesham· vairyanäm kaschitcha· aeshäm · apaghzhäranam· chathwäresatem . ayarebaranam· hvaspäi· noire· baremnäi· [۱٤]

« (ما اردوی- سورا آناهیتارامی ستاییم) که به‌همان عظمتی است که تمام آب‌های فروریز برزمین‌هستند. زورمندی که‌طوفان‌های‌قوی کوه‌های هوکاریا Maunt Hukarya» رابه دریای فراخکرت می‌ریزد . تمام کرانه‌های دریا پوشیده ازخیزابه

۱۳- بند دوازدهم ازیسنای یکم
۱٤- بندسوم وچهارم ازیشت پنجم-بندسوم وچهارم ازیسنای شصت وپنجم.

گردیده وتمامی وسط دریای‌فراخکرت بیرون‌می‌آیند، زمانی که اردوی سورا آناهیتا به داخل آنها طوفان می وزاند وسیل جاری می کند . کسی که دارای هزار دریاچه وهزار روداست، وهریك از این دریاچه‌ها و رودها به‌درازی عبور چهل روزمرد سوار ورزیده طولانی است .»

بدون شك ما دراینجا شعبه‌ای ازیك رودخانهٔ عظیم‌باشاخه‌ها ونهرهای‌فرعی وطوفان خیزآن‌را مصور وآشکار می‌بینیم. چنانچه مابه اقامتگاه اصلی‌آریائیان ومردم عهداوستا ،آن چنان که ازلابلای بخش‌های جغرافیایی متن‌اوستا هویداست، بنگریم، دراین‌مورد که اردوی سورابدون شك همان رودخانهٔ اکسوس واقع درآسیای‌مرکزی جایگاه ومبدأ نخستین آریایی‌نژادان است، نخواهیم‌داشت . زیرا درجهت عکس این فرضیه، هیچ عقیده‌ای برای‌ما باقی‌نخواهدماند . ما نمی‌توانیم محملی صحیح و منطبق با واقع‌ترازآنچه که نخست گفته‌شد، بیابیم. این‌حقیقتی است که‌بدون‌توجه‌به رودخانهٔ اکسوس (اردوی سورا) مانمی توانیم آناهیتا را بربند های سوم وچهارم یشت فوق توجیه کنیم . ولی‌اگرما این‌دو بند را طبق شرح‌فوق بپذیریم و قبول کنیم که آناهیتا ایزدآب بوده وورود اردوی سورایا اکسوس که سیراب کنندهٔ مسکن آریائیان نخستین بوده ، سمبول وی برروی زمین است ، توجیه‌این‌مطلب کاملا امکان می‌یابد. با توجه به همین ایده است که‌کلمات ذیل‌تو گویی ازدهانش بیرون می‌آید .

Mana. raya· parenaghacha· pasvascha· staoracha · upairi· zam. vîcharenti· mashyacha. bizangra. nipayemi . vîspa· vohu· mazdadhata (asha–chithra)· mänayen· ahe · yatha. pasâm· pasu–vastrem · [۱۵]

...« ازفروشکوه من‌است که گوسپندان و گاوها برروی زمین درچرا هستند وبشرهای‌دوپا (برروی‌زمین‌در گردشند). من‌تمام‌چیزهای‌خوب‌مزدا آفریده‌رانگهداری می کنم، همان‌سان که آغل گله راپناه می‌دهد (یا گرك وپشم‌آنان را حفظ می کند)

« درحقیقت ازبزرگترین ومقدس‌ترین ایزدنهرها ورودها تا ایزدکلیهٔ آب‌ها

۱۵ـ بند هشتادونهم ازیشت‌پنجم (آبان یشت).

تنها یك گام کوچك فاصله موجوداست ». اردوی سورا آناهیتا از جمله ایزدانی است که دراوستا، ازهمه بیشترقابل لمس‌بوده ووجودش ازسایرین آشکارتراست . آناهیتا به منزلهٔ ایزدی ماده به ویژه در زمرهٔ اللههٔ جنس‌مؤنث است. وظیفه وکاروی دراین مقام چنین تشریح شده است .

ya· vîspanam· arshnäm· khshudräo · yaozhadhaiti · yä· vîspanam·hairîshînam·zathäi·garewän· yaozhdadhaiti yä·vîspanam· hairishîsh· huzamito·dadhaiti· ya· vispanam häirishinäm· daitîm· rathwîm. paema· ava· baraiti. [۱۶]

« آنکس که‌نطفه‌ی مردان‌را تصفیه می‌نماید. آنکس که رحم زنان‌را برای زایمان‌آماده می‌سازد، کسی که‌زایش‌زنان‌راآسان می‌سازد، کسی که‌شیرخوب، فراوان و به موقع به تمام زنان می‌بخشد » .

به دستهٔ ایزدان آب وآتش بدون کوچك‌ترین درنگ می‌توان وایو Vayu یا رمن Raman و واتا Vata ، ایزدان هوا وبادطوفان‌زا را اضافه‌نمود .

همانند تمامی ایزدان طبیعت ، وایوو واتا نیز درتاریکی‌ها و زوایای اوستا نهان شده‌اند. ایزد دومین باواژهٔ تواناترازهمه یایگانه توانا توصیف‌شده ومزداآفریده است.[۱۷] پیش‌ازاین‌ها هیچ گونه‌خبری‌ازوی نداشتیم. وایوفضای وسیعی را دراختیاردارد وملقب به توانا وتندرواست . نفوذ وایودرحد متوسطی ، وسیع و گسترده‌است؛ وبه هر حال به‌ندرت می‌توان گفت که آیا وی رابطه‌ای مستقیم با طبیعت خویش همانند ایزد هوا داردیانه. دختران بی‌شوهر وباکره به‌درگاه وی برای بدست‌آوردن شوی شایسته دعا می‌کنند. زیرا وی دراین راه به‌آنان کمك کرده وبرای آنان راه به وجود آمدن فرزند راهموار می‌سازد .[۱۸] به هرحال نام وی در بحران جنگ مورد نیایش‌سربازان متخاصم است، زمانی که حاکم ستمگری برسرزمین‌آنان سلطنت می‌کند ، زمانی که کفاروبدعت گذاران به‌دین مقدس وپاك آنان حمله می‌کنند ، یا هنگامی که شخصی

۱۶ ـ بنددوم ازیشت‌پنجم

۱۷ـ بندسیزدهم از وندیداد نوزدهم وبندسوم ازیسنای چهل‌ودوم .

۱۸ـبند سی‌ونهم‌ازیشت پانزدهم. (رام‌یشت)

آنان را به دست دشمن سپرده ویا آنان را لوداده و گیر بیندازد ، وایوبه کمك آنان می‌شتابد[19]

خلاصه‌آن که‌وایورامی‌توان‌باصفاتی‌مثل‌توانایی، نیرومندی‌ویاورجنگجویان درمراحل خطر ونیازتوصیف نمود. وی ترس و هراس را ازسوار وتوسن دور ساخته و دشمنان رابه دورمی‌ریزد وازهمین‌جاست که برای وی چنین‌آمده است[20]

Vayush· aurvô· uskât. yâstô · derezrô · yaokhdhrô · perethu –varô·.. anakhrûidha– doithra· yatha. anyaoschit. khshathrât·khshayamnäo. hamokhshathrô· khshayamnâo[21]

وایو جنگ جو. مسلح، توانا ، نظامی ، بلندبالا. با سینه‌ای فراخ و نظری رعدوش، و همانند فرمانروایان دارای قلمرو پادشاهی است.

۱۹ـ بندهای‌چهل ونهم‌وپنجاه ودوم ازیشت پانزدهم (رام‌یشت)

۲۰ـ بندپنجاه وسوم‌ازیشت پانزدهم(رام‌یشت)

۲۱ـ بندپنجاه‌وچهارم ازیشت پانزدهم (رام یشت)

۴ـ ستاره ایزدان ـ (ایزدان اختری) 4. Star - yazatas ·

خورشید ـ ماه . ستارگان بی‌آغاز ـ تیشتریا ـ فره‌وشیان ـ آفتاب دشمن اهریمن ـ خورشید چراغ روز و ماه چراغ شب ـ اپوشا رقیب تیشتریا . سه‌ته ویسه یاور تیشتریا . فره‌وشیان یاوران و حافظین ارزاق و مأموران آبادانی .

در میان ایزدان اختری ، خورشید (Hvare) ، ماه (Mäogha) و ستارگان بی‌آغاز (Amaghra Raoehao) شایستهٔ توجه و رسیدگی فراوانی هستند . تیشتریا یا ستارهٔ باران را نیز می‌توان در زمرهٔ این ایزدان به‌حساب آورد و به همین ترتیب احتمال میرود که روان های گذشتگان یا فره وشیان **Fravashis** نیز از جمله ایزدان اختری باشند .

چون در نگاشتهٔ خویش تحت عنوان تاریخ تمدن در مقاله‌ای به نام **جهان** در این باره بحث کافی نموده‌ام ، لذا دراین قسمت به‌اختصار کوشیده واز خوانندگان علاقمند خواهش می کنم به‌آن قسمت مراجعه نمایند .

آفتاب که آورندهٔ نور وروشنایی است ، سر کردهٔدشمنان ومخالفین اهریمنان است . او دیدهٔ آسمان وچشم اهورامزداست . ایزد آفتاب هم چون شخصی که بر ارابه‌ای درخشنده سوارباشند، هرصبحگاهان چهار اسب آسمانی ارابهٔ وی را ازخاور به باختر می‌رانند . همان‌سان که خورشید چراغ پر فروغ روزاست ، ماه نیز چراغ شب است . رشد گیاهان را به‌نفوذ پنهانی وی نسبت می‌دهند . صفت شایستهٔ توجه ماه دارا بودن **تخمهٔ گله‌هاست.** (گوچیتر Gaochitra). واز همین‌جاست که‌نفوذ وی‌از تکثیر و ازدیاد رمه‌هاروشن می گردد .

چه بسا مقصود از روشنایی‌های بی‌آغاز ، خود ستارگان باشند که پیشوا و سر کردهٔ آنان تیشتریا ، ستارهٔ باران بوده ودر سری ستارگان **دب اکبر** است . ایـن ستاره در نیمهٔ تابستان طلوع کرده و هرچه اقامت وی در آسمان طولانی‌تر گردد ،

زودتر باران پائیزی شروع خواهد گردید و گرما زودتر زایل خواهد گشت و به‌همین جهت نیز مورد توجه واحترام است . ازاین شرح چنین برمی‌آید که وی‌پخش کنندهٔ باران است . هم اوست که چشمه‌های آسمانی را گشوده وموجب‌افزایش‌آب‌های‌نهرها وجویبارها ، رودخانه‌ها ودریاها می گردد. رقیب وی اژدهای گرمی موسوم به‌اپوشا Apaosha است که پس از یك نبرد نومیدانه شکست می‌خورد. یاور وهم‌کارتیشتریا در عمل پخش وتقسیم آب‌های روی‌زمین سه‌ته‌ویسه Satavaesa می‌باشد که به نظر من وگا Vega وجزو دستهٔ لیرا بوده وشبیه به‌چنگی موسوم به‌چنگ رومی یاچنگ عطارد است .

با پرداختن به‌فره‌وشیان یا **روان‌های‌نیاکان** ، مجدداً ما با سنن و قواعد مذهبی زرتشتیت مواجه می گردیم . من بخشی ویژهٔ ارواح نیاکان نگاشته و دربارهٔ آن به‌تفصیل سخن رانده‌ام . اینان مددیاران و کمك کاران مواقع ضروری و خطر هستند . این ارواح ، نگهبان اقامتگاه‌ها ، مخازن آب ومأمور آبادانی‌هستند. اینان در زمان جنگ به کمك‌شتافته وحافظ ارزاق مردم هستند . نظام‌طبیعت وقوانین‌وابستهٔ آن ، به‌یاوری اینان نیاز دارد .

علت این که اینان را در زمرهٔ ستارگان منظور داشته و مقدس می‌شمارند شاید این باشد که مسکن ومأوا در کنار ستارگان داشته وباآنان ونگهبانان آسمانی در یك‌جا می‌زیند .

۵ـ ایده‌های مطلق به‌سان اسامی آفریده‌های روحانی

5- Abstract ideas as names of Spiritual Beings.

دینه ـ ماتره‌سپنتا وسوکه واژه‌های مقدس . ارشتات ورشن . ارشتات فرشتهٔ درستی، رشن فرشته‌و داد . پارسایی ، دادگستری ، دانایی و دور بینی صفات بر جستهٔ رشن. اوپرتات دمویش اوپنم وافریتی ورساتات . ورتراغنه مظهر پیروزی ورترغنه در دوره‌هند وایران قبل اززرتشت.سراوشا مظهر فرماندهی ـ اشی مظهر پرهیزکاری ـ اشی‌بخشندهٔ زرویسم وزیبایی کئوش اوروان ونقش وی درپیشرفت‌اموزراعی وگله‌داری.استغاثه وطلب یاری‌گئوش اوروان از اهورا وظهور زرتشت سپنتمان .

آئین اوستا دارای اختلافات اساسی با سایرمذاهب ملل دیگر بوده وبه‌ویژه در مواردی که اجزاءحسی‌ومادی بااجزاء روحانی واخلاقی مواجه می‌شوند ، این‌موارد اختلاف بیشتر از پیش نظر گیر می گردد . اسامی امشاسپندان شش گانه که از جمله والاترین و پر ارج‌ترین روان‌های روحانی هستند و هریك متصف به‌صفتی از خصایل الاهی بوده وهر کدام مسئول ومأمور یك آفریدهٔ مادی الاهی هستند ، از جمله همین موارد خاص ونظر گیر است .

به‌همین دلیل است که فرورفتن اینان در قالب‌های مقدس و اسامی روحانی آنان که آنها را در زمرهٔ فرشتگان وملایك خاص قرار می‌دهد وجلوهٔ مادی آنان که آب ، خاك ، آتش و گیاهان را در نظر معتقدانشان محترم ومقدس میدارد ، برای ما زیاد تعجب‌آور وحیرت انگیز نیست .

در اینجا قصد آن ندارم که واژه‌هایی چون دینه Daena به‌معنای «آیین مقدس یا شریعت» وماتره سپنتا Mathra Spenta به‌معنای «کلمهٔ‌مقدس»، یاسو که Sauka به‌معنای «فیض وبرکت» را که به‌هنگام نیایش و مناجات به کار میروند ، تشریح وتفسیر کرده ودر شمار ایزدان بیاورم . اینان واژه‌های مقدسی هستند که‌ارزش معنوی آنان در خودشان نهفته ودر موقع تلاوت ، ایجاد حس احترام ، طلب حضورو

شوق می‌نمایند. چنانچه شخصی به‌هنگام نیایش با احترام تمام این نام‌ها را به زبان آورده وطلب حضور آنان‌را بنماید، نباید تصور کرد که اینان در زمرهٔ ایزدان‌حقیقی هستند، در حقیقت تشریح تفاوت وامتیاز اینان با ایزدان حقیقی کار آسانی نیست.

ازجمله این ایده‌های مطلق می‌توان از **ارشتات یا ارشتی (یااشتاد)** Arshtat or Arshti که به‌هنگام نیایش با نام **رشنو یارشن** Rashnu[1] خوانده می‌شود، نام برد. هردو این ایزدان هم‌چنانکه ازلفظ اشتقاقی نامشان مستفادمی‌شود، اساساً ازیك مأخذ ومصدر می‌باشند.

به‌هرحال، رشن، بدون شك‌فرشته‌وداداست. وی‌را پارسا «Ashavan» ودادگر «Razishta»ودانا «Vaidhishta» وتمیزدهنده[2]«Vichôistare» کسی که از دورها نیز باخبراست ودوراندیش« Durae darshtema » می‌خوانند و به طور خلاصه آنکه وی ایزدی است که دیدگان تیزوی همه چیزرا درهمه‌جا ودرهمه حال می‌بیند. هرچند درنهانخانه‌ترین وپنهان ترین ودور افتاده‌ترین نقاط باشد. بنا براین به‌آسانی روشن می‌گردد که وی دشمن ویژهٔ دزدان است، نه تنها دزدانی که در تاریکی شب مبادرت به دزدی می‌کنند، بلکه هم چنین کسانی‌که در روشنایی روز دست به‌مال غیر می‌یازند.[3] هم‌چنین ازشرح فوق روشن‌می‌شود که چراداد‌گری از جمله صفات اوست، زیرا توزین کنندهٔ نیکی‌های مردم و بدی‌های آنان در روز واپسین نیزهم اوست. وبازهم این ایزد داناست که نتیجهٔ توزین وتکلیف همهٔ مردم را اعلام کرده وتعیین می‌نماید.

بنابراین چنانچه ما به‌ارشتات به‌سان الاهه وفرشتهٔ دادگری بنگریم، راه خطا واشتباه نه‌پیموده‌ایم.

شمارهٔ ایده‌ها مطلق طبق‌دکترین زرتشت ومحتویات اوستا که دارای‌احترام فراوان بوده و به‌هنگام نیایش باایزدان می‌آیند، نسبتاً زیاد هستند. بعضی ازآنان

۱ـ یسنای یکم بند هفتم ـ یسنای دوم، بند هفتم.
۲ـ بند هفتم ازیشت دوازدهم **vichostare** ازریشهٔ **vichit** ؛ **Parakavistema**
۳ـ بندهای هفتم و هشتم از یشت دوازدهم.

کاملا روشن و قابل درك نیستند. درمیان ایده‌های مشکوك می‌توان از «پیروزی»، Uparatät و سنت کهن Damoish Upanama که شرح مطمئن و متیقنی در بارهٔ آن نمی‌توان ارایهٔ داد و «دعای خیر» «Afriti» مردم پرهزکار که مالك و صاحب قدرت اللهی است و سرانجام ازرساستات Rasâstat که معنائی شبیه به عدل و انصاف دارد، نام برد.

ورتراگنا، (ورترغنه) سراوشا واشی وگوی - (Verthraghna, Srausha , Ashi - Vagvi) ازجمله ایده‌های مطلق آشکارتر اوستاهستند.

ورتراغنه، بدون شك به معنای پیروزی است. این معنا کاملا هنگام نبرد آشکار می گردد:

Kva · asti · verthraghnahe · Ahuradhâtahe · nâma · azbâitîsh? Kva · upastûitish ? Kva · nistvîtish ? ··· yat · spâdha· hanjâsaonte· rashtem· rasma. kataraschît· vishtâ-oghô · ahmya . nôit · vanyâonte · jataoghô· ahmya· nôit · jangâonte ···· yatârô· pourvô· prâyazâite· omô. hutâshtô · huraodhô · verethraghnô · Ahuradhâtô · atârô · verethra · hachaite . «٤»

[ورتراغنه (بهرام) رامی‌ستاییم. زرتشت ازاهوراپرسید ای اهورامزدای مینوی پاك، ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس] کجا نام ورتراگنه - (ورتراغنه-بهرام) برده وویرا به یاری خوانند؟ کجا اوراستایش و کجا اورانیایش کنند؟ (آنگاه اهورامزدا گفت)

زمانی که دوسپاه مخالف برابر یکدیگر به ایستند و صف آرایی کنند. سپس هیچ کدام ازآنان پیروز نخواهند شد و یاشکست نخواهند خورد .... مگر کسی که ستایش نماید بهترین آفریده‌را، نیك توانارا، ورتراگنه را، کسی را که اهورا آفریده است، پیروزی نصیب او خواهد شد.

این اوست (بهرام است) که به مبارزین صف بستهٔ میدان رزم فرمان می‌دهد.[٥]

٤- بندهای چهل و سوم ازیشت چهاردهم موسوم به بهرام یشت. (ورتراگنایا ورتراغنه همان بهرام است. مترجم برای جلوگیری ازاطالهٔ کلام قسمت‌های لازم رااذکرنموده است و این جانب برای فهم خوانندگان قسمت نخستین را در پرانتزآورده‌ام.)

٥- بند چهل و هفتم ازیشت چهاردهم: بهرام اهوراآفریده را می‌ستاییم که با همراهی مهرورشن درمیان صفوف آراستهٔ جنگ رفته بپرسد چه کس به مهردروغ گوید وچه کس ازرشن روی گرداند، بچه کس من بایدخوشی و مرگ بخشم. منی که آن‌را به‌جای توانم آورد (ص۱۲۹ یشت‌ها)

این اوست که مهاجمین را تارومار کرده وشجاعانه آنها را بیرون‌می‌راند.[۶]

وی‌دستان بدقول‌ها وعهد شکنان را ازپشت می‌بندد، وی‌قوهٔ بینایی آنان‌را می گیرد، اوگوش‌های آنان را کر می کند، وپاهای آنان را طوری فلج می‌سازد که قادر به‌هیچ گونه حرکتی نیستند.[۷]

هم‌چنین ورتراغنه به‌مثل مرد ثروتمندی تصویرشده که مجهز به چهارشمشیر یکی زرین قبضه و دیگری جواهر نشان، سومی زینت شده و چهارمی پر تجمل می‌باشد.[۸]

سرانجام بایستی خاطرنشان ساخت که ورتراغنه را با واتا، ایزد طوفان‌سخت یکی دانسته‌اند. و این‌مطلب ایندرا یا وریترهن Vritrahan ریگ ودا، خدای جنگ‌های طوفانی‌ورعدی علیه اژدها ها را به‌خاطرما می‌آورد. درحقیقت ورتراغنه ردپا واثری ازخدایان طبیعیون دورهٔ هندوایران قبل‌از ظهور زرتشت‌است. که در این آیین مطابق‌ایدهٔ‌مخصوصی وفق‌داده‌شده وجلوه گری‌میکنند. ورتراغنه درمذهب‌زرتشت دیگرفاقد منصب خدایی است. طبق عقاید مزدیسنائیان ورتراغنه از نظر جنگجوی طوفان ورعد زیادمورد توجه نیست ودرعوض وی‌فرشتهٔ پیروزی است و پرهیزکاران به یاری وی‌در جنگ با بی‌دینان نیازدارند وبه‌هرحال پیروزی خودرا مدیون کمک‌های وی می‌دانند.

۶ـ بند شصت ودوم ازیشت چهارهم: بهرام اهوراآفریده را می‌ستاییم، کسی که‌صفوف رزم را ازهم بدرد. کسی‌که صفوف رزم را به تنگنا اندازد. کسی که صفوف رزم را پریشان سازد... (ص۱۳۳ـ یشت‌ها. جلددوم ـ نگارش استاد پورداود:)

۷ـ بند شصت وسوم از یشت چهاردهم: بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم، وقتی که بهرام اهورا آفریده در صفوف رزم برانگیخته، قریه‌های (رستاق‌های) متحده....دست‌های مردمان پیمان‌شکن‌را (دروغ‌گویان به مهررا) از پشت‌سر به بند دو چشم‌های آنان را بپوشاندو گوش‌های آنان را کر کند. کسی‌نتواند پا بیرون‌نهد. کسی‌نتواند مقاومت‌کند (صفحه ۱۳۳ جلد دوم یشت‌ها ـ نگارش استاد پورداود).

۸ـ بند پانزدهم از یشت یازدهم (سروش یشت) قابل مقایسه با بند دهم ازیسنای پنجاه و هفتم.

سراوشا، یکی از چهره‌های آشکار ودرخشان مذهب اوستاست. سراوشا در حقیقت رسم کنندهٔ روح اخلاقی وفلسفی است که بر آیین زرتشت نقش بسته‌است. سراوشا به‌معنای اطاعت وفرمانبرداری است؛ و به‌خصوص این فرمانبرداری مختص **«کلمهٔ مقدس»** وفرامین ویژهٔ آنست. و ازهمین جاست که سراوشا دشمن اصلی و سرسخت اژدهاها، کسانی که کوشش درراه گمراه نمودن مردم و وادار نمودن ایشان به‌تخلف و بی‌حرمتی به‌کلمات مقدس نموده ومردم را به‌غفلت وسهل انگاری به‌مبانی ووظایف مذهبی وامیدارند، می باشد.

اهورامزدا. سراوشا را برای ضدیت علیه ایشما Aeshma، اژدهای خشم شدید، [۹] آفریده است. هرآنکس که به‌آئین مزدیسنا اعتقاد دارد و قوانین زرتشتیت را به‌کار می‌بندد، کوشش می‌کند تا برخشم وغضب پیروزشده و آتش غیظ رافرونشاند.

هم‌چنین سراوشا دشمن بوشیاسته Bushyâsta (در پهلوی بوشاسب) دیو سستی وتنبلی است. این دیو انسان‌را به‌خواب صبحگاهان [۱۰] ترغیب می‌کند؛ درحالی که زرتشتیت به‌عکس مزدیسنائیان را به سحرخیزی برای انجام کارهای روزانه دعوت می‌نماید. به‌علاوه انجام فرایضی مخصوص ومراسم نیایش مزدا درآغاز روز از وظایف هر زرتشتی معتقدی است. به همین ترتیب سراوشا علیه دیوهای مستی می‌جنگد [۱۱] زیرا آئین زرتشت پیشنهاد زندگی آرام، ساده وعاقلانه‌ای رامی‌نماید.

چنانچه مابپذیریم که سراوشا به‌معنای اطاعت ازقوانین مقدس مذهبی است، طرح این مطلب که معرفی فرامین ودستورات مذهبی به‌وی منتسب است، آسان‌ترخواهد بود. زیرا، این سراوشا بوده که برای نخستین بارتمامی سروده‌های پاک‌را خوانده‌است. این اوست که‌اولین بار، برسم، شاخه‌های مقدس قربانی‌را به‌افتخاراهورامزدا، امشاسپندان ومیترا، به‌یکدیگر پیوست. هم‌چنین سراوشا به‌نام آموزگار شریعت مذهبی نیزنامیده شده‌است. ازجمله ابزارهای نبردوی همان نیایش‌ها ودعاهای مقدس است که به کمك

۹ ـ بند شانزدهم از وندیداد هجدهم ۱۰ـ بند چهل ویکم از وندیداد نوزدهم
[Sraosha . ashyô . kundem . bangem . vibangem awajanyat]
۱۱ ـ بندهای دوم وهشتم وبیست وچهارم ازیسنای پنجاه وهفتم

آنهاعلیه دیوهای فریب‌کار واغواگر جنگیده وپیروز می‌شود.[۱۲]

سراوشا هم‌چنین ازنیازمندان و بی‌چیزان دستگیری می کند و در رفع نیاز آنان می کوشد؛ زیرا، آئین زرتشتیت‌کلیه‌ی معتقدان خودرا به دستگیری‌محتاجان‌هم‌کیش، ترغیب می‌نماید. وی‌نیز هم‌چون میترا نگهبان پیمان‌ها و عهود بوده و از این صفت ویژهٔ زرتشتیان، حمایت می‌نماید. وی‌هم‌چنین در جنگ‌ها برای دفاع از آئین زرتشتیت ویاری مدافعین و طرفداران شرکت می‌نماید ؛ زیرا این آیین ، شرکت در نبرد به‌خاطر مذهب وهم‌کیشان رالازم می‌شمارد. [۱۳] وی سرانجام به نام تانو ـ ماتره (تنوماتره) **tanu - mâthra** [۱٤] نیزنامیده شده است . « کسی که بدنش‌کلمهٔ **مقدس** است، » ازاین‌رو اطاعت از او ، فرمانبرداری‌از احکام‌و دستورات« کلمات‌مقدس» است

تا اینجا آنچه که در اوستا دربارهٔ صفات، خصایل و کردارهای سراوشا در یسناها، وندیداد ویشت‌ها آمده بود، شرح دادم واکنون‌نوبت به ایزدماده اشی**Ashi** یا بطورکاملتر اشی و گوی **Ashi –Vaghvi** می‌رسد .

اشی پرهیزکاری است که مزدیسنائیان درمعنای گسترده‌تر آن را نظم اخلاقی می‌خوانند. وبه‌همین مناسبت‌است که‌وی رابه‌طورمجازی‌وشاعرانه‌ای‌دختراهورا وسپنتا آرمیتی وخواهرسراوشا، رشن ومیترا وآیین‌مزدیسنان نامیده‌اند.[۱۵] به‌طورخلاصه‌آنکه وی نزدیکی تام وعجیبی‌باکلیهٔ نیکی‌ها وفضیلت‌های‌آئین زرتشتیت دارد .

اشی، نگهبان نظم اخلاقی، بشررانیروی تشخیص ودرك بخشیده تابین‌خوبی

۱۲ـ بند بیست ودوم ازیسنای پنجاه وهفتم

۱۳ـ بند دهم‌از یسنای پنجاه وهفتم، بند یازدهم از یشت یازدهم (سروش یشت) ؛ و بند دوازدهم از یسنای پنجاه و هفتم

۱٤ ـ بندچهاردهم‌از وندیداد هجدهم،

۱۵ـ برد شانزدهم ازیشت هفدهم ؛ وبنددوم ازهمین یشت بند۲ : دختر اهورامزدا، خواهرامشاسپندان (است)کسی‌که باخردسوشیانت‌ها فرازآید وآن‌کسی راکه اوکامروا ساخته، معرفت فطری بخشد وآن‌کسی‌را اوبه‌یاری‌آیدکه ازنزدیك اورا خواند و از دوراو را خواند. کسی که‌زورنذر ارت‌کند(به‌این می‌ماند) که‌زورمندمهر کرده باشد. بند۱٦ : پدرتست‌اهورامزدا، که‌بزرگترین ایزدان، که بهترین ایزدان (است) مادر (تست) سپندارمذ. برادران تو(هستند) آن‌سروش نیك‌نفس ورشن‌بزرگوار نیرومند ومهردارندهٔ دشت‌های فراخ، کسی‌که ده‌هزار دیدبان (و) هزارگوش دارد ، خواهر(تست) دین‌مزدیسنا. (ص۱۸۷ و۱۹۰ جلددوم یشت‌ها اثراستاد پورداود .)

و بدی تفاوت گذارده واین‌دو را از یکدیگر تمیز دهد.[۱۶] به‌علاوه‌وی‌مدافع زناشویی‌است واز زناکاران و فواحش ، کسانی که از نظام اخلاقی و بشری تخلف کرده وسرپیچی می نمایند ، به‌شدت متنفراست . به همین ترتیب اشی از کسانی که به زور مانع زناشویی دختری با نامزدش شوند، گریزان‌بوده ودشمن‌آنانست.[۱۷] خانه‌ها ازجمله مراکز اصلی فعالیت اشی‌است ووی اساس عفت وپرهیزگاری را درخانواده مستقرمی‌سازد ؛ وبه‌همین دلیل است که مردم وی را به‌خانوادهٔ خویش دعوت می‌نمایند .

Ashi·srîra· dämi- däite· mä·avi· asmauem·frashäsa· mâ· avi· zäm· niurvaese· itha · me· tûm · hämeharaguha . antare· credhem·nmänähe· srîrahe· khshathrô-keretahe·[18]

«ای اشی زیبا ، ای آفریدهٔ آفریدگار ؛ بالابه سوی‌آسمان‌ها مرو، پایین به داخل زمین‌نرو؛ به‌داخل‌خانهٔ من‌بیا که پاکیزه وخسروانه است.»

مراحم والطاف اشی‌بی‌کران وبسیارمتنوع است. ازجمله به مردان توانایی وثروت، زروسیم،جامه‌های فاخروانگشترهای‌درخشنده می‌بخشد وبه‌زنان ودوشیزگان، زیبائی، که سرآمد هربخشایشی‌است، عطامی‌نماید ، که باآن شوهران دلخواه و مورد پسندخویش رابدست‌بیاورند[۱۹]. وی که درزمان‌های نخستین‌هم چون‌بانی پرهیزکاری بازرتشت‌دوستی نزدیك داشته، حتا اکنون‌نیزدربرآوردن واجابت‌نمودن درخواست‌های نیایشگران کوشا است .

به نظرمی‌رسد که بحث و گفتگودربارهٔ رب‌النوعی که‌به‌هیچ یك‌ازدسته‌جات فوق بستگی‌ندارد، به طورپیوست ، دراینجا ضروری ولازم است . وی‌**گئوش‌ـاوروان** Geush–urvan روان‌آفرینش ، است که به‌نام‌درو واسپ Druväspa (درنهمین یشت= گوش یشت) نامیده شده است . معنی‌لغوی این کلمه به نام **روان گاونراست** که درزبان اوستایی وفرس هخامنشی باتلفظ امروزهٔ فارسی آن تقریباً یکسان است .

۱۶ـ بنددوم از یشت هفدهم . ـ . [l/ä. (ashi) frasha . khrathwa frathanjayeiti · mta · äsnem· khratum , avabaraiti·]

۱۷ـ بندهای پنجاه‌وهفتم ازیشت هفدهم. (ارت یشت)

۱۸ـ بندشصتم‌ازیشت هفدهم.(ارت یشت)

۱۹ـ بندششم ازیشت‌هفدهم . (ارت‌یشت)

مقصود از گئوش اوروان ، نخستین روانی است که مزدا آفریده‌است وهم‌چنان که بعداً شرح داده خواهدشد درمیان‌آفریده‌های جانداراهورایی گاو نخستین‌آفریدهٔ کردگار است. نگهبانی چهاردهمین روز هرماه سپرده به‌این فرشته است .

اگر ما عطف توجهی به دورهٔ تمدن زرتشت به نمائیم ، خواهیم دید که کشاورزی و گله‌داری نقش‌مهمی درزندگی‌آنان داشته است ؛ وزمانی که این‌نکته را درنظر بگیریم که‌پرداختن به‌امورزراعی وپرورش گله‌براثرسعی وهمت زرتشت وپیروان وی درمیان‌آریائیان چادرنشین رواج‌یافته ، از اهمیت گئوش ــ اوروان وتکرار زیاد ازحدآن‌در گاتاها واختصاص‌یشت‌نهم‌به وی زیادتعجب‌نخواهیم‌نمود . ازمیان‌سروده‌های گاتاها این چنین برمی‌آید که روان گاوها نخستین‌آفریدهٔ آفریدگاربوده به درگاه الوهیت ازظلم وجور و زور وستم که براو واردمی‌آید به تنگ‌آمده وبه درگاه اهورا روی‌آورده وازاو گله می‌کند: مرا جزتو پاسبانی نیست، زندگی‌پایدار وخرمی را از درگاه توخواستارم. اهورامزدا وعدهٔ ظهور مرد وارسته‌ای رامی‌دهد که‌آئین ایزدی را آفریده واو زرتشت‌پور سپنتمان است ، وی کسی است که مردم رابا راستی، درستی و تمدن، تمدنی که با آن مردم روی به‌کشاورزی و گله‌داری خواهند نهاد،آشنا خواهد ساخت . وی کسی‌است که زمین ازوجود وی‌خرم خواهد گشت وروبه‌آبادانی‌وفراوانی خواهد نهاد[20].

۲۰ــ بندیکم از یسنای بیست‌و نهم : روان‌آفرینش به‌درگاه توگله‌منداست. از برای‌که مرا بیافریدی. ستم‌وستیزه وخشم وزور مرا به‌ستوه آورد . مرا جزتونگهبانی نیست. یك زندگانی پایداروخرمی به‌من بخش .

بند دوم از یسنای بیست و نهم : آنگاه‌آفریدگار روان آفرینش ازاشا به‌پرسید ،آیاتو داوری برای روان‌آفرینش می‌شناسی،که بدو (به‌روان آفرینش) آسایش بخشد و غمخوار اوگردد .کیست‌آن کسی‌که سزاوار چنین قضاوت است ؛کسی‌که خشم و هواخواهان دروغ‌وا درهم تواندشکست .

بند ششم از یسنای بیست و نهم : آنگاه مزدا اهورا خدای‌دانا وآئین شناس ، خودگوید ازبرای تو داور دادگری‌که از روی‌آیین مقدس رفتار ←

در خورده اوستا نیز « دورواسپ» نگهبان گله‌ها ورمه‌هاست ، و متأسفانه ما اطلاعات چندانی در بارهٔ وی ارائه نداده‌ایم . نقش وی به طریق خاصی درآغاز یشتی که به وی‌اهدا شده (یشت‌نهم ــ گوش‌یشت) شرح داده شده است :

Druväspem · yazamaide · druvö - pasväm . druvô – staoräm · druvô – urvathäm · druvô – aperenäyukäm · pouruspakhshtîm· dûrät-pathana · qäthravana · dareghô – hakhedrayana · yakhta - aspäm. varetô – rathäm· qanat – chakhräm·fshaonim– marezäm· amavaitim · huraodhäm · qäsaokäm· haeshazyäm· druvô – stäitim· druvô· varetäm · aväghe· naräm· ashaonäm· [۲۱]

« مادروواسپ را می‌ستاییم ؛ کسی که گله‌های کوچك وبزرگ‌را و دوستان و بچگان را نگهداری می کند ؛ کسی که از دورها ظاهرشده ، فراوانی بخشیده وخوش شانسی پخش می کند ؛ دوستی دراز وبا دوام عطا می کند ؛

کسی که اسبان‌خویش‌را زین کرده، ارابهٔ خویش‌را آماده کرده، چرخهایش را پرغوغا ساخته ، غذا بخشیده ، تمیز نموده ، قدرت داده وجهش و تیزتکی می‌دهد ؛ کسی که سود رسان‌است؛ کسی که تکیه گاه پرقدرتی‌است(پشتیبان‌توانایی‌است) ؛ کسی که مالك خزانه‌های غنی برای‌یاری ومعاونت پرهیزکاران است».

کند ، نیست. خداوند ، دهقان ستورپرور را را برای غم‌خواری تومقرر داشت .

بندهفتم از یسنای بیست و نهم : (وهومن پاسخ‌دمد) یگانه‌کسی که آئین‌ایزدی پذیرفته ، زرتشت سپنتمان است. اوست‌ای مزداکه اندیشهٔ راستی بگستراند . ازاین رو به‌او،گفتاردلپذیر داده شد.

بند یازدهم از یسنای بیست ونهم : (زرتشت گوید) کجاست عدالت‌وپاك‌اندیشی وشهریاری. پس‌ای مردم مرابپذیرید، تاجمع پیروان تعلیم دریافت کنند. (روان آفرینش‌گوید) . ای‌اهورا، اینك‌پناه ما فرارسید وازپی شکرانهٔ‌آن، ستایش‌خویش تقدیمت‌کنم.

۲۱ـ بندهای یکم ودوم از یشت‌نهم . (گوش‌یشت = درودسپ‌یشت).

روز مهر وماه مهر وجشن فرخ مهرگان
مهر بفزا ای نگار مهر چهر مهربان

۶- میترا . (مهر) 6-Mithra.

مهرسمبل‌آریائیان‌کهن- مهرایزد روشنائی آفتاب - مهر سرور دشت‌های بی‌انتهاو شاهزادهٔ ممالك -مهرنگهبان وپشتیبان راستی-مهرایزد سوگندها وپیمان‌ها - مهر سپهسالار میدان‌های‌رزم-گرز سه قپهٔ زردنگ- نقش‌میترا درمیان‌برهمنان- میترا اللههٔ فروغ وروشنایی در ریگ‌ودا - شباهت نقش میترا درمیان برهمنان و زرتشتیان - مهر وجشن مهرگان وماه مهرگان - مهرگان‌عامه ومهرگان‌خاصه

بدون شك میترا یکی ازجالب توجه‌ترین فرشته‌های زرتشتیان است . وی به‌طرزی بسیار حیرت انگیز وبرعکس کلیهٔ فرشتگان مذهب اوستا ، ازمجموعه‌ای‌از نکات اخلاقی وموارد سومبولیك آریائیان کهن ، طبیعیون وبه ویژه ایرانیان، ترکیب یافته است . ازهمه مهم‌تر آن که میترا نمونهٔ آشکاری ازآن سری ارباب انواعی است که قبل از ظهور زرتشت طبق متن اوستا مورد پرستش بوده وسپس مطابق باروح‌وررویهٔ آیین‌جدید وفق‌داده شده است . باتوجه به‌عظمت نقش‌پیشین ونفوذبعدی وی دردنیاست که فصل مخصوصی به‌نام وی‌نگاشتم .

سروده‌های فراوانی (۱۴۶ بند) که به‌نام وی سروده شده ودرمهریشت جمع گشته ، بزرگی مقام واحترام فزون ازاندازهٔ وی‌را درمیان ملت ایران وآئین‌زرتشت آشکار می‌سازد . وی یکی ازمردم پسندترین ایزدان‌بوده وبه‌همین مناسبت معتقدم که وی پس ان اهورامزدا و ایده‌های مطلق جای داشته و رتبه‌ای برابر امشاسپندان کسب نموده است .

میترا دارای دوجنبهٔ طبیعی واخلاقی است . جنبهٔ اخلاقی وی برروی جنبهٔ طبیعیش بناشده وازآن شکل یافته است . کوشش ما دراین‌مختصرصرف مشخص‌نمودن وشرح این دوجنبهٔ جدا نشدنی اوست .

از نظر طبیعی یا مادی میترا ایزد برآمدن آفتاب ویاصریح‌تر ودرست‌تروی فروغ ناشی از تابش آفتاب است.

Mithrem · yazamaide . . . yô · paoiryô . mainyavô . yazatô· tarô· haräm· äsnaoîti·paurvo– naemät· ameshahe· hû. yat·aurvat–aspahe· yô paoiryô. zaranyô· pïsô· siïräo bareshnava· gorevnäiti· adhät· vîspem· adidhâiti· airyô. shayanem· sevishtô.[1]

«ستایش می کنیم مهررا ، کسی‌را که قبل ازخورشید جاودانی بااسب‌تیزتك از (پس کوه) هرا Hara برآید . کسی که نخست گرداگرد (ستیغ) کوههای زیبا را زرین ساخته و سپس برروی مرز وبوم آریائیان‌کارآمد ، می‌نگرد» .

چنین به‌نظرمی‌رسد که تشریح طلوع آفتاب که اساس وپایهٔ سرودهٔفوق‌است، احتیاج‌به گفتگوی زیادتری‌دارد . برفراز کوه هرابرزتی «Hara barzati» کوهی که از پس آن آفتاب سر می‌زند ، اهورامزدا جایگاهی جهت‌میترا ، برپا کرده‌است. این نشیمنگاه ویژه را امتیاز آنست که نه‌تاریکی ونه‌شب ، نه‌سرما ونه گرما، نه‌مرض ونه‌اندوه ، هیچ کدام را درآن راهی نیست؛ به‌همین ترتیب مه نیز که ایجاد تاریکی و کدورت می‌نماید ، برفراز این کوه وجایگاه ، وجود ندارد.[2]

میترا ، زمانی که نقش دررل ایزدآفتاب وروشنایی‌دارد ، به‌نام‌وروگویوتی Vourugaoyaoiti سرور دشت‌های فراخ ،[3] نامیده می‌شود . وی هم چنین به‌نام دگهوپیتی «Daghu – paiti» شاهزادهٔ ممالك ، نامیده شده است .[4] و این بدان معناست که خورشید سلطان آسمان‌ها بوده واز آن بالا برتمام کشورهای روی‌زمین . می‌نگرد .

۱ـ بند سیزدهم از یشت دهم همچنین بند نودوپنجم از همین یشت .

۲ـ بند پنجاهم از یشت دهم.

۳ـ بندهای یکم ـ هفتم، دهم و دوازدهم و.. ازیشت دهم

٤ ـ بند هفتاد و هشتم از یشت دهم . ـ (mithrô – raevô · daghu – paitish .] ـ و بندیکصدوچهل وپنجم ازیشت دهم ـ [mithrem· vïspanam· daqunäm· daghu-paitïm· ûazamidé]

روشنایی سمبول راستی است ، و از همین جاست که خورشید چشم اهورا نامیده شده است ؛ زیرا وی وسیلهٔ آن برتمام دنیا نگریسته وهمه چیزرا اعم از نیکی وبدی درك می کند . زمانی که ایدهٔ فوق جلوه گری می کند ، نبایستی‌ازاین‌تصور که میترا ایزد نور آفتاب بوده ونگهبان وپشتیبان راستی است درعجب شویم . اگر ما با دقت بیشتری به‌خصوصیات ومشخصات درونی آیین اوستا ، بنگرم ، خواهیم دید که جنبهٔ روحانی وجزء اخلاقی نهاد میترا خیلی بیشتر از اهمیت مادی وطبیعی آن مورد گفتگو وتوجه بوده است .

میترا نگهبان راستی است : وی ایزد سوگندها وپیمان است . هم‌چنین وی متصف به صفاتی مثل ادهویمنه Adhaoyamna « مصون از خطا » و « غیر قابل فریب » (کسی که فریب نخورده است) ، است . به ویژه این مطلب در اوستا به نحوی شاعرانه چنین بیان شده است : او دارای هزار گوش است (hazagrô-gaoshem) وده هزار چشم‌دارد (baevare-chashmanem) .[۵] او نه استراحت می کند و نه می‌خوابد ؛ وی هر واقعه‌ای‌را می‌شنود و می‌بیند.[۶] دیدوران وی بر فراز دید گاهها، نگهبانی داده و او را از رویدادهای زمینی با خبر می‌سازند.[۷]

به‌موازات‌نقشی که رب‌النوع‌های خورشید آریائیان کهن داشته‌اند، میترانیز برابرمتن اوستا به‌سان جنگاوری که بر گردونه‌ای جنگی نشسته وفضای آسمان‌ها را درهم می‌نوردد ، تصویرشده است :

Ahmya · väshe · vazäonte · chatwârô · aurvantô ·

۵ـ بندهای یکم، هفتم، دهم و دوازدهم یشت دهم. هم‌چنین بند سوم یسنای یکم و بندسوم یسنای دوم.

۶ـ بندهای صدودوم و صدوسوم از یشت‌دهم.

(mithrem· aqafnem· jaghäurväo ghem.... Zo(mithro) - anava ghabdemnô· zaenagha· nipaiti· Mazdáo· dâmän Yô· anova ghobdemmô · zaenagha· nishhaurvaiti · Mazdâo · dâmän·]

۷ـ بندهای چهل وپنجم وچهل‌وششم یشت دهم. هم‌چنین باید خاطرنشان ساخت که میترا در یسنا و وندیداد به معنای سوگند وپیمان‌آمده‌است.

spaetîta · hama · gaonäoghô · mainyush - qaretha · anao-shäoghô .۸

« چهارتوسن‌سپید و یك رنك که از خوراك‌های آسمانی تغذیه گردیده و زوال ناپذیرند، گردونهٔ اورا می کشند. »

دراین گردونه میترا به‌منظورپشتیبانی ازطرفداران‌خویش‌وبرای نابود کردن دروغگویان به مهـر (mithrô-druj) وکسانی که به روش‌های گوناگـون علیه زرتشت گام بر می‌دارند، به‌جنگ می‌رود، پیام زیرین مبین شرح فوق‌است .

Äat· yat · mithrô · fravazaiti · avi · haenayäo · khravïshyeitîsh · avi · häm-yanta · rasmaoyô · antare · daghapäperetäne · athra · narām · mithrô-drujäm · apash gavô · darezayeiti · pairi · daema · värayeiti · apa · gaosha · gaoshayeiti· ۹

« زمانی که میترا گردونه خویش‌را ، علیه سربازان خون‌آشام دشمن ، علیه کسانی که برای رزم به‌گرد یکدیگر جمع شده‌اند، درمیان ممالك رزمجو ، براند ، دستان دروغگویان به مهررا ازپشت به‌بندد، دیده‌های آنان را نابینا سازد و گوش‌های آنان را کرسازد .»

مطلب فوق زمانی که میترا به‌سان یك‌سپهسالار رزم و ایزد جنگ وارد نبرد می‌شود ، بهترجلوه گری می کند :

Vazrem · zastaya · drazhemnô · satafshtänem · satäotârem · fravaeghem · vïro · nyäonchem · zarôish · ayaghô · frahikhtem· amavatô· zaramyehe. amavastemem zaenäm · verethravastemem · zaenam ·۱۰

او گرزی در دست دارد ، باسه قبه (گره) و یك سرتیز. که برمی‌اندازد و له

۸ـ بند صدوبیست وپنجم از یشت‌دهم.

۹ـ بند چهل و هشتم ازیشت دهم . اگر مهر به ضد لشگر دشمن خونخوار، به ضد صفوف جنگ.... وپاهای آنان رااز ثبات براندازد. ازبرای‌کسی‌یارای مقاومت نخواهد ماند (چنین شود حال) این ممالك واین هماوردان ، درصورتی‌که از مهر دارندهٔ دشت های فراخ غفلت ورزند.

۱۰ـ بندنودوششم ازیشت‌دهم.

می کند مردان را، ساخته شده از برنج زرد است، ریخته‌شده از فلززرد رنك است، از جمله محکم‌ترین وپیروزمندترین جنك افزارهاست .

میترا با این جنگ ابزار آسمانی مخالفین خود را می کشد ، مردان‌را با اسب‌هایشان.[۱۱] وبه‌همین دلیل‌است که‌جنگ‌آورانی که‌به‌سوی میدان‌های نبردمی‌روند وی را ستایش کرده و ازوی طلب توانایی برای سربازان‌و سلامتی و روئین تنی برای خویش وآنان می کنند.[۱۲]

میترا درمیان برهمنان دارای ارج بزرگی بوده و در زبان سانسکریتی‌به معنای دوستی و در ریگ‌ودا در نقش اللههٔ فروغ و روشنایی است. وی هم چنین در ریگ‌ودا به‌معنای نگهبان سوگند وپیمان‌بوده ودشمن دروغگویان وعهدشکنان‌است. این شباهت عقیده درمیان برهمنان و زرتشتیان نشانهٔ آنستکه هر دو دستهٔ آریائیان (هند وایران) قبل از انشعاب وپیش از ظهور زرتشت ، مهررا ستایش می کرده‌اند.

مهر درمیان پارسیان کنونی البته نه‌به‌صورت الله‌ه بلکه ازنظر احترام‌به‌سنن باستانی دارای ارزش‌والایی است. چنانچه ماه هفتم سال که آغاز پائیز است به‌نام وی خوانده شده و به‌سان گذشتگان که روز شانزدهم مهر را که ویژهٔ فرشتهٔ فروغ است ، جشن می گرفته‌اند، اختصاص به‌جشن‌های مخصوصی داده‌اند. این‌جشن، نشانه وردپایی از جشن بزرگ شش روزه‌ای است که به‌نام جشن مهرگان(متراکانا) می‌خوانده‌اند. این‌جشن همه‌ساله از روزشانزدهم آغاز شده وبه‌روز بیست ویکم که موسوم به‌رام‌روز باشد، می‌فرجامیده است. روزشانزدهم موسوم به مهرگان عامه و روزبیست و یکم را

۱۱- بند صد ویکم ازیشت دهم... وقتی‌او سواره به‌آنجا می‌رسدکه ممالك پیمان شکنان است، نخست‌گرز به اسب ومرد حواله‌کند به ناگهان هر دو را به هراس دراندازد . اسب وسوار را هلاك‌کند (صفحهٔ ۴۷۹- جلد یکم یشت‌ها- ترجمهٔ تألیف استادپورداود)

۱۲ - بند نود و چهارم از یشت‌دهم ، این چنین به شود که تو ای مهر، دارندهٔ دشتهای فراخ ، به‌مرکبهای‌ماقوت ، به ابدان ما صحت‌بخشی ، تاکه ما دشمنان را از دور کشف‌کنیم از هماوردان مدافعه نمائیم. رقیبهای بداندیش‌کینه ورز را به‌یك‌ضربت شکست دهیم. (صفحه ۴۷۷- یشت یکم-ترجمه‌وتألیف استادپور داود)

به‌نام مهرگان خاصه می‌خوانده‌اند .

سخن دربارهٔ مهر و عظمت مقام وی را به‌این نکته به‌انجام می‌رسانیم که ، ازآنجا که راستی، درستی و احترام به‌سوگند که از دیربازیکی ازسنن برجسته‌وبارز ملی ایرانیان محسوب می‌شده است ، نفوذ و شخصیت اخلاقی این ایزد ، که پاسبان و نگهبان صفات فوق بوده وهماره با گردونه‌ای آماده، گرزی‌خطرناك وخود غرق‌آهن‌و پولاد به جنك با دروغگویان و پیمان شکنان می‌تازد، هویدا وآشکارمی گردد . این مطلب‌را پیام زیرین به‌نحوی روشن وبرجسته تأیید می‌نماید .

ای اسپنتمان ، مهرشکن وپیمان‌شکن نابکارسراسر مملکت را ویران سازد.
(وی) مثل صد (تن‌از کسانی است) که(به گناه) کیذآلوده باشد [13]؛
وقاتل مرد پاکدینی باشد. ای اسپنتمان تونباید مهروپیمان بشکنی ،
نه‌آن (پیمان که) تو بایك دروغ پرست ونه‌آن که توبایك راستی‌پرست
بستی، زیرا معاهده با هردو درست است. خواه دروغ پرست و خواه
راستی‌پرست. [14]

۱۳ـ کیذ اسم گناه مخصوصی‌است. نمی‌دانم‌که‌چه جرمی در قدیم ازآن اراده می‌شده است. درفقرهٔ ۲ از یسنای شصت‌ویکم جزو دزدی، راهزنی؛ جادویی وپیمان‌شکنی‌به شمار رفته است. همچنین در فقره پانزده از یسنای پنجاه و هفتم و درفقرهٔ هفتاد ویك از فروردین‌یشت در ردیف معاصی‌کبیره محسوب شده است. (ص۴۲۲ـ جلداول یشتها، اثراستاد پورداود)

۱۴ـ دروغ پرست و راستی‌پرست یا مزدیسنا و آیوسنا، منظور یکتاپرست‌و چندتا پرست‌است.

صفحهٔ۴۲۳و۴۲۵ نخست‌یشنها‌ـ‌ترجمه‌وتألیف استادپورداود

۷ـ دیوشناسی 7-- Demonology .

پی‌جویی و کاوش دربارهٔ این‌مسئله که چگونه بدی، گناه وجرم ، غم وبدبختی درجهان پیدا شده ، ازادوار بسیاردورخاطرفلاسفهٔ جهان را به‌خود مشغول کرده‌است ، به ویژه این‌مطلب، درمذهب زرتشتیت، که هیچ یك از جوشش‌های نفسانی و شهوانی ویا گناهان رابه اهورامزدا ومهین‌فرشتگان نسبت‌نداده وسرزدن هرعملی را اختیاری ودرحدود قدرت وتوانایی شخصی هرفرد وبسته به‌میل او می‌دانند ، بسیار مهم و جالب توجه است .

هم چنان که قبلا شرح داده شد، دکترین زرتشتیت مسئلهٔ دونیروی فاعله را که مظهر نیکی محض وزشتی‌محض است، به‌طرز کامل وبارزی‌بیان کرده وتشریح‌نموده است، ولی‌متأسفانه از زمان حملهٔ عرب به ایران‌وجلای وطن زرتشتیان‌به‌هند و چین ، دشمنان این دوتائیت را به دوتاپرستی تعبیرنموده واهریمن را درمقابل اهورامزدا قرار دادند. درحالیکه شرح یکتاپرستی واهورا پرستی زرتشتیان سراسر اوستا و یشت‌ها را فرا گرفته وهمین‌یکتاپرستی ویژه است که هم چون ستاره‌ای تابناك برچهرهٔ درخشان این‌آئین می‌تابد. نمایندهٔ نیروی نخستین سپنتامینو و مظهر نیروی دومین که مخالف نخستین‌است، انگرمینو می‌باشد. هم‌چنانکه‌اهورا را یك‌سری‌مهین‌فرشتگان‌وفرشتگان خاصه احاطه کرده و اورا درکارها یاری می‌بخشند، انگرمینورا نیزیك سری‌ازارواح شیطانی ودیوها احاطه‌نموده وبه وی‌درکارها کمك‌می‌نمایند. **این‌هردو، هم‌سپنتامینو و هم انگره مینو آفریدهٔ اهورا** بوده وبرای‌ترکیب وترتیب نظم جهانی‌به وجود آمده‌اند. تمامی موجودات ازداشتن این دونا گزیرند و بدون این دوقوه، هیچ‌وجودی امکان وجودندارد . از سپنتامینو، صفات و خصایل نیکی وراستی ، خوشی و سعادت ، روشنایی‌و گرما به وجودآمده وازانگره مینوبه عکس‌بدی و کژی،غم واندوه ، تاریکی

وسرما حادث‌می گردد. بین‌این دوجنگی بزرگ ودامنه‌دار تاسرحدپیروزی ادامه‌دارد. پیروزی انگره مینوموجب بدبختی وسیه روزی ونکبت می گردد، درحالی که به‌عکس غلبهٔ سپنتامینو باعث‌شادکامی، خوشبختی وسعادت‌می گردد. سرانجام این‌نبرد، فیروزی سپنتامینو که عبارت ازروح، وشکست‌انگره مینو، که نفس‌اماره باشد، خواهدبود، روح هماره به‌بلندی وجسم تمایل به‌پستی دارد.

به علت همین وجود خیر وشراست که اکثر مستشرقین دین زرتشتی را دین ثنویه وآئین دوتاشناسی می‌خوانند[1]. اما دراین نکته بایستی با ژرف نگری‌نگریسته و رأی داد. درست است که خیر وشردو گوهر همزاد هستند ولی‌سرانجام دراین مبارزه نیکی بربدی‌وسپنتامینو برانگره‌مینو غالب خواهدشد[2]. دربارهٔ این‌مطلب دربخشی‌تحت عنوان«معادشناسی‌اوستا» به‌اندازه‌کافی‌صحبت‌نموده‌ام؛ دراین مبحث نابودی‌انگره مینوو دیوان فرودست وی درمبارزهٔ آخرین به خوبی تشریح و بیان شده است.

سرآمد ورئیس ارواح بدوسرسلسلهٔ دیوان، انگره مینو، روان شریراست.

۱ــ (ازجمله‌می‌توان‌ازرسالهٔ دکترهاك Haug صفحهٔ۳۰۳نام‌برد. این‌ایده‌که‌اکنون دربین اکثردانشمندان‌مورد بحث وگفتگوقرارگرفته‌وزرتشت‌را تعلیم دهنده‌ومروج دوتاشناسی خوانده ووی را معتقد به‌وجود دوروح مجزا، یکی‌نیکی ودیگری بدی‌که ازهرجهت‌ازیکدیگر جدا ومتمایزبوده وبه‌طور دایم بایکدیگر درزد وخورد ومبارزه‌هستند، می‌دانند،به‌علت‌آنست که، فلسفهٔ زرتشتیت باالهیات به‌هم‌آمیخته‌است. چون‌زرتشت به‌اندیشهٔ بزرگ‌یکتائیت‌وتقسیم ناپذیری خدا، پی‌برده وتصمیم به‌حل این‌معمای بزرگ‌که تاآن‌زمان لاینحل باقی‌مانده بود، گرفت. یعنی وی می‌خواست این‌مطلب‌راکه چگونه عیب وفسادجهان‌را فراگرفته وانواع‌اعمال زشت، شرارت‌ورزالت درکنارنیکی، عدل ودادالهی گردآمده‌اند، تفسیرنماید. این متفکر بزرگ ادوارکهن حل‌این مسئلهٔ شگرف‌را بافرض‌دونیروکه ازیك وجود منبعث‌گشته وباوجود اختلاف متحداً عالم مادی‌جسمانی وروحانی‌را ایجادکرده‌اند، نمود واین‌مطلب‌رایسنای سی‌ام به‌بهترین وجهی روشن‌نموده است، به‌ویژه جایی‌که می‌گوید: آن‌دوگوهر همزادیکه درآغاز درعالم تصور ظهورنمودند، یکی ازآن‌نیکی است درپنداروگفتار وکردار نیك ودیگری‌ازآن بدی‌درپندار وگفتار وکرداربد. ازمیان این‌دوگوهر، مرددانا باید نیك‌را برگزیندنه‌زشت‌را)

هم‌چنین درقسمت دوم متن پهلوی دکتروست، صفحهٔ بیست وچهارم‌مقدمه به‌این‌مسئله اشاره شده است.

۲ــ بند چهارم از یسنای سی‌ام: هنگامی‌که این دوگوهر به‌هم‌رسیدند، زندگانی‌ومرگ، پدید آوردند، ازاین جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت‌ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکوترین محل یعنی (بهشت) برخوردارگردند.

«می‌خواهم از دو روانی که ازآغاز دنیا بوده‌اند ، خبردهم :
ازسخنی که روان پاك به‌روح زیانکار گفت :
نه‌پندارمان ، نه‌دستوراتمان ، نه‌دانائی ما ،
نه ایده‌مان ، نه گفتارمان ، نه کردارمان ،
نه‌آئین ما ونه روح‌ما، باهم یکسان نیستند .»

انگره مینو درست درمقابل هرپدیدهٔ سپنتامینو مخالفی پدیدآورده است . مثلا در برابر خوبی سپنتامینو بدی ایجاد کرده است ؛ اولی زندگی خلق کرده ودومی مرگ ایجاد نموده است . از همین جاست که انگره مینوبه Pouru . mahrka «کسی که همه نیستی ، است ، موسوم‌شده است.[۶]

به‌هرحال ، هر کس راه نیکی ودرستی به‌پیماید ، انگره مینودشمن بی‌امان اوست . به‌همین دلیل جای تعجب وتردید نیست اگرمی‌بینیم که زرتشت ، کسی که حقیقت وراستی را به‌جامعهٔ بشریت تقدیم‌داشته ، دشمن‌شماره یك وبی‌امان‌انگره‌مینو واعوان فرو دست اوست . ناله وشکایتی که به‌هنگام تولد زرتشت ، انگره مینو از دل برآورده و فغانی غضب‌آلود کرده ، مؤید گفتار بالاست :

Zätô · be · yô · ashava · zaräthushtrô · nmânahe · pourushaspahe· kava· he· aoshô· vindäma· häu· daevanäm· snathô· häu· daevanäm· paityärô· häu · drukhsh · vidrukhsh· nyäoncho· daevayäzô.[۷]

«به‌دنیا آمد ، افسوس ! زرتشت پاك درخانهٔ پوریوشسپ است ؟ اکنون چه تدبیری برای نابودی‌وی کنیم ؟ اوضربه‌ای‌علیه‌دیوهاست . دیوهاچگونه تحمل کنند، اوحریف ودشمن دروغ‌پردازان (**Arujas**) است ؛ نیایشگران و پرستندگان دیوها سرنگون خواهند شد ! »

همان‌سان که **اهورامزدا** را، امشاسپندان، ایزدان وعدهٔ زیادی‌ازروان‌های

۶ـ پهلوی پوردمرگا عبارت از **Pûr-marg** می‌باشد.
۷ـ بندچهل وشش وندیداد نوزدهم.

روان شریرومضر را اهورامزدا با سپنتامینو روان‌فرخندهٔ پاك توأماً آفرید . انگره‌مینو که شاه دیوان است برشرو فساد فرمانروایی دارد و سپنتامینو پدرو آفرینندهٔ انواع نیکی‌ها وخوبی‌هاست. پرهیزکاران ومؤمنان ازاوپیروی نموده ونیکی وراستی را سر مشق زندگی خود قرار می‌دهند ؛ درحالی که بدکاران ودروغگویان برابروسوسه‌های انگره‌مینو عمل‌نموده وراه کژی‌وبدی را می‌پیمایند .

At. tä.mainyû.paouruye.yä.yëmä.qafnä.asravätem
Manahichä. vaehahichä.shkyaothanôi.hî.vahyô. akemchä
Aoshä . hudäoghô. eresh. vîshyätä . nôit . duzhdäoghô .
At. chä. hyat. tä.hëm. mainyü.jasaetem. paourvîm .dazde
Gaemchä. ajyäitimchä. yatäehä. aghat. apemem. aghush.
Aehishtô . dregvatäm . at . ashaone . vahishtem. manô [۳]
The two spirits who first of all existed, the twins proclaimed to me of themselves. The good and the bad in thought, words, and works, And of those two the intelligent selected the right one, but fools did not so. When the two spirits came first together,in order to create, Life and death, and (to order) how the world should be at the end,Then the most evil one appeared on the side of the impious bat the best spirit appeared on that of the pious.[۴]

هم چنین‌همزادی این‌دونیرو از ازل ومقابل بودن اینان به موازات‌یکدیگر وره سپری‌آنان درجهت عکس یکدیگردرپیام زیرین بیان‌شده است :

At. fravakhshyä. agheush. mainyû. paouruye . Yayäo. spanyäo . uitî. mravat. yëm. agrëm. Nôit. nä. manäo. nôit . tënghä . nôit . khratavô . Naedä. varanä . nôit . ukhdhä. naedä. shkyaothanä . Nôit. daenä . nôit. urvänô. hacha intî .[۵]

۱ـ بندهای سوم وچهارم از یسنای سی‌ام.
۲ـ چون‌درپاورقی صفحهٔ پیش متن این دوپیام به فارسی نقل‌گردید، برای آشنایی خوانندگان‌به نحوهٔ ترجمهٔ دستورداراب پشوتن‌سن جاناً ازآلمانی به انگلیسی متن‌پیام دربالا عیناً به انگلیسی درج‌گردید.
۳ـ بنددوم ازیسنای‌چهل‌وپنجم ، دراینجاروان بد باواژهٔ agrem مشخص‌شده‌است.

نیکوکار دوره و احاطه کرده‌اند ، انگره مینورا نیز دیوان خاصه و ارواح پلیداحاطه نموده‌اند . پادشاهی نخستین را روشنایی وفروغ تابنده ، وسلطنت دومین را سیاهی و تاریکی فرا گرفته است .

دیوها یا دروغ پرستان با نام‌هایی مثل دیو **Daeva** و دروغ**Druj**خوانده شده ونامگذاری گردیده‌اند. دیو ، نام شیاطین نر ودروغ نام شریران ماده است . در میان انبوه بی‌شمار دیوها ودروغ‌ها ، بعضی بسیار مشهور و بقیه گمنام و غیر معروف هستند . خلاصه آن که ، اوستا آن‌سان که دربارهٔ حوزهٔ فرمانروایی ، نام‌ها وخصایل ارواح نیك نام برده وقلم فرسایی کرده ، دربارهٔ روان‌های شریر وزشتکار ننموده‌است.

ولی به‌هرحال صحبت دربارهٔ انگره‌مینو و روشن نمودن کردار و پندار و گفتارهای وی در اینجا ضرورت دارد . انگره‌مینو برای مقابله باسپنتامینو درست شش دیوخاصه برای جلوگیری از کردارهای امشاسپندان به‌وجود آورده است . هر کدام از این‌شش دیو عهده‌دار وظیفهٔ‌خاصی برای ضدیت ومخالفت علیه شش امشاسپند هستند . ضدیت علیه وهومینورا اکومنو **Akömanö** برعهده دارد و مخالفت با اشاوهیشته را آندرا یا ایندرا که خدای طبیعیون بوده‌ودرآیین جدید مردوداست، به انجام میرساند . وی همان ایندرای ودایی است که به‌دستهٔ دیوان پیوسته و مقام خاص ضدیت با دومین‌امشاسپندرا برعهده دارد. وظیفهٔ‌سارو **Saru** که به‌معنای تقریبی **ستمگر** است، مخالفت باخشتره وئریا وضدیت علیه سپنتاآرمیتی نیز به‌عهدهٔ**نائوگتیه** **Näoghatya** که او نیز ازجمله خدایان طبیعت پرستان پیش از دورهٔ زرتشتیت است ، می‌باشد . به‌هرحال **تاروماتی** **Taromati** نیز در اوستا یاد شده که مظهر تکبر وخودپرستی‌است. علیه‌هه‌اوروتات وامرتات نیز**تارو** **Taru**و **وزریجه** **Zarija** که سمبل‌های گرسنگی وتشنگی هستند ، تجهیزشده‌اند [۸].

درمیان بقیهٔ دیوها ، تنها **دیوایشمه** **Aeshma** یا خشم‌ناگهانی‌قابل‌توجه است . لقب زشت وی که عبارت از جنگ افزارخونین است[۹]، نشان دهندهٔ شئامت و

۸ـ قابل مقایسه با بند نهم وندیداد دهم.
۹ـ بند نودوپنجم از یشت نوزدهم؛ همچنین بند بیست‌وسوم وندیداد دهم.

پیشهٔ اوست . وی همان دیوی است که مردم را به‌خونریزی وآدم کشی سوق می‌دهد .

بعد ازاین دیو خون آشام ، نوبت به **استو-ویدهوتو** **Vsto-vidhotu** نابود کنندهٔ پیکرمی‌رسد . وی دیوی است که موجب مرگ‌های ناگهانی می گردد . آرزوی وی دست‌یابی به‌عناصر مقدسی مثل آب وآتش‌است.[۱۰]

اپه‌اوشه (یااپوش) **Apaosha** دشمن تیشتریا است. کار وی جلوگیری از ریزش باران‌های موسمی‌وایجاد خشکی و گرما وبی‌آبی‌برای سوزانیدن وخشك کردن گیاهان‌است . ولی این دیوپس ازیك مبارزهٔ سخت از تیشتریا شکست سختی خورده و فیروزی نهایی به‌صورت ریزش باران‌های ثمربخش نصیب تیشتریا می گردد .

سرانجام نوبت به**بوشیاستا** **Bushyästa** که هرصبحگاهان به‌هنگام‌طلوع آفتاب مردم‌را دعوت به استراحت و خواب می‌نماید ، می‌رسد . وی دشمن سراوشای توانا که نغمه‌خوانش‌خروس‌های خانگی هستندمی‌باشد . این‌خروس‌ها که هر بامدادان با صدای مخصوص خود ندا در داده وپرهیزکاران را به‌نزدیکی روز و در رسیدن‌انوار خورشید خبر می‌دهند ، سمبل ونماینده سراوشا هستند .

در خاتمه فقط به‌ذکر نام‌های **پریکاس** **Parikas** **وجهیس** اکتفامی‌نمایم ، زیرا دربارهٔ این دو دیو درفصل‌تاریخ تمدن به‌تفصیل سخن رانده‌ام[۱۱].

آخر از همه نوبت به مهیب‌ترین و هولناك‌ترین دیوها که **دروج‌نسوش** **Drujnasush** باشد ، می‌رسد . وی‌دیو تجزیه وفساد است . وظیفهٔ وی بلادرنگ پس ازمرگ فرا می‌رسد . وی اجسادرا به‌فساد و گندیدگی می کشاند . کلیهٔ اعضاء مرده در ید قدرت وتصرف اوست وبه‌همین دلیل است که هر کس بدن انسان مرده را لمس نماید ویا به‌مرداری دست آلوده کند ، باید به‌حکم لزوم به آداب تطهیرتن در داده ومطابق مراسم مخصوص خودرا پاك نماید .

دکتراشپیگل‌نیزدر کتاب‌خودتحت‌عنوان Eranische Alterthums-kunde همین مطالب را که مربوط به دین و آئین اخلاقی ایرانیان کهن است ،

۱۰ـ بند هشتم وندیداد پنجم

۱۱ـ رجوع شود به کتاب فوق‌الذکر

ذکر نموده‌است. اگرچه کتاب فوق، کانی گرانبها وپرارزش‌ازرسوم وآیین‌ایرانیانست. ولی من فکرمی کنم دراین‌دیباچه، آنچه‌را که لازم‌بود، ولومختصر، ذکر نموده‌ام. علت دیگری که از این کتاب دکتر اشپیگل استفاده ننمودم، همانا اختلاف‌نظری است که در بعضی عقاید ونکات ویژه باوی داشتم. منظور من این نیست که از این دانشمند نامدار ایراد بگیرم، بلکه منظور اصلی من تشریح اصول اخلاقی آئین‌اوستا به‌نحوی واضح وبرجسته بود.

امیدوار چنانم که در این مختصر توانسته باشم، این آئین درخشنده‌را با چهرهٔ تابناك زرتشت بنیانگذار این آیین یکتاپرستی اولین، که دهها قرن قبل ازما می‌زیسته، به‌خوبی تصویر نموده باشم، آرزومندم این‌کاری راکه آغاز کرده و درپی انجام آن هستم مورد قبول وپذیرش بیش ازیکصد هزار زرتشتیان هندی وایرانی‌واقع شده وتلافی زحمات من با رضایت آنان انجام پذیرد.

فصل نهم

نژادشناسی مردم اوستا. *The Ethnography of the Avesta people .* [1]

۱ـ آریائیان و گسترش آنان .

۲ـ دشمنان مردم عهداوستا .

۳ـ خصوصیات رقبای مردم عهداوستا .

۴ـ اسامی مللوقبایل نامبرده شده دراوستا .

۱ـ آریائیان وانتشار ایشان، آریاییان وبومیان مخالفـکشاورزی وگله‌داری‌در مقابل شکاورزی وخانه‌بردوشی. نژاد آریا ومعنای لغوی‌آن. شواهدی چنداز یشت‌هایسناها مبنی برشجاعت وشهامت ذاتی‌آریائیان وسرزمین‌آنهاـ تقسیم‌بندی آریائیان در قارهٔ آسیا ـ تاتارها وآریـائیانـقرقیزی‌هاوتاجیکی‌هاـایرانیان‌بومی‌وبردگانـ موش‌کتوف، وود و عقاید آنان‌دربارهٔغلجه‌ایها وبدخشانیان

آن‌سان که ازلابلای صفحات متن‌مقدس اوستا، آشکار می‌گردد ، مردم عهد اوستا، ملتی با خصوصیت برجستهٔ مذهبی بوده‌اند . آیات و پیام‌های یشت‌ها و گاتاها دال‌بر آنست که این‌مودم سخت پایبند اصول‌اخلاقی بوده و راستی در گفتار و پندار و کردار وخوش پیمانی زیبنده‌ترین خصایل آنان‌بوده است. علاقه و هم‌بستگی بعضی‌از آنان به‌آیین مزدیسنا و همبستار و دشمنی عدهٔ دیگر، نشانهٔ بارزی برجدایی و گروه بندی‌های‌آنانست. اصلی‌ترین واساسی ترین‌سئوالی که ماباید جوابی روشن و مستدل برای‌آن بیابیم، مشخص نمودن هویت‌کامل دو دسته است. نخست کسانی که مبادرت به سرایش سروده‌ها و پیام‌های مقدس نموده‌اند، دوم آنان که تن‌به‌این نداها نداده وبنای ستیزه و نبردرا بادستهٔ اول نهادند . چنین به‌نظر می‌رسد که اساساً دستهٔ دوم که از در کینه‌جویی و جنگ با دستهٔ نخستین برآمدند، از قبایل ، و طوایف دیگری بوده و

۱ـ این قسمت تیزتوسط دکتردستور داراب پشتوتن سنجانا از Bk.i,ch.3 § 23 دکتر گیگر ازآلمانی به‌انگلیسی ترجمه شده است ،

هیچگونه رابطهٔ ملی‌وقومی ونژادی باآنان نداشته‌اند. این‌دستهٔ دوم بدون‌شك‌ازسکنهٔ بومی بوده‌اند؛ زیراحتا قبل‌از ظهور زرتشت وآن‌زمان که توافق مذهبی بین ایرانیان وهندیان وجود داشته‌واینان‌دارای‌خدایان‌یکسان بوده ومراسمی یکجور وقربانی‌هایی هم‌سان یکدیگر داشته‌اند. این‌دسته‌دوم‌یاسکنهٔ بومی دارای معتقدات‌وآداب ورسومی سوای دستهٔ نخستین بوده‌اند.

زمانی که ایرانیان باظهور زرتشت و اصلاحات پیشنهادی وی مواجه شده و به‌دودستهٔ متخاصم موافق ومخالف تقسیم شده و جنگ باشدت هرچه تمامتر بین آنان در گرفت، علائقی که ازقدیم بین‌آنان وجود داشت نه تنها گسسته نشد، بلکه تنگ‌تر وپیوسته‌تر گردید. طوایفی که مبانی اخلاقی و اجتماعی زرتشت‌را پذیرفته و خواهان زندگی کشاورزی و گله‌داری و زندگی ثابت گردیده بودند، برضد شکار ورزان و هواداران زندگی بدوی وخانه بردوشی، بایکدیگراتحاد همه‌جانبه‌ای برقرارنمودند. این‌مطلب می‌رساند، زمانی که پای اتحاد مذهبی ومنافع اجتماعی پیش می‌آید، رکن ملیت چندان بی‌اثرنخواهد بود.

ایرانیان نه‌تنها خودرا از طرفداران آئین مزدیسنا دانسته و زرتشت راپیام آورتنها خدای خود اهورا مزدا می‌دانستند، بلکه‌آنان هم‌چنین خودرا از یك نژاد وازیك خون دانسته ومعتقد بودند که اجداد و نیاکان آنان نیز از یك طایفه ونژاد به نام‌آرین **Arian** بوده‌اند. چنین به‌نظر می‌رسد که این‌نام دلالت بر نژادی می‌نماید که‌نجیب، شریف، درست کردار وراست پیمان باشند. آریائیان را عقیده براین بود، که‌تمامی‌صفات پسندیده‌ازقبل‌راستی،درستی، نجابت،شجاعت‌و نیك‌پیمانی‌ویژهٔ‌آنان‌بوده وتمام‌نیکی‌ها ارث‌نیاکان آنست [۲]: وبرعکس‌صفات‌نکوهیده وناپسند راازآن‌بیگانگان دانسته‌وآنان‌رادشمن‌می‌داشتند. چنانچه‌ماترجمهٔ‌واژهٔ‌آرین‌رامثل‌ژرمن **German** که

۲ـ Atrya ایریا = Oid persia ازریشهٔ ar می‌باشد. نشان‌ویژهٔ این لغت هنوز در زبان سانسکریتی موجود است. **arya** به‌معنای مهربان به‌خدا میباشد. وهمین‌معنادربارهٔ **airya** صادق وجاری‌است. بایستی خاطرنشان ساخت‌که **anairya** به‌معنای غیر آریایی ترجمه می‌شود ودراکثر پیام‌ها مثل بندهیجدهم وندیداد یکم درست به‌همین معنا آمده است.

دلالت بر «مردم‌هم‌قبیله» می‌نماید، بنمائیم، معنایی‌را که‌در بالا برای آرین نمودیم، به‌ناچار باید نادیده بگیریم.[3] ولی باتوجه به‌طرزفکر، اخلاق‌وروش ایرانیان وهندیان‌باستانی چنین به نظر می‌رسد که ترجمهٔ نخستین خیلی صحیح‌تر و به حقیقت واقع نزدیکتر است .

اکنون برای‌روشن نمودن مطلب دوشاهد ازآبان یشت‌وتیریشت می‌آوریم :

«زمانی که جاماسب دلیر لشگریان دشمن را آمادهٔ رزم می‌بیند ، به‌درگاه آناهیتا نیایش نموده و در خواست پیروزی به‌همان سان‌که دگر آریائیان برخوردار گشته‌اند، می‌نماید :[٤]

بند ۶۸ آبان یشت : جاماسب زمانی‌که دیدلشگر دیوسنان دروغ‌پرست از دورصف جنگ آراسته پیش می‌آیند ، صد اسب ، هزار گاو و ده‌هزار گوسپند قربانی کرد .

بند ۶۹ آبان یشت : واز او درخواست کرداین‌کامیابی رابه‌من به‌بخش، ای‌نیك‌ترین ای توانا ترین ، ای اردویسور ناهید ، که من به‌اندازهٔ همه آریایی‌های دیگراز یك‌فتح بزرگ بهره‌مند شوم .

هم‌چنین دربندهای ششم وسی‌وهفتم تیریشت ازشخصی به‌نام آرش کماندار Erkhsha که ازجمله بهترین کمانداران وتیراندازان آریایی بوده، نام‌برده شده است.[5]

بند ۶ تیریشت : «تیشتریا رایومند راستایش می کنیم ؛ کسی که به‌سرعت‌به‌سوی دریای فراخکرت می‌تازد ، به‌سرعت تیری که آرش کماندار بهترین تیرانداز آریایی ، از کوه اثیریوخشوث به سوی کوه خوانونت ، انداخت»

3. Roth, in the petersburg *Sanskrit - Wôrterbuch*, *S.V. arya,* Zimmer, Altindisches Leben, P. 100 .

٤ــ بند شصت ونهم یشت پنجم (آبان‌یشت) Yatha . vispe anyê. aire

5. I treat Erkhsha as a proper name – Ved. rksha , Rv . VIII , 68, 15 .Cf. also. Geldner and Noeldeke, Zeitschrift der deutschem morgenlândischen Gesellschaft, vol XXXV, P, 445

بند ۳۷ تیریشت : « تیشتریا ستارهٔ رایومند فرهمند را می‌ستائیم که‌شتابان بدان
«سوی گراید، چست؛ بدان‌سوی پرواز کند.تند؛ به‌سوی‌دریای»
«فراخکرت تازد، مانندآن تیردرهوا پران که آرش تیرانداز»
« بهترین تیرانداز آریائی از کوه ائیریوخشوت به‌سوی کوه»
«خوانونت ، انداخت .»

سرزمینی که اقامتگاه طوایف مردم‌عهد اوستا گردید، به‌نام سرزمین آریاویج‌جایگاه آریائیان ، خوانده می‌شود.[6] توجهی دقیق به‌بند هشتادو هفتم فروردین یشت جایی که ازگیومرتن(کیومرث)صحبت می‌شود، ریشهٔ نژادی‌آریائیان برای‌ما روشن می گردد .

«فروهر کیومرث پاك‌را می‌ستائیم . نخستین کسی که به گفتار»
«وآموزش اهورامزدا گوش فراداد. ازاوخانوادهٔ ممالك آریا»
«(ایران) و نژاد آریا به‌وجود آمد . رحمت وفروهر زرتشت»
«اسپنتمان مقدس را اینك می‌ستائیم.»

دراوستا نیز سرزمین آنان به‌نام آریاناویج **Aryanavaeja** که به‌معنای جایگاه آریائیان و به‌منزلهٔ اقامتگاه اصلی و منزلگاه ویژهٔ ایرانیانست ، نام‌برده شده است. **استرابو** نیز دارای چنین عقیده‌ای است . وی‌ایالات خاوری ایران را نخستین سکونت گاه واولین منزلگاه وموطن آریائیان خوانده‌است . به‌علاوه از زمان‌های‌دور تا اکنون به سرزمین آریائیان که شامل همان جایگاه نخستین آنانست ، ایران که همان‌لفظ تغیرشکل یافتهٔ اران‌است، اطلاق می‌شود . **هرودوت** نیز عقیده برباستانی بودن‌این نام‌داشته ومعتقد است که ازایام بسیار دور ساکنین ایران حالیه را ، آرین خوانده‌اند. هرودوت عقیده دارد که‌آرین‌تنها بریك‌یا دوقوم مثل‌مادها دلالت نکرده و شامل کلیهٔ اقوام و طوایفی است که از آسیای مرکزی به‌سوی هند ــ ایران حرکت نموده وجایگزین گشته‌اند.[7]

۶ـ فردوسی درشاهنامه، نخستین پادشاه آریائیان‌را به‌نام‌کیومرث‌که همان‌گیومرتن اوستا باشد ، خوانده است در بندهای نهم و پنجاه و ششم یشت هشتم (تیریشت) به‌صورت Airyâo. daghāvō آمده و ازبند سیزدهم یشت وهم به‌صورت airyöshayana آمده است .
7. Cf. Keiper, Die perser des Aeschylos, P.69

طبق نظریهٔ ما، آرین ، معنایی برابر ارجمند و نامور دارد . کثرت استعمال آن به‌صورت اسم‌خاص، بهترین دلیل برصحت نظریه ما است، زیرا چنانچه آریا Arya تنها به‌معنای هم‌شهری یاهم قومی باشد، به‌سختی می‌توان پذیرفت که این‌نام‌را برای نام‌های شخصی خودمناسب یافته و به‌کار برده باشند . از جمله چنین نام‌ها که توسط **نویسندگان** یونانی و لاتینی برای ما به‌جای مانده می‌توان از دو نام **آریوبارزانس** Ariobarzanes و **آریوماردوس** Ariomardos نام‌برد.[8]

البته‌ملل اوستا ، در کهن ترین متن مقدس یعنی گاتاها به‌نام آرین، نامیده نشده‌اند؛ ولی‌این عدم‌ذکر رادلیل‌آنست که دورهٔ نخستین ظهور زرتشت، عصرمبارزات مذهبی و اقتصادی بوده وعنصر ملیت ونژاد دردرجهٔ دوم قرارداشته است. ازسوی‌دیگر این عدم وجود آرین‌را درگاتاها نمی‌توان چنین توجیه نمود که ایرانیان با این نام ناآشنا بوده‌اند؛ زیرا دلایل فراوان در دست است که این‌نام از قوم ایرانی و هندی و اروپایی کهن‌تر بوده و ایرانیان نام‌خویش را از همین واژه آرین باستانی ، دریافت نموده‌اند. درریگ ودانیز هندیان به‌نام‌آریا خوانده شده و ضمن تشریح جنگ‌های آنان با قبایل تیره پوست بومی ، آریانژادان را متمایز ساخته است . براثر مبارزات پی‌گیر ومداوم با همین دشمنان بومی یا**داس‌ها**، آریائیان هندی پیش رفته و کم کم جلگه های حاصل خیز پنجاب را تصرف نمودند . بنابراین چنین هویدا می‌گردد ، که‌از دیرباز و قبل‌از آنکه این مهاجرین هند ـ ایرانی و اروپایی از یکدیگر جدا شده ودرسرزمین‌های جدیدی سکونت نمایند، به‌یك نام‌عمومی وکلی آریایی خوانده می‌شده‌اند . زیرا مادارای‌مدارك و نشانه‌های روشنی هستیم که قدمت کهن نام ونژاد آریائیان راقبل از تقسیم بندی وسکونت گزیدن آنان درهند وایران، آشکارمی‌سازد. پس‌از آنکه‌آریائیان به‌دسته‌جات متعددی مثل هندو و ایرانی تقسیم شدند . عادات و

8. Ludwig Die Manthraliterature und dos alte Indien , als Einleituug Zur Uehersetzuna des Rig _ veda (Rv. vol. iii) 207, Zimmer, Ail. P. 100
صفحه۲۰۷ جلد سوم ریگ‌ودا ؛ درزبان هندی واژهٔ آریا ازریشه آریا گرفته شده‌که به‌صورت اسم خاص نیزبه‌کار می‌رود . ازجمله این‌اسامی خاص می‌توان ازاریاجارا **aryajara** به‌معنای دلبرآریایی واریا پانتی **aryapanti** زوجهٔ یك آریایی نام‌برد.

رسوم خاص خودرا به‌دور نریختند؛ بلکه عادات و اسامی خاص خود را در زندگی و دوران جدید عمرنژادی خویش نیزوارد ساختند.

اکنون به‌بررسی وبازدید مختصری دوبارهٔ تقسیم بندی کنونی اقوام آریایی در کشورهای آسیای مرکزی از جلگه‌ها ومزارع اطراف رودآمویه وسیحون تا سندو پنجاب وافغانستان می‌پردازیم . هم‌چنان که می‌دانیم ، دراین قسمت ازآسیا ، علاوه بر اقوام آریایی، طوایفی مثل ازبك‌ها، افغان‌ها و بلوچ‌ها زندگی می‌نمایند. تا جیك‌ها که‌دارای رفتاری نجیبانه‌تر ازسایر اقوام فوق‌هستند، نیزازجملهٔ ساکنین این منطقه هستند که نسبتاً متمدن‌تر ونسبت به‌زندگی اجتماعی پایبندتر بوده وباوجود بیگانگی باازبکان وافغان‌ها، باآنها روابطی عادی و صلح‌جویانه دارند. مردم تاجیك که امروزه درجمهوری تاجکیستان شوروی تمرکز یافته‌اند ، بیشتربه امور تجاری و کشاورزی می‌پرداخته‌اند وازاین‌جهت آنان‌را دهگان‌ها dihkans ودهوارها dihvars (که به‌معنای همان دهقانان ودهداران امروزی هست) میخوانده‌اند. بهمین نحو واژه‌سرت Sart خاص‌حوزهٔ‌ازبك می‌باشدودلالت برمردمی می‌نماید که‌شهردوست‌وهوادارزندگی ثابت می‌باشند: درحالی که درمقابل آن قرقیزها قراردارند که دوستدار زندگی چادر نشینی وجایگردانی هستند. باتوجهی دقیق به اخلاق و رفتار و طرز فکر تاجیك‌ها و ومقایسه‌ی آنان باترکان و تاتارها ،چنین بنظرمی‌رسد که آنان به‌آریائیان تعلق‌داشته وطایفه‌ای ازاین نژاد میباشند .

شاو **shaw** [9] دراین باره چنین می گوید : « تمامی این قبایل در حقیقت

«9» , Reise, P . 21 . cf . Lerch (Russische Revue, vol. i, 1872, P . 30 Seq) ,
وی معتقد است که سرت از خشترای ایران باستان **Khshathra** که درطول زمان براثر پس وپیش شدن خشرت و درپارسی کنونی به شهرتبدیل گشته، اخذ شده است. وی‌این‌سیر تغییرلغوی رابا روش ویژهٔ خویش دنبال نموده است. کهن‌ترین کاربرد وی نامی‌است که بطلمیوس **Ptolemy** به صورت « I x – £áptxi » در دره‌ها و زمین‌های پست کشور سیر ذکرمی‌نماید؛ جایی که در ادواردور دارای شهرها، روستاها و دهکده‌های بیشتری از زمان‌کنونی بوده‌است. در سغدو میان سغدیان نام‌سرت به کلی‌ناآشنا بوده درحالی که مردم خیوه **Khiva** باآن‌آشنایی کاملی داشته‌اند . سلطان بابر **Sultan Baber** مردم چند شهر از توابع فرغانه **Ferghänä** را باین نام، ذکرنموده است.

از دودستهٔ اصلی تشکیل شده‌اند ، دستهٔ اول **ترك ها** ودستهٔ دوم **تاجيك‌ها** ویا به‌عبارت ساده تر از **تاتارها** و **آریائیان** . دراین میان قبایل دیگری نیزوجود دارند که از آن میان می‌توان از **قرقیزها** و **سرت‌ها** نام برد.» باتوجه به‌طرز زندگی و اخلاق وآداب ورسوم زندگی **سرت‌ها** چنین آشکار میگردد که آنان به زندگی اجتماعی و ثابت علاقمند بوده وبرعکس **تاتار ها** که دوستدارچادر نشینی وبادیه نشینی بوده‌اند، همانند **تاجیك‌ها** زندگی می‌کرده اند . وازهمین‌جاست که همانندی بین سرت‌ها وتاجیك‌ها روشن میگردد. **خجندیان** Khokandisرا عقیده‌براینست که**قرقیزی**ها، هرآنکس را که مطابق آنان زندگی نمی‌کرده است ، اعم ازآنکه تاجیك ویاازبك باشند، به‌نام **سرت** می‌خوانده‌اند دریك کلمه ، از مجموع گفتارهای فوق چنین‌مستفاد میشود که سرت نامی‌است که بیشترجنبهٔ تمایزومشخص نمودن دارد؛ درحالی که **تا جیك** دارای ریشهٔ نژادی بوده وبرمردمی که ازیك خون‌مخصوص بوده و دارای سنن وآداب ویژهٔ خودهستند ، دلالت می‌نماید .

الفینستونElphinstone و بعد ها **اشپیگل**[10] در بارهٔ پخش و گسترش تاجیکی‌ها در افغانستان به تفصیل سخن رانده و ما را از صحبت دراین باره بی‌نیاز ساخته‌اند . این دوخاورشناس را عقیده آنست که تاجیکی ها اساساً به زندگی شهری علاقهٔ بسیار داشته وزمانی که درشهرهایی‌مثل **کابل، قندهار ، هرات وبلخ** زندگی میکرده‌اند، محصوربین مردم وحشی و بی‌فرهنگ بومی سرزمین افغانستان بوده اند . گفته می‌شود که تاجیك‌ها در بخش هایی چند وبه ویژه در **قهستان** Kohistan که گویا در نزدیکی پایتخت افغانستان بوده ، دارای استقلال بوده‌اند . اخلاق ورفتار باستانی این قوم به‌کلی از چاپلوسی و تملق به دور بوده وهیچ گونه نشانه‌ای از اظهار اطاعت وزیردستی و حقارت در افراد این طایفه وجود نداشته است . نشان اختصاصی اینان درحقیقت خوی‌جنگویی، رشادت ، گردنکشی‌ودلیری بوده و روزگارآنان‌دایماً درجنگ وزدوخورد بادشمنان می گذشته است . دستهٔ‌دیگری ازاین قوم در درهٔ لوگر

«10» . Spiegel . Eraniseh Alterthumskunde , vol . i , p.340 Seq .

و سومین دستهٔ آنان دراورغون Urghun که تصور می‌رود همان اوروه Lögar Urva باستانی که دراوستا نیزنام برده شده است ، باشد ، سکونت داشته‌اند . در سیستان وبلوچستان نیزآثارزندگی‌اینان به دست‌آمده است. شغل‌اصلی‌آنان کشاورزی بود ، وبه‌همین دلیل به‌نام دهگان یا دهقان خوانده می‌شده‌اند . اینان به علت همان خصایل ویژه که فوقاً بدان اشاره شد و پرداختن به امور کشاورزی و صحبت به زبان پارسی از سایر ساکنان بدوی مشخص وقابل تمیزبوده‌اند .

تاجیک‌ها در دوکشور سیر Sir و آمو Amu دارای اهمیت زیادتری بوده‌اند . اوجفلوی Ujfalvy در این باره دارای عقاید و تتبعات‌بسیارجالبی‌می‌باشد وما مرهون زحمات دانش پژوهانهٔ تاریخی ونژادیابی وی‌می‌باشیم. وی را عقیده‌آنست که درسرزمین ایران جمعاً باید سه طبقه راکه ممتاز تر ازهمه‌هستند، مورد توجه قرارداد : نخست ایرانیان بومی،که مشخص‌نمودن وضع زندگی‌آنان ودریافتن رسوم وآداب‌آنها مهمترازهمه بوده و طبعاً موردتوجه‌کامل‌ماست ؛ دوم پارسیان مستعمره‌نشین وسرانجام نوبت به‌بردگان پارسی‌می‌رسد.[11] . رنگ موهای سروصورت تاجیکی‌های بومی عموماً قهوه‌ای و احیاناً تك تك به‌رنگ‌های روشن‌تر و یا قرمزنیز بوده است . **خانیکوف**[12] Khanikoff اظهارنموده است که رنگ موی‌سروصورت‌آنان‌مشگی واغلب بلندبالا و رشید بوده‌اند. بنا به‌عقیدهٔ وی تاجیکی‌ها دارای دیدگانی‌درشت و تیره ، بینی‌خوش فرم ، دهانی فراخ ، پیشانی پهن وگشاده و به طورکلی ساختمان و استخوان بندی آنان سنگین تر و درشت تر از ایرانیان باختری بوده است . **شاو**[13] کسی که بیشتر اظهارات و دانش ما در بارهٔ اقامتگاه و موطن مردم **پامیر** Pamir نتیجهٔ زحمات وکوشش وی است ، در باره نژاد تاجیك چنین می گوید: — « تاجیکی ها ، اساساً مردمی بسیار زیبا باپیشانی هایی‌بلند ، دیدگانی تیز

11 · Ujfalvy, Expèd · Scient· Vol. ii. PP· 33–34; Khanikoff, Mèmoire sur l'ethnographic de a Perse, P.22.

12· Mem. Sur lethnogr, P 103 ; Comp, E· A. vol · i,PP- 339 – 340 .

13. Reise, PP. 22–23.

و نگاهی ژرف و مژگان هایی بلند که بر چشمان آنان سایه می‌انداخته و بینی‌هایی بسیار ظریف وخوش فرم بوده‌اند . لب‌بالایی آنان باریك ، موهای ریش آنها بلند و پرپشت واغلب قهوه‌ای رنگ و گاهی‌هم قرمزرنگ بوده‌است . تفاوت عمدهٔجسمی‌آنان باهندیان اصیل‌شمالی‌تنها در درشتی بدن وصورت بوده است .

بدخشانیان Badakshanian که ازجمله‌خویشاوندان نزدیك‌تاجیکی ها هستند ، نیز ، ازنظر جسمی‌شباهت تامی‌به هندیان شمالی داشته‌اند .... **واخنی‌ها** Wakhanis نیزدارای چنین خصوصیاتی‌بوده ، مضافاً برآنکه دارای چشمانی **میشی** رنگ بسان **سیری‌کولی‌هایی** Sirikulis که در **کاشغر** دیده‌ام ، می‌باشند . ولی رفتار واخلاق اینان با **قرقیزی‌ها** که درهمسایگی‌آنان زیست می نموده‌اند به‌علت خشونت ذاتی. تفاوت فاحشی داشته‌است . »

اوجفلوی در نوشته های خود اضافه می‌نماید که ، تاجیکی هایی که در کوهستان ها زندگی می‌نمودند ، رفتاری آزادانه‌تر و نجیبانه‌تر از تاجیك‌های دشت نشین داشته‌اند . توجهی دقیق به خصایل ، عادات و رسوم آنان‌آشکارمی‌سازد که بدون شك‌پیروآئین مزدیسنای‌باستانی‌بوده‌اند . مثل‌کلیه‌ی نقاط دنیا، ساکنین کوهستان‌های آسیای مرکزی نیزاخلاق ورسوم نیاکان باستانی‌خویش را حفظ نموده‌اند و با توجه به طرززندگی‌وآدب و سنن آنانست که بسیاری از مسایل لاینحل ومشکل‌نژادی این منطقه روشن وآشکارمی گردد .

کلیه‌ی‌تاجیك های کوه نشین را به نام **غلچه** [14] Galcha می‌خوانند . شخصاً عقیده دارم که تفاوت چندانی‌بین غلچه‌ای‌های کوه نشین‌وتاجیك‌های شهرنشین وجود ندارد . [15]. کلیه‌ی‌اختلافات وامتیازاتی که‌بین‌آنان وجود دارد، تنها معلول‌یك علت‌کلی است که از عزلت یکی و اجتماعی بودن دیگری سرچشمه می گیرد . این

۱۴ــ چه بسامعنای‌این واژه «کوهستانی» باشد؛البته چنانچه ریشهٔ مأخوذه از زبان پامیری وپارسی ghar یا ایرانی قدیم gairi ، صحیح باشد . اوجلفوی عقیده دارد که غلچه هنوز هم دربین تاجیکی‌ها به معنای تاجیگیان‌کوه‌نشین، می‌باشد.

15. Cf. Van den Gheyn inthe Bulletin de l' Athènè Oriental 1881, PP. 221, 223.

مطلب بدان معناست که تاجیك‌های کوه نشین یا غلچه‌ای ها به‌علت نداشتن ارتباط با طوایف وقبایل دیگرخون پاك وخالص‌آریایی‌را در رگ‌های خوش حفظ نموده‌اند . درحالی که تاجیك‌های شهر نشین به علت ارتباط با قبایل مختلف و داشتن مراودات اجتماعی که‌نتیجه‌ی‌زندگی‌آنان با بومیان بوده‌است ، خلوص‌نژادی وپاکی‌خون‌آریایی خود را ازدست داده‌اند ؛ وبه‌همین علت مشابهاتی‌چند باتاتارها و طوایف دیگر پیدا نموده‌اند .

غلچه‌ای‌ها یا تاجیك‌های کوه‌نشین را عموماً زیبا وخوبروی ، باموهایی‌سیاه وگاه‌گاه به رنگ‌هایی‌مثل سرخ وبور توصیف نموده‌اند . از نشان‌های ویژهٔ ظاهری آنان ترکیب وشکل سر وجمجمهٔ بزرگ آنانست که به ندرت درتاجیکی‌های خالص وشهرنشین‌دیده‌می‌شود.». [16] مسکن‌ومأوای اصلی‌غلچه‌ای‌هادر کوهای مرتفع گرداگرد فرغانه می‌باشد. اغلب غلچه‌ای ها در اطراف وکناره‌های رود **زرفشان Zerashan** وبه‌ویژه‌در دره‌ها وجلگهٔ یغنوبYaghnöb وکنارنهراکسوسOxus تانزدیکی‌های سرچشمهٔ‌آن در پامیر Pamir وتازمین های خاوری جلگهٔ پامیریا به‌طورخلاصه ، آن سوی سلسلهٔ نزا- تاشNeza - tash ونواحی سیری‌کول Siri - kul، زندگی می‌نمایند. بومیان‌سکنه‌ی‌منطقه‌ی‌سلسله‌جبال‌هندوکش‌درچیترال Chiträlوکافرستان هم تقریباً دارای خصوصیاتی نظیر غلچه‌ای ها بوده و چنین به نظرمی‌رسد که از نژاد هندیان باشند .

زبان غلچه‌ای ها که به‌تازگی مورد تحقیق وکاوش دانشمندان قرارگرفته[۱۷] به‌لهجه های گوناگونی‌تقسیم شده است . این زبان ارتباط نزدیکی بازبان ایرانیان

16. Tomaschek, Pamirdialekte, P.5 Seq.

۱۷- تومسچك درجلد دوم کتاب خود موسوم‌به **Zentralasitische Studien** درمورد مطالبی که‌شاو دربارهٔ زبان های غلچه‌ای‌ها درنشریه انجمن آسیایی‌بنگاله شمارهٔچهل وپنجسال۱۸۷٦ - صفحات ۲۷۸-۱۳۹وشمارهٔ ٤٦ سال ۱۸۷۷ صفحات ۱۲٦-۹۷: نگاشته. تحقیقات فراوانی‌نموده است. طبق این پی‌جویی‌ها، توم سچك چنین نتیجه گرفته‌که غلچه‌ای‌ها ازنژاد ساك‌ها **Saks** می‌باشند طبق‌عقیده وی ساك‌ها تیره‌ای از نژاد خالص ایرانی‌هستندکه روش زندگی ایرانیان باستانی‌را به مراتب بهتراز پارسیان مادی **Medo-persians** که تحت تأثیر همه جانبهٔ سامی‌ها قرارگرفته‌اند، حفظ نموده بودند.

خاوری کهن داشته و به‌همین دلیل شباهت زیادی نیز به زبان اوستایی دارد . ترکیب بعضی از لغات و واژه‌های خودی دراین زبان به‌دلیل نزدیکی وعلاقهٔ آنان به هندیان و دور بودن ازپارسیان کنونی است .

مونگی Mungî ومیندشانی Mindshäni ازجمله مشهورترین و مرسوم ترین لهجه‌های پامیری می‌باشند . این لهجه های زبان پامیری بیشتر در مونگان Mungän گرداگرد و اطراف کاران karän ، پریان Paryân ، شنگان Shangän و دره‌های غیر معروف کافرستان Käfiristän شیوع دارد . این‌دولهجه به علت شباهتی که بازبان اوستا دارد ، دارای شهرت و معروفیت ویژه‌ای می‌باشد .

در درهٔ پنجه Panja، که‌دارای بخش‌های‌متعددی است، مردم به زبان‌های واخی Wäkhi ، ایش کاش می Ishkäshamî و شیگ نی Shigni صحبت می‌نمایند .

زبان سنگ‌لیچی Sanglichî که در منطقهٔ سنگ لیچ (بین مونگان و ایش‌کاشیم Ishkashim) رواج دارد ویغنوبی Yaghnôbî که دربین غلچه‌ای‌های کوه‌های منطقهٔ زرفشان علیا نفوذ دارد ، از جمله زبان‌های‌مشهور و قابل‌ذکر است .

در اینجا بدون توجه به عقاید و تحقیقات **موش‌کتف** Mushketoff [18] نمی‌باید به بحث خود خاتمه دهیم . وی معتقد است که غلچه‌ای‌های ساکن در منطقهٔ یخچال های طبیعی زرافشان از ریشهٔ نژاد ایرانیان باستانی هستند . طبق عقیدهٔ **موش‌کتف** اینان دارای‌تمدنی‌بس کهن‌بوده و کوچکترین‌توجه وعلاقه‌ای‌به کشاورزی و دامپروری ندارند . سکونت گاه ها ومنازل آنان‌از سنگ های طبیعی‌ساخته شده و اصولاً آهك وساروج‌دربناهای آن به‌کار نرفته‌است. تنها حیوان اهلی که غلچه‌ای‌هامورد استفاده قرار داده و در بار کشی از آن استفاده می‌نمایند ، جانوری چهار پاموسوم به ایشك Ishak است ، که نوعی‌خروحشی‌می‌باشد .

تا اینجا گفتگوی مامنحصر به‌آن‌دسته‌ازآریانژادان بود که ازدایرهٔ فرهنگ

۱۸ـ **مجموعهٔ تحقیقات انجمن سلطنتی جغرافیائی**ـ جلددوم سال ۱۸۸۰ بین‌صفحات ۷٦٦ــ۷٦۵ مراجعه نمائید.

و تمدن دور مانده و وسایل و طرز زندگی آنان همانند اجدادشان به شکارورزی و جایگردانی می‌گذشت. ولی همانطور که قبلا ذکر شد، تعداد کثیری از آریائیان طرق زندگی اجدادی خویش را رها کرده و تسلیم پیشنهادات و آیین‌مترقیانهٔ زرتشت گردیدند. اوستا بەنحوی روشن و صریح سرزمین آریائیان را بەنام سرزمین مقدس آریاویج خوانده و تصریح کرده است که دارای اراضی کوهستانی فراوان بوده و ازرودهای سیر، زرافشان و آمومشروب میگردیده‌است. چنین به‌نظرمی‌رسد که پیروان پرهیزکار واهوراپرست دربرابرحملات اقوام خونخواری مثل‌مغول وتاتاروسیل بنیان‌کن اعراب در دره‌ها وکوهسارها پایداری‌ها نموده و بر اثر فشار مهاجمین عقب و عقب تررفته و سرانجام‌در کوهستان‌های صعب‌العبوراقامت گزیده‌اند. علایم ونشانه‌هایی در دست‌است که‌ثابت‌می‌نماید این‌غلچه‌ای‌های اهوراپرست با وجود فشار وسختی‌های بسیار به‌آیین باستانی خویش وفادارمانده ودست ازپیروی‌آیین نیاکان‌خویش برنداشتند. ازآن‌جمله همانند زمان‌های دور، آتش را مقدس ومحترم داشته ودرنگهداری وفروزش این‌عنصر ودورنگهداشتن‌آن ازناپاکی‌ها وپلیدی‌ها، کوشش‌وغیرتی بی‌پایان داشته‌اند. درمثل تنفس ولعاب دهان را موجب‌آلوده شدن‌آتش می‌دانسته وهرگزآتش رابه هوای‌بازدم خویش ولعاب دهان‌آلوده نمی‌ساخته‌اند؛ وازهمین جاست که علت پوشیده نمودن دهان در مقابل‌آتش روشن‌میگردد. زیرا دستوران ومؤبدان به هنگام انجام آداب مذهبی و نیایش در مقابل آتش، جلو دهان خویش را با پارچه‌ای مخصوص به نام پنام می‌پوشانند. **وود**[19] wood خاطرنشان می‌سازد که‌سکنهٔ بدخشان و واخان Wakhän دارای‌تعصب مخصوصی‌درمورد روشن‌نگهداشتن آتش، می‌باشند. این‌فروزان‌نگهداشتن آتش، مطابقت‌کاملی باعقاید وایده‌های زرتشتیان داشته وهنوزاست که هنوز نیز یکی ازمهم‌ترین واصلی‌ترین ارکان زرتشتیت وعمل هرپرهیزکاراهوراپرستی محسوب‌می‌شود؛ زیرا آنان را عقیده اینست که‌آتش که ازجمله اهورا آفریده‌های ویژه‌است، همچون

۱۹ــ سفرنامهٔ وود صفحات۲۱۲ـ۱۷۷. همچنین در جلد نخستین E-A اشپیگل صفحهٔ ۳۳۹ ["Journey"]

ودیعه‌ای مقدس نزد جهانیان بوده ودرحقیقت پرتوی‌ازوجود اهورایی وپیغامبر نیایش‌ها وخواسته‌های پرهیزکاران به درگاه کبریائی است.

در اینجا لازم است که به چند مورد ازآداب ویژهٔ کافیرها Kafirs اشاره نمائیم: اینان اجساد مردگان خود را درهوای‌باز ودور از مسکن خود برفراز کوه سربازمی‌گذارند؛ هم چنین نسبت به زنان خویش پس از وضع حمل و زایمان سلوك خاصی دارند و به همین ترتیب به هنگام‌عادات ماهانهٔ زنان؛ وهرسه موردکاملا با متن اوستا و دستورات زرتشتیت انطباق‌کامل دارد[20]. توجهی دقیق به‌این تشابه‌کامل جای هیچگونه شك درموردآئین باستانی آنان که همانا زرتشتیت بوده ، باقی نمی‌گذارد.

تئوری ما را ، افسانه‌های‌ملی‌تأیید وتقویت می‌نماید . درشیگنان[21]، روایاتی وجود داردکه طبق‌آن روشن‌می‌شود که مردم بومی‌این منطقه‌درپانصد الی هفتصد سال پیش زرتشتی‌بوده واهوراپرست بوده‌اند ولی‌بعدها براثر حملات مداوم مسلمین واعراب به ناچار کم کم مذهب خود را تغییر داده وبه آیین اسلام گرویده‌اند . در درهٔ آمو ساختمان‌های مخصوصی برای‌آتش پرستان ـ Âtashparastagân[22] وجود دارد. حتا اگرموارد فوق دلیل صد درصدی برای‌اثبات رواج زرتشتیت دراین‌مناطق نباشد توجهی عمیق به‌آداب ورسوم مردم این منطقه ووفاداری واحترام آنان به یادگارهای گذشته کوچکترین تردیدی باقی‌نمی‌گذارد که نیاگان غلچه‌ای‌های این‌منطقه‌همگی اهوراپرست بوده وعناصری هم چون‌آب وآتش رامقدس ومحترم می‌داشته‌اند .

چنانچه در آینده سیاحان و باستان شناسان صاحب همتی‌به این مناطق که بدون شك جایگاه آریائیان وزرتشتیان باستانی می‌باشد سفر نموده وباکاوش‌وکنجکاوی

۲۰ـ کتاب‌داستان مسافرت‌های گوناگون دربلوچستان وافغانستان و پنجاب . مالون صفحهٔ ۲۲٤، جلدیکم. همچنین ۳۹۷ جلد یکم EA اشپیگل

Masson, Narrative of various Journeys in Baloochistan, - Afghaniestān and panjāb.

۲۱ـ کتاب پامیر گوردون صفحهٔ ۱٤۱ Gordon, Pāmir, P. 141

۲۲ـ سفرنامهٔ وود ـ صفحهٔ ۲۱۸ Wood, JourneZ, P.218

دقیقی دره‌ها و کوه‌های منطقه‌ی آسیای میانه و کناره‌های رودخانه‌های سیر، زرفشان و آمو را مورد بررسی قرار دهند، به‌طور حتم پرده از روی بسیاری از ابهامات کنونی برداشته شده و نژاد، مذهب و رسوم نیاگان مردم این سامان به نحو کاملا روشن تر و واضح‌تری جلوه‌گری خواهد نمود و درنتیجه با یقین بیشتری می‌توان درباره‌ٔ اشکالات کنونی رأی و نظریهٔ داد.

۲- رقبای مردم عهد اوستا .

2- The adversraies of the avesta people.

چگونگی برخورد آریائیان با بومیان - شواهدی از اوستا دال برجنگ‌های اولیه بین‌این دو دسته - جنگ‌های بین آریائیان پیرو زرتشت وآریائیان‌مخالف - سروده‌های گاتاها نشاندهندهٔ رویدادهای باستانی- آئین‌زرتشت بوجودآورندهٔ نخستین وعمیق‌ترین شکاف-سکونت گاههای وحشیان و مخالفین - اسکی‌تین‌ها - عقاید تومسچك دربارهٔ ساك‌ها - سامی‌ها - سومری‌هاواکدها اجدادکلدانی‌ها - ایالت‌وارنا وساکنین‌آن - قبیلهٔ آناریاك ونظریهٔ‌استرابو- طبرستان‌ومازندران-ساکنین‌دیوها تجسم‌بخش‌مخالفین - شواهدی‌از اوستا دربارهٔ‌دیوها -نتیجه.

زندگی وتاریخ اجتماعی وسیاسی مردم عهد اوستا هماره باجنك وزدوخورد آغشته بوده و کمتر ازحدتصور ازصلح وصفا برخوردار بوده‌است. نگاهی دقیق‌به‌صفحات گاتاها، مارا به‌دورهٔ پرآشوب وسراسر زدوخورد روزگاران باستان برده و چگونگی پیدایش وزندگی‌مزدیسنائیان وپیروان‌زرتشت‌را به‌ما نشان می‌دهد. باخواندن‌سرودهای بکرو کهن گاتاها، ما ناگهان خود را بادورهٔ ظهور زرتشت و کینه‌ورزی‌های دشمنان و معاندین وی، مواجه می‌بینیم ولی‌همیشه‌آئینی‌نو ومترقی، علی‌رغم مخالفت‌ها و کینه‌توزی‌ها، جای خودرا باز کرده و پیش‌رفته است . آئین زرتشت نیز که حاوی اصولی نو برمبنای‌کارو کوشش بود، کم کم رو به‌توسعه وترقی گذارده و روز به روزتوسعه‌ونفوذ بیشتری یافته و طرفداران و پیروان زیادتری بدست آورد ، به حـدی که همچنانکه سرودهای اوستا حکایت می‌کند، فرمانروایان و شاهان نیز درترویج وبزرگداشت‌این مذهب ازهیچ گونه کوششی دریغ ننموده وحتا دست به‌لشگرکشی‌های بزرگ و جنك با معاندین ورقبای مذهب زرتشت، می‌یازیده‌اند .

این مطلب، مسئلهٔ اصلی تاریخ فرهنك ملت اوستا را برابر ما قرار میدهد ؛ مسئله‌ای که ما باید درنهایت دقت به‌طرح وحل‌آن به‌پردازیم. آیا می‌توان این‌مسئله را دربست قبول کرده که آریائیان پس از رسیدن به جلگه‌ها و دشت‌های کوچگاه

جدید خود، با بومیان وساکنین اصلی، به‌زد و خورد نپرداخته‌اند؟ آیا اوستا، اطلاعاتی در مورد زدوخورد این‌مهاجرین آریایی با اقوام بومی یا غیرآریایی به‌ما می‌دهد؟ آیا جنگ‌ها و زد و خوردهایی که در اوستا شرح داده شده ، منحصراً نبردهایی است که آریائیان با بومیان نموده‌اند، یاجنگ‌هایی است که بین خود آریائیان به‌علت اختلافات مذهبی، پدیدآمده است؟ هم‌چنین آیا اسامی مللی که در اوستان کرشده وسینه به‌سینه به‌ما رسیده ، غیراز اسامی طوایف و قبایل‌آریایی هستند یاخیر نام‌های قبایل آریایی نژاد می‌باشند؟

آنچه ازسروده‌های اوستا به دست می‌آید ، مبین جنگ‌ها و زد و خوردهایی شدید و بی‌امان‌است که تماماً رنگ‌مذهبی‌دارند؛ نبردهایی که کلابین پیروان‌آیین‌جدید ودشمنان زرتشت به‌انجام رسیده است. به‌طور حتم این‌جنگ‌ها و زدوخوردها آن قدر جالب توجه ومهم بوده که مصنفین اوستا باآب وتاب فراوان مبادرت به‌شرح وسرایش آن نموده‌اند. ولی من‌عقیده دارم که نه‌تنها سروده‌های اوستا به‌طوردقیق نژاد مخالفین و معاندین را روشن ننموده بلکه تاکنــون نیز دانشمندان کوشش‌کافی در این راه ننموده‌اند .

ساکنین ترکستان به‌دو دستهٔ ترك وتاجیك ویا ازنظر نژادی به‌تاتار وآریایی تقسیم شده‌اند، که از نظر شغل بازهم به دو دستهٔ سرت‌ها و یا طرفداران کشاورزی و دامداری وقرقیزها یاطرفداران شکارورزی وجایگردانی قابل تقسیم هستند. بنابراین زرتشتیان دارای دو دسته یا دونوع مخالف، بودند؛ نخست دشمنان بومی که درحقیقت دشمن‌کلیه‌ی‌مهاجرین آریایی بودند و دوم دشمنان خودی یا آریایی که براثر پیدایش آیین‌جدید، پدیدآمدند. دستهٔدومین که‌مایل‌به‌زندگی‌اجدادی‌خود به‌طریق‌شکارورزی و جایگردانی بودند با هم نژادان خود که دعوت زرتشت را پذیرفته و به کشاورزی و دام پروری پرداخته بودند، مجانست نداشته واین‌عدم توافق خود به‌خود ایجاد کینه ودشمنی‌حادی که‌منجر به‌جنگ‌ها وزدوخوردهای خونین گردید، نمود.

این زدوخوردهای مذهبی که بین‌آریائیان پیرو زرتشت و آریائیان مخالف

به‌وقوع پیوسته، تقریباً به‌نحو روشنی در اوستا تشریح و بیان‌شده‌است. این شرح مدلل می‌دارد که این نبردهای مذهبی ، متعلق به‌دورهٔ ظهور زرتشت و به‌هرحال زمان‌های نخستین رسالت وی می‌باشد . آن سری مبارزاتی که آریائیان به هنگام جایگزین گشتن با بومیان غیرآریایی نمودند، بارها در اوستا به‌نحوی افسانه‌ای وحماسی سروده شده‌است؛ و کم‌وبیش‌وضع‌این‌بومیان وغیرآریائیان‌را به‌نحوی‌روشن تصویر نموده‌است؛ به کمك اوستا ماکاملایقین داریم که‌آریائیان علاوه برجنك‌های قومی که‌بنیان مذهبی داشته، جنك‌های نژادی نیز برای بدست‌آوردن سکونت‌گاه و پاك‌نمودن محیط‌خویش وعقب‌راندن‌آنان، نموده‌اند. وهمین‌مبارزات برای متقاعد نمودن ما به‌اینکه ایران‌قبل از ورود آریائیان دارای قبایل بومی بوده، کافی است .

باری، هم‌چنان که شرح داده خواهدشد ، به وجودآمدن تمایز روش مذهبی و اقتصادی بین آریائیان با ظهورزرتشت ودکترین وی خودمبین پدیدآمدن اختلافات شدید و درمراحل حاد، جنك‌ها وزدوخوردهای خونین وبی‌امان است. به‌همان اندازه که‌آئین زرتشتیت همراه بادستورات وپیشنهادات اقتصادی واجتماعی وی درمیان مردم طرفدار وی‌توسعه‌ونفوذ می‌یافت، برشدت مخالفت‌وکینه‌وزری دشمنان او که آریائیان جایگردان وشکارورزبودند، افزوده می‌شد. به‌همین دلیل است که سراسراوستامشحون ازستایش کشاورزان ودام‌پروران بوده وآنکسانی‌را که درراه آبادانی‌وکشتکاری زمین کوشش می کنند، برترین مردم می‌شمارد؛ وبه‌عکس‌آنکسانی راکه به‌زمین وآبادانی آن بی‌اعتنا بوده وطرفدارزندگی باری به‌هرجهت هستند ، نکوهش می‌نماید .

تضادها و کینه‌ورزی‌هایی که جنبهٔ مذهبی یاسرچشمهٔ نژادی داشته‌اند ، در نواحی سیر وآمو کمترقابل اشتباه هستند؛ زیرا بومیان غیر آریایی این منطقه به طریق بدوی وچادرنشینی زیست کرده وآریائیان جایگردانی نیز که به‌این مناطق کوچ کرده بودند ، همانند بومیان اصلی به‌شکار ورزی پرداخته و به‌سان بدویان روزگار می‌گذرانیده‌اند. زیرا قراین موجود روشن می‌سازد که ساکنین این قسمت‌ها عموماً از زراعت متنفر بوده و نشانه‌هایی اززندگی ثابت به‌جای‌نگذارده‌اند. دلیل دیگر طرز زندگی آنان درزمان حال، در کوهساران و دره‌های این‌منطقه می‌باشد .

پایه ومبنای کار مادراین مورد، سروده‌های کهن و دست‌نخوردهٔ گاتاها، جزء مهم‌اوستا، می‌باشد که حاوی رویدادهای باستانی وبژهٔ مبارزات‌مذهبی ومیهنی آریائیان است. درفصول بعدی که اختصاص بزندگی اقتصادی مردم اوستا دارد، درموردمبارزات واختلاف‌های آنان‌دراین مبحث بتفصیل‌سخن خواهم گفت واینك تنها بذکر مخالفت قبایل صحرانشین وبدوی وآریائیان مهاجر و جایگزین می‌پردازم .

درسرودهای گاتاها با کمی توجه‌می‌بینیم که‌دودسته‌درمقابل‌هم‌صف‌آرایی کرده‌اند دستهٔ‌نخستین کسانی هستند که‌آیین زرتشت را پذیرفته و در پیرو دستورات او ، روی به‌کشاورزی زمین‌آورده‌اند . اهورا مزدارا ستایش کرده و گاورا مقدس می‌شمارند و می‌دانند که گاو دربهبود وآبادانی زمین‌یارو کمك‌کار آنانست. دستهٔ دوم کسانی‌هستند که‌ از کشاورزی گریزان بوده وبه‌شکاروزی ودوره گردی علاقمندند ؛ به ارزش گاو و حیوانات سودرسان واقف نبوده و در اذیت وآزار آنان کوشا هستند . اهورا مزدا را نمی‌شناسند وهم‌سان گذشته خدایان چندگانه را می‌پرستند. دراین که این هردودسته ازآریائیان مهاجر وباهم روی به‌سرزمین‌های جدید درایران آورده‌اند، شکی نیست ؛ زیرا پیغمبرراستان‌شت‌زرتشت‌پوراسپنتمان، آئین‌خویش‌را به‌هر دو دستهٔ‌آنان‌ارائه‌داده‌و تمامی آریائیان را به‌قبول‌آئین‌خویش و روی آوردن به زندگی ثابت و آبادانی زمین دعوت نموده‌است. طبیعی است که عده‌ای ازآنان روی به اوآورده و دستورات وی‌را گردن نهادند و عده‌ای دیگر دست از آئین کهن و پرستیدن خدایان طبیعی خویش برنداشته وبه‌همان طریق باستانی‌خویش زندگی‌خودرا ادامه دادند . توجهی به‌یسنای چهل‌پنجم، هیچگونه شك‌وتردیدی دراین مورد که هر دو دستهٔ مخالف وموافق دارای یك‌زبان، ویك‌ملیت یانژاد بوده‌اند، باقی نمی‌گذارد . هم‌چنان که در فصول نخستین این کتاب اشاره شد، به‌طورحتم سراینده‌ی‌این‌یسنا شخص‌زرتشت‌بوده واین‌سرود را در برابر گروه موافق ومخالف خوانده وآنان را به‌قبول آئین خویش و دست برداشتن از یغماگری دعوت نموده است؛ سرود وی بااین‌کلمات آغازمی‌شود :

می‌خواهم سخن گویم، اکنون گوش‌فرادهیدودرك کنید. شما، ای کسانی که‌از

راه‌دور و نزدیك آمده‌اید! اینك همهٔ شما ها به‌خاطر بسپرید، چه او (اهورامزدا) در تجلی است؛[۲۳]

مبارزات خونین و دامنه داری بین پیروان زرتشت و معاندین وی، بین طرفداران راستی و دروغ پرستان، بین طرفداران سیستم کشاورزی و چادرنشینان، آغاز می‌شود؛ تا جایی که زرتشت گوید:

« شما، ای کسانی که کلمات نیك را ننگین ساخته‌اید، حیوانات سودرسان وروشنایی را آزار کرده و به‌پلیدی کشانیده‌اید، آزار وناپاکی که باچشم می‌توان دید. شما ای کسانی که‌راستان وبخردان را دروغ پرست می شمرید؛ چرا گاهان‌را ویران کرده و **علیه راست‌کرداران جنگ افزار می‌کشید**؛ نخواهید توانست ما را از راه راست خویش، بازدارید.[۲۴]

زرتشت نیز به ناچار پیروان خویش را به‌مبارزه علیه آنان فرا می‌خواند:

« مبادا هیچ‌یك ازشما به‌سخنان ودستورهای دروغ پرستان گوش فرا دهید؛ که‌آنان به‌داخل خانه وروستای‌شما، به‌داخل ملك ومملکت شما، نیستی ومرگ، غم واندوه خواهندآورد. پس باجنگ افزارهای خودآنان رابکشید.[۲۵]

جدایی وتفرقهٔ بین مریدان وپیروان‌زرتشت بامخالفین ومعاندین وی از عهد گاتاها آغازشده و سپس سراسر دورهٔ اوستا را فراگرفته‌است. ازآنچه که فوقاً بدان اشاره شد، نوع محتویات اوستا روشن می‌شود. تغییر لهجه‌ای که از گاتاها آغاز شده ودرسرتاسراوستا ادامه‌می‌یابد همگی‌متعلق به‌دوره‌های متفاوتی‌است که‌از عصر زرتشت آغازشده وبه دورهٔ ساسانیان‌خاتمه می‌یابد. الفاظ ونام‌هایی که درسرتاسر اوستابه‌کار رفته و درمیان زرتشتیان تا اکنون ادامه‌دارد، خودمعیاردیگری براین مبارزهٔ پی گیر ومداوم است.[۲۶] دروغ پرستان کسانی که درنهایت خفت و حقارت با جانوران موذی

۲۳- مقدمهٔ بندیکم‌ازیسنای‌چهل‌وپنجم ۲۴- بنددهم‌از یسنای‌سی‌ودوم. ۲۵- بندهجدهم‌ازیسنای سی‌ویکم. ۲۶- مهم‌ترین‌اسامی‌آنان عبارتست از: اشا یااشه‌ون **ashavan** (که سانسکریتی آن رتوون **rtövan** می‌شود) به معنای پرهیزکار و راست‌کردار؛ آن اشاون **anashavan** به معنای ناپاك وکژکردار؛ هودینا **hudaena** به‌معنای‌پیرو دکترین نیك؛ مزدیسنا به‌معنای مزدا پرست؛ دیویسنا به معنای دیوپرست ؛ دهمه **dahma** به معنای پرهیزکار و ادهمه- **adhama** ضد آن. هم‌کیشان را به نام هامادینه **hämä - daena** یا **hva - daena** وپیروان سایر ادیان را انیوورنا **anyä-varena** یا **anyä-tkaesha** می‌خوانند.

ومشئوم مقایسه‌شده‌اند ،[۲۷] موجد وپدیدآورندهٔ انواع بدی‌هامثل کینه ، دشمنی ونفاق می‌باشند؛[۲۸] درحالی که به‌عکس طرفداران راستی و نیکوکاران وپیروی ازدستورات اللهی موجد انواع خوبی ونیکی‌های اهوراآفریده مثل دوستی واتحاد، می‌باشند .[۲۹] برهمین مبنا، اوستا پوشیده ازنیایش‌ها و ادعیه ایست که درآنها برای پرهیزکاران و راست کرداران درخواست خوشی وکامیابی شده و برای بدکاران وکژاندیشان نکبت و بدبختی تقاضا گردیده است .

برحسب تقاضای‌آنان، نیرویی که ازنیکوکاری عاید می‌شود ، به‌پرهیزکاران عطاشده اما هیچ قدرتی به دروغ پرستان داده نشده، راست کرداران به کلیه آرزوهای خود برسند، ولی‌بدکاران ودروغ‌پرستان به هیچ یك ازخواسته‌های خودنرسند ! لذت و نیك فرجامی این دنیا را برای پرهیزکاران ، و پریشانی وبدبختی را برای بدکاران ، خواستارم. [۳۰]

اکنون تقریبا اختلاف وجدایی اقتصادی و مذهبی بین‌مردم ایران باستان تا اندازه‌ای روشن‌شده است . این‌اختلاف بدون‌تردید بسیاراساسی‌تر ومهم‌تروقابل حل‌تر ازاختلاف نژادی بین‌آریائیان وغیرآریائیان می‌باشد .

دشت‌های نزدیك دریاچه‌های خزر واورال وهم‌چنین سرتاسرسواحل شمالی دریای‌سیاه ، اززمان‌های بسیاردور مسکن اقوام وطوایف وحشی وجایگردانی‌بوده‌است که یونانیان عموماً آنان را در یك طبقهٔ مخصوص به‌نام اسکی‌تین‌ها Scythians

۲۷ـ همچنین خرافسترا ـ مشیا به معنای مرد افعی‌وش.

۲۸ـ ایناغ Aenagh به معنای دشمنی‌و تنفر که از دروغ پرستان و کفار ناشی میگردد. (بند ششم وهشتم از یسنای سی‌ودوم)؛ دروغ‌پرستان به نام تبیش ونتو tbishvantö بدخواه‌ـکینه‌جو و دشمن (دربند هفتم یسنای بیست‌وهشتم، خوانده شده‌اند؛ که توان و نیروی آنان در paiti-rema , aeshma است . (بند بیستم یسنای‌چهل وچهارم. بندهفتم‌یسنای چهل‌وهشتم ؛ بند چهارم یسنای چهل‌ونهم‌وغیره) .

۲۹ ـ ازاین روست‌که اصطلاحات مطلق مثل اشاو وهومینو و آرمیتی (در گاتاها آرامیتی) بطور مکرر برای پرهیزکاران و راست‌کرداران آورده شده است؛ بند سوم یسنای سی‌وسوم؛ بند دوم یسنای سی‌وچهارم وبندشانزدهم یسنای چهل‌وششم وغیره.

۳۰ـ بندهای پنجم و ششم وهشتم از یسنای هشتم .

قرارداده‌اند .[۳۱]. چه‌بسا هم اینان‌ساکنین بومی و نخستین ایران قبل از آریائیان نیز بوده‌اند . اگراین اسکی تین‌ها هم‌نژاد باساکنین کنونی این مناطق که تاتارهستند ،

۳۱- نویسندگان دورهٔ کلاسیك ، تیره‌های چندی را تحت این نام با یکدیگر مخلوط نموده‌اند.اینان معتقدندکه اسکی‌تین‌ها از سرزمین‌های‌کنونی رومانی تا پامیروسرتاسر روسیهٔ میانه و استپ‌های خزر زیست می‌نموده‌اند. به هرحال نویسندگانی‌که دقیق‌تر وبهتر از همه مبادرت به توصیف اسکی‌تین‌ها نموده‌اند، عقیده دارندکه اینان همان‌کسانی هستند که در شمال یونان باستان زیست‌کرده وساك‌ها که در سرزمین‌های خاوری و بخصوص ترکستان‌کنونی زیست می‌نموده‌اند، ازهمین نژاد بوده‌اند.

طبق اظهارنظرهروردت، اسکی‌تین‌ها در سرزمینی بین رودخانهٔ دانوب درغرب الی سرزمین‌های‌کنار رودآزوف Azov درشرق می‌زیسته‌اند، کنارهٔ دریای سیاه ازجنوب‌وسرزمین ترانسیلوانیا از شمال ، حد جنوبی وشمالی اقامتگاه آنان بوده است. بدیهی‌است سرزمین های فوقانی‌دنیستروملداوی، بسارابی‌وقسمت‌هایی‌از روسیهٔ‌کنونی‌که شامل‌کریمه، خرسنKherson وقسمت‌جنوبی‌پودولیاPodoliaمی‌شود،شامل‌سکونتگاه‌اینقوم‌میگردد . هرودوت‌اسکی‌تین‌هارا به چند دسته تقسیم نموده است.

۱-کشاورزان ساکن در دره‌های دنیستر وبوك Bug ، نیوری Neuri و قسمت‌های سفلای درهٔ دنیپر و پانتی‌کاپی Panticapee (شاید انیگولتز Ingouletz کنونی)

۲- چادرنشینانی‌که در مشرق‌کریمه وجنوب مصب رود دنیپر زیست می‌نمایند.

۳- اسکی‌تین‌های شاهی‌و اصیل‌که درنواحی شرقی‌کریمه و سرزمین‌های بین‌دنیپرو تانائیس Tanais زیست می‌کنند.

٤- کالی‌پیدهاکه بین بوگ و دهانهٔ رود دانوب زندگی‌میکنند.

از اسکی‌تین‌ها نخستین‌بار در هزیود Hesiod نام برده شده‌است واکثرنژادشناسان عقیده دارندکه اینان درحدود پانزده قرن قبل از میلاد مسیح به اروپا کوچ کرده‌اند.

هیپوکریتوس دربارهٔ طرز زندگی اینان نوشته است‌که اسکی‌تین‌ها دارای ارابه‌های چهارچرخ پوشیده‌ای بوده‌اند تاآنان رااز گزند باد وباران وبرف حفظ نماید . گاوهای قوی اختصاص به‌کشیدن این ارابه‌ها داشته‌اند. به هنگام مسافرت زنان و بچه‌ها ووسایل زندگی را درآن‌هاگذاشته ومردان با اسب ره می‌سپرده‌اند. اینان تا زمانی‌که درکوچ‌گاه سبزه برای دام آنان وجود داشته وچراگاه‌های خوب تحت‌اختیار داشتند، در همان منطقه سکونت می‌گزیدند وسپس به منطقه‌ای بهتر ومناسبتر کوچ می‌نموده‌اند. غذای اصلی‌آنان گوشت پخته، شیر وپنیر بوده‌است. اینان عموماً سوارکاران‌زبده وشکارورزان ماهری بوده‌اند؛ ولی‌در شمشیرزنی‌چندان مهارتی‌نداشته‌اند. مذهب‌آنان نوعی‌چندتا پرستی‌عاری از نیایش ظاهری بوده است . آنان نه معبدی داشته ونه نمونه خدایی‌کدوی‌راپرستش نموده و برایش قربانی نمایند. خدای جنگ ، مشخص‌ترین ومحبوب‌ترین خدای‌آنان، جایی مخصوص ومقامی عالی نزد آنان داشته است. ما دربارهٔ زبان و رسوم‌آنان اطلاعات چندانی‌نداریم؛ وآنچه‌که در دست است چنین می‌نماید که آنان از تیره نژاد ایرانیان بوده‌اند. درحدود قرن دوم قبل‌از میلاد اینان توسط سارمات‌ها Sarmates شکست خورده وبه یکباره درتاریخ‌گم‌شدند.

استفاده شده از کتاب‌های نژادهای بشر به قلم‌کنسولت دنی‌کر و تاریخ بشر به قلم را تنزل (صفحهٔ ٤٧١ جلد ٢٤ دایرة‌المعارف امریکانا)

باشند، بدیهی است که اختلاف نژادی پدید می‌آید ؛ البته نباید از نظر دورداشت که مشابهت‌هایی بین‌عادات ورسوم اینان با ترکمانان وقرقیزها نیز وجود دارد . اگرچه ازاسامی خاصی که وسیلهٔ نویسندگان یونانی به‌مارسیده ، تصورمیرود که اسکی‌تین‌ها ازنژادآرین‌ها باشند ولی‌به‌هرحال چنین‌بنظرمیرسداست که‌قبایل‌جنوبی‌ازنژاد ایرانی وقبایل‌شمالی‌منسوب‌به نژاد اسلاوها وهندو‌ـ‌ژرمنی باشند.[۳۲]. تومسچك کوشیده‌است‌تا ثابت‌نماید که‌ساك‌ها که فرقه‌ای‌ازاسکی‌تین‌ها بوده‌ودر کرانه‌های‌نهرهای‌علیای رودآمو زندگی‌مینمایند ، از تیرهٔ نژاد ایرانیان هستند ؛ وی معتقد است که اینان حتا اکثر صفات وخصایل نژاد آریایی رابهتروخالص تراز پارسیان و مادها نگهداشته‌اند .

چنانچه این مطلب را مورد پذیرش قراردهیم ، به‌ناچار باید مخالفت های نژادی‌را به‌کناری نهاده و دربارهٔ تضادهای اقتصادی ومذهبی که در اوراق بسیارقدیمی اوستانیزمشهوداست، به‌غوربپردازیم . بنا برعقایدتومسچك[۳۳]، اسکی‌تین‌ها فقط نمایندهٔ طوایفی بودند که دردشت‌ها وبیابان‌ها به‌طورچادرنشینی وآوارگی زیست‌می‌نموده‌اند ؛ درحالی که سغدیان وپارسیان ومدها وبکتاریان وآرین‌ها به‌کشت‌کاری و سکونت‌در منازل‌دایمی‌علاقمند بوده‌اند. البته‌چنانچه‌میدانیم‌اسکی‌تین‌های‌زمان‌های‌دور باساکنین کنونی‌استپ‌های‌تاتارستان دارای‌خوی وعاداتی یکسان‌بوده‌اند ؛ اگرآنان به‌سان‌اینان رزم‌آوری وجنگ‌جویی را دوست داشته و شیرمادیان را همچون بهترین نوشیدنی‌ها میدانسته‌ودربند نظافت وپاکی نبوده‌اند ، همگی‌را باید ازتأثیر آب وهوای‌یکسان و سرزمین های‌هم‌گونه ، دانست .

در اینجا قصد آن ندارم که مسئلهٔ هم قومی وهم نژادی اسکی‌تین‌ها (یاسی شانیان) به ویژه ساك‌هارا با ایرانیان ویا به‌معنایی گسترده‌تر باآریائیان حاشانمایم[۳٤]؛

۳۲ ـ صفحهٔ ٤۳۰ جلددوم‌کتاب Geschichte des Altherthums به قلم دانکرDuncker وصفحه ۳۳۳ جلد دوم E–A به‌قلم‌اشپیگل .

۳۳ـ صفحهٔ٤ پامیردیالکت Pamirdialekte.

۳٤ـ بموجب‌عقیدهٔ‌گری‌گورجف Grigorjeff (دربارهٔ‌ساك‌های قبیلهٔ اسکی‌تین‌ها) وهمچنین‌کونو درکتاب تحقیقاتی‌درمورد نژاد شناسی‌قارهٔ‌کهن جلدیکم، اسکی‌تین‌ها، گفته‌است که ساك‌ها شعبه‌ای از نژاد اسلاوها می‌باشند . ـ cf . Russische Revue,vol i,PP) (103 – 105 .

ولی این مطلب را باید خاطرنشان سازم ، که نویسندگان یونانی دربارهٔ این قوم با صداقت صحبت نکرده‌اند ودر جستجوی ریشهٔ‌نژادی آن به‌نحوشایسته وقانع کننده‌ای برنیامده‌اند . به‌نظر من اسکی‌تین‌ها به‌طور عموم به‌کلیه‌ی‌اقوام و قبایلی اطلاق‌می‌شده است که به‌طرزی بدوی وچادرنشینی در اروپای شرقی الی‌روسیه‌ی جنوبی و ترکستان زیست می‌نموده‌اند . به‌طور خلاصه عقیدهٔ من آنست که اسکی‌تین‌ها ، هم‌چنانکه‌نژاد شناسان کنونی نیزعقیده دارند ، تقریباً شامل تورانیان بوده واز نظر طرز زندگی با قرقیزیان کنونی ساکن ترکستان‌جدید دریك ردیف ، بوده‌اند . به هرحال چنانچه این فرض با توجه به‌نشانه‌ها وعقاید نویسندگان کلاسیك ثابت شود که اسکی‌تین‌ها از نژاد آرین‌ها بوده وبه‌زبان آنان نیز سخن می‌رانده‌اند ، باز این اثبات، دلیل آن نمی‌شود که غیر ار آنان قبایل بومی دیگری در سرزمین ایران زندگی‌نمی‌نموده‌اند؛ چه بسا تاتارها که از تیرهٔ اسکی‌تین‌ها به حساب می‌آیند ، همان بومیان ایران باشند . [۳۵]

به‌طور تحقیق نمی‌توان دربارهٔ اسکی‌تین‌هاصحبت نمود وآنچه را که مافوقاً اشاره نمودیم ، یاگفتارهای نویسندگان کلاسیك بوده ویااحتمالات‌وفرضیه‌هایی‌است که با توجه به‌نشانه‌های یافت شده ، می‌باشد .

اکنون کوشش خودرا صرف روشن نمودن این مطلب می‌نمایم که آیا در سرزمین ایران به‌غیر از اسکی‌تین‌ها ، طوایف بومی دیگری زندگی می‌نموده‌اند ، یا خیر واگرزندگی می‌نموده‌اند ، دارای چه نژاد وخصوصیاتی بوده‌اند ؟

زبده‌ترین دانشمندان زبان شناسی و باستانشناسان به نام و آشورشناسان (دانشمندان وباستانشناسانی که به‌تاریخ ونژاد آشور وارد‌هستند) را عقیده براین‌است که سامی‌ها به‌هنگام مهاجرت ازسلسله جبال زاکروس و ورود به‌دشت‌ها وجلگه‌های

۳۵ــ مس‌پرو **Maspero** نیز در این مورد با من هم عقیده است و این نهایت باعث خوشحالی من است. وی درصفحهٔ ۱۲۹ کتاب تاریخ طوایف مشرق‌زمین خود نگاشته‌است که اسکیت‌ها قدیمی‌ترین مردم نوع بشر متعلق به نژاد تورانیان‌که حتا اکنون نیز در شمال اروپا وآسیای مرکزی یا به‌عبارت دیگرازفنلاند تاکنارهٔ رودآمو زندگی می‌کنند، می‌باشند.

فرات وبین‌النهرین با مردمی بومی وبیگانه برخورد نموده‌اند که دارای رسوم ، خط و زبانی ویژهٔ خودشان بوده‌اند . از آمیزش این دو نژاد ، یعنی سومری‌ها و اکدها Akkad یا بومیان و کوشیت‌های مهاجر Immigrating kushites، کلدانی‌ها به‌وجود آمدند . چه بسا این‌آمیزش پس از زد و خوردها ، کشمکش‌ها و نبردهای طولانی به‌وقوع پیوسته باشد ؛ ولی ما به‌هیچوجه اثری از این نبردهای احتمالی در دست‌نداریم. حتا کهن‌ترین وقدیمی‌ترین‌مدارك موجودنیز نشانه‌ای‌دراین‌موردبه‌ما ارائه نمی‌دهد . دست باستانشناسان فقط تاآنجا رسیده که سومری‌ها واکدها ملت واحدی را تشکیل داده بودند . زبان سومری‌ها به‌تدریج ازبین رفته ودر تاریخ گم شد و تنها ما امروزه شاهد خطوطی ازآنان در کتیبه‌ها ومعابد وررونوشت‌های آنهادردانشکده‌های زبان شناسی مهم دنیا می‌باشیم . ولی زبان بومیان تنها نشانه و مدرکی است که از بومیان به‌سامیان رسیده وآن همان زبان میخی تکمیل شده‌ای است که در میان این قوم رواج یافته وبه‌کار بسته شده است . علایم ونشانه‌های خطی‌زبان بومیان‌بدون‌آنکه معنای لغوی خود را ازدست بدهد ، جزیی ازخط وراث جدید گشت . مثلاعلامتی که در زبان سومری‌ها به‌معنای آفتاب وروز بود ، ارزش خودرا هم‌چنان محفوظ داشته و به‌صورت ات ut ، اد ud و پر par ، پرا para به‌کاررفت . ولی‌امروزه‌آنرابه‌صورت شمش Shamsh (شمس) یا یوم yum که واژه‌هایی سامی وبه‌معنای خورشید وروز است ، نیزخوانده وبه‌کار می‌برند. کتب وخط کلدانی‌ها خود به‌خود پرده‌ازاین مشکل برداشته وبر ما آشکار می‌سازد که آمیزش دوعنصر مخالف (بدویان وسومری‌ها) باعث ورکن اصلی تمدن نخستین بشری است که در سرزمین بین النهرین پایه های قدرت خویش‌را بنیان نهادند[36] .

از توضیحات فوق چنین نتیجه می‌گیریم که اقوام بومی وبیگانه‌ای قبل از ظهور سامی‌ها وآریائیان درشرق زندگی می‌نموده‌اند . این اقوام بومی وبیگانه‌نه‌تنها

36 . cf. maspero "History" PP. 135. seq ., 152 ., Duncker Geschichte des Alterthums vol. i, P.,: Spiegel, EA . vol, i , P. 381 seq .

در بین‌النهرین می‌زیسته‌اند ، بلکه در فلات ایران ، ترکستان نیز گسترش داشته و به همان طریق‌چادرنشینی وبدوی روزگار می گذرانیده‌اند. البته به‌تحقیق نمی‌توان گفت که اینان از نژاد تاتار بوده‌اند ؛ ولی‌قدری تأمل درخط وزبان‌سومری‌ها ، این‌نظریه را تا اندازه‌ای تأیید خواهد نمود . اگر بتوان به‌منابع چینی‌ها اعتماد نمود ، بایستی به این نظریه‌ی آنان توجه نمود که خان نشین هائی مثل خیوه ، بخارا و خجند وهم‌چنین ترکستان شرقی **Khökand** ، از زمان‌های بسیار دور تا اکنون مسکن اقوام آریایی بوده ودر قرن‌های اخیر مغول‌ها وتاتارها نیز دراین نواحی نفوذنموده و با آمیزش با آریائیان ، اصالت خونی و نژادی ساکنین آریایی این مناطق را از بین بردند . [37]

به‌علت عدم وجود دلایل کافی در مورد نژاد ، اخلاق ، رسوم ومذهب‌بومیان ایرانی قبل از آریائیان به‌تحقیق نمی‌توان نظرداد ؛ من‌نیز به‌ضعف خود در این مورد اعتقاد داشته وامید چنان دارم که بعدها باکوشش دانشمندان‌باستانشناس وزبان‌شناس پرده از روی این قسمت ازتاریخ به‌کنار رفته وچهرهٔ واقعی بومیان ایرانی را قبل از ورود آریائیان روشن وآشکار سازد .

باری ، اگرچه نمی‌توان درموردنژاد ومذهب این مردم به‌تحقیق سخن‌راند ولی‌این موضوع کاملا آشکار است که قبل از آریائیان در سراسر فلات ایران مردمی زندگی میکرده‌اند که طبق سرودهای اوستا لااقل می‌توان به‌آنان یك نام کلی غیر آریایی داد . زیرا دراینجا بارها بومیان بانام کلی غیر آریایی به‌طرزی روشن‌وصریح نامیده شده‌اند . توجه به‌این کلمهٔ کلی غیر آریایی به‌هرحال وجود بومیان را آشکار ساخته وتصویری کلی ازخصایل آنان ومبارزات آنها با آریائیان به‌دست ما می‌دهد . هنگامی که‌آریائیان به‌فلات ایران‌سرازیر گشتند ، به‌خشنودی فرایرانی مزداآفریده، مردم غیر آریایی را شکست داده وهلاك نمودند[۳۸]؛ و این خود اشاره‌ای صریح به

37. cf Russische Revae, vol, ix, P. 328 seq.

۳۸. بند دوم ازیشت هجدهم (اشتادیشت) : او (یعنی فر ایرانی) اهریمن پرگزند را شکست دهد، خشم سلاح خونین آزنده را (مقصود دیوخشم و

جنگ‌های خونین و بی‌امان آریائیان اهوراپرست و پیرو زرتشت علیه بومیان غیرآریایی فلات ایران می‌باشد، که سرانجام پیروز وفاتح ازاین پیکاربیرون آمدند. به‌ویژه در اوستا تصریح‌شده است که ساکنین ایالت وارنا Varna از اقوام غیرآریایی بوده‌اند[۳۹].

به‌عقیدهٔ من وارنا در ولایات شمال غربی سرزمین‌هایی که درتصرف ایرانیان بوده ، قرار داشته است واحتمالا وارنا همان طبرستان کنونی بوده است . و از اینجا می‌توان چنین نتیجه گرفت که اقوام بومی و غیر آریایی سرزمین ایران در مقابل آریائیان مهاجر وفاتح به‌تدریج و به‌ناچار عقب نشسته و به سلسله کوه‌های البرز پناه بردند ، تا شاید بتوانند مدت بیشتری ازاستقلال برخوردار گشته ودرمقابل آریائیان بهتر مقاومت ورزند .

تصورمی کنم که این‌قبایل غیرآریایی با اهالی‌کافر، دروغگو وشریروارنا که مکرراً دراوستا به‌نام دیوان مازندران یاد شده‌اند ، یکی‌باشند.[۴۰] نزدیکی ومجاورت

←

غضب) شکست دهد . بوشاسب (دیو خواب سنگین) خواب‌آلوده را شکست دهد . یخ (سرمای سخت) در همسفرده را شکست دهد . دیواپوش (دیوخشکی) را شکست دهد. ممالك غیر ایرانی‌را شکست دهد.

همچنین‌بند ۳۸ از یشت نوزدهم (کیان یشت) : نیروی اسبی ازآن اوست. نیروی شتری ازآن اوست. نیروی مردی ازآن اوست. فرکیانی ازآن اوست. چندان فرکیانی درآن است. ای زرتشت پاك، که اینجا ممالك غیرایرانی راکنده و غرقه تواند ساخت.

۳۹ـ فرگاردهیجدهم وندیدادیکم aiwishitär، danheusd، anairyächa، من در ترجمهٔ وندیدادباد و پهلوی به جای aiwishtära (ایویشتاره) ، awshitara (اپوشیتره) به‌کار برده‌ام. این‌واژه از ریشهٔ shi = khshi می‌آید، زیرا درپهلوی این جمله anärïch matään madam mänashnïh می‌آید؛ واین‌مطلب‌موجب تعجب‌می گردد که چرا علامت مصدری پیش‌از پسوند tar آمده است .

۴۰ـ daeva ، mäzainya و drvantö ، varenya همچنین در اوروا urva نیز که‌درجنوب شرقی سرزمین‌آریاییان قرارداشته گفته می‌شود که مردمی می‌زیسته‌اند که احتمالا شامل همین غیرآریائیان‌بوده ومشابه معنای agha aiwishitara میدهد . بند دوم وندیداد یکم.

معنای واژهٔ دیوکه اکثراً در فرهنگ ها یافت‌می‌شود ، دارای معنایی سوای درك ظاهری آنست . چنانچه داس و داسیو نیزکه از اهالی بومی‌هند بوده‌اند، در ریگ ودا بهمین نام خوانده شده‌اند، وبه همین‌دلیل نباید تصورکرد که‌آنان‌بشرنبوده وازموجودات‌خارق‌العاده ویا موهوم هستند.

Vide Zimmer, Altindisches Leben P.109; Ludwig, Einleitung zur uebersetzung des Rigveda, P. 211.

مازندران به‌طبرستان دلیل‌خوبی برای اثبات چنین فرضیه‌ای است؛ واین دیوخواندن اهالی مازندران دراوستا، خود اشاره ورمزی لطیف وشاعرانه است ، ومقصود سراینده ازدیوان مازندران، همان‌بومیان‌غیرآریائی وکافری‌است که مدت‌های‌مدیددرباطلاق‌ها، مرداب ها و کوهسارهای بین دریای خزر وکوه البرز درمقابل آریائیان اهوراپرست مقاومت ورزیده وموجبات عدم آسایش‌ایرانیان رافراهم می‌آوردند .

علاوه براین، دراوستا جنگ‌های نژادی به زمان‌های بسیار دورو کهن نسبت داده شده‌است . ازجمله‌موارد برجستهٔ این‌دورهٔ خونین وپرآشوب می‌توان‌ازجنگ‌های هوشیانگ **Haushyangha** یاهمان هوشنگ فردوسی ـ که از جمله شاهزادگان شجاع ونیمه موهوم شاهان ذکرشده دراوستا و شاهنامه است نام برد:

هوشنگ پردهتا (پیشدادی **Paradhata**) در بالای کوه هرا (**Hara**) صداسب، هزار گاو وده هزار گوسپند قربانی کرده وپس ازستایش اردویسورآناهیتا از اوخواست :

« به‌بخشای به‌من این‌کامروایی را، ای اردویسور آناهیتا، که من بردیوها و مردم، پیروز وغالب‌شوم، برهمه‌جادوکاران و پری‌ها، کاوی‌ها و کرپان‌های ستم‌کار (دست یابم) وبتوانم دوسوم ازدیوهای مازندران‌و دروغ پرستان و ارنارا نابود سازم. »[41]

استرابونیز ازقبیله‌ای به‌اسم آناریاك‌ها **Anariaks** نام برده که طبق عقیدهٔ وی درسواحل دریای خزرمی‌زیسته‌اند . چه‌بسا این نام ، همان کلمهٔ تغییر شکل یافته ان‌آریا **anarya** یاغیرآریایی‌باشد، که ایرانیان به‌بومیان اطلاق نموده وغیرخودی‌ها را با این‌نام‌کلی می‌خوانده‌اند .[42]

چنانچه درك من‌درست باشد . ساکنین‌مناطق‌مزبورا کثراً به‌نام دیوا**daiva**

۴۱ـ بندهای بیست‌ویکم وبیست‌ودوم یشت پنجم(آبان یشت)

۴۲ـ استرابو درصفحهٔ ۵۰۷ و ۵۰۸ کتاب خود از شهر آناریاکا **Anariaka** نـام برده و در صفحهٔ ۵۱۴ گفته است کـه نزدیك ماردرس **Marders** ، هیرکانی‌ها **Hyrcanians** و کادیوسین‌ها **Cadusians** و قبایل مشابه آنان می‌زیسته‌اند این واژهٔ استرابو با واژهٔ کهن ایرانی آناریاکا **Auxpakxi** (**Auxpiàxi**) منطبق بوده واشتقاقی از واژهٔ ان آریا **Anarya** (غیرآریایی) می‌باشد.

یادیوها نامیده شده‌اند . درنزد ایرانیان راست کردار ، ساکنین طبرستان و مازندران پیکره‌های زمینی موجودات فوق بشری بوده‌اند که ازآنان تنها ظلم وجور، شقاوت و سنگدلی ساخته‌است .[۴۳] درریگ ودای هندوان نیزبه وضعی کاملا مشابه ازاین دیوها ودشمنان که نمایندهٔ بومیان مخالف بوده‌اند ، یاد شده است؛ وتشخیص درك وتفکیك آنان از یکدیگرچندان آسان‌نیست ، وبه سادگی نمی‌توان روشن‌نمود که کدام یك ازآنان مورد نظرسراینده بوده‌است ، ولی در قالبی‌کلی دربارهٔ این‌دیوها، چه‌در اوستا وچه درریگ ودا ، جزاین که اینان همان بومیان‌اصلی بوده وبه معنای مردم شریر و بدکاربوده‌اند ، نمی‌توان نظرداد و ساکنین اصلی پنجاب را که معروف‌به داس هستند وداستان جنگ‌های آریائیان و مهاجرینی که به‌سوی جلگهٔ پنجاب سرازیر شده‌اند با آنان در ریگ ودا آمده است ، عموماً درمقابل طایفهٔ منو **Manu** ونژادبشری قرار داده شده است .[۴۴]

به این مطلب باید کاملا توجه نمود که دیوهای اوستا ، موجوداتی در قالب بشری بوده واز گوشت وپی وخون، هم‌چون سایرابناء بشر، ساخته‌شده بودند ؛ حتا می توان نتیجه گرفت که زرتشتیان واهوراپرستان وپیروان‌آئین بهی نیزهرگاه که‌مخالف دستورات مذهبی عمل‌نموده ومبادرت به عملی که موجب بی احترامی وبی ادبی نسبت به شعایر مذهبی می گردیده ، می‌نمودند ، از درجهٔ انسانیت فرو افتاده و در ردیف دیوها داخل‌شده ودر زمرهٔ فرومایگان ، اراذل ونابکاران محسوب می گشتند .[۴۵] گمان می‌برم که مقصود ازواژهٔ تیوفل **Teufel** نیزدرآلمان به‌همین معنای (دیو- شیطان و بدکار) باشد .

۴۳- دربند چهارم یسنای بیست ونهم وهمچنین دربندهای ۲۲ و۲۶ یشت‌پنجم از دیوها ، مشیا **mashya**، یاتو **yātu** ، پیریکا **Pairika** ، کاوی‌ها **kavi** ، کارپان‌ها **Karapan** بطرزی نام‌برده‌که جز بشر بودن‌آنان نمی‌توان ظن‌دیگری برد. چنانچه دربند هیجدهم یسنای نهم، بند دهم یشت‌یکم وبند سیزدهم یشت پنجم وغیره اینان را با واژهٔ ساتر **Sātar** که بمعنای مخرب و دشمن‌است، تشبیه نموده‌است.

۴۴- بندهای ۷و۲۰ از ریگ ودای دوم. بند هفتم و سی ویکم از پنجم ، بندهای ۱۱ و۲۱ از ششم وغیره.

۴۵- بندپنجاه وششم‌از وندیداد هفتم. « اودیو، پرستندهٔ دیوها، کسی‌که با دیوان رفت‌وآمد دارد وبالاخره از دوستان دیوهاست » قابل مقایسه با بند سی‌ویکم ازوندیدادهشتم.

مبارزهٔ بین آریائیان ودیوها و در نتیجه به دست آوردن زمین‌های خوب و مناسب‌جهت اقامت، سرآغاز دورهٔ نوین‌وشروع تاریخ زندگی‌این‌نژاد درایران‌می‌باشد. داستان‌ها وافسانه‌های ملی که ازسلطنت جمشید سخن می‌رانند ، این‌تاریخ ابتدایی را به وی‌نسبت داده واز اوشروع می‌نمایند ، پرورش ونگهداری احشام ورمه‌ها رابه وی نسبت داده وچنانکه خواهیم دید، تاریخ زندگی وی‌نموداری ازتمدن وفرهنگ بسیار کهن‌آنروزگاران می‌باشد .

اوستا دربارهٔ نیایش وی به‌درگاه اردویسورآناهیتا ، چنین گفته است.

از برای او جمشید ، دارندهٔ گله ورمهٔ خوب در بالای کوه هرا صد اسب ، هزارگاو وده هزارگوسپند قربانی کرد . واز اوخواست، این‌کامیابی رابه‌من ببخش ، ای‌نیك‌ترین ، ای‌تواناترین، ای اردویسور آناهیتا ، که‌من برهمه‌ی‌ممالك،بزرگترین شهریار گردم، به‌همه‌ی‌دیوها و مردم، به‌همه‌جا دوان وپری‌ها ، به‌همه‌کاوی‌ها و کرپان های ستمکار (دست‌یابم) که من‌دیوها را ازهردو ازثروت وسود ، از هردو ازفراوانی و گله، ازهردو ازخشنودی وافتخار بی‌بهره سازم .[٤٦]

برای بدست‌آوردن مزارع و چراگاههای خوب ، مبارزاتی دامنه‌دار و بی امان، برابرآنچه که فوقاً بدان اشاره شد، بین‌آریائیان ورقبای‌آنان ادامه‌داشته‌است، جمشیدنیز به‌منظور فوق وبرای تهیهٔ کشتزارهای حاصل خیز و زمین‌های مناست‌جهت سکونت‌گاه رعایای‌خویش، دست‌به‌این نبردهای‌طولانی وبزرگ زده‌است. بدون‌تردید علت‌تمامی‌جنگ‌های‌ابتدایی‌به‌همین‌منظور بوده‌است؛ واین‌روش‌و دلیل‌کلیه‌ی‌جنگ‌های نژادی جهان‌از بدوتاریخ تاا کنون بوده وهست .

افسانه‌ی دیوها وجنگ نیکوکاران و راست‌کرداران باآنها از زبان‌زرتشت آغاز می‌گردد. قبل‌از تولد وظهور زرتشت ، آنان‌در قالب و هیئت بشری درگوشه و کنار جهان می‌زیسته‌اند ، اماپس از زاده گشتن زرتشت پیامبر ، آنان ناپدید گشته و تنها درقالب موجودات ناپیدا ونامریی مبادرت به انجام‌کردارهای زشت و خرابکاری

٤٦ــ بند بیست‌وپنجم و بیست‌وششم ازیشت پنجم.

های گوناگون نمودند.[47] ازهمین موقع نیزایرانیان سرزمیان افسانه‌ها به در آورده وپای به‌داخل دایرهٔ تاریخ نهادند؛ در حالی که به‌عکس بومیان و مخالفین زرتشت با نبردهای آریائیان، ازصفحهٔ تاریخ زدوده گشته و جزو افسانه‌ها واساطیردرآمدند . در اثر این جنگ‌ها بومیان به‌کلی استقلال خودرا به‌علت از دست دادن زمین‌های خویش ازدست داده ودرتاریخ گم شدند. اینان در دورهٔ پیشرفت آئین مزداپرستی به‌کلی نابود ومنقرض گشتند وبازماندگان آنها نیز به‌ناچار برای‌ادامهٔ‌زندگی‌تحت‌انقیاد پیروزمندان آریایی درآمده و به اخلاق ، خوی و عادات ملت فاتح گردن نهادند. اینان درنهایت آسایش وبدون آنکه کوچکترین ستم و آزاری برآنان وارد آید ، درمیان آریائیان ایرانی به‌زندگی ادامه داده وتنها ازبعضی ازامتیازات اجتماعی محروم بودند .

پیش‌ازاین اشاره‌ای به دیوان مازندرانی نمودم .اینکه‌نام‌های‌آنان نسبتی با کشور مازندران دارد یاخیر و اینکه آیا در واقع این دیوان در سرزمین مازندران می‌زیسته‌اندیانه، به‌طور یقین‌قابل تأییدنیست؟ جز بادقت‌و کنکاشی‌کافی نمی‌توان‌دربارهٔ این‌موضوع نظردارد. چنین به‌نظر میرسد که مازندران ، به‌علت بدی‌آب وهوا، وجود باطلاق‌ها و مرداب‌های فراوان و زیادی جنگل‌های انبوه که به‌طور حتم متراکم ترو زیادتر اززمان حال‌بوده است، موردسکونت، کشت و دامپروری آریائیان قرارنگرفته است و به‌علت خالی‌از سکنه بودن ، مورد استفادهٔ بومیان مخالف قرار گرفته و این دیوان اوستا یازشتکاران ودروغ پردازان،آنجارا مأمن وپناهگاه خویش‌قرار داده‌اند. فردوسی نیزدرشاهنامهٔ خویش مازندران رامکمن وپناهگاه دیوان ذکر نموده است و این‌مطلب از داستان لشگرکشی وپیکار کیکاوس درآن‌خطه روشن میگردد. [48]

۴۷ـ بند پانزدهم یسنای نهم. توای زرتشت .
درزمین‌پنهان‌کردی همهٔ دیوها راکه پیش‌از آن‌بصورت مردان بروی این زمین می‌گشتند. (تو ای) کسی که زورمندترین کسی‌که دلیرترین، کسی‌که تخشاترین ، تندترین،کسی که پیروزگرترین‌شدی در میان‌آفریدگان مینویـان (ص ۱٦٤ جلد اول یسنا ـ تفسیر و تألیف پور داود)

۴۸ـ شاهنامهٔ فردوسی. منتشرشدهٔ وولر **vullers**، جلد نخستین ، صفحهٔ ۳۱۵ . E-A اشپیگل، صفحهٔ ۵۸۵جلد نخستین،

هم‌چنین افسانهٔ پیکار هوشنگ پیشدادی ، سرسلسلهٔ شجاعان تاریخی ایرانی که‌موفق به‌مطیع نمودن دیوان مازندرانی گشته واهالی دروغ‌پرداز و فریبکار آن‌خطه را که‌بنام وارونا دراوستا خوانده شده‌اند، وادار به‌اطاعت نمود، مؤید ایدهٔفوق است . هوشنگ به‌هنگام جنگ بادیوان مازندرانی، با نیایشی‌این‌چنین بادروواسپا Druvâspa روبرو میگردد :

«به‌بخش به‌من این‌کامیابی راتا برهمه دیوهای مازندران پیروز گشته‌ونهراسم ازجلو دیوان ازترس گریزان نگردم.

همهٔ‌دیوان برخلاف میل‌خویش بیمناك گشته وازجلومن گریخته و ازترس‌در تاریکی بخزند.»[49]

در کنار دیوان ازدروج‌ها Drujas نیزباید نام‌برد. چنین به‌نظرمیرسد که اینان نیزاز گروه‌آدمیان‌بوده وازدشمنان سرسخت ویك‌دنده‌ی نژاد آریائیان بوده‌اند. در گاتاها اکثراً ازاین گروه یادشده است :

«ای اهورا ، ازتو می‌پرسم به‌راستی مرا ازآن آگاهی بخش :
چگونه می‌توانم دروغ را به‌توان راستان بسپارم ،
تا برابر آئین ودستورات تو ، وی‌را فرو افکنده و مطیع سازند .
تا شکست وشکافی بزرگ درمیان طرفداران دروغ بیفتد .
ای مزدا ، من آنانرا (دروغگویان و طرفداران دروغ را) به سوی خطر و نیستی می کشانم»[50].

به‌همین ترتیب ما در اوستا شاهد تظلم وشکایت گاوها هستیم ؛ و آن زمانی است که چادرنشینان وبدویان گله‌هارا به‌یغما وتاراج برده‌اند ؛ این زمان گاوها از اینکه گرفتار این سیاه دلان شده واسیردست آنان در بیغوله‌های دیوان هستند ، به درگاه‌میترا ناله وزاری سرمیدهند[51]. یا زمانی که **دروج‌های‌وارنا**، کسانی که به‌هر

۴۹ـ بندچهارم یشت‌نهم (گوش‌یشت)؛ بند بیست و پنجم یشت هفدهم (اردیشت) ؛ منطبق با بندنهم وندیداد هفدهم.
۵۰ـ بندچهارم دهم یسنای چهل‌وچهارم .
۵۱ـ بند هشتاد وهشتم یسنای‌دهم .

حال در ردیف همان مردم شریر و مخرب و دروغ‌گو قرار دارند ، صریحاً در زمرهٔ غول‌های نامریی وروان‌های زشتکار نامبرده شده‌اند[۵۲].

از حقایقی که فوقاً بدان اشاره‌شد ، دونتیجه‌به‌دست می‌آید : نخست‌آنکه ، اوستا نه‌تنها وجود طوایف بومی وغیر آریایی‌را در سرزمین ایران تأیید می‌نماید ، بلکه با طرزی دلکش وحماسی بدانان جنبه‌های‌مختلف ومتفاوتی‌می‌بخشد . دوم‌آنکه درمدارك واسنادی که چه اززمان‌های دور و چه اکنون به دست آمده ، منطبق بر نگاشته‌های دانشمندان کلاسیك وکنونی ، وجود طوایف غیر آریایی در سر زمین ایران ، محرز ومسلم است . علاوه براین دونکته ، مواردی برهمین منوال ودرتأیید دو مورد فوق ، باتفسیر جدید ریگ ودا بدست آمده است . دراغلب سروده‌ها ، مانه‌تنها با این‌دیوان ودروج‌ها وجنگ‌هاوپیکارهای هم‌گونه‌روبرومی‌شویم ، بلکه این‌سروده‌ها را دارای معنا وزیر بنایی تاریخی وواقعی نیز می‌یابیم . باهمان بیانی که ازنیروهای وحشتناك دوزخی ودشمنان دیوسیرت روشنایی و رب‌النوع‌های راستی وفروغ ، صحبت شده ، ازدشمنان بشری وبه‌ویژه ازمخالفین آریائیان نیزسخن گفته شده است. بنا بر این، می‌توان بردشمنی وکینه‌توزی ایرانیان علیه بومیان غیرآریایی دو علت موجه و

۵۲- Varenya, dravainti, druj, mainvaya, druj ، بندنوزدهم یشت‌یکم: (هرمزدیشت)
«واین بیست اسامی مانند جوشن پشت‌سر و زره پیش سینه ، به‌ضدگروه غیر مریی دروغ و نابکاران ورنا * وکیاذهٔ تباهکار* وبه‌ضد اهریمن مفسد ناپاك به‌کاررود، چنان‌که گویی هزار مرد ازیك مردتنهامحافظت‌کند».

* ورنا اسم مملکتی است . مستشرقین‌را درسرتعیین محل‌آن اختلاف است . به‌قول سنت آن مملکت پشتخوارگر (Patasxvargar) است‌که عبارت باشد ازدیلم یاگیلان حالیه . بنابراین مملکت مذکور درناحیهٔ کوهستانی جنوب قفقاز وناحیهٔ جنوب غربی دریای‌خزرواقع است . این مملکت همان است‌که درنخستین فرگرد وندیداد درفقرهٔ ۱۸ ازآن یادشده‌است . چهارمین مملکت روی زمین شمرده‌گردیده ومسقط الرأس فریدون خوانده شده است . رجوع شود به‌دارمستتر Z. A. 2. 14 وبه‌گیگر G. I. R. Ph. 2. 39

* کیاذه Kayadha اسم مجرم وگناهکاری است مثل دزد ، آدم‌کش وغیره.امروز نمی‌توانیم معین‌کنیم که چه قسم‌گناهکار ازکیاذه اراده شده‌است . (صفحهٔ ۵۷ یشت‌ها.جلداول. تفسیر وتألیف استاد پورداود)

قابل قبول ارائه داد . نخست آن که آنان ساکن زمین‌های مناسب و خوب به هنگام کوچ بودند که به‌ناچار جنگ باآنان اجتناب ناپذیربود ؛ دوم‌آنکه‌باآئین بهی‌آنان وراه جدید اقتصادی‌آنها که بر کشاورزی ودامپروری نهاده‌شده‌بود ، موافقت نداشتند. توجهی دقیق به‌دو دلیل کاملا صحیح فوق وعدم وجود واقعی دیو به‌معنای وجود ناپیدا وما فوق‌الطبیعه ، شرح و تفسیر سروده های شاعرانه و مذهبی اوستابرما آشکار می‌شود.

۳ سیرت رقبای مردم عهداوستا .

3. Choracter of the Adversdties of Avesta People .

مبارزات نژادی ومذهبی ـ اختلافات نژادی علت‌العلل تهاجمات . تهاجم تنهاراه‌اعاشهٔ مخالفین ـ تاراج مخالفین‌واثرات‌آن‌درزندگی‌پارسیان ـ عقاید سیاحان ـ فریر ـ وهبری ملک‌رگو انتقام‌جویی پارسیان نخستین وسستی پارسیان‌کنونی ـ عقاید ولف .

در مواقع مخصوص، مشخص نمودن و شناختن دشمنان مردم عهد اوستا از یکدیگر وتمیزاینکه این دشمنان متعلق به کدام دسته هستند، آیا از صحرا گردان و چادرنشینان بومی هستند یاازآریائیانی هستند که به‌آئین اجدادی وطریق‌زندگی نخستین وفادار باقی‌مانده‌اند. حقیقتاً مشگل است . به‌نظرمن‌کلید گشایش این مشگل باتوجه به‌دوطریق زیربه دست می‌آید .

۱ـ زمانی که مبنای مبارزات نژادی با اقوام‌کهن برروی نقل روایت و حکایت‌ها قرار گرفته ویابه معنایی روشن‌تر این‌حوادث ومبارزات دارای فاصلهٔ زمانی بس‌جلوتر ازعهد اوستاست . دراین مورد می‌توان مبنای مبارزات را درقیاس واحیاناً اختلافات نژادی به‌حساب آورد.

۲ـ زمانی که‌اوستادربارهٔ عصروزمان‌حاضرسخن‌میراند؛دراینحال‌جنگ‌حالت مذهبی واختلاف زندگی پیدامی‌نماید ودرحقیقت دراین حالت‌اوستا ازمبارزاتی سخن میراند که بین زرتشتیان طرفدار اصول کشاورزی ودامداری باآریائیان مؤمن به اصول وعقاید اجدادی، روی‌داده است .

به‌هرحال این مطلب‌کلی راباید درنظر گرفت که به‌محض آنکه وقایع جنبهٔ تاریخی نسبت‌به‌مردم عهداوستا پیدانماید، یادی‌از گذشته ونبردهایی است که‌برمبنای اختلافات نژادی صورت وقوع‌یافته‌است. هم‌چنین بایدتوجه نمود که‌کلیه مبارزاتی که جنبهٔ‌نژادی‌دارنددرسخن‌ما دردرجه‌دوم اهمیت‌قراردادند. بیشترتوجه‌ما به‌مبارزاتی‌است که‌جنبهٔ مذهبی واقتصادی داشته وبین زرتشتیان ومعاندین آنان روی‌داده است. بنابر

این درین فصل به ذکر دشمنانی می‌پردازم که آسایش وراحتی مردم عهداوستا راسلب نموده‌اند، خواه این مخالفین از نژاد آریایی باشند و خواه ازبومیان و چادرنشینان

این دشمنان ، ازجمله سوارکاران ورزیده‌ای بودند، که مأوا و مسکن آنان دربیابان‌ها ودشت‌ها بوده، اززندگی ثابت گریزان وهرفصل وماهی درجا ومکانی زیست مینموده‌اند. درتربیت ونگهداری اسب که وسیلۀ کارآنان بود، سررشته‌ای وافرداشته‌اند و به همین دلیل دارای اسبان بادپا و تیزپری بوده‌اند . تنهاراه اعاشۀ زندگی آنان ، حمله وتهاجم به‌دهات وقصبات وغارت وتاراج‌اموال‌واحشام روستایان بوده‌است. بدیهی است دراین حملات، مقاومت کنندگان راکشته وزنان ونوباوگان را نیزهمراه‌خود به اسارت می‌برده‌اند . غرض اصلی مهاجمین از این حملات تنها تاراج اموال واحشام روستائیان آریایی بوده‌است. تعقیب این مهاجمین‌کاری عبث و بیهوده بوده‌است ، زیرا آنان باغنیمت‌های خود به‌استپ‌ها ونقاط هراسناك وصعب‌العبورپناه‌برده وتاموقعیت‌بهتر ومناسب‌تری درهمان نقاط می‌زیسته‌اند . دریشت نهم (گوش یشت) شواهد بسیاری در این‌مورد، داریم که ازجمله جنگ‌های جمشید باآنان و استغاثه گاوان به‌درگاه میترا برای‌نجات یافتن ازدست این‌غولان یغماگر است. [۵۳]

چنین یغماگری‌ها وتاراج‌ها شباهت بی‌مانند وحیرت انگیزی با ترکتازی هایی که تاقرن گذشته درنواحی شمال شرقی ایران رواج داشت،دارد که باثبات‌وضع روسیه و تمرکز امنیت در ترکستان ، خاتمه یافت، همان‌سان که در عهد اوستا این ترکتازی‌ها و غارت‌ها جریان داشت و تماماً به‌خاطر سرقت و به تاراج بردن زنان و نوباوگان رستایان انجام می‌پذیرفت ، در این قرون نیزدهات و ولایات خطۀ خراسان چپاولگاه غارتگرانی چون ترکمانان وازبك‌ها بود. اقوام مهاجم، پیروزی و موفقیت خودرا تنهادر نبردها وشبیخون‌های غیرمنتظره وناگهانی می‌دانستند؛ چه دراین‌گونه حملات روستائیان پارسی آمادگی برای‌دفاع نداشته، بلکه به‌وحشت وترس نیز دچار

۵۳ــ ساکنینی‌که نزدیك شاخه‌های رودخانه‌های **Rangha** و **Janates** زیست می‌نمایند،چه‌بسا ازهمان‌قبایل بدوی شکاورزباشند. دربند۲۰ وندیدادیکم باواژۀ**Taozhya** که برابر **Toz** پارسی‌کنونی نواحی شمالی‌است وبه‌معنای راهزن‌آسا و غارتگر وآزمند است به‌کاربرده شده‌اند . **Taozhyācha . daghēush. aiwishitāra**

می‌شدند. بنا براین پیروزی این‌مهاجمین رانباید دراثر شجاعت آنان دانست، بلکه‌باید تنها نتیجهٔ حملات برق‌آسای نابهنگام و خونخواری و بی‌رحمی آنان شمرد. پدیده های این‌گونه شبیخون‌های وحشیانه بسیار رقت‌انگیز و سهمناك بوده‌است . سیاحانی چون‌فریر Ferrier ، و مبری Vambery ، مگ‌رگر M, Greogor ودیگران صحنهٔ‌های فجیع و وحشیانه‌ای ازخونریزی‌ها وغارت‌های این مهاجمین را ، اعم از آنکه شنوده ویادیده‌اند، درسفرنامه‌های خود، تصویر نموده‌اند .[۵۴] نتایج وهشت‌انگیز این‌حملات تنها به خونریزی و چپاول پایان نمی‌یافت ، بلکه کم کم و بتدریج ولایات و کشتزارهای آباد وحاصل خیز براثر این‌بی‌امنی‌ها، تخلیه‌شده و به‌صورت ویرانه‌ها و بیابان‌های لم یزرع درآمد . مسافرین وپویندگان این مناطق اغلب شاهد ویرانه‌های متوالی روستاها ودهاتی بودند که روزی آباد و محل سکونت مردمی خوشبخت بوده است. درتك‌وتوکی از این دهات تنها خانواده‌ای در نهایت تنگدستی و ناچاری و با وضعی رقت‌انگیز زیست می‌نمایند. آثار و بقایای‌کاریزها وقنات‌ها و بندهای آبیاری ثابت مینماید که ساکنین این‌دهات علاقه‌ای خاص‌به کشاورزی داشته وبارموزکارآشنا بوده‌اند. این سیاحان شاهد ناله‌ها وزاری‌های خانواده‌های کثیری از روستایان پارسی بوده‌اند، زیرا کمترخانواده‌ای‌بود که صدمه وآزار این‌مهاجمین خونخوار رانبخشیده، اموالش به‌غارت آنان‌نرفته واسیری نداده باشد.

سستی وعدم انتقام‌جویی پارسیان قرون‌اخیر رانباید به‌حساب نیاکان آنان نیزگذشت؛ هرچند اینان درتلافی کوتاه آمدەو به‌عوض انتقام‌جویی، تن‌به‌ترك یارودیار وفرار می‌داداند، اجدادشان دست به‌انتقام‌های سخت‌وموهش می‌زده‌اند. برابرروایات و داستان‌های اوستا، شاهزادگان و سرداران ایالات آریایی گاه به گاه دور یکدیگر جمع گشته وجهت‌خون‌بهای‌هم‌نژادان‌آریایی‌خویش‌مبادرت‌به‌مبارزات‌خونین‌وسهمگین

۵۴ــ قابل مقایسه بامجموعه مروین **Marvin** موسوم به‌مرو **Merv** صفحهٔ۱۷۷؛ دربارهٔ سیستم حمله وطرز نبرد ترکمن‌ها بەویژه به‌کتاب ***Voyages*** اثر فریر ، جلدنخست ، صفحهٔ ۱٦۲ ، مراجعه فرمائید .

بامهاجمین ترکمن وازبك می‌زده‌اند.[۵۵] چنانچه دراین گونه‌مبارزات یادشده دراوستا تأمل‌بیشتری بنمائیم، تشخیص خواهیم داد که این‌بیگانگان مهاجم‌ازاقوام غیرآریائی بوده‌اند.

سرودهٔ زیرین پرده ازشبیخون‌های اقوام وحشی شمالی‌وچپاولگری‌های آنان برمیدارد، وآن جایی است که ازرشتی‌ها و ناپسندی‌های دنیا گفتار به میان می‌آید.

سؤال «پنجمین چیز که ازهمه ناخوشایندتر است، چیست؟ـ

جواب ای‌اسپی تاما زرتشت،آن، زمانی است که مردم درستکار وراست کردار وزنان ونوباوگان در ریگزارهای بی‌آب کشانیده شده ونالهٔ‌آنان‌بلند می‌گردد.»[۵۶]

ازسرودهٔ‌فوق چنین مستفاد میشود که این مهاجمین پس‌ازغارت پیروزمندانهٔ خود، ازراهی ریگزار وبی‌آب وعلف عبور نموده‌اند. ازناله و افغان اسرا چنین درك می‌شود که پای درزنجیر، کشان‌کشان به‌دنبال فاتحان ستمگر و اربابان خون آشام خویش‌راه می‌سپرده‌اند. وقایعی که‌دوالی سه‌هزارسال‌پیش‌ازاین درصفحات‌شمالی‌ایران اتفاق‌افتاده، شباهت بی‌مانند وغیرقابل باوری بامشاهدات ولف **Wolff** مبلغ مذهبی که درکتاب مشهور خویش به‌نام **travels** نگاشته است، دارد.[۵۷]

۵۵ـ بندهشتم ازیشت دهم: ازکسی‌که سران هردوممملکت جنگجویان استغاثه‌کنند، وقتی‌که آنان به‌میدان جنگ در مقابل دشمن خونخوار، در مقابل صف هجوم (هماوردان) درآیند. (ص۴۲۷ ـ یشتها. تفسیر و تألیف استادپور داود).

۵۶ـ بند دوم ازوندیدادسوم. به‌جملهٔ «Varaithim. pantäm. päsnväo ghem. hikväo ghem.» توجه‌کنید، به‌معنای «در راهی خشک و خاك آلود، به‌اسیری می‌برد»، برای مثال دربیابانی بی‌آب وعلف.

۵۷ـ چون داستان ولف به‌طرزی حیرت انگیز با سرودهٔ یاد شدهٔ وندیداد شباهت داشت، برای روشن نمودن ذهن خوانندگان‌مبادرت به‌درج آن می‌نمایم. صفحهٔ ۲۳۸ کتاب مروین، مرو: باسوداگران بخارا که درسرخس دونوباوهٔ ایرانی‌را به‌بردگی خریده‌بودند، همراه بودم. سوداگران برده‌فروش‌را تصمیم آن‌بود که دوکودك فوق‌راکه یکی‌هفت ساله وآن دیگری ۹ساله بود، به‌بخارا برده و در بازار برده فروشان، بفروشند. ترکمانان، اکثراً ایرانیان‌را باواژهٔ‌قزل‌باش‌که واژه‌ای ترکی و به‌معنای‌کله قرمزاست، می‌خوانده‌اند. این‌واژه از دوران صفویه به‌طورعموم به‌سربازان اطلاق شده وبعدها تا خاتمهٔ سلطنت این سلسله کشور

←

واژهٔ هینه haena که به‌معنای لشکریا دستهٔ دشمنان است، بارها دراوستا برای نامیدن این‌غارتگران صحرا نشین، به‌کاربرده شده‌است. به نظر می‌رسد که این واژهٔ اوستایی باواژه الامان Al – amân کنونی که در میان ترکمنها رواج دارد، دارای معنایی مشابه می‌باشد. درسرودهٔ ذیل روشن می‌شود که هیچ‌چیز وحشت‌انگیزتر و اندوهبارتر وخوفناکتر ازحملات‌هینه‌های دشمن‌نبوده وهم‌چنین چقدر عمل‌دشمنان غارتگر درنزد آریائیان بزرگ بوده است :

«هرکس شیرهٔ فشردهٔ گیاه مقدس هوم‌ویا خوراك مقدس را که‌جهت خوردن جشن پیش کشی، تبرك شده‌است، به‌دشمن دروغگو ومخالفین پرهیزکاران بدهد، مثل آنست که بادسته‌ای ازهینه‌ها (گروه ترکتاز دشمن) که مشتمل برهزار اسب باشد بر روستاهای‌مزدیسنائیان یورش‌آورده، مردان رابکشد، گله، رمه وچهارپایان را به‌تاراج برد.»[۵۸] دراین سروده عمل‌این هینه‌ها یاترکتازان دشمن که عبارت ازهمان غارت و تاراج‌باشد روشن‌شده‌مصنافاً برآنکه تعداد هینه‌ها نیزبا عددهزاراسب‌مشخص‌شده‌است. دربندهای دیگر به میادین‌کارزار و طرزهجوم آنان اشاره شده است.[۵۹] بدین معنا که درصفوفی مرتب بااسبانی تیزتك در دسته‌جات متعدد به ولایات مختلف جهت چپاول و

ایران اغلب بامملکت قزلباش مترادف بوده‌است . باری این‌دوکودك اسیر ـ هربام وشام وگاه وبی‌گاه ناله سرداده وبا طرزی اسفانگیز ، ترانه‌هایی برابر مضامین ذیل ، می خوانند :

مابی‌کسان مضطر ، آوارگان‌کشور ، خوار واسیرگشته ، دردست قوم‌کافر
غریب وخواروزاریم فریادرس نداریم
بیچارهٔ قزلباش ، گشته‌اسیراوباش ، خوش‌بودی‌ازنژادی ، مادربه‌گیتیش‌باش
غریب وخواروزاریم فریادرس نداریم
غارتگران‌خونخوار ، آن‌ترکمان‌اشرار ، گویندالاماننند ، غارتگران بیمار
غریب وخواروزاریم فریادرس نداریم
می‌برند مارابخارا ، باکندوبندوزنجیر ، خویشان‌ما بکشتند ، آن‌ناکسان‌به‌شمشیر
غریب وخواروزاریم فریادرس نداریم

و به همین منوال در بیابان پیش رفته و پیوسته این‌گونه ترانه‌های دلسوز زمزمه می‌نموده‌اند .

۵۸ـ بند دوازدهم وندیداد هیجدهم . (زامیادیشت) : Hazagro. aspäm. hacnäm

۵۹ـ یسنای‌چهارم. بندهیجدهم. Haenayäoscha. perethu. ainikayäo. patäithyâo.

غارت احشام واموال روستاییان حمله می‌برده‌اند. همیشه ازجنگ‌های تن‌به‌تن گریزان بوده وتنها مبادرت‌به‌شبیخون‌های ناگهانی می‌نموده‌اند. اینان باخود به‌سان ارتش‌های مجهزپرچم‌ها ودرفش‌های مخصوص حمل می‌کرده‌اند؛[۶۰] ودراینجا لازم‌است‌خاطرنشان شود که ترکمانان نیزدارای نحوهٔ حملاتی به‌سان هینه های باستانی بوده و باخود نیز درفش‌های مخصوص حمل می‌نموده‌اند و تنها تفاوت آنان با هینه‌های غارتگر درنحوهٔ صف‌آرایی وآرایش جنگی آنان که به‌طرزی نوین‌تر و منظم‌تر انجام می‌گرفته بوده است.

در مورد پرچم‌های بر افراشته وگردونه‌های لشکر دشمن در یشت‌ها اشاره شده و چنین به نظر می‌رسد که این‌اقوام غارتگر با این وسیلهٔ نقلیهٔ جنگی نیزآشنا بوده‌اند.[۶۱] چنین‌به‌نظر می‌رسد که بدویان وچادر نشینان استپ‌ها تنهابه‌جنگ‌برروی اسب آشنابوده و استفاده از ارابه‌های جنگی منحصربه دشمنان متمدن‌تر بوده است. سراینده هم‌چنین ازدشمنان دریك لفظ‌کلی صحبت می‌نماید و دستهٔ ویژه‌ای را به‌طور مشخص نشان نمی‌دهد.

۶۰- درجلو سربازان دروغ پرست دشمن پرچم‌های خون آلودی حمل می‌نموده‌اند، (Khrürem drafshem) بند نود وسوم‌یشت دهم؛ بندبیست و پنجم یسنای پنجاه وهفتم. قابل مقایسه بابند سدوسی وششم یشت سیزدهم فروردین یشت جایی‌که می‌گوید:

Pereafsha ·uzgereptö· drafsha, khrärem· drafshem, barat·

بند ۱۳۶ از یشت سیزدهم، فروهرپاك دین‌سام‌گرشاسب‌گیسوان دارندهٔ‌مسلح‌به‌گرز را می‌ستائیم. ازبرای مقاومت‌کردن برضد (دشمن) قوی‌بازوان ولشگر(دشمن) با سنگرفراخ بادرفش پهن، بادرفش برافراشته، بادرفش‌گشوده (لشگری‌که) درفش خونین برافرازد، از برای مقاومت کردن برضد راهزن ویران‌کنندهٔ هولناك‌آدمی‌کش بی‌رحم ازبرای‌مقاومت‌کردن برضد آزاری‌که از راهزن سرزند.

۶۱- **Ratha· haenyu** بندهای ۵۶ ازیشت هشتم و۴۸ ازیشت‌چهاردهم.

بند ۵۶ ازیشت ۸، ..... وآن این است‌که برطبق بهترین راستی باشد، هرآینه لشگردشمن به‌این‌ممالك داخل نتواندشد ونه‌سیل ونه‌جرب(گر)ونه‌کبست (زهر)ونه‌گردون‌های لشگر دشمن ونه‌بیرق‌های برافراشتهٔ (دشمن) (ص۳۹۶ یشت‌یکم. تفسیر و تألیف پور داود) بند ۴۸ ازیشت چهاردهم: پس اهورامزدا گفت اگرمردم بهرام اهوراآفریده‌را آن چنان‌که شاید نثار پیش آورند و...... هرآینه به‌ممالك ایران لشگریان دشمن داخل نشوند، نه‌سیل نه‌جرب. نه‌زهر نه‌گردونهای لشگردشمن ونه‌بیرق‌های برافراشته (ص۱۲۹. یشت دوم‌تفسیر وتالیف استاد پورداود)،

ظهور لشکریان دشمن همراه با غوغای وحشت‌انگیز آنان ، به‌طور طبیعی ایجاد هراس وترس فراوانی می‌نموده‌است.[٦٢] وتنها یاری و مساعدت‌های اللهی قادر به غلبه برترس‌ها و هراس‌های ایجادشده وپیروزی بردشمن خونخوار بوده‌است .

« اگرمهر علیه لشکردشمن خونریز، علیه‌صفوف دشمن که به‌هم برآمده‌اند مرکب برانگیزد ، دست‌های پیمان شکنان را ازپشت بسته ، چشم‌های آنان را نابینا ساخته، گوش‌های آنان را کرمینماید ...[٦٣]

بدیهی است که منظور اصلی‌چپاولگران همانا گله‌های پرورده شدهٔ ساکنین آریایی بوده است . اینان چون به‌کلی ازکار کردن ، زحمت کشیدن و به‌اصطلاح نان درآوردن عاجزبوده وشاید نفرت‌هم داشته‌اند ، تنها به‌غارت و تاراج اموال دیگران ، اموال همسایگان غنی‌وزحمتکش خویش می‌پرداخته‌اند. هم آنان‌مصروف سوارکاری وشمشیر زنی‌به‌خاطر تهیه مایحتاج خویش به طریق غارت می‌شده است . هرزمان که آذوقهٔ‌آنان به‌انتها رسیده ویاغنائمی خوب وفراوان درجایی سراغ می کردند، باتهاجم وحملهٔ ویژهٔ خود، برآن روستا حمله‌برده و آذوقهٔ خویش را ازآغل روستایان و حشم داران زحمتکش بیرون کشیده وهمراه می‌برده‌اند. حشم‌دارانی که دچاراین این‌سانحهٔ عظیم شده و گله‌های گاو و گوسپند آنان به‌این‌طریق غارت وچپاول می‌شد ، درماتم و عزایی سخت فرورفته ودرغم از دست دادن گاوهای خود سوگواری می‌نموده‌اند . این ماتم و سوگواری نشان دهندهٔ علاقهٔ بی‌حد وحصر آنان به حیوانات سود رسان و نافع خودشان بوده وشدت احترام ومحبت آنان‌را به‌این حیوانات میرساند. این سوگواری نه‌تنها ازطرف صاحبان آنها‌بوده است، بلکه‌این حیوانات بی‌زبان نیزازاین که بدست چپاولگران خونریز اسیرشده وبگردونه بسته می‌شوند، اشك ازپوزه روان می کنند :

٦٢- vioghna قابل مقایسه با vij ودربعضی جاها viyna سانسکریت‌به‌معنای سرگشته ، مغشوش ودرهم. بند سیزدهم یسنای شصت و هشتم ، جایی که می‌گوید ؛ . pairi haenayäoscha. roighnäbyö ودربند چهاردهم‌یسنای‌پنجاه‌وهفتم Vöighna منسوب به aghäo. ithyejäo به‌معنای بدی، تباهی وفساد . دربند٥٦ یسنای‌هشتم ؛ بند٤٨یسنای چهاردهم haena, päman, kapasti. haenya ratha, uzgerota. drafsha.

٦٣- بندچهل‌وهشتم‌ازیشت دهم .avihaenayäo. khravishycitish (همچنین دربند چهل ونه یشت پانزدهم وبند٥٤ یشت نوزدهم) .

«.... وحشت انگیز است راه اسارت، ازآن مکانی که گاو چراگاه، درجلو منزل های مردم پیمان شکن به گردونه بسته و کشیده شوند. آنها (گاوها) ایستاده، اشک ازپوزه روان کنند.»[٦٤]

گاوی که بهسان غنیمت‌بهتاراج برده‌می‌شود، ازاو (میترا) یاری‌طلب‌می کند تاوی‌را برای بازگشت به‌آغلش کمك نماید:

«کی مهرشجاع، دارندهٔ کشتزارهای وسیع،ازپی‌ماتاخته‌ومارا به‌آغل‌هایمان بازمیگرداند.»

«کی‌او ماراکه به‌منزلگاه دروغ‌کاران رانده شده‌ایم به سرزمین راستی باز خواهد گردانید.»[٦۵]

٦٤ـ بندسی‌وهشتم ازیشت دهم (مهریشت).
٦۵ـ بند ٨٦ و١٠٤ ازیشت دهم.

۰۴ اسامی ملل‌نامبرده شده در اوستا .

4. Names of Nations in the Avesta .

سئیریم‌ها ـ سائینی‌ها وداهی‌ها ـ تورانیان ـ ایران وتوران وشاهنامهٔ فردوسی ـ ساریم‌ها وسانی‌ها ـ ساریم‌ها یا سارماتیان‌ها ـ عقاید پتولمی وفردوسی‌واسترابو دربارهٔ ساریم‌ها ـ داهاها ـ داهاها وداسای‌هندی ـ ادیو ودادیکا دوطایفهٔ عهد اوستا ـ وردها که وهیونه‌دشمنان مردم دورهٔ اوستا ـ دربیك‌ها ساکنین شمال مارگیان ـ اژی‌دهاك وفریدون ـ دربویك‌ها ، هیاوت‌ها ـ مردهه‌ها ، واهوها وهینه‌ها مردمان وحشی وبدوی ـ

ما درفروردین یشت[٦٦] دارای‌پیامی هستیم که ازمهم‌ترین‌ملل‌ایرانی‌نام می‌برد ذیلا با حذف موارد اضافی‌این سروده را ذکرمی‌نمایم .

« فروهرهای مردان نیك آئین‌ممالك ایران را می‌ستائیم . فروهرهای زنان به‌دین ممالك ایران را می‌ستاییم .

فروهرهای‌مردان وزنان‌پاك دین‌توران وسئیریم رامی‌ستائیم.» (توران‌واسور)

« فروهای مردان وزنان به‌آئین ممالك سائینی رامی‌ستائیم (چین)

فروهرهای مردان وزنان به دین‌ممالك داهی را می‌ستائیم .» [٦٧]

چنانچه ما این دو پیام را حرف به حرف مورد مطالعه قرار بدهیم ، چنین نتیجه می گیریم که دراینجا آرین‌ها باتورانیان، سئیریم‌ها، سائینی‌ها و داهی‌ها که به طورحتم ازنژاد آریایی نبوده‌اند ، دریك مقام ودرجه خوانده شده‌اند . مطلب‌دیگری که در اینجا باید یادآورشود این‌است که‌این‌پیام به‌صراحت ایرانیان‌را از تورانیان ، سئیریم‌ها ، سائینی‌ها وداهی‌ها جدا واز نژاد دیگری معرفی نموده واین‌به جای خود دارای ارزش‌بسیاری ازنقطه نظرنژادشناسی است. هم‌چنین‌ازاین دوپیام روشن‌میگردد

٦٦ـ فروردین یشت‌که ازجمله کهن‌ترین وبلندترین یشت‌هاست دارای ۳۱ کرده و۱۵۸ پیام‌است . اسامی بیش از۳۵۰ تن ازپادشاهان ، نامداران ، دلیران وپارسایان اعم از مرد وزن درآن ذکرشده است . (ص۲۵ یشت‌دوم . تفسیر وتألیف استادپورداود.)

٦٧ـ بندهای ۱٤۳ و۱٤٤ فروردین یشت (یشت‌سیزدهم)

که پیروان مزدیسنا درهرلباس وهر نقطه وازهر نژادی که بودند ، در اوستا ستایش‌شده ومورد توجه‌بوده‌اند، ولواینکه در گوشه‌ای از یکی از کشورهای هفت گانهٔ روی زمین باشند ؛ واین‌یکی ازموارد پسندیدهٔ ویژهٔ این‌ملت وآئین‌آنان بوده است .

اکنون ازتورانیان وتوران زمینیان سخن‌آغازمی کنیم . درحال حاضرما از نقطه نظرنژاد شناسی‌قبایل چادرنشین تاتار را که درآسیای مرکزی زیست‌می‌نمایند ، به این‌نام می‌شناسیم . ولی‌این‌شناسایی صحیح‌نیست ونه سروده‌های اوستا چنین مطلبی راتثبیت کرده ونه‌فردوسی‌درشاهنامه‌اش براین‌نظریهٔ کنونی صحه‌می گذارد . درحقیقت چنین‌فهمیده می‌شود که‌ایرانیان‌کلیه‌ی ساکنین‌استپ‌های بین‌دریای خزر تا سیررا بانام کلی‌تور **tura** می‌نامیده‌اید . این‌نامگذاری از عهد اوستای دورهٔ شاهنامه رواج‌کامل داشته است. بایستی درنظرداشت که این نامگذاری هرگزدلالت برتقسیم بندی نژادی ننموده ومبنای‌آن اختلاف نژادی نیست . چه بسا که‌آنان‌ازجمله همان‌اسکی‌تین‌هایی باشند که نویسندگان یونانی ازآنان‌نام برده وشرح‌آن گذشت .

واژهٔتور درگاتاها ذکرشده ؛ اما این‌تنها خبرموجودنمی‌تواند برای ما زیاد جالب وقابل‌اهمیت جلوه نماید . من‌عقیده دارم که‌این واژه دلالت برخانواری ازاین طایفه می‌نماید ، (مقصود خانوادهٔ فریانه **Frayäna** می‌باشد) که نام‌آن ایرانی است این‌خانوارآئین زرتشتیت را پذیرفته وزندگی ثابت وکشاورزی را اختیار نموده‌اند :

«زمانی که مردی‌پرهیزکار از میان خویشان و نبیرکان شایان ستایش فرمان تورانی بپاخیزند ، تاباگرمجوشی (مشتاقانه) برعدهٔ ساکنین نیکوکار بیفزاید ، روح نیکدلی (وهومن) باآنان هم‌مسکن شده واهورا به‌خشنودی‌برآن حکم راند.»[۶۸]

به همین‌ترتیب‌اوستا ازمردم راست اندیش تورانی وداهی صحبت می‌نماید.[۶۹] این پیام‌ها غیرآریایی بودن‌این طوایف رامسلم‌می‌سازد واگرمابه خواهیم نتیجه‌ای‌این چنین ازاین سروده‌ها بگیریم، اثبات غیرآریایی بودن‌آنان مشکل میگردد.

۶۸ـ بنددوازدهم یسنای چهل وششم .

۶۹ـ بندهای ۱۱۳ـ۱۲۳ و۱۴۳ از یشت سیزدهم . نام های ارجهت **Arjäghat** پسرتور وفرارازی **Frarazi** فرزند تورکه‌دراین پیام‌ها آمده دارای‌تن ومایهٔ پارسی‌است.

با وصف آنکه تورها سوارکارانی قابل بوده و باصفت دارندگان اسبان بادپیما متصف شده‌اند ، دراین پیام این مطلب روشن نگشته است. درمقابل سرزمین تورانیان، تاسا Täsa یا طوس Tüs فردوسی جایگزین میگردد .[۷۰] تمامی ظلم وجورهایی که ساکنین عهداوستا ازدست همسایگان سواحل خزر کشیدند، درقالب شهزاده فرنگرسین Frangrasyan ، یا افراسیاب شاهنامه، کسی که پس ازمبارزات پی‌گیر ودامنه‌داری سرانجام توسط کوی هوسرو Kavi Husrava یا کیخسرو شاهنامه ، شکست یافت، مجسم شده‌است. فردوسی باروشی رزمجویانه وحماسی مبادرت به‌شرح وتوصیف نبردهای ایرانیان و تورانیان نموده است . برای ارج بخشیدن به جنگ‌های آنان، دلاوران و سرداران بزرگی ازاطراف و گوشه و کناربه میدان نبرد کشیده وبا عباراتی شیرین و مردم پسند آنان‌را توانایی و گردی بخشیده ومطابق سلیقهٔ خویش نبردهایی هیجان‌آور وتن به‌تن بین رزم‌آوران ایران وتوران پدیدآورده است وبه‌مقصود خویش به‌نیك‌ترین وجهی نایل گشته است؛ حال خواه این مقصود به قول خودش زنده کردن زبان‌پارسی و خواه زنده‌نمودن روح پارسیان ونشان دادن تاریخ و توان درخشندهٔ نیاگان ایرانیان بوده باشد[۷۱]. دراوستا قضیه دگرگونه‌است . اوستا جنگ‌های افراسیاب وتورانیان را حالتی اساطیری بخشیده و از این جنگ‌ها آنسان که از عهد وی دوربوده ، یادنموده است . وبه همین دلیل است که هوم ایزد ، دشمنان خویش را بدست کیخسرومی‌سپارد:

« ازبرای‌او،دروواسپ ، هوم...... دربلندترین قلهٔ کوه‌هراپیش کشی آورده»

« وازاو این‌کامیابی درخواست نمود. این کامیابی رابه‌من ببخش، ای نیك ای‌تواناترین

۷۰- Asür aspa دربند پنجاه وچهارم یشت هفدهم .

۷۱- فردوسی درشاهنامهٔ خویش ازفرهنگ وتمدن تورانیان همان‌سان سخن‌میراند که ازایرانیان . مثلا زمانی‌که وی ازسکونت آنان در شهرها و قلعه‌ها با ساختمان‌های بسیار مجلل وزیبا بادیوارها وبرج‌های شکیل یادمی‌کند ؛ ویاهنگامی‌که ازپادشاه‌آنان به‌عنوان‌سرور وآقای تمام مردم ودرمیان حلقه‌ای ازملازمینش سخن‌میراند ، تمامی‌طرحی نوین‌ونمایی‌جدید است‌که تنها درشاهنامه قابل مشاهده است . طبق نظرفردوسی ، ایرانیان وتورانیان‌ازیك‌جنس ونژادند . نژادآنان به‌فریدون ، که سه‌پسروی ـ سلم ، تور ، ایرج ـ نیاگان وسرسلسله‌مردم خاوری یعنی تورانیان وایرانیان می‌باشد ، می‌رسد . همان نظریه‌که سرزمین توران‌به‌پسرآدم وی یعنی توران‌رسید ، وسرزمین ایران به‌ایرج . صفحهٔ ٥٤٦ ، جلدیکم E.A. اثر اشپیگل .

« دروواسپ که من افراسیاب‌مجرم تورانی‌را به زنجیر کشم وبازنجیر کشیده وبسته به »
« نزد کیخسرو برانم تا اورا جلودریای خزر پرژرف ودرفضایی وسیع بکشد ...»[۷۲]

هرچه سخن پیشتر می‌رود ، میدان‌های نبرد افراسیاب بیشتر جنبهٔ اساطیری به خود گرفته و جنگ‌ها ، جلوهٔ مبارزات ونبردهایی برای بزرگی یا «شکوه‌آسمانی» (یعنی hvareno) به خود می گیرد . یعنی‌مبارزه‌ای برای بدست‌آوردن توانایی و نشان اقتدارویژه . کوشش وسعی‌افراسیاب برای‌بدست‌آوردن این‌شکوه‌آسمانی یانشان توانایی‌ویژه(فرّ) که درحقیقت تسخیر وفتح‌سرزمین‌های‌ایرانیان‌است ، عملی‌بیهوده و بی‌جاست .

باتوجه به مطالب فوق چنین درك می‌شود که این نام با اسم‌های جمع مشابه تبدیل پذیر بوده وبه جای نام های اقوام منفرده نیزبه‌کار برده شده است و به هرحال واژهٔ تور دارای معنایی‌بس وسیع وگسترده است . از طرفی تور با دانو Dänu که در اوستا به معنای دسته‌ای تورانی‌از دشمنان آریائیان یا مردم عهد اوستا ، به‌کاربرده شده است ، دارای معنایی یکسان ومترادف می‌باشد :

«مافروشیان پسندیدهٔ والای فرخنده را می‌ستاییم، ارواحی که لشکر بسیار می‌آرایند ، صدها حربه وجنگ افزار بسته ودرفش‌ها برمی‌دارند . افراد درخشنده‌ای که درکار زارهای بزرگ شرکت کرده ، مسلح و استوار علیه دانو ها رزم آوری و پیکار می‌نمایند . »

« شما حمله وپایداری‌دانوهای‌تورانی‌را درهم‌شکستید ، شمابه‌ستیزهٔ دانوهای تورانی پایان بخشیدید . از پرتوشما بود که کرشترها نیرومندی یافته بودند ، (همان سان) آن خشتاوی های دلیر و سوشیانت‌های گرد ، آن نام‌آوران پیروزمند . سرای دهشت زای بیش‌ازده‌هزار سران دانویی ویران گردید . »[۷۳]

۷۲ـ بندهفدهم وهجدهم یشت‌نهم .

۷۳ـ بندهای سی‌وهفتم وسی‌وهشتم ازیشت‌سیزدهم (فروردین‌یشت) . بر همین منوال می‌توان ازبندهای هفتاد وسوم‌وهفتاد وچهارم یشت‌پنجم‌نیز نام برد . «دانوها توسط اشوازدها Ashvazada وتریت‌ها Thrita نابودشدند. دربند۷٤ این یشت چنانکه هویدااست‌اسامی شجاعان دانویی‌را مثل کرااس‌بن Kara Asabana و وراس‌بن Vara Asabana و .... نیز ذکر شده‌اند .

دراین پیام دانوییها به داشتن ده هزار امیر (یعنی بیشمار) نام یافته اند. ازاینجا روشن میشود که دانوهای تورانی به دستهها وفرق بسیار تقسیم شده و برهریك ازآنان امیریاشاهزادهای در نهایت توانایی وقدرت حکومت نموده از هیچ سردار ومقام دیگری اطاعت نمینمودهاست و درحقیقت میتوان گفت کهمستقلوخودمختاربودهاند. این نمونهٔ تشکیلات مردم چادرنشینی است که در برابرملتیمتحد وفرمانبرازمافوق و ساکن درشهرها، قرار داشته اند. به ویژه هنوز هم که هنوزاست ساکنین ترکستان همین سان زیست نموده وبدین صفت ممتازند.

ازنقطه نظرتاریخی واژهٔ دانو دارای اهمیت خاصی بوده و جلوهٔ نظرگیری دارد، زیرا اینواژهباشکلدیگری بهصورت دانوا Dänava در ریگ ودایهندیان نیزبهکار رفته است. برابرمفاد ونتیجهگیری فرهنگهای موجود، دیوبه معنایدشمن خدا میباشد که ایندرا دشمن ومخالف بیامانآنانست. ولیمن عقیده دارم بایدبهدانو و به ویژه داسنیزهمین معنا را داد [۷۴]. دربارهٔ داس دربرگهایآینده به فراوانیسخن خواهیم گفت. چنین به نظرمیرسد که هندو وایرانی متحد قبلازجدایی درحین کوچ خود ازشمال به جنوب با قبایل بومی و مختلفی برخورد نموده وکلیهٔ آنان را به اسم دانو میخوانده اند. پسازتقسیم وجدایی، ایرانیان نام دانو را بدون تغییر حفظ نموده وکلیهٔ تورانیان وقبایل بومی وچادرنشین سرزمین جدید خویش را به همین نام خواندند؛ درحالیکه هندیان این نام راتنها بهقبایل غیرآریاییساکن دره های سندو پنجاب وهم چنین به دشمنان ومخالفین وخدایان پسازنسبت دادن طبایع خاکیبهعالم لاهوتی باروشیمعمولی اطلاق مینمودند [۷۵].

برای ما، معنایی کهفوقاً دربارهٔ دانو گفته شد، بسیارجالبتر وموردپسندتر ازمعنای اساطیری وجنبهٔ میتولوژیآنست. این معنا با اشارات وکنایههای فراوانی در سرودهٔ زیرین بهکار رفته است.

*۷۴ـ دانو نیزهم چون داسا **Däsa** ازریشهٔ دا **da** بهمعنای قطعهقطعه کردنمیباشد . (cf. Grassmann, worterbueh, S.V.)*

۷۵ـ دانو بهمعنای دیواست (ریگ وادیپنجم.۳۲. بندهای ۱ و۴ و۷).

«ای کشندهٔ وریتره (Vritra killer) ، ای والا نژاد ، زمانی که دانو (دشمنان) را کشتی، این چنین خشمناك نبودی . ۷۶».

درسروده های دیگر ریگ ودا ، فیروزی بردانوها همراه با غلبه برداسیوها Dasyu آورده شده و هر دو اینان در یك ترازو قرار داده شده اند . هیچ یك از دانشمندان‌خاورشناس‌ونژادشناسان منکر این‌حقیقت نیستند که‌مقصود از داسیودراینجا غیرآریائیان منطقهٔ پنجاب می‌باشند . پس دلیلی‌وجودندارد که ما دریك قطعه وسروده تنها وقایع تاریخی رامنظور نظر قرار نداده وخود را به دامن ترکیب ها واستعارات عجیب وشاعرانهٔ بشری وفوق بشری بیندازیم .

«بگیر ای بهادر، آن‌توانی را که باآن دشمنان عنکبوتی‌نژاد دانوراشکست دادی ؛ که باآن روشنایی وحقیقت را به‌آریایی نژادان آشکار ساختی ، درجانب چپ (مقصودهنداست) طایفهٔ داسیو روبه نیستی‌هستند ای ایندرا . ۷۷ .

ازآنجا که قبیله هنو Hunu یا هون را نیزاز نژاد تورانیان دانسته‌اندباید یقین نمود که توراسم جمع است

بند ۵۲ ــ از برای من‌ای زرتشت اسپنتمان این اردویسورآناهیتا را بستای کسی که ...

بند ۵۳ ــ او را یل‌جنگجو طوس بریشت اسب ستایش نمود . قوت از برای اسب ها و صحت ازبرای بدن خویش‌درخواست نمود، تاآنکه دشمنان را از دور بتواند دید وبهماوردان کینه‌ور به یك ضربت غلبه تواند نمود .

بند۵۴ ــ واز اوخواست، این‌کامیابی‌رابه من‌ده ، ای نیك ترین‌ای‌تواناترین، ای‌اردویسورآناهیتا که من(به‌هینوهای‌مسلح)درگذرگاه خشتروسوك ‎-K hshathrö sauke‏ دربالای گنگ Kanghe بلند و مقدس ظفر یابم ، که من ممالك تورانی را براندازم ، پنجها ، صدها ، صدها هزارها ، هزارها ده هزارها ، دهزارها صدهزارها

۷۶ــ بند ۷ و۳۰ ازریك وادی چهارم .

۷۷ــ RV. II, 11 , 18 danum. aurnavabham این کلمه با نظریهٔ گردسمن ورتربوخ قابل‌مقایسه‌است .

ازآنانرا دفع نمایم (عیناً از صفحات ۲۵۵ و ۲۵۷ یشت یکم استاد پورداود به علت عدم دسترسی به‌ترجمهٔ کامل دیگری نقل شد .) .[۷۸]

ترجمهٔ پیام فوق که حکایت از قوم هنو می‌نماید ، بیانی ساده و تا اندازه ای تقریبی است . غالباً برسرمعنای واژهٔ هنواختلاف بوده وعده‌ای از دانشمندان این‌واژهٔ ایرانی را ، حالت تغییریافته‌ای از واژهٔ سونو Sûnu که درهند به معنای پسراست ، می‌دانند . دراینجا لازم به تذکر است که عقیدهٔ من‌مخالف نظریهٔ بالاست . اگراینجا هنو به‌معنای پسر است ، مقصود پسران کیست که اینسان به طورمشکوك به‌آنها اشاره شده است. چنانچه ماهنو را به‌معنای سونوی هندی بپذیریم، باید این جمله اضافه‌ای داشته باشد، که وجودآن برای تکمیل جمله ضروری و لازم است . درحالی که برابر نظریهٔ من چنانچه هنو را به معنای طایفه‌ای ازتورانیان بگیریم، پیام ما دارای‌محتوی بسیار با ارزشی ، که قابل توجه کامل است ، میگردد . هنوها ، طایفه‌ای سوارکار از تورانیان بوده‌اند که دردشت‌های شمالی‌زیست نموده ومساکن‌آنها شامل زمین‌هایی‌بوده که درنیم راه قسمت بالایی‌رودسیر ، همانجایی که وجود قبیلهٔ تاتار در نهایت سهولت قابل تصور است، واقع شده است . ازطرف دیگرقبایل هون Hunns موجود،شباهت زیادی با این هنوهای اوستا دارد ؛ وبدون شك هیچ دلیلی محکم‌تر ومورد قبول‌تر از اسناد مذهبی زرتشتیان نیست که با این‌صراحت وروشنی ، وجود این قوم را که دارای نقش و تأثیری عظیم درتاریخ بشری بوده است، تایید نموده‌است . ولی باید این مطلب را نیزیادآوری نمود که اثبات ازطریق شباهت،کاری بس‌خطرناك بوده وگاهی‌موجبات گمراهی در پژوهش را پدید می‌آورد وشواهد تاریخی نیزمؤید این گفتار است . در حقیقت هون ها منسوب به زمانی بسیار کهن‌تراز دورهٔ تألیف اوستا وجنگ‌های‌حماسی

۷۸ـ بندهای ۵۲، ۵۳، و۵٤ وهمچنین بندهای ۵۷ و۵۸ یشت پنجم که با بند مبهم ومشکل صدم یشت سیزدهم قابل مقایسه است . کوی ویشتاسب نیز بااین‌طایفهٔ هنوهای تورانی جنگ نموده وبند۸٦ یشت نوزدهم شاهد آنست .

۷۹ـ به‌همین علت است که aurva. Hunavö اهمیت پیدا می‌نماید . ازبند٤١ یشت نوزدهم جایی‌که میگوید Hunavo. yat. pathanya و به معنای هون‌های یغماگر است نیز باید نام برد .

مردمان عصر اوستا بوده‌اند . حتا هون های سفید پوست که هاوگ **Haug** ازآنان یاد کرده ، نخست درچند قرن قبل‌ازمیلاد مسیح و آن زمان که ساکنین دشت‌های‌شمالی را به سوی جنوب را ندند، پیدا شدند . [۸۰] ازبیان فوق و نظریات دانشمندان مختلف نژادشناس چنین برمی‌آید که هون ، همانند طوایف بدوی وصحرا گرد از ایام بسیار دور به‌حالتی‌آواره و بی‌انجام‌درسراسرآسیای‌مرکزی زیست می‌نموده‌اند. بیشتراهمیت ومعروفیت این قوم‌ازدیرباز به واسطهٔ حملات‌وحشیانه و غارتگری‌های جسورانهٔ آنان به‌شهرهای آسیایی و اروپای شرقی بوده است . با وجود توضیحات فوق ، من درعقیدهٔ خود ثابت قدم بوده و ایمان دارم که هنوهااعم از تشابه هون‌ها یا جدا بودن ازآنان ، طایفه ای بوده‌اند که در دشت های مرکزی‌آسیا زیست مینموده‌اند .

دربارهٔ قبایل ساریم **Sarima** و سانی **Säni** به طور مسلم کمتر می‌توان اظهار نظر نمود؛ زیرا نام اینان جز در بیانی که ذیلا ذکر میشود ، نیامده است . [۸۱] به‌هرحال به‌علت‌عدم دسترسی به دلایل‌کافی ناچاریم بیشتر به‌حدس و گمان متوسل‌شده ومبنای‌کارخویش را روی شباهت‌های کم‌و زیاد متن ونام ، قرار دهیم . باتوجه به‌رسوم وعادات ساریم‌ها چنین می‌توان گفت که آنان ظاهرا ازساکنین نواحی‌باختری بوده‌اند. چنانچه فردوسی سلم‌هارا که به‌نظر می‌رسد ازهمین‌سارم‌ها باشند ، ازساکنین نواحی باختری خوانده است . برابر شاهنامهٔ فردوسی ملك سلطنتی ایران بین‌سه برادر و به نام های سلم ، تور و ایرج تقسیم شد ؛ باختر ایران به‌سلم رسید . شمال نصیب تورشد و ایران یا قسمت مرکزی به ایرج داده شد ؛ [۸۲] البته این بیان کـه دارای مبنایی تاریخی‌است ، به صورتی حماسی بیان شده و ما تنهـا به همان سهمیهٔ سلم کار داریم . بنظر میرسد که ساریم ها همان سارماتیان ها **Sarmtians** یا سولومی‌ها **Solymi**

۸۰ـ به‌ویژه این‌مطلب بارسالهٔ دکترژوستی **Justi** موسوم به **hunu** قابل تطبیق است .

۸۱ـ ساریم درویشتاسپ یشت (بند ۵۲ یشت ۲۴) ، که سراسرآن ازبین‌رفته‌است.

۸۲ـ **E. A.** اشپیگل . جلد یکم صفحهٔ ۵۴۶ .

باشند [۸۳] . برابر نظریهٔ فردوسی ومنطبق بارساله‌های پتولمی Petolmy و استرابو ، ساریم‌ها دردشت های کرانه‌های‌سفلای‌رودهای دن Don و ولگا Volga [۸٤] سکونت داشته‌اند ؛ وبعدها از باختر به‌صوب خاور حرکت نموده‌اند . این نظریه تا اندازه‌ای مقرون‌به‌حقیقت است ، زیرا ، چنانچه‌اینان درهمان استپ‌های دوردست زندگی‌دایمی داشتند ـ همانجایی که نویسندگان غربی نام برده‌اند ـ به‌ناچار ملت عصر اوستا نیز باآنان برخورد نداشتند ویا به‌ندرت و بسیار کم مواجه می گشته‌اند. به‌همین ترتیب عقیده دارم که سولی‌می‌ها که درسرزمین لی‌سیا Lysia [۸۵] سکونت‌داشته‌اند ، نیـز دوراز دسترس بوده‌اند . ازطرف دیگر به‌نظر من‌ساریم‌نیز هم چون تور دارای‌معنایی کلی‌بوده وبه‌عده‌ای از قبایل چادرنشین‌مختلفی که می‌زیسته‌اند ، اطلاق می‌شده‌است.

و اما دربارهٔ سانی‌ها ، عقیده چنانست که با سوآن ها Soanes یکی بوده و در جنوب کوکاسوس Coucasus [۸٦] می‌زیسته‌اند . ژوستی از شهری به نـام سان Sän سخن میراند که برابر نظریهٔ فرهنگ نویسان پارسی تصور می‌میشود درحدود کابلستان Käbullistän و بلخ ، واقع شده‌است . [۸۷]

83– Justi, Hbd.S.V; spiegel, Avesta übersetzt, Vol. iii, P.139 N. l'and 2; Windischmann Zoroastrische studien, PP.229–230: cf. also de Harlez, Av. tr, iii, 41, n. 2

84– Kiepert, Alte Geographie, § 306; Forbiger, Handbuch der alten Geographie, vol. ii, P. 452 sep.

85– Forbiger, H.a.G. Vol. II, P. 248

همچنین دایرة‌المعارف آمریکا ، جلدهفدهم ص ۸۷٦ . برابر محتویات این نام‌که ازکتاب Account of Discoveries in Lycia بهره گیری شده ، لی‌سیا از زمان‌های بسیار دور ازجمله مستعمرات یونانیان بوده ودرآسیای‌میانه واقع‌شده واز۲۵ شهرتشکیل‌یافته است . این ایالت نخست تحت تصرف ایرانیان بوده و بعدها با ورود یونانیان و جنگ‌های کروسوس سرانجام ازدست پارسیان خارج شده‌است .

۸٦ـ کوکاسوس سرزمینی است‌که فاصلهٔ بین دودریای خزر وسیاه را پوشانیده و امروزه بین سه‌کشورهم جوار ، روسیه ، ترکیه و ایران تقسیم شده است . به علت دره‌ها و کوه‌های فراوان وتاریخ طولانی ، این‌سرزمین دارای ساکنینی مختلف ومتمایز بوده و هست . ازجمله می‌توان ازترک‌ها ، ارمنی‌ها ، داغستانی‌ها ، گرجی‌ها وروس‌ها نام‌برد . (صفحهٔ۱۲٦ جلدششم دایرة‌المعارف آمریکانا) .

۸۷ـ من‌ساینی‌را ازریشهٔ sä که خود از واژهٔ sätar (دشمن) است ، اخذنموده‌ام وبه‌این ترتیب نتیجه‌گرفته‌ام‌که این‌نام معنا وفحوایی هچون تور دارد .

اکنون به داها Däha می پردازیم . شاید مقصود از این لغت در اوستا همان واژهٔ Daai باشد که تاریخ نگاران وجغرافی‌دانان یونانی ذکر نموده‌اند . این دانشمندان داها ها ویا دایی‌ها را در زمرهٔ اسکی‌تین ها محسوب داشتند و خاطرنشان ساخته‌اند که درشرق دریای خزر درشمال هیرکانیا Hyrcania می‌زیسته‌اند . آنان بین دو رود اکسوس‌و ژاکسارتس Jaxartes پخش‌بوده و هرودوت‌پا را فراتر گذارده واظهار داشته که دایی‌ها در ایالات‌ایرانیان نیز می‌زیسته‌اند . باتوجه به وسعت‌سکونت گاه‌های آنان‌چنین نتیجه گرفته می‌شود که تعدادآنان بسیارزیاد بوده و ازجمله مردان جنگجو و رزم‌آوری بوده‌اند که‌هم‌چون‌سواران‌خاص تیرانداز درسوار نظام داریوش، اسکندر و آنتیوکوس Antiochus خدمت می‌نموده‌اند . [۸۸]

در ریک‌ودا ، داها درنامی معادل و هم ارز به صورت داسای هندی Däsa به‌کار رفته و این شباهت زبانی درست برهمان منوال است که دربارهٔ دانو گفته شد . بیشتر دانشمندان عقیده داشتند که اساس معنای داسا از monster یا جانوری‌بزرگ وهیولا که « اژدهائی‌دشمن‌خدایان » است، گرفته شده استو این معنا در اکثر پیام‌ها جاری وصادق است. گفته می‌شود که داساها درسری ساکنین بومی پنجاب، و در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشته اند ؛ زیرا آنان نیز ازجمله‌مخالفین مهاجرت آریائیان به‌نحو خصومت‌آمیزی بوده‌اند [89] . نتیجهٔ این عقیده اینست که‌آنان به علت عدم توانایی در جلوگیری از مهاجرت آریائیان خود متوسل به ترك یار و دیار گردیده‌اند .

در ریك‌ودا ، داسا به معنای نخستین و بزرگترین دشمنان آمده است ، به ویژه دشمن‌آریائیان ، دشمن نژاد غیره و این معانی وحالات در اکثرپیام‌ها و سرودها قابل‌رویت است . داسا در قالب دیگری به معنای دشمنان خدایان نیکخواه آمده

98–Kiepert, a. G. § 61; Forhiger, H. a. G. ii, P. 570, note 13; strabo, PP. 304, 511, 515; Herodotus, I. 125; Ariau III. 11, 28 (cf. III, 30 curtius, viii.3 (رایی‌ها درکنار نهرهای رودتانایس tanais می‌زیسته‌اند

89– Ludwig, Einl. P. 207 seq; Zimmer, AiI.P. 100 seq.

نویسنده نخستین عقیدهٔ خویش‌را دراین مورد به‌نحوکاملا روشنی بیان‌داشته‌است : «هرکجا دوقوم داسائی وآریائی درمقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند ، بدون شك و همواره قوم نخستین‌درسری مردم بدوی وچادرنشین بوده‌است »

و به صورت اژدها هایی که به نیروی نفوذی مخرب و ویران کننده‌ای مجهز هستند جلوه‌گر گشته‌اند. اینان در این حالت به منظور تخریب قوهٔ بشری در راه ایجاد خشکسالی، ایجاد طوفان های مهیب، سوزاندن، ویران نمودن و از بین بردن نعم وفرآورده‌های بشری، تاریك نمودن و جلوگیری ازروشنایی وفروزش خورشید باابر های تیره، قوای خودرا تجهیز می نمایند. به هرحال واژهٔ داسا درعهد هندو ـ ایران درست همان معنائی را داشتند که واژهٔ دانو بعدها کسب نموده است. پس از تقسیم آریائیان به دو دستهٔ، نام دانو نخست به‌قبایل مخصوصی اطلاق شده و سپس تحت يك معنای کلی «دشمنان‌ایرانیان» توسعه یافته وهمگانی گردید،

اسامی قبایل وطوایف عهد اوستا را می‌توان شامل دو قبیلهٔ ادیو **Adhyu** و دادیکا **Dadhiäa** نیز نمود. طایفهٔ دومین به نحوی بسیار جالب توسط اشپیکل با واژهٔ دادیکای **Dadikai** هرودوت، مقایسه شده است.[90] چون‌این دو قبیله اغلب با قبایل یاد شدهٔ فوق، ذکر شده‌اند،[۹۱] گمان میرود که دارای معانی ومفاهیمی‌همچون آنها نیز باشند. اوستا نیز دراین‌موردشرح و بیان روشن‌تر وصریح‌تری‌ارائه‌نمی‌دهد؛ تنهاً امکانی که می‌توان داد اینست که اینان از ملت ایرانی بوده و دکترین زرتشت در بیان آنان نیز نفوذ یافته باشد. طبق تاریخ هرودوت، چنین بنظر می رسد که دادیکایی‌ها در مبارزات **خشایارشا** **xeraes** علیه یونانیان، شرکت داشته‌اند. اینان با گندرهایی**Gandars** که‌در کوه‌های‌سلیمان کنونی‌اقامت‌داشته‌اند، دارای پیوندی ژرف و نزدیك بوده‌اند.[۹۲]

وردها که‌ای ها **Vardhaka** و هیونه‌ها **Hyauna** نیز از جمله دشمنان مردم دورهٔ اوستا بوده‌اند که وسیلهٔ کاوی ویشتاسب (کی گشتاسب) مغلوب گشته‌اند.

90– E.A. vol. ii, PP. 330–381, note.

91– Herodotns. VII 66; III. 61.

92– varedhaka, Hyaona, yt. IX. 30-31; yt XVII, 50–51 (here also hyaunimam. dahyunam. (ازبخش هیاونیان) spiegel.
قابل مقایسه باچوینیت‌های‌هیاونتی Chionites که درکناره‌های‌غربی دریای‌خزرمی‌زیسته‌اند.
(E. A. vol. iii, P. 283 note)

به‌هرحال ، ترجمه و بر گردانیدن این سرود کـه در آن به این حقیقت مستقیما اشاره شده است ، زیاد آسان نیست [۹۳] . در ایـن سرود ، از هیاونا Hyauna ارجاسپ Arjat-aspa و تنتراوتTänthravat که به معنای **سیاه‌ترین** یا تیره‌ترین است وپشن Peshana که‌به‌معنای **رزمنده** است، یادشده . این‌نام‌ها همگی‌ایرانی‌خالص بوده و اگر چنانچه این اسامی نشانی همراه خود نداشته و مردم اوستا ازآنها استفاده نمی‌نموده‌اند ، نمی‌توانند دلیلی علیه تن وفحوای ایرانی آنها باشند :

«کی گشتاسب رزمنده بر تنتراوت ، پیرو آیین دروغ (بدآئین) . وپشن دیوپرست . و ارجاسپ دروغپرست و سایـر هیاون هـای فتنه جو و بد کنش ، پیروز گشت .» [۹٤]

اگرچه دربحث ذیل مبادرت به‌کاوشی فرضی و احتمالی می‌نماییم ؛ اما به‌هر حال پی‌جویی دراین مورد شایسته وضروری است .

درفهرست‌اسامی کشورهای‌یاد شده در وندیداد، ماهم‌چنین‌شاهدجولانگاه‌های ارواح بد نیز هستیم که از بخش‌ها و نواحی‌آنها نیز یاد شده‌است . مثلا درآریاناویج که سکونت گاه آریاییان بوده ، ارواح بد مبادرت به ایجاد سرما نمودند ؛ در هند گرمایی فوق‌العاده پدید آورده و در هایتومت Haitumat ، گناهان یاتـو Yätu به‌وجود آوردند . اما درهمان موقع به‌ایالات مختلف که درآنها طوایف‌بومی ومرتد زمین‌را پربلا ساخته بودند،اشاره شده‌است ؛ اوروا urva دارای‌ساکنان شیطان صفت ، ایالت مجاور رنگا (ری یا رغه) Rangha دارای مردمی غارتگر ، و وارنا واقع درکوههای البرز نشیمنگاه مردم غیرآریائی بوده است .

درحدودمورو Maru (مرو Merv)ماردهه Maredha دلالت بربلا و آفتی مینماید که پدیدآورنده آن انگره‌مینو می‌باشد [۹٤] ومن تصور می کنم که قبیلهٔ

۹۳ـ بندهشتاد وهفتم یشت نوزدهم ؛ قـابل مقایسه بابند ۱۰۹ یشت‌پنجم .

۹٤ـ درفرگرد ششم وندیداد یکم چنین‌آمده‌است .

äat· ahë· paityärem· feäkerëntat· agrömainyush· pouru. mahrkö· vithushämoha· maredhämcha·

به‌نظرمن تصحیح maredhämcha کاملا لازم وضروری‌است ؛ äm درحالت جمع مفعولی به‌صورت تو دماغی تلفظ میشود .

ماردیو Mardio مأخوذ ازهمین واژهٔ ماردهه باشد . اینان در حدود و اطراف مرو می‌زیستند وچنین بنظر می‌رسد که مردم ایالت مرو از غارتگری های مسلحانهٔ آنان در تنگنا و ستوه بوده‌اند. خصایل وصفات ذاتی آنان درنام آن‌مستتر است ؛ زیرا ماردهه به معنای جانی وجنایتکار است .[۹۵]

ماردوی یا آماردوی Amardio . (حتا استرابو معتقداست که این‌هردو یکی بوده و دارای معنایی یکسان است[۹۶]) همانند داییها Daai گسترش بسیاری داشته و برابر نظریه پژوهندگان یونانی دراکثر کشور های آسیای باختری پخش بوده‌اند ، به ویژه ما دارای اسنادی در مورد زیست ماردوی ها در منطقهٔ هیرکانی Hyrcania و در گذرگاههای دور از دسترس کوه البرز و چه بسا در قلهٔ دماوند هستیم . گسترش ماردوی‌ها منحصر به کوه البرز وقلهٔ دماوندنبوده بلکه در اکثرسلسله کوه‌های پارس نیز زیست مینموده‌اند . اسکندر کبیر با هردو دستهٔ آنان نبرد نموده و از دستهٔ نخستین که در منطقهٔ هیرکانی زندگی می نمودند شهر صد دروازه Zaerakarta و از دستهٔ دومین شهر پرسپولیس Persepolis (تخت جمشید) را گرفته وبه تصرف خویش درآورد . از جمله شهرهای دیگری که سکونتگاه این طوایف بوده ، می توان از باکتریا (یا بلخ) Bactria ، اسکی تیا Scythia مارکیان Margiana و سغدیان[97] Sogdianna نیز نام برد وچه بسا اینان‌همان باقیمانده های طوایفی بوده‌اند که قبلا بطرزی آواره وسرگردان دراطراف سکونتگاههای قبایل بدوی ایران خاوری می‌زیسته و بر اثر فشار آن قبایل وحشی بتدریج روبه مناطق هیرکانی پرسپولیس آورده‌اند .

ازهمه‌جالب‌تر ومهم‌ترنام دربیك Derbike می‌باشد که‌در دری‌ویك‌ایرانیان متوجه‌آن شده‌ام ، دریوریك Driwika هم چون خلقت معکوس و متضاد در

۹۵ـ ازریشهٔ marde ؛ قابل‌مقایسه با Haug در Bunsen .
Aegyptens stellun giu der weltgeschte, V, P. 129

۹۶ـ صفحهٔ ۵۲۳ استرابو .

97– Forbiger, H. a. G. vol. ii, P. 595, note 20; spiegd, E.A. vol. ii P. 538 note .

هروا Harava[98] رعایت شده و این معنا کاملا با عقیدهٔ نویسندگان باختری مطابقت دارد. به‌موجب این عقاید دری‌ویك‌ها درشمال مارگیان Magian[۹۹] می‌زیسته‌اند. به‌نظر می‌رسد که اینان در سرزمین بین مرو وسرخس می‌زیسته‌اند. از اینان هم‌چون قبایل بدوی و بی‌تمدن که از ابتدایی ترین وسایل زندگی استفاده می‌نموده‌اند، و رسوم و عاداتی عجیب داشته‌اند، یاد شده‌است؛ باتوجه‌به همین رسوم عجیب وزندگی دور از تمدن آنانست که به خوبی از آریائیان قابل تشخیص هستند. آنان زمین را همچون‌خدا می‌پرستیده ازقربانی‌نمودن وخوردن حیوانات ماده خودداری نموده، وپیر مردانی را که‌بیش‌ازهفتاد سال داشته‌اند کشته ومی‌خورده‌اند؛[100] درحالی که به‌عکس زنان مسن را آویزان کرده وآتش می‌زده‌اند؛ خواننده ممکن است با خواندن سطور فوق دچار سوءظن و به‌گمانی شده وشرح آدمخواری‌این طایفهٔرا باور نکردنی خواند ولی باید درنظر داشت هرچند دراین راه مبالغه شده باشد، باز این‌حکایت چندان بی پایه نیست وحتا اگر تنها قسمتی از این داستان واقعیت داشته باشد، برای نشاندادن وحشی‌گری دری‌ویك‌ها کافی است.

بین نام دری‌ویك و اسم‌خاص درب‌ایك Drebhika یاد شده در ریك ودا که لودویك‌خاطرنشان ساخته تشابه وانطباق بسیارجالب توجه وبرجسته‌ای وجوددارد. درب‌ایك تنها دریك سروده وآنهم درقالبی اساطیری‌آورده شده‌است:

«بزرگان دین‌آنها برای ایندرا، کسی که‌شباهت به طوفان‌های جولایتناهی داشته و با سوما Soma به‌سان‌اسبی مزین پوشیده شده‌است، درب‌ایك هارا کشته گاوهارا آزاد ساخته و درب زندان را گشودند.»[101]

98-. Vd. I, 9, äat. ahe: paityärem. feäkerentat. Agrä-mainyush. pouru. mahrkö: Sarask kemcha Drivikacha (hail. storms aud the people of Druvika).

۹۹- برای اطلاع بیشتر به ویژه به Forbiger H. a. G. vol. ii, P 566 نگاه کنید.

100- Einleitung. P. 207.

101- Rig veda II, 14, 3, Roth's translation (B. R. sub voce jü), puiete differently Ludwig, Rv. II, 57 ترجمهٔ‌رت که کاملا مخالف باترجمهٔ لودویگ است.

همزمان با کشف این نام به سان طایفه‌ای در اوستا ، تاریخ و سیر این نام به حد کمال رسیده‌ومعنایی برابر داس و داسیو یافت . چه بسا یك واژه درعهدآریائیان معنایی کاملامغایر باآنچه که بعدها رایج گشته،داشته‌است. که‌ازمیان‌همه می‌توان‌همین واژهٔ فوق را خاطر نشان ساخت. چنانچه‌برای‌مثال این واژه را می‌توان بدسته گدایان یا جمع بی‌چیزها ترجمه‌نمود.[102] آریاییان که بداشتن مزارع و کشتزارهای خوب و گله‌های بزرگ فخر میکرده‌اند ، قبایل بدوی و بی‌زمین را که بر عکس ایشان فاقد همه‌چیز بوده اند ، به‌نام فوق میخوانده‌اند . چنین به نظرمی‌رسد که هندیان آریائی پس‌از جدایی از ایرانیان آریایی ومهاجرت به‌جلگه های پنجاب این نام را فراموش کرده‌اند ؛ و ذکر منحصر بفرد این نام به صورت اساطیری خود مبین ایـن فراموشی است . به هرحال این یادآوری نشانهٔ ای‌کاملا تاریخی است . امروزه دریویك تنهـا همان معنای وحشت‌انگیز و مخوف خودرا دارد ولی ایـن معنای کنونی را دلیل بر معنای درست ومفاد واقعی کهن‌آن نیست . ایرانیان به‌عکس هندوان پس از جدایی از یکدیگر معنای سابق و کهن را که برای دریویك قایل بودند به کناری نهاده و کم کم این نام را هم چون داهاها به نژاد و تیرهٔ مخصوصی اطلاق میکرده‌اند و مـا در این زمینه دارای شواهد متعددی هستیم[103]

اسامی‌طوایف‌وتیره‌هائی که‌تا کنون ازآنها نامبرده شده عموما یا درسرزمین اصلی ایران ویا درشمال ایران که غالبا تحت عنوان تـوران زمین خوانده می‌شود ،

102- Cf. Avesta driwi, بی‌چیز ، جزیی ، بنجل ، drighu, فقیر . Skr. root darbh .

۱۰۳- برای مثال در اینجا تنها واژهٔ مبهم براوارا **bravara** یا باروارا **baraVara** را که در فرگرد هفتم وندیداد یکم ذکرشده و شباهت به پیت‌یارا **Paityara** مذکوره در **Bäkhdhi** یابغ‌دارد ، شاهد می‌آورم . من‌تقریباً یقین‌دارم‌که این‌واژه‌نام‌قبیله‌ای می‌باشد ؛ چه‌بسا این‌واژه معادل واژهٔ **Bápapoi** یونانی باشد ؛ درنهایت تعجب جملهٔ زیرین را درنوشتهٔ گرودکوف (**Grodefoff, Ride, P, 79**) یافتم ؛ در محل ، جاده‌ای که توسط رودخانهٔ بلخ به‌دوبخش‌تقسیم‌شده به‌نام بندی بارباری یابند بربری **Bandibarbari** خوانده می‌شود . بندی به‌معنای «آنسوی‌استخر» می‌باشد ؟ ـ و بربری‌به‌معنای مردم‌وحشی ساکن‌صفحات شمالی پاروپامی‌سوس**Paropamisus** وهندوکش آمده است ؛ (قابل مقایسه با واژهٔ بربر **Barbar** پارسیان‌که لغت‌شناسان‌آنرا به‌معنای‌جنگ‌آورده‌اند ، **(Vullers,Lex. subvoce**

سکونت داشته‌اند . رقابت میان اقوام جایگزین وبدویان صحرانشین زمانی که اراضی حاصلخیز و دشت هـای آنان به یکدیگر نزدیك بودند ، شدت بیشتری می‌یافت . در این گونه زمین های مجـاور همواره جنك ها و زد وخوردهای خونین و شدیدی بین طرفین وجود داشته‌است . ازجمله مهم ترین سرزمین هایی کـه همواره بین ایران و اهالی‌آن جنگ بوده می‌توان توران را نام برد . به ویژه جنگ‌ها و ستیزه جویی‌های ایرانیان و تورانیان قسمت اعظم داستان های حماسی وافسانه‌ای ایرانیـان را تشکیل داده‌است ؛ هرچندکه شکل این نبردها تغییر یافته و درقالبی حماسی وشاعرانـه رفته ولی به‌هرحال تا همین اواخر به صورت جنگ با ازبك ها ولشکر کشی هـای بزرگ و حملات خونریز ادامه داشته است .

سؤالی که‌اکنون جلوه گری می کند اینست که‌آیا ایرانیان تنها باتورانیان که ساکن سرزمین مجاور شمالی‌آنان بوده‌اند ، درجنگ و ستیز بوده‌اند ؟ یا این که باطوایف وساکنین سرزمین های هم‌جوار شرقی‌وغربی خود نیز در زد وخورد بوده‌اند؟ یعنی‌سرزمین‌هایی که‌درقسمت شرق کوه‌های سلیمان واقع شده‌وهمجوار باطوایف‌هم‌نژاد هندی‌بوده‌و ازطرف‌جنوب غربی مجاورباسامی‌نژادانی بوده که در دشت‌ها وجلگه های اطراف دجله و فرات دولتی زورمند تشکیل داده بودند . هر چند ایرانیـان باسامی نژادان‌چندان‌اشتراك منافع‌نداشته‌و ازیکدیگر دور بوده‌اندولی گاه گاه زدوخوردهایی بین قوای نظامی‌آنان به‌وقوع می‌پیوسته‌است .

به نظر میرسد که اوستا به طرزی مبهم به مبارزات بین ایرانیان وطوایف همجوار هندی وسامی نژاداناشاره نموده و جنگ بین‌ایرانیان و این دوهمسایه‌شرقی وغربی را تایید نموده است ؟ البته اشاراتی که اوستا در این مورد نموده همچنان کـه فوقا گفته شد مبهم، مشکوك ، شبهه‌ناك درلفافه بوده و مخلوط به داستان‌های افسانه‌ای گشته‌است . ازآن جمله می‌توان‌از واژهٔ گندرو Gondarwa نام برد که نام قبیله‌ای هندی نژاد بوده وبسختی‌می‌توان‌آن را از واژهٔ گندروی‌افسانه‌ای‌ریك‌ودا جدا دانست. سکونت گاه گندرو را در در دورترین نقطهٔ شرق ایران ذکر نموده و از وی نقشی

سهمناك وخون‌آشام تصویر کرده‌اند . [104] وی مبادرت به کشتن پارسایان و نیکوکاران می نموده‌است . و سرانجام بدست کرساسپه Kursaspe پهلوان نامور در درهٔ پیشین Pishin کشته شده است. [105] چنین بنظـر می‌رسد که درهٔ پی‌شین در ایالت اوروا urva که صریحا ساکنان آنها شریر وبدکار خوانده شده‌اند ، می‌باشد . ماهمچنین می‌دانیم که کلیهٔ صحنه‌ها و میدان هایی که جولانگاه کرساسپه بوده درهمان شهرهای جنوب شرقی مردم عهد اوستا قرار داشته‌است. [۱۰۶]

گمان‌میرود که بلایا وآزارهایی که ایرانیان‌جنوب‌غربی ازمردم‌بین‌النهرین و به ویژه از اهالی بابل Babylon کشیده‌اند ، در قالب اژی دهـاك Azhi - Dahaka تجسم‌یافته باشد. [107] به‌طرزی‌کاملا روشن‌ازپیام‌زیر که دربارهٔ نبردآژی‌دهاك وتری تان Thraitäna سروده شده می توان به این تجسم بخشی و افسانه سرایی و سرانجام کیفیت وخصوصیت‌تری‌تان اوستا پی‌برد .

«این سعادت‌نصیب‌آشویه Ashwya و این‌موهبت به‌او داده‌شده درخانواده او فرزند رشیدی زاده شد ؛ تری‌تان ، ازپشت دلاوران ، کسی که ، اژدی دهاك را بـا سه پوزه و سه سر و شش چشم و هزار دست و پا کشت ؛ کسی که نفرت انگیزترین و قوی ترین عفریت زندهٔ دنیایی انگره مینو آفریده را که مامور ازبین‌بردن پارسایان بود ، نابود کرد . [108]

104- Comp. the Kévraupol .

105- Yo . ajanat. Gandarewem*. yö. apatat. vizafänö* . merekhshänö. ashahe. gaethäo .

کسی‌که گندرورا کشته وبا شتاب سرازیرگشته وبادهانی بازبرای نابودی و دریدن پارسایان حمله برد ، بندچهل ویکم ازیشت‌نوزدهم . گندرورا هم چون‌نام یك‌قبیله نیزمی‌توان مورد توجه قرارداد . (بند ۱۲۳ ازیشت سیزدهم) درست به‌سان‌تور که درصفحات قبل‌دربارهٔ آن بحث شد .

۱۰۶- به‌صفحات ۸۱ و۱۱۳ Ostiräniche Kulter مراجعه نمائید .

107- Justi, Geschichte des alten persiens. P. 31 ; spiegel. E. A. vol, P. 543 seq.

۱۰۸- بندهای هفتم‌وهشتم‌ازیسنای نهم . تعریف‌دهاك همانند دیو ودروج‌عبرت‌انگیز وجالب توجه‌است .

پیام ها وشواهد بسیاری در مورد اثبات بنیاد های تاریخی دهاك چه از نظر افسانه‌ای وچه به طریق خبری می‌توان آورد . چنانچه تفسیرها و گزارش‌های معمولی صحیح باشد ، از بابل که دراوستا باوری Baveri آمده است، می‌توان به‌نام سکونت گاه دهاك یاد نمود .[۱۰۹] درجای دیگر کویرینت Kvirintaبه عنوان اقامتگاه‌دهاك آمده و ژوستی در نهایت هوشمندی آنرا با کرین ایزیدور چارکس- Karina of Isidor of Charax یا کرنـد کنونی Kerend که در قلهٔ معبـر زاگروس Zagros قرار گرفته ، یکی‌دانسته است.[110] چنانچه صعب‌الوصولی این گردنه را که به هنگام نبرد اهمیت سوق‌الجیشی و نظامی یافته و بهر ترتیب محل عبور سربازان آشوری ومورد استفادهٔ پادشاهان به هنگام نبرد با ایرانیـان بوده ، در نظر بگیریم ، خواهیم دید که باری بهرتیب این معبر با نام و خاك جنگاوری که خون آشام بوده می‌تواند قرین باشد .

چه بسامردم‌عهداوستانام باوری (بابل) و کویرینت(کرند) را نشنیده وباآن هرگزآشنایی نیافته باشند ؛ زیرا ، در هیچ کجای متن اوستا دلیلی بر عبور آنان از این گذرگاه و رسیدن‌آنها به بابل‌دردست نداریم .

خطوط و کتیبه های میخی یافت شدهٔ آشوری‌ازسرداری بنام تیگلات‌پیل‌سر Tigläth - Pilsar ، که درقرن هشتم قبل‌از میلاد زندگی‌می‌نموده یاد کرده‌است. برابر نوشته‌های این کتیبه این سردار دریکی از حملات خود به ایران ولایاتی چون آراکوتو Arakuttu وظاهرا آرچوتوس - هراهوتی Archotos-Harahuati نیسا - نسایا Nisaa- Nesaya ، زیکروتی Zikruti وسگرتیان Sagratians را گشوده است ؛ ولی چنانچه برفرض نگاشته‌های این کتیبه را حمل براغراق نکرده

۱۰۹- Bawröish· paiti danhaoyé درمملکت باوری بند بیست و نهم از یشت پنجم ، دکتر اشپیگل درصفحهٔ ۵۳۲ جلدیکم‌کتاب آثارکهن ایران خود یادآور شده‌که همز Hamza ونویسندهٔ مجمل Mujmil دراین مورد نظریاتی همگونه ویکسان دارند .

110– Hdb· sub voce· tem yazata· azhish· thrijafäo· Dahäkö upa· Kvirintem· ohuzhitem,

ژوستی درکتاب خودموسوم به‌زبان‌اوستا وصرف ونحوکلمات‌فوق‌را از بند نوزدهم‌یشت پانزدهم آورده است .

وحقیقت پنداریم بایستی توجه نمائیم که استیلای آشوریان بر این ولایات چنـدان طولانی نبوده است.[111] البته منکر این حقیقت تاریخی نمی‌توان شد که کلیهٔ سلاطین توانای آشور و بابل ازفکر تسخیر شهرهای شرقی ایـران فارغ نبوده و مساعی آنان صرف فتح این نواحی بوده است ؛ همچنین‌این مطلب که‌آنان تا نواحی‌بعیدی ازایران شرقی همان سان که فوقا ذکر شده آمده‌اند ، مورد قبول است ولی باید ایـن امکان را نیز درنظرآورد که چنین عزیمت ها ولشکر کشی‌ها مایهٔ اصلی‌افسانهٔ اژی‌دهاك سه پوزه گشته وبهرترتیب موجبات تغییرشکل وی را پدید آورده‌است . در تواریخ بعدی نیز ذکر شده که ضحاکZähak از عربستان برخاسته‌است.[112] متن‌اوستا حاکی‌است که غلبه و استیلای آشوریان برملك ایران چندان دوامی نداشته و دهاك تنها برای مدت محدودی بر ایران حکومت داشته و بلا فاصله حکومت وی توسط تری تان یا فریدون نامور سرنگون وسلسله پادشاهان ملی‌وسیله وی در ایران بوجود آمده‌است. تری‌تان درمیان قلل بلند البرز یعنی همانجائی که‌به هنگام حمله وهجوم دشمن‌ماوای ایرانیان‌می گشته، پناهنده شد،وپس ازجمع‌آوری‌پیروان جنگاور و دلیر وهواخواهانی مردافکن وشجاع بر اژی‌دهاك حمله برده و اورا مغلوب و سپس کشته است ؛ با این نبرد سرزمین‌ایران‌را از یوغ و بند وی‌رهانیده‌و به‌این ترتیب برتسلط و فرمانروایی آشوریان و ناپاکان بروطن خویش پایان بخشد .

چنانچه افسانهٔ اژی‌دهاك منطبق باوقایع تاریخی عهدآشور باشد، بایدقبول کرد که‌ما دارای افسانه‌ای خالص و حقیقی هستیم . چنانچه داستان دهاك ازسویی دارای مایه و هسته تاریخی است، ازسوی دیگر مسلم است که واژهٔ اژدها dragon سمبل و نشانهٔ طبیعی‌مار ابرها وتاریکی‌هابوده وبا اهی Ahi ریگ‌ودا، اژدهای طوفان ،که مخالف فرشتگان نیکوکار بوده‌وباآنها وسیلهٔ رعدوبرق وآب وهوای بدمی‌جنگند، یکسان است. چه‌در اوستا وچه‌در ریگ‌ودا، مبارزات زمینی وهوایی بایکدیگر مخلوط شده

111- Duncknr , Gd. A. vol, ii, P 261; Maspero. History, PP. 366. 368 .

112- spiegel, E. A. vol. i, P. 531 .

است. درحالی که اوستا دهاك‌را درنمایی‌مارشکل معرفی می‌نماید، درداستان‌های‌بعدی وی ماردوش لقب یافته وچنین تشریح شده است که از شانه‌های وی سر دو مار بیرون آمده بوده‌است؛ هم‌چنین وی‌را درقالبی‌سه‌سر باسه‌پوزه وشش چشم‌نمایانیده‌اند درحالی که درمقابل دریشت‌ها [۱۱۳] ازوی چنین یاد شده که برتختی زرین به‌سان پادشاه مقتدر و زورمند زمین جلوس نموده است.

ازمطالعهٔ آنچه که درصفحات گذشته بیان‌شد چنین آشکار میگردد که‌نسبت وارتباط بین ساکنین گوناگون ترکستان و ایران شرقی دارای نمایی بس تماشایی و رنگارنگ بوده‌است؛ درحالی که درسرتاسر این سرزمین‌ها قبایل‌آریایی وغیرآریایی پخش بوده‌اند، ازنظر عقاید مذهبی واجتماعی بایکدیگر توافق نداشته وبه‌علت همین ناهم‌آهنگی‌درطریق‌زندگی وفکر،همواره به‌زدوخوردوجنگ‌وگریز اشتغال‌داشته‌اند. طرفداران تمدن روز، کسانی که مشتاق کشاورزی وزندگی جایگزینی بودند به‌آئین مزدایی گرویده ودرایجاد دیه وشهر کوشیده ومبادرت به‌ایجاد مزارع کشتکاری‌وتربیت گله‌پرداختند.درحالی که عده‌ای‌ازآریایی‌نژادان باوفاداری‌به کیش باستانی‌وطرفداری اززندگی‌بدوی وجایگردانی همانند دریویك‌ها.هیاوت‌ها ، مردهه‌ها و داهوها و غیره هم‌خونهای خودرا که به‌آئین و طریق جدید زندگانی گرویده بودند ، دشمن داشته و به‌وسایل گوناگون درآزار آنها میکوشیدند . درکنار مخالفین مردم مزدیسنای عهد اوستا، اقوام‌بومی اصلی‌ایران وقبایل مختلف غیرآریایی ساکن توران‌زمین را نیزباید درخاطر داشت وبه‌اینان همسایگان‌زورمند غربی وطوایف ساکن کوههای شرقی‌رانیز بایداضافه نمود. دراین موردهیچ شك نیست که قبل‌از ورود آریائیان در فلات ایران ساکنینی بومی وجود داشته ودرنخست ازتوانی زیاد برخوردار بوده‌اند؛ ولی‌بتدریج‌در مقابل هجوم قبایل آریایی‌نژاد ضعیف وزبون شده و کم کم به‌ایالات کوهستانی وسپس به‌قله‌های صعب‌العبور کوهها و کرانه‌های باطلاقی سواحل خزر پناه برده‌اند . زمانی که صفحات شرقی ایران ازوجود دشمنان بومی و غیرهم کیش پاك گشت ، پیروان زرتشت وطرفداران زندگی ثابت ، دست به‌اصلاحات اجتماعی زدند ولی هیچ گاه از حملات ،

۱۱۳ـ بند نوزدهم ازیشت پانزدهم .

هجوم‌ها وایذاء طوایف مخالف‌هم‌جوار ودولت‌زورمند غربی آسایش نداشتند. نبردهای شمالی باتورانیان، فصلی حماسی درتاریخ این‌ملت گشود. جنگ‌هایی که درسرحدات شرقی باطوایف هندی پیش‌می‌آمد، فاقد اهمیت و برعکس نبردهایی که براثر حملات دولت آشور بوجودآمد، شروع بخشی‌نوین در تاریخ این ملت گشته و موجب اتحاد و یگانگی‌آنان‌علیه‌خصم زورمند وسرانجام پیروزی وبنیانگذاری‌نخستین سلسلهٔ‌پادشاهی به‌نام «کیانیان» به‌دست تری‌تان یافریدون گشت .

پایان جلد اول

فهرست

ب ـ دشمنان مردم عهد اوستا .
ج ـ خصوصیات رقبای مردم عهداوستا .
د ـ اسامی‌ملل وقبایل نامبرده شده دراوستا .

الف ـ آریائیان وانتشارایشان ۲۲۵-۲۳۸

آریائیان وبومیان مخالف ـ کشاورزی وگله داری‌درمقابل شکارورزی وخانه‌بردوشی نژادآریا ومعنای لغوی‌آن ـ شواهدی چند از یشت‌ها و یسناها مبنی‌برشجاعت وشهامت ذاتی آریائیان وسرزمین‌آنها ـ تقسیم بندی‌آریائیان درقارهٔ‌آسیا ـ تاتارها وآریائیان ـ قرقیزی‌ها وتاجیکی‌ها ـ ایرانیان بومی وبردگان ـ موش‌کتف ، وود و عقایدآنان دربارهٔ غلچه‌ای ها و بدخشانیان .

ب ـ رقبای مردم عهد اوستا . ۲۳۹-۲۵۷

چگونگی‌برخوردآریائیان با بومیان ـ شواهدی ازاوستا دال برجنگ‌های اولیه بین این دودسته ـ جنگ‌های بین‌آریائیان پیرو زرتشت و آریائیان مخالف ـ سروده های‌گاتاها نشاندهندهٔ رویدادهای باستانی‌ـ آئین زرتشت‌بوجودآورندهٔ نخستین وعمیق‌ترین شکاف ـ سکونت گاههای وحشیان ومخالفین ـ اسکی‌تین‌ها ـ عقایدتومسچك دربارهٔ ساك ها ـ سامی‌ها ـ سوری ها و اکدها اجدادکلدانی‌ها ـ ایالت‌وارنا وساکنین‌آن ـ قبیلهٔ آناریاك ونظریهٔ استرابو ـ طبرستان ومازندران ـ ساکنین دیوها تجسم بخش‌مخالفین ـ شواهدی ازاوستا دربارهٔ دیوها ـ نتیجه .

ج ـ سیرت رقبای مردم عهداوستا ۲۵۸- ۲۸۶

مبارزات نژادی ومذهبی ـ اختلافات نژادی علت‌العلل تهاجمات ـ تهاجم تنها راه اعاشهٔ مخالفین ـ تاراج مخالفین ـ تاراج مخالفین و اثرات آن‌درزندگی پارسیان ـ عقاید سیاحان ـ فریر ـ ومبری ـ مك رگر ـ انتقام جویی‌پارسیان نخستین وسستی پارسیان‌کنونی ـ عقاید ولف .

د ـ اسامی ملل‌نامبرده شده در اوستا .

سئیریم‌ها ـ سائینی‌ها وداهی‌ها ـ تورانیان ـ ایران وتوران وشاهنامهٔ فردوسی ـ ساریم‌ها وسانی‌ها ـ ساریم‌ها یا سارماتیان‌ها ـ عقاید پتولمی وفردوسی‌واسترابو دربارهٔ ساریم‌ها ـ داهاها ـ داهاها وداسای‌هندی ـ ادیو ودادیکا دوطایفهٔ عهد اوستا ـ وردهاکه وهیونه‌دشمنان مردم دورهٔ اوستا ـ دربیك‌ها ساکنین شمال مارگیان ـ اژی‌دهاك وفریدون ـ دربویك‌ها ، هیاوت‌ها ـ مردهه‌ها ، واهوها وهینه‌ها مردمان وحشی وبدوی ـ

THE

COLLECTED WORKS

OF THE

Dastur Darab Peshotan Sanjana

B. A. Ph. D., J. P.

AND

Professor Wilhelm Geiger
Professor Friderich von Spiegel
Professor Friderich Windischmann

TRANSLATED

BY

MADJID RAZI

ENTESHARAT ASIA

عصر اوستا

مؤلفین

پروفسور اشپیگل

پروفسور گیگر

پروفسور ویندیشمن

پروفسور سن جانا

ترجمه: مجید رضی

سیر تاریخی فرهنگ و دیانت ایران از دورترین ایام مسکون
شدن فلات ایران تا پایان کار ساسانیان

THE

COLLECTED WORKS

OF THE

Dastur Darab Peshotan Sanjana

B. A. Ph. D., J. P.

AND

Professor Wilhelm Geiger
Professor Friderich von Spiegel
Professor Friderich Windischmann

TRANSLATED

BY

MADJID RAZI

ENTESHARAT ASIA